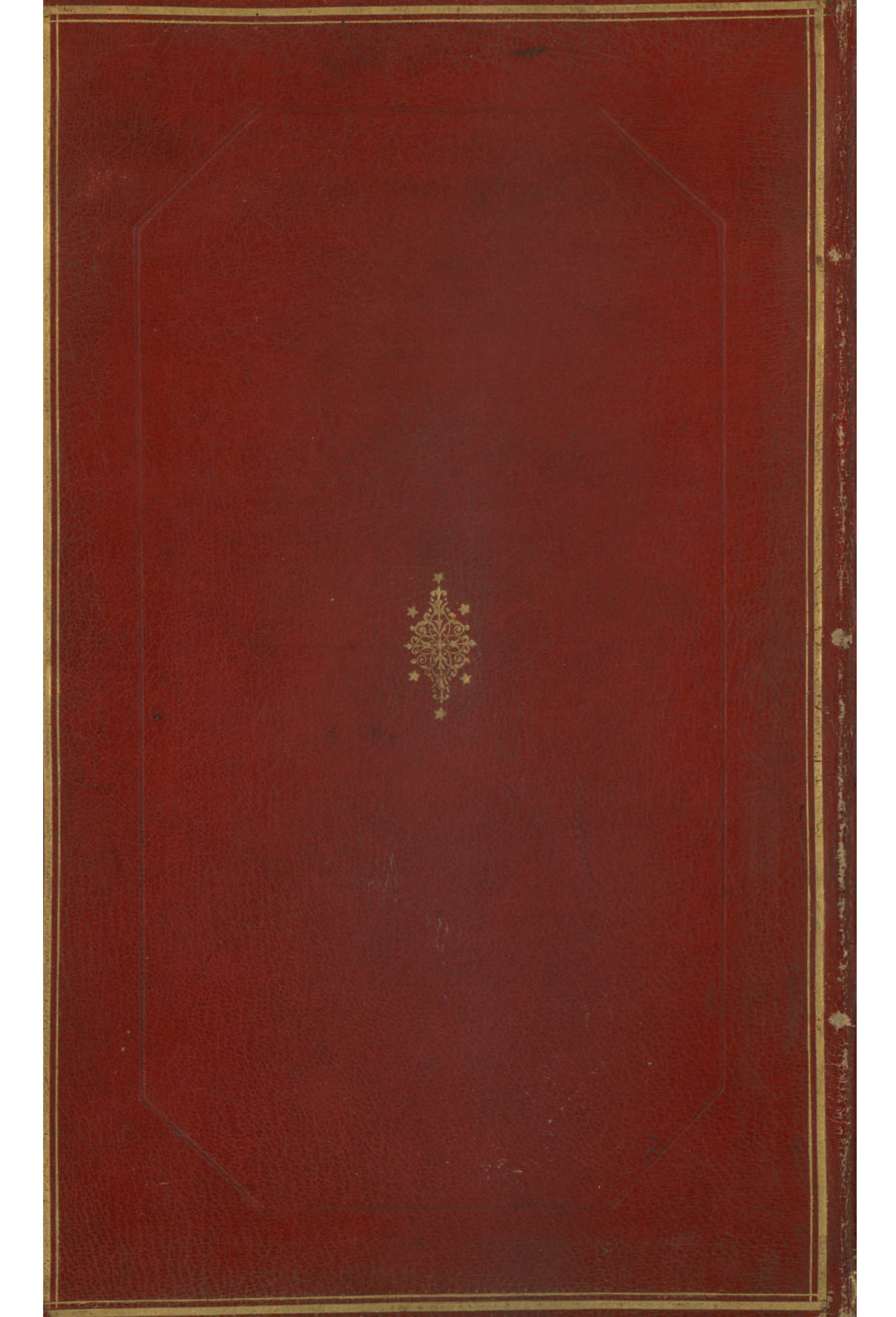
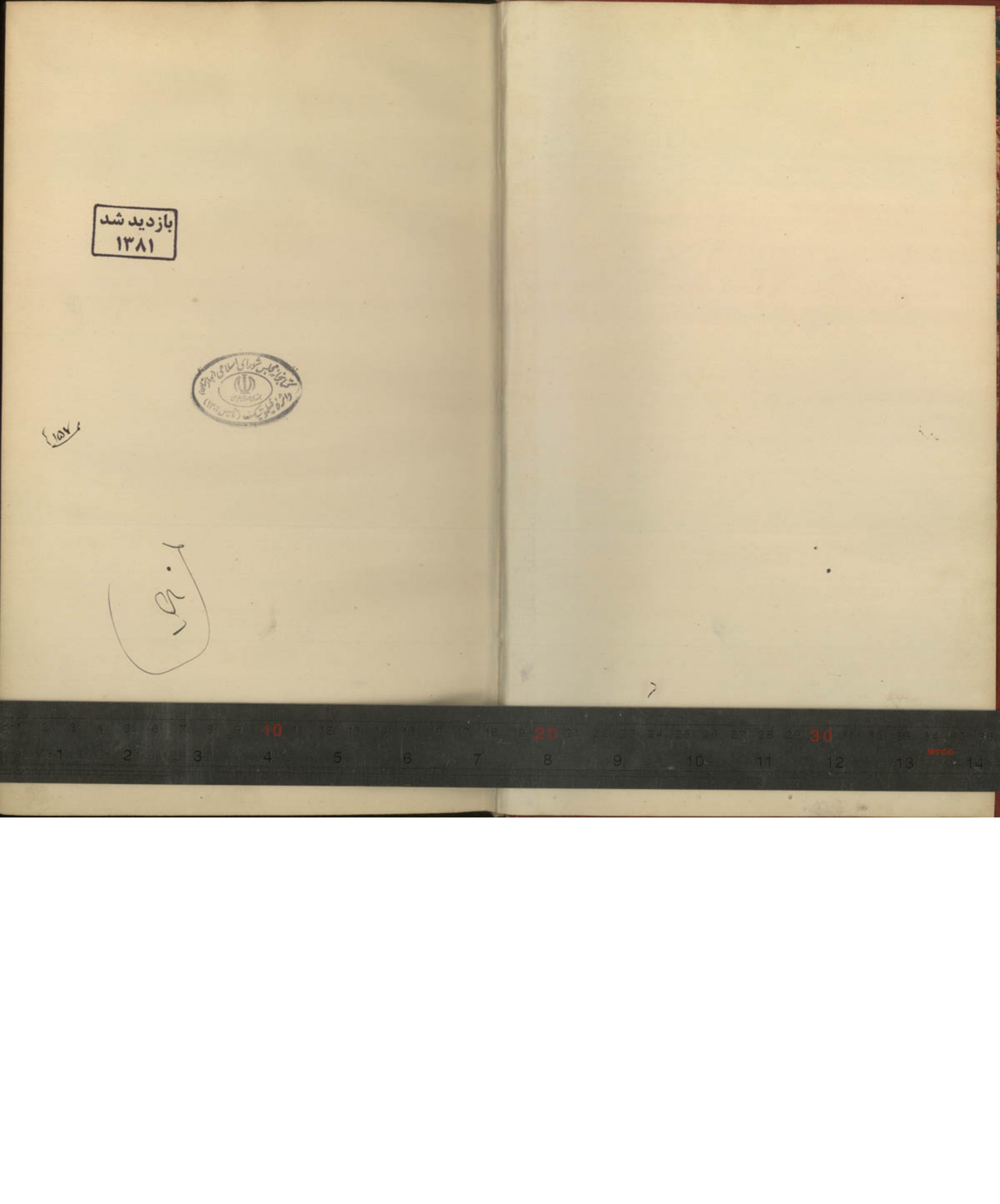
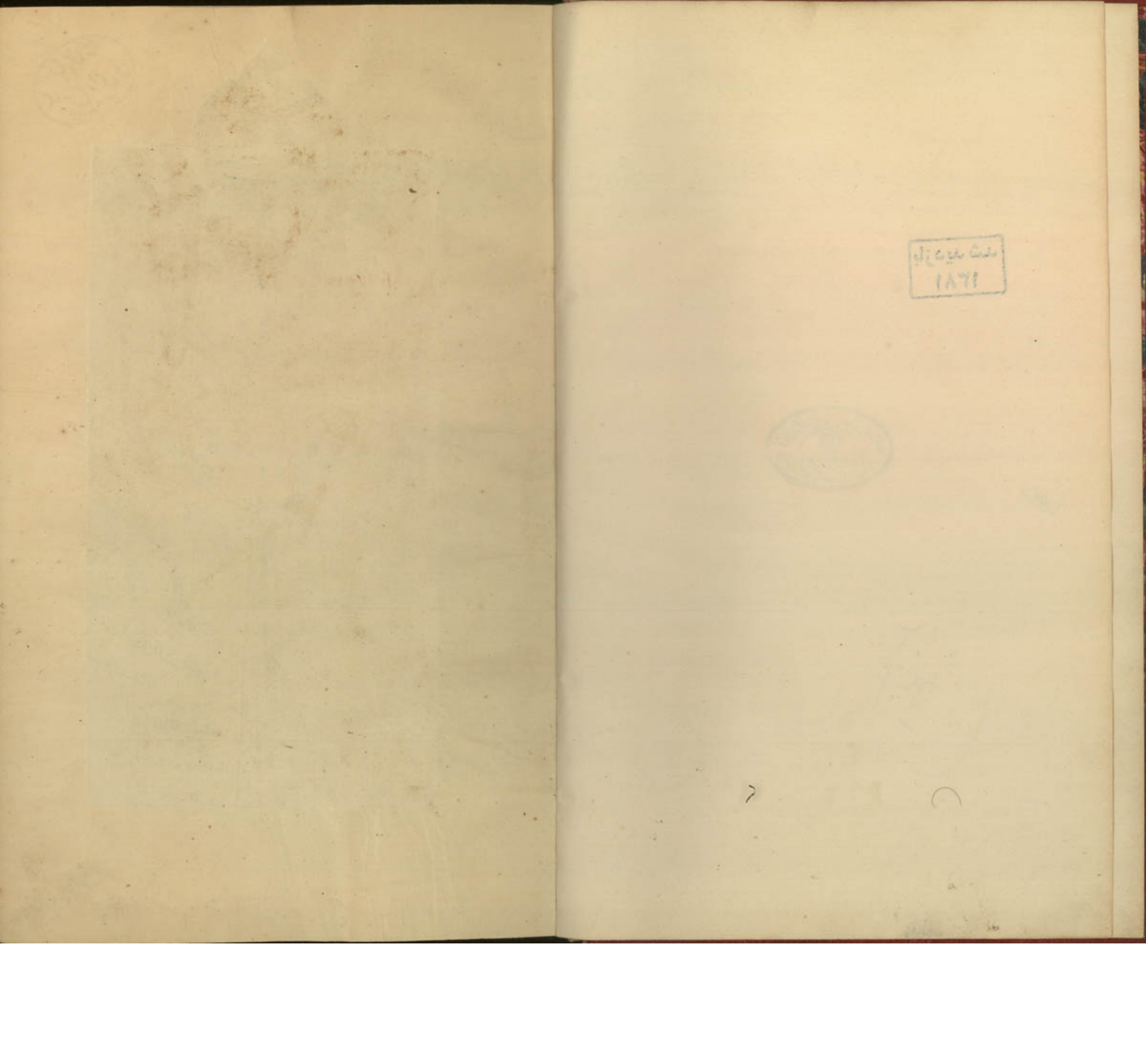



بازدید شد
۱۳۸۱
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
اسم کتاب عالم آرای عباسی
مؤلف اسکندر منشی
موضوع تألیف تاریخ
شمارهٔ دفتر ۵۵۰۴
۲۶۳


بازدید شد
۱۳۸۱





بسم الله الرحمن الرحیم — پرده گشای در امید و بیم

چون نشر محامد کبریای الهی که بیرون از دایرهٔ عقول و افهام است در خور رتبه و حالت بشر و مدرک ایشان
نیست و ثنا و ستایش بارگاه احدیت که خارج از تصور او هام است بیان و قلم را قدرت
تحریر دیارهای آن نی انکه حین آرزوی غفلت افزای عبارت برشتهٔ مقصود نهاده در گرد نا
بادیه حیرت شد که در اولین گام خواهش و سپاس گذاری در گل مانده اند و آنها که بجان دریافت نشاء احدیت
در بزم دانش شمع یقین افروخته بقیل و قال حدوث و قدم در مانده اند صدرنشینان کوی نادانی اند
که از جهان هوش و خرد دور افتاده بمضمون این مقال که شعر گر خردم در خور اثبات تو نیست
دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نیست • پای بند خیال محال گشته اند نزد ار عقل ناقص و دید آیینه
خود آن دانستم که قدم اندیشه ازین تکاپوی مقاعد ساخته در دامن خموشی کشم و از آنچه در سنگنای تو
بشریت خاصه تنگ مایگان بازار دانش که بای در دیباکت بوده مهر ادب بر دل نم و بدست
در دامن اعتذار اوجنت زبان محمدت بیان برین مقال گویا کردانم رباعی انجا که کمال کبریای تو
عالم نمی از بحر عطای تو بود • ما را چه حد حمد و ثنای تو بود • هم حمد و ثنای تو سزای تو بود •
دعوت جلال مقدس حضرت نبوی و مناقب مفاخر مرتضوی و ائمه الطاهرین نیز که پسند آرایان
بارگاه اصطفا و ارتضا و مرشدان راه بری اند تا لی صفات ایزدی بود لهذا خود را بی زادو
دانش نیم برگردان بادیه حیرت و نادانی ساختن از آن مرحله یمانی باز آمده بشروع در مقصود

اولی و انسب و مناسب از روی ادب و اولیست غرض از تسوید این مقالات لا طائل آنست که اقل العباد
الشیرمیشی که در اوان نشاء و جوانی با غوای کوته خردان دنیا پرست خود را از اکتساب علوم مستعد
طبیعت بآن راغب و آشنا شده بود باز آورده بتحصیل کتب علم سیاق نمود و مدتی بدان شغل نا تمام
بی سرانجام پرداختم چون در آن فن با عقاد نا قص خود فی الجمله کمالی یافتم و برخی از اوقات عمر
بمهمات ارباب دولت مصروف ساختم عقل دوراندیش مرا از فکر خواب غفلت بیدار ساخت
خود گفتم که این شغل خسیس که اختیار کرده ترا از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت و در بحر
مواج معانی شناوری کردی چرا الطریق معرکه آرای این عالم فریب صورت پرست باشی چون نیک تامل
نمودم خلاصه اوقات بطالت گذشته بود و بتحصیل طبیعت قرین یاس و ندامت گشته چون گاهی بصحبت فیض
بخش بعضی اعزه که جامع فنون قابلیت و استعداد بود از علم انشا بهره تمام داشتند فایض میشدم و در
اوقات مصاحبت سخنان بود مند شیرین و نکات دلپذیر رنگین را که بنظم و نثر ترصیع داده در نظام رز نگار
اندیشه در صحیفه بیان می نگاشتند مشاهده می نمودم طبع در یوزه گر بدان شیوه پیوسته در رغبت نموده
آن هوس در دلم فرود آمد • دامن از آن شغله در چیده تخم این هوس در مزرع دل بکشتم و بدست شوق
در دامن آن عزیزان آویختم و بدین وسیله شرف غلامی و خدمت درگاه بادشاه فلک جاه صفوت نهاد
صفوی اجتهاد خاقان کشورگیر موسوی حسب حسینی نسب حیدر نژاد که القاب همایونش بالفاظ در شاهوار
آستانه خیر البشر صلی الله علیه و سلم مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر غلام جنس
با خلاص حضرت امیر المومنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهار اشرف جهانی یافته و شرف غلامی
وولای اهل بیت طیبین و طاهرین را سرمایه افتخار و مباهات دانسته خود را کلب آستان فلک نشان
حضرت شاه خطه نجف شمارد بدین دو نسبت عظمی و موهبت کبرا بر سروران عالم و بادشاهان ذوی الاقتدار
به تفوق و سروری دارد عالی نسبی بی شایبه تکلف و سخن پردازی نوازش ظل الهی صبیه همایونش در حسنا

عقل دور اندیش طبانچه بر رخسار طفل این آرزو میزند که تو هنوز ابجد خوان دبستان دانشی باد انشوران یگانه
چه لاف مشارکت و همسری زنی و بیهوده چرا خود را خود را در اخول ارباب سازی چه مراتب علیای سخن بالاتر از آنست
که دست هر کوتاه همتی بی سرانجامی بدامان سرادق عزتش رسد و تکیه گاه سخن پیرایان معنی آرا زینجا
از آن است که محل ورود هر نادان بی نام و نشان کرد د **شعر** زهی قدر سخن کان جوهر پاک •
ز عرش آمد بسوی عالم خاک • چه خواهد خلوتی با کاشف راز • نگردد جز باهل قدس دمساز •
کی این وحشی غزال دشت علیا • بگیرد انس با هر خاک بیما • سخن مرغیست کاندر بر فشانی •
فرو بارد از و تاج کیانی • کسی کاین هما بر سر نشیند • ببالا دست اسکندر نشیند •
هیهات هیهات ذره حقیر صورتکده حروف و نقط را با آفتاب عالم معنی چه رتبه همسری و خزف ریزه صحرای
بیقدری را با لآلی آبدار بحر عمیق نکته پیرائی چه لاف برابری **بیت** تو کجا و این آرزوی خام کردن از کجا •
چون درین مخالفت عمیق بود از ین اندیشه بازمی آمدم و گاهی دیگر عندلیب طبع هوسناک که در گلبن امید
آشیان دارد بهزار دستان این نغمه میسراید که اگر در صفحه قابلیت و مدحت گذاری قلم اندیشه را ثبات
کنه است اما در جولانگاه مفاخرت کمیت جهان پیمای شاهسنگی مدحت تیزرو و شدت این چه
پست فطرتی و کوتاه همتی است **بیت** ز آنکه چیده ببالای که گردد طبع • هزار جنس هنر از دیار دانائی •
چرا بدین پست فطرتی و فروتنی رضا میدهی و عنان اشهب سبک سیر قلم را بر ابلمه رانده از تکاپوی
شاهراه امید باز میداری چون اطباع سلیمه را مطالعه کتب سیر و تاریخ که فواید آن بهمکنان معلوم است
خاصه احوالی که قریب العهد باشند رغبت تمام حسب عرصه سخنوران را فراخی دارد جای تامل نیست
باقتضای قدم سعی در بادیه طلب نه و جویای توفیق الهی و آماده نام آوری باش **شعر**
زهمت قدم نه برین شاهراه • به نیروی بخت و باقبال شاه • ز گنجور گنجینه روزگار •
بدست آر این لولو شاهوار • که تا بر زبانها رود نام تو • بر آید ز لطف خدا کام تو •

و آفتاب معدلتش بر مفارق عالمیان تابان و غرض اصلی از تسوید این اوراق بیان صادرات احوال خجسته مآل
آن سلطان سلاطین نشانست **شعر** شاه با دین و داد و عدل آئین • خلف صدق مرتضی عباس •
که از او روزگار خرم باد • تا ابد پادشاه عالم باد • در باخته در سلک منشیان درگاه خلافت نشان
منخرط کردیدم و خدمت شبانروزی که لازم این شغل عظیم بود و این امر لابق احاق گشته چنانچه در خور همت و
شایسته فهم و فطرت بود میسر نگشت با کمال خجلت ذکی از علو همت بدان مشغول گرفتار آمدم و در خلال این
حال هر گاه فرصتی مجتم مطالعه کتب سیر و اخبار پرداخته خواستم که از آن فن شریف بهره داشته باشم **شعر**
دارم دلی که دارد هر ذره اش هوائی • چون خرقه گدایان هر پاره زجائی • فی الجمله چون
از اخبار سلف و سیر ملوک آگاهی و فهم اطوار حمیده و سیر پسندیده این پادشاه جمجاه را که در عرض عادی ایام
ملازمت برای العین مشاهده نموده بودم در کفه میزان خرد نهادم تا آثار سلاطین با تقدم که فضلاء دانشور و
مورخان بلاغت گستر در نشر محامد و بسط وقایع احوال ایشان چندین کتب مبسوطه بعبارات غریب و استعارات
عجیب ساخته و پرداخته داد وصافی و سخنوری داده اند سنجیدم سر هیچ یک از کشورکشایان والاقدر را
بآن برابر نیافتم بخاطر آوردم که چون بشرف غلامی این پادشاه والاجاه سرافراز شده میخواهی که
بفنون کمالات از ارباب استعداد ممتاز باشی چرا طوطی طبع سخن سرا را در مقابل آن شکرستان بیا
بگویائی در نیاری و صادرات احوال فرخنده مآل این شهریار عالی نسب بهمال را که در صفحه خیالات نقش
ارتسام پذیرفته بقلم گوهر نگار همت والا بر صحیفه بیان نگاری و کوشش کردن شاهان بزم افروز جهان
آرای سخن را که بهین زیور جهانداران عالم قدس و گزین ارمغان مسافران رهنورد سرای انس است
مبین در شاهوار اندازی که اگر در تلوایع فطرتان مستعد بنا شتی باری بیمنت این امر سعادت افزا از همکنان
شرف مزیت در باخته گوی تفوق و رجحان از اقران ربوده باشی **شعر** بهین یادگار از آثار پیشینیان •
چه باقی بود جز سخن در جهان • چرا وصف آن نامور شهریار • نماند بگیتی ز تو یادگار • کاهی بود

ایامی درین اندیشه بسر کردم و با مزاج بهانه جو و طبع سرکش در کشاکش بودم عاقبت رای ورزیم درین قرار
یافت که رموز احوال گرامی این راه‌بندهٔ دیهیم خسروانی را بی آنکه بلاغت عبارات و الفاظ مناسب
و آراستگی لفظ و معنی مقید باشم بطریق مسوده بقید کتابت در آورده در دفتر اندیشه و آمال ثبت نمایم
اگر عمر وفا کند و از مشاغل روزگار که ارباب تعلق را از آن چاره نیست فی الجمله فراغی حاصل آید
و فرصتی بدست افتد و بمضمون آنچه عارف گنجوی درین دو بیت کاشف راز گردیده که **شعر**
ترا با چنین گوهر ارجمند • همی حاجت آید بگوهر پسند • متاع گرانمایه داری بسی •
چه سود ت بود چون نخواهد کسی • هر گاه ولی نعمت عالی منقبت بر تو توجه با تمام این نسخه شریف افکنده
طبع بهانه جو بجز برای فرمان فرمان ده زمان گردد بتوفیق آسمانی و دستیاری همت آرایش ابیات
بازار معانی نموده بهنگامه سخن پردازی گرم ساز دو رموز نکو در العبارات شریفه و استعارات لطیفه
در رشتهٔ تحریر کشیده باشعار آبدار مناصب ترصیع دهد و غیروی فطرت و پای مردی غواص طبیعت آن مقدار
لآلی ثمین و معانی رنگین از بحر دانش بساحل ظهور آورد که همچنانکه آثار این پادشاه والاجاه در اللیل
روزگار بهت تالیف این مفلس عور کم بضاعت نیز ضرب المثل گردد آن فضیلت شعار گردد **ع**
اگر بختم کنون یاری نماید • ز درج معرفت قفل کشاید • باقبال شهنشاه جهان بخت • زنم بر کشور دانش تخت •
بگونه گونه گلهای معانی • بیارایم دکان نکته دانی • ز بحر دانش آرم القدر در • که گردد عالم از در ثمین پر •
درین وقت آن آباد بیرخرد و مشعله افروز انجمن آگاهی گشته زبان بشارت گشود که ای مدهوش بادهٔ غفلت
و سرگردان وادی حیرانی عرصهٔ بارگاه پادشاهی نه از ساحت قدس ساحت کبریای آلبیت و عتبهٔ علیای
نشانه از پایهٔ رفیع سبحانی که نه طالبان بساط قرب و منزلت را جز بتوسط مقربان حرم عزت در آن راه است
و نه دور ماندگان بهانه جو بالتی رای و وسیله پرده کشایان سرادق سلطنت در خلوتسرای مقصود بار اند
اکنون آغاز هیچ امری از امور درین سرای غرور بی توفیق سبب و اکثر باعث صورت وقوع

نمی پذیرد و مضمون اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه شاهد این مدعاست لله الحمد که درین دولت ارجمند
و سلطنت سعادت پیوند عالی منزلت قدردانی مدار علیه کارخانهٔ خلافت و جهانبانیست که بوفور فضایل
و کمالات از دانشوران عصر پیش است و صاحب سعادت بحر سیاست زینت بخش مسند وزارت
صاحب دیوانیست که بانواع قابلیت و استعداد ارکان رای گمان صواب اندیش در نفس تجلس ارادت
و اخلاص حقیقی از باریافتگان سرادق اقبال بمزید اختصاص مفتخر و سرافراز و بقدمت خدمت موروثی
آبا و اجداد از خاصان حرم عزت ممتاز و بیشوا آصف مرتبت سلیمان مکان ناظم مهام دولت ابد پیمانی
مؤتمن دولت خاقانی معتمد بارگاه سلطانی **بیت** شاه جهان شهریار کشور جود • امین دین و
دول آصف سپهر مدار • عماد ملک و ملل اعتماد دولت و دین • جهان فضل و هنر مرجع صغار و کبار •
شایع قلمش کام بخش خلق جهان • مایر قلمش انتظام لیل و نهار • خداوندگار علی الاطلاق ناظم مهام
اخلاق بالارث و الاستحقاق **بیت** سمی عم نبی والد شه مردان • یگانه گوهر دریای جود طالب خان •
که بمدارج علیای حسب حمیده بستوده سیر و بنسبت والای نسب لولو عمان فضل و هنر خلف جد و مان
استاد البشر عقل حادی عشر نصیر الملة و الدین الطوسی روح الله روحه چون بدستیاری بر خرد و جلوه
خاطر و عشرت برای ضمیر چراغ بینش فروغی پذیرفته مصباح عقل فروغ افزای انجمن آگاهی گردید و دیده
حقیقت بین باز شد و طالع ارجمند چون تمثال اقبال بخت بلندان در اهتزاز آمد و اخلاص دیرین
سعادتمندی که شمه از مناقب و مفاخر جلالش در صحیفهٔ دوم در طی وقایع و احوال گرامی خدیو زمان شایسته
خامه دو زبان نگارش می یابد یعنی والده ماجده غفران پناه آن یگانه آفاق **بیت** علت غائی ایجاد سخا
حاتم نیک • که سخاوت کرم از دست و دل او زاد و ند • ای عجب در یتیمی که بدر بر پدرش • تا با دوام صدف
گوهر استعداد و ند • سلسله جنبان طلب و مدعا گردید لهذا صفحهٔ خاطر و صحیفهٔ ضمیر را از همه سو به و تفرقه
پرداختم و بدل اهتمام کریمهٔ این صحایف جلالت که هم گنجینه معانی و هم گنجور سعادت تست بنام نامی القاب

سلاطین

سلطانی

سامی شهریار سلطان سلاطین نشان و خاقان بلند ارکان صفوی بنیان معزز و گرامی ساخته امید جنابت
که این دفتر سعادت و مجموعهٔ اقبال بر سلطنت آن دستور فلک قدر ملک حضال اولا منظور نظر قبول
اعلی خلد الله ملکه آید و ثانیا شایستهٔ مجلس علیا و تحفهٔ کتابخانهٔ متعالی آن آصف جم اعلای عیارات
ساده بی تکلفانه اش که خالی از آلایش غو امض و آرایش نقش و نگار است پسندیده عامهٔ اهل روزگار
بل منظور نظر اولوا الابصار گردد و مطلب اصلی از تسوید این شرفنامهٔ عالم آرا حق گذاری نعمای
این آستان و شکر نعم بندگی شهریار کامکار کامرانیست که بوسیلهٔ تحریر وقایع این دولت ابد پیوند
و مناقب جلیله و دستور مکرم عالیجاه اسم این کم نام ابد الآباد بر صحایف ایام زبانزد خاص و عام باشد
که فردوسی بوصف شهریاران • بلند آوازه شد چون نامداران • نگشتی گر بنظم خمسه نامی •
کجا بردی کسی نام نظامی • چون از مرشد عقل و برحمت رخصت یافتم بکشیدن این بار ستافتم
و کمیت قلم عباسی رقم اندیشه را در میدان سخنوری بجولان در آورده شروع در تسوید حالات زمان ابد
مقرونش از روز ولادت تا امروز که مطابق سنهٔ خمس و عشرین و الف است و سنین عمر شریفش
بچهل و هفت رسیده و هنوز ریحان ایام جوانی و عنفوان بهار دولت و کامرانیست نمودم و آنچه بنو
شعورم بران تافته بود بی زیاده و نقصان بقلم در آوردم و آنچه اطلاعی از آن نداشتم تضرر و تتبع
اقوال نا قلان اعتماد ننمود و بی تکلفات منشیانه در رشتهٔ تحریر کشیدم و این شکرفنامهٔ نامی و صحیفهٔ گرامی
را بتاریخ عالم آرای عباسی موسوم گردانیده از مقتبسات و عبارات مغلق غیر مانوس که
ملال انگیز طبایع است اجتناب لازم دانسته صورت خجسته منظر اخبار و شاهدان نیکو سیر آثار را به لباسی
ترلباسی آراسته بجلوه ظهور آوردم اما این قاعدهٔ کلیه نیست چه می شاید که گاه گاه عندلیب البستان
طبیعت بر شاخسار نغمه پردازی بر آمده نوای سخن سرائی آغاز و دوگاه باشد که طوطی کلک شیرین
مقال شکرستان عبارت آرائی رسیده ناطقه اش لذت گویائی فرماید مجملا هر عبارت

همایون

٤

وبابس که در حین کتابت بر زبان قلم جاری گشت بهمان اکتفا نموده از آن نگذشت و مقید باشعار مناسب
نشده و اگر بر سبیل ندرت دو سه بیتی در هر جا مرقوم شده باشد اکثر نتایج آبای سلیقه و زادهای افکار
طبیعت اند که در اثنای گذارش اخبار بدیهه بخاطر رسیده بر زبان خامهٔ سخن گذار جریان یافته و هر چند مقصود
اصلی از تسوید این اوراق احوال خجسته مآل آنحضرت و قضایای ایام است ناگزیر است که برخی از احوال آبا و
اجداد عالی نژاد بتخصیص ذکر ظهور دولت و سلطنت صوری این خاندان خلافت مکان و شرح جهانگشائی
حضرت خاقان سلیمان شان ابو المؤید شاه اسمعیل بهادر خان و ایام سلطنت حضرت شاه جنت مکان
علیین آشیان علیه الرحمه و الرضوان و قضایائی که در طی احوال گرامی آنحضرت از روز ولادت تا عروج معارج
دولت روی داده باشد و قضیهٔ هایلهٔ ارتحال آن پادشاه جمجاه جنت بارگاه و جلوس اسمعیل میرزا و نواب
سکندر شان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان و بعضی قضایای او ز بکیه و روم
بجهت بیرومی متعطشان بوادی اخبار بر سبیل اجمال مرقوم قلم وقایع نگار گرداند که سر رشتهٔ سخن
بیکدیگر اتصال یافته بحکایاتی که موقوف علیه مقصود اصلی است مبهم و ناشنیده نماند و درین مسوده نام نامی و
اسم سامی گرامی آنحضرت را بحضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعبیر نموده نام نامی والد ماجدش را نواب
سکندر شان و اسم مبارک جد بزرگوارش را شاه جنت مکان علیین آشیان و اسم شریف جد اعلایش
خاقان سلیمان شان در قلم آورده و هر جا نواب مریم شان مهد علیا مذکور میگردد غرض والدهٔ
ماجدهٔ آنحضرتست و مراد از حضرت جهانبانی اسم گرامی نواب سلطان حمزه میرزاست و همت این
مقصور نیست که هر گاه طبع اشرف آنحضرت مایل اتمام که این نسخهٔ شریفه باشد در هنگام مجال در این
داستان بعرض عرض در آورده اگر خلاف واقعی بقید کتابت در آمده باشد بکلک راستی محو نماید و اگر
فرو گذاشتی در بعضی اخبار واقع شده باشد بازیافت آن کرده این نگاشتهٔ کلک اخلاص را برقم
تحقیق و جلوهٔ تصدیق رسانم و بجهت تیمن و تبرک شرح نسبت همایون آنحضرت را که از دودمان نبوت

و ولایت منشعب است و خلاصه اطوار پسندیده و اوصاف حمیده اش که از سایر سلاطین جهان و
خواقین دوران بدان امتیاز دارد در دیباچه کتاب بسبیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال
نمایم اگرچه طریقه بندگی و اخلاص جبلی و نمک پروردگی این دودمان کرامت نشان اقتضای آن میکند
که بقاعدهٔ وصافان سخنور و مورخان بلاغت گستر اوصاف حمیده و سیر پسندیده ولی نعمت خود یکی را
صد و صد را هزار انگاشته کلک بدایع نگار گرداند صفحهٔ روزگار یادگار گذارد اما چون طبع
سلیم حقایق سرشت آنحضرت بامور که خالی از حقیقت نفس الامر و آلوده بتکلفات سخن پردازان
بیهوده گو باشد اقبال نمی نماید ازان شیوه ناپسندیده احتراز نموده عنان کمیت قلم را از تکاپوی
عرصه تکلف و عبارت آرائی کشیده داشت و آنچه از حلیه صدق عاریست بر صحیفه بیان نگاشت و این
همایون مقال را مشتمل بر مقدمه و دو صحیفه و خاتمه ساخت که بتوفیق الله تعالی در دو مجلد رقم اختتام پذیرد
مقدمه در ذکر نسب همایون آنحضرت و بیان اسامی سامیه اجداد عالی مقدار و مقامات عالیه
مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و ارشاد تمکن داشته اند و ظهور دولت این خاندان و احوال
سعادت منوال پادشاهان صفوی بنیان همایون بشرح ولادت باسعادت آنحضرت و خلاصه اطوار ذکیه و
مجملی از اوصاف جلیله بسبیل اجمال محتوی بر دوازده مقاله مقاله اول در ذکر احوال پادشاهان کامکار
و وقایع زمان دولت آن شهریاران عالی تبار و قضیهٔ ارتحال حضرت شاه جنت مکان و ذکر
سلطنت اسمعیل میرزا و اسکندر شان و جلوس همایون بر تخت فیروزی سلطنت ایران مقاله دوم
در ذکر توجه و استغراق آنحضرت بآگهی و کیفیتی که از اجداد کرام میراث یافته مقاله سوم در اصابت
رای و دانش خداداد و حسن تدبیر که مطابق صحیفه تقدیر است مقاله چهارم در شایستگی رتبه
صاحب قرانی و ذکر مخاطرات ایام سعادت فرجام مقاله پنجم در عدل پروری و ترفیه حال رعایا
و امنیت طرق که موجب آرایش بلاد است مقاله ششم در نفاذ امر و قهاری و آتش مزاجی

نواب
بدرگاه

مقاله هفتم

که از حکمتهای نامتناهی الهیست در قاعده هایی که در امور جهانداری وضع نموده مقاله هشتم در بی تعینی و درویش
نهادی و بی تکلفیها و جمعیت ضدین مقاله نهم در ذکر احقاق حقوق خدمتگاران و دوری جستن
از متملکات ذوی الحقوق که شیوه حقیقت گزینان عالم فتوت و مروتست مقاله دهم در معارف
احوال سلاطین عالم و طبقات بنی آدم و خصوصیات ممالک و مسالک اقالیم سبعه مقاله یازدهم
در بیان معارک و محاربات و فتوحات ایام دولت همایون اعلی صحیفه دوم در ذکر احوال خجسته
مآل زمان جلوس میمنت مانوس تا حین تحریر که مطابق سنه خمس و عشرین و الف که یک قرن سعادت
اقران است از مجلد دوم صحیفه ثانی خاتمه در بیان وقایع باقی احوال دولت همایون تا حین
رحلت آنحضرت از دار فانی بسرای جاودانی و حکایات غریبه و روایات عجیبه و نوادر وقایع
روزگار چه آنکه از کتب متقدمین بمطالعه رسیده و چه آنکه در ایام عمر مشاهده شده انشاء الله تعالی
اگر عمر وفا کند در مجلد ثالث نوشته شود باید چون بمقتضای طبع ایراد یافته ملتمس از ارباب بصیرت آنست
که در نیک و بد آن بدیده بصیرت و انصاف نگرند و نکته گیری نفرموده اگر تناقضی بنظر بالغ نظران روزگار
درآید حمل بر تخالف اقوال نموده دیده عیب بین ازان پوشیده دارند و اگر سهو و خطائی از دستکار شکسته
قلم وقایع نگار منظور اولو الابصار گردد زبان اعتراض نگشوده بغفلت طبیعت و سهو کاتب حمل
نمایند و از عیب جوئی که منافی حسن الاخلاق است و پسندیده صاحبان نوامیس نیست احتراز لازم شمرند
مقاله اول از صحیفه اول در ذکر نسب همایون حضرت شاهی ظل الهی و مقامات علیه اجداد عالی مقدار که
دودمان سلطنت و ولایت منشعب اند بر ضمایر فطنت مآثر اولو الابصار پوشیده نیست که انتساب این سلسله
علیه از اصلاب و ارحام طاهره واحده بعد واحده بحضرت خاتم الانبیاء و علی المرتضی علیهما السلام
می پیوندد بدین طریق که ابو المظفر شاه عباس بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر
بن سلطان جنید بن سلطان ابراهیم بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدرالدین بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن امین الدین

جبرئیل بن صالح بن قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد الحافظ بن عوض الخاص بن فیروز شاه
بن محمد بن شرفشاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم
بن جعفر بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابی محمد القاسم
بن ابو القاسم حمزه بن امام الهمام ابی ابراهیم موسی الکاظم بن الامام الناطق جعفر الصادق بن
الامام محمد الباقر بن الامام علی زین العابدین بن الامام ابی عبدالله الحسین بن امیر المؤمنین و امام
المتقین اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیهم السلام علماء انساب و مورخان بلاغت انتساب
متفق اند که حضرت خاتم الانبیا و آنحضرت گل گلزار خلیل و نوباوهٔ بوستان اسمعیل اند علیهما
السلام و آباء عظام و اجداد کرام ایشان تا عدنان متفق علیه و از عدنان تا حضرت ابو البشر
آدم علیه السلام مختلف فیه است اما آنچه علماء انساب ضبط نموده در کتب و مشجرات درج نموده اند
برین موجب است که عدنان بن اد بن همیسع بن نبت بن حمل بن قیدار بن اسمعیل النبی بن
خلیل الرحمن ابراهیم علیه السلام بن تارخ بن ناحور بن ساروغ بن ارغوان بن فالغ بن
شالخ بن عامر بن ارفخشد بن سام بن نوح النبی علیه السلام بن مالک بن متوشلخ
بن ادریس علیه السلام بن یرد بن مهلائیل بن قینان بن انوش بن شیث النبی بن آدم
علیه السلام و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و ائمه نسب و ارباب اخبار و حسب در بیان حالات اسما
نامدار و اجداد عالیمقدار سید ابرار و امور غریبه و آثار و علامات عجیبه که از هر یک مشاهده می شده
و شعور ظهور پرتو انوار حضرت خیر البشر بوده مشجرات پرداخته و در فضایل و مناقبشان رسایل پرداخته اند
ذرهٔ حقیر بنابر ظهور مدعا و اقتدا بروش استادان این فن بذکر مجملی از آنها اختصار می نماید از عبدالله
عباس رضی الله عنه مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در بیان نسب عالی خویش
چون بعدنان رسیدی زبان معجز بیان در کام کشیدی و فرمودی کذب النسابون الی ما فوق

عدنان

6

عدنان و عدنان را دو پسر بود اما نور نبی و ولی علیهم السلام که بحکم حدیث صحیح انا و علی من نور واحد
از یک مشکوة لامع و روشن گردیده به پسر کهتر او معد انتقال نموده و بقول مصنف روضة الاحباب
او را هشت پسر بود و از آنجمله حامل نور مظاهر موعوده نزار بود که کنیت او ابوربیعه و ابوایاد است و چون
نزار متولد شد پدرش شکرانهٔ ظهور آن نور که از ناصیه اش میدرخشید برسم قربانی پرداخته خلایق
را از موائد خوان احسانش بهره ور ساخت و آن نور فیض پرور از صلب آن والا گهر بجبال مضر انتقال
کرده و مضر همواره بملت حنیف ابراهیم و کیش اسمعیل بطاعت و عبادت رب جلیل می پرداخت
و آن نور عالم آرا از جبههٔ همایونش در تجلی و دافع ظلام ایام و لیالی بود حسن صوتی بکمال داشت
و در میانه اعراب حدی شتر باو منسوبست و آن پرتو متلالی در ساحت جلال پسرش الیاس
نمایان شده الیاس متوحد و دین دار و پرهیزکار بود و در کبر سن پدرش که از تولد فرزند یاس
حاصل کرده بود متولد شد لاجرم بالیاس موسوم کردند و او بزرگ قوم و عشایر و اشراف اولاد
خلیل و بر سیر اخلاف اسمعیل بود نقل است که هرگاه الیاس طوف خانه نمودی آواز تلبیه از
صلب خود شنیدی و از ظهور این حال استعجاب نمودی و پرتو آن نور در آئینهٔ جمال مدرکه پسرش
تافت که موسوم بعامر بود و بعد از وی از جبههٔ پسرش خزیمه لایح گردید عالم آرا گشت و اختر تابان
نور خورشیدنشان از عارض کنانه جهان افروز گردید و او مکنی به ابونضر بود و نضر پسر او بقریش اشتهار
داشت تمامت قبایل قریش از نسل او بند و پسر او مالک حامل انوار گشت و بعد از وی بدین سعادت
امتیاز یافت از وی به پسرش فهر رسید و از وی به غالب انتقال یافت و از وی بکعب و از پسران متعدد
کعب مره بدین شرف از اخوان ممتاز بود و از وی به پسرش کلاب که بزرگ و مطاع قریش بود و از او
بصلب قصی انتقال نموده و از اولاد او عبد مناف بدین شرف بین الاقران [illegible] اختصاص
داشت و خلف صدق او هاشم است که عمرو العلی نام داشت و بهاشم ملقب [illegible] و پسر او

قریش بود انوار سعادت از جبین مبین درخشان و آثار جلالت و بزرگی از سیمای خورشید مثالش لایح
بنی هاشم را در میانهٔ قریش شرف و منزلتی عظیم است و از پسران او عبد المطلب حامل نور مظاهر
موعود بود که بعظم شان و رفعت مکان از رقبای قریش ممتاز بود و سرور آن قبیله ریاست و بزرگی
او را بذیرفته قدم در دایرهٔ متابعتش نهاده بودند و او شیبه نام داشت و بسببی که در تواریخ
مبسوط و مسطور است بعبد المطلب اشتهار یافت کلید خانهٔ کعبه بدست او در آمده منصب حجابت بر وی
قرار گرفت حفر چاه زمزم در زمان او وقوع یافت و از یمن نور احمدی هر دعای که از رب العزة
جل جلاله مسئلت می نمود بشرف اجابت اقتران می یافت و او را ده پسر بود و بقول مصنف روضة الصفا
و خلاصة الاخبار سیزده پسر و هشتم او عبد الله پدر حضرت خاتم الانبیا است و عبد المطلب نذر کرده بود
که چون دامنهٔ یمنت ده پسر با وکرامت نماید اعز اولاد خود را در راه خدا قربان کند و چون
از درگاه خداوندی بدین عطیه فایز گردید خواست نذر خود وفا نماید در میانهٔ فرزندان قرعه زد
قرعهٔ اختیار بنام عبد الله افتاد و عبد الله ازین اشارت با بشارت مستبشر گشته تقدیر الهی را گردن
اختیار نهاد و عبد المطلب از انقیاد او و رضای الهٔ تعالی نژاد مسرور گشته باتفاق پسر روی
بقربانگاه که آورد و قریش خبردار شده از عقب او رفته او را ازین امر مانع آمدند و درین باب از
کاهنه که در آن عصر از اقران متفرد بود استطلاع نمودند کاهنه ایشان را بسوی فدیه راهنمای کرد و
قرار داد که بعدد اولاد ده شتر فدیهٔ عبد الله داده میانهٔ شتر و او قرعه زنند اگر بنام عبد الله برآید
ده ده شتر افزایند و قرعه زنند تا وقتی که قرعه بر شتر افتد عبد المطلب بهمین منوال عمل نمود و قرعه
بنام عبد الله می آمد چون عدد شتران بصد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفت و قرعه بر شتر افتاد
چند مرتبه تکرار یافت تا عبد المطلب را تیقن حاصل شد صد شتر قربان نمود و از نجاست که دیت
کامله بسنت حضرت خیر البشر بصد شتر قرار یافته و کلام در نظام خیر الانام که می فرمودند انا ابن الذبیحین

ازدرگاه

اشاره بعبد الله و اسمعیل است چنانچه در کتب تواریخ مسطور است شعشعهٔ نور احمدی و انوار خورشید آثار
محمدی از جبین مبین عبد الله در لمعان بود و احبار یهود چند مرتبه از غایت حقد و حسد قصد او نمودند
و او هر مرتبه از جنود غیبی معاونت یافته ضرر اعدا از و کفایت شدند و از شعشعه ظهور آن نور جمیع خواتین
قریش شیفتهٔ جمال خورشید مثالش گشته بتزویج او رغبت مینمودند و آن عطیه نصیب آمنه بنت
وهب گردیده شجرهٔ آمالش بثمرهٔ مراد بارور گشت در عام الفیل حضرت خاتم الانبیا از آن مخزن بکر
بوجود آمده عالم ظلمانی از شعشعهٔ جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت بسی انواع عجیبه و اشارات خفیه
و خوارق عادات در مدت حمل و حین ولادت و رضاع و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت از آن سرور
انبیا و والدهٔ محترمه الش سمت ظهور می یافت که کتب قصص و اخبار بذکر آنها ناطق است بالجمله عبد الله
قبل از طلوع آفتاب جهان آرای سید ولد آدم در سن بیست و پنج سالگی در مدینهٔ طیبه بجوار رحمت رب العالمین
پیوسته در ارض مقدس یثرب مدفون گردید و در سال ششم از میلاد با اسعاد آمنه فوت شد
عبد المطلب متکفل پروردن آن سرور بطحا و یثرب شد و در سال هشتم عبد المطلب بجوار رحمت ملک
غفور پیوسته کفایت آن دُرّ یتیم در میانهٔ اعمام بر ابو طالب قرار یافت و ابو طالب پسر ششم عبد المطلب
و بعمران موسوم بود در میانهٔ قبایل قریش شرف و منزلتی عظیم داشت حضرت خاتم الانبیا در ظل
عطوفت و اشفاق آن عم عالیمقدار پرورش می یافت و تا سال دهم بعثت آن سرور در حیات بود
و در معاونت آنحضرت مساعی جمیله مبذول میداشت تا در سال دهم دعوت حق را اجابت نمود
و حضرت رسالت آن سال را بجهت فوت ابو طالب و خدیجهٔ کبری که بعد از آن روی داد عام الحزن
می نامید و او پدر بزرگوار حیدر کرار قاتل الکفار و المشرکین وصی حبیب رب العالمین اسد الله الغالب
امیر المومنین علی بن ابی طالب است علیه السلام که کتب موافقین و مخالفین بفضایل و مناقبش مشحون
و از حیز احصا بیرون و بعد از حضرت رسالت اولاد آدم و بحکم حدیث صحیح لحمک لحمی و دمک دمی با رسول

قرشی توام است و آنحضرت را با شاه آسمانی یا زهرا زهرا و بتول عذرا عقد ازدواج روی داده از آن
دو مخزن اسرار الهی و دو معدن فیوضات نامتناهی دو اختر تابان نبوت و ولایت بر شمال نیرین از دو
آسمان طالع گردید و کلام در رد انتظام سیدی شباب اهل الجنه در علو شأن ایشان نمی‌زیبد و چون
از ذکر اسامی سامیهٔ ایشان و ابنای کرام عالیمقام که بر حسب منه اثنی عشره حسنا از آن سر نخ جهان
منشعب و بر شمال بروج شده آسمانی اولهم علی و آخرهم مهدی دوازده اند مقصد شجرهٔ همایون ثمرهٔ
حضرت اعلی شاهی ظل الهی است لهذا صحیفه بیان را بذکر احوال آبای عظام کرام آنحضرت می‌آرایم
با جمله از آن دو گلدستهٔ گلزار نبوت و امامت دو سرو بوستان جلالت و کرامت سلسلهٔ انساب علیه شاه
موسوی حسب حسینی نسب کرام بعد کرام و همام بعد همام چنانچه در فوق ایمای بآن شده بامام الهمام ساتع
ایمة الاثنی عشر امام موسی الکاظم علیه السلام پیوسته از آن امام عالیمقام جدا می‌شود و لهذا از بیان
از تعداد ایمهٔ کرام که منطوق و الشمس و الضحی از وضح از آفتاب عالمتاب اند گشیده بذکر اجداد عالیمقام
آنحضرت رطب اللسان میگردد باتفاق جمهور علمای انساب از اولاد امجاد حضرت کاظم علیه السلام نسب
همان بامامزاده عالیمقام ابو القاسم حمزه که بقول اصح در سوسغرد تستر مدفون و مرقد شریفش مطاف مردم
آن ولایت متبرک میگردد چون درویش توکل بن اسمعیل مشهور بابن بزاز در زمان حیات شیخ صدر الدین
موسوی کتابی در اوصاف اجداد عالی نژاد آنحضرت که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه
او لباست تالیف نموده بصفوة الصفا موسوم ساخته از ذکر فیروزشاه زرین کلاه استفتاح نموده قلم
حروف نیز سالک آن طریق گشته بدستیاری قلم زرین رقم صحیفه عالم آرای را بذکر آنحضرت آرایش
میدهد فیروزشاه زرین کلاه صاحب صفوة الصفا گوید که یکی از فرزندان سلطان الطریقة فی العالم
ابراهیم ادهم که اعلام ملک ستانی افراخته همواره بغزو و جهاد کفار اشتغال داشت در آن زمان
مردم مغان دار ان و الکند و از حلیهٔ ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند آن سلطان غازی بشعله

تیغ آبدار ساحت آن ولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را بر انداخت امیر فیروزشاه
که بحسب جمعیت صوری و جامعیت معنوی قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت بر ولایت
اردبیل و توابع آن پسر و را امیر ساخت و او بوفور مکنت و ثروت و خیول و دواب و اغنام مرتب بود که
ساحت اردبیل گنجایی آن نداشت از آنجا به رنگیلان رفته در موضع رنگین محل اقامت انداخت و در آن ولایت
بتلقین مسایل دینی و تبیین معارف یقینی پرداخته سفرهٔ انعام و افضال شیرا قاصی و ادانی گشاده بود
و چون امیر فیروزشاه عنان اشهب حیات بدست قابض ارواح سپرد فرزند رشیدش عوض الخواص بریاست
و سروری ارباب اخلاص بشرف اختصاص یافت و از آن موضع بقریهٔ اسفرنجان از توابع اردبیل
نهضت نموده با خیل و حشم و اتباع در آنجا توطن اختیار نمود و او نیز بدستور والد ماجد بابین کرم
و مهمان نوازی بین الجمهور مشهور و معروف گردید و بعد از مدتی که سفرهٔ انعام را از خیر الضیافه در نوردید
در مهمانسرای عقبی منزل گزید و لدبی عدیلش محمد الحافظ قایم مقام پدر مرحمت گستر گردید از غرایب حالات
آنکه او در سن هفت سالگی از پدر غایب و مفقود الخبر گشته منتسبان آن خاندان هر چند جستجو کردند
نیافته از وجودش مایوس شده بتعزیتش پرداختند بعد از انقضای هفت سال چون ماه شب چهارده
از برج جوزا مصحفی حمایل کرده بر در خانهٔ پدر ظاهر شد خدمه و مریدان آن سلسلهٔ علیه که در مفارقتش گریان
و نالان بودند دیده بدیدار آن بدر آسمان کرامت روشن ساخته تعزیه و سوگواری ایشان بسور
سرور مبدل گردید و استفسار وقایع احوالش نمودند تقریر نمود که جمعی از اجنه مسلمانان که سالک طریق
صلاح و سداد بودند مرا بیانه خود بردند و ابواب رافت و اشفاق بر روی من گشاده تعلیم
شرایع و حفظ قرآن کردند و درین هفت سال در میان آن طبقه با کتساب فضایل مشغول بودم
تا اکنون که عزیمت وطن نمودم فرقهٔ اصحاب ارادت قدوم میمنت لزومش را مغتنم عادت دینی و
دنیوی دانسته بر مسند هدایت آبای عظام نشاندند و او نیز اقتدا بسنن سنیه اجداد عالی نژاد

نموده کمال ورع و دین داری پیش نهاد همت ساخت و بمراسم هدایت و ارشاد پرداخت و چون جباب
پیری گشت سجاده نشینی اجداد و اطعام فقرا و مساکین عن سبیل الارث بفرزند ارجمند صلاح الدین رشید
رسید او نیز بر سریر هدایت و کرامت را بدستور آبا کرام زیور صلاح افزود و در موضع کلخواران
اردبیل توطن گزید و دیده از نذور و هدایای ارباب اخلاص بسته بزراعت راغب بود و اصحاب
و اتباع خود را بزراعت ترغیب مینمود و با کمال ورع و پرهیزکاری از جمال ظاهر نیز حظ وافر داشت
و تخم محبت و اشفاق در مزرع خاطر طوایف انسان میکاشت چون هشتاد مرحله از مراحل زندگانی
طی کرد بار هستی بسر منزل آخرت کشید فرزند ارجمندش امیر قطب الدین قایم مقام پدر عالیمقام گردیده
سرور و پیشوائی آن فرقه قدسی انتظام شد منتسبان این سلسله عالیه را در کنف عطوفت و اشفاق
خود در آورده بدستور اجداد کرام بارشاد مسترشدان سبیل رشاد پرداخت زمره اصحاب ارادت خدمت
آن قطب دایره سعادت و محور گردون کرامت را بر رقبه خود لازم دانستند و ایام حیات آن
امیر حمیده صفات یکی از حکام گرجی با فوجی از جنود کفره گرج علی الغفله بولایت اردبیل تاختن آورده
اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسیب بسیار رسید از خوف آن خطر امیر قطب الدین مخدرات
سرا پرده عفت را بدار الارشاد نقل نموده در محل تنبوله مخفی ساخت آخر روز بجهت تحقیق حال
اهل صلاح از محل اختفا بیرون آمده بود یکی از کفره فجره وارد شده زخمی سکر بدان پیر روز زده و او
مجروح و نالان میان قتیلان افتاده بعد از رفع آن واقعه با علم جراحان معالجه پرداخته زخم التیام
پذیرفت و ذات مبارک از آن الم سالم ماند مدتی بعد از آن واقعه مسند هدایت و ارشاد از وجود
فایض الجودش تزیین و غوامض مشکلات انام از تقریر لسان درفشانش مبین بود ادراک زمان
ولادت با سعادت نبیره صفوت نهاد خجسته نژادش صفی الحق والحقیقه والدین اسحاق نموده
چند سال دیده بیدار بآرایش روشن داشت بالجمله چون وقت ارتحال آن امیر ستوده خصال رسید

جواهر زواهر عرفان و ارشاد را که بحسب وراثت از اجداد کرام باو رسیده در درج سینه صفا آیینش
مخزون بود بفرزند دلبند خود سید صالح سپرده عالم صفلی را وداع کرده طایر روح پاکش باوج عالم علوی
پرواز نمود و سید صالح دری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و دری از برج هدایت و صلاح
و سداد مسمی اسم شریفش از صورت حالش ظاهر و انوار سعادت از جبین مبینش لایح و با هر زیاده از
پدران باحوال محتاجان پرداخته حسن اعتقاد خلایق در شان او یوما فیوما متزاید میگردید و همیشه درهای فتوح
باب سعادت مآبش از آمد شد فقرا و محتاجان خالی نبوده اصلا از کثرت ارباب سوال ملال نیافتی
و چون ندای صدق انتمای کل نفس ذایقة الموت از قضیه ارتحال او خبر داد تهیه سفر آخرت پرداخته روح
شریفش با ارواح صالحان و صدیقان پیوست و نونهال باغ حیاتش سید جبرئیل آنحضرت در دار الامان
کلخواران مدفون ساخت سلطان سید جبرئیل قدوه ارباب تقوی و اتقیاء و زبده سجاده نشینان خدا آگاه
بود در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشته بدستور والد ماجد در کلخواران
اردبیل که مولد و منشاء او بود رحل اقامت انداخته خلایق آن دیار از انفاس قدسیه آن بزرگوار اقتباس
انوار سعادت مینمودند بالآخره ذوق معرفة الله او را از صحبت اغیار و مخالطت با اهل روزگار مانع آمد
برسوم مجاهده و ریاضت تقدیم نمود ظاهر و باطن را بنور عرفان آراسته زبان در کام خاموشی کشیده
داشت و با خلق الله کمتر تکلم میفرمود و چون صیت مقاماتش بلند آوازه گشت از بنات یکی از اشراف
قوم عفیفه صایم الدهر قایم اللیل دولتی نام که رابعه زمان بود بتزویج آن عالی نژاد رغبت نمود و از صلب
آن قدوه خدا شناسان آگاه دل نطفه پاکیزه سلطان اولیا و برهان الاتقیا صفی الحق والحقیقه والدین
اسحاق قدس سره در مشیمه عفیفه قرار گرفت و جمال حال آن مستوره از پرتو نور آن گوهر خجسته منظر چنان
عالم افروز شد که گویا گهواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید فروغش طالع و لامع بود
این نژاد در کتاب صفوة الصفا از مولانا محی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین بود

انقدر آثار و علامات عجیبه و امور غریبه در مدت حمل و تولد و رضاع از علو حال و درجات کمال آن قدوة [illegible]
ازان مخدره نقل نموده که این مختصر گنجایش تحریر آنها ندارد بالجمله چون آن نیّر عالم افروز از افق سعادت و مطلع
دولت طالع گردید شش درجه از درجات زندگانی طی کرده والد ماجدش ندای والله یدعوا الی دار السلام
لبیک اجابت گفته در روضات جنان منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون
گشت و الحق مدفون مبارک آنحضرت محل فیض و رحمت و حریم روضه اش قطعه از جنت است معمار همت والا
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی عمارت سابق را که در نظرش محقری نمود بر داشته گنبد عالی بر نهایت
تکلف و زیبائی احداث فرمودند و فرزند خلف آنحضرت سلطان سریر هدایت صفی الاصفیاء و برهان
الاولیا شیخ صفی الملة والدین قدس سره که مقامات عالیه و اوصاف متعالیه اش احیز تعداد بیرون و
مرقد منورش مهبط انوار فیض و رحمت قادر بیچون است بعد از ارتحال والد بزرگوار والده محترمه اش
متکفل پروردن آن فیض پرور دالی شد و از اوان طفولیت انوار کرامت یزدانی و بارقه فیوضات
آسمانی از ناصیه همایونش لامع و درخشان بود و همیشه امور غریبه مثل کشف قبور و احوال موتی و
مثل بدانها مشاهده مینمود و بوالده اش عرض نموده والده او را بمراتب بلند و درجات ارجمند
مژده میداد مدتی باکتساب فضایل و کمالات صوری پرداخت و ذوق سیر و سلوک و ادراک نکات
عالم معنی برو غلبه کرد و قدم در وادی مجاهده و ریاضت نهاد چون میدانست که عروج بر معارج
کمال بی ارشاد مرشدی صاحب حال میسر نیست گاه در مزار شیخ فرج اردبیلی و گاه در مرقد شیخ ابو سعید
این هر دو بزرگوار از مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی اند بعبادت میگذرانید و گاهی در
سر قبر عارف ربانی شیخ شهاب الدین محمود اهری بسر میبرد و طالب مرشد کاملی میبود آوازه
علو حال و سمو درجات افضال شیخ نجیب الدین بزغش شیرازی شنید محرک طلب و داعیه توجه او را
بجانب شیراز در حرکت آورد و صلاح الدین نام برادری از خود بزرگتر از کمال ثروت و مکنت و اعتبار

ظاهر در شیراز داشت که در انجا عفیفه از بنات اشراف بحباله خود در آورده بان تقریب در شیراز مانده
بود شیخ بهانه ملاقات برادر از مادر مهربان اجازه سفر حاصل کرده روانه مقصد شد در راه مرحله
بمردان خدا آگاه و درویشان اهل الله میرسید و صحبتشان شتافته از سر گوشه توشه بر میداشت چون
بشیراز رسید شیخ نجیب الدین بزغش از دنیا رحلت کرده بود مشایخ آن دیار را ملاقات کرده در [illegible]
که میخواست بر رویش نگشود و در ان اثنا بصحبت مولانا رضی الدین که از علمای صاحب حال بود و در
مذاکره تفسیر تا سوره اذا زلزله در خدمت او نموده اجازه درس تفسیر یافت شیخ مصلح الدین سعدی
شیرازی صحبت داشته معاشرت او پسند خاطر شریفش نیفتاد چون درویشان آن ولایت و سعادت
کیشان صاحب مراتب مرتبه آنحضرت را در طریق وادی سلوک از خود ارفع دیدند او را بجانب
امیر عبد الله که از زمره سادات و قدوه ارباب حال بود راهنما گشتند و چون بخدمت او رسید
الحق ذاتی دید جامع صفات و کمال و آینه مشاهده کرد مظهر انوار جمال و جلال حضرت شیخ صفی الدین
واقعات خود را برو عرض کرد لحظه بخود فرو شده سر بر آورد و گفت ای جوان ترک آنچه ترا از مجاهده
و ریاضت و علو حال حاصل آمده تا غایت دیده بصیرت ما بران شتافته معامله بزرگ که ترا در پیش است
درین بازار پیر انجام نمی یابد و امروز کسی که رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد رهنمون گردد عارف
ربانی شیخ ابراهیم زاهد گیلانی است که در گیلان قریب بولایت شماد در لب دریا خلوتی دارد
و حلیه جمال شیخ زاهد را باو وصف کرد و آنحضرت مشایخ فارس را وداع کرده از بواطن صافیه ایشان
استمداد همت نموده عزیمت وطن کرد هر چند برادرش اسباب تجمل و تمول برو عرض کرد آنحضرت را
نظر بر قبول آنها نیفتاد و پای طلب بشاهراه مقصود نهاد و در همان آن ملک نشان بدار الارشاد
اردبیل رسید و شیخ زاهد در حین مکاشفه بنور زهد و علم باطن دریافته روی بمریدان آورد و
گفت که ازین پیران بادیه حق جوی جوانی در اردبیل عزم ملاقات ما دارد که او را تا حضرت رب العزة

یک حجاب پیش نمانده القصه شیخ صفی الدین از جا و مقام شیخ زاهد پرسید متوجه آن صوب شد و بخانقاه
کرامت نشان رسیده در صومعه بنماز مشغول شده ماه مبارک رمضان بود و عادت شیخ زاهد آن بود
که چون ایام صیام بوشندی بحرم سرای خود تشریف برده لیلا و نهارا بطاعت و عبادت مشغول بودی
و افطار با عیالان کردی تا عید فطر باز مره مریدان ملاقات نفرمودی در آنروز که شیخ صفی الدین بآن
مقام علیا رسید شیخ زاهد از خلوتکده خاص بیرون آمده خادمی را فرمود که امروز از حق طلبیده‌ام که
مهمانی رسیده در صومعه نماز میگذارد بعد از فراغ او را نزد من آر خادم آن سالک طریق حق را آورد
بملاقات شیخ فایز گردید و شیخ او را صفی الدین خطاب داده بمراتب علیه و مقامات سنیه مژده داد
شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را بنوعی که نشان داده بودند موافق یافته دست انابت در دامنش
آویخت و بحسن خدمات لایقه از محرمان خاص گردید حضرت شیخ صفی الدین را از کثرت نفس و ریاضت
بجای رسیده بود که در هر هفته یکنوبت افطار کردی و بمصالح شیخ زاهد سه روز قرار یافته بالاخره
شیخ آن عادت نیز از مزاج شریفش زایل ساخته بافطار یومی دستوری داد اما بیک لقمه برنج خشک
قناعت نموده از لحوم و دسوم اجتناب کردی و حیوانی مطلق نخوردی خوارق عادات و کرامات از
شیخ صفی الدین بسیار منقولست و در کتاب صفوة الصفا و فتوحات امینی هروی بتفصیل مذکور است
بالجمله آن ذات کاملة الصفات پیوسته بمشاهدات عالم ارواح و اشباح دیده بصیرت میگشود
و رؤیای صادقه میدید از جمله شبی در خواب دید که شمشیری در میان کلاه سموری در سر دارد چون
کلاه از سر برمیدارد آفتابی از فرق همایونش طالع میگردد که عالم را روشنی می‌بخشد این خواب را
بشیخ زاهد نقل نموده از تعبیر آن سوال کرده شیخ روشن ضمیر بحسن تقریر تعبیر فرمود که آن شمشیر و آفتاب
علامت ظهور و خروج پادشاهی قاهر است از صلب تو که عنقریب شعشعه اقبالش آفتاب مثال بر عالمیان
تافته از شعله تیغ آبدارش ظلام ارباب بدع و ضلال محو و معدوم میگردد و القصه آنحضرت را در مجاهده و ریاضت

ترقی عظیم روی داد انوار اسرار الهی از باطن فیض مواطنش درخشیدن آغاز نهاد و شیخ زاهد
آنحضرت را بمصاهرت خویش پیوند داده صبیه قدسیه خود فاطمه نام که از زهره زهرا فیض آب بود با او
در عقد ازدواج کشید هرچند شیخ زاهد در حین حیات او را باجازه ارشاد و سجاده نشینی اشارت مینمود
قبول نمیکرد تا در وقت ارتحال سریر هدایت و ولایت بعهده آنحضرت تفویض نموده قامت قابلیت
او را باین کسوت گرامی آراست ارباب غرض بحضرت شیخ زاهد اعتراض نمودند که با وجود کمالات شیخ زاده
جمال الدین علی که ولد صلبی و خلف صدق آنحضرت و صاحب حال است چرا او را بدولت اجازت
ارشاد سرافراز نمیگردانند و شیخ صفی الدین را باین پسند عالی می‌نشاید شیخ جهت دفع شبهه و تسلی و
تسلیه مریدان در مقام آزمایش هر دو در آمد گفت خلوت پسرم کجاست گفتند در حریم خانقاه فرمود
خلوت صفی کجاست گفتند از خلوت شیخ تا آنجا نیم فرسخ است گفت هر دو را آواز دهم تا شمار رتبه و مقام
هر یک بدانند سه مرتبه پسر خود را باواز بلند خواند جواب نداد چون صفی را آواز داد جواب آمد که لبیک و بعد یک
ساعتی دو مرشدی و قدم بوثاق شیخ نهاد شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم که ندای ذوق
افزای شیخ شنیده بخدمت آمدم روی بقوم کرده گفت که آنچه نظر من است الله سبحانه و تعالی به صفی داده
و کمال الدین و من در امانت خدا خیانت نموده بصاحبش سپردم القصه شیخ زاهد در سیاوروذ [illegible]
در شهور سنه سبعمایه بعالم بقا شتافته در همانجا مدفون گشت و حضرت سلطان اولیا شیخ صفی الدین نسبت
ارادت و خرقه ارشاد از او یافته و او از سید جمال الدین و او از شهاب الدین محمود اهری و او بهفت واسطه
از سید الطایفه شیخ جنید بغدادی و او از سری سقطی و او از معروف کرخی خادم حضرت امام
ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهم السلام الحال بموجب وصیت شیخ زاهد آنحضرت بر مسند هدایت و
ارشاد تمکین یافته خلایق را بطریق مستقیم شریعت و منهاج قویم طریقت و حقیقت دلالت نمودن گرفت
و آنحضرت را از صبیه شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده بصدر الدین موسی موسوم گردید و در اواخر ایام

حیات آنحضرت را از غایت ریاضت و ضعف بدن علت مثانه طاری گشته مدتی در عالم تصوف
آن درد را درمان اسقام مختلفه دینی دانسته تا آن خورسندی داشت تا آنکه ضعف قوت گرفته
پهلو بر بستر ناتوانی نهاد و در حین مرض هرگاه از کثرت وجع و آلام بی آرام گشتی بموضعی که
الحال مرقد معطر آنحضرت است شتافته لحظه در آنجا بیاسودی و حلیله جلیله اش بنزل آن ذی
و باز در شدت الم گفتی مرا آنجا من برید خدمه آنحضرت میگفتند که تمام در خانه خود دیدی می فرمود که خانه
اصلی من آنست و شیخ را بآنجا می بردند تا چند نوبت این واقعه تکرار یافت در حین ارتحال تمام
خاندان قدسی نشان صفویه را جمع آورده اصحاب و اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و
طریقه مشایخ و بذل سفره و انعام و اکرام فقرا وصیت فرمود و در شان حضرت شیخ صدر الدین
موسی فرمود که سجاده نشینی و ارشاد عباد مفوض بفرزندم صدر الدین است و بموعظه و نصایح می پرداخت
تا آنکه زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم غیبی بود از تکلم باز مانده آخر کلامش برین ختم شد که صلوا علیه
و سلموا تسلیما و بعد از نماز صبح روز دوشنبه دوازدهم شهر محرم الحرام سنه خمس و ثلاثین و سبعمایه
از دست ساقی اجل شربت شهادت نوشیده و چشم از مشاهده آشوبخانه عالم کون در پوشیده
و حلیله جلیله اش بدعا و خواهشی که از درگاه حق قدیم نمود بعد از هجده روز با آنحضرت پیوسته در
ریاض جنان خرامید انا لله و انا الیه راجعون الا ان اولیاء الله لا یموتون ولکن ینقلبون
هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل • نامیست حرف مرگ برین قوم ترجمان • ذوق فنا نیافته ورنه در نظر
رنگین تر از بهار بود جلوه خزان • در فتوحات مبینی مذکور است که سید جمال الدین اصفهانی بموجب
وصیت آنحضرت بغسل و تجهیز پرداخت و سلطان صدر الدین در آن وقت در سفر سلطانیه بود و باتمام
سلسله علیه صفویه آن نعش مطهر را در همان مکان شریف که مختار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف
طوایف انام است دفن کردند سلطان صدر الدین موسی بدری بود از آسمان سروری طالع و

خورشیدی از سپهر نیک اختری لامع از اوان صبی و آغاز نشو و نما انوار زهد و تقوی از ناصیه او
پیدا و علامات صلاح و رشاد از صورت حالش هویدا ریاض ولایت و ارشاد را سروری بود
سرافراز و بعلو نسب و سمو حسب بین الاعاظم و الاعالی منفرد و ممتاز چه از جانب پدر والا گهر بطنا بعد
بطن اختر برج سیادت و کرامت و از طرف مادر نیک اختر در صدف رشاد و تا جد هفتمین سجاده نشین
مسند هدایت و ارشاد بوده اند و در فتوحات مبینی مسطور است که روزی میانه صبیه مخدره شیخ زاهد و
حضرت سلطان الاولیا عقد مناکحت وقوع می یافت شیخ زاهد در مجلس عقد برخاسته نسبت بشخصی غایب
رسم تعظیم و نیازمندی بجای آورد حاضران مجلس از سر این معنی سوال کردند شیخ فرمود که او لا صفی الدین را
که بنا برین بشنید بین نمودند در آن میان صاحب صادقی بنظرم در آمد که قایم مقام من و صفی خواهد بود
علو مقامات و مدارج او را دریافته تعظیم او کردم و چون ماه طلعت آن عالی منزلت از افق ولادت
طالع و عالم افروز گردید حضرت سلطان الاولیا ارباب ارادت و اصحاب ارشاد را خبر داد که
این جوهر گرامی آن فرزند سعادت پیوند است که شیخ زاهد در مجلس عقد تعظیم او قیام نموده آنحضرت
چند سال در خدمت والد بزرگوار اکتساب فضایل و اقتباس انوار فضایل کرده در علوم ظاهر و باطن
مراتب کمال یافته صیت هدایت و ارشادش در عرصه آفاق منتشر گردید مولف کتاب نفحات
الانس در مناقب کاشف الاسرار و خلاصه ادوار سید قاسم انوار میگوید که معلوم نیست که در عرصه جهان
بعد از ائمه الطاهرین بمرتبه و مقدار سید قاسم انوار کسی یافت شود و ذکر کرده که آن عارف ربانی نسبت
ارادت و مریدی بحضرت شیخ صدر الدین اردبیلی ثابت دارد بالجمله آنحضرت در حین ارتحال اولاد
خجسته نژاد خازن نقود ارشاد گشته بعد از واقعه پدر سعادت ثمر از سفر سلطانیه عود نموده منتسبان
آن سلسله علیه از مشاهده جمال عالم آرایش از لباس سوگواری بیرون آمده بساط تعزیه در نوشتند
و مسترشدان طرق طریقت سنین و طوایف اهل یقین از صفای طویت و صدق نیت آنحضرت را بر مسند ارشاد



اردبیل و الحد و دقری و مزارع مرغوب از مال حلال خریده وقف حظیره متبرکه نموده آن مکان شریف را
ملتجا گردانید و خراج آن ولایت را بدان سلسله علیه مسلم داشت و از آن تاریخ اعقاب و اخلاف
آن سپاه که فی الحقیقه آزادکردهای این دودمان مقدس اند در سلک مریدان و صوفیان صافی
نهاد این سلسله کرامت نشان منسلک اند الجمهور چنین مشهور است که امیر تیمور را با حضرت سلطان صدرالدین
موسی اتفاق ملاقات افتاد و مقدمات مذکور از و ظهور یافت اما اصح آنست که سلطان خواجه علی بود و اگرچه
این روایت در کتب تواریخ و حالات منظوم و منثور این سلسله بنظر احقر نرسید اما از غایت شهرت
و تواتر افواه دانسته بتحریر آن پرداخت و طومار وقفیه نیز بخط قدیم موشح بال تمغا مغولی و علامت
امیر تیمور در سفر بلخ در حین تسخیر قلعه اندخود بدست غازیان در آمده بود بنظر اشرف حضرت اعلی شاهی
ظل الهی در آمده مقامات علیه و ظهور کرامات حضرت سلطان خواجه علی و بعضی از مقدمات در صحیفه مذکوره
مسطور بود بالجمله آن سالک مسالک خداجویی که هیچ از طواف کعبه مقدس معنوی در زمان حالش اراده و تکاپو را
حق خالی نبود بنابر ثبات قواعد شریعت آنحضرت را شوق دریافت کعبه مقصود در حرکت آورده به بند ارشاد
و خدمت روضه مقدسه جنت نهاد را بثمره الفواد حدیقه سیادت و ولایت سلطان شیخ ابراهیم سپرده
با جمعی از اهل حق و ارباب یقین بحسب و من یعظم شعایر الله متوجه بیت الله گردیده لبیک اللهم لبیک گویان
و راه صدق پویان قدم بآن وادی ایمن نهاد و فرزند سعادتمندش تاب مفارقت پدر نشنوده بسر
نیاورده ذوق طواف کعبه و مقام بران افزوده او نیز متعاقب عزیمت سفر خیر اثر حجاز نموده قدم
سعی در وادی طلب نهاده منازل و مراحل طی کرده در حریم حرم بزیارت کعبه امان یعنی شرف یافت بیت الله
ملک خصال مشرف گردید پسر و پدر باتفاق یکدیگر مناسک حج قیام نموده از آنجا بقدس شریف شتافتند
و در آن مقام ملک احترام بزیارت ارواح انبیا و طواف مسجد اقصی فایض گردیدند در آن مکان متبرک
مزاج شریف سلطان خواجه از منهج اعتدال طبیعی منحرف گشته بتهیه اسباب سفر آخرت پرداخت و نام

نامه ارشاد در ابکف کفایت فرزند بجان پیوند نهاده و رفیقان سفر خیر اثر را وداع کرده نقد حیات
بخازنان عالم قدس سپرد و پسر نیک اختر بلوازم تجهیز و تکفین پدر پرداخت آن جسد مطهر را در آن
ارض مقدس مدفون ساخت و با زمره مریدان و رفیقان از آن سفر میمنت اثر عود نموده دارالارشاد
اردبیل از یمن قدوم همایونش سرسبزی آغاز نهاد و منتسبان خاندان صفوی شان دیده بدیدار فرخنده
آثارش روشن ساخته زبان حال شان بدین مقال گویا گشت **مثنوی** اگر رفت آن سرو در جویبار •
تو باشی بگیتی بروی یادگار • دل دوستان از رخت شاد باد • بنای جهان از تو آباد باد •

سلطان شیخ ابراهیم در میانه اجداد حضرت اعلی شاهی ظل الهی بشیخ شاه اشتهار دارد و بمضمون
صدق مشحون واتبعت ملة آبای ابراهیم دستور آبا و اجداد بر مسند ارشاد تکیه زده طالبان طریق
قویم را بمنهاج مستقیم شریعت و دین پروری دلالت مینمود و خلفا و داعیان باطراف و اکناف فرستاده
در اندک زمانی درگاه سدره اشتباهش مرجع اقاصی و ادانی گشت خلایق تراب عتبه علیه اش را کحل الجواهر
دیده اعتبار دانسته از ازدحام ارباب ارادت طالبان حریم عزتش را در حضور اقدس مجال بار نبود
و شان معالی نشانش روز بروز ارتفاع یافت اهالی از مردم آن ولایت را از فرمان واجب الاذعانش
مجال تخلف محال مینمود و از فواضل انعام و اکرام او فقرا و محتاجان بل عموم ساکنان آن دیار بهره ور میگشتند
مطبخ معموره اش مملو از ظروف و اوانی سیم و زر بود و در بخشش و احسان از آبا و اجداد در برتر اطوار حمیده اش
سامانه و شمایل پسندیده اش پادشاهانه بود از آنجا که شیوه گردون دون است ذات همایونش را
بامراض مختلفه مقرون گشت زمانه بساط شادمانی از آن سلسله در چید و عرض مرض متمادی گردیده آفتاب
عمرش بسایه زوال افتاد بارقه ایمنی بر ضمیر منیرش پرتو انداخته دیده از سود و زیان حیات و ممات در پوشید و
نداء ارجعی الی ربک راضیة مرضیة را بجان خریدار گشت و ارباب اخلاص و منسوبان آن عتبه علیه گرد دو
مناص را جمع آورده اشارا از واقعه ناگزیر که گریبان گیر فقیر و غنی و برنا و پیر است آگاه گردانیده بعد از آن

موعظه و پند و وصایای ارجمند ایشان را با طاعت و انقیاد فرزندی مثل و مانند ش سلطان جنید را نصب
فرموده ولی عهد و جانشین خود گردانید و سفارشات بلیغ در باره او کرده هذا ما عهدنا الیکم و العهدة
فی الدارین علیکم بعد از تقدیم وصیت روح شریفش بجوار حضرت رب العزت پیوست و حضرت سلطان جنید
بر اسم تکفین و تجهیز قیام نموده در جوار آبا عظام مدفون ساخت تاریخ فوتش را در تاریخ جهان
آرا سنه احدی و ستین و ثمانمایه نوشته اند و سلطان جنید شهبازی بود بلند پرواز و خسروی گردون
افراز بدری از آسمان فتوت و ارشاد درخشیده و آفتابی از سپهر خلافت ظاهر و باطن طالع گردیده
چون بر مسند سروری و سریر دین پروری متمکن گردید خلایق را علم ارشاد دین پناهی که مخبر از داعیهٔ
سلطنت و پادشاهی بود آگاهی داد ارباب ارادت از اطراف و جوانب روی اخلاص بعتبهٔ علیه اش
آورده رکن اعظم ارشادش تحریص ارباب ارادت بغزو جهاد کفار نابکار بود و روز بروز اسباب
حشمتش می افزود و جمعیت ارباب ارادت و اخلاص زیاده تر میگشت میرزا جهانشاه ترکمان که پادشاه
زمان و فرمان فرمای عراقین و آذربایجان بود شمه از سلک جمعیت و انتظام اسباب حشمت و شوکت
سلطان جنید را شنوده بآنحضرت بدمظنه گردید و از زوال ملک و دولت خود ترسیده از بیم بدنامی محاربه
با آنحضرت لایق نمیدانست مکرر ایلچیان بخدمت آنحضرت فرستاده بکنایه و صریح خاطر نشان
کرد که از مرکز دولت بهر طرف رای شریفش اقتضا نماید سفر کاینه آنحضرت توجه جانب دیار بکر را
مصلحت وقت دانسته عزیمت آنطرف نمود از هواخواهان دودمان صفویه و صوفیان صافی نیت
فئه کثیر فوج فوج عازم خدمت گشته در سایه لوای سعادت انتمای اجتماع کردند تا در کمال شکوه و
جلال در حصن کیف نزول اجلال نمود در آنوقت والی حصنکیف و ولایت دیار بکر امیر کبیر ابو النصر حسن بیگ
آق قوینلو بود که اطاعت میرزا جهانشاه نمی نمود و میانه ایشان ابواب مخاصمت و عناد مفتوح و طرق
آمد شد مسدود بود از قدوم ورود موکب مسعود سلطان جنید اظهار مسرت و شادمانی نموده آنحضرت را

بقدوم اعزاز و احترام استقبال کرده امرا و اعیان صوفیه را هر یک مقامی مناسب تعیین نموده
مقدم گرامی او را از امارات دولت و اقبال دانسته فیمابین مواخات و اتحاد تمام روی نموده لاجرم
خصوصیت و دوستی بمصاهرت و یگانگی انجامید و همشیره اعیانیه خود خدیجه بیگم را با آنحضرت در عقد
ازدواج در آورده بدین وصلت کوس دولت خود در اقدام آوازه ساخت و سلطان جنید مدتی در آن دیار
توقف نموده هوای حب الوطن من الایمان از خاطر خطیرش سر زد از امیر حسن بیگ دستوری خواسته
در اندک زمانی دار الارشاد اردبیل از قدوم همایونش غیرت افزای ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد
گردید و دیده نظارگیان از مطالعه جمال جهان آرایش روشنی پذیرفت دیگرباره نایرهٔ حقد و حسد که
در کانون درون میرزا جهانشاه بود اشتعال پذیرفته توهمی که داشت که از وصلت و ارتباط امیر حسن بیگ
تیز تر باید گشت و در کار سلطان جنید فکر محال مینمود تا آنکه آنحضرت از کید و غدر او آگاه گشته قاصدان
صبا سیر بطلب ارباب ارادت فرستاد و بخیال سلطنت لوای دولت افراخته و ثواب غزا و جهاد
مطمح نظر ساخته با موازی ده هزار کس از غزاة صوفیه بداعیه غزای چرکس بسمت شروان در حرکت آمد
در فتوحات امینی مذکور است که بداعیه محاربه شروانشاه و تسخیر ملک شروان روانه آنصوب
گردید علی ای التقدیرین والی ولایت شروان سلطان خلیل باغوای طاغیان طبرسران کوبه
مخالفت سلطان جنید کوفته مانع رفتن او بجانب چرکس گردید و لشکر رزم آزمای جمع آورده بمقابله و
مقاتله او شتافت و در برابر سپاه ظفر پناه صف آرای گشته مشتعل جنگ و پیکار گردید و از این طرف غزاة
صوفیه که جان باختن در راه مرشد کامل ادنی مراتب اخلاص میدانستند در موکب همایونش صف قتال
آراسته از جانبین آتش حرب مشتعل گردید تیغ یمانی سرافشانی آغاز نهاده عقابان تیز پر بقصد جان یکدیگر
در پرواز آمدند غازیان جان نثار دفع شر آن اشرار که فی الحقیقه دفع صایل بود واجب شمرده بقدر طاقت
و توان کوشش مینمود و سلطان جنید در آن معرکه بر کید نفس شریف مباشر حرب گشته شعر

برآیین سلطان ولدل سوار * بهر حمله از جمع آن خاکسار * زالماس چون شعله تابناک *
فکندی گروهی برین تیره خاک * چون شهادت آن حضرت بر لوح قضا ثبت شده بود لشکریان
شیروانشاه آنحضرت را کالهاله بالبدر در میان گرفته مرکب جهان نوردش را از پا در آوردند و آنحضرت
در عین کارزار در دست ساقی حادثه شربت شهادت نوشید از اتباع آنحضرت جمعی پای ثبات در معرکه
استوار داشته از خون شهادت سرخ رو گشتند و برخی حدیث الفرار مما لا یطاق بر خوانده راه هزیمت پیمودند
در فتوحات یمینی آورده که صوفیان خاندان صفویه نعش شریف آن سلطان سریر هدایت را بدار الارشاد
آورده در روضه مقدسه مدفون ساختند و آنچه بر این حقیر معلوم گشته و از خدام آستانه مقدسه استماع نموده
آنست که جمعی از مردم طبرسران که همیشه هواخواه این سلسله علیه بودند جسد مطهر آن سرور را از معرکه بیرون
برده در قریه قوریان از اعمال قبه قپلمان در محل مناسب مدفون ساختند و اکنون آن مقام شریف مهبط
انوار فیض و رحمت و مطاف مردم آن ولایت است و مولف حبیب السیر مدفن شریف آنحضرت را
تصریح نکرده چه میشاید که بنابر مصلحت وقت و بیم اعدا در کتمان آن کوشیده مدفن آنحضرت را در آن
وقت مخفی داشته باشند و انکشاف آن بر جمهور در پرده خفا مستور مانده باشد القصه بعد از واقعه سلطان
جنید فرزند ارجمند دلبند سلطان سریر ولایت و مسند نشین بارگاه هدایت سلطان حیدر
روح اسلافه طول الله عمر اخلافه که همشیرزاده امیر کبیر ابو النصر حسن بیک بود قایم مقام پدر عالیجاه گردید
تاریخ شهادت سلطان جنید را در تاریخ جهان آرا در یکی از سنین ثمان و ستین و ثمانمایه نوشته
سلطان حیدر آفتابی از برج ولایت طلوع نموده و دری از صدف بحر سلطنت بکنار آمده شیوه
رضیه اش احیای سنن آبا و اجداد و مکنون خاطر شریفش فرمان روائی بلاد و عباد و پادشاه مرحوم
حسن پادشاه که بنیروی اقبال میرزا جهانشاه را از پای در آورده بر مسند فرمان روائی تمکن داشت
بآن مهر سپهر ولایت و سروری در مقام اخلاص و مردمی در آمده خواست که سلسله پیوند خود را بآن

دودمان بتازه استحکام دهد صبیه صلبیه خود حلیمه بیگی آغا مشهوره به علمشاه بیگم را بحباله نکاح او در آورده
آن زهره برج عفت را با مشتری اوج سعادت قرین گردانید و آنحضرت بعد از چندی بر معارج دولت
و سروری صعود نموده علی الدوام عتبه علیه اش محل اجتماع خواص و عوام بود از رویای صالحه که در خواب
دید که او را منهیان عالم غیب مأمور گردانیدند که تاج دوازده ترک که علامت اثنی عشریست
از سقرلاط قرمزی ترتیب داده تارک اتباع خود را بآن فر اقبال بیاراید سلطان حیدر از مشاهده
این خواب کلاه شاه و ملتی بر تارک سرافکنده طاقیه ترکمانی را که متعارف آن زمان بود بتاج دوازده
ترک حیدری تبدیل نموده اتباع کرامش اقتدا بآنحضرت کرده تمامی منسوبان این خاندان باین افسر گرامی
از سایران پس امتیاز یافتند و ازین جهت آن طبقه عالی ایشان بقزلباش اشتهار یافته با کمال آن
حضرت را روز بروز اسباب حشمت و مکنت زیاده تر گشت و هجوم ارباب اخلاص بر درگاه سپهر
مدارش بیشتر از بیشتر و هجوم خلایق از موائد انعام و افضالش بهره ور تا آنکه جامع سلطنت صوری و معنوی
گشته باطنا بدستور مشایخ اهل الله سالک طریق ارشاد و دین پروری و ظاهرا بآیین سلاطین مسند آرای
سروری بود و امیر کبیر حسن پادشاه در کل مواد با ملازمان عتبه اقبال حیدری در کمال وفاق و وداد یگانگی
نموده اصلا بامری که مکروه خاطر شریف خواهرزاده و داماد باشد رضا نمیداد و چون ایام دولت و کامرانی
گذرانید و نهال اقبالش سر باوج کمال افراخت و امیر حسن بیک خوئی که مولانا ابوبکر طهرانی مولف
تاریخ احوال سلاطین ترکمان بتفصیل نوشته تخت سلطنت را وداع نموده سلطان خلیل پسرش و
بعد از سلطان یعقوب بر مسند فرمانروایی برآمدند سلطان حیدر را که احراز مثوبات غزا از [illegible]
غالب بود و سلوک سلطان یعقوب را که بر خلاف آنحضرت بود بر وفق دلخواه مشاهده نمی نمود با امرا
و هواخواهان سلسله صفویه مشورت نموده رای جهان آرایش بر تسخیر جانب داغستان که سکان زمینش
از حلیه ایمان عاری و سالک طریق جهل و ضلال بودند و غزای کفره چرکس قرار یافته قاصد ان قوم شریر

صوفیه

باجمعی صوفیان صافی نهاد و ملازمان نیکو سریرت پاک اعتقاد در پیشانی مجاهدان اخلاص گزین فوج فوج
برامن سرادقات عزت و جلالش جمع گشته خلقی انبوه با اسلحه و یراق حاضر آمدند و آنحضرت لوای توجه
بجانب مقصد افراخته از وخام خیول و آوازه عبور آن لشکر صفدر تزلزل در بنیان ثبات و قرار شیروانشاه
بن سلطان خلیل انداخته بتصور آنکه سلطان حیدر طالب خون پدر و قاصد ولایت شیروان خواهد بود بمقتضای
الحب یتوارث با آنحضرت در مقام کید و نفاق درآمده چون مقاومت با آن لشکر ظفر شعار از حیز قدرت
و توانش بیرون بود قاصد صبا رفتار متعاقب یکدیگر بخدمت سلطان یعقوب که داماد شیروانشاه بود فرستاد
اعلام داد که اگرچه سلطان حیدر ظاهرا عزیمت غزای چرکس نموده اما یمکن که چون بحدود دربند و طبرسران
برسد عطف عنان بجانب شیروان نموده لوای ملک ستانی فرازد و الیوم که مملکت در تحت تصرف
مدار دشمن لشکر قوی جمع آورده ساحت آن ولایت تاب شکوه اقبالش نمی آورد هرگاه مالک ممالکی چنین گردد بدین
مختصر ولایت قناعت نموده ابواب ملک ستانی بر روی آرزویش گشاده نخواهد گشت سلطان یعقوب
که بآن مهر سپهر سروری در مقام غدر و نفاق بوده قطع صله رحم جایز داشته تخم بدنامی دنیا و خذلان
آخرت در ضمیر خصومت تاثیرش کاشته سلیمان بیجن اغلی را با چهار هزار سوار از جنود شقاوت ورود
ترکمان بامداد شیروانشاه فرستاد شیروانشاه بورود کومک سلطان یعقوب مستظهر گشته در حدود شماخی اجتماعی
عظیم از عساکر شیروان و ترکمان دست داد اما سلطان حیدر با غازیان غزا پیشه جلادت آثار از راه
تنگی که شمال شیروان است بآن بلاد درآمده عبور لشکر ظفر اثر بپای قلعه دربند اتفاق و آن شهریست
از بلاد معموره جهان به باب الابواب مشهور و قلعه اش حصنی است سپهر اساس مانند سد سکندر بمتانت
و استحکام معروف در السنه و افواه مذکور هر برجی با برج فلک برابر و پاسبانانش با ساکنان ملأ
اعلی همزبان و همراز اهالی آنجا بشیوه عناد پیش گرفته دست تعرض باحاد اجناد دراز کردند و شمال آن
فرقه ضلال بر ذمت همت آن صاحب اقبال لازم گشته غازیان را به تسخیر آن شهر و قلعه مامور ساخت

ارباب جلادت روی همت به تسخیر حصار درآورده در اندک فرصتی تزلزل در ارکان آن حصن حصین
انداختند فتح و تسخیرش عنقریب میسر پذیر بود که از هواخواهان دودمان حیدری قراپیری قاجار که ساقه
لشکر بود از عقب رسیده خبر آورد که فوجی از لشکر ترکمان از آب گذشته و شیروانشاه با عساکر شیروان
بایشان ملحق گردیده داعیه محاربه لشکر منصور دارند متعاقب یکدیگر خبر ورود آن گروه شقاوت اثر
رسیده سلطان دین پرور بالضروره از پای قلعه برخاسته آماده پیکار آن فرقه نابکار گردید القصه
در حدود طبرسران در تخت نام موضعی از مواضع طبرسران آن دو لشکر کینه خواه بیکدیگر رسیده از جانبین
بتعبیه سپاه پرداخته صف قتال آراستند آتش حرب بنوعی مشتعل گشت که خرمن عمر بسیاری از دوست
و دشمن سوخته گردید بیت در آن دشت پر محنت هولناک • برآمیخت خون دو لشکر بخاک •
دلم تیغ چون شعله آتش فشان • سنانها ز زخم یلان خون چکان • از یکطرف طبقه صوفیه دست از جان
شیرین شسته روی از شعله سیف و سنان نمی تافتند و از آن طرف لشکر شیروان و ترکمان در دفع آن
حادثه بجان کوشیده فدای دار بقلع و قمع می شتافتند مجملا در حربی که در ازمنه سابقه کمتر وقوع
یافته در اثنای گیر و دار سلیمان اغلی با فوجی از دلیران معرکه کارزار بمقابله آن سلطان سرافراز درآمده
قصد آن سرور کرد سلطان حیدر بنفس نفیس مباشر حرب آن بد اختر گشته بنوک سنان آن مدبر را
از پشت گلگون بر زمین انداخته با خاک تیره برابر کرد و او را شناخته کرم جبلی اقتضای آن کرد
از خون او درگذرد لاجرم بهمان قدر اکتفا فرموده از قتل او درگذشت و او بار دیگر سوار گردید ملازمان
رکاب اقدس از سبب آن عطوفت و جان بخشی سوال نمودند آنحضرت فرمود که هنوز اجل او نرسیده
و آفتاب عمرش بر حد زوال نرسیده در این معرکه شربت شهادت خواهم نوشید و قسمت روز ازل
و تقدیر لم یزل را چاره و تدبیر نیست القصه چون هنوز طلوع آفتاب دولت این خاندان لایزالی
مقرر بود در اثنای جنگ و جدال تیری جانگداز از شست قضا جسته بمقتل آن شهسوار عرصه غزا رسیده

کار گرامد از وقوع این حادثه غازیان از دست از کار و کار از دست رفته لوای دولت آن طبقه که بذروه
اعتلا افراخته شده بود بحضیض مذلت افتاد و بسیاری از صوفیان جان نثار این دودمان کرامت
نشان در رکاب اقدس آن مهر آسمان دین پروری از دست ساقی اجل باده ناخوشگوار ممات
نوشیده بیخوابانه در مضاجع خاک خفتند و در فتوحات امینی آورده که حقیقت این اخبار را ابلاغ نموده خاقان
سلیمان شان از بعضی غازیان مثل حسین بیک لله و فرخ آقا و جمعی دیگر که دران جنگگاه حاضر بودند
استماع نموده و از قول ایشان نوشته تا فاضل صوفیان خاندان صفویه جسد مبارک آن خلاصه اولاد خیرالبریه
را در طبرسران دفن کردند و در نوبت ثانی که خاقان سلیمان شان بجهت تادیب شیخ شاه بجانب شروان
نهضت فرمودند بیست و دو سال از واقعه شهادت سلطان حیدر گذشته بود آن نعش مطهر را ازان
مکان بیرون آورده بدار الارشاد اردبیل نقل نموده در جنب مراقد متبرکه اجداد بزرگوار دفن نمودند این
واقعه در شهور ثلث تسعین و ثمانمایه روی داده رحمة الله علیه و علی جمیع المحبین والمجاهدین فی سبیل الرشاد
و از آن سرو بوستان فتوت بقول مولف حبیب السیر و تاریخ جهان آرا چهار شاهزاده نیک اختر از
بطن مهد علیای صبیه حسن پادشاه در وجود آمده هر یک نهالی بود از گلزار ولایت دمیده و کوکبی از آسمان
خلافت درخشیده اول اسمعیل میرزا دوم سید ابراهیم میرزا سوم سید حسن میرزا چهارم سید داود
میرزا برادر آن حضرت خاقان سلیمان شان ند و او سید ابراهیم را نام تبرده و قید نموده که در عزم گیل
ان برادران گرامی با خاقان سلیمان شان همراه بودند و حال هر یک را نوشته و آنچه بر ذره حقیر
معلوم گشته آنست که سید محمود میرزا در سالی که اولاد عظام سلطان حیدر را بقلعه اصطخر شیراز برده بودند
فوت شده در اوجان تبریز مدفون گردید و اکنون بمزار سلطان احمد صفوی مشهور است و سید سلیمان
میرزا در سالی که خاقان سلیمان شان بخراسان نهضت نموده بود به تبریز رفته آغاز فتنه کرد جمعی سپاهیان
بمجرد اخبار اراجیف که از خراسان می آمد بر سر او جمعیت نمودند و اهل تبریز با صوفیان جان نثار اتفاق

نموده در میان شهرها او محاربه کرده آن هجوم رجوم را از یکدیگر پاشیده او را بقتل آورده و مال حال سر آن
دیگر سودای سلطان علی پادشاه معلوم سودا و راق نشد القصه سلیمان بیجن اغلی بعد از مشاهده آن فتح و ظفر
به تبریز معاودت نموده و سلطان یعقوب توهمی که از خروج و ظهور سلطان حیدر داشت زایل گردید

ذکر احوال سعادت منوال سلطانعلی پادشاه بن سلطان حیدر و شهادت آنحضرت بتقدیر خالق اکبر

چون صوفیان سعادت نشان این خاندان که کشور گشایان ممالک ارادت و اخلاص اند حیات و بقای
اولاد عالی نژاد آن سلطان بادین و داد استماع نمودند طریق ارادت را بقدوم اخلاص پیموده روز بروز
بمساعدت بخت فیروز در خطه اردبیل جمع شده با حضرت سلطانعلی پادشاه که بحسب سن و سال بسریر
سلطنت وارث شده بود اظهار عقیدت و تجدید بیعت مینمودند و اسباب حرب و لشکر کشی آماده میساختند
ارباب غرض و سعایت سلطان یعقوب را خبر دادند که فرزند ارجمند سلطان حیدر بر مسند قائم مقامی
پدر سعادت اثر تمکن دارد و آتش طبقه صوفیه انقطاع نمی یابد و عنقریب لوای دولتش ارتفاع عظیم
خواهد یافت سلطان یعقوب از دیدن ملک حق قرابت و خویشی و آزرم همشیره معظمه اش حلیمه بیگم
که والده محترمه شاهزادگان عالی منزلت و موسوم بعالمشاه بیگم بود محجوب گشته یکی از امرای صاحب شکوه
را با گروه انبوه تا نگه باردبیل فرستاد که آن دراری برج کامکاری را بدست آورده بقلعه اصطخر فارس
برده بمنصور بیک پرناک حاکم آن دیار بسپارند که دران قلعه روزگار بگذرانند که من بعد دست
ارباب ارادت و طبقه علیه صوفیه بفتراک دولت ایشان نرسد و از معنی غافل افتادند که اراده و
تقدیر خالق مافوق قدرت تدبیر خلایق است و مخزونات عالم غیب عنقریب بحیز ظهور می آید بمضمون قل اللهم
مالک الملک توتی الملک من تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بیدک الخیر باری سبحانه و تعالی مملکت بهر
کس که میخواهد میدهد و الحق این عمل از سلطان یعقوب بسیار ناپسند افتاده خالی در تخریب دولت او گردید
القصه چون آن طایفه باردبیل رسیدند سلطان علی پادشاه صلاح وقت دران دید که چند گاهی در دامن

سلامت کشیده تا زمانه سازکار گردد لاجرم توکل بخالق جزو کل کرده بهمراهی آن گروه انبوه
محترم و برادران گرامی روی توجه بجانب اصطخر آورد و صدیق آسا در زندان پر وحشت آرام کرد و بجای
وحشت و زنگار سازکار آمد * مرد بزندان شرف آرد بدست * یوسف از آن روی بزندان نشست
و این واقعه در شهور سنه ست و تسعین و ثمانمایه روی داد بجملا خاک آن قلعه مدتی از وجود شریف شان
کحل الجواهر دیده اعتبار و عرصه آن سرزمین از نهال افضال شان خلد برین گشته از نوادر اتفاقات
لفظ خلد برین واقعه عبرت گزین است آری تا قطره از نیسانی از پایه رفعت آسمانی تنزل ننموده محبوس
ظلمتکده صدف نگردد دره التاج تارک شهریاران عرصه آفاق نشود و تا گنج گلی پایه از نشو خار گوشه دستار
پادشاهان ذوی الاقتدار نگردد نظیر این حکایات آزموده و شبیه این روایات براستی چهره نموده
صورت حال همایون فال حضرت خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادر خان است که در صغر
سن و اوان طفولیت یوسف مثال دران زندان پر ملال قرین اندوه و کلال گردیده عاقبت به
تختگاه و آتیناه الملک بر آمده در اندک فرصتی ابواب حشمت و کامرانی بر روی اولیای دولتش گشوده
گشت القصه منصور بیک برناک فرمان پذیر گشته آن نتایج دودمان خلافت را در قلعه جای داد اما
از روی عقیدت و اخلاص پیش آمده خدمت آن مخدوم زادگان عالی منزلت را بر ذمه طاعت خود
واجب شمرده در کل مواد رضاجویی خاطر شریفشان بود چون چندگاه شاهزادگان والا گهر چون دُرّ
غرر در جوف صدف قلعه متواری گشته بتجربه روزگار مهذب و از زمانه پرورش می‌یافتند
سلطان یعقوب را از شامت این بی‌حرمتی نخل حیاتش بصرصر اجل از پای در آمده در [illegible] بود
در قراباغ رخت هستی بسر منزل آخرت کشیده و همچنانچه در کتب تواریخ مسطور است امرای ترکمان
دو گروه شده جمعی بسلطنت مسیح میرزای برادرش و برخی بپادشاهی بایسنقر ولدش اتفاق نموده
بین الفریقین مهم محاربه انجامید و بایسنقریان غالب آمده مسیح میرزا در معرکه کشته شد و میرزا بایسنقر

بتخت جلوس نمود و رستم میرزا ابن مقصود میرزا ابن پادشاه مرحوم امیر حسن بیک را بجهت آنکه موافقت اصحاب
عم اختیار نموده در سلک مسیح میرزاییان منسلک شده بود بعد از قتل او گرفتار شده بقلعه النجق فرستاده بودند
سیدی علی کوتوال سپردند و چون چندگاه از سلطنت بایسنقر گذشت ایبه سلطان بجد و قلعه النجق رفته
فرق سیدی علی را بلطایف الحیل [illegible] با خود متفق ساخت و رستم میرزا را بیرون آورده بپادشاهی
اختیار نمودند و جمعی کثیر از مغلوبان معرکه قراباغ و احاد الناس بسر ایشان جمعیت نموده رفتن تبریز و
بایسنقر را وجهه همت ساختند و بکنار رود ارس آمده لنگر اقامت انداختند و میرزا بایسنقر بجهت دفع
فتنه رستم میرزا از تبریز بیرون آمده چون بمرند رسید هر کس را قراولی فرستاد و راه بیوفایی پیموده
بمیرزا رستم پیوست رفته رفته تفرقگی بعموم سپاه او راه یافته اردوی میرزا بایسنقر بنوعی بهم بر آمد که از
عهده ضبط آن بیرون نتوانست آمد بالضروره احمال و اثقال و اسباب پادشاهی بر جا گذاشته با معدودی
از خدمتگاران روی بوادی فرار آورده از راه اهر قراجه داغ بشیروان شاه که خال او بود پیوست
و میرزا رستم کامیاب دولت گشته مظفر و منصور به تبریز آمده بر تخت سلطنت نشست و امرای ترکمان
عموما غاشیه اطاعت بر دوش افکندند و او کما ینبغی بدارائی سپاه و رعیت پرداخت اما شیروان شاه
بامداد و اسعاد خواهرزاده و داماد کمر همت بسته اسباب سلطنت میرزا بایسنقر را سرانجام میداد و
میرزا رستم نیز بتکرار با میرزا بایسنقر اقدام در دفع و رفع او با امرا و ارکان دولت بایندری مشورت
نمود آخر الامر مصلحت نیک اندیشان قرار داد که آن کوکب آسمان خلافت را از قلعه اصطخر بیرون آورده
لوای شوکت سلطان علی میرزا که برادر بزرگ سروری و سرداریست به ترتیب پادشاهانه بلند گردانند و
دفع فتنه بایسنقر و طلب خون جد و پدر بصوب شیروان فرستند که اگر غالب گردد و اگر مغلوب در هر دو صورت
مطلوب ظاهری و باطنی او بحصول پیوندد و بدین عزیمت ظاهر عرق قرابت و خویشی و رضاجویی خاطر محترم
خود وسیله ساخته با حضار شاهزادگان حکم کرد و سلطانعلی پادشاه در سنه ثمان و تسعین که مدت اقامتش

در قلعه اصطخر چهار سال و نیم رسیده بود روی براه آورده در کمال عز و جاه به تبریز رسیده رستم پادشاه
آنحضرت را در آغوش مهربانی کشیده در اعلای شان او اهتمام نمود و منتسبان و نگهبانان این دودمان
قدس نشان که در زوایای خمول و ناکامی خزیده بودند روی بآستان سعادت آشیانش آورده و در
سلک جمعیت آن گروه عقیدت گزین از دیاد و انتظام می پذیرفت درین اثنا خبر ورود میرزا بایسنغر با لشکر
شیروان بسمت آذربایجان مسموع امیرزاده رستم گشته سلطانعلی پادشاه را با ایبه سلطان و فوجی از عساکر
ترکمان بدافعه بایسنغر و شیروانیان فرستاد و ایشان بکنار آب ارس رسیده خیمه اقامت نصب نمودند
و از هر طرف کنار آب ارس بسته راه آمد و شد طرفین جز بر معبر تیر مفتوح نبود و صورت فتحی از هیچ طرف نمی‌شود
و از جانبین امتداد طول اقامت بستوه آمده بایسنغر بشیروان معاودت نمود سلطانعلی پادشاه و ایبه سلطان
بتبریز آمده و در خلال اینحال کوسه حاجی بایندر حاکم اصفهان با امیرزاده رستم در مقام خلاف و عصیان در آمد
خطبه دولت بنام بایسنغر خواند این معنی باعث آن شد که دیگرباره بایسنغر عزیمت جانب آذربایجان نموده
با لشکر بیشمار بآن دیار آمد و امیرزاده رستم بار دیگر مهر سپهر سروری سلطانعلی پادشاه را با ایبه سلطان و فوجی
از عساکر صوفیه و ترکمان بمقابله او فرستاد در حدود اهر و مشکین آن دو لشکر پر خشم و کین بیکدیگر رسیده
بین الفریقین معرکه رزم گرم گردید بیمن مقدم آن سلطان سریر هدایت بایسنغریان مغلوب گشته درین
معرکه بایسنغر بقتل رسید و سلطانعلی میرزا مظفر و منصور در کمال عظمت و اقتدار به تبریز آمد و امیرزاده رستم
مکرمت و توجهات دوستانه بظهور آورده آنحضرت را در غایت اعزاز و احترام بجانب اردبیل
فرستاد و آن بدر آسمان دین پروری در آن خطه فردوس نهاد بدستور آبا و اجداد بر سریر هدایت
و ارشاد متمکن گشته ارباب عقیدت و اخلاص بعتبه علیه گردون مناص آمد و شد آغاز نهادند و جمع غفیر
از صوفیه و ازدحام ارباب ارادت آتش حقد و حسد در کانون درون رستم افروخته آنحضرت را
با برادران به تبریز آورد اگرچه رعایت جانب ظاهر مینمود اما حارسان گماشته بود که از ایشان [illegible]

میرزا

١٩

بوده نگذارند که طبقه صوفیه بخدمت ایشان راه تردد داشته باشند صوفیه و ارباب اعتقاد چهان روی
ارادت بآستان سدره مکان آورده در خفیه نقود گذرانیده نقد اخلاص خود را در آن آستان بر محک
امتحان میزدند امیرزاده رستم ازین معنی آگاه گشته در کار اولاد سلطان حیدر متفکر گردید عاقبت
راه خطا اندیشیش بدفع آنحضرت جازم گردید شخصی از اصحاب مجلس میرزا رستم آنحضرت را از کید و غدر
پادشاه آگاه کرد چون پرتو این داعیه واهیه بر مشکاة ضمیر انور تافت بمضمون الفرار مما لا یطاق
من سنن المرسلین شبی بکجرا از تبریز سوار شده راه اردبیل پیش گرفت امیرزاده رستم ایبه سلطان را با چهار
هزار سوار بتعاقب آن سلطان عالی مقدار فرستاده در حوالی شماسبی که موضعیست از مواضع قریه
شهر اردبیل بآنحضرت رسید گویند در آن وقت عدد ملازمان موکب اقبال سلطانعلی میرزا زیاده از هفتصد
نبود بآن فوج قلیل مقابله آن فرقه کثیر را با خود تخمیر نمود جمعی از دولتخواهان آنحضرت از قتال مانع آمده
چاره جوی گشتند آنحضرت چون بنور ولایت صورت شهادت خود را در صفحه تقدیر مشاهده نموده
بود صوفیان و هواخواهان دودمان صفوی را جمع آورده از شهادت خود در آن معرکه خبر داده و برادر
نیک اختر فرخنده سپهر را اعنی خاقان سلیمان شان که انوار جهانداری از ناصیه همایونش میدرخشید
ولی عهد و قایم مقام گردانید و رموز و اسرار که در وقت ارشاد شیوه و شعار مرشدان این خاندان
بنوعی که از پدر عالیمقدار و اجداد نامدار بمیراث یافته بود در خاطر خطیرش بودیعت نهاد و تاج
مبارک خود را بر سر آنحضرت گذاشته او را بمعتمدان سپرده سفارشات بلیغ نمود و بزبان الهام
بیان گذرانید که چراغ دولت دودمان مرتضوی از و روشن گشته عنقریب بابهت لوای آسمان
سای دولتش ارتفاع عظیم خواهد یافت و پرتو معدلتش بر مفارق عالمیان خواهد تافت بعد از اتمام
وصیت قدم در معرکه کارزار نهاده همچنانچه بزبان صدق بیانش گذشته بود مخالفان غالب آمده
آنحضرت شربت شهادت نوشیده بعد از وقوع آن واقعه جانسوز تفرقگی میان ارباب عقیدت

را یافته بر کران ابکالی پراکنده شد حسین بیگ لله شاملو و خلیفة الخلفا که در آنوقت خادم بیگ استشهاد داشت
وده و بیک نعش مبارک آنحضرت را بدار الارشاد آورده در حظیره متبرکه موزه صفویه مدفون ساختند رحمة الله
علیه و این واقعه عظیمه بقول مولف تاریخ جهان آرا در شهور سنه ثمان و تسعین و ثمانمایه که پنج سال از شهادت
سلطان حیدر گذشته بود روی داد و حسن بیگ مورخ شهادت سلطان علی میرزا را در طی قضایای سنه ثلث و تسعمایه
نوشته که هفت سال بعد از شهادت سلطان حیدر بوده باشد والعلم عند الله تعالی **ذکر احوال خاقان**
سلیمان شأن شاه اسمعیل بهادر خان اسکنه الله تعالی فی فرادیس الجنان و بیان جهانگشائی
و شرح ظهور و خروج آن خسرو بلند مکان نغمه پردازان بزم دلگشائی و معرکه آرایان سخن برای فرم
نادر کار اقبال و غلغله ظهور و خروج پادشاه ستوده سیر حمیده فعال صف آرای آسمان جاه و جلال جم
جهان نمای دولت حیدری آئینه روی نمای مذهب حق ائمه اثنی عشری سلطان سلاطین زمان تخت گیر
ممالک گیتی یعنی خاقان سلیمان شأن را بدین ترانه سروده اند و آثار شجاعت و رزم آزمائی و احیا
جهانگیری و کشورگشائی آن شهریار والا گهر مرتضوی خصال را در انجمن حدیث آرائی بدین نمط گزارش
داده که بعد از واقعه شهادت پدر در صفوت نهاد و تسلط ارباب بغی و عناد صوفیان پاک اعتقاد
آن دری برج ولایت را که با علی عهد برادر نامدار بود پوشیده و پنهان نگاه داشته هر چند روز
در محلی بر سبیل اختفا نگاه میداشتند بعد از چهل روز آن طبقه عقیدت گزین از بیم کید خصما و اهمه اهل
اردبیل توقف صلاح ندیده با والده محترمه اش مشورت نموده توجه جانب گیلان را انسب و اصلاح وقت
اقرب دانستند و آن عفیفه را بنیز مفارقت فرزندان گرامی گشته در همان ایام اعیان صوفیه خصوصا
حسن بیگ لله شاملو و خادم بیگ طالش که آخر بخلیفة الخلفا ملقب شد و ابدال بیک دده ذوالقدر و غیرهم
هر دو برادر نامدار را برداشته و به ترلالو برده از آنجا با دویست نفر از غلامان بهمراهی روانه گیلان
شدند و بنوعی که در کتب مبسوطه تواریخ خصوصا حبیب السیر مسطور است بولایت گیلان در آمده چند روز

موکب کشورگشای بی مرحله پیمای بادیه
تجدید انجمن افروز بزم اقبال
آفتاب جهان آرای د

در رشت توقف نموده امیره اسحاق والی آنجا خدمات بتقدیم رسانید بعد از آن در لشته نشا مدت چند اوقات
نموده از آنجا خطه لاهیجان از نور قدوم بهجت لزوم آن نورسان نهال بوستان غیرت افزای روضه رضوان
گردید کارکیا میرزا علی والی آن ولایت که از دودمان سیادت بعظم شان و رفعت مکان از سادات
گیلان منفرد و ممتاز و بحسب و نسب ستوده و حمیده و بحسن خلق و اطوار زکیه موصوف و پسندیده بود مقدم
شریف آن نوباوه بوستان جلالت و برادر گرامیش سید ابراهیم را بقدوم اعزاز و احترام
تلقی نموده توجهات مخلصانه و مردمیهای مهربانانه بظهور آورد و سید ابراهیم برادر آنحضرت شوق ملاقات
والده غالب آمده چون پدر درویشی و درویش نهادی متصف بود طاقیه ترکمانی بر سر نهاده بجانب اردبیل
بازگشت و آنحضرت با قلیلی از خدمتکاران جان سپار در آن ولایت رحل اقامت انداخته منتظر لطیفه غیبی
نشست و در آن وقت سن شریف آنحضرت زیاده از هفت سال نبود چه ولادت آنحضرت در روز سه شنبه
بیست و پنجم شهر رجب سنه اثنی و تسعین و ثمانمایه که دو سال از فوت حسن پادشاه گذشته بود بطالع اسد
روی داده طلوع نیر شاه اسمعیل تاریخ است اما در فهم و فراست آیتی و در عقل و دانش علامتی بود
۸۹۲
در مبادی حال آئین جهانداری از ناصیه همایونش ظاهر بود ایزدی از جبین مبینش باهر در این مقام دو نکته
سنجیده بخاطر رسید یکی آنکه چون در مشیت الهی قرار گرفته بود که طبقه قزلباش مریدان خاندان قدس
نشان صفویه صاحب دولت گردند حروف قزلباش و دولت در عدد یکسان است دیگر آنکه چون
ابتدای دولت قزلباش و آغاز نشو و نمای این طایفه از وجود شریف حضرت خاقان سلیمان شأن است
حروف [illegible] دولت قزلباش در عدد موافق تاریخ ولادت آنحضرت است فلهذا طبقه علیه صوفیه
سیما طارمان موکب عالی که آن نهال چمن آرای خلافت را بزلال حسن اعتقاد پرورش میدادند
بالهام غیبی نسبت والای شاهی موسوم ساخته با وجود صغر سن با عقیده درست و ارادت شامل مرشد
کامل و پادشاه میخواندند و بقول مشهور مدت شش سال و نیم در گیلان توقف نموده بعضی اوقات

در رشته نشا و ایامی در خطه لاهیجان روزگار گذرانیده نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرات قرآن نموده
کارکیا میرزا علی و کارکیا سلطان حسن برادرش متکفل خدمت بودند بین الجمهور مشهور است و در تاریخ
جهان آرا مسطور که در اوایل حال بکرر از جانب امیرزاده رستم پادشاه ترکمان کسان بطلب آن در
گرانمایه دریای بختیاری بگیلان آمدند و کارکیا میرزا علی معاذیر دلپذیر عاقلانه تمسک جسته فرستادگان را
بازگردانید تا آنکه فتور باحوال سلاطین زادهای ترکمان اولاد و احفاد پادشاه مرحوم حسن پادشاه راه
یافته بیکدیگر مشغول شدند و چندان شورش و دوهوایی درمیانه آن دو طبقه وقوع یافت که بخاصیت
دیگری نپرداختند اما حسن بیک مورخ این نیکوخدمتی را بامیر مظفر والی تول و ناو استناد نموده که در اول
حال نزول او تشریف بردند و هر چند پادشاه سلطان از اردبیل کس نزد او فرستاده وعده و وعید نموده انکار
بودن آنحضرت کرده لوازم اخلاص مرعی و مسلوک میداشت و از آنجا روانه گیلان نموده آنحضرت
چنانچه گذشت در رشته نشا و لاهیجان اقامت داشتند و در مدت اقامت آنحضرت آمد شد
صوفیان و ارباب ارادت از درگاه کرامت پناهش خالی نبود و در اوان نشو و نما گاهی بمتابعت
شکار مشغولی نمودی در سمام و اشکور و نزهات آن ولایات سیر و سفر نمود و همیشه نقش جهانداری و جهانگیری بر
لوح ضمیر نگاشته شاهین بلندپرواز همت بقصد صید عقاب مملکت در پرواز می آورد

بعزم قوی همتش یار بود • در آن کار بختش مددکار بود •
بخاطر حدیث جهانداریش • ز دادار داننده بد یاریش •
بدل بودش آتش و تیغ داد • ز روز ازل فکر بودش همین •

چون اخبار شورش و برهم زدگی
دولت سلاطین آق قویونلو ترکمان مسامع خاقان سلیمان شان گردید رای جهان آرا
اقتضای بیرون آمدن از گیلان کرد کارکیا میرزا علی بتوصعبات میرزایانه در ملاحظه حزم و احتیاط
دولتخواهانه از آن اراده مانع آمده اظهار نمود که هنوز غنچه گلشن برای دولت استحکام نگرفته
یعنی نواب عالی حضرت حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار وقت ظهور و خروج

رسیده چند گاه دیگر با زمانه سازگاری کنند که اسباب این مطلب علیا بدستیاری کارکنان عالم
تایید نیکوتر از این سرانجام یابد آنحضرت چند گاه دیگر مراعات خاطر کارکیا توقف نمود تا آنکه در شهور
سنه ست و تسعمایه که میانه سلطان مراد بن سلطان یعقوب و میرزا الوند بن یوسف میرزا نبیرهای حسن پادشاه
نزاع بود بالآخره مصالحه افتاده ممالک ایران میان هر دو عمزاده انقسام یافت خاقان سلیمان شان
که مدت اقامتش در گیلان به شش سال و نیم رسیده بود زیاده از آن مصابرت در حوصله اش
گنجایش نداشت بالهام ملهم غیب بخروج از آن ملک عازم و جازم گشته کارکیا را وداع نموده با
معدودی از خدمتکاران و هواخواهان عقیدت گزین جانسپار ~ بباغی که افتخار کند بدان انجم •
روی توجه بمقصد آورد و کارکیا میرزا علی الحق دست مکنتش بآن میرسید پیشکش کرده خدمات لایقه
بتقدیم رسانیده و چند فرسخ مشایعت نموده ریش سفیدان دولت قاهره را که در ملازمت آن بزر
آرای انجمن اقبال بودند وصایای ارجمند نموده در ضمان امان حضرت ملک منان روانه روان طالب
ساخت و چون بطارم رسید موازی یکهزار و پانصد کس از صوفیان روم و شام و ارباب اخلاص
در عتبه علیه گرد و نواحی جمع آورده بودند و از آنجا بخلخال تشریف برده از خلخال باردبیل رفتند
سلطان علی چاکرلو حاکم اردبیل در مقام ممانعت و مخالفت در آمد بنابران خاقان سلیمان شان در آن
وقت بنابر قلت سپاه صلاح در نزاع ندیده از آنجا بجانب طوالش رفت اما در آن سال در قریه ارجوان
از ولایت آستارا از هجوم جنود برد و سرما طرح قشلاق انداخته میرزا محمد بیک و جماعت طوالش متکفل خدمت
گشتند و در اول بهار که زمانه چون باغ امید هواخواهان دودمان صفوی از رشحات سحاب الطاف
الهی طراوت و خرمی یافت از یورت قشلاق در حرکت آمده دیگر باره بدار الارشاد اردبیل تشریف
آورده نخست بزیارت روضه مقدس حضرت سلطان الاولیا و مراقد متبرکه آبا عظام فردوس مقام
مشرف گشته در آن مقام شریف که محل استجابت دعا و مهبط فیوضات عالم بالاست حصول مطالب

علیا که در باطن حق گزینش رسوخ داشت از حضرت باری عز اسمه مسئلت نمود بعد از آداب زیارت و مشاهده

انوار اجابت در عابد مزار گرامی والده محترمه و برادر سرور گردید و بیان تفصیل این وقایع و شرح صادرات

احوال همایون فال و محاربات قوی که آن تأیید یافته درگاه ایزدی را در آغاز دولت و کشورگشائی و ایام

سلطنت و فرمان روائی روی داده با ابواب فتوحات که بمفاتیح نصرت و یاری حضرت باری بر روی

اولیای دولتش گشوده گشته زیاده از عقد و قلم مکسور اللسان و مافوق قدرت تحریر بیان بلاغت بنیان است

و آنچه در کتاب حبیب السیر مرقوم گردیده و حسن بیک مورخ روملو در احسن التواریخ درج نموده و میر یحیی

سیفی قزوینی در لب التواریخ آورده عشری از معاشر و اندکی از بسیار است چون این مختصر گنجایش تفصیل

حالات آن شهریار گیتی ستان ندارد و فعلا للاطاله تیمنا و تبرکا بذکر مجملی از آنها اختصار می‌رود

که از مطلب اصلی که بیان وقایع ایام جلوس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی است باز نماند القصه از اراده

مقدسه آبا عظام و مشایخ کرام استمداد همت فرموده از دار الارشاد اردبیل متوجه قراباغ شده

در وزیر روز ارباب ارادت بار دوی کیهان پوی جمع شدند در تیر آباغ با سلطان حسین بارانی

که از بنای میرزا جهانشاه بود و نیت خروج و خیال عروج داشت ملاقات نموده چون آثار کید و غدر از اطوار

او مشاهده نمود از وجه اشد بگوکچه دنگیز تشریف برده تا ارزنجان رفتند در آنجا تا سه چهار هزار نفر از مریدان

و معتقدان از شام و دیار بکر و سیواس و بایبرد و آن حدود بپایه سریر اعلی آمدند از آنجمله عبدی بیک شاملو با

پانصد کس و خادم محمد استاجلو با جمعی کثیر احرام ملازمت درگاه عالم پناه بسته بسعادت خدمت فائض

گردیدند و منظور نظر عاطفت گشتند و در ارزنجان بعد از شوره و کنگاش عزیمت جانب شیروان و

انتقام کشیدن از شیروانیان در دل انور رسوخ یافته با هفت هزار نفر از صوفیه صادق العقیده بجانب

شیروان در حرکت آمدند ذکر محاربه خاقان سلیمان‌شان با شیروانشاه و بیان وقایع آن ولایت و قضایای آنجا

جون خاقان سلیمان شان عزیمت شیروان تصمیم داد بسواحل آب کر رسید بیرام بیک قرامانلو را جهت

تعیین معبر فرستادند در انجا بعرض اقدس رسانیدند که شیروانشاه از عزیمت آنحضرت آگاه گشته بیگویه

اکراد و شیروان آمده با او آن رسد که با پدر او رسید و از شنیدن این حکایت شعله خشم جهانسوز زبانه کشیده

چون بکنار آب کر رسیدند در قوبین اولی که معبر پر خوف و خطر بود اسب در آب انداخته صوفیان صافی

اعتقاد موافقت نموده همگی بسلامت عبور نمودند چون بشماخی رسیدند با فرخ یسار والی شیروان که بیست

هزار سوار و چندین هزار پیاده همراه داشت از یلاق جبانی متوجه پیکار گشته در حدود قلعه گلستان

مصاف اتفاق افتاد غازیان جان نثار داد غیرت و دلاوری داده با آن گروه انبوه کارزار عظیم

نمودند و آنحضرت تأیید کردگار نطفر و نصرت اختصاص یافته فرخ یسار بتیغ انتقام غازیان شیر شکار

با بسیاری از عظمای شیروان و سپاهیان آن دیار از پیاده و سوار رهسپار البوار شتافت کوس

سلطنت و شهریاری آنحضرت در ان دیار بلند آوازه گشته در ان زمستان در محمود آباد شیروان

طرح قشلاق انداختند و شیخ ابراهیم ملقب بشیخ شاه ولد رشید شیروان شاه بکشتی در آمده از راه دریا

بگیلان رفت مردم آنملک اکثر اطاعت نموده تمامی خزاین و دفاین پادشاهان شیروان که در آن بلاد

و قلاع بود بسرکار خاقان سلیمان شان تعلق گرفت مردم بعضی قلاع خصوصا قلعه بادکوبه که قلعه ایست

که سه طرف آنرا آب دریا احاطه نموده دست برج صاحب شوکتی بدامن خاک آن نرسیده و یکطرف

که بجانب خشکیست خندق عمیق مانند فکر عقلا پیکران و پنهان شده و حفر در مقام خلاف در آمده

اندک سرکشی و قلعه داری نمودند اما عاقبت به نیروی دولت ابد پیوند مفتوح گردید و چون بعضی از

اهل شیروان در قلعه گلستان بودند از آنجا بپای قلعه آمده آن قلعه سپهر اساس را که از قلاع مشهوره

آن ولایت است محاصره فرمودند در اثنای محاصره سروش عالم غیب آنحضرت را بتخت سلطنت و پادشاهی

آذربایجان مژده داد و چون صعوه حقیر قابل صید شهباز بلند پرواز اوج اقبال نیست آنحضرت

امرای عظام را طلب فرموده اظهار نمود که تسخیر قلعه گلستان می باید تخت آذربایجان جز معتقدان

خاندان قدس نشان صفوی از عالم اخلاص و پیر و مریدی آنچه بزبان الهام بیانش میگذشت مخصص صدق
انگاشته بنابر تخلف دران راه نمیداد نیز مژده تخت آذربایجان غلغله نشاط بایوان کیوان رسانید
دران اثنا خبر رسید که امیرزاده الوند با عساکر ترکمان در نخجوان اقامت نموده جمعی از جنود ترکمان را
مقرر نموده که از دو طرف شروان درآمده بمحاربه خاقان سلیمان شان کمر بندند شعله غیرت درکانون
ضمیر منیر آنحضرت زبانه کشیده یکبارگی از تسخیر قلعه گلستان گذشته باشاره منهیان عالم غیب ای ابای قلعه
برخاسته متوجه آذربایجان شدند **محاربه خاقان سلیمان شان با میرزا الوند ترکمان و ظفر
یافتن بتوفیق ملک منان** میرزا الوند در نخجوان توجه خاقان سلیمان شان از آنجانب آذربایجان استماع نموده
امیر عثمان موصلو را با فوجی از سپاه آق قوینلو بمقابله آنحضرت فرستاد خاقان سلیمان شان نیز پیری بیک
قاجار و حلواچی اغلی میرشکار را با گروهی از غازیان جان نثار بدفع ایشان فرستاد بین الفریقین
محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاده ظفر و نصرت قرین حال جنود اقبال گردیده امیر عثمان
با جمعی از عظماء ترکمان گرفتار شده بحکم خاقان سلیمان شان بیاسا رسیدند امیرزاده الوند بعد از
استماع انهزام لشکر و گرفتاری امیر عثمان کمر محاربه خاقان سلیمان شان جنگ بسته بعزم انتقام و دفع صولت
آنحضرت با سی هزار کس از جنود ترکمان که در موکب او حاضر بودند بمقابله آنحضرت شتافت اما از وفور
شجاعت و دلاوری خاقان سلیمان شان و فدویت جنود قزلباش که پروانه وار خود را بر شعله آتش
زده از حیات ابد میدانستند کمال رعب و هراس بر ضمایر ایشان مستولی گردیده بود القصه در
نخجوان در شهور سنه سبع و تسعمایه بین الفریقین مقاتله اتفاق افتاد دلاوران لشکر قزلباش که هفت هزار
نفر بودند فدائی وار قدم در معرکه کارزار نهاده داد مردانگی دادند از آنطرف نیز جنود ترکمان بقدر
طاقت و توان کوشش نمودند اما بتائید کردگار ظفر و نصرت اقبال مثال قرین حال عساکر ظفرمآل
گشته امیرزاده الوند مغلوب گردید و بسیاری از اعاظم امراء و اعیان ترکمان و جنود بیشمار دران معرکه مقتول

گشته غنایم موفور بدست سپاه منصور افتاد و در تاریخ جهان آرا مرقوم است که از لشکر ترکمان درین
محاربه بیست هزار نفر بقتل رسیدند و العلم عند الله میرزا الوند در آذربایجان مجال توقف نیافته بدیار بکر
گریخت و خاقان سلیمان شان مظفر و کامران بدار السلطنه تبریز رسیده بر تخت سلطنت و پادشاهی
تمکن یافت شعار مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم السلام ظهور یافته فراز منابر بخطبه امامیه والقاب شاهیه
زینت پذیر گشته وجوه دنانیر بکلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و اسم سامی آنحضرت
آن سکه آرایش یافت رسوم مبتدعه ارباب ضلال مندفع گشته شیعیان اهل بیت طیبین و طاهرین
که تا غایت بتقیه زندگانی میکردند علانیه شعار مذهب حق امامیه پیش گرفته مخالفین در زوایای اختفا خزیدند
هیبت صلابت و قهاری آنحضرت باطراف و اکناف رسیده شعله تیغ آتشبارش زبانه بفلک اثیر
کشیده مرتبه دیگر میرزا الوند جمعی فراهم آورده درکه الذبوحی کرده آز ادرنجان عزیمت آذربایجان نمود
در شهور سنه ثمان و تسعمایه در هنگامی که رایات نصرت آیات شاهی از ارزنجان متوجه ازنجان
شده بود بدار السلطنه تبریز رسیده دست تعدی برعایا و متمولان دراز کرده از آنجا باوجان
شتافت از آوازه قرب وصول موکب جهان کشائی مجال توقف نیافته از اوجان بهمدان رفت و
از آنجا روی توجه ببغداد آورده چون ادبار روی آورده بود از آنجا نیز بجهت مخالفت قاسم بیک پرناک
نتوانست نمود عزیمت دیار بکر کرده در یاروبین میانه او و قاسم بیک ولد جهانگیر میرزای برادر حسن
پادشاه محاربه واقع شده اگرچه غالب آمد اما چون دولت از آن سلسله رفته بود در همان زودی کم
موافق شهور سنه عشر و تسعمایه بود دران ولایت رخت هستی بسرای آخرت کشید **محاربه خاقان سلیمان
شان با سلطان مراد و فتح عراق عجم و فارس و کرمان بتوفیق رب العباد** اما سلطان مراد که حضرت خاقانی
او را نامراد گفته ولد یعقوب پادشاه که ممالک ملک فارس و عراق و کرمان و خوزستان بود از
وقایع مذکوره و استیلای حضرت خاقانی آگاه گردید لشکرهای ممالک خود را جمع کرده بخیال استقلال

در حرکت آمد و چون خبر نهضت سلطان مراد بمسامع پادشاه حیدرنژاد رسید نجیب ایلچی همدان
قنبر آقا نام که از غلامان معتمد سلطان حیدر و مردی باراى و هوش بود نزد او فرستاده بدوستی و وداد
باطاعت و انقیاد دلالت نمود سلطانمراد در جواب او سخنان پریشان بزبان آورده از قصبه
دلیجان بعزم رزم آنحضرت بحدود همدان آمد و تا موازی هفتاد هزار کس از جنود ترکمان بمعرض عرض در آورد
سیصد عراده با توب و ضربزن و یراق همراه داشت از آنجانب خاقان سلیمان شان با عساکر اقبال
مآثر در ظل عنایت الهی و امداد ارواح مقدس طیبین و طاهرین بسته با موازی دوازده هزار کس
از طوایف جلیله قزلباش که در رکاب مقدس بودند بمقابله اعدا توجه نمودند و در روز شنبه بیست و چهارم
شهر ذی الحجه سنه ثمان و تسعمایه در المه بلاغی همدان بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوست خاقان
سلیمان شان بزور بازوی حیدری و طلیعه طلوع آفتاب دولت اثنی عشری بران لشکر بیقیاس ظفر یافته
دران معرکه هولناک دمار از نهاد جنود ترکمان برآورده سلطانمراد که بهیبت خاقان سلیمان شان
او را نامراد میخواندند همچنانچه بر زبان الهام بیان بگذشت برگشته و نامراد راه فرار پیموده بشیراز رفت
درین مصاف غنایم بیشمار در اسپان تازی صبا رفتار و دیگر امتعه و اجناس بیرون از حد مالایعد و لا
یحصی بدست عساکر ظفر شعار در آمد و خاقان سلیمان شان فتحنامها باطراف و اکناف فرستاد و
ملوک اطراف و اعیان ممالک با دبار بخت برگشتگی سلاطین ترکمان مشاهده نموده بدولت ارجمند روزافزون
شاهی امیدوار شده بدرگاه عالم پناه توسل جستند و از اطراف و جوانب ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر
فرستاده تهنیت و مبارکبادی آن فتح مبین که طراز فتوحات سلاطین عالم بود بزبان کتابت و
پیشکش و نثار ایثار کردند رایات ظفر آیات دران بهار بدامن کوه الوند تشریف برده ایام خجسته آثار
بهار را دران مرغزار بهشت آسا بعیش و خرمی و سیر و صحبت خوشدلی گذرانیدند دران اثنا
مهنیان خبر رسانیدند که سلطانمراد در دار الملک شیراز رحل اقامت انداخته و در ضبط ممالک فارس

پرداخته بجبر تنگی مشغول است خاقان سلیمان شان عزیمت جانب تخت سلیمان فرموده با جنود نصرت
بلند و عساکر فیروزمند بدار الملک صفاهان تشریف برده از آنجا بالمغار روانه جانب شیراز شدند سلطانمراد
از آوازه وصول حرکات همایونی بیتاب شده بطرف شوشتر گریخت و رایات منصوره در کمال شوکت و کامرانی
قدم بر فراز تخت سلیمانی نهاده دار الملک شیراز محل نزول الخسروی گردید اهالی و اعیان فارس بپایه
سریر اعلی آمده پیشکشهای لایق کشیدند و عموم فارسیان بظلال الویه معدلت پناه مرتضوی حضانت
استظلال جسته از حوادث روزگار آسودگی یافتند اما سلطان مراد نامراد از خوف تیغ و سنان غازیان
ظفرنشان در شوشتر اقامت نتوانست نمود از آنجا ببغداد شتافت و اوضاع آنجا را نیز بحکمت استیلای
با بیک پرناک وفق دلخواه مشاهده ننمود در وقتی که کوکبه رایات نصرت آیات همایون خاقانی
دران دیار بلند آوازه گشت مجال توقف نیافته باتفاق بایک خور کور بحلب رفته چندگاه در سایه دولت
سلطان قانصو پادشاه مصر و شام بسر برده و از آنجا عزیمت رفتن دیاربکر و استمداد نمودن از علاء الدوله
حاکم طایفه ذو القدر و الی برادر عرش والشیبان نموده بدان صوب در حرکت آمد مآل حال او عنقریب در طی
احوال علاء الدوله رقم زده کلک بیان بگردد و القصه رایات نصرت آیات خسرو آفاق بعد از نظم و نسق
دار الملک فارس بصوب عراق نهضت نمود **ذکر تسخیر شیروان عراق و فتح قلاع و فیروزی یافتن**
خسرو آفاق چون امیر حسین کیای چلاوی که فامت ولایت رستمدار و جبال فیروزکوه و دماوند
و حله رود و آن حدود را بالضبط خود در آورده دوازده هزار سوار و پیاده بیشمار داشت بحصانت
قلاع جبال رفیعه اعتماد نموده نقش مخالفت و سرکشی در لوح ضمیر می نگاشت و سر از جیب عصیان بر آورده
درازی بحواشی مملکت عراق مینمود جمعی از خواص ترکمانان با بندری که در محال عراق بی اقامتان شکست
شده بود و سرکرده ایشان مراد بیک قرامانلو بود بجبال رستمدار رو در گاه امیر حسین کیا را ملجا و ملاذ
نزد او مجتمع شده بودند او بیشتر از بیشتر باد نخوت و غرور بکاخ دماغ راه داده با ملازمان آستان سده

نشان پادشاهی بی ادبانه سلوک مینمود و در وقتی که رایات گردون مماس متوجه ممالک فارس شد الیاس بیک
اکیقوت اغلی را با جمعی بدفع شر او نامزد فرمودند امیر حسین کیا این خبر شنیده قبل از اجتماع سپاه قزلباش بر
الیاس بیک ایلغار کرده شاه الیه خود را بقلعه ورامین کشیده چلاویان بپای قلعه آمده او را مدتی محاصره نمودند
بالاخره بعهد و پیمان با او ملاقات کرده بمکر و حیله و غدر آن ترک ساده دل را با جمعی از ملازمانش که بودند
بدرجه شهادت رسانیدند چون حقیقت گردنکشی و خودسری و جسارت و بی ادبیهای او بمسامع جاه و جلال رسید
دفع فتنه آن بدکردار و گوشمال دیوساران جبال پیشه ستمدار را پیش نهاد همت ساخته در اول بهار سنه
تسع و تسعمایه از قشلاق قم با عساکر ظفر شعار بدان صوب در حرکت آمده نخست قلعه گلخندان را که از غایت متانت
و استحکام با قلعه رفیع چرخ مینا فام برابری مینماید محاصره فرموده بقوت قاهره یزدانی و زور سرپنجه حیدری
آن قلعه را بضرب آسا لجنگ در آورده قتل عام در میانه محصوران شیوع یافت و از انجا بقلعه فیروزکوه رفته
آن قلعه نیز بنیروی دولت فیروز حکم قلعه گلخندان گرفت و امیر علی کیای ضحاندار که کوتوال قلعه بود بعد از
محاربه بسیار از قلعه داری عاجز گشته بعتبه اقبال شاهی و عفو پادشاهی پناه جسته با جمعی که از دریچه عجز و بیچارگی
دست از محاربه باز داشته بودند سالم مانده دیگران بیاسا رسیدند امیر حسین کیا با دوازده هزار سوار
جرار و پیاده بسیار سر راه بر عساکر ظفر شعار گرفته در کمین غدر نشسته بود که بطریق مکر و خدعه دستبردی
نماید از فتح این دو قلعه بلند اساس و قتل عام محصوران هراس عظیم بخود راه داده اندکی از خواب
غفلت بیدار شده از اعمال ناصواب پشیمان گشت و با جمعی که همراه داشت پناه بقلعه اسا که محکمترین
قلاع آن ولایت و شهربند و حصار استوار او بود برده در ان قلعه متحصن گردید موکب همایون فال شهریار
بهمان پای قلعه رسیده شروع در لوازم قلعه گیری کردند چند گاه بضرب تیر و تفنگ آمد شد نموده محاربات
فی مابین روی میداد رودخانه عظیمی از پای آن قلعه میگذرد که مردم قلعه سنگ ها تراشیده بطریق جوی
آب از انجا بقلعه میبرده اند یعنی بر رای جهان آرای پرتو انداخته همت بحر خاصیت بران گماشتند که

آب رودخانه را از ان ممر گردانیده بطرف دیگر اندازند هر چند امینی از بسیاری آب و طغیان رودخانه در
نظر عقل بعید مینمود آن چه عمان پردلی متوجه آن امر گشته فرمان بران در اندک روزی جوی عظیم در طرف دیگر
حفر نموده آب رودخانه را از انجا انداخته چلاویان چون ماهی که از آب دور افتد بطپیدن در آمده
سه روز حرکت ماهی کرده عاقبت العطش گویان فریاد الامان بر آوردند قلعه بدان محکمی و استواری با وجود
مردان کاری در عرض سی و سه روز بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده محصوران قلعه تر و خشک با آتش
قهر پادشاه دشمن سوز دوست پرور سوخته تیغ تیز بران طایفه خونریز پرستیز حاکم گردید بنوعی جمعی از اهل قلم
کسی از ان طایفه نجات نیافت مراد بیک جهانشاه دار با آتش قهر سوخته سپاه کینه کش گوشت او را
خوردند و امیر حسین کیا چند آسا در برابر قفس آهنین محبوس گشت و موکلان را غافل ساخته زخمی بر
خود زد بعد از چند روز در یورت کبود گنبد مرغ روحش از قفس بدن پرواز نمود از غرایب اتفاقات
آنکه امیر حسین کیا در همان مکان که الیاس بیک اکیقوت اغلی را با قزلباشیه مردم او بقتل آورده
بود بمکافات آن عمل گرفتار آمده او نیز در همان مکان رخت برای آخرت کشید اما همچنان آن کالبد
بیجان در قفس بود عاقبت ما جثه خبیثه اش با آتش قهر قهرمان زمان سوخته گردید در ان اثنا خبر
عصیان و طغیان محمد کره که در ایام دولت سلاطین زادهای ترکمان داروغه ابرقوه بود و خاقان
سلیمان شان ایالت ابرقوه را با و عنایت فرموده بودند در حینی که آنحضرت به تسخیر ستمدار مشغول بودند
بمسامع جلال رسید که او ایلغار بیزد آورده علی الغفله خود را بشهر انداخته حاکم آنجا را بقتل آورده
رایت نخوت و گردنکشی برافراخته است نهضت همایون بجهت تادیب آن متمرد بیباک بصوب
دار العباده یزد واقع شد و تا مدت دو ماه بمحاصره شهر و قلعه پرداخته عاقبت آن مخذول از عاقبت
ازجی فطرت شهود پستیز و آویز عاجز گشته با رک متحصن شد بالاخره عساکر فیروزمند بران حصار مستولی
شده محمد کره را در برج بلندی که نقاره خانه ارک بود گرفته در قفس آهنین محبوس گردانیده دیگران

بجز او سزا نرسیدند و عاقبت در میدان نقش جهان اصفهان شعلهٔ غضب قیامت لهب خاقان سلیمان
نشان التهاب یافته جسد او را بدستور جسد امیر حسین کیا چلاوی در همان نفسها باتش فروسوختند و درین
یورش بقوت قاهره یزدانی بقیه سرکشان ملک عراق را بتیغ شحنهٔ سیاست از پا در آورده ساحت
آن ولایت را از خس و خاشاک ارباب خلاف و طغیان پاک کردند و چون از ترکچپنهای غوایی
جمع از ترکمانان که بخراسان رفته بودند دست درازی بحواشی ملک کرمان واقع شده بود پادشاه مرحوم
سلطان حسین میرزا امیر کمال الدین حسین صدر را بجهت تهنیت فتوحات و عذر بی اندامی چپنهای بخدمت
خاقان گیتی ستان فرستاده بهمراه مکتوبی که آورده بودند پسندیده طبع اشرف نیامد بلکه موجب التهاب
نایره غضب گشته ایلغار بطرف طبس ایلغار فرموده شهر را گرفتند و جمعی کثیر از چپنهای و متوطنه شهر عرضه تیغ
فنا کشتند و از کثرت خونریزی فی الجمله شعله غضب قیامت لهب تسکین یافته بعد از یکهفته عود فرمودند و
در احسن التواریخ مسطور است که درین واقعه هفت هزار کس بقتل آمدند و در بهار سال دیگر جانب
ییلاقات همدان توجه نموده زمستان در خوی قشلاق کردند و دم شمشیر صارم گرد که آغاز فتنه کرده بولا
اورمی آمده دست درازی بحواشی مملکت سکر دیبی برافغان قبر آمانلو و خادم بیگ مشهور بخلیفة الخلفا
وقوع یافت جرابادر دبیر و اکثر سرداران شمشیر بدست در آمده بعقوبت هرچه تمامتر بسیاست رسیدند
و تمامی ایل و اولوس او بتاراج حادثات رفت عبدی بیگ شاملو پدر دورمش خان و سارو علی
مهردار تکلو در آن سفر کشته شدند و چون از سلوک ناپسندیده امیر حسام الدین والی رشت خاطر اشرف
غبارآلوده بود در سنه احدی و عشر و تسعمایه متوجه تادیب او شده لشکر بر او فرستاد موکب همایون بیرزاده
طارم برشت در آمد و امیره اظهار عجز و بیچارگی کرده تحف و هدایای لایقه برسم ترجمان ارسال داشته
بشفاعت امیر نجم الدین مسعود رشتی از تقصیرات او گذشته عود فرمودند و در همین سال حکم شد که
هرکس از مخالفان بجنگ سلطان حیدر رفته باشند بقتل آورند ابدال بیگ دده که در آنوقت قورچی‌باشی

بدین خدمت مامور شدند و خلق بسیار از طوایف مختلفه ترکمان و غیره بیاسا رسیدند **ذکر نهضت**
همایون بدفع شر علاء الدوله ذو القدر و قضایای دیاربکر و فتح آن دیار بتوفیق کردگار
سال دیگر قرعه سمع همایون گردید که سلطانزاده که نزد علاء الدوله ذو القدر حاکم مرعش و البستان
رفته بود علاء الدوله او را بدامادی خود اختصاص داده باستظهار لشکر ذو القدر و ترکمانان متوسل
آمد و دیگر زاده شراهم آمانند بضبط قلاع و لایت دیاربکر و آمد مشغولی نموده در آن ولایت دم
از استبداد و استقلال میزد همت بلند نهمت خاقان سلیمان نشان اقتضاء آن کرد که رایات جهانگشای
بدان صوب افراخته بالکلیه خاطر همایون از فتنه کرمک فارغ گرداند قورچیان قرمز با حضار لشکرهای
ممالک مامور گشتند و در شهور سنه ثلاث عشر و تسعمایه رایت فتح آیات بصوب ارزنجان افراخته شد
و چون موکب جهان پناه سایه وصول بر آن دیار انداخت و علاء الدوله از قرب وصول لشکر قزلباش
خبر یافت با لشکر پرخاشجوی بطرف البستان رفته پشت بقلعه و قله کوه رفیع موسوم بکوه درنا داده
مشهور جنگ و پیکار نشست و بقول مولف حبیب السیر و فتوحات امینی هروی موکب همایون فال خاقان
سلیمان نشان بجانب البستان در حرکت آمده چون تقارب فئتین دست داد از جانبین تسویه صفوف
پرداخته آتش محاربه بنوعی اشتعال یافت که از برق سیف و سنان خون پروین در فلک بسوخت
زمین البستان از بسیاری خون کشتگان رشک بدخشان گردید طایفه ذو القدر در آن معرکه پای وقوف
در خطر پای ثبات و قرار استوار داشته دو روز از اول بام تا شام بحرب و قتال اشتغال مینمودند
و چون زمانه پرده ظلمانی میان هر دو گروه حایل میساخت از طرفین تا به آرامگاه خود شتافته تا صباح
برسم طلایه و پاس می‌پرداختند و روز سیم خاقان سلیمان شان بدن بی بدیل را بدرع و جوشن آراسته
دلاوران لشکر قزلباش را بمدافعه اعدا دلیر گردانیده همت بلند نهمت بقلع و استیصال اعدا مصروف
داشته قدم بمعرکه کارزار نهادند در آن طرف مخالفان خیره سر ذو القدر در برابر موکب اقبال شاهی در آمده

خرمن

محاربه در غایت صعوبت اتفاق افتاد اثر ذوالقدر علامت عجز و انکسار در ناصیهٔ حال خود مشاهده نموده راه
فرار اختیار نمودند و سنان رمح فتح و فیروزی بر شقوق لوای فلک فرسا وزیده دلاوران لشکر قزلباش دمار از نهاد آن
طایفه برآوردند و بعضی از قلاع دیار بکر را که بتصرف ذوالقدر در آمده بود بقهر و غلبه گرفته ایالت آن ولایت
در همین سال بخان محمد استاجلو تفویض یافته در همین ایام امیرخان ولد کلابی بیک موصلو ترکمان از حدود
دیار بکر و موصل بدرگاه عالم پناه آمده مورد التفات گردید و خاقان سلیمان نشان مهمات آن ولایت را
انتظام داده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند اما حسن بیک مورخ در احسن التواریخ
نوشته که میانه خاقان سلیمان نشان و علاء الدوله مقابله نشده و چنین مرقوم گردانیده که چون البستان محل
نزول خاقان سلیمان نشان گردید علاء الدوله تاب مقاومت نیاورده بکوه درنا که محل حصین و منیع است
گریخت و خاقان سلیمان مکان چایین بیک لله را با فوجی از جنود ظفر ورود فرستاده بود که از رودخانه
عظیمی که در آنجا واقعست معبری پیدا کنند و از آب گذشته فرود آمده بود اکثر غازیان بطلب چوب و کاه و غیره بودند
سارو قپلان ولد علاء الدوله با جنود موفور بر سر او آمده فیمابین او و لله بیک محاربهٔ عظیم واقع شد لله بیک
از اسب انداخته بود خلیل آقا نام ملازمی اسب خود را پیش کشیده او را سوار کرده خود در راه ولی نعمت
کشته شد و لله بیک بسلامت بیرون آمد و چون فرار علاء الدوله بآن جبال رفیع حصین مسموع [illegible]
گشت الکا و ولایات او را نهب و غارت نموده بازگشت و حسن بیک مورخ بر مؤلف حبیب السیر اعتراض
کرده که با وجود آنکه خود در آن زمان بوده خلاف واقع نوشته ذره حقیر هر دو قول را بیان نموده والله اعلم
القصه بعد از وقوع این وقایع چون خان محمد بدیار بکر آمد قایتمس بیک ولد کلابی بیک موصلو که در [illegible] بود
مخالفت کرده قلعه را بسته مانع دخول شده توفیق بین الروایتین آنکه تواند بود که در آن چند روز که البستان
محل نزول خسرو گیتی ستان بود علاء الدوله قبل از آن بر سر لله بیک و جنود مقدمة الجیش فرستاده میانه ایشان
جنگ شده باشد و در میانه قزلباش و ذوالقدر در الکهٔ دو کوشه و کنار شعب جبال بتاریق محاربات

سارو

واقع شده باشد و در روز سیم که خاقان سلیمان شان خبر عزیمت استقبال آن خودسران فرموده باشند
علاء الدوله خود را از صولت سپاه منصور از آن حدود دور انداخته بکوه درنا رفته باشد و خاقان سلیمان
شان عود فرموده باشند خان محمد بالضروره در صحرا فرود آمد از عدم ذخیره تفحص در میانه لشکر
واقع شد مع هذا اکراد آن حدود دست درازی بسیار بر اردوی قزلباش نمودند خان محمد بر سر اکراد رفته
حربی عظیم در میانه ایشان وقوع یافته تا هفت هزار کس اکراد بقتل آمدند و خان محمد ذخیره بسیار از مساکن اکراد
بدست غازیان در آورد فی الجمله وسعتی در معاش بهم رسیده و خان محمد مظفر و منصور باز گردیده قایتمس بیک
تاب مقاومت او نداشت کس نزد علاء الدوله ذوالقدر فرستاده از او استمداد نمود و متعهد شد که شهر آمد را
سپارد و با آنکه شکستگی فاحش بحال علاء الدوله راه یافته بود بهوس شهر قراحمید باستدعای قایتمس بیک در آن
زمستان دیگر باره لشکر جنگجوی فراهم آورده ده هزار کس بسران خود قاسم بیک مشهور بسارو قپلان و اروانه
بیک بر سر خان محمد بدیار بکر فرستاد خان محمد استاجلو با وجود قلت سپاه تکیه باقبال بی زوال شاهی نموده باطایفه
استاجلو در برابر آن جنود بداختر صف قتال آراست و فیمابین نبرد قوی و محاربهٔ عظیم وقوع یافت خان محمد
بنیروی دولت قاهره مظفر و منصور گشته سارو قپلان که بشجاعت و دلاوری از سایر اولاد علاء الدوله
ممتاز بود و اروانه بیک برادرش با جمعی کثیر بدست در آمده بقتل رسیدند و خان محمد ظفر و نصرت یافته در کمال
شکوه و اجلال بر سر قایتمس بیک ترکمان آمد و او دروب شهر را مضبوط ساخته در مقام قلعه داری شد اما
کاری نساخته اهالی شهر قراحمید از او رو گردان شده غازیان را بشهر راه دادند و قایتمس بیک گرفتار شده بقتل
رسید و خان محمد در حکومت دیار بکر استقلال یافته آوازه شوکت و حشمتش در آن حدود منتشر گردید علاء الدوله
از واقعه پسران بی آرام گشته بار دیگر لشکرهای پراکنده را جمع ساخته با موازی پانزده هزار سوار جرار
بسرداری کور شاهرخ و احمد بیک پسران خود بطلب خون برادران بر سر خان محمد فرستاد و خان محمد نیز مردانه وار
بمدافعه شتافته در ظاهر شهر آمده با لشکر ذوالقدر در آویخت گویند خان محمد سه هزار کس داشت مشهور است

بسرداری

دولت ایشان ذوالقدر
پیش آمده با
سکمانی
۵

که بعد از تسویه صفوف سکمان تازی چون استاجلو در اد کشته خان محمد از رد و خود آن سکمان فال گرفت قطعا
سکمان استاجلو فایق آمده سکمانی ذوالقدر را گریزانیدند خان محمد از مشاهده این حال دل قوی داشته غازیان را
بظفر و نصرت نوید داد و فیما بین محاربه عظیم وقوع یافت درین مرتبه نیز خان محمد من اقبال بیزوال همایون بر آن قوم کینه‌ور
ظفر یافت کور شاهرخ و احمد بیک اولاد علاء الدوله گرفتار شده با بسیاری از اقربا و اتباع و امرا او در آن
معرکه کشته گردیدند از غرایب حالات و عجایب اتفاقات آنکه در میان استاجلو کوری بود که بجنگ
آمده بود و در قفا باو تشنیع میکردند او میگفت از حق تعالی خواسته‌ام که اقبال شاه دین پناه این
کور را بدست این کور اندازد از قضای الهی کور شاهرخ بدست او گرفتار آمد بقیة السیف آن اشرار بصوب
فرار و دیار ادبار شتافتند علاء الدوله بعد از این شکست در ماتم فرزندان و اقربا نشست و نمد سیاه پوشید
امرای او نیز جلهای سیاه در گردن انداخته تعزیتی داشتند که در هیچ زمان وقوع نیافته بود و دندان
طمع از دیار بکر کنده ترک سعی بیهوده نمودند و دولت او را آب و رنگی نماند چون پادشاه روم از شکستهای
پی درپی علاء الدوله و قتل اولاد و قلع و قمع امرا و لشکریانش اطلاع یافت و کینه دیرینه از و در دل داشت فرصت
غنیمت شمرده لشکر بر سر او کشید و فیمابین محاربه اتفاق افتاده علاء الدوله در معرکه رومیان بقتل در آمد
دولت آن سلسله سپری گشته طایفه ذوالقدر بعضی ملازمت خواندکار اختیار نمودند و بعضی بخدمت خاقان
سلیمان شان آمدند این علاء الدوله مالک مملکت مرعش و البستان و توابع و صاحب [illegible]
خانه ذوالقدر بود چهار نفر از این طبقه در آن ولایت سلطنت کردند اول ملک اصلان دویم سلیمان
سیوم ناصر الدین چهارم علاء الدوله زیاده از پدران اقتدار و استقلال یافته با پادشاه مصر و شام
بحیله سلوک مینمود هر گاه ایلچیان روم می‌آمدند جمعی ملازمان خود در لباس مصریان پوشانیده با ایشان
میگفت که پادشاه مصر فرستاده و از من جهت دفع لشکر روم استمداد می‌نماید و من بدو نمی‌خواهم که
امدادی نمایم و پادشاه مصر نیز بهمین دستور از هر دو منتفع می‌شد مشهور است که همیشه علاء الدوله میگفته که

دو مرغ زرین دارم که یکی بیضه نقره میکند و یکی بیضه طلا القصه در معرکه جنگ ذوالقدر سلطانمراد که نزد علاء الدوله
رفته بمدد امدادی او اختصاص یافته بود بدست رومیان در آمد سلطان سلیم پادشاه روم رعایت او ننموده
چند گاه همراه او بود و در سالی که موکب خاقان سلیمان شان می‌آمد صلاح در مراجعت ندید او از میان
رومی جدا شد جمعی از اشرار بر سر او جمع شده بر سر احمد سلطان قاجار حاکم اورفه رفته او با شش هزار نفر
بمحاربه او شتافت بهشت هزار کس او غالب آمد سلطان مراد در معرکه کشته گردید احمد سلطان سر
او را بجهت آستانه بدرگاه عالم پناه فرستاد و قودومش سلطان لقب یافت و دولت سلاطین آق قویونلو
نیز بقتل او منقرض شد و هر چند این قضایا بعد از فتح و تسخیر عراق عرب وقوع یافت اما بنابر ارتباط سخن
تحریر آن پرداخت ذکر توجه موکب همایون بصوب عراق عرب و بیان فتح و تسخیر آن ولایت و
قضایای سانحه حقیقت فتح آن ولایت آنکه چون اعیان ممالک عراق عرب از تزلزل احوال
سلطانمراد خبر یافتند باریک نامی از امرای ترکمان آن ملک را بحیطه ضبط در آورده همت بمحافظت آن گماشت
و سلطانمراد را که نزد او آمده بود نام سلطنت نهاد اما زیاده وقعی نمی‌نهاد و چون هوای تسخیر آن ولایت در
ضمیر همایون رسوخ یافت تخت تاج زردوزی و کمر و خلعت خاص جهت باریک ارسال داشته
باطاعت و انقیاد دلالت فرمود و باریک در اول حال باستقبال خلعت شاهی شتافته طایفه ترکمان
از سر کذا داشته بپوشیدن تاج و خلعت شاهی مفتخر و مباهی گردید و پیشکشهای لایق بخدمت خدام بارگاه
سدره اشتباه فرستاده استدعای آن نمود که ایالت آن ولایت را برو مسلم دارند اما نظر قبول
همایون بر آنها نیفتاد و بباریک پیغام دادند که ادراک زیارت عتبات عالیات در دل رسوخ یافته فتح
آن نمیشود اگر بوی صدق و اخلاص از سخنان او می‌آید ... بدرگاه عالم پناه شتافته در سلک سایر
امرا منتظم باشد و الا مکر و حیله را درین درگاه راه نیست باریک چند روزی تغافل نموده ظاهر ساخته چون
نهضت همایون باطراف مشخص شد بجمع نمودن ذخیره و یراق قلعه داری مشغول گردید و علانیه کوس

مخالفت کوفته باج از سر انداخت لهذا نهضت همایون بدان طرف جزم گردید حسین بیک لله را منقلای
لشکر گردانیده پیشتر فرستادند چون حسین بیک دو منزلی بغداد رسید باریک قبل از او پشت داده اکثر
اعیان آن ولایت را باطاعت خدام بارگاه شاهی راغب یافت وقوت مقابله وقلعه داری در خود ندیده
شبی بخبر از دجله گذشته سراسیمه وار باتفاق سلطانزاده درکمال تعب بجانب حلب گریخت و از آنجا چنانچه
بتحریر پیوست میانه ذوالقدر رفتند روز دیگر اعالی واعیان شهر سید محمد کمونه را که از اعاظم سادات
نجف و صاحب اختیار آن ولایت بود وباریک او را بمظنه هواخواهی دولت ارجمند شاهی گرفته در سیاه
چاه محبوس داشت از چاه در آورده شعار شاهی سیونی ظاهر ساختند و سید محمد کمونه روز جمعه بمسجد رفته خطبه
اثنی عشری بالقاب همایون خواند و حسین بیک را استقبال نموده در باغ سر زار بوداق فرود آوردند
و حسین بیک حقیقت فتح بغداد را بپایه سریر خلافت مصیر عرض نموده موکب جهانگشا نگارکنان [illegible]
طی مسافت نموده مظفر و کامران بدار السلام رسید خلایق آثار بشاشت و شادکامی بظهور آورده باستقبال
شتافته لوازم دعا و نیاز بجای آوردند و خاقان سلیمان شان بفتح دار السلام محامد شکر ملک علام بجای آورده
در بیست و ششم شهر جمادی الآخر سنه اربع عشر و تسعمایه بدار السلام در آمده سید محمد باعزاز و احترام شاهی مفتخر و
مباهی گردید و ایالت آن ولایت بخادم بیک تفویض یافته ابو المنصور و خلیفة الخلفا در آنجا لقب یافت
واز آنجا روی نیاز و اخلاص بخاک پاک کربلا آورده بشرف زیارت مرقد منور ابی عبدالله الحسین و
شهدای دشت کربلا مشرف شده در زیب و زینت آن روضه بهشت احترام وانعام مجاوران توجه تمام
مرعی داشتند و از آنجا احرام طواف روضه جنت منزلت شاه ولایت پناه مظهر انوار انما ولیکم الله
بسته از حله بنجف اشرف رفتند و بآن سعادت عظمی فایض شده دست دریا نوال بنذور و احسان خدمه
آن آستان سدره نشان گشادند و تولیت نجف اشرف با بعضی محال عراق عرب بسید محمد کمونه شفقت شد
بدان خدمت مشغول گردید و بدار السلام عود نموده بشرف زیارت مراقد متبرکه ائمه والا نژاد ابی ابراهیم

موسی الکاظم و محمد تقی الجواد علیهما السلام مشرف گشتند و از آنجا عزم سامره نموده در آن اماکن شریفه رسم
دعا و زیارت و انعام و احسان بتقدیم رسانیدند و بعد از انتظام مهام عراق عرب و تعیین روات
و رواج و رونق آستانهای متبرکه رایت فتح آیت بتسخیر خوزستان افراخته روانه آن صوب شدند
و در حدود لرستان حسین بیک لله و بیرام بیک قرامانلو را با ده هزار کس از عساکر نصرت نشان
بسر ملک رستم حاکم لرستان فرستادند و موکب همایون بجانب حویزه در حرکت آمد اعراب مشعشع که دعوی
ولایت می کردند در آن ولایت بادیه ضلالت افتاده بالوهیت شاه ولایت پناه قایل بودند و از آثار
حالات ایشان بین الجمهور چنین مشهور است که آن قوم را در هنگام عبادتی که معهود ایشانست کیفیتی
ظاهر میشود که کارد و شمشیر در ایشان کارگر نیست و نوک شمشیر را بر شکم خود نهاده بعبارت مصرع علی الله
و غیره باطل متذکر میگردند شمشیر چون کمان خم میگردد و آسیبی بدیشان نمیرساند حاکم آن طایفه همیشه یکی
از سادات بوده در آنوقت سلطان فیاض پسر سلطان محسن حاکم و قایم مقام پدر گشته بود و احکام
شریعت از میانه آن طایفه مفقود گشته از بادیه ضلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده در آن چون بالوهیت
فیاض معترف بودند چون رایات جلال بحدود حویزه رسید بقول مولف حبیب السیر سلطان فیاض
با طبقه مشعشع در برابر موکب اقبال صف سپاه آراسته آماده رزم و پیکار شدند و در ظاهر حویزه
فیما بین حربی عظیم وقوع یافته زمین حویزه از خون کشتگان مشعشع حکم لعل رمانی گرفت فیاض با
بسیاری از اهل ضلال بتیغ تیز غازیان ظفرمآل براه عدم استعجال نمودند

شعر

زخون مشعشع در آن ساده دشت • تو گفتی زمین و زمان لاله گشت •
ز بس خون در آن سرزمین گشت بست • فلک ناگاه در خون نشست •
در آن بادیه بسته شد راه باد • ز بس کشته بر روی هم اوفتاد •

در احسن التواریخ حسن بیک مورخ مرقوم گشته که فیاض از بیم تیغ غازیان راه فرار پیش گرفت
امرا عظام که بلرستان رفته بودند ملک رستم را بعد از آنکه از مقابله ایشان فرار نموده بود در جبال

المسالک پناه برده و عساکر بهرام انتقام پیرامن آن کوه را گرفته کار بر وی تنگ کرده بودند با مان عهد و پیمان نزد
امرا آمده در مرافقت ایشان بپایه سریر اعلی رسید و بزبان ارادت شیرین زبان نهاده در خدمت اشرف
کرده منظور نظر عاطفت گشت چون محاسن دراز داشت خاقان سلیمان شان محاسن او را بدرّ و
لآلی آراسته مرخص در اردوی همایون بآن سیادت بود و حکومت ارستان منسوب گشته مقضی المرام روانه
دیار خود گردید القصه بعد از فتح و تسخیر حکومت جزیره را بیکی از امرای عظام تفویض فرموده متوجه شوشتر و
دزفول گشتند حاکم الحاطریق اطاعت مسلوک داشته بپایه سریر اعلی آمده مقالید شهر و قلعه تسلیم نمود و
آن ممالک با قلعه سلاسل بحوزه تصرف شهریار دریادل درآمد خاقان سلیمان شان آن قلعه گردون مثال را
بیکی از اهل اعتماد سپرده لوای ظفر انتما سایه وصول بر ولایت فارس انداخته شکار کنان بدار الملک
شیراز خرامیده دیگر باره در دار الملک مظفری قدم بر مسند کامرانی و رعیت پروری نهادند ایلچیان
والی لار و هرموز بپایه سریر خلافت مصیر آمده پیشکشهای لایق گذرانیده در آن ممالک خطبه و سکه
باسم و لقب همایون مزین ساختند و زمستان در خطه شیراز بفرونار گذرانیده بهار را در ییلاقات
قصر زرد و ییلاقات همدان گذرانیده چند گاه در دامن کوه الوند نزول فرموده بودند و از انجا دار السلطنه
تبریز از مقدم شریف فرمان فرمای ایران عطر بیز گردید از جانب شیروان خبر رسید که شیخ شاه
بار دیگر در آن ولایت رایت سروری افراخته و در ادای باج و خراج تعلل مینماید آتش غضب [illegible]
لهب زبانه کشیده در شدت زمستان و سورت سرما عنان عزیمت بصوب شیروان معطوف
ساختند و در جواد بترتیب جسر پرداخته بسلامت عبور نمودند شیروان شاه تاب توقف نیاورده
بجانب قلعه بیغرد گریخت رایات جلال بفیروزی و اقبال بشیروان درآمده ایالت آن ولایت بیکی
تفویض یافته در بلده شماخی رحل اقامت انداخته مستحفظان قلاع بادکوبه شابران بقدم اطاعت
و انقیاد پیش آمده مفاتیح دروب تسلیم نمودند مردم دربند بمتانت قلعه و رفعت خاکریز اعتماد نموده

روزی چند دست و پای زدند اما عاقبت دست در دامن استیمان زده مراسم متابعت بتقدیم رسانیدند
و خاقان سلیمان شان در همان زمستان از شیروان بیرون آمده بقراباغ تشریف آورده در اول بهار
بجانب سلطانیه در حرکت آمده و تهیه اسباب یورش خراسان پرداختند **آغاز داستان فتح خراسان**
بلبل نوایان گلشن روایات و قصه پردازان انجمن حکایات اخبار بدایع آثار فتح خراسان را که
بشمشیر آبدار خاقان سلیمان شان سمت وقوع پذیرفت بدین عنوان ادا نموده اند که چون طنطنه
کوس عدالت اوای خسرو کشورگشای در عرصه جهان بلند آوازه گشت سلاطین آفاق از رعب و هراس
جهانگیری آن شهریار با استحقاق با آنحضرت در مقام خلت و وفاق درآمده طریق موافقت و مصادقت
بارسال تحف و هدایا و رسل و رسایل می پیمودند خاقان منصور ابوالغازی سلطان حسین میرزای بایقرا
که در ممالک خراسان و مرو و شابجهان و خوارزم و طخارستان و زابلستان و قندهار تا حدود کابل
و بدخشان فرمان روا بود چندین سال زمان دولتش امتداد یافته فرزندان رشیدش از بیست و
پنج زاده بسیار بودند بدلالت عقل دوراندیش با آنحضرت در مقام صداقت و خصوصیت درآمده
همواره اظهار محبت و دوستی مینمود و خاقان سلیمان نشان نیز با آن پادشاه والا جاه طریقه پدر فرزندی
مسلوک داشته احترام سلسله علیه تیموری و ارتباط سابق و لاحق بواجبی بجای می آوردند و در
آغاز کشورگشائی آن ممالک که در حوزه تصرف آن پادشاه مؤید منصور بود سوای ایلغار طبس که در آغاز
خروج آنحضرت واقع شد متعرض نشدند و همواره بین الجانبین ابواب مراسله مفتوح بود
بعد از فوت آن پادشاه عالیجاه که از بی اتفاقی فرزندان و دعوی استقلال هر یک از ایشان خصوصاً
بدیع الزمان میرزا و مظفر حسین میرزا و کپک چنانچه در حبیب السیر مسطور است اختلال باحوال آن سلسله
راه یافت و محمد خان شیبانی بن بوداق سلطان بن ابو الخیر خان بن دولت شیخ اغلن از نژاد
شیبان بن جوجی بن چنگیز خان اوزبک که از مرتبه نوکری سلطان احمد میرزای ابن سلطان ابوسعید

گورکان که والی خطهٔ ماوراءالنهر بود برتبهٔ والای سلطنت ترقی کرده در آن ممالک پادشاه نافذ فرمان شده بود
ثم از اختلال و عدم اتفاق شاهزادگان سلسلهٔ تیموری شنیده طمع در ملک خراسان کرد و همت باستیصال
اولاد خاقان منصور بست و در شهور سنهٔ ثلث عشر و تسعمایه لشکر بخراسان کشیده با شاهزادگان بی تدبیر
محاربات نموده بر ایشان ظفر یافت بقطع رشتهٔ حیات ایشان پرداخت مجملا دود از دودمان [illegible]
چنانچه در تواریخ مبسوط مسطور است برآورده مملکت ایشان بحیطهٔ ضبط و تصرف او در آمد و محمد خان
شیبانی که بشاهی بیک خان مشهور است از اقصای ترکستان تا حدود عراق در حوزهٔ
تسخیر کشیده الویهٔ دولت و رایات عظمت و اقتدارش بر عیوق افراخته بخار نخوت و غرور شاهیه
در کاخ دماغ او متصاعد گشت که هیچ پادشاه ذو شوکت صاحب اقتدار را بنظر در نمی آورد و با خدام
آستان فلک آشیان شاهی در مقام خلاف در آمده در سالی که رایات کشورگشا مرتبهٔ ثانی بجانب عراق
توجه نموده بود جمعی از لشکر را از راه بیابان بر سر کرمان فرستاده انواع خرابی و قتل و غارت در آن
ولایت وقوع یافته مع ذلک خاقان سلیمان شان دو سه مرتبه رسولان سخندان بسیما شیخ زاده لاهیجی
که از مشاهیر سخندان روزگار بود برسالت فرستاده بترک فتنه و ستیز دلالت نموده بودند و او از
برگشتگی در جواب سخنان خشونت آمیز نوشته لافهای گزاف زده اظهار نموده بود که گذاردن حج اسلام
در دل رسوخ یافته اما وعده ملاقات در کدام محل از محال عراق و آذربایجان خواهد بود خاقان
سلیمان شان نیز جواب مکتوب بر نهج مرغوب نوشته فرستادند که ما را نیز طواف مرقد منور حضرت امام
الجن و الانس در دل رسوخ دارد انشاء الله تعالی وعده ملاقات در مشهد مقدس معلا است و
در شهور سنهٔ ست عشر و تسعمایه در ییلاق خرقان باحضار عساکر نصرت نشان فرمان داده بدل قوی
و امل فسیح روی توجه بخراسان آوردند چون بسمنان عبور نموده دلیرانه قدم بولایت خراسان نهادند
حکام اوزبک که در ولایت خراسان بودند تاب توقف نیاورده هر یک مرکز دولت خالی گذاشته

بهرات جمع شدند شاهی بیک خان که از یورش هزاره عود نموده بود از جرأت و دلیری خاقان سلیمان
شان در خوف و هراس پس در آمدن بخراسان خایف و هراسان گشته در بحر تفکر و اندیشه فرو رفت و
روز بروز رعب و هراس از خاقان سلیمان شان در دلش زیاده تر میشد چون رسیدن رایات فیروزی
آیات بحدود مشهد مقدس مسموع او گشت اصلا با خود قرار مقابله و مقاتله آنحضرت نتوانست داد جانوفا
میرزا اقوام خود را در قلعه هرات گذاشته خود بجانب مرو شاهجهان در حرکت آمد جانوفا میرزا نیز تاب
توقف نیاورده متعاقب برو رفت خاقان سلیمان شان مبتهج و مسرور با دلی آسوده و خاطری
از تورع دور بمشهد مقدس معلی در آمده جبهه نیاز بر آستان ملایک آشیان سلطان خراسان نهاده
بلوازم دعا و زیارت پرداختند و سادات و مجاوران آن عتبهٔ کعبه مرتبه را بانواع نوازشات ارجمند
مخصوص گردانیده و از روح مقدس السلطان سریر ولایت و امامت استمداد همت کرده بتعاقب
شاهی بیک خان روی توجه بمرو نهادند غازیان عظام که منقلای لشکر فیروزی اثر بودند بجلگاه مرو رسیدند
جانوفا میرزا با فوجی کثیر از بهادران نامی اوزبک بمقابله ایشان در آمده در طاهرآباد مرو بین الفریقین
محاربه صعب اتفاق افتاد و باوجود آنکه دانه محمد سردار لشکر قزلباش در آن معرکه بشهادت رسید
جانوفا میرزا شکست عظیم خورده روی بهزیمت نهاد و لشکر قزلباش تا پای قلعه اوزبکان را دوانیده
جمعی کثیر از طبقه اوزبک بخاک هلاک افتادند مقارن این حال خبر همایون فال خاقان جهان پناه و وصول رایات ظاهر
مرو انداخت و در برابر قلعه سراپرده و بارگاه باوج مهر و ماه افراختند شاهی بیک خان بنابر استشعار خوفناک
گشته در قلعه مرو متحصن گردیده در ضبط شهر و قلعه شرایط مبالغه بجای آورد و پیک بماوراءالنهر فرستاده باحضار
سلاطین طوایف اوزبک فرمان داد همه روزه بین الجانبین در پای قلعه محاربات وقوع یافته از طرفین
جمعی نابود گشتند چون چند روز برین منوال گذشت و صورت فتحی نقش نبست خاقان سلیمان شان که همیشه
صف آرایی و جنگ در برابر دشمن و دست از جنگ قلعه کشیده اندیشه تدبیر شاهی بیک خان را که چون

روباه از صولت شیر در سوراخ خزیده بود بیرون کشیدند طبل ارتحال کوفته از پای قلعه کوچ کردند و محمد خان
مکتوبی نوشته فرستادند که تو با ما وعده ملاقات در عراق و آذربایجان کرده بآن وفا نمودی و ما بوعده
خود وفا کرده بخراسان آمدیم مع هذا در اینجا هم بمقابله ما در نیامدی الحال بعضی قضایا در آذربایجان روی
داده که بازگشتن ما لازم شده بنا بر آن کوچ کرده میرویم هر وقت ایشان آماده پیکار گردند بتقدیر الهی شاید
باشد ملاقات دست دهد شاهی بیک خان ارتحال خاقان سلیمان شان را بعجز و زبونی حمل کرده خواست که
فی الجمله آبی بر روی کار آورده اندکی از عار فرار و تحصن حبس از صولت سپاه قزلباش خود را خلاصی بخشد عزم
تعاقب جزم کرده با موازی سی هزار کس از جنود اوزبک و امرا و سرداران نامی که در آن وقت در ملازمتش
حاضر بودند از شهر بیرون آمدند امیر خان موصلو که حسب الفرمان قضا جریان با سیصد کس بر ساقه لشکر
بود از مشاهده ورود جنود اوزبک بطبق اشاره همایون فرار نموده بموکب ظفر قرین پیوست از فرار
نمودن محمد خان کمال اضطرار در لشکر قزلباش تصور نموده در تعاقب دلیرتر گردید خاقان سلیمان شان
چون از آمدن او خبر یافت چندان صبر فرمود که او از جوی آبی که در سه فرسخی شهر است گذشت جمعی را
بتخریب پل آن جو مامور فرموده عطف عنان کرده با هفت هزار کس که در رکاب نصرت انتساب بودند
در محمود آباد مرو در برابر جنود اوزبک صف سپاه آراست شاهی بیک خان ناچار دل بمحاربه نهاده روی
بمعرکه کارزار آورد از طرفین بهادران اوزبک و دلیران لشکر قزلباش در هم آویختند چنان کارزاری
وقوع یافت که دل بهرام خون آشام بر کشتگان آن معرکه سوخت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر شقه لوای
جهانگشای شاهی وزیده شکست بر لشکر اوزبک افتاد

بنیروی اقبال شاه جهان • نگونسار شد رایت اوزبکان •
ز خون یلان گشت گلگون چمن • فلک خواند آیات فتح مبین •

جانوفا میرزا و قنبری و اکثر امرای اوزبکیه در آن معرکه کشته شدند شاهی بیک خان با جمعی از فرومایه جنود
اوزبک سراسیمه وار راه فرار بر محوطه که راه بیرون شد نداشت جهانده در سیمه آبی برزد [illegible]

و بصد حسرت و هوان جان بمجی سپردند جسد شاهی بیک خان را یکی از غازیان بوزچلو قراق نام موسوم بهادی
بهادر از زیر چندین کشته بیرون آورده سرش را که از غایت نخوت سر بهیچ سروری اقبال فرو نمی آورد از
بدن جدا کرده در سایه علم اژدها پیکر برستم سمند جهان پیما انداختند خاقان سلیمان شان بسجدات شکر الهی
بتقدیم رسانیده هر عضوی از اعضای او را بولایتی فرستادند سر او را پوست کنده پرکاه کرده بسلطان
بایزید بن سلطان محمد غازی پادشاه روم فرستادند و استخوان کاسه سر را بطلا گرفته بقول مولف
احسن التواریخ قدح مثال در بزم صاحبقران باده نشاط در گردش بود و این بیت مناسب حال او بیت

کاسه سر شد قدح از گردش دوران مرا • وا رو این دیر خراب باد سرگردان مرا •

خواجه کمال الدین محمود که مشهور او زیر شاهی بیک خان بود که از قلعه مرو آمده در وقتی که آن کاسه زر اندود را شهریار کامکار بدست
گرفته جرعه مثال از آن باده عشرت و کامکاری می نوشیدند خواجه در مقابل آن سپهر اقبال در صف
گرفتاران ایستاده بود خاقان سلیمان شان با او خطاب فرمودند که خواجه این کاسه سر را میشناسی
تست خواجه گفت سبحان الله که چه صاحب دولتی بود که هنوز دولت در او باقیست که با این حال بروی
چون تو صاحب اقبالیست که دمبدم از آن باده نشاط می نوشید این نکته موجب انبساط خاطر اشرف
گشته خواجه را منظور نظر التفات گردانیده بوزارت خراسان معزز و سربلند گردید آقا رستم روزافزون
که بتغلب ولایت مازندران استیلا یافته بود نسبت بملازمان آستان اقبال آشیان شاهی جلالت
ورزیده همیشه میگفت که دست منت و دامان شاهی بیک خان در نیوفت خاقان سلیمان شان یک دست
او را بریده بیکی از یساولان بهرام صولت داده فرستادند که بمازندران برده در دامان
آقا رستم انداز و بگوید که دست تو بدامان او نرسید حالا او دست بدامان تو زده و آن یساول
در وقتی که آقا رستم بار داد [illegible] در مجلس عالی داشت با انجمن در آمده بنحوی که [illegible]
مرجوعه قیام نموده فی الفور باز گشت [illegible] همراه اجل دم زدن [illegible] آقا رستم از خوف این

پیغام سراسر تهدید زهره اش آب شده و دلش از واهمه و بیم قصور یافت روز بروز ضعف بدنش مستولی
گشته بعالم عقبی شتافت القصه بعد از وقوع این فتح مبین فتحنامها باطراف و جوانب ممالک
فرستاد و در تمامت ولایت خراسان خطبه و سکه بالقاب مظهر ائمه اثنی عشر صلوات الله الملک
الاکبر و نام نامی همایون آرایش یافته تا کنار جیحون در تحت تصرف امرای قزلباش قرار گرفته شعار
مذهب هدایت آثار امامیه در تمامت بلاد خراسان شیوع یافت و رایات منصور بدار السلطنه
هرات رسید لشکرگاه خاقان منصور از فر وجود آن زیبنده تاج و سریر رفعت آسمانی یافت و تاریخ
این سانحه غریبه فتح شاه دین پناه است و آن زمستان بلده فاخره هرات محل نزول قشلاق
کامل الصفات بود و ولات و حکام اطراف بآستان اقبال آشیان شتافته زبان بتهنیت و مبارکبادی
فتح خراسان بگشادند از آنجمله سلطان اویس میرزا مشهور بخان میرزا ابن سلطان محمود میرزا ابن سلطان
ابوسعید گورکان از بدخشان بپایه سریر سلطنت نشان آمده منظور نظر خاص و انیس بزم اختصاص گردیده
نشان ایالت حصار شادمان و بدخشان گرفته مقضی المرام بازگشت و همچنین محمد بابر میرزا ابن عمر شیخ
میرزا ابن سلطان ابوسعید گورکان از کابل ایلچیان سخندان فرستاده اظهار اخلاص نمود و در اوان بهار
رایات کشورگشا بعزم تسخیر سمرقند بعد از قتل پدر در سمرقند رایت سلطنت افراخته بود و عبدالله خان
که در بخارا الحکومت مینمود و جانی بیک اخلاص نموده پیشکشهای لایق ارسال داشتند و تعهد نمودند که اگر
عنایت شهریاری آنطرف آب را بایشان مسلم دارد مدت العمر از جاده خدمتکاری قدم بیرون ننهند
خاقان سلیمانشان ایجاب ملتمس ایشان فرموده ۲ مازندران بپایه سریر خلافت مصیر آمده نصف مازندران
بر میر عبدالکریم که از اولاد میر بزرگ بود عنایت شده نصف دیگر با آقا محمد روزافزون شفقت شده و
هر یک فراخور حال تفقدات کرده مقضی المرام روانه شدند و حکام گیلانات و شیخ شاه والی شروان
باج و ایلچی بعد مرمت خود و غاشیه طاعت گذاری بر دوش گرفتند اما سلاطین اوزبکیه بعهد و پیمان

سلطان و سایر سلاطین ماوراء النهر یکدیگر پیوسته ببخارا آمدند و کسان بپایه سریر اعلی فرستاده اظهار

وفا نکرده در زمان غیبت همایون دست درازی بحواشی مملکت مینمود و چون الکاء پسندیده ظهیر
السلطنة محمد بابر میرزا الحکم همایون عز صدور یافت که آنچه از مملکت ماوراء النهر بسعی خود مفتوح نماید بر او مسلم
باشد و او از کابل عزیمت ملک موروث نموده در بدخشان خان میرزا را مصحوب خود گردانیده متوجه
حصار شادمان شد و جنید سلطان و مهدی سلطان اوزبک که حکومت ولایت حصار می نمود
و محاربه لشکر جغتای شتافته محمد بابر میرزا برایشان ظفر یافت و سرداران اوزبک که حکومت ولایت
حصار می نمودند هر دو در معرکه کشته شده ولایت حصار بدخشان برطبق نشان همایون بخان میرزا
تعلق گرفت و حقیقت این حال را بپایه سریر اعلی عرض نمودند که اگر مددی از جانب همایون برسد
امید هست که سایر بلاد ماوراء النهر مفتوح گردد خاقان سلیمان شان احمد سلطان صوفی اغلی و شاهرخ
سلطان افشار را با جمعی از دلیران معرکه کارزار بمدد و کومک ایشان مامور فرمودند و محمد
بابر میرزا با امرای عظام ملحق شدند و متوجه سمرقند گردیدند چون سلاطین اوزبک از آمدن محمد بابر
میرزا و موافقت جنود قزلباش خبر یافتند مرکز دولت را خالی گذاشته بجانب ترکستان
رفتند و بابر میرزا در بلده سمرقند که تختگاه اجداد و فیروزمندی پای بر مسند جهانبانی نهاد و در آن بلده
نمود و سکه و خطبه ائمه اثنی عشر بنام نامی آنحضرت خواندند و امرای قزلباش رخصت انصراف
یافته پیشکشهای لایق بخدمت اشرف فرستاد و اما بعد از رفتن امرا دیگر باره سلاطین اوزبک با جنود انبوه
و لشکر کوه شکوه بماوراء النهر آمدند و بابر میرزا با اندک مردمی که داشت بمقابله اعدا شتافت و صف قتال
آراست و فی مابین حربی عظیم بوقوع پیوست بسیاری از ملازمان جناب بابری در آن معرکه بقتل در آمد
منهزم گردیدند و بابر میرزا در ماوراء النهر مجال اقامت نیافته بحصار شادمان آمده و سلاطین اوزبک بتعاقب
او بحصار آمدند بابر میرزا در قلعه متحصن شده کس ببلخ نزد بیرام خان قرامانلو فرستاده استمداد نمود
بیرام خان جمعی از جنود قزلباش را بمدد فرستاد و اوزبکیه چون از وصول لشکر قزلباش اطلاع یافتند

از محاصره باز داشته بماوراءالنهر مراجعت کردند و حقیقت اهمال و طغیان اوزبک بعرض عاکفان سده جاه و جلال
رسید امیر نجم ثانی که بوکالت دیوان اعلی سرافراز بود و عظمت و بزرگی و اعتبار و اقتدار او در درگاه معلی
بین الجمهور مشهور است و شمه ازان در حسب الامر مسطور با نظام مهمات خراسان و دفع شر اوزبکان
مامور گردیده با جمعی از امرا و سرداران روانه خراسان شد چون بحدود بلخ رسید بی امر و اشارت
همایون کمر تسخیر ماوراءالنهر بسته و او با خان حسین بیک لله حاکم هرات و امرای عظام خراسان و بیرام
حاکم بلخ از آب آمویه عبور نمود و از طرف حصار محمد بابر میرزا رسیده بسپاه قزلباش ملحق شد اول قلعه
قرشی را فتح نمودند امیر نجم در قرشی حکم قتل عام کرد شیخم میرزای اوزبک با قریب پانزده هزار کس از رعایا
در غیبت بقتل درآمدند میرزا بابر التماس خون جمعی از اهل قرشی که از قبایل جغتای بودند نمود درجه قبول
نیافت بدان جهت بین الجانبین غبار نقاری ارتفاع یافت امیر محمد یوسف صدر نیز درخواست خون جمعی از
سادات که بمسجد جامع پناه برده بودند کرده درجه قبول نیافت جمعی کثیر از سادات بقتل درآمدند اینمعنی بر
امیر نجم الدین مبارک نیامد بعد ازان بقلعه غجدوان که محمد تیمور سلطان و ابوسعید سلطان اقامت داشتند
آمده چهار ماه آن قلعه را محاصره نمودند ماکولات در اردوی قزلباش روی بنقصان آورده سپاهیان
جهت آذوقه و علیق الدواب تنگی کشیدند عبدالله خان و جانی بیک سلطان در بخارا بودند چون
از عسرت احوال قزلباش خبر یافتند با لشکر آراسته بر سر امیر نجم آمدند و محمد تیمور سلطان نیز از قلعه بدیشان
پیوست در روز یکشنبه سیم ماه رمضان بظاهر غجدوان رسیده فیمابین محاربه عظیم وقوع یافت
دران معرکه تیری جانفرسا بر بیرام خان قرامانلو که سردار جرچی لشکر قزلباش بود رسیده از اسب
در افتاد و همین سبب انهزام جرخچیان و دلیری اوزبکان گشته جنود اوزبکیه یکبار هجوم آورده امرای
قزلباش متلاشی گشته فوج بهم برآمد محمد بابر میرزا پهلو از محاربه خالی کرده با لشکر خود راه حصار پیش گرفت
امرای قزلباش که از نخوت و بزرگی میر نجم تنگ آمده بودند در محافظت او سعی ننمودند او در معرکه بدست

دست

درآمده بقتل رسید بعضی امرا و اعیان خراسان راه فرار پیموده از گذار کرکی عبور نموده بخراسان آمدند
و این واقعه در شهور سنه ثمان عشر و تسعمایه روی داد بعد ازان سلاطین اوزبکیه را باشاره فتح و ظفر عقد
مواصلت داد بعزم تسخیر خراسان از آب عبور کرده چندگاه ساحت ملک خراسان لگدکوب اوزبکان
بود چون این اخبار در قشلاق قم بعرض عاکفان سده آسمان مقدار رسید دیگرباره یورش خراسان تصمیم
داده عنان عزیمت بدان صوب معطوف داشتند و چون کالپوش محل نزول لشکر بحر جوش گردید
بعضی از امرا را با فوجی از جنود ظفر ورود بجانب طوس فرستادند سلاطین اوزبک از آوازه وصول
موکب ظفر قرین شاهی تزلزل تمام یافته پای اقامتشان پست گردید عنان بصوب مراجعت انعطاف
داده بماوراءالنهر رفتند و دفعه بعد اخری ممالک در تحت تصرف اولیای دولت ارجمند سعادت پیوند
شاهی قرار گرفت خاقان سلیمان شان چندگاه در خراسان اقامت فرموده بعضی از امرا که در محاربه
اوزبکیه مداهنه و سستی کرده بودند خصوصاً دده بیک حاکم مرو را معجر پوشانیده تنبیه بلیغ فرمودند جمعی فتنه
انگیزان که در زمان غیبت موکب همایون شعار دولتخواهی اوزبکیه ظاهر ساخته بودند بمردم شیعه مذهب
مضرت و آزار رسانیده بودند بآتش قهر فرمان زمان سوخته ساحت آن ولایت را از خس و خاشاک
معاندان پاک گردانیدند زمام حکومت هرات و مهام خراسان را بکف کفایت زینل خان شاملو نهاده
مراجعت فرمودند **ذکر محاربه خاقان سلیمان شان ابوالبقا شاه اسمعیل بهادرخان با سلطان
سلیم پادشاه روم در چالدران** در شهور سنه عشرین و تسعمایه که خاقان سلیمان شان در ییلاقات
همدان و متنزهات آن ولایت دلگشا عیش پیرا بودند خبر آمدن سلطان سلیم خواندکار روم شایع شد
بیان این واقعه بر سبیل اجمال آنکه سلطان بایزید که در هنگام خروج خاقان سلیمان شان فرمانروای
ممالک روم بود با آنحضرت اظهار محبت و دوستی نموده همواره لوازم خصوصیت و اتحاد بجای آورده
فیمابین طریق وداد و دوستی مسلوک بود در شهور سنه سبع عشر و تسعمایه سلطان سلیم پدر را در مقام

حوالی

نمود مکرر پیوسته لوازم خصوصیت
و اتحاد بجای آورد و فیمابین طریق
وداد

خصومت درآمده فیمابین بجنگ و جدال انجامید و معارف لشکر خصوصاً ینکچری اتفاق نموده سلطان سلیم را پادشاه
کرده او را بی اختیار ساختند او از این غصه بیمار گشته در شهور ثمان عشر و تسعمایه بعالم بقا پیوست و سلطان سلیم
سریرآرای تخت و صاحب دیهیم گشت سلطان احمد بن سلطان بایزید که در اناطولی بود خطبه بنام خود
خواند و امرا و وزرا او را تحریک و ترغیب بر نوید سلطنت و پادشاهی باستنبول طلبیده با او عذر نموده بقتل آورد
و لشکر بر سر برادرش سلطان مراد فرستاد و سلطان مراد از لشکریان عم خود سلطان سلیم ترسیده و متوهم گشته
بخدمت اشرف آمده در اصفهان بملازمت رسیده نوازش یافت و در همان ایام باجل طبیعی فوت شد
سلطان سلیم بگمان تقویت سلطان مراد و بجهت آنکه نور علی خلیفه روملو حاکم ارزنجان باتفاق سلطان مراد و بکور
با رومیان جنگ کرده سنان پاشا را با جمعی کثیر بقتل آورده بودند با آنحضرت سالک طریق عناد گشته
خصومت آغاز نهاد و قلعه کماخ و بعضی قلاع دیاربکر را نیز که فیمابین متنازع فیه بود ماده کلفت ساخته رخنه
رفته بجهات مختلف فیمابین اسباب وحشت آماده گردید و در سنه مذکوره با لشکر پرخاشجوی زیاده
از چند و چون روی توجه بآذربایجان نهادند و نامه بخاقان سلیمان شان نوشته از آمدن خود اعلام نمود
و آنحضرت از اصفهان بییلاقات همدان آمده بودند بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور
داشته باشند از آمدن بی هنگام او آگاه گشته از غایت حمیت منتظر جمعیت عساکر منصوره
ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند بمقابله اعدا اشتافته روز
چهارشنبه دوم شهر رجب سنه مذکوره در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در
برابر آن لشکر نامحصور صف قتال آراست و رومیه چنانچه شیوه و شعار ایشانست پیش صف خود را
بعراده و زنجیر حصین ساخته ده هزار ینکچری تفنگ انداز در درون عراده بافروختن آتش کار مامور کرده
و سلطان سلیم آن قلعه آتشین را حصار خود ساخته قلب و جناحین آراسته و از یک طرف خان محمد
استاجلو که با فنون آراسته از دیاربکر آمده بود جنگ بر در آنجهت استحکام توپخانه مصلحت ندید

و میگفت بر سر کوچ با ایشان جنگ می باید کرد و درمش خان شاملو از غرور شجاعت قبول آن معنی نمینمود و حضرت
خاقانی فرمودند که من حرامی قافله نیستم هرچه مقدر الهیست بظهور می آید خان محمد ساکت گشت و خاقان
سلیمان نشان خان محمد را چرخچی لشکر ظفرقرین گردانیده ساروپیره قورچی باشی استاجلو برادر بزرگ مشار الیه
سلطان رفیق او شد و از امراء عظام درمش خان شاملو و نور علی خلیفه روملو و خلفا بیگ و حسین بیگ لله
و خلیل سلطان ذوالقدر را در دست راست و چایان سلطان استاجلو و بابا الیاس حاجی شاملو و
جمعی دیگر را در دست چپ قرار داده قول همایون بفر وجود آنحضرت آرایش یافت و سید محمد کمونه در سلک امرا
منتظم بود و میر عبدالباقی وزیر و میر سید شریف صدر با آنحضرت در قول بودند و دلاوران طرفین پای جلادت
پیش نهاده آتش حرب مشتعل گشت در تاریخ جهان آرا مسطور است و بین الجمهور نیز مشهور که آنحضرت در هنگام
تصفیه صفوف خود بشکار بلدرچین مشغول بودند و بعد از گرمی حرب و قتال بمعرکه آمدند بالفوج اعلی از دلاوران
نامی رومیه و شجاعان روزگار و از رزم چرخچیان رومیه بود و همیشه در میان عظمای رومیه خود پیشتازی کردی
میگفته که در میان سپاه حریف محاربه من جز شاه نخواهد بود در اثنای گیر و دار آن مخذول بدکردار که بجای خاقان
سلیمان نشان نسبت از صف سپاه با گروهی از شجعان رزم خواه رومی بمقابله قول همایون شتافته آنحضرت را
بمبارزت خواند هرچند آن خون گرفته مخذول قابل آن نبود که چنان پادشاه عالیجاه بمبارزت او التفات نماید
اما آنحضرت از کمال غیرت بی رضای امرای دولتخواه و امداد سپاه اسب جلادت بمبارزت او تاخته
و شمشیر ذوالفقار آثار حیدری آخته چنان از خشم و کین بآن بدعاقبت حمله نمود که از صولت و سطوت
پادشاهانه بجود گشته مجال حرکت نیافت و آن شیر بیشه مردی بزور بازوی حیدری چنان ضربتی برو
زد که درع و جوشن فولادی را از یکدیگر شکافته چون خیمه اش را بر خاک هلاک انداخت غریو از
هر دو لشکر برآمده کروبیان عالم بالا بآن دست و بازو آفرین خوان شدند القصه دلیران هر دو
گروه بیکدیگر ریخته از کثرت گرد و غبار روی هوا تیره و تار گشت خاقان سلیمان نشان در آن

معرکه هولناک و عرصهٔ آتشناک نفس نفیس سابق حرب گشته کارزاری کرد که تاریخ دستان سام و اسفندیار گرد
در میانه رومیه مشهور است که در ان مصاف شاه عالیجاه چند مرتبه بمسند سعادتمند تا کنار عراده و چتر راندند و بخنجر
عراده را بشمشیر از یکدیگر بگسیختند و چون دلاوران سپاه قزلباش بعراده نزدیک شدند قریب
بسیصد نفر ینگچری را در پس عراده بضرب شمشیر پاره پاره کردند ینگچریان و توپچیان بافروختن آتش بکار
مشغول شدند از بسیاری دود توپ و ضربزن و تفنگ عالم روشن تیره گشت بسیاری از بی باکان
لشکر قزلباش که بی وهم و هراس خود را بر دریای آتش زده بودند از آسیب تفنگ تا جگر گشته خرمن
حیاتشان تا خبر و سوخته گردید خان محمد استاجلو که چرخچی بود توپی خورده باگردهی از طایفه استاجلو در ان
معرکه راه عدم پیمودند بر رومیان معلوم گشته بود که قول همایون از وجود پادشاه خالیست باطراف هجوم
آورده از اشتغال نایره بکار و انداختن توپ و ضربزن بیشمار لشکر قول بهم برآمد سید محمد کمونه و میر
عبدالباقی و میر سید شریف در قول درجه شهادت یافتند امرا اعظام سارو پیره قورچی باشی استاجلو
و حسین بیک لله شاملو و خالد محمد و از دلیران بالای پس جاوشو و جمعی دیگر درین جنگ کشته شدند سلطانعلی میرزا
افشار تیر بدست رومیه گرفتار گردیده در میان اوراق سو خاقان سلیمانشان کرده نزد سلطان سلیم برده
و او نام خود گفته در همانجا بقتل رسید چون خاقان سلیمانشان کثرت اعدا و هم برآمدگی لشکر و پراکندگی
قلب همایون مشاهده نمودند فرمودند که کرنا نواختند سیصد کس بر سر آنحضرت جمع آمدند بالضروره عنان
والی حدود تحوالمان عنان از معرکه برتافت دیگر ده گرده رومیه که چون سپاه قزلباش را شکسته مود و مینمودند
دوچار شده صفوف ایشان را ازهم شکافته روانه میشدند اسب خاقان سلیمانشان با سپاه بایی فرو رفت
حضر آقای استاجلو باهکی خود را کشیده آنحضرت سوار شده و خود اسب آنحضرت را بیرون آورده از عقب روانه
شده در درجزین بملازمت رسیده نوازش یافت القصه آنحضرت با جمعی از مخصوصان از معرکه بیرون آمده
از انجا بدرجزین آمدند که عساکر منصوره را جمع نموده بار دیگر ازروی اقتدار بمحاربه رومیان گرایند و سلطان

سلیم بجهت مباهات و افتخار تا بلده تبریز آمد اما زیاده از شش روز مجال اقامت نیافته از شدت مجادله
قزلباش و تهور و دلیری خاقان سلیمانشان اندیشه نموده از ان جرات و جسارتی که بظهور آورده بود
پشیمان گشت و حدیث العود احمد بر زبان راند و راه مراجعت بدیار خویش گرفت از آنچه از [illegible]
مسموع شده مقتولان معرکه چالدران بسیار اند اما حسن بیگ مورخ نوشته که بقول اصح درین جنگ پنجهزار
کس بقتل آمدند سه هزار کس رومی و دو هزار کس قزلباش زیاده ازین نبوده چون خبر معاودت سلطان
سلیم بدرجزین رسید خاقان سلیمانشان بدار الملک آذربایجان خرامیده بجبر اختلالی که از ورود لشکر روم
در ان مرز و بوم واقع شده پرداخته همواره در اندیشه تدارک القضیه بودند و سلطان سلیم بعد از وقعه
چالدران بارزنجان رفته قلعه کماخ را که بدیو سلطان ورساق تفویض یافته بود محاصره نموده یوسف
سلطان قلعه را ببرادر خود و سیصد نفر غازیان ورساق سپرده خود بخدمت آنحضرت آمده بود سلطان
سلیم امان نامه بغازیان ورساق فرستاده بمتابعت دلالت نموده غازیان گفتند که بمجرد اندک اختلالی
که در جنگ چالدران شد دولتی نعمت را یافته باشد حقوق عنایت آنحضرت را بالعقوق مبدل نسازیم و
تا جان در تن است با اعدای آنحضرت قتال مینمائیم چون رومیه جنگ قلعه انداخته جبرا و قهرا قلعه را گرفتند
و غازیان بمسجد جامع پناه بردند چون کار تنگ شد شمشیرها آخته و سپرها بر سر افراخته از مسجد بیرون آمده
جنگ آغاز کردند همگی در راه این دولت شربت شهادت نوشیدند و سلطان سلیم کماخ را متصرف شده
بر سر علاء الدوله رفت و بعد از ان بدیار بکر نیز استیلا یافت چنانچه در ذیل مرقوم میگردد و بعد از آن
دیگر از و مخاصمت بظهور نرسید همانا حکمت بالغه الهی اقتضای آن کرده بود که آنحضرت را از اصابت
عین الکمال چنان چشم زخمی رسد که اگر درین معرکه نیز آنحضرت ظفر یافتی بیم آن بود که ارادت
و اعتقاد ساده لوحان قزلباش در شان آنحضرت بحدی انجامید که پای اعتقاد شان از مسلک
مستقیم دین و ایمان لغزیده گمانهای غلط برند القصه بعد از وقوع واقعه چالدران حکومت دیار بکر از خان

برادر خان محمد استاجلو تفویض فرموده بدان طرف فرستادند و او در ماردین قرار گرفته بود اهالی شهر آمد
که بقرا حمید مشهور است بیوفائی کرده رومیان را آورده شهر را بایشان دادند و قراخان از ماردین
متوجه دفع این حادثه شد رومیان بجز اکثر مقابله او فرستادند و او با آن گروه جنگ کرده غالب آمد
چنانچه اکثر رومیان بقتل رسیدند و چون بظاهر شهر رسید مردم شهر را با رومیه متفق یافت از تسخیر حصار
مایوس گشته مملکت در تصرف او و شهر در تصرف رومیه بود در اثنی و عشرین و تسعمایه که سال دوم حکومت
او بود رومیه با بیست هزار پیاده و سوار متوجه بکار او شدند و او باتفاق قودوز سلطان قاجار که
یکبار ایشان بسته در الکی قورق ماردین بین الفریقین محاربه اتفاق افتاد و قراخان در آن جنگ موفور
غالب آمده در هنگام تعاقب از قضایای آسمانی گلوله تفنگی بر او خورد و از اسب غلطیده در گذشت
قزلباشیه از آنحال از هم پاشیده رومیه بعد از شکست فاحش و مغلوب غالب آمدند و آرخواندکار بدیار فته
دیار بکر را متصرف شدند و دست تصرف قزلباش از آن ولایت کوتاه شد و چون این اخبار بعرض خاقان
سلیمان شان رسید جمعی را بمدد قراخان تعیین نموده بود بعد از خبر کشته شدن او فتح آن نمودند
بعد از وفات خاقان سلیمان نشان با وجود مشاغل ضروریه ممالک شب و روز در اندیشه سپاه آرایی و
لشکرکشی دیار روم بودند که در سنه ست و عشرین و تسعمایه سلطان سلیم بعالم بقا پیوسته پسرش سلطان
سلیمان قایم مقام گردید و چون از جانب او مخالفتی ظهور نیافت علمای اعلام لشکر بدیار اسلام کشیدن
بدون خصم جنگ جایز نداشتند چون سلطان سلیمان در بدایت جلوس لشکر بدیار اروس و فرنگ کشید
بغزا و جهاد مشغول شده بود آنحضرت را بر غزو کفار تحریص نمودند خاقان سلیمان شان چند سال
بجهت کسب مثوبات غزا عساکر منصوره را بغزای گرجستان مامور ساخته بود و خود بعیش و حضور میپرداخت
رای جهان آرای اقتضای آن کرد که یکی از شاهزادگان کامکار را بایالت خراسان موسوم گرداند که با
دیار رفته در اول حال شهزاده جوانبخت کامکار طهماسب میرزا که پسر بزرگتر و آیین جهانداری از ناصیه

همایونش نمایان بود فرستاده امیرخان موصلوی ترکمان لله و رتق و فتق مهمات گشت بعد از چند
گاه آنحضرت را بپایه سریر اعلی آورده سام میرزا را با دورمش خان فرستادند و تا آخر ایام حیات آنحضرت
ممالک خراسان مهبط امن و امان بود در شهور سنه تسع و عشرین و تسعمایه شیخشاه والی شیروان
روی ارادت و اخلاص باستان اقبال آشیان آورده مایعرف خود پیشکش کرده خود را از زمره
بندگان این آستان گرد و صبیه که در حجله عفت دودمان شیروان شاهی پرورش یافته بود
در سلک بردگیان تتق عصمت در آورده بدین نیکوخدمتی ولایت شیروان مجددا باو مسلم گردیده
در شهور سنه ثلاثین و تسعمایه چنانچه عادت قدیمه روزگار غدار است هادم اللذات برملک حیات آن
خسرو جمشید کیقباد زمان تاختن آورده در عالم جوانی و عین لذات نفسانی که سی و هفت سال از درجه
زندگانی طی کرده در مرحله سی و هشتم تخت سلطنت و کامرانی را وداع کرده در منقوطای نام محلی
از محال سراب بعالم بقا خرامیده در روضه مقدسه حضرت سلطان الاولیا مدفون گردید تاب صحیحه موافق
تاریخ آمد خسرو دین بر تاریخ وفات آن سلطان سلطان نشان است و دیگری ظل یافته بدین طریق
در سلک نظم کشیده است س شاه گردون پناه اسمعیل • آنکه چون مهر در نقاب شده
از جهان رفت و ظل شدش تاریخ • سایه تاریخ آفتاب شده • از آنحضرت چهار شاهزاده نامدار
یادگار ماند و همگی در صغر سن بودند اول طهماسب میرزا دوم بهرام میرزا که از صبیه مکرمه یکی از امرای موصلو
ترکمان متولد شده اند و القاص میرزا و سام میرزا از خواتین مختلفه در اسامی صبیها زیاده فایده نیست
و آنحضرت در نظم اشعار طبیعت عالی داشت اما بشعر ترکی رغبت بیشتری فرمود و تخلص خطائی میکرد
بجهت آنکه با سلطان سلیم معاصر بود مولانا امیدی درین مطلع اشاره بآن کرده س قضا در کارگاه
کبریائی • فکنده طرح اسلیمی خطائی • ذکر احوال خجسته مآل حضرت شاه غفران دستگاه جنت مکان
ابوالبقا شاه طهماسب علیه الرحمة والغفران از زمره شاهزادگان عالیشان شاه جمجاه جنت مکان اعلی

ارشد اولاد و والا نژاد و شایسته تخت فیروزی بخت کسری و کیقباد بود ولادت خجسته آنحضرت در چهار
شنبه بیست و ششم ذی الحجه الحرام سنه تسع عشر و تسعمایه در قریه شهاباد از اعمال اصفهان روی داد و در میان
بساط آگاهی تولد آنحضرت را در محل موسوم بشاه آباد مبارک و میمون دانسته بپادشاهی و جهانداریش
فال گرفتند و اصطرلاب دانان دقیقه شناس از آنکه طالع فرخنده مطالعش اسد لال بود دانستند که شعور
وجود شریفش زینت افزای اورنگ خسروی و آفتاب دولتش عالم افروز خواهد بود از الهامات غیبی آفتاب
عالم افروز تاریخ آن مولد کرامت و در زمان خاقان سلیمان شان در صغر سن بسلطنت ملک
خراسان از سایر اخوان امتیاز یافته در بلده فاخره هرات نشو و نما یافت و بعد از آنکه از امیرخان موصلو
آنحضرت اطوار ناپسندیده بظهور آمده از حکومت معزول گردید آنحضرت را بپایه سریر اعلی طلب فرموده
و در خدمت والد بزرگوار معزز و گرامی بود و در بدایت حال آثار سلطنت و پادشاهی از اطوار همایونش
لایح و هویدا و انوار ظل الهی در ناصیه میمونش لامع و هویدا بود بعد از واقعه ناگزیر خاقان فردوس مکان
قامت با استقامتش بطراز کسوت سلطنت و شاهنشاهی آراسته گشته در سن یازده سالگی بحکم
الله یامرکم ان تودوا الامانات الی اهلها مسندنشین اورنگ شاهی و سریرآرای بزم شاهی گردید جلوس
همایونش در روز دوشنبه نوزدهم شهر رجب جنت پیل موافق سنه ثلاثین و تسعمایه اتفاق افتاد
و بجای پدر بزرگوار قرار گرفت از اتفاقات غیبی جای پدر گرفتی بتاریخ موافق افتاد ب

طهماسب شاه عالم که حضرت الهی • جا بعد شاه غازی بر تخت زر گرفتی • جای پدر گرفتی کردی جهان مسخر •
تاریخ سلطنت شد جای پدر گرفتی • چون از غایت اخلاص و حسن اعتقاد بحضرت شاه ولایت پناه
محرم اسرار این یا مع الله خود را بنده شاه ولایت مینامید از اتفاقات حسنه بنده شاه ولایت طهماسب
تاریخ جلوس همایون شده خاتم فرمان واجب الاذعانش بدین نقش مختم گردید • شرف بندگی
شاه نجف • یافته چون زبدایت طهماسب • نقش مهرش شده تاریخ جلوس • بنده شاه ولایت طهماسب •

و آنحضرت پادشاهی بود دین دار شریعت پرور و شهریاری معدلت پیرای دادگستر موید بتاییدات الهی
و موفق بتوفیقات نامتناهی دانش آموز خردپروران روزگار خلاصه تاریخ هفت و چهار در حکمت
و دانش از ارسطو و اسکندر بیش و در آیین جهانداری از جم و کسری در پیش و در اوایل ایام سلطنت و
فرمانروایی آنحضرت امور دولت از چند جهت اختلال پذیرفته بود و اعادی مخذول العاقبه که در اندک زمانی
چنین روزی بودند سر فساد و عناد باطمع در ملک ایران که خلاصه معموره جهان و تختگاه کیانست نموده
آغاز فتنه کردند میانه امرا و ارکان دولت بجهت وکالت و تعصب و بماقیت منازعه پدید آمده منجر
بقتال و جدال گردید و هر چند گاه یکی از امرا اعاظم درگاه و ریش سفیدان دولتخواه متکفل امر وکالت و
صاحب اختیار امور دولت بودند آنحضرت در اوایل حال ایامی بجهت حداثت سن در این امور
تغافل ورزیده تماشای کارخانه تقدیر بودند که بفطرت عالی و تعلیم پیر خرد علت بطبیعت داده عیار
جوهر اخلاص ارباب عقیدت و وفا میگرفتند و ایامی وجود شریف خود را از شر دولت طلبان ناقص
عیار صیانت مینمودند و به نیروی اقبال و رهنمونی بخت با وجود کثرت اعادی و قلت انصار هم
حفظ حال فرخنده مآل و هم حراست دولت بیزوال میکردند و چون نهال دولت طوبی مثالش در
چمن دولت و کامرانی بالا کشیده بدرجه رشد و تمیز رسید بتایید الهی و متانت رای صایب
و وفور دانش و عقل کامل امرا صاحب داعیه و گردنکشان خود رای انجمن تدبیر از میان برداشته
بنفس نفیس متکفل مهام سلطنت و فرماندهی گردید دشمنان دولت که در کمین مملکت بودند از شعشعه
تیغ آبدار آتش نابود گشته غنچه مرادش در گلشن سرای بهار کامکاری شکفتن آغاز نهاد و اعلام بلند
ارتفاع آسمانی پایه شقه لوای جهانگشایش سر بفلک افراخت و از عهده امر خطیر سلطنت و فرمانروایی
کماینبغی بیرون آمده بنوعی ملک را باستقلال یافت که هیچ آفریده را از فرمان واجب الاذعانش
مجال تخلف نبود اوصاف حمیده آن برگزیده الهی از حیز احصا بیرون است و تحریر شمه از آن از قدرت

قلم و بنان کاتبان دارالانشا امکان افزون تفصیل وقایع زمان دولت ارجمند سعادت پیوند و بیان
محاربات و تسخیر ممالک و بلاد و دیگر حوادث عظمی که در زمان فرخنده نشانش بوقوع پیوست که مرحوم حسن بیگ
مورخ روملو در کتابی که در زمان آنحضرت تألیف نموده با حسن التواریخ موسوم ساخته مرقوم کلک بیان
گردانیده ذره حقیر را قابلیت تحریر آن نیست ع چه شتابم بمحفل شاهی * که در رفعت قدر در بامش
چه نویسم بیان رفعتش را * که یکی از هزار نتوانم * و چون در سویدای وقایع زمان دولت ابد پیوند
حضرت اعلی شاهی ظل اللهیت و عذر واضح دفع اطالت و اطناب بنابر آنکه این نسخه عالم آرا از
شرح حالات آن شهریار جهان گیر بالکلیه خالی نبوده باشد رکیت خامه عباسی جامه بقدر الطاقه در مضمار سخن
سرائی تک و پو می نماید القصه چون جلوس همایون آن مرکز دایره جاه و جلال بفرخی و فرخندگی
وقوع یافته سریر فرمانروائی بذات ملک صفاتش آرایش پذیرفت زمام امر وکالت بقبضه اقتدار
دیو سلطان روملو که از بلخ آمده بعد از فوت حاجی سلطان استاجلو برادر حاجی سلطان امیر
الامرا شده و چون یکسال گذشت کپک سلطان چون معظم امرا درگاه و سرخیل سپاه بود در باب وکالت
و قطع و فصل مهام سلطنت با او در گفتگو آمد فیما بین غبار خاطری بهم رسید درین اثنا خبر آمدن کوچم خان
و عبید خان بخراسان در اردو شایع گشته دیو سلطان بمصلحت وقت بر وفق رضای کپک سلطان
وکالت باو گذاشته رفتن خراسان و دفع فتنه اوزبکان را بهانه کرده روانه آنصوب شده و فرامین مطاعه
بامرا فارس و عراق حاصل نموده که بر سر دیو سلطان جمعیت نموده بدفع خصم بپردازند و او در ییلاق
لار اقامت نموده در اندک روزی امرا نامدار اسیما چوهه سلطان تکلو حاکم اصفهان و قراجه سلطان
تکلو حاکم همدان و علی سلطان حاکم شیراز و غیرهم با جنود بیشمار بر سر او جمع شدند و او همگی عظمای لشکر را بانواع
مردمی و احسان و هدایا و تکلفات بیش از بیش با خود رام کرده در اشتراک منصب وکالت از کپک سلطان
از ایشان استعانت جسته عهد و پیمان گرفت و چون مهم خراسان به نیروی اقبال و امداد جنود

آسمانی کفایت شده بود دیو سلطان با غلبه و ازدحام تمام باردوی خسرو گردون غلام روانه شد چند
امرا و اعیان استاجلو خصوصا قراجه سلطان کپک سلطان را بدفع خصمان و افروختن آتش جنگ و جدال
تحریص نمودند قبول نکرد و گفت حیف باشد که میانه دو لشکر را که ملازم یک درگاه دار محبان شاه باشند
بخت انور ستیزه ردنیا نزاع و قتال واقع شود رضاجوی خاطر دیو سلطان گشته از تبریز تا ترکمان کندی
باستقبال او آمده بایکدیگر دوستانه ملاقات کردند و باتفاق و اندرگاه معلی گشته در چمن ذاب برزن
بشرف سجده شهریار کامگار کامیاب مشرف شدند و امر وکالت را بدیو سلطان گذاشت و دیو سلطان
و قراجه سلطان چند کس را که خمیرمایه فساد میدانست بقتل آورد و کپک سلطان را با تمامت ایل و ایماق
استاجلو بغزای گرجستان فرستاده از درخانه دور انداخت و برین اکتفا نکرده در غیبت ایشان بجهت
رضای امرای تکلو قطع تیولات ایشان کرده در مقام تضییع ایشان در آمد و الحق این معنی لایق دولتمند
درویش سیدی نبود و باعث آن شد که از آن طرف نیز دریچه نفاق و شقاق گشوده ابواب وفاق
مسدود گردانیدند و در سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه با خیل و سپاه بسلطانیه آمده در آنجا سایر امرا و اعیان
استاجلو خصوصا سنت سلاطین و فاروق سلطان و قلیچ خان قوم خا محمد و غیرهم بر سر او جمع شده کمر مخاصمت
دیو سلطان و اتباع او بستند و ازین طرف دیو سلطان و چوهه سلطان با سایر امرا و قورچیان و ملازمان
درگاه که در پایه سریر سپهر اشتباه بودند در موکب همایون شاه جمجاه متوجه دفع آن طایفه شدند دیو سلطان
و چوهه سلطان سخن از صلح و صلاح گفته خلیفه درساق را فرستادند که ایشان را نصیحت نموده از مقابله و مجمعی
که در سایه چتر فلک فرسای شاه جمجاه باشند منع نماید و او در تسکین نایره فتنه و اطفای آتش کارزار سعی
بسیار نمود و ایشان اعتبار بر قول دیو سلطان نکرده بجوانان اراده ازلی محاربه ایشان تعلق گرفته بود
اثری بر رسالت او مترتب نشد و از جانبین بتسویه صفوف پرداختند ارباب اخلاص از مشاهده این لشکر
آراسته با دل خونین و دیده اشکبار تاسف میخوردند که چرا هر دو گروه در رکاب همایون خسرو گردون شکوه

بدفع اعادی قیام نمایند الحال میان ایشان حربی عظیم بوقوع پیوست و امرای تکلو مغلوب استاجلو
شدند برون سلطان و قراجه سلطان تکلو کشته شد و چون کپک سلطان و منتشا سلطان که قول همایون
نزدیک شده چشم ایشان بر ماهچه لوای آسمان فرسای و چتر زرنگار خورشید آسای همایون
افتاد دست از کارزار کشیده عنان تاب شدند و امرا و قورچیان عظام شاهی که در رکاب ظفر انتساب
پادشاهی بودند تعاقب نموده دیو سلطان متعاقب ایشان در حرکت آمده جمعی کثیر از صغیر و کبیر بقتل آوردند و استا
جلویان منکوب و مغلوب باهر آمده از آنجا بگیلان رفته مظفر سلطان والی رشت پناه بردند و او
هشت هزار پیاده بمدد ایشان فرستاد امرای استاجلو دیگر باره بعزم نبرد متوجه اردوی همایون شدند
و این حرکت پسندیده طبع اشرف نیامده شعله غضب قیامت لهب زبانه کشیده بنفس نفیس بر ایشان
ایلغار فرمودند دیو سلطان و چوهه سلطان و محمدخان ذوالقدر اغلی را با جمعی کثیر فرستادند چون
مشعلای سپاه منصور بمنجیل و خرزویل رسید امرای استاجلو از جنگل گیلان بیرون آمده دیگر باره آتش
قتال التهاب یافت عاقبت نسیم فتح و فیروزی بر پرچم رایات امرای شاهی وزیده جمعی کثیر از گیلکان
مقتول شده کپک سلطان و منتشا سلطان و قراق سلطان مغلوب و منهزم بمشقت تمام بگیلان رفتند
و کپک سلطان روز و شب درین اندیشه بسر میبرد که آیا بچه طریق انتقام از دیو سلطان و چوهه سلطان
کشیده متصدی امر وکالت گردد در شهور ثلاث و ثلاثین و تسعمایه دیگر باره از گیلان بیرون آمده متوجه
دار الارشاد اردبیل شدند بادنجان سلطان روملو که مردی سپاهی و نحیف کبر سن و شیخوخیت
خرافت در او راه یافته در اردبیل بود به چهار هزار کس از طایفه روملو و چپنی و طوالش
فراهم آورده بعزم جنگ و جدال باستقبال امرای استاجلو شتافت و در قرا دره فیمابین محاربه
وقوع یافته بادنجان سلطان از آن فوج قلیل منهزم گشته در اثنای فرار بدست احمد آقا جاوشلو که
نواحی کپک سلطان بود کشته گردید و امرای استاجلو مظفر و منصور بشهر در آمده بزیارت حضرت

سلطان الاولیا

سلطان الاولیا و مشایخ عظام صوفیه قدس الله اسرارهم مشرف شده و از آنجا روانه تبریز گشتند و نواب
همایون جنت بارگاه از آمدن ایشان آگاه گشته دیو سلطان و چوهه سلطان و محمدخان ذوالقدر اغلی را با هشت
هزار کس و یکهزار نفر از قورچیان عظام بدفع ایشان نامزد فرمود کپک سلطان و رفقا از آمدن دیو
سلطان و امرا و قورچیان شاهی خبر یافته بطرف مجوز سعد رفتند و امرا و قورچیان شاهی در شرور بایشان
رسیده صف نبرد آراسته شد و امرای استاجلو با اندک مردمی که داشتند در برابر آن گروه انبوه در آمده
فیمابین حربی عظیم در پیوست و الحق دلیران طایفه استاجلو در آن روز کارزاری کردند که روح رستم دستان
سام بر ایشان آفرین خوان شدند در اثنای طعن و ضرب محمدخان ذوالقدر اغلی با جنود ذوالقدر به پشت
استاجلو در آمده بر ایشان حمله آورد کپک سلطان زخم قوی یافته درگذشت و چوهه سلطان با جنود تکلو
از پیش جلو انداخته از کشته شدن کپک سلطان شکست بر طایفه استاجلو راه یافته طریق فرار
پیش گرفتند منتشا سلطان و قراق سلطان صف سپاه را شکافته مردانه از آن معرکه بیرون رفته
بمشقت تمام خود را بگیلان رسانیدند ذوالقدر اغلی باتمام وقایع دیار بکر که طایفه ذوالقدر مغلوب استا
جلو گور شاهرخ پدر او را با برادر آتش بقتل آورده بودند درین معرکه تقصیری نکرد القصه بقیه السیف
استاجلو ایامی در گیلان روزگار گذرانیده در سال دیگر که سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه بود دیو سلطان
بالگیر چوهه سلطان کشته شده بمنصب وکالت بادقرار گرفت و در شهور سنه ست و ثلاثین و تسعمایه که
توقف استاجلو در گیلان قریب به سه سال شده بود رایات ظفر آیات شاهی مرتبه دوم جهت
دفع فتنه عبیدخان اوزبک متوجه خراسان بود منتشا سلطان و قاروق سلطان و سایر اعیان استاجلو
که در گیلان بودند روی ارادت و اخلاص بدرگاه گردون مناص آورده با تیغ و کفن بدرگاه شهریار
زمین شتافتند و در شرف آباد قزوین بسعادت آستانبوسی سرافراز شده نوازش و استمالت
یافتند و ملازم رکاب اقدس گردیدند اگرچه چوهه سلطان در مقام رعایت و تربیت آن طایفه

در نیامد اما خصومت و عناد اظهار نمیکرد و ایشان نیز با او مدارا می نمودند تا چوهه سلطان رضاجوی
خاطر مبارک نموده خط بر اعمال و افعالش بر وفق رضای اشرف بود روز بروز اعتبار و اقتدارش
می افزود اما طایفه تکلو زیاده روی و خودرائی از حد اعتدال گذرانیده از اطوار ایشان باطناً غبار
نفاقی بر خاطر مبارک نشست و در شهور سنه سبع و ثلثین و تسعمایه که حسین خان شاملو از شیراز آمده
در کنده مان اصفهان بپایه سریر سلطنت نشان رسیده بنوازشات شاهانه سرافراز شد و چوهه سلطان
با او در مقام عناد درآمده قصد کشتن او کرد و او از مواضعه تکلویان خبردار گشته شبی با قشون و لشکر
خود جبه و یراق پوشیده بر سر خیمه چوهه سلطان آمد و او مضطرب گشته خود را بخیمه دیوانخانه همایون
انداخت در حریم دولتخانه میانه شاملو و تکلو جنگ شد از قورچیان ذوالقدر که در کشک بودند
مصر نامی قورغلو بچوهه سلطان زخم کاری زده ناچیز گردانید تکلویان مرگ او را مخفی داشته
همچنان در مدافعه میکوشیدند حسین خان در آن شب تار سعی بسیار نمود اما از هجوم امرا تکلو که
صبحی فوج فوج و قشون قشون میرسیدند مغلوب گشته راه فرار پیمود و از حصول مقصود مایوس باصفهان
رفت در آن واقعه جمعی کثیر از جوانان شاملو بقتل رسیدند امرا تکلو شاه قباد نام پسر بزرگ چوهه
سلطان را بجای او وکیل کرده با کل اویماقات شاملو و استاجلو و ذوالقدر و افشار در مقام
عناد و انتقام درآمدند بالضروره مردم اویماقات مذکوره نیز با ایشان خصومت و نزاع آغاز
نهاده در حوالی مزار امامزاده سهل علی علیه السلام میانه ایشان جنگ شد امرا تکلو خواستند که
بطریق زمان چوهه سلطان اقتدار و استقلال داشته باشند بهیات اجتماعی بدولتخانه آمدند
که شاه جنت مکان را بمیانه خود برده بدفع خصما پردازند شاه جنت مکان که از آغاز جهان آرائی جو
از اطوار ناپسند آن طایفه دلگیری بهم رسیده بدفع آن خودسران خودرای فرمان داد قورچیان
عظام در دولتخانه همایون ایشان را تیرباران کردند تکلویان از موافقت شاه جمجاه مایوس گشته

راه فرار پیمودند و انجمن برگشتگی غبار مذلت بر روی دولت ایشان نشسته بسیاری از آن طایفه
بقتل رسیدند آفت تکلو تاریخ این واقعه عبرت افزاست بعد از این واقعه حیرت بر ایشان غلبه
کرده راه بغداد پیش گرفتند محمد خان شرف الدین اغلی تکلو حاکم بغداد قنبر و سلطان و حسین سلطان
ولد بردک سلطان و جمعی از مفسدان که با او بودند تکلو را بقتل آورده سرهای ایشان را بدرگاه عالم پناه
فرستاد و بعد از این واقعه آنحضرت منشور عاطفت باسم حسین خان شاملو فرستاده او را
طلب داشتند و منصب امیرالامرائی طایفه رفیعه قزلباش باو و عبدالله خان استاجلو که
خواهرزاده حضرت خاقان سلیمان شان بودند عنایت شد و نزاع و گفتگوهای اویماقات
برطرف شده ارباب اخلاص رضای خاطر مبارک مرشد کامل را بر مطالب خود راجح داشته
پای در دامن ادب کشیدند و آنحضرت بنفس نفیس متوجه مهام سلطنت و جهانداری گشته لوای
استقلال و استبدادش ارتفاع آسمانی یافت اما اولمه تکلو که از مرتبه ادنی باعلی ترقی نموده
در آن وقت امیرالامرا آذربایجان بود متنبه نشده اراده کرد که بجای چوهه سلطان وکیل و مختار السلطنه
باشد باین خیال تباه با خیل و سپاه متوجه اردوی همایون گشت شاه جنت مکان از اراده
فاسد او آگاه گشته بر سر او ایلغار نمودند مشارالیه از مهابت آنحضرت اندیشیده بسرعت برق
و باد بجانب آذربایجان گریخته خود را بقلعه وان انداخته متحصن شد و از آنجا روی از آن دولت
تافته و از جانب سلطان سلیمان پادشاه روم استمالت یافته روانه استنبول شد و در
آنجا تحریک ماده فساد نموده سلطان سلیمان را بتسخیر بلاد عجم و تختگاه کسری و جم ترغیب کرد و سلطان سلیمان
چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با جنود نامعدود آمد و هر مرتبه شاه جمجاه جنت مکان از جنود غیبی و
عنایت لاریبی مدد یافته بمتانت رای صائب و تدبیر کامل دفع فتنه او میفرمودند مرتبه اول
باغوا و تحریک اولامه مرتبه دوم بشرارت و اغوای غازیخان تکلو و ذوالقدر اغلی مرتبه سیم [illegible]

کاذبهٔ القاس میرزا از تربت جام شیطنت و فساد اسکندر پاشای حاکم ارض روم حقایق این احوال
بر سبیل اجمال بعد از تحریر قضایای خراسان رقم زدهٔ کلک بیان میگردد ذکر خراسان و آمدن خوانین
اوزبک بدان دیار نزهت بخش عادت نشان بعد از ارتحال حضرت
خاقان سلیمان شان بیت سخن پرور این شیرین حکایت
چنین کرد از سخندانان روایت که عبید خان بن محمد تیمور سلطان بن ابوالخیر خان بن دولت
شیخ اغلن که از نژاد شیبان بن جوجی بن چنگیز خان و عمزادهٔ حقیقی شیبک خان بن بوداق سلطان
بن ابوالخیر خان مذکور است همیشه در آرزوی ملک خراسان و بدست آوردن بلدهٔ فاخرهٔ هرات بود
و از بیم شعلهٔ شمشیر عالمگیر حضرت خاقان سلیمان شان و حداثت سن حضرت شاه جمجاه جنت آشیان
و اخبار منازعهٔ امرای خودرای قزلباش بگمان آنکه ممالک ایران بی صاحب و در دست خیل چند متغلب است
بدندان طمع ملک خراسان تیز کرده شش مرتبه بعزم تسخیر لشکر بخراسان کشید و از سروش عالم غیب این
ندا بگوشش میرسید که بیت خاکساران جهان را بحقارت منگر تو چه دانی که درین گرد سواری باشد
مع هذا استشعار نگشته در هر مرتبه که حضرت شاه جنت بارگاه جهت دفع فتنهٔ او در حرکت آمده آفتاب
شعشعهٔ لوای فتح آیتش بر ساحت ملک خراسان می تافت انجم صفت ناپدید گشته فرار بر قرار اختیار
مینمودند با آنکه بکرات و مرات این حرکت کرده خود را می آزمود دیگر بار در غیبت موکب جهانگشای بروی
بدالصوب آورده بتسخیر قلاع و خرابی مملکت می پرداخت مجملاً از خون ریختن و فتنه انگیختن دلگیر نگشته تا
دوازده سال ملک خراسان لگدکوب اوزبکان و ضعفا و زیردستان پایمال ستم ستوران و مردم
آن ولایت از جور اوزبکان رسیده آسودگی نداشتند ذکر آمدن عبید خان مرتبه اول بخراسان
در همانسال که خبر واقعهٔ ناگزیر حضرت خاقان سلیمان شان بماوراءالنهر رسید عبید خان خانان
و سلطانان چنگیزیه را بمعاونت خود استدعا نموده باتفاق کوچم خان بن ابوالخیر خان که در سمرقند

رایت سلطنت افراخته بجهت اسنیت توره و یاسای چنگیزی صاحب سکه و خطبهٔ کل ممالک
ماوراءالنهر و ترکستان بود و ابوسعید سلطان ولد او و سونجک محمد سلطان والی تاشکند با لشکر
جرار اوزبکان خونخوار از جیحون عبور نموده بخراسان آمدند و دورمیش خان شاملو که للهٔ سام میرزا
و بیگلربیگی خراسان بود برج و بارهٔ هرات را استحکام داده تحصن و قلعه داری قرار داد و مردم
کاردیده بحراست دروازها تعیین نموده بلوازم قلعه داری پرداخته و سلاطین اوزبک با غلبه
و ازدحام تمام بهرات آمده شهر را احاطه نمودند و هرکدام در طرفی فرود آمدند و همه روزه جنگ
پیش آورده چند ماه فیمابین آتش حرب و پیکار التهاب داشت و غازیان شاملو آثار جلادت و
مردانگی بظهور آورده در مدت محاصره نگذاشتند که احدی نزدیک قلعه آید روزی در باغ مراد عبید خان
و سونجک محمد سلطان بزمی آراسته بصحبت مشغول بودند و باغ سفید محل پاسبانی اوزبک بود
دورمیش خان جمعی از مبارزان شاملو را بدان صوب فرستاد در باغ سفید فیمابین قتال عظیم بوقوع
پیوسته جنود اوزبک مغلوب شدند و غازیان در باغ مراد رفته خبر بعبید خان رسید بساط صحبت
در نوردیده بنوعی سراسیمه شدند که سونجک محمد سلطان در آب افتاد و عبید خان بصد تشویش خود را
بیابوئی رسانیده بمعرکه خویش گریخت القصه از طول ایام محاصره و جنگ و جدال ملول و از تسخیر
قلعه مایوس کوچ کرده راه دیار خویش پیش گرفتند ذکر آمدن عبید خان مرتبه دوم بخراسان
در سال دیگر که مطابق سنه احدی و ثلاثین و تسعمایه بود دورمیش خان وفات یافته برون سلطان
تکلو که حاکم مشهد مقدس بود در جنگی که میانه تکلو و استاجلو در عراق واقع شد بقتل آمد
خبر بمشهد مقدس رسید از جهت پریشانی باحوال خراسان راه یافته سردار صاحب وجودی
که باعث استقامت تواند نمود نبود و در اردوی معلی میانه امرای درگاه کلفت و نزاع پدید آمده
منجر بقتال و جدال گردید این اخبار بماوراءالنهر رسید عبید خان که شیفتهٔ عروس ملک خراسان

شده بهیچ وجه قطع تعلق نمیکرد چنانچه این ابیات در هوس آنملک از نتایج طبع موزون اوست
بازجانم هوس ملک خراسان دارد • تن بجان شده من هوس جان دارد • روح بخش است شمالش چه
دم روح الله • مگر او نیز هوای چو ولان دارد • فرصت غنیمت شمرده دیگر بار کمر همت به تسخیر
آن ولایت بسته در شهور سنه اثنی و ثلاثین و تسعمایه از معبر چهارجو گذشته بمرو آمده و از آنجا با سلطانان
وبهادران اوزبکیه بمشهد مقدس معلی رسیده و آن بلده شریفه را دایره کردار درمیان گرفت خان
کوچ بودن سلطان در شهر بود غازیان قزلباش که از محال قریبه بآنجا جمع آمده بودند چند گاه حفظ و
حراست نموده آثار جلادت و مردانگی بظهور آوردند و از قلت آذوقه کار محصوران بجان رسید و علت
جوع شیوع یافته از هیچ طرف نسیم امدادی نوزید عبید خان بدان بلده مستولی شده یکی از امرای معتمد
خود را دران بلده گذاشته روانه استراباد شد چون بدانحدود رسید زینل خان شاملو که حاکم استراباد
بود جمعی از نبرد آزمایان جنگ دیده کار آزموده را برسم قراولی باستقبال فرستاد و میانه غازیان و قراولان
اوزبکیه که اضعاف مضاعف ایشان بودند محاربه عظیم بوقوع پیوست جنود قزلباش غلبه جنود مخالف
مشاهده نموده دست در نطاق الفرار مما لا یطاق زده تا چهار فرسنگ جنگ کنان عود نمودند زینل خان
وغازیان خانه کوچ خود را برداشته بولایت ری آمدند عبید خان استراباد را بعبد العزیز سلطان
پسر خود داده بجانب بلخ توجه نمود چون خبر طغیان اوزبکیه و استیلای ایشان بر ولایت استراباد باردوی
سپهر بنیاد رسید اخی سلطان تکلو و دمری سلطان شاملو و شاه علی سلطان استاجلو را با گروهی
از قزلباش بمدد زینل خان فرستادند و ایشان در ری بزینل خان ملحق گشته باتفاق روی بجانب
استراباد آوردند عبد العزیز سلطان تاب مقاومت ایشان نیاورده از استراباد بیرون رفته بعبید خان
ملحق شد و امرای عظام بشهر درآمدند عبید خان از دود غیرت در کاخ دماغ متصاعد گشته بجانب بسطام
بازگردید اخی سلطان و دمری سلطان و شاه علی سلطان برسم منقلای از استراباد بیرون آمده

در حمن بسطام بعبید خان دوچار شدند جنود قزلباش بسه هزار نمیرسید لشکر اوزبک از بیست هزار
متجاوز بود هرچند محاربه آن فوج قلیل با پادشاه اوزبک موافق قانون عقل نبود اما اوزبکان [illegible]
بجان رسیده امر از محاربه چاره نیافته بالضروره مصاف قتال آراسته شدند و فیمابین جنگ عظیم و
نبرد قوی دست داد الحق در آنروز دلاوران چالاک درا نمعرکه هولناک کارزاری کردند که زمانه انگشت
حیرت بدندان تعجب گزید هنوز صعوبت جنگ بسطام در میانه اوزبکیه بر زبان خاص و عام است کرار
اخی سلطان خود را بر قلب عبید خان زده نزدیک آن رسید که قلب منقلب گردد و بهادران
قول شروع در شکست کردند اخی سلطان با بسیاری از مبارزان تکلو بزخم تیر عبید خان از پای درآمد
عبید خان ظفر یافت دمری سلطان بدست درآمده کشته شد زینل خان از رسیدن این خبر
در شهر اقامت نتوانست نمود بیرون آمده بفیروزکوه رفت عبید خان درین مرتبه استراباد را بر مس بهادر
که از امرای نامدار اوزبکیه بود داده روانه هرات شد و باطراف و جوانب شهر تاولان فرستاد
در انسال در غوریان قشلاق کرد در سال دیگر مطابق سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه بر سر قلعه هرات
رفت حسین خان شاملو که بعد از فوت برادرش دورمش خان حاکم هرات شده بود بتعمیر قلعه و استحکام
برج و باره پرداخته اسباب قلعه داری آماده کرد مکرر جنگهای مردانه از جانبین وقوع یافته مدت محاصره
بهفت ماه کشید ذخیره در قلعه نایاب گشته حسین خان جمیع رعایا و مردم شهر و بلوکات را که در قلعه
بودند بیرون کرده از آذوقه ایشان چند روزی اوقات گذار غازیان حاصل نمود درین اثنا خبر
قتل زینل خان درمیان اوزبکیه شایع شد که در دامغان باتفاق جلوکه سلطان حاکم سبزوار بر سر جیس
بهادر آمده جنگ کرده اند از قضای الهی پس بعد از آنکه مغلوب شده بود غالب آمده زینل خان و
جلوکه سلطان هر دو بقتل آمدند عبید خان ازین واقعه مسرور و فرحناک گشته در همان روز بجانب
بی ولد جانوفا که امیر الامرای عبید خان بود هجوم عظیم نموده از همه طرف یورش بقلعه آوردند غازیان

شاملو صدمات دلیرانه اوزبکان از ابسر تخته تهور و مردانگی دفع نموده خلقی کثیر در حوالی قلعه بر خاک هلاک انداختند
تفنگی بر باری بی خورده تفنگچی مجهولی سر او را بریده نزد حسین خان آورد عبید خان از کشته شدن او
بغایت متالم گشته سور و سروری که داشت بالم و سوگواری تبدیل یافت و معلوم او شد که با وجود اینهمه
سعی و اهتمام که بظهور آورد تسخیر هرات میسر نمی‌شود در خلال این حال آوازه توجه رایات نصرت
آیات شاهی بجانب خراسان و جنگ دمیس بهادر و امثال سپاه نصرت نشان و خبر کشته شدن
دمیس بادر رسیده بالم فراوان و اندوه بی پایان از دیل ملان گذشته راه بخارا پیش گرفت که از خاقان
جنگزیه استمداد نموده دیگر باره یورش و انقلاب بملک خراسان انداز **ذکر آمدن عبید خان با خواقین**
اوزبکیه مرتبه سیوم بخراسان و توجه موکب همایون شاهی و محاربه نمودن در خرجرد جام و ظفر
یافتن حضرت شاه بامداد حضرت ذو الجلال و الاکرام قلم چون عندلیب نغمه پرداز
چنین دبستان سرای بکند ساز که چون حضرت شاه جمجاه جنت مکان در ایام سلطنت ابد بنیان
جمیع امور دین و دولت را بمشیت حضرت رب العزه حواله نموده بالطاف الهی واثق بوده اند لهذا همیشه
از درگاه واهب العطایا بحصول مطالب و مرام کامروا گشته در معرکه کارزار بر اعادی ظفر یافته اند
از محاربات زمان دولت ابد پیوند جنگ جام که آنحضرت را در آغاز جلوس همایون با عبید الله خان
و خواقین اوزبک اتفاق افتاده بظفر و نصرت اختصاص یافته اند مشهور عالم و مذکور السنه و افواه بنی آدم
است تبیین انتقال علی سبیل الاجمال آنکه چون متواتر و متعاقب قاصدان خراسان بدرگاه سعادت نشان
رسیده استغاثه مینمودند که در ان دیار طوفان بلا بالا گرفته سکنه آنملک را از طغیان سیلاب فتنه اوزبکان
غریق بحر اضطرار اند بنا بر ان حضرت شاه جم قدر ملائک آستان با امرا و ارکان دولت طریق مشورت
مسلوک داشته رای همگنان توجه خراسان و دفع فتنه اوزبکان قرار گرفت افواج قاهره موکب
ظفرنشان جمع آمده اعلام جهانبانی بصوب خراسان در حرکت آمد چوبه سلطان و دکیل و الاء سلطان

تکلو و محمد خان ذو القدر اغلی با گروهی از غازیان ظفر پناه و امثال سپاه گشته پیشتر روانه شدند دمیس بهادر
در قلعه دامغان تحصن جسته بود امرای عظام بر قلعه محیط گشته حوالی آنرا ترتیب داده اوزبکان را به تفنگ
گرفتند هر روز فوجی از بهادران عرصه نبرد بیرون آمده با غازیان حرب مینمودند چند روز بین الجانبین
آتش محاربه و قتال اشتعال داشت تا بسیاری از بهادران نامی بزخم تفنگ و شمشیر خونریز با خبر شدند
کار بر محصوران تنگ شده آواز قرب وصول موکب همایون ایشانرا سراسیمه گردانید از همه طرف راه خلاص
و نجات مسدود یافته طریق فرار جستند شبی دمیس بهادر با تنی چند بقصد فرار ریسمان بر میان بسته از
قلعه فرود آمدند غازیان با سپاهیان قلعه خبردار گشته همگی را دستگیر کرده همان لحظه بیاسا رسانیدند
روز دیگر قلعه بیک حمله مفتوح گشت جمیع اوزبکان طعمه شمشیر غازیان شدند و رایات خورشید اشراق خسرو
آفاق با لشکر بحر جوش دریا خروش از راه کالپوش مشهد مقدس معلی رسیده بشرف طواف آستان
ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس سرافراز شده از روح مطهر آن سلطان روضه رضا علیه التحیه
و الثنا استمداد همت نموده بعزم دار السلطنه هرات اعلام ظفر فرجام بجانب جام افراختند اما
عبید خان بنوعی که مذکور شد از هرات کوچ کرده چون بنجارا رسید از کوچم خان و جمیع خانان و
سلطانان جنگزیه استمداد نموده از تمام ولایت ماوراء النهر و ترکستان و اخسی و اندجان و
اترار و قلماق و کاشغر و قرقز و قزاق تا دشت قپچاق گروهی انبوهی و حشری کوه شکوه جمع آورد و
باتفاق کوچم خان و براق خان و فولاد سلطان و عبد العزیز سلطان و عبد اللطیف سلطان و
جانی بیک سلطان و کلدی محمد سلطان و ابو سعید سلطان و سونجک محمد سلطان و بکن قرا سلطان و
سایر سرداران اوزبکیه و امرای معتبر هر قبیله چون دریای پر موج فوج فوج با دلهای چون آهن و فولاد
روی توجه بخراسان نهاد **شعر** همه گرگ زادان درنده خوی ٭ سبک رو بشان جمله از بار موی ٭
ز اطوار ایشان بتر خویشان ٭ پر از چین همه روی و ابرویشان ٭ مجملا از آغاز خروج چنگیز خان تا

آنزمان لشکر بدان کثرت و ازدحام از آب آمویه عبور نکرده بود در حینی که اردوی همایون شاهی در خرو
جرد جام نزول سعادت فرجام نمود خانان اوزبکیه نیز از انطرف آمده بزورآباد رسیدند قراولان
جنود قزلباش چند نفر اوزبک را گرفته آوردند حقیقت جمعیت سلاطین اوزبک و کیفیت و کمیت لشکر
پسعد معلوم شد عدد آن گروه در هیچ نسخه که اعتماد را شاید بنظر کمترین نرسید میر یحیی سیفی صاحب لب
التواریخ یکصد و بیست هزار نوشته اما بین الجمهور مشهور است که در جنود اوزبکیه سوای برتاول و الاغچی
هشتاد هزار بهادر جوان چیده کاری بودند و در سپاه قزلباش سوای مواجب خوار و سوای
غرجین لو بیست هزار القصه در روز تاسوعا که عبارت از نهم شهر محرم الحرام سنه خمس عشر و تسعمایه
است سلاطین اوزبکیه در ساروقمش جام در حوالی اردوی خسرو سپهر احتشام فرود آمدند انشب از
جانبین پاس داشتند صبح روز عاشورا از هر دو طرف تسویه صفوف پرداختند معظم امرای قزلباش
چوهه سلطان تکلو وکیل و اولامه سلطان تکلو و حسین خان شاملو و حمزه سلطان خنسلو و ذوالقدر اغلی احمد
سلطان استاجلو و یعقوب سلطان قاجار و محمد خان شرف الدین اغلی تکلو که در انوقت سلطان
بود و سلطان حسن [illegible]لو و احمد سلطان افشار و سایر امرا و قورچیان عظام بودند حضرت شاه
جنت مکان مغفر ظفر بر سر و درع و جوشن فتح در بر مکمل و مسلح بر ابلق تیزگام آسمانی خرام براندند
با قورچیان نصرت فرجام در قلب قرار و آرام گرفتند میمنه و میسره جنود مسعود را با امرای نامدار و مردان
کار آراسته عرابهای ضربزن و فرنگی را بکاردانی استاد شیخی بیگ توپچی باشی در پیش صف باز
داشته با جهان جهان جنود توکل و امداد غیبی روی بمعرکه نبرد آورده در برابر آن لشکر خونخوار بکوه وار
قرار گرفت و از طرفین صدای کورکه و نفیر و کرنای در گنبد گردون پیچیده علمها کشودند و سورن
کشیده جوانان پیش جنگ از هر دو طرف بیکدیگر تاختند از ینطرف دلاوران قزلباش سپرهای
ثعبان مثال بر شانه گوشش نازی نژادان آتش نهاد و بادپیما خوابانیده اوزبکان نابکار را از جانب

هلاک می انداختند و از ان طرف بهادران اوزبکیه سپاه منصور را چون شهاب رجوم تیر باران کرده
بنوک ناوک دلدوز ترک برتارک دلیران می دوختند مبارزان هر دو گروه داد مردی و مردانگی داده
از کثرت کشتگان کوه و هامون تساوی پذیرفت بیت زیکسو هزبران پرخاشجوی •
زسوی دگر اوزبک کینه جوی • زیکسو دلیران آهن قبا • زیکسو دگر اوزبکان دغا • دلیران
جنگ از ما پیش و کم • نهادند بر خشم و کین رو بهم • ز بس کشتها پشتها شد پدید • دگر انجمن روز گیتی ندید •
زمین شد زخون لاله زار • فلک خواست از جورشان زینهار • مجملا میانه آن دو گروه رزمخواه حربی
بوقوع پیوست که سپهسالار فلک یعنی مریخ خون آشام از کف گذاشته انگشت تحیر بدندان ترحم گزید
چشم روزگار محاربه بدان شدت مشاهده ننموده و در بسیط غبرا میانه ایرانیان و تورانیان دیگر
چنین حادثه وقوع نیافته از تک و تاز ستوران چنان گرد و غباری انگیخته شد که آفتاب عالمتاب در نقاب
حجاب مستور گشت آثار ضعف و انکسار در ناصیه احوال قزلباش پدید آمد درین اثنا سلطانان اوزبکیه
بر چوهه سلطان و امرای تکلو و شاملو و سایر نامداران میمنه جنود قزلباش هجوم آورده شکست دادند
امرای دست چپ نیز تزلزل یافته تاب صدمات پی در پی جنود مخالف نیاورده راه انهزام پیمودند و سپاه
اوزبک بتعاقب منهزمان لشکر قزلباش در حرکت آمده در آن دشت و صحرا چون مور و ملخ آفت
مرزع دلها شدند چنانچه شاعر گفته بیت ملخهای یکان بر زندگی • شده آفت مرزع زندگی •
حضرت شاه جم جاه جنت مکان در عالم رؤیا مشاهده نموده بودند که حضرات عالیات ائمه معصومین
علیهم السلام آنحضرت را در معرکه بفتح و ظفر مژده دادند آنحضرت از کمال وثوق و حسن اعتقاد
و وفور جلادت و شجاعت و دلاوری مطلقا از موقف خود حرکت نکردند و اصلا آثار تزلزل در ناصیه
همایونش نمایان نبود با سه هزار کس از مبارزان رزم آزمای بیت همه چون نهنگان مردم ربای •
همه چون ستون فلک پا بجای • چون قطب فلک مردانگی پای تهور و وقار استوار کردانیده

یلان

درمکان خود آرام داشتند و حضرت رب العزت بعنایات ازلی فوج قلیل را از نظر مخالف پنهان داشته
صیانت مینمود بعد از لحظه که گرد و غبار اندکی فرو نشست علم سفیدی بنظر شاه جنت مکان در آمد
با گروه انبوه در معرکه ایستاده و بر آنحضرت چنان معلوم شد که عبید خان و کوچم خان اند که با سپاه
خاصه در قلب ایستاده اند بهادران اوزبکیه که فوج فوج از تعاقب قزلباش باز گشته تهنیت فتح
بخواقین مذکور میگفتند عبید خان از ایشان پرسیده بود که سیاهی از دور بنظر می آید معلوم نیست که کرا
جای مانده همانا سپاهی بقیه قزلباش است چند کس را مقرر کرده بودند که رفته خبری از ایشان
آورده جماعت اوزبک با وی گفته بودند که بنوعی شکست و پراکندگی بحال جنود قزلباش راه یافته که در
صحرا نشانی از ایشان مانده باشد و آن سیاهی چهارپایان قزلباش است و دیده بصیرت ایشان
از مشاهده آن سپاه پوشیده گشت درین حال شاه جنت مکان مبارزان موکب اقبال را که در آن
مکان توقف داشتند امر فرمودند که مردانه دار بر سر آن گروه تاخته تا پای آن علم سفید عنان اشهب
تیز گام باز نکشند و جز تیغ تیز و شمشیر خونریز دست بهیچ حربه نبرند و بهرکس زخمی زنند تا تمام کارش
نپرداخته متوجه دیگری شوند که از غلامان حیدر کرار غیر فرار و هزیمت ننگ و عار و مردی کشته شدن
نیکنامی رونق کار ماست بیت با بر مراد دهر بگردون نهیم پای * یا مردوار بر سر همت کنیم سر *
از آن گروه عقیدت گزین جان نثار اول قورچیان شاملو و ذوالقدر فرمان مرشد کامل را بجان
و دل پذیرفته شمشیرهای مصری آخته و سپرهای قراخ دامن برافراخته بدین عزم درست و
رای صواب متوکلا علی الله از دست راست جلو انداختند و دلیران تکاپو نیز حرکت کرده
غدار اوزبکان خونخوار تاخته سه هزار شمشیر صاعقه کردار یکبار فرود آوردند و بهرکس زخمی زدند
چنانچه مرشد کامل ارشاد نموده بود از وی گذشته بدیگری پرداختند جنود اوزبک که زیاده از چند
و چون بودند از ضربات پی در پی تیغهای الماس فعل غازیان اکثر مجروح و ناتوان گشته رو

مدافعه نیافتند قلب بهم بر آمده از یکدیگر پاشیدند کوچم خان و عبید خان چنان سراسیمه شدند که جز فرار چاره
نیافتند و بیک حمله دلیرانه آن فدائیان جان نثار شکست بر آن لشکر بیشمار افتاد پراکندگان جنود اوزبکان
که چون بنات النعش متفرق بودند بعد از یاس و نومیدی بفتح و نومیدی امیدوار شده در پناه شان جمع
آمدند سلاطین اوزبک بعد از چنان فتحی چنین شکست یافته بکام و ناکام راه انهزام را بقدم سعی و اهتمام
پیمودن گرفتند گویند یکی از قورچیان عظام بعبید خان رسیده شمشیری بر پشت او زد که از ضرب آن از خود
شد و از حرارت جثه که داشت متوجه گرفتن او نشده از وی گذشت که بهتر از وی بدست آورد بعضی
گویند تو پوزی بر خود و مغفرش زد که سامعه اش قصور یافته بین الجمهور بر عبید کر مشهور گشت چهل نفر از علماء
ماوراء النهر دانشمند همراه آورده بودند که در پای علم بجهت فتح و نصرت ایشان دعا کنند چون
حق با ایشان نبود دعا رجعت کرد همگی در پای علم کشته شدند القصه کوچم خان و عبید خان بصد ترس
و تعب از آن ورطه خونخوار جان بسلامت برده بطرفة العین تا پنج هزار از آن فرقه از اثر شعله
برق تاثیر سوختند و رقعه واقتلوا المشرکین حیث وجدتموهم بر گریبان جان خاکساران دوختند از حضرت
شاه جنت مکان منقولست که از جمله آن سه هزار کس که با آنحضرت بقلب سلاطین اوزبک تاختند
یک هزار و هفتصد نفر قورچیان عظام و تتمه لشکر امرا بودند از سلاطین اوزبک جانی بیک سلطان
با بسیاری از اتباع خود و جنود اوزبکیه از تعاقب منهزمان لشکر قزلباش باز گشته هنگام شام
چراغهای اردوی قزلباش را تصور اردوی عبید خان کرده در پشت اردوی همایون فرود آمدند
صبحی که یازدهم شهر محرم الحرام بود سیاهی ایشان بنظر در آمده مشخص شد که لشکر اوزبک است
همگی بقصد یغما سوار شده بودند شاه جنت مکان نیز سوار دولت شده بر سر آن بخت برگشتگان
رفتند جوهه سلطان مانع شدند که چون لشکر قزلباش پراکنده شده اند تا جمع نشوند بنا بر رعایت حزم
و احتیاط رفتن مصلحت نیست مبادا چشم زخمی رسد آنحضرت از غایت دلیری و دلاوری آن سخن

عاقلانه را مسموع نداشت بران مخاذیل تاخت و بیک حملهٔ دلیرانه کار آن قوم را ساخته بسیاری از آن
طبقه طعمهٔ شمشیر غازیان شدند جانی بیک سلطان لحظه ثبات قدم ورزیده هر دم از جنگهای مردانه کرده
آخر الامر راه فرار پیمودند و بنیروی بخت بلند و دولت ارجمند چنین فتحی که در ازمنهٔ سابقه کمتر وقوع یافته
قرین حال اولیای دولت بیزوال گردید و جهانی لشکر بیشمار که در برابر هر نفری از جنود اقبال ده نفر از فرقه
ضلال بودند منهزم گشته بدیار ادبار شتافتند و مضمون مصدق مشحون ان یکن منکم عشرون صابرون
یغلبوا مائتین بابلغ وجهی سمت ظهور یافت و مجاهد لشکر آگاهی قیام نموده فتحنامها باطراف و اکناف ممالک
فرستادند و مهمات خراسان را انتظام داده چون درین جنگ احمد حسین خان شاملو مردانگیها بظهور رسانیده
بود ایالت و دارائی هرات بدستور بدو مفوض شده عنان عزیمت بصوب عراق معطوف ساختند
و چون ذوالفقار ترکمان در بغداد باغی شده بود نهضت همایون بجانب عراق عرب واقع شد و
شرح آن مرقوم کلک بیان خواهد شد

ذکر آمدن عبید خان مرتبه چهارم بخراسان

عبید خان چون از مراجعت موکب نصرت قرین شاهی آگاهی یافت باز در همان سال که مطابق سنه
خمس و ثلاثین و تسعمایه بود لشکر جرار از اطراف و جوانب بخارا و حصار فراهم آورده بخراسان آمد و کوچک
محمد سلطان و عبدالعزیز سلطان پسر خود را با فوجی بجانب مشهد مقدس معلی فرستاد از امرا قزلباش
اغزوار خان شاملو که در آنوقت سلطان بودند چون باروی مشهد تمام نشده بود شهر را کوچه بند کرده
بمحاربت مشغول شدند تا دو ماه بین الفریقین آتش حرب افروختگی داشت و عبید خان خود نیز
با سپاه بهرام قهر ما وراء النهر بظاهر شهر آمده هجوم آورد در سر کوچه بندها محاربهٔ عظیم بوقوع پیوست
قزلباش زیاده ازان تاب توقف و توانائی حرب نیاورده صلاح در جنگ ندیده در شبی از مشهد
بیرون آمده احمد سلطان افشار بفراه که الکای او بود رفت و قلعهٔ فراه را قایم کرده نشست اغزوار خان
و یعقوب سلطان بجانب سبزوار و فرنیان رفتند صبح آن روز که از رفتن قزلباش آگاه گشته بتعاقب

شتافتند

شتافتند اما بامرا نرسیدند عبید خان مشهد مقدس را بیکی از امرای معتمد سپرده متوجه هرات شده شهر را
محاصره کرد و حسین خان و غازیان شاملو بمدافعه و قلعه داری قیام نموده چند ماه بین الجانبین آتش
محاربه و مصادمه افروختگی داشت چون دران سال در شهر و بلوکات غله کمیاب و نایاب بود حسین خان
و ریش سفیدان شاملو از فقدان ذخیره و عدم اسباب قلعه داری صلاح در بیرون دیده گفتگوی
صلح در میان آوردند سفرا آمد شد نموده قرار یافت که عبید خان چند کوچ پس نشیند تا قزلباش
با عیال و اطفال و احمال و اثقال بیرون روند و احدی از سلطان اوزبکیه تعاقب نکند عبید خان
بمصالحه راضی گشته چند کوچ بر عقب نشست حسین خان بعد از تاکید معاهده و پیمان با تمامی غازیان
و مردم شیعه مذهب سالما غانما بیرون آمده بطرف سیستان رفتند ملک سلطان محمود والی سیستان
تواضعات و میانه بظهور آورد و حسین خان که بر مردم پشت زده که یاغی و قطاع الطریق اند رفته
اموال ایشان را غارت کرد و از آنجا بولایت کیچ و مکران در آمده تاخت و غارت بسیار کرده از آن
راه بشیراز آمد شرح احوال او عنقریب نگاشتهٔ کلک سوانح نگار خواهد شد القصه عبید خان
بر تمامت ملک خراسان استیلا یافته باز لوای جور و طغیان دران ملک افراخت از خود او ظلم
و ستم بسیار باهل خراسان رسید بسی از مردم نیکبین الیقین را بطمع مال بهانهٔ رفض و تشیع مقتول
ساختند یکی از آن کشتگان مولانا هلالی شاعر است که در چهار سوق هرات بقتل آوردند بهانهٔ قتل او
آنکه بعبید خان رسانیده بود که جناب مولانا خان را هجو کرده و این رباعی را باو اسناد کردند

تا چند عبید از پی مالان باشی ∗ تاراج گر ملک خراسان باشی ∗ غارتگری و مال مسلمان ببری ∗
کافر باشم اگر مسلمان باشی ∗ با وجود آنکه در مدح عبید خان قصیدهٔ غرا در سلک نظم در آورده بود که
این دو بیت از آنجاست خراسان بیمن روی زمین از بهر آن آمد ∗ که جان آمد و روی یعنی عبیدالله خان آمد
سمند شد زرین نعل او خورشید را ماند ∗ که از مشرق بمغرب رفت و کوکب در میان آمد ∗ خطا در شعر می باشد

بکش خط بر خطای من • که آن سهو القلم افتاد یا سبق اللسان آمد • هیچ فایده بران مترتب نگشت
و بجهت اسباب و جهاتی که داشت مشغول گشت و چون خبر استیلای اوزبکیه بر خراسان در مسامع همایون
شاه جنت مکان گردید و مهمات بغداد حسب الاراده شهریار بادین و داد صورت انجام یافته بود در اول
سال سنه ست و ثلاثین و تسعمایه بجهت دفع فتنه اوزبکان عنان فیروزی عیان بصوب خراسان
معطوف داشته قورچیان قدر تیر باطراف و اکناف قلمرو همایون فرستادند که جار جنود نصرت شعار
رسانند که در اندک روزی افواج قاهره فوج فوج و جوق جوق روی ارادت و اخلاص بقبه گردون مماس
آورده بعسکر همایون می پیوستند حسین بیک موج شاملو نوشته که در ان سفر هفتاد هزار کس در اردوی
ظفر قرین جمع شده بودند اما عبید خان چون بلده فاخره هرات را متصرف شده خود در املاک ملک
خراسان دید عزیمت تسخیر قلعه فراه نموده بر سر احمد سلطان افشار رفت و قلعه را محاصره کرده بود
گردید و آوازه طلوع آفتاب موکب اقبال در ان ولایت شایع شده بود تزلزل در بنیان ثبات و قرارش
افتاده از هرات بجانب مرو رفت و رسولان چرب زبان نزد خانان چنگیز نژاد فرستاده استمداد نمود
که بتعجیل مدد داده آیند و از انجا کتابت ناهمواری بحضرت شاه جنت مکان نوشته فرستاد و در مرو
منتظر مدد و کومک نشست و سلاطین طوران در مرو جمع شده مکررا در باب محاربه با پادشاه قزلباش
با عقلا و اتالیقان هر سلسله کنگاش نمودند رای اکثر ایشان بجنگ قرار نمیگرفت کوچم خان که بزرگترین
سلاطین و در سمرقند فرمان روا بود و در ان سال فوت شده ابو سعید خان پسرش قایم مقام پدر شده بود
او نقیض مطلق عبید خان گرفته گفت که در مدت هر چند بخراسان آمده محاربه قزلباش کم بشنیدیم بلکه خراسان
ندیدیم اگر تو مقاومت میتوانی کرد مختاری والا ما در جنگ قزلباش رفیق تو نیستیم اولی آنست که تو
هم بملک خود قناعت نموده دست ازین تلاش مخاصمه بازکشی اکثر سلاطین جوجی نژاد سخن او را
راجح دانسته در مقام معاونت در نیامدند عبید خان از امداد سلاطین مایوس گشته فرستاده

نیز از خدمت اشرف آمد و خبر جمعیت و کثرت لشکر و جواب کتابت که بهمان اسلوب نوشته این
بیت در و مندرج بود آورد • نوکری جهت ترا الحق کور • کور و کری راچه بود دست در رو •
الحال با دلی پر حسرت و خاطری نالان قطع تعلق از خراسان کرده روانه بخارا شد و حضرت
شاه جنت مکان بسعادت و اقبال بخراسان در آمده ماهچه طوق پر فروغش ساحت الکا
تافت و در دار السلطنه هرات نزول سعادت نموده مرهم راحت بر جراحت ناسور دلخستگان
اندیار نهاد و حکومت خراسانرا ابرادر اعیانی خود بهرام میرزا عنایت فرموده غازیخان تکلو را
لله میرزا و امیر الامرای خراسان نمودند و محل امرا و حکام تعیین فرموده مهام جمهور انام را
نظام و انتظام بخشیدند و چون از عبور و نزول سپاه غارتگر اوزبک خرابی بآن دیار راه
یافته توقف عساکر ظفر شعار موجب ضیق معاش سپاهی و رعیت اندیار بود مراجعت بصوب
عراق لازم آمده عنان نصرت نشان شهریار آفاق بدان صوب منعطف گردید ذکر آمدن
عبید خان کرت پنجم بخراسان و سایر حالات چون خبر مراجعت شاه جنت مکان در بخارا بعبید خان رسید
در سال دیگر مطابق سنه سبع و ثلاثین و تسعمایه قمش اغلانرا با بعضی امرای اوزبکیه بطریق
برتاولی و خبرگیری بخراسان فرستاد و ایشان از آمویه عبور کرده از راه سرخس بمشهد مقدس
معلی آمدند شتت سلطان استاجلو حاکم مشهد و اغزیوار خان شاملو ولد دمری سلطان حاکم
نشابور بیکدیگر ملحق شده بر سر قمش اغلان و اوزبکان آمدند فیمابین اندک دست بازی شده
غازیان چند نفری از مخالفان را مقتول ساختند اوزبکان تاب مقاومت در خود ندیده
از محاربه کشیده بازگردیدند و امرا هر یک بمکان خود رفتند و در سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه
عبید خان دیگر باره جنود نامعدود بهم آورده روی توجه بخراسان نهاد و ظاهر شهر هرات را
معسکر گردانیده بامر محاصره پرداخت و امرا باطراف و جوانب خراسان فرستاده عبید العزیز

سلطان پسر خود در المشهد مقدس پس قنبش اغلان را باستر آباد و دوخان کلدی بهادر را بسبزوار و جمعی
دیگر را به تاخت ولایت بسطام فرستاد و شاه سلطان و اغربوار خان و سایر امرای خراسان
صلاح در توقف ندیده همگی حکومتگاه خود را خالی گذاشته بیرون رفتند اما ذوالقدر سلطان
که حاکم دامغان بود از آمدن اوزبکیه خبردار گشته کس بیانه کرایلی فرستاده مدد طلبید
میرزا علی خلیفه کرایلی با جنود موفور باو پیوسته در ظاهر بسطام با اوزبکیه دوچار شده جنگ پیوستند
غازیان غالب و اوزبکیه مغلوب و منهزم گشته جمعی قتیل و جمعی دستگیر شدند اما قنبش اغلان که بر
استرآباد مامور بود پای جسارت و بهادری پیش نهاده با گروه انبوه تا خورساوخ تاخته در آنجا
برسر اردوی محمدخان ذوالقدر اغلی که بحکومت استرآباد منصوب گشته بود ریخته اغرق او را غارت
نموده بازگردید و عبیدخان در پای قلعه هرات لنگر اقامت انداخته در لوازم قلعه گیری اهتمام
مینمود و غازیان بقدر قوت و توان بمدافعه اوزبکان قیام مینمودند و چون در آذربایجان اولامه
تکلو یاغی شده بروم رفته فتنه انگیخته بود و در آن سرحد بار دیگر شورش و آشوب اشتعال یافته
حضرت شاه جنت مکان را مشاغل عظیمه پیش آمده فرصت سباق خراسان نداشتند بجهت عبیدخان
فارغ بال در پای قلعه نشسته در تضییق محصوران میکوشیدند تا آنکه مدت محاصره یکسال و نیم امتداد
یافت کار محصوران از فقدان ذخیره و نان بجان رسید غازیان خلایق را از شهر بیرون کرده
اگر ذخیره داشتند غازیان گرفته بقدر دفع علت جوع از آن میکردند مال طایفه تکلو در آن واقعه
بستم و تعدی بسیار بر رعایای بیچاره رسید نقود و اسباب ظاهر را از ایشان گرفته بیرون
میکردند بلکه بجهت جوی اشیای نهانی بیرحمی پرداختند و بعد از بیرون رفتن شهریان بیوت و
مساکن ایشان را کنده اگر دفینه یافت میشد میبردند القصه رفته رفته ماکول بمرتبه معدوم شد که غازیان
بلحوم سگ و گربه اوقات میگذرانیدند آنهم حکم عنقا گرفت مشهور است که میانه دو آقای معتبر

غازیخان

غازیخان بر سر سگی نزاع شده داوری پیش خان بردند و هر یک مدعا آن بود که بزخم من افتاده عبید
آخر غازیخان لاشه آن سگ را دو پاره کرده هر کدام نصفی بهره وز یک قاب برنج با گوشت اسب جهت
بهرام میرزا و خان ترتیب میدادند نصف آن در مجلس قاشق قاشق با قایان معتبر قسمت میشد و نصفی
ایشان با خدمه خود بکار میبردند از عدم قوت قوت جان پستی گرفت که مردم بعصا تردد مینمودند
عبیدخان کس بقلعه فرستاده سخن صلح بمیان آورد غازیخان راضی شد که عبیدخان یکدو کوچ
پس نشینند تا بهرام میرزا و جنود قزلباش بسلامت بیرون رفته شهر بسپارند عبیدخان راضی نشد
و میگفت ایشان آمده از زیر طناب خیمه من بگذرند و بروند و بهرام میرزا و غازیخان تن بدین مذلت
نمیدادند بعد از چند روز آتالیق ابوسعیدخان بن کوچم خان که پادشاه سمرقند بود بشهر آمد که قرار
صلح دهد صورت نیافت و غازیان با کمال ناتوانی با دشمنان دین و دولت زد و خورد کرده
در قلعه داری میکوشیدند و چون حقیقت این اخبار و تسلط اوزبکان نابکار در آذربایجان
بمسامع جاه و جلال رسید و فتنه اولامه فی الجمله تسکین یافته بود شاه جنت مکان توجه جانب
خراسان جزم فرموده در شهور سنه تسع و ثلاثین و تسعمایه رایات فیروزی آیات بدانصوب در
حرکت آوردند و قاصد سریع السیر جهت رسانیدن این بشارت بهرات فرستاده در حینی که
شرر آه جگر سوختگان هرات آتش در خرمن روزگار انداخته بود قاصد خجسته پیام رسیده مژده فرح
بخش ورود موکب ظفر فرجام رسانیده قوت جان و قوت جنان گردید غلغله مسرت و شادمانی غازیان
باوج آسمان رسید نقاره های شادیانه بنوازش درآوردند عبیدخان مرد شاعر پیشه بود در این
چند روز این ابیات نوشته نزد خواجه امیر بیک مهردار مشهور که وزیر غازیخان بود فرستاده بود
ای باد اگر به اهل خراسان گذر کنی ٭ زنهار عرضه ده بر ایشان پیام ما ٭ وانگه ز روی مهر بگو آن گروه را
کای گشته کینه خواه تمام خاص و عام ما ٭ کلک غرور جهل شما کرده است ثبت ٭ از رقعه که بوده در آن رقعه نام ما

ای خواجه بعد ازین طمع از زندگی ببر ٭ زانرو که گشت سکه خانی بنام ما ٭ خواجه مرد قابل سخنور و استعداد
روزگار بوده در جواب این ابیات نوشته فرستاد ٭ ای مدعی مگر نشنیدی که میرسید
شاه ستاره حشمت جم احترام ما ٭ ما بندگان حضرت شاهیم از ازل ٭ ثبت است بر جریده هستی دوام ما ٭
باشد جواب عوعوی خامی که کرده ٭ بیتی ز شعر حافظ شیرین کلام ما ٭ چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
کاید بجلوه سرو صنوبر خرام ما ٭ کپک قرا سلطان و جانی بیک سلطان که از بلخ بمدد عبید خان آمده بودند
با قزلباش نهانی طریقه دوستی ظاهر ساختند و جهت بهرام میرزا یک اسب نره خبر ست و گرده حینی
فرستاده مردم او در خفیه شبها یابوی لاغر بکنار خندق آورده بهای تمام بخار زبان میفروختند و حضرت
قاسم الارزاق چندگاه از گوشت آنها روزی مهیا مینمود و القصه حضرت شاه جنت مکان چون
عزم خراسان جزم فرمودند القاص میرزا را همراه بدرخان استاجلو بصوب استراباد
فرستادند و ایشان چون ببسطام رسیدند بدرخان ارقها جایقی زده مصلحت دران دید که
بجانب استراباد ایلغار نموده علی الغفله بر قرش اغلان و ند مضمون الحرب خدعه عمل نموده
در موکب عالیجناب میرزا گذارده با پانصد نفر از مبارزان عرصه نبرد از بسطام ایلغار نموده صبحی
که اکثر اوزبکان در حمام بودند بشهر در آمده نقاره شادیانه بنواختن در آوردند بهادران اوزبک
بیرسیدند از بازار بسبک میساختند و هر کدام برهنه و عریان از حمام بیرون می آمدند خود را
غرقه بحر بلا دیده و راه عدم می پیمودند قرش اغلان از حدوث این واقعه سراسیمه و حیران در
شهر سرگردان شده بود بصد تشویش با هفت هشت نفری بیرون رفته بطرف مرو گریخت
و جبار برادر او با سواری پانصد نفر بقتل در آمده سرهای ایشان را باستقبال موکب همایون
فرستادند صوفیان خلیفه روملو و جمعی کوبکلو به سبزوار ارسال فرمودند و او بسر خان کلدی
بهادر که با چهار هزار اوزبک در سبزوار بود شبخون آورده جمعی را بقتل آورده و اوزبکان

روملو را با سیصد نفر از غازیان

بجانب

بجانب نیشابور رفتند دران اثنا حضرت شاه جمجاه از کثرت جنود اوزبک اطلاع یافته حسین خان
شاملو و اغرلو خان شاملو و ابه سلطان روملو و صوفیان خلیفه فرستادند و در حدود
نیشابور بیکدیگر ملحق گشته در آنجا با اوزبکیه جنگ کرده غالب آمده متوجه مشهد مقدس معلی
شدند عبد العزیز سلطان که با شش هفت هزار کس در مشهد بود از آوازه ورود موکب همایون
و قرب وصول امرا تاب توقف نیاورده بجانب هرات گریخت و به پدر خلد مکان عبید خان از قرب وصول
رایات آفتاب اشراق خسرو آفاق و جنود عراق آگاه گشته بطریق هر بار فرار بر قرار اختیار نموده
راه بخارا پیش گرفته سلاطین اوزبک هر یک بمقر حکومت خود شتافتند و آفتاب چتر روزگار
همایون شاهی از افق دار السلطنه هرات طالع گشته در بیست و دوم شهر جمادی الثانی سنه تسع
و ثلاثین و تسعمایه در باغ شهر نزول سعادت فرموده بر مسند جهانبانی قرار گرفتند و اکابر اطراف
که پراکندگان دیار پریشانی بودند بسایه اقبال همایون استظلال جسته بودند نوید عاطفت شاهی
یافتند و غازیان بحکمت اخذ اموال مظلومان مباحث گشته فقرا و صغار را از خزانه عامره عطاء
کلی فرمودند و دران سال قشلاق در هرات قرار یافته بعد از چندگاه بقصد یورش ماوراء النهر
و گوشمال عبید خان و تادیب اوزبکان از شهر بیرون آمده النگ نشین معسکر خسرو با داد و دین
گردید آوازه یورش ماوراء النهر در خراسان افتاده حسین خان و منتشا سلطان را به تسخیر
غرجستان مامور گردانیدند و ایشان آن ولایت را فتح کرده معاودت نمودند و امرای اعظم
سانحگی یورش ماوراء النهر نموده بسرانجام اسباب توپخانه مشغول بودند که از آذربایجان
و عراق اخبار موحش در اردو شیوع یافته آوازه حرکت لشکر روم و آمدن سلطان سلیمان
بدان مرز و بوم رسید آن امر لایق را عایق گشته معاودت موکب همایون بجانب عراق
الیق نموده و چون در جماعت [illegible] قدرت قلعه داری نمانده بود و رعایا و عجزه از سلوک ناهموار



غنایم موفور بدست آورده از همانجا مراجعت نمود جماعت قزلباشیه که در هرات مانده بودند چون هرات
بی صاحب بود باستصواب هرویان از خوف اوزبک کس بمشهد مقدس نزد صوفیان خلیفه فرستاده
او را بهرات طلب نمودند خلیفه پسر خود را در مشهد مقدس گذاشته خود بهرات آمد صوفیان خلیفه مرد
شجاع دلیر مردانه و صوفی بجهت این دودمان مقدس بود اما جنونی بر طبیعتش غالب بود و اعمال و افعال
دیوانگان از و بسیار بظهور میرسید بعضی عقلا او را فرد ابلهطرار میدانستند در هرات بسخن
جمعی اشرار ابواب جور و اعتساف بر روی خلایق گشوده التماس و استخلاص را در بست و بهر کس از مردم
شهر و بلوکات گمان اندک تمولی بود بمصادره و مواخذه او گرفتار گشت از غایت جنون با کمال [illegible]
ابلهطراری اظهار میکرد که دوشینه در واقعه از حضرات دوازده امام علیهم السلام بمن اشاره شد
که از فلان شخص مبلغ کذا گرفته بغازیان ده و دفع دشمنان کن و حکم امام را اجاره نیست اکثر بر
دوستان خود که هوس حکومت او کرده بهرات آورده بودند تحمیلات حکمی کرده گریبان گیر در مجمع هرویان
میگفت که هرچند در خدمت حضرات ائمه درخواست کردم که فلان شخص دوست منست مرا
ازین تکلف معاف دارید در معرض قبول نیفتاد و فرمودند امامان رکم و زیاده بجایز نیست القصه بدین حیلها
جنون زر بسیار سرشار بحصول پیوسته مردم از جور او بجان رسیدند درین اثنا عبید خان با خیول
بلا انتها از آب امویه عبور کرده در شهور سنه اثنی واربعین وتسعمایه بحدود مشهد مقدس رسیده بامر
محاصره آن بلده شریفه پرداخت متعلقان صوفیان خلیفه با مردم مشهد برج و باره شهر را استحکام
داده بکمال مردانگی در حفظ و حراست آن بجای می آوردند هرچند اوزبکان در لوازم قلعه گیری
اهتمام بیشتر کردند کمتر نتیجه داده راه تسلط بران بلده نیافتند و چون صوفیان خلیفه در هرات از
محاصره مشهد مقدس آگاه گردید بمردم خود می نوشت که مردانه باشید که اینک من رسیدم و عبید خان را
گرفته پوست او را کنده پرکاه کرده بنزد شاهی فرستم الحاصل حضر چلبی نام وکیل خود را که در [illegible] از غنیم

در پیش بود در هرات گذاشته مبلغی معتد به از جرایم و تحمیلات بالقوه [illegible] کاشتگان خود
بقبض آورده دیوانه وار با سه هزار کس بعزم رزم پادشاه اوزبک روانه مشهد مقدس شد در اثنا
خرمن کاهی از دور بنظرش در آمد خود رفته در آنجا ایستاده و جوالی پر کاه کرده همراه برداشت که
جهت پوست عبید خان انباشتن ضرورست در حوالی مشهد از نزول اوزبکیه گاه نمانده عبید خان
چون از آمدن خلیفه واقف شد بجز لشکر فرو رفتن زیرا که عارش می آمد که با شکوه پادشاهی
با یکی از امرای شاهی جنگ کند و چنین مسموع او شده بود که خلیفه را در وقت حرب جنونی عارض میشود که از بسیاری
جیش و لشکر اندیشه نمیکند دیگر را دیوانه وار خود را با فوج قلیل قزلباش بکم و انبوه اوزبکیه زده غالب آمده در
جنگ اوزبک دلیر شده مبادا چنین صورتی روی نماید امرای اوزبکیه هیچکدام موجود نبودند خان متصدی حرب او
نشدند بالضروره عبید خان بمحاربه او کمر بسته جمعی از امرا بسم قراولی فرستاده عبدالعزیز سلطان
پسر خود را با علی سلطان والی خوارزم و ایش سلطان و سونج محمد سلطان از منقلای سپاه
گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد صوفیان خلیفه بمقدمه الجیش اوزبک دوچار شده و بعد از
جنگ غالب آمده سرو از جنود اوزبک گرفتار غازیان شده بود خلیفه گفت بچه عقل با سه هزار کس
مقابل پادشاه اوزبک که لااقل سی هزار کس همراه دارد میروی زنهار که بازگشته خود را بقلعه
هرات انداز خلیفه از غایت غرور و غلبه سودا جنون بمحاربه اصرار نموده در آن شب [illegible]
کرده صبحی که منقلای سپاه اوزبک نمایان شد صوفیان خلیفه صف قتال آراسته در عبدلاباد
نیشابور هر دو لشکر بیکدیگر رسیدند و از جانبین دست بالت کارزار بردند و الحق قزلباشیه خود را
بدان دریای لشکر زده در آن معرکه کارزاری کردند که نظارگیان افلاک بدیده تعجب و تحیر در ان
می نگریستند عبید خان بواهمه آنکه مبادا غلبه از جانب لشکر قزلباش وقوع یابد خود از قلب حرکت
کرده [illegible] و بر صف سپاه زده غازیان چندانکه قوت و قدرت داشتند دفع صدمات

بهادران اوزبک مینمودند آخر الامر از مقاومت عاجز آمده راه فرار پیمودن گرفتند صوفیان خلیفه
دیوانگی تازه تر کرده خود را با چند نفری از غازیان که مرافقت او متعهد شده بودند بحصار ویرانه
که در حوالی جنگ گاه بود انداخته خود را بی زاد و ذخیره محصور و متحصن گردانیدند و عبید خان در پای حصار
نشسته غازیان تا سی و پنج روز بگوشت اسپ که زینهار اشکسته نیم طبخی مینمودند معاش کرده
با اوزبک مقاومت مینمودند و اوزبکان سیبها پیش برده و حوالها ترتیب داده اطرمیدان ویرا
مستولی شدند و صوفیان خلیفه را گرفته بقتل آوردند مولف احسن التواریخ نوشته که صوفیان خلیفه در
اندک ایامی که در خراسان حکومت کرد تا موازی چهار هزار و هفتصد اوزبک در معارک کارزار بقتل
آورده بود القصه چون این خبر بهرات رسید خضر چلبی وکیل خلیفه باتفاق قزلباشیه که در شهر بودند
مردم شهر و بلوکات را احضار نمودند که بسرانجام اسباب قلعه داری پردازند مردم بلوکات راضی
نشده چون از جور و تعدی خضر چلبی و عمال او بجان آمده بودند با شهریان مخالفت نموده در خفیه
کسان بطلب عبید خان فرستادند و خان بظاهر شهر رسیده بامر محاصره پرداخت و غازیان
و مردم شهر با کمال جانبازی تا پنج ماه با عبید خان مقاومت نموده شهر را نگاه داشتند عاقبت یکی
از اعیان شهر مولانا عبید کاذب که عبید خان از راه رفته شبی بحجر سیصد اوزبک را از برجی که بحراست
او متعلق بود بالا کشید و اوزبکان بشهر ریخته غازیان بعد از محاربه بسیار و سعی بی شمار مغلوب
گشته بقلعه اختیار الدین گریختند اوزبکیه بر آن بلده فاخره مستولی شدند در میان خلایق
طوفان بلا بالا گرفت اوزبکیه دست تعدی بر اموال مسلمین دراز کرده ذخایر و دفاین بعد
شکنجه میگرفتند و عبید خان کس بقلعه اختیار الدین فرستاده شرط نمود که چون خضر چلبی قلعه را
با اموال و اسباب صوفیان خلیفه و زری که از خواجگان بلده روی حال گرفته تسلیم نماید او در
قفا از قتل و غارت ایمن باشند بعد از معاهده و پیمان محصوران بیرون آمدند و اوزبکیه ایشانرا برهنه

عریان کرده همگی را بصوب بخارا روانه نموده در راه مقتول گردانیدند عبید خان بعد از خراب البصره
اوزبکیه را از قتل و غارت منع نموده بمملکت داری پرداخت و تا چهار ده ماه در دار السلطنه هرات بر
مسند حکومت تکیه زده کامروای دولت بود اما هر روز چند نفر بیگناه بتهمت رفض و تشیع گرفتار آمده
بشهادت دو جاهل نادان بحکم او در چارسوق بقتل میرسید جور و بیداد آن بی باک روز بروز
در افزایش بود و آه و ناله جگر سوز دلخستگان و فریاد و فغان ورثه ناحق کشتگان باوج آسمان میرسید
تا آنکه این اخبار در آذربایجان بمسامع جلال شاه جمجاه جنت مکان رسید و دفع شر طایفه اوزبکیه را پیش
نهاد همت والا گردانیده در شهور سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه با امرا نامدار و عساکر فیروزی شعار
بجانب خراسان در حرکت آمده کوچ بر کوچ روانه شده در حینی که عبید خان از هرات بیرون آمده
بعزم تسخیر مشهد مقدس معلی که تا الغایت در تصرف قزلباشیه مانده بود از آوازه ورود موکب
همایون شاهی در آن دیار بلندی گرفته در باخرز باد محقق گشت که حضرت به نسا و ابیورد رسیده عنقریب
ماهچه رایت اژدها پیکر همایونش از افق دار السلطنه هرات طالع خواهد شد در همان روز از باخرز
بجانب هراة بازگشته سلطانان خورد و کلان چنگیز را که همراه بودند جمع نموده مجلس کنگاش
منعقد ساخت و در رفتن و ایستادن مشوره نموده میگفت که قزلباش درین زمستان مشقت
سفر اختیار نموده از راه دور آمده زحمت بسیار کشیده و ما در عدت و عدد از ایشان بیش و در هم
اگر توقف نموده جنگ کنیم محتمل که درین مرتبه غالب گردیم سلاطین اوزبکیه و عظمای قوم همگی متفق اللفظ
گفتند که ما را طاقت محاربه حضرت شاه نیست هر چند عبید خان ازین مقوله سخن گفت بجایی نرسید بالاخره
در قلب زمستان که آفتاب در برج دلو بود گریان و نالان وداع بلد مالوف کرده از راه مرو متوجه بخارا
گردید و ظل خورشید اشراق خسرو آفاق بر مفارق اهالی سکنه هرات گسترده شد و در کمال
عظمت و اجلال در آن بلده ارم نشان نزول فرمودند و بیچارگان کشور ملال و پریشانی در سایه

روانه آنصوب بود

الویه معدلت وجهانبانی آرام گرفته از جهت ابتلای اوزبکان آسودگی یافتند چون سام میرزا ابن شیخ

در قلعه طبس شاه قلی خلیفه مهردار ذو القدر حسب الفرمان شهریار داد گستر با بعضی امرا به طبس رفته او را به اردوی

عالم پناه آوردند و در خدمت اشرف سر خجالت پیش افکنده اشک ندامت از دیده باریدن گرفت

حضرت شاه جمجاه جنت مکان تقصیرات او را العفو و اغماض خسروانه مقرون گردانیده بعضی ملازمان

او که باغی فتنه و باعث فساد بودند بجا سا رسیدند حکومت خراسان شاهزاده جوانبخت کامران

سلطان محمد میرزا تفویض یافته محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله میرزا و امیر الامرا گردید و چون فصل

زمستان بپایان رسیده بهار دلگشا بطراوت و خرمی جلوه ظهور نمود هر چند سام میرزا با دیه جهالت پیموده

بخود سر بر سر قندهار رفته کاری ناساخته بود اما آنحضرت بجهت نسبت برادری در ینوقت عرق

حمیت بحرکت در آمده با جماعت جغتای که بجنگ قزلباش دلیری کرده بودند در مقام انتقام شده

متوجه تسخیر قندهار و زمین داور گشتند و از کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را جهت خود پیشتر

فرستادند و خواجه کلان حاکم قندهار از نهضت همایون شهریار کامکار خبردار گشته مبانی ثبات

و قرارش تزلزل یافته کیچی خواجه نامی از اقران خود را در قلعه گذاشته خود بجانب سند رفت و چون

آفتاب چتر فلک سای شاهی از افق دیار قندهار طالع گشت کیچی خواجه از هیبت صولت و سطوت شاهی

جز اطاعت و متابعت چاره نیافته بدرگاه جهان پناه شتافت و کلید شهر و قلعه بخدام بارگاه

اشتباه سپرده حضرت شاه ملایک سپاه ایالت آن ولایت را به بوداق خان قاجار رجوع

فرموده مظفر و منصور عنان عزیمت بصوب هرات منعطف ساخته و چون خبر معاودت آنحضرت

از یورش قندهار به بخارا رسید و اهتمه عظیم بر عبید خان و سلاطین اوزبکیه استیلا یافته ایلچیان

سخندان با تحف و هدایا از بلخ و سمرقند و بخارا بدرگاه سلطنت آشیان خسرو والا مکان فرستاده

تهنیت فتح قندهار باد ارسانیدند و آنحضرت روزی چند باتجاح مطالب و مرام ارباب حاجات

پرداخت مهمات ضروری آن ولایت بر حسب صلاح دولت قاهره نظام و انتظام داده در شهور سنه

اربع و اربعین و تسعمایه بهمراهی قاید تایید مالک الملک علی الاطلاق روانه جانب عراق گشتند و محمد خان

شرف الدین اغلی در خدمت شهزاده نامدار کامکار بجبر پریشانی احوال محزونان و خاطر شکستگان

خراسان پرداخته در ترفیه حال رعایا و برایا کوشیدن گرفت و عبید خان بعد از آن پای جرات

ادب پیچیده از آمد و شد بخراسان متقاعد گشته یکدو سال حرکت از و واقع نشد تا آنکه در شهور سنه

ست و اربعین و تسعمایه از اثر مظلومان ستمدیدگان ملک خراسان پهلو بر بستر بیماری نهاد و فرخی

بر وی مستولی گشته در بخارا از آزردی هرات و سیر بلالان جان داده بعالم عقبی شتافت و سکنه

خراسان از جور و طغیان آن سفاک بی ایمان نجات یافتند چون برخی از احوال خراسان درین

صحیفه رقم نگارش یافته بنابر ارتباط سخن تعرض سوانح گوناگون که در طی وقایع خراسان بظهور رسیده

بود نشد اکنون وقت آنست که سوانح غریبه سرحد آذربایجان و لشکرکشی سلطان روم را بدان گونه

برصحیفه بیان نگاشته بر سر تتمه احوال خراسان رویم **ذکر لشکرکشی سلطان سلیمان خواندگار**

روم بدیار عجم و منازعه او با سریر آرای ملک کسری و جم در فوق اشاره بآن شده که در زمان

دولت همایون شاه جم قدر ملایک سپاه سلطان سلیمان پادشاه روم باغوا و فساد مفسدان

شقاوت لزوم چهار مرتبه لشکر بدیار عجم کشیده با شاه جمجاه جنت مکان منازعه آغاز نهاد مرتبه

اول بتحریک و اغوای اولامه تکلو در زمان حضرت خاقان سلیمان شان در سلک بیساولان انتظام

داشت و رفته رفته مراتب نوکری طی کرده بحسن خدمات پسندیده بمرتبه امارت ترقی کرد و در زمان

اقتدار و اختیار چوهه سلطان امیر الامرا آذربایجان شده بود و بعد از کشته شدن چوهه نخار نخوت

و غرور بکاخ دماغش متصاعد گشته اراده نمود که بجای چوهه سلطان وکیل صاحب قدرت و مدبر

امور دولت باشد چون مقصودش بحاصل نرسید چنانچه مذکور شد حقوق تربیت این دودمان

کیفیت این ماجرا ببیل اجمال
انکه اولامه تکلو در
زمان

برطاق نسیان نهاده روی از این دولت ابد قرین تافته بروم رفت و در الکای انکیز فتنه کرده خواهر
را به سنجر ولایت عجم سرگرم ساخته خواندکار در اول حال فیل پاشا را با پنجاه هزار کس بصوب فرستاده
شرف خان روزکی که حاکم بتلیس و از تابعان این جهرمان بتلیس بود فیل پاشا اول بر سر او رفته
او را از آن ولایت بیرون کرد و اراده داشت که لشکر بر سر خطه دان کشد شاه جنت مکان
با فوجی از افواج قاهره بر سر او ایلغار فرمودند فیل پاشا از شکوه و هیبت شهریار کردون حشمت تاب
مقاومت نیاورده توپهای را انداخته گریخت بعد از فرار او که رایات نصرت آیات جهت دفع
فتنه عبید خان اوزبک بجانب خراسان در حرکت آمده از دار السلطنه هرات عازم ماوراء النهر
بودند اولامه متواتر ایلچیان بخدمت خواندکار فرستاده عرض کرد که پادشاه قزلباش در خراسان
لشکر بماوراء النهر کشیده با جنود اوزبک در پیکار و در آن مشغول محاربه مغول و تاتار است و آذربایجان
و عراق خالیست سلطان سلیمان سخن او را استماع نموده با لشکر بیکران بصوب آذربایجان نهضت
نمود ابراهیم پاشای وزیر اعظم را با هشتاد هزار کس منقلای گردانیده خود متعاقب در حرکت آمد
ابراهیم پاشا با اولامه پیوسته او را بجانب اردبیل و دیگر پاشایان بجانب آذربایجان ارسال
نموده اکثر ممالک را بحیطه تصرف در آوردند و این خبر در الکای [illegible]
ترک یورش ماوراء النهر کرده بطریق ایلغار از خراسان متوجه عراق شده به هیبت و یک کوچ کبود
گنبدی آمدند چون خبر معاودت موکب همایون شاهی با ابراهیم پاشا رسید با وجود کثرت لشکر
و وفور جنود تزلزل تمام با حوالش راه یافته بسلطان سلیمان پیغام داد که پادشاه قزلباش از خراسان
بری آمده بر سر من ایلغار می آورد و نوکر از آب شکوه پادشاهان نیست
مگر هم توانی ببنا ورد او • بمیدان تو باشی هم آورد او • سلطان سلیمان بسرعت تمام
تبریز رسیده با ابراهیم پاشا ملحق گشت و از شدت ایلغار اکثر اسبهای غازیان از کار افتاده

چون از یساق خراسان بازگشته بودند جنانانی در میانه لشکر واقع بود غازیان بجهت سامان و سرانجام
یساق آذربایجان و ساختگی حرب رومیان بمنازل خود متفرق شدند چنانچه در قزوین زیاده از هفت
هزار کس در موکب همایون نبود بهرام میرزا و القاس میرزا با حسینخان شاملو و بعضی امرا منقلای
سپاه گردانیده بجانب تبریز فرستادند و رایات نصرت آیات متعاقب روانه شده چون به ابهر رسیدند
خبر آمد که خواندکار از تبریز متوجه جانب عراق است و میانه بهرام میرزا و جنود قزلباش و ابراهیم پاشا
که منقلای لشکر روم بود در اینطرف آب قزل اوزن حرب واقع شده بهرام میرزا و امرا جنگ کنان
خود را بکوه کشیدند و عسکر نامحدود روم هجوم آورده کوچ بر کوچ می آیند از ورود این اخبار تزلزل
بسیار در عسکر ظفر شعار پدید آمد ارباب اخلاص به نیروی اقبال این دولت بی زوال قوی دل بود
اما اهل نفاق و اصحاب مذبذب دل دگرگون کرده بودند درین اثنا الوندخان افشار حاکم کوه کیلویه با سپاه
جرار رسیده و فنون آراسته بنظر انور رسانید و جمعی از هر طرف باردوی همایون ملحق گشته شاه
جنت مکان اراده نمودند که مدد بهرام میرزا و امرا ایلغار نمایند که خبر رسید که سلطان سلیمان با سپاه
بیکران از میانج گذشته بسلطانیه رسید و بهرام میرزا و امرا بازگشته باردوی همایون ملحق
شدند درین اثنا محمد خان ذوالقدر اغلی پسر کور شاهرخ ولد علاء الدوله ذوالقدر که در خدمت اشرف
تربیت یافته سمت فرزندی داشت عناد باطنی خود را که جهت پدر با قزلباش داشت ظاهر
حسین سلطان ولد برون سلطان تکلو و جمعی دیگر روی گردان شده بمخالفان پیوستند شاه جنت
مکان بسا برامرا اتفاق نشسته که مکررا اعمال زشت از ایشان مشاهده بود مثل حسینخان شاملو و غازی خان
تکلو و ملک بیک خوئی بر اعتماد نبودند لهذا چند روزی جنگ را با جمعیت مبارزان جان سپار در حیز
تاخیر انداختند تا آنکه پیرایه کریمه ولله جنود السموات والارض ظهور یافته جنود غیبی بدفع صولت سپاه
روم پرداخته در سیزدهم عقرب در سلطانیه برف عظیم بارید و همچنانچه کمال اسمعیل گفته

مانند میوه دانه که در پنبه تعبیه است • اجرام کوه هاست نهان درمیان برف • درینجا اجرام خیام لشکر
روم درمیان برف نهان کردید خلق بسیار از جنود رومیه در زیر برف مانده از سورت سرما هلاک شدند
چنانچه یکی از شعرا در ان واقعه گفته است رفتم چو سلطانیه آن طرفه چمن • دیدم دو هزار مرده بی گور و کفن
گفتم که بکشت این همه عثمانی را • باد سحر از میانه برخاست که من • سلطان سلیمان از انجال اقامت
درعراق نماند چون معاودت از راه آذربایجان بجهت قلت آذوقه متعذر بود از راه شهره رفرکه
آبادان بود روانه شد که در زمستان درحدود موصل قشلاق نماید و اولامه را با ذو القدر علی
بجانب تبریز فرستاد شاه جنت مکان بر سر ایشان ایلغار نمود غازیخان تکلو نیز حرام نمکی کرده از
اردوی همایون گریخته به تبریز رفت و اولامه و رفقا را از ایلغار شهریار کامکار خبردار کرد ایشان و
ایشان بجانب وان گریخته در قلعه وان متحصن شدند و شاه جنت مکان حسینخان شاملو را که جد
سام میرزا منهم بود با او بد مظنه بودند و درین وقت اراده فرار داشت بقتل آورده بطرف وان نهضت
نمودند و ایشان از در قلعه وان محاصره نموده آن زمستان در پای قلعه گذرانیدند اما سلطان سلیمان
چون روانه موصل گشت ابراهیم پاشا کس نزد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم بغداد و طایفه تکلو فرستاده
ایشان را باطاعت خواند کار و سپردن قلعه بغداد دلالت نمود محمد خان از بعضی ابا نمود اما غطلی و
سغیدان تکلو بجهت کشته شدن جوهه سلطان و فرار نمودن اولامه و غازیخان که امرا تکلو بودند از
شاه جنت مکان متوهم گشته همگی باطاعت و دوستی خواندکار اتفاق نمود کلید قلعه را نزد خواندکار
فرستاده او را طلب نمودند و خواندکار ترک قشلاق موصل نموده روانه بغداد شد محمد خان
شرف الدین اغلی که مرد صوفی و بجهت دولتخواه بود حسب الامر شاهی دست از شهر و قلعه باز داشته
جسر را بریده با سیصد نفری که ایش از اقربا و اتباع که شاهی سیون بودند از راه بصره بدزفول
رسید و از انجا بشیراز آمدند و بقیه جنود تکلو استقبال سلطان سلیمان کرده او را ببغداد آوردند

دران سال

دران سال در بغداد قشلاق کرد ذکر آمدن سلطان سلیمان مرتبه ثانی سال دیگر که سنه احدی و اربعین
و تسعمایه بود سلطان سلیمان نوبت ثانی از بغداد لشکر بدیار عجم کشیده قدم بدیار عراق نهاده تا در جرین
آمد شاه جنت مکان بدین جهت از پای قلعه وان کوچ کرده متوجه تبریز گردیده و در انجا ملک بیک خوئی نیز که در
سلک امرای معتبر و بقیه اهل نفاق بود بقتل رسید و از انجا با لشکر پرخاشجوی بطرف معسکر رومیان در
حرکت آمدند چرخچیان لشکر ظفر شعار در حدود درجزین مقتلای سپاه خواندکار رسیده جنگ کرده غالب آمدند
سلطان سلیمان چون از جنود غلبه قزلباش و انهزام رومیان آگاه گردید بر آشفته امرای خود را سرزنش
کرد که هر گاه از فوج قلیل چرخچی و قراول مغلوب شدید با پادشاه قزلباش چگونه پرخاش خواهید از غصه
ترک مقابله و مقاتله کرده از درجزین کوچ کرده عنان عزیمت بلکه هزیمت بجانب روم منعطف گردانید رایات
نصرت آیات شاهی تعاقب او در حرکت آمده چون بحدود قلعه وان رسیدند بهرام میرزا و بعضی امرا را
متعاقب رومیان فرستاده اردوی همایون در چمن وان نزول نمود رومیان که در قلعه وان بودند
از شکوه صولت و سطوت شاهی تاب توقف نیاورده فرار نمودند قبل از ان خواندکار محمد پادشاه امیرالامرا
دیاربکر را با اولامه و بعضی امرا و پاشایان و دو هزار ینگچری بمدد قلعه وان فرستاده بود ایشان بوسطان
رسیده بودند که خبر وصول ایشان بشاه جنت مکان رسید با جمعی از مبارزان رزم آزمای بر سر ایشان
ایلغار فرمودند چون سیاهی سپاه روم نمایان شد اکثر لشکریان قزلباش شب در خواب مانده از شدت
ایلغار زیاده از دو هزار کس در رکاب نصرت انتساب آنحضرت نرسیده بودند اولامه ماهیچه طوق بر فرو
خاصه آنحضرت را که از اعلام ظفر فرجام شاهی بعلم بوکوتوک مشهور است یعنی دونده مشاهده نموده
شناخت محمد پاشا گفت که حضرت شاه است که بنفس نفیس شریف تشریف دارد صلاح در جنگ
نیست و ملاقات صولت و سطوت آنحضرت نداریم محمد پاشا بکثرت لشکر خود و قلت قزلباش مغرور
گشته صف سپاه آراست و بیک حمله مبارزان جنود اقبال که غازیخان ذو القدر حاکم شیراز و جمعی از

کرد

قورچیان ظفرطراز بودند شکست خورده از پیش برخاست و بطرفة العین جمعی کثیر مقتول و برخی از معتبران
خواندگار گرفتار شدند و بقیة السیف بطرف قلعه ارجیش رفتند و کس فرستاده از خواندگار مدد طلبیدند خواندگار
سنان پاشا را جمعی کثیر از امرا و پاشایان و سنجق بیگیان بمدد ایشان ارسال نمود از دلاوران لشکر
قزلباش بوداق خان قاجار با لشکر جرار با ایشان دچار شده جنگ عظیم در پیوست و سنان
پاشا در معرکه کشته گشته جمعی کثیر مقتول و دستگیر شدند و چون خبر کشته شدن پاشا بسلطان سلیمان
رسید ابراهیم پاشا را با خلاصه لشکر روم بمدد الکا فرستاد و او لشکر عظیم بر سر بهرام میرزا
و امرا رفیق او که بر سر ارجیش میرفتند فرستاد میانه قراولان طرفین جنگ واقع شده رومیه منهزم شدند
ابراهیم پاشا دیگر متوجه محاربه قزلباش نشد و تمامی مردمی که در قلعه ارجیش بودند مصحوب خود کرده باز
متوجه اردوی خواندگار شد و بنیروی دولت بیزوال ارجیش بتصرف درآمده کوتوالی آن
با محمد سلطان صوفی اغلی متعلق گشت **ذکر آمدن سلطان سلیمان خواندگار روم مرتبه سیم باغوای
القاص میرزا بدین مرز و بوم** سپهداران معرکه سخن آرائی صفوف جنود اخبار را بدین
نمط آراسته اند که او لا [illegible] مملکت عجم را بنوعی در نظر خواهش سلطان روم آراسته
و پیراسته بود که هیچ خالی از آن آرزو نبود و هیچ شب بی خیال هم آغوشی آن نمی غنود تا آنکه شهزاده
نادان حق ناشناس شهزاده القاص از کوته خردی باغوای چندی از نادانان از دنادان
اسباب دولت و سعادت و این خود را اندر پس داده روی از خدمت چنان برادر مهربان
که بزرگ کرده داد از جهان آفرین بود برتافته بروم رفت سلطان سلیمان وجود او را مغتنم و سرمایه
تسخیر ملک عجم دانسته بدین خیال محال و سخنان واهی آن سرخیل جهال بدین صوب حرکت آمد و کیفیت
این واقعه آنست که حضرت شاه جنت مکان القاص میرزا را از سایر برادران دوستر میداشت
و اشفاق و مهربانی زیاده از ایشان درباره او بظهور می آورد چنانچه بعد از تسخیر ولایت شیروان

درمیانه اخوان او را برتبه شیروانشاهی امتیاز داده بحکومت و دارائی آن ولایت نصب نمود و بمقتضای
و اشفاق شاهانه محسود برادران بود میرزای نادان باغوای و تحریک جمعی فتنه انگیزان حقوق تربیت
آنحضرت بعقوق و عصیان مبدل ساخت و چون در شیروان بسیاری حشم و لشکر و موجبات اسباب
سلطنت و پادشاهی آماده یافت پای از دایره اطاعت و متابعت بیرون نهاد و ابواب خلاف
گشوده بامور[ی] که موافق رضای آنحضرت نبود اقدام مینمود مزاج مبارک اشرف از و منحرف گشته
متوجه دفع فتنه او شد مشار الیه از آثار بی توجهی آنحضرت اندکی از خواب غفلت بیدار گشته از اطوار
ناهنجار ندامت و پشیمانی اظهار نموده والده خود را با سلطان احمد میرزای پسرش باستشفاع بخدمت شاه
جنت مکان فرستاده شرط نمود که مدت العمر پای از جادۀ اطاعت گذاری بیرون ننهد شاه جنت
مکان عذر پذیر گشته از تقصیرات او گذشته چند نفر از امراء عظام و ریش سفیدان دولت را
مثل سید محمد کمونه و سوندک بیگ قورچی باشی و معصوم بیگ صفوی و شاهقلی خلیفه مهردار و بدرخان
استاجلو با والده او فرستادند که او را قسم دهند که دیگر مرتکب خلاف نگردد امرا حسب الفرموده
عمل نموده باز گشتند و قرار یافت که در آن زمستان ازجانبین لشکر بدیار کفر کشیده بغزا و جهاد پردازند
شاه جنت مکان بغزای گرجستان توجه فرموده القاص میرزا بغزای چرکس رفت اما بعد از مراجعت
امرا در شیروان خطبه و سکه بنام خود کرده بیشتر از پیشتر از مخالفت و عصیان بظهور آورد و شاه جنت
مکان بعد از مراجعت غزای گرجستان که از خلف ایمان و سوء ادب آن سست پیمان اطلاع
یافتند تنبیه و گوشمال او بر ذمت همت لازم گشته هنوز او در چرکس بود که ابراهیم خان قاجار و کوکجه
سلطان قاجار و شاهوردی سلطان زیاد اغلی را با جمعی از جنود ظفر ورود بایلغار بشیروان فرستادند
که آن ولایت را متصرف شوند بهتر دولتیار که از معتمدان القاص میرزا و میر اردوی او بود خانه کوچ
او را برداشته بقلعه گلستان برده متحصن شد و امرا ولایت شیروان را متصرف شده قلعه گلستان را

محاصره نمودند القاص میرزا این خبر شنیده از ولایت چرکس بازگشته بدربند آمده و دو مرتبه لشکر بر سر او
فرستاده و هر مرتبه امرا بر لشکر او غالب آمده جمعی کثیر از مفسدان و بداموزان قزلباش در این معارک
کشته شدند و چون این مقدمات بعرض اشرف رسید بعضی از امرا را بمدد فرستادند و امرای عظام بسر او
ایلغار کردند رایات نصرت آیات نیز بدالصوب در حرکت آمدند و آوازه ورود موکب همایون شاهی و رسیدن
امرا بآن نامدار خبردار گشته با خوف و هراس بسیار بجانب شیابیق گریخته مردم او فوج فوج از وجدا شده
بعسکر ظفر اثر ملحق شدند و امرا در تعاقب نموده در کنار آب سمور باو رسیدند و او چنان سراسیمه
شد که فرصت موزه پوشیدن نداشت و با چهل پنجاه نفری بطرف داغستان رفت و قرم شمخال رفته
از آنجا بکشتی نشسته بکفه رفت و از کفه روانه استنبول گشته بخدمت سلطان سلیمان پیوست و قلعه دربند
و قلعه گلستان که در تصرف مردم القاص میرزا بود و عساکر منصوره محاربه آنرا پرداخته بالاخره بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمد و معتمد و تیار و بعضی از بنی دوتان بیاسا رسیدند و شاه جنت مکان
ولایت شیروان را بشاهزاده نامدار اسمعیل میرزا عنایت فرموده کوکبه سلطنت شاهزاده در خدمت شاهزاده کامکار گذاشته
معاودت فرمودند و چون القاص میرزا روزی چند در استنبول اقامت نمود بسخنان کاذبه
اقاویل باطله شورافزای دماغ خواهش سلطان سلیمان گردیده در سنه خمس و خمسین و تسعمایه گروهی انبوه
و لشکری کوه شکوه از ممالک روم و شام و مصر و بلاد قرامان و دیار ربیعه [illegible] جمع آورده با توپ و عراده
و ضربزن بسیار و ینکچری بیشمار از استنبول بیرون آمده روی توجه بولایت عجم آورد و شاه عالیجاه
نیز از دار السلطنه تبریز بعزم ستیز بیرون آمده یکماه بجهت جمعیت سپاه در شنب غازان اقامت فرمود
در آنجا اسمعیل میرزا با لشکر شیروان و سایر امرا و حکام از اطراف و جوانب رسیده باردوی معلی ملحق شدند
و شاه والاجاه مردم کار آگاه فرستاده سر راه مخالفان را از تبریز تا سرحد روم آتش زده از علوفه و کاه
اثر نگذاشتند و مردم تبریز قنوات را چنان سد و ساخته بودند که آب بجهت آشامیدن نایاب بود

ماکولات

ماکولات علی هذا القیاس پس از امرای عظام عبدالله خان استاجلو را باتفاق بدر خان استاجلو و
حسین خان سلطان روملو و شاهوردی سلطان یاداغلی و غیرهم از امرای منقلای سپاه گردانیده بطرف
مرند فرستادند و موکب ظفر قرین بییلاق اشکنبر توجه فرموده خلفرارهای آن ییلاق محل نزول شهریار
آفاق گردید و سلطان روم چون بدین مرز و بوم رسید اولامه تکلو را با جمعی از جنود رومیه بمحاصره قلعه وان
فرستاد و اجوی القاص میرزا را با بعضی از پاشایان و سنجق بیگیان تا موازی چهل هزار کس بر سر
امرای منقلای بمرند ارسال داشت و خود با بقیه سپاه از عقب او بجانب تبریز در حرکت آمد امرای عظام
که بمرند رفته بودند یاداغلی را با جمعی از مبارزان جنود اقبال بقراولی فرستاده بودند بمقدمة الجیش
رومیان رسیده میانه ایشان جنگ عظیم و نبرد قوی اتفاق افتاده از یاداغلی در آن جنگ
مردانگیها بظهور آمد و امرا که در چمن مرند اقامت داشتند از کثرت جنود روم که فوج فوج میرسیدند احتیاط
ورزیده خود در آن طرف کوه کشیده جمعی را بجهت خبرگیری در مرند گذاشته بودند القاص میرزا و
رومیان که بمرند رسیدند دلاوران قزلباش که بخبرگیری مانده بودند بعزم دستبرد خود را بدیشان
نموده طرح جنگ انداختند و عنان کشیده سپاهیانه جنگی میکردند و رومیان بملاحظه آنکه از فوج قلیل
مبادا کومک کثیر در کمین داشته باشند بجنگ دلیری نمیکردند بالاخره فیمابین حربی صعب و کارزار قوی بوقوع
پیوست غازیان قزلباش جنگ کنان بامرا پیوستند و رومیان از جلادت و مردانگی آن فوج قلیل
اندیشیده چون عبدالله خان و امرای قزلباش از چمن مرند رفته بودند ایشان نیز صلاح در مراجعت
دانسته از آنجا بازگشته در چرنداب تبریز بسلطان سلیمان ملحق شدند و عبدالله خان و امرا نیز در
ییلاق اشکنبر بموکب همایون پیوستند و حضرت شاه والاجاه جنت بارگاه مبارزان جنود اقبال را
باطراف و جوانب عسکر رومیان تعیین نموده دستبردهای نمایان کرده شب و روز مخالفان را آسوده
نمیگذاشتند و هر روز جمعی را بدست آورده بقتل میرسانیدند چنانچه رومیه بطلب آذوقه از اردو

خود قدم پیش نتوانستند نهاد و آذوقه و علیق الدواب در اردوی رومیه حکم عنقا گرفته غنی و فقیر افغان
نان یکسان بودند و رومیان از استیلای جوع شروع در غارت شهر کردند و از عجز ماکول جگر
بدست ایشان در نمی‌آمد و در عرض چهار روز که سلطان سلیمان در شهر تبریز اقامت داشت
چندین هزار اسب و اشتر از بی‌قوتی از قوت افتاده بچراگاه عدم شتافتند سلطان سلیمان از آن
نهضت پشیمان گشته چاره بجز مراجعت ندید و در شبی که اردوی همایون از اشکنبر کلنبر کوچ کرده
خبر قرب وصول لشکر قزلباش در اردوی رومیه شایع شد سلطان سلیمان طبل ارتحال کوفته احمال
و اثقال پیش فرستاده خود تا صباح بر سر اسب ایستاده صبحی راهی شد اجامره و اوباش بر سر
قتل و غارت رومیان برآورده جمعی کثیر از زخم خنجر تیز اجامره و اجلاف خونریز راه عدم پیمودند از عجایب
حالات در آن چند روز که رومی در چرنداب بود از شدت صاعقه و تند باد خیابان گرد و غبار انگیخته شد
و هوا تیره و تاریک گشت که دیده اولو الابصار و الطار رمیده و دوران دو چشم فلک روز روشن از
شب تار فرق نمیکرد و بعد از رفتن رومیان ظلمت و تیرگی انجلا یافته هوا اعتدال پذیرفت و چون دریای
خروش خسرو ایران حسب الفرموده قضا جریان بتعاقب رومیان در حرکت آمده در هر مرحله ستبرد
نمایان میکردند و سلطان سلیمان بجانب وان رفته توپها و بادلیجهای قلعه کوب نصب نموده بلوازم
قلعه گیری سعی نمودن گرفتند شاه علی سلطان چپنی کوتوال قلعه وان از کثرت و هجوم رومیان خایف و
هراسان گشته قلعه را سپرده بیرون آمد خواندکار بدست ستم یا تیار ادر قلعه وان گذاشت و چون
قلعه فارص را که درمابین ثغور سعد و ارض روم واقع و یکطرف آن بگرجستان متصل پیوسته است
از آمد شد عساکر طرفین خراب بود رومیان آباد آن نموده چهار پنج هزار نفر سوفیه و ارباب صناعت
از اماسیه و ارض روم و توقات و سیواس و آقشهر و بلاد قرمیه آنجا فرستاده بودند و بتوقف سلطان
سلیمان عثمان چلبی نام قوللر آقاسی خود را با چهار پنج هزار سوار جرار بمحافظت آنجا فرستاده خود بجانب

موش آباد رفت و حضرت شاه جنت مکان دست از تعاقب باز داشته اسمعیل میرزا را با کوکچه سلطان
قاجار بر سر آن جماعت بقارص فرستادند و ایشان بسرعت برق و باد ایلغار نموده در قلعه قوللر آقای
مذکور و جنود رومیه رسیدند فیمابین جنگ در پیوست و عساکر ظفر فرجام بر جنود رومیان غالب آمده تا دو
سه هزار نفر از رومیه و چهار پنج هزار سوفیه و مردم اطرافی که بجهت آبادانی قارص جمع آورده بودند طعمه
شمشیر غازیان گشته خشک و ترباکش قهر سوخته گردید بقیة السیف از بیم جان خود را بالقلعه انداختند افواج
قاهره قلعه را احاطه کرده در میان گرفته در عرض سه روز کار چنان بر محصوران تنگ شد که فریاد الامان بر آوردند
عثمان قوللر آقاسی و سایر محصوران که قریب ششصد نفر بودند امان یافته بیرون آمدند قوللر آقاسی در
در حین ملاقات دیوانه وار شمشیری بر دوش طیفون بیک قاجار زده رومیه ما جمعهم دست بشمشیر برده
بر شاهزاده و حضار مجلس حمله کردند بدین جهت قتل عام بوقوع پیوسته احدی از آن گروه نیافت غازیان
بفرموده خسرو کامکار کامران قلعه را ویران کرده باردوی همایون پیوستند در آن هنگام بهرام میرزا
با لشکر جرار و گروهی از دلیران معرکه کارزار از همدان که الکای او بود رسیده حضرت شاه جنت مکان
او را بطرف بابیرد فرستاده اسمعیل میرزا را رفیق او گردانید و فوجی از افواج قاهره را باخلاط و کرد
بجاویکور فرستاده خود بفیروزی و اقبال الکای خیس و پاسین را تاخته متوجه ولایات موش آباد شدند
سلطان سلیمان چون مشاهده نمود که حضرت شاه عالیجاه جنت مکان با عساکر نصرت قرین ظفر
نشان که روز بروز از اطراف و جوانب میرسند و دست از تعاقب باز نمیدارند و القاص میرزا
بخواندکار گفته بود که طوایف قزلباش بالطبع خواهان منند و هرگاه قدم بولایات عجم نهم فوج
فوج بر سر من جمعیت مینمایند تدبیر رومیان بدین قرار گرفت که القاص میرزا و اولامه را هم
کدام بطرفی فرستند که قزلباش متوجه دفع ایشان شده اردوی خواندکار بسلامت بیرون رود
بنابران القاص میرزا را با پنج هزار کس گرویه و شهره زور بجانب عراق و اولامه را با دو هزار کس

باتفاق پاشای ارض روم بطرف ولایت مذبور فرستادند و خواندکار با اغرق خود از آب
تبلیس عبور نموده خود را بدیار بکر انداخت و شاه جنت مکان تا ولایت کوش آباد رفته آنحدود را
تاخته و سوخته دران دیار از آبادانی اثر نگذاشتند و چون بمسامع جلال رسید که اولامه تکلو از اردوی
خواندکار جدا شده با فوجی از جنود رومیه در ترجان است بارض روم میرود شاه والاجاه کمیت صبا
رفتار را بطریق ایلغار بدان صوب در حرکت آورده در نزول و ارتحال بر صبا و شمال پیشی میگرفتند و عساکر
منصوره گروه گروه از عقب میرسیدند و اولامه و جنود رومیه که همراه او بودند از ایلغار خسرو کامکار
خبردار گشته رعب و هراس بمقیاس لشکر آن سپاه راه یافته از خوف جان بی استعمال سیوف و سنان
ترجان را انداخته راه فرار پیمودند و موکب همایون فال بفیروزی و اقبال بترجان رسیده چون رومیان
فرار نموده بودند چند روز راه از عقب رفته مرور نموده و اختر بمی آوردند از انجا لوای توجه بجانب
افراخته چند گاه ساحت آن ولایت مضرب خیام اقبال بود و امرا از نامدار که بهر طرف مامور شده بودند
شاهقلی سلطان افشار در نهار الوس و احشام اخلاط را تاخته موازی نخجوان سی و یکصد هزار
راس گوسفند و پنجاه هزار گاو بدست آورده سالما غانما بازگشتند و محمد خان افشار حاکم کوه گیلویه
دکیل شاهوردی استاجلو و غیرهم که بقراولی رفته بودند با گروهی از قاپوقلی و قراولان خواندکار
بازخورده جنگ عظیم فیمابین بوقوع پیوست شکست بر رومیان افتاد و علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر
که با ده هزار کس استاجلو از سپاه ظفر پناه بتاخت عادلجواز رفته بود در [illegible] فوجی
کثیر از پاشایان و عظمای رومیه که از اردوی خواندکار جدا شده بودند دوچار شده بر ایشان ظفر
یافتند شاهزادگان کامکار بهرام میرزا و اسمعیل میرزا که با فوجی از دلاوران عرصه کارزار بطرف
بایبرد رفته بودند محمد پاشا [illegible] اغلی رسیده آهنگ محاربه را ساز دادند و جنود بهرام انتقام خاک
عرصه بایبرد را بخون مبارزان رومیه گلگون ساخته جمعی کثیر بقتل آوردند القصه سرداران لشکر

٦٠

قزلباش همگی مظفر و منصور متوجه اردوی کیهان پوی گشته سر بسیار و اختر مهاد و الایها که درین
معارک بدست در آمده بود در ارزنجان بنظر خسرو کامکار کامران در آورده هر یک فراخور خدمت
بنوازش شاهانه سرافراز شدند و چون نقصان و خرابی که از آمدن سلطان سلیمان بهمان عظیم راه یافته
بود یکی در ده تدارک شده و درین نهضت ما قریب جهت هزار کس رومیه تیغ انتقام غازیان ظفر
فرجام راه عدم پیموده بودند از ارزنجان عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده بایروان آمده
و از ایروان بجانب قراباغ رفته از انجا اسمعیل میرزا و عبدالله خان و کوکچه سلطان را بشیروان
فرستاده سوندک بیک قورچی باشی را با فوجی از قورچیان عظام بتاخت ولایت تکلی ارسال داشتند
درین اثنا خبر رسید که القاص میرزا را که در انجا بود بدست آورده و در ممالک عراق از آمدن او آتش
فتنه و آشوب اشتعال دارد بنابران اسمعیل میرزا و قورچی باشی و قورچیان با اردوی ظفرنشان باز
گشته رایات نصرت آیات با اردوی سپهر اساس جهت دفع فتنه القاص بصوب عراق در حرکت آمد

ذکر آمدن القاص میرزا با کومک روم بعراق و بازگشتن و مآل حال وی

اما احوال القاص میرزا آنکه چون بهمدان آمد خانه کوچ بهرام میرزا را بدست آورده و از انجا روانه
قم گردیده بران بلده مستولی گشت از انجا جمعی از اکراد بدنهاد را بتاخت ولایت ری فرستاده
و از قم بکاشان آمده بدان بلده نیز دست یافت از انجا بهوای ملک صفاهان روانه آن دیار
نشان گردید اکابر و اهالی اصفهان ابواب آشنائی با او مسدود ساخته برج و باره شهر را استحکام
داده بجنگ پیش آمدند و حضرت شاه جنت مکان از راه طلخال و طارم بقزوین تشریف آورده دولت
بهرام میرزا و ابراهیم خان ذوالقدر حاکم شیراز را بر سر القاص میرزا فرستادند آن شهزاده
حق ناشناس از آوازه ورود موکب نصرت قرین شاهی و خبر قرب وصول بهرام میرزا و ابراهیم خان
ذوالقدر حاکم شیراز آگاهی یافت احوالش متزلزل و از مواجهت اصفهانیان مایوس گشته

عازم دیار فارس گردید و در سر راه بر سر قلعه یزد خاص دست یافته بجهت آنکه رعایای قلعه دزدی
او نه بند در آن اخافت عام نمود و جمعی کثیر از عجزه و رعایا را تیغ انتقام گذرانیده مع بندا و ازیادی
بند امیر را بر روی او بسته بشیراز راه نداوند از ده علی اردکان عبور نموده بپای قلعه سفید رفت چند بیگ
برادر ابراهیم خان و خانه کوچ ذوالقدران در آن قلعه بود چون تسخیر آن قلعه اشکال تمام داشت و بایکی
کاری نساخته از راه شولستان و بهبهان بطرف شوشتر رفت میر عبدالوهاب شوشتری و اهالی
آنجا دروب شهر و قلعه را بر روی او بسته ابواب نزاع و جدال گشودند از موافقت ایشان نیز
مایوس گشته بدزفول رفت در آنجا نیز کاری از پیش نتوانست برد در کمال یاس و نومیدی
روی توجه بجانب بغداد نهاد چند گاه در آن حدود بود تا آنکه در سال دیگر موافق سنه ست و
ثمنین و تسعمایه بحکم سلطان سلیمان بطلب او رسید چون از همه طرف کفران نعمت این کمر
گشته ادبار باو روی آورده بود با خواندکار نیز آغاز حیل و شعبده بازی کرده از رفتن اباء نمود
و خانه کوچ بهرام میرزا را که همراه برده بود باز فرستاد عظمای روم دانستند که از او کاری نمی آید
و بودن او در آن ولایت موجب شورش و فساد و عدم امنیت فی استقامت بلاد و اختلال
احوال عباد است رقم خلاف بر ناصیه احوال او کشیده سلطان سلیمان را بدفع او اغوا نمودند
و خواندکار لشکر عظیم بر سر او فرستاد که او را بدست آورند رومیان علی الغفله باردوی او
القاص میرزا مضطرب الاحوال خود را از آن ولایت بیرون انداخته با معدودی بالکاه
اردلان آمد چون حقیقت اینحال بمسامع جاه و جلال رسید بهرام میرزا و شاه قلی خلیفه مهردار و ابراهیم خان
ذوالقدر را با بیست هزار کس بر سر او فرستادند و ایشان در حدود قلعه مریوان بدو رسیده
او را منهزم گردانیدند القاص میرزا سرگشته و حیران و از کرده نادم و پشیمان بقلعه مریوان
نزد سرخاب اردلان رفت و حکم همایون در باب بیرون دادن او بسرخاب عز اصدار یافت

رسیده شد

و او جز اطاعت حکم پادشاهی چاره نه دانست القاص میرزا التماس نمود که شاه نعمت الله یزدی که
شوهر خواهرش بود آمده او را بیاورد و جناب مرتضوی انتساب حسب الفرمان خسرو کامیاب
نزد سرخاب رفته میرزا را از او گرفته بخدمت اشرف آورد و چون بنظر همایون در آمد حضرت شاه جنت
مکان بلفظ گهربار فرمودند که ای برادر نامهربان من با تو چه بد کردم که روا داشتی خانواده پدر را
و خود را از اوج عزت بحضیض خواری و مذلت انداختی و بدشمن متوسل گشتی و مرتکب چندین
فتنه و فساد و خونریزش شدی جز خجالت و شرمندگی جوابی نداشت سر ندامت پیش انداخته
رقت نمود شاه جنت مکان را عرق اخوت در حرکت آمده بروی ترحم نموده از خونش درگذشت اما چون
در میانه طوایف قزلباش فساد انگیخته بود اعتماد دائمی نشایست و ریش سفیدان طبقه علیه
باستخلاص او راضی نبودند شاه جنت مکان رضای خاطر جمهور جسته او را بقلعه قهقهه فرستادند
که در آنجا بوده باشد پسرش سلطان احمد میرزا نیز مقرر شد که با پدر در آن قلعه باشد و بالاخره
مقام سام میرزا و پسر او نیز در آن قلعه قرار یافته عمر هر چهار پادشاهزاده در آن قلعه سپری گشت
مجملا چنان فتنه عظمی که آن تنگ عقل حق ناشناس انگیخت بنیروی اقبال و مساعدت اختر بخت
فرخ فال مندفع گشته شعله عصیان و طغیان او برشحات سحاب لطف الهی فرو نشست ذکر

آمدن سلطان سلیمان مرتبه چهارم به آذربایجان و بیان قضایای سانحه و وقوع مصالحه میان آن پادشاه

در شهور سنه احدی و ستین و تسعمایه که پنج سال از فتنه القاص گذشته فی الجمله شورش و اختلاف
تسکین یافته بود اسکندر پاشای بیگلربیگی ارض روم انگیز فتنه کرده دیگر باره سلطان سلیمان را تحریک
او لشکر به آذربایجان کشید و کیفیت این واقعه آنست که چون خواندکار روم مرتبه ثالث باغوای القاص
میرزا آمده چنانچه بتحریر پیوست باز گردید و شاه جنت مکان نیز با لشکر بحر جوش دریا خروش
قزلباش تعاقب او در حرکت آمده تا حدود دیار بکر راندند آنجا را لگدکوب سپاه کینه خواه گشته دقیقه‌ای از

دقایق انتقام و اهتمام فرو گذاشت نکردند چون سلطان سلیمان چند گاه از آمدن تقاعد نموده
بغزای فرنگ رفت شاه جنت مکان نیز از لشکر کشیدن بدیار اسلام احتراز نموده متوجه غزای
گرجستان میشدند و چهار پنج سال خلایق بعافیت گذرانیده در سرحدها فی الجمله آرامشی پیدا آمده اگر
اندک بی اندامی از سرکشان اکراد واقع میشد آنرا سهل انگاشته تا ده فساد نمیساختند و گفتگو
دوستانه بخوندکار نوشته جهت ترفیه حال عباد و گفتگوی صلح بمیان آورده مصحوب میر شمس
دلیجانی از سادات آنجا که بشمس فلک دوار مشهور بود ارسال داشتند و اسکندر پاشا مرد مفسد
فتنه انگیز بود در این حال که حاکم وان بود و زیاده اعتبار بهم رسانیده علی الغفله از وان بخوی
آمده حاجی بیگ دنبلی را که از منسوبان این دودمان بود با جمعی از رعایای خوی بقتل آورده بود بجهت
مورد تربیت گشته بیگلربیگی ارض روم شد در همان اوقات که آوازه شجاعت و جلادت
در آن سرحد منتشر ساخت بر سر حسینخان سلطان روملو به ایروان آمده حسینخان سلطان صلاح
در جنگ ندیده از مقابله او بیکسو شتافت او خرابی چند در ایروان کرده جمعی را بقتل آورده باز
گشت مجرد این حرکت ناهنجار که از او ظهور یافت و از ینطرف محض ترفیه حال رعایا کسی متوجه نشده
و تادیب او نشد پای از اندازه بیرون نهاده بغرور موفور سخنان بی ادبانه بامرای سرحد نوشته
باعمالی که زیاده از حد او بود جسارت مینمود و انگیز فتنه میکرد از جمله در وقتی که حضرت شاه جنت
مکان بعضی از امرای قاجار را بغزای گرجستان بطرف دادیان فرستاده بودند با لشکر
گران ایلغار نموده در وقتی که امرا بتاخت رفته بودند بر سر اردوی امرا آمده جمعی از غازیان قاجار را
بقتل آورده و زیاده روی و بی اندامی را از حد اعتدال گذرانیده برهمزن بنگاه عافیت گردید
درین اثنا جواب کتابت اشرف مشتمل بر وعده و وعید از جانب سلطان سلیمان رسیده بتحریک
اسکندر پاشا تهدیدات کرده اظهار آمدن بدیار عجم نموده بود بنابران آتش خشم جهانسوز شهریاری

افروخته گشته باجتماع سپاه فرمان داد و در اندک روزی طوایف قزلباش از اطراف و جوانب
به ییلاق آق منقان که محل اردوی ظفر نشان بود جمع آمدند رای جهان آرا بدان متعلق گشت
که قبل از حرکت سپاه روم لشکر بدان مرز و بوم کشیده در سرحدها از آبادانی اثر نگذارند و سکنه
آن دیار را گوشمالی بسزا داده از خواب غفلت و غرور بیدار سازند عساکر نصرت نشان را چهار گروه
کرده هر گروهی را بسرکردگی یکی از امرای عالیقدر بطرفی فرستادند و رایات فیروزی آیات
متوجه اخلاط گشته قلعهای اخلاط را مرکز وار در میان گرفته و امرای نامدار که بهر طرف رفته بودند الکای
وان و تفلیس و بایزید و علوبجور و ارجیش را تا صحرای موش سوخته و غارت کرده هر کس از امرای
رومی و اکراد بمقابله ایشان اقدام نمود محاربات و نبردهای عظیم کرده بظفر و نصرت اختصاص
یافتند و بسیاری از امرا و معتبران رومیه و اکراد مقتول و گرفتار عساکر ظفر شعار گشته با غنایم
موفور باردوی همایون بازگشت شد بعد از معاودت امرا متوجه گوشمال اسکندر پاشا شدند فوجی از امرای
نامدار مثل بدرخان استاجلو و شاهقلی استاجلو که حاکم خوی و سعد شده بود و محمد خان موصلوی
ترکمان و شاه وردی سلطان زیاده اغلی حاکم قراباغ و سایر امرا و جمعی از قورچیان عظام و غیر ذلک را
بسرکردگی شاهزاده کامکار اسمعیل میرزا بارض روم فرستادند اسکندر پاشا از آمدن لشکر
قزلباش آگاه گشته با امرای روم و ینکچی سکبان که از ارزنجان و ترجان و بایبرد و کماخ و مرعش
و طرابزون و گرجستان و دادیان و گوریال نزد او جمع شده بودند طریق مشورت مسلوک داشت
که بیرون رفته جنگ کنند یا قلعه داری نمایند امرای روم صلاح در جنگ ندیده بودند و گفته که بادشاه
زاده قزلباش با حشری انبوه و لشکری کوه شکوه آمده ما را طاقت محاربه ایشان نیست اسکندر پاشا
که لشکر بسیار از کرد و رومی بر سر داشت و آوازه شجاعت و دلاوری در سر انداخته کار نخوت و غرور
بکاخ دماغش راه یافته بود سخن عقلا و ارباب رای و تدبیر مسموع نداشته خاطر محاربه قرار داده گروهی

از جوانان کار آزموده منقلای سپاه گردانیده پیشتر فرستاد و خود در نهم فرنجی شهر صفر سپاه
آراسته با پانصد نفر یکچری تفنگ انداز با پیست دست عرابه توپ و ضرب زن و فرنگی در پیش صف
باز داشته مستعد رزم و قتال گردید و از یطرف چرخچیان جنود اقبال پیش رفته چون هراول
دشمن نمودار گردید دلیرانه بران گروه انبوه تاختند و کار ایشان را برونق دلخواه ساختند و بقیه السیف
لشکر روم بقول ملحق شده رعب و هراسی از جنود قزلباش بر ویرا ادیافت و چرخچیان سپاه
منصور با لشکر قول رومیه در آویخته ایشان از برابر و سرداران میمنه و میسره از چپ و راست جنگ
انداخته بازار محاربه گرم گردید و مبارزان جنود قزلباش آثار غلبه و اقتدار ظاهر ساخته بسیاری از مخالفان
بر خاک هلاک انداختند اسکندر پاشا دلیری و دلاوری جنود قزلباش را مشاهده نموده آتش غیرت
در کانون درونش مشتعل گشته با گروه انبوه از قول بیرون آمده بفوج چرخچی تاخت و فیمابین هر دو
فریق محاربت در غایت صعوبت بوقوع پیوست در اثنای گیر و دار از قول بزرگ جنود نصرت شعار
که بفر شکوه شهزاده کامکار آرایش داشت نمایان شد چون اسکندر پاشا را نظر بران لشکر ظفر شعار
افتاد و علامت عجز و انکسار در ناصیه احوال سپاه روم مشاهده مینمود دست از کار و کارزار
باز مانده هزیمت غنیمت شمرد و از محاربه بر تافته سراسیمه وار خود را بقلعه انداخت و دلاوران سپاه
تا دروازه قلعه تعاقب منهزمان لشکر روم کرده قریب سه هزار کس از رومیان و اکراد و یکچریان
طعمه شمشیر آبدار غازیان شدند رمضان بیک برادر اسکندر پاشا محمد بیک نام قوللر آغاسی
غلامان خواندکار و چند نفر از امرای روم خصوصا حاکم مرعش و حاکم ملاطیه و حاکم طرازون و محمود بیک
نام برادرزاده چپر بیک که در زمان سلطان قانصو پادشاه مصر و شام و حاکم حلب بود و با سلسله دولت
نعمت حرامی کرده نزد سلطان سلیم آمده او را بتسخیر ممالک مصر و شام و حجاز اغوا نموده و دیگر امرا
و میران سنجق اکراد دستگیر شدند شهزاده کامکار و امرای نامدار در برابر قلعه ارض روم فرود آمده

معتبر

خیام ظفر افراختند و چند روز افواج قاهره در اطراف و جوانب آنولایت آتش غارت افروختند مظفر و
منصور با غنایم موفور بازگشت شدند و ندای کوچ در داده روی توجه بجانب دوی کهیان پوی آوردند
در حینی که شاه جنت مکان قلعه اخلاط را گرفته بمحاصره قلعه ارجیش پرداخته بودند باردو همایون رسیده
بساط بوس سرافراز شدند و جمعی که مردانگیها بظهور آورده بودند خصوصا زیاد اغلی نوازش و
استحسان یافته گرفتاران نظر انور در آورده اکثر را بیاسا رسیدند و کیفیت تسخیر قلعه اخلاط آنکه چون
موکب همایون بپای قلعه رسیده محاصره نمود محصوران بمدافعه و قلعه داری پرداختند چند روز بقدر
قوت و توان کوشش نمودند بالاخره از محافظت شهر و قلعه عاجز گشته شعفا آنچه قلعه را سپردند
و حکم تخریب آن نافذ گردیده چنان حصار استوار باندک توجهی با زمین هموار شد و از آنجا عنان
عزیمت بصوب ارجیش معطوف داشته ارجیش را محاصره فرمودند حاکم قلعه متانت و استحکام
حصار و اسباب قلعه داری مغرور گشته توپچیان و تفنگچیان رومی توپ و تفنگ بمعسکر همایون
ریختند و محصوران در مراسم قلعه داری کوششهای مردانه مینمودند و از جانب غازیان جلادت
شعار قدم مردانگی پیش نهاده سیبها بپای حصار رسانیدند و توپ بزرگی که در پیش بیک
توپچی خاصه شریفه در پای قلعه ترتیب داده بر بروج و باره حواله نمودند تزلزل در میانه حصار انداختند
القصه تا سه ماه مردم قلعه از روی قوت و قدرت قلعه داری کرده در ماه چهارم عاجز و زبون شدند
جمعی اکراد در قلعه بودند چنانچه عادت عامه آن طایفه است که در وقت کار با همه کس مصلحت خود را
منظور داشته با زمانه بار و با روزگار مساعد و سازگار باشند با یکدیگر اتفاق نموده حاکم قلعه را بقتل
آوردند و قزلباش را بالا کشیدند و بنیروی دولت قاهره قلعه ارجیش بدست در آمده بفرموده
اشرف اعلی خراب و ویران شد و از آنجا رایات فتح آیات بصوب قلعه بارگیری افراخته همت
والا بتسخیر آن حصار کیوان اعتلا که در رفعت و بلندی با قله قاف همسر و با کوه الوند برابر است

گماشتند مبارزان قلعه‌کشا روی جلادت بتسخیر آن حصار استوار آورده باستعمال آلات رزم و کار
پرداختند و محصوران نیز مردانه‌وار بمدافعه قیام نموده چند روز فیمابین آتش مصادمه و مجادله مشتعل بود
تا آنکه خوف و هراس بر حواس محصوران مستولی گشته دست در دامن استیمان زدند و حاکم قلعه
با امان بیرون آمده مورد بخشش و نوازش گردید بعد از فتح قلعه بارکیری اسمعیل میرزا را با سوندک
بیک قورچی باشی بتاخت کردستان و بعضی امرا را بقتل و غارت شروان محمودی فرستادند و عساکر
ظفرشعار از قتل و غارت آن بدنهاد فارغ گشته باغنایم موفور باردوی همایون پیوستند سلطان
سلیمان که عزم یورش آذربایجان جزم نموده بحلب آمده بود درین سال بجهت قلت آذوقه و تعذر
آمدن یافت در حلب طرح قشلاق انداخته بتهیه اسباب یورش اقبال معاودت فرموده بنخجوان آمدند
و دران سال قشلاق همایون درانجا واقع شد در سال دیگر مطابق سنه احدی و ستین و تسعمایه
سلطان سلیمان با سپاه بیکران از قشلاق حلب در حرکت آمده روی توجه بدین دیار نهاد شاه
جنت مکان از نخجوان به یلاقات بازارچایی رفته از عساکر منصوره یک گروه را بسرداری اسمعیل میرزا
و معصوم بیک صفوی امیر دیوان و شاهقلی خلیفه مهردار بطرف وان و وسطان و اخلد و کرد
دیگر را بسرداری سلطان حسین میرزای ولد بهرام میرزا بکاردانی بدر شاهوردی سلطان زیاد
اغلی بطرف دیگر فرستادند که سر راه سپاه روم را سوخته آبادانی در آن حدود نگذارند جنود ظفر
ورود حسب الفرموده عمل نموده سالما غانما بازگشته در یلاق بازارچایی باردوی همایون پیوستند
و چون سلطان سلیمان فصل ییلاق گذرانیده با سپاه بیکران عدد و بیحد قریب شد شاه جنت مکان جمعی
از مبارزان جنود اقبال را بسرداری مدبران کاردیده و شجاعان جنگ آزموده بقراولی تعین کرد
که از چهار طرف رومیان خبردار بوده در هنگام فرصت دستبردها نموده هر فرقه کار از دست ندهند
و دلاوران جنود قزلباش و کمنه سپاهیان قلاش دندان طمع بمال و میمنه تیز کرده در هر مرحله دستبردها

نمایان نموده جمعی را گرفتار کمند گزند میساختند و هیچ روزی نبود که سرها و اسیرها و گرفتار شده‌ها بنظر
اشرف درنمی‌آوردند تا رسیدن سلطان سلیمان بنخجوان بسیاری از جنود روم طعمه تیغ غازیان ظفر
لزوم راه فنا پیمودند و چون خواندکار در نخجوان فرود آمد شاه جنت مکان به سان عساکر ظفرنشان
پرداخته موازی چهل هزار سوار جرار نیزه‌گذار مواجب‌خوار همه با اسپان تازی نژاد صبارفتار
اسلحه و یراق آراسته بمعرض عرض درآمده سایر الناس که در اردوی همایون جمع آمده بودند
علی هذا القیاس بعد از عرض سپاه از یلاق بازارچایی بعزم قتال بدبدبه اکاسره و کوکبه کیان در
حرکت آمدند سلطان سلیمان بجهت قلت آذوقه در نخجوان مجال اقامت نیافته شهر را سوزانیده بحالی
طبل ارتحال کوفته بطرف روم بازگشت و موکب همایون شاهی متعاقب او در حرکت آمده در منزل
جمعی از جنود رومیه بدست قراولان قزلباش قتیل و دستگیر میشدند در همان چند روز سنان بیک
که از مقربان و مخصوصان سلطان سلیمان بود با جمعی بقراولی از اردو بیرون آمده بود بقراولان
جنود اقبال دوچار شده بعد از جنگ و پیکار گرفتار گردید سلطان سلیمان از گرفتاری سنان بیک
پریشان ضمیر و از آمد شد بیفایده دلگیر گشته محمد پاشای وزیر اعظم که مرد سلیم النفس خیراندیش
بود و همواره خواندکار را بمصالحه ترغیب میکرد و اظهار صلح نموده بود محمد پاشا بامرای سرحد مکتوبها
نوشته اظهار مصالحه کرده والتماس از خدمت اشرف نموده بود که سنان بیک را آزاد فرموده
باز فرستند و کسی بجهت تمهید امر مصالحه با او همراه نمایند شاه جنت مکان حسب الاستدعای محمد پاشا
و استشفاع خیراندیشان ازین طرف سنان بیک را آزاد فرمودند و چون خصومت و نزاع سلاطین
موجب ویرانی مملکت و مصالحه فرمانروایان عدالت آئین باعث امنیت و استقامت احوال
سپاهی و رعیت است محض بجهت ترفیه حال عجزه و رعایا که از دو طرف لگدکوب حوادث و پایمال
سم ستوران بودند بمصالحه راغب گشته شاهقلی بیک نامی از ریش سفیدان قاجار که از مرد



استیلا یافت اما چون اصحاب قلندر و مردم بی سر و پای پراکنده هر جای بودند و مرد و عاقل کاردانی
در میان آن گروه نبود از جهل و بی تدبیری شیخی شماخی را که از سر نشسته بجانب سالیان مراجعت نمود و عظمای شیروان
که در قلعه بیغرد بودند از رفتن او آگاه گشته در موکب شاهرخ میرزا بتعاقب شتافتند و او را در حوالی
سالیان دریافته جنگ در پیوستند اصحاب شاهرخ غالب آمدند قلندر مغلوب گردید و بدست
شیروانیان در آمده شیخ باد از تفتیش بر داخت اما امرای خود رای شیروان بیشتر از بیشتر زیاده روی و بی
اعتدالی آغاز نهاده دست درازی بمال و ناموس مسلمانان میکردند و شاهرخ را بجهت خورد سالی قدرت
بر منع نبود و خلایق از ظلم طایفه شیروان بجان آمده استغاثه بدرگاه نوشیروان زمان کردند قورچی باشی
بادار و جمعی از سپاهیان نیز آمده فریاد بر آوردند که ای اسکندر منزلت از ظلم یاجوج الامان و ای سلیمان
زمان از جور دیوان زنهار شاه جنت مکان تسخیر آن ولایت نزهت نشان و دفع ظلم ارباب بغی و طغیان
بر ذمت همت شاهانه لازم دانسته در سنه خمس و اربعین و تسعمایه شاهزاده القاص میرزا را باتفاق منتشا سلطان
و جمعی از امرای قاجار و طوالش و مردم قراباغ با بیست هزار کس همراه قورچی باشی بادار کرده بتسخیر آن ولایت
فرستاد افواج قاهره از آب کر بکشتی عبور نموده بشیروان در آمدند و مردم شیروان در مقام
تمرد و خلاف عصیان در آمده قلاع آن ولایت مردان کار را استحکام داده بمدافعه و جنگ و جدال
پرداختند مبارزان قلعه گشای اول قلعه سرخاب کلید بگیلان را فتح نموده بعد از آن حصار [illegible] را فتح کرده [illegible] شدند
و از آنجا که همت به تسخیر گلستان که محکم ترین قلاع شیروانست انداخته گروهی از افواج قاهره بمحاصره
آن مامور گشتند چون شاهرخ میرزا در قلعه بیغرد بود و عساکر منصوره متوجه آن صوب شدند حسین بیگ
وکیل شاهرخ میرزا با لشکر جلادت اثر بمقابله جنود قزلباش آمده در دره بیغرد بهم رسیده جنگ
در پیوستند مبارزان جنود اقبال دره مذکور را از خون مخالفان مالامال گردانیدند حسین بیگ
شکست خورده بجانب قلعه گریخت و باستحکام برج و باره و سرانجام اسباب قلعه داری پرداخت

دلاوران جنود قزلباش بمحاصره قیام نموده همه روزه از طرفین نایره حرب و قتال و جنگ و جدال اشتعال داشت
و شیروانیان در مخالفت اصرار مینمودند تا آنکه مدت محاصره بچهار ماه کشید درویش محمد خان والی ولایت
شکی بامداد شیروانیان آمده بقصد شبیخون بکنار اردوی قزلباش رسید و نقاره نواخته شورش
فوجی از دلاوران نامجوی و قورچیان رزم جوی بدفع آن گروه شتافته مغلوب گردانیدند درویش محمد خان
جمعی کثیر از مردم خود را بکشتن داد کاری نساخته باز گردید شیروانیان را چون اعتضادی و استظهاری نماند
از مقاومت و قلعه داری عاجز گشته پیغام فرستادند که هرگاه شاه عالیجاه بسعادت و اقبال تشریف
آورند قلعه را تسلیم آنحضرت مینمائیم امرا این حقیقت عرض کردند شاه جنت مکان از مرند عزیمت شیروان
فرموده ساحت آن ولایت از پرتو آفتاب چتر فلک سای پادشاهی روشنی یافت و چون در پای قلعه
نزول اجلال واقع شد روز دیگر حسین بیگ وکیل با عظما و اعیان بیرون آمده و شاهرخ میرزا را آورده
و کلید قلعه و مفاتیح خزاین بخدام بارگاه فلک اشتباه سپردند و کوتوال قلعه گلستان نیز بیرون آمده
قلعه سپرد و حسین بیگ وکیل با اکثر صنادید شیروان در ازای مخالفت و بی ادبی بیاسا رسیده عنقریب
شاهرخ میرزا نیز متوجه دیار عدم شد و حکومت بشاهزاده القاص تفویض یافته عنان عزیمت
بصوب آذربایجان معطوف گردید شعرای زمان قصاید غرا و تاریخهای مرغوب در باب فتح شیروان
در سلک نظم در آوردند از انجمله این دو بیت از قطعه مرقوم شد ز کوس بشارت بر ایوان کیوان
در افتاد آوازه فتح شروان * چو فتحی کند بعد صد سال دیگر * نویسند تاریخ آن فتح شروان *
که باسقاط عدد صد موافق تاریخ القاص میرزا که سالها باستقلال حکومت شیروان نموده از
وفور اسباب و تجملات پادشاهانه و افزونی جاه و سپاه از راه رفته با ولی نعمت در مقام عصیان
در آمده چنانچه تحریر میوبت بخذلان ابدی گرفتار گردید شاه جنت مکان آن ولایت را بفرزند ارجمند
خود اسمعیل میرزا داده کوکچه سلطان قاجار را در خدمت شاهزاده گذاشته شد و چون شاهزاده

قیتاق بود

در شیروان قرار و آرام گرفت و میرزا برهان نامی از نبایر سلاطین شیروان که در میان جماعت قیتاق
می بود در سنه اربع و خمسین و تسعمایه بشیروان در آمده در قلهان رحل اقامت انداخت جمعی از قزلباش
و بقیه سپاهیان شیروان بر سر آن مخذول جمع آمدند و در میان چشمه و جنگل حرب بریدند و بسی مردم
دیگر کشته شدند اسمعیل میرزا و کوکچه سلطان با لشکر گران متوجه دفع طاغیان مذکور گشته فیما بین
چرخچیان سپاه منصور و آن گروه مقهور حربی سخت اتفاق افتاد و چون موکب عالی شاهزاده بزرگوار
رسید جنود شیروان تاب مقاومت نیاورده شکست یافتند و برهان میرزا بالضروره خود را
بداغستان انداخته بسیاری از آن طایفه بقتل رسیدند و در وقتی که خبر آمدن خواندکار روم
بهمراهی القاس میرزا اساس محقق گشته اسمعیل میرزا و کوکچه سلطان حسب الفرمان قضا جریان
متوجه معسکر سعادت نشان گردیدند برهان میرزا ولایت شیروان را خالی یافته بشماخی آمده دست تعرض
بدان مملکت دراز کرد و چند روزی در آن ملک لوای حکومت افراشت چون دولت از آن سلسله روی
تافته بود زود چراغ عمرش افسرده گشته بعالم عقبی شتافته بعد از معاودت سلطان سلیمان و بدست
در آوردن القاس میرزا در سال سنه ست و خمسین و تسعمایه حکومت آن ولایت بعبدالله خان استاجلو
ولد قراخان برادر خان محمد برادرزاده و داماد خاقان سلیمان شان بود تفویض یافت شیروانیان
بجهت اطاعت و متابعت چند روزه برهان میرزا از عبدالله خان خوفناک گشته در خفیه اتفاق
کرده محراب نام پسری را از اقوام برهان بسلطنت برداشته مقیم زاویه خلاف گشتند عبدالله خان
بر سر ایشان رفت شیروانیان تاب مقاومت نیاورده مغلوب شدند محراب میرزا گریخته اکثر مردم
او کشته شدند بقیة السیف شیروانی دیگر باره از تیره بختی آغاز فتنه کرده قربان علی میرزا نامی را از
اقوام محراب حاکم خود کرده بجزیره ای که در دریای خزر است پناه برده متحصن شدند هر چند خان استمالت
نامها فرستاده طلب نمود راضی بآمدن نشده در عصیان و طغیان اصرار نمودند عبدالله خان بر سر

ایشان رفت غازیان قزلباش اسب در آب انداخته بر سر آن فرقه اشرار رفته آتش حرب بر افروختند
قربانعلی میرزا کشته شده اکثر آن گروه سرکش بتیغ قهر و سیاست کشته شدند غازیان اموال فراوان
بدست آورده باز گشتند و عبدالله خان در حکومت شیروان استقلال یافته در آنجا و بلند آوازه
گشت و چند سال بکامرانی و اقبال گذرانید در سنه احدی و ستین و تسعمایه که سلطان سلیمان نوبت
چهارم لشکر باذربایجان کشید قاسم نامی را از نژاد والیان سابق که بدرگاه سلطان روم پناه برده
بود با سپاه جلادت اثر از راه کفه بشیروان فرستاد و قاسم مذکور چون از دربند گذشته
قدم بدان ولایت نهاد دیگر باره شیروانیان آغاز فتنه کرده گروه گروه از عبدالله خان رو گردان
شده بر سر قاسم جمع آمدند عبدالله خان با جنود ظفر ورود قزلباش بدفع او شتافته در موضع تنگه که مکان
مستحکم است تلاقی فریقین روی داد عبدالله خان جهت استحکام مکان در آنجا کاری نساخته
بشماخی معاودت نمود قاسم بقلعه بیغرد در آمده در آنجا مستعد رزم و پیکار گشته با ده هزار
کس رومی و بیکوری بر سر عبدالله خان آمده ریش سفیدان قزلباش که با خان بودند از قلت سپاه
ظفر پناه و کثرت اعدا و شیروانیان گمراه اندیشه مند گشته در جنگ کردن تامل داشتند عبدالله خان
تکیه بر امداد جنود الهی و نیروی اقبال همایون شاهی کرده دو هزار کس در آن وقت بر سر داشت بمحاربه
دشمن کمر بسته در حدود قلعه گلستان تلاقی دست داده فیمابین نایره قتال و جدال التهاب یافت مبارزان
جنود اقبال و بهادران کار طلب حملات دلیرانه بران فرقه ضلال نمود تا آخر روز از جانبین بحرب و
قتال پرداختند هنگام شام اختر بخت آن بخت برگشتگان بمغرب فنا و زوال فرو رفته شکست بر لشکر مخالف
افتاد و تیغ یمانی غازیان سرافشانی آغاز نموده جمعی کثیر و جمی غفیر از آن حزب گمراهان غرق بحر فنا شدند از سرهای
آن جنود سران منارها افراختند و بقیة السیف بطرف طبرسران گریختند احوال قاسم که در جنگ کشته شد
یا بدیار ادبار رو گم نامی فرو رفت معلوم نشد و اوراق گنشتاما قاضی احمد غفاری در تاریخ جهان آرا نوشته

که بعد از انهزام از معرکه بیرون رفت و مآل حالش معلوم نشد و عبد الله خان منبر از بیشتر از آن دیار
لوای عظمت و اقتدار افراخته سرکشان را به تیغ تیز ادب نموده رعایا و زیردستان را در کنف عدالت
و رافت جای داد و احوال مملکت به استقامت گرایید و مهابت عبد الله خان بنوعی بر اکابر و رعب
در دل شروانیان و طبرسرانیان و داغستانیان انداخته بود که صورت خلاف او در پرده خیال هیچ یک
از بزرگ و کوچک طرح نمی‌نمود و او در سنه اربع و سبعین و تسعمایه که هژده سال حکومت باستقلال کرده بود
بعالم بقا پیوسته حکومت آن ولایت به ارس خان برادرش مفوض گشت و تا حین حیات شاه جنت مکان
حکومت باو متعلق بود
گفتار در فتح ولایت شکی در شهور سنه نهصد و پنجاه و هفت
دیگری از ولایت مفتوحه شاهی ولایت شکی است که دو طرف آن بشیروان پیوسته یکطرف بگرجستان
و طرف دیگر بداغستان و البرز کوه متصل است حسن بیگ که ابا عن جد حاکم آنجا بود و از فروغ شیروانشاه
در زمان خاقان سلیمان شان بجهت استیلای گرجیان پناه باستانه عزّ و جاه آورده از آنحضرت معاونت
و التفات یافت بعد از واقعه خاقان سلیمان شان در همانسال لوند خان گرجی حاکم گرجستان
کاخت لشکر بشکی کشیده فیمابین او و والی شکی محاربه واقع شد حسن بیگ در معرکه گرجیان شهادت
یافت عظمای شکی درویش محمد خان پسرش را حاکم خود گردانیدند و او بر خلاف پدر با اولیای دولت
قاهره خصومت آغاز نهاد و مکرر آثار خلاف از و بظهور رسید و در هنگامی که شاه جنت مکان لشکر بتسخیر
شیروان فرستاده بودند درویش محمد خان چنانچه در طی آن احوال سبق ذکر یافت شبیخون
باردوی قزلباش آورد لاجرم در سنه ثمان و خمسین و تسعمایه رایات فیروزی آیات بجاه و جلال با جنود
اقبال بعزم تسخیر ولایت مذکوره بدان صوب در حرکت آمده آوازه نهضت همایون شاهی
تزلزل در بنیان صبر و سکون حکام انداخته لوند خان گرجی در خدمتکاری آنحضرت میان جان بسته روی
امید بدرگاه عالم پناه آورده در بلده ارش پایه سریر سلطنت مصیر رسیده بنوازشات شاهانه

سرافراز گردید و حکم همایون مشتمل بر استمالت و نوید عاطفت باسم درویش محمد خان صادر گشته او را
باطاعت و انقیاد دلالت فرمودند و از بخت برگشتگی روی ازین دولت که سعادت ابدی در آن مطوی است
بر تافته بمحکمی قلاع اعتماد نموده سر مخالفت برروی کشید سرداران شکی ببعضی قلعه کیش را قایم کرده
متحصن گشتند و درویش محمد خان خود بقلعه گلیسن و کورسن که از غایت رفعت و استواری کمند
همت هیچ صاحب شوکتی بر کنگره تسخیر آن نپیچیده در رفعه مستعد قلعه داری شد و جمعی دیگر در دامنه البرز کوه
محل مضبوطی را بتعناق کرده آماده رزم و پیکار گشتند از مخالفت و سرکشی آنگروه که از مقوله برابری
ذره با آفتاب است شعله غضب قیامت لهب شهریار عالی نسب ستوده حسب زبانه کشیده از مبادی
موکب نصرت نشان سوندک بیک قورچی باشی و بدر خان و شاهقلی سلطان استاجلو و لوند خان
گرجی را با گروهی از غازیان ظفر شعار بتسخیر قلعه کیش مامور فرمودند عبد الله خان استاجلو را با یکی از امرا
بقلعه گلیسن و کورسن فرستادند و شاهقلی خلیفه مهردار را با فوجی از افواج قاهره بر سر بغناق
تعیین فرمودند امرای نامدار نصرت شعار بامر محاصره و سرانجام اسباب قلعه گیری پرداخته بضرب
توپ و ضرب زن و باد لیچ رخنه در ابنیه و جدار انداختند و برج و باره را تزلزل و اختلال پدید آمده محصوران
قلاع بصورت عجز و انکسار در آیینه احوال خود مشاهده نمودند کوتوال قلعه کیش با تیغ و کفن بدرگاه پناه
زمین شتافته مفاتیح درب قلعه سپرده مورد بخشش و عاطفت گردید حسب الفرمان شاهی قلعه و برج و باره
و برج و باره با زمین یکسان گردید بعد از فتح قلعه مذکور موکب اقبال خسرو آفاق بجانب بغناق در حرکت
آمد مردم بغناق چون از فتح قلعه کیش و توجه پادشاه سعادت کیش خبردار شدند از هیبت و شکوه
آنحضرت خایف و هراسان گشته فوج فوج بدرگاه خلایق پناه شتافته روی عجز و افتقار بر خاک
نیاز سودند درویش محمد خان از کرده نادم و پشیمان شبی از قلعه گلیسن و کورسن بیرون
آمده در کمال حیرت و سرگردانی با معدودی که جود را ازین ورطه خونخوار رهائی بخشند از بیره تخجی

بدلالت قاید ادبار با چهار صد نفر از جنود تیره روز کار گذارش بحوالی اردوی عبد الله خان و لوند خان
گرجی افتاد غازیان جلادت شعار از فرار او خبردار گشته بتعاقب او در حرکت آمدند و اندک مسافتی
قطع نموده بآن گروه دوچار شدند و آن جماعت حرکة المذبوحی کرده اکثر به تیغ تیز و خنجر خونریز غازیان
بقتل در آمدند و درویش محمد خان با کوسه پیر قلی نام ملازم چراغ سلطان شاملو در هم آویخته کوسه
پیر قلی به نیروی اقبال پادشاه پسندیده اطوار حمیده خصال بر و غالب آمده سرش را از پیکر بدن جدا
جدا کرده بپایه سریر اعلی آورده در پای سمند سعادت تمند آنحضرت انداخته بجایزه و خلعت و سرافرازی یافت
سری که طوق فرمانش نخواهد ❀ اگر از تن جدا افتاد شاید ❀ و تمامت ولایت شکی بتصرف
اولیای دولت قاهره در آمده ساحت آن ولایت از خس و خاشاک اشرار پاک و ضمیمه محروسه شاهی
گردید **گفتار در شرح غزوات حضرت شاه جنت مکان و قلع و قمع کفره بی ایمان و تسخیر
گرجستان** چون همواره اقدام بلوازم غزا و جهاد مکنون خاطر حق پرست پادشاه دین دار شریعت
پرور بود بجهت مشاغل عظیمه ممالک و دفع دشمنان قوی دست شرقی و غربی در حیز تاخیر و تعویق میماند
مع ذلک در هنگام فرصت متوجه غزای اشرار ای گرجستان و تسخیر قلاع و بقاع آنجا گشته در اغاز
فرمانروائی و ایام سعادت فرجام جهان آرائی چهار مرتبه لشکر آن دیار کشیده و چند مرتبه دیگر لشکرها
فرستاده اند و از گرجستانات سبعه که کفره آن بضرب تیغ مجاهدان دین مبین گردن بطوق فرمان
برداری در آورده حکام آن ولایت تابع و نصب کرده آنحضرت گشته اند و جزیه و خراج بر ذمه گرفته
خطبه و سکه بنام نامی و القاب سامی آنحضرت مزین ساخته اند ولایت کاخت و کارتیل و مسق است
شرح این حال بسبیل اجمال آنکه چون ولایت شیروان و شکی بگرجستانات اقرب است بعضی اوقات
که ولاة آنجا را اقتدار و استقلالی بود کفره گرجی لشکر بحوالی آن مملکت کشیده و تعرض مسلمانان میشدند
سلاطین آنجا بر حسب المقدور بمدافعه قیام نموده بین الجانبین مخاصمت و نزاع وقوع می یافته و در هنگامی

که طنطنه اقبال بی زوال شاهی در آن ولایت بلند آوازه گشت لوند خان گرجی چنانچه مذکور شد آنجا
بسایه عاطفت پادشاهی آورد لوازم اطاعت و متابعت و خراج گذاری بظهور آورد و از زمره ولاة
گرجستان کیخسرو ولد قرقره نیز خود را بشده و وارد در سلک ملازمان عالی شاهی در آورده همواره
ملازمت شده بسلطنت نموده بمعاونت آنحضرت مستظهر بود اما لوارصاب والی کارتیل و گرات والی
باش آچوق و والی داهالی مخالفت ورزیده اطاعت شایسته بظهور نمی آوردند و متعرض الکای
کیخسرو مذکور که مطیع و منقاد همایون اعلی بود میشدند چند مرتبه عساکر منصوره بر سر ایشان تعیین شده
والی باش آچوق و دادیانی تیغ پیشیلیج یافته سر بجیب ادب فرو برده بودند و از لوارصاب بعضی افعال
بی اندامی بظهور آمده دست درازی بحواشی دیار اسلام مینمود لهذا تادیب متمردان گرجی بر ذمت
همت خسروانه لازم گردیده بکسب مثوبات غزا تحرک آمده عاکشت **عزیمت شاه فلک قدر بسپهر
آستان مرتبه اول گرجستان** در شهور سنه سبع و اربعین و تسعمایه نیت غزا و جهاد در خاطر معدلت مظاهر
نهاد اشرف تصمیم یافته ظاهر بقصد نشاط سیر و شکار بجانب قراباغ در حرکت آمدند و از آنجا با فوجی
از دلیران رزم آزمای کار طلب بطرف گرجستان ایلغار نموده در شبی که تیره تر از دلهای
تاریک درونان ضلالت شعار بود بشهر تفلیس ریخته در آن ظلمت آباد کفر بنیاد آتش نهب
و قتل و غارت افروخته گشت مردان طعمه شمشیر آبدار و نسا و صبیان اسیر و گرفتار غازیان
ظفر شعار گردیدند لهباد گرجی که از جانب لوارصاب حاکم تفلیس بود با جمعی از گرجیان بقلعه آنجا
بود از هیبت و شکوه سپاه اسلام رعب و هراس غلبه کرده از قلعه پایان بیرون آمده سعادت
اسلام دریافت بعضی از امرای گرجیان از خوف عساکر نصرت نشان بقلعه که حصار سپهر در رفعت
رفعت و بلندی و نهایت محکمی و استواری پناه بردند مبارزان جنود اسلام حسب الفرمان پادشاه
گردون مقام فلک احتشام آن قلعه عالی اساس را دایره کردار در میان گرفته خوف

بران گروه اشرار استیلا یافته بجز قلعه سپردن چاره نیافتند و غازیان نصرت فرجام بزعامت کبران
سکنه آن مکان مستولی گشته هر کس را بخت یاوری کرده بدلالت توفیق زبان بکلمه طیبه شهادتین گویا
گردانید خلاصی یافته سایر کفره رخت بزاویه بادیه کشیدند لوارصاب با گروهی دیگر از آن فرقه ضلال
خود را بکوه موسوم بزند کوه که در بلندی با البرز کوه دعوی برابری مینماید و عروج بر قله آن جز بپای وهم
و خیال متصور نیست کشیدند پادشاه جمجاه مجاهد غازی در کمال شکوه و سرافرازی شهباز همت را بقصد
صید آن سرخیل ارباب ظلام بدان مقام در طیران آورده عساکر اقبال کبک آسا قلل آن جبال را بپای سعی
پیموده جبراً قهراً بدان قله رفیع الوند مانند ارتقا و بران گروه اشرار استیلا یافتند و بسیاری از کفره فجره
در مضایق آن جبل بقتل آمده بقیة السیف آواره دیار ادبار شدند لوارصاب از آنجا فرار نموده خود را
بکوههای سخت و بیشه‌های پر درخت انداخت از چنگال شیران بیشه هیجا خلاصی داد و چون فی الجمله گوشمالی
یافت رایات نصرت قرین همایون بجانب تفلیس در حرکت آمده ساحت آنحدود را از وجود ناپاک کبران
متمرد پاک کرده عنان فیروزی عیان بصوب مراجعت انعطاف دادند **ذکر مقدم نهضت همایون**
جنت مکان مرتبه دوم بگرجستان در سنه ثلث و خمسین و تسعمایه که از القاص میرزا آثار خلاف بظهور آمده موکب
همایون چنانچه در طی قضایای ایام مذکور بتحریر پیوست بعزم تنبیه او در حرکت آمد و او والده خود را بدرگاه
علیا فرستاده در مقام اعتذار در آمده شاه جنت مکان فسخ عزیمت شیروان نموده با لشکر گران
که در ظل آسمان فرسا جمع آمده بودند در قلب زمستان که آفتاب در برج جدی بود متوجه غزای گرجستان
و قلع و قمع گرجیان بی ایمان شدند از شوره گل روانه شدند و چون موکب اقبال با جنود بهرام قهر
در آق قاق شهر نزول اجلال فرمودند لوندخان حاکم زلم و کیرم و کاخت و ملک بقراط باشی آچوق که
بین الجمهور به بکرات اشتهار دارد بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش و باج و خراج گذرانیده در آن
یورش اقبال بنده وار ملازمت موکب نصرت شعار نمودند در آن هنگام شدت شتا و سورت سرما بحدی

بمرتبه بود که آب رودخانه کر منجمد گشته و در مجاری پای سنگ خارا دعوی مساوات میکرد و از کثرت برف
که شب و روز می‌بارید کوه و هامون گرجستان در نظر بینندگان یکسان می‌نمود و در خیال خود اسلام
بر سر ارباب کفر و ظلام ایلغار نموده چون بمسکن و مقام گرجیان بی ایمان رسیدند تیغ یمانی غازیان
سرافشانی آغاز نموده عرصه آن سرزمین از خون کبران و کشیشان رنگین ساخته خانه‌های
بدکیشان را بآتش قهر سوختند و غنیمت فراوان بدست سپاه کینه خواه در آمده مظفر و منصور با
غنایم موفور از آن یورش اقبال عود نموده به تبدی آمدند در اثنای راه ملک باشی آچوق رخصت انصراف
یافته با خلع فاخره و نوازشات وافره بالکای خود رفت اما لوندخان روزی چند در ملازمت رکاب
اشرف کامیاب عزت بود تا آنکه در بلده گنجه نقد اخلاص و غلامی او مجدداً در دار الضرب ضمیر اشرف
سکه قبول یافته او را بخلعتهای فاخره و انعامات وافره و بشارات طلادوزی و اسپان تازی نژاد و دیگر
آلات نواخته متبجح و سرافراز بولایت خود رفت **عزیمت شاه فلک قدر سپهر آستان مرتبه**
سیوم بگرجستان در شهور سنه ثمان و خمسین و تسعمایه که ولایت شکی مسخر اولیای دولت قاهره گردید هنوز
اردوی گردون شکوه در آنولایت بود کیخسرو ولد قرقره عرضه داشت بدرگاه عالم پناه فرستاده بود
که لوارصاب و داوکش و برادران گرجی دست تعدی بولایت او دراز کرده بعضی از الکاء
او را گرفته اند تابعان و خراج گذاران آنحضرت بود بمعاونت او و اقدام بمراسم جهاد طایر
رزین بال اقبال ابد اتصال صوب دربروار و ازآورده از شکی ایلغار فرمودند و از راههای پر فراز
و نشیب ناهموار گذر کرده بولایت گرجستان در آمدند کفار ضلالت شعار کمرهای کوه و
مغارهای تنگ را آرامگاه خود ساخته هر گروهی بیکی از جبال صعب المسالک پناه برده بعضی
دیگر از عظما و اعیان در قلعه متحصن شده بودند مجاهدان سپاه اسلام حسب الفرمان
پادشاه سپهر احتشام روی جلادت و مردانگی بمقر و ماوای مشرکان آورده چندین هزار کرده فجار

و اسکندر پاشا نیز از ارض روم با جنود آمده قلعه اردانوج را محاصره کرده چون کیخسرو مذکور از نا ایمان

بضرب تیر و شمشیر غازیان کامیاب بمس المصیر شتافتند و چند قلعه آن ولایات مفتوح گردانیده بسیاری
از خورد سالان گرجی نژاد و غلامان یوسف آقای غلمان نهاد در اباپیری گرفته غنایم مستوفور بدست سپاه
منصور در آمده جمعی از عظمای گرجی بقلعه درنا و کلیسیای آنجا که بر کمر کوهی بلند از سنگ یک لخت واقع شده
در ارتفاع با چرخ اخضر برابر و در متانت و استحکام با قلعه خیبر دست و در کمر وار تحصن جسته بودند حضرت
شاه عالیجاه جنت مکان بدرخان استاجلو و شاهوردی سلطان زیاد اغلی را با فوجی از افواج قاهره
بر سر قلعه مذکور فرستادند و ایشان آن قلعه را مرکز وار در میان گرفته بهادران کار طلب و مبارزان
ناجوی دامان بی بر میان و سپرهای فراخ دامن بر سر مردانه وار یورش و هجوم نموده بتایید حضرت
پروردگار بر بالای حصار بر آمدند نصاری از مشاهده آن حال سراسیمه و حیران گشته اعجاز دین مبین
راه حرکت بر ایشان مسدود ساخت نه راه گریز یافتند و نه قدرت ستیز مردان ایشان طعمه شمشیر
و تیر و نسا و صبیان اسیر و دستگیر شدند و کلیسائی که در ان قلعه بود از صنایع بدایع پروردگار است
و عقل و اندیشه قایل نبود که چنان صنعت گری از نوع بشر امکان وقوع داشته باشد الحاصل
در میان قلعه مذکور جوف کوه سنگ یکلخت را ده گز ارتفاع برده کلیسیای مشتمل بر چهار صفه وسیع طولانی
ترتیب داده جدار بیرون و اندرون آنرا صور اوثان و اصنام بطلا و لاجورد مصور گردانیده اند
و تختی در میان خانه دوم موضوع گردانیده پیکری از طلای با جواهر آبدار بران تخت نصب نموده دو قطعه
لعل قیمتی درخشان در چشمین آن هیکل بجای نشانیده بودند که جوهریان صاحب وقوف هر یک را
بپنجاه تومان قیمت کردند و از درون کلیسیای مذکور راهی در نهایت تنگی و تاریکی قریب بیکصد و پنجاه
ذرع بالا بر سمت خانهای کلیسیا بر سنگ خارا بریده دو کونک مخفی بملاحظه حوادث زمان و انقلاب
بجهت اختفا ترتیب داده درهای فولادی در خانهای بیرون کلیسیا و یک در طلا در خانه اندرون
مرتب ساخته بودند شاه جنت مکان تماشای کلیسیای مذکور قدم رنجه فرموده بت نقرا کشیشان بد دین

آن معبد کفر آیین را بشمشیر آتشبار بدار البوار فرستادند ناقوس نگون کلیسیا را که از فضه و مس
هفت جوش ریخته شده بود چون شیشه حیات گرجیان درهم شکسته درهای فولادی و طلا را قلع نموده
با دیگر اسباب و تجملات زیب و زینت و اموال بیشمار که در ان مخزن اسرار بمرور ایام از کجا جمع آمده بود
بخزانه عامره نقل نمودند و آن قلعه را در یکدیگر کوفته حصارش با زمین هموار شد امرای گرجی که در ثغور آنجا بی
قلعه و نهانخانها خزیده بودند مثل امان بیک و لوای و شرمزان و غیر ذلک دفعه دفعه آمده بسعادت
زمین بوس دریافتند کیخسرو ولد قرقره که از آوازه وصول موکب همایون از تعرض اسکندر پاشا و جنود
روم ایمن گشته بود بدرگاه جهان پناه آمده پیشکش لایق کشیده منظور انظار شفقت و عاطفت خسروانه
گردید و الخوش و شرمزان اغلی که دو پدر مخالف بودند برده و بقتل در آمده الکای لومک و آقاق شهر که بایشان
تعلق داشت بکیخسرو شفقت شد و از آنجا مظفر و منصور بالکای کارتیل در آمده سپاه منصور اطراف
و اکناف آن ولایت را تاخته از تبعه لوارصاب هر کس بدست در آمده عرضه تیغ جهاد گردید از آنجا
اموال بسیار و برده و اسیر بیشمار و مواشی و اغنام بدست غازیان عظام در آمده عنان عزیمت بصوب
قراباغ معطوف داشتند و قشلاق همایون در آنجا واقع شد **لشکر کشیدن حضرت شاه جنت
مکان نوبت چهارم بگرجستان** شرح احوال این یورش خیر مآل و وقایع مرتبه چهارم علی نهج الاجمال
که در شهور سنه احدی و ستین و تسعمایه که فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان سلیمان فرمان
فرمای ممالک روم و مصر و شام امر مصالحه انعقاد یافته پیشتر و سرحد تشخیص و تعیین پذیرفت از ولایات
گرجستان که از هر دو طرف در شکنجه قتل و غارت بودند مشق و کارتیل و کاخت باینطرف تعلق گرفته
ولایت دادیان و باشی آچوق و گوریان تا طرف طرابزون و طرابلس بفرمان فرمای روم متعلق
گشت لوارصاب والی کارتیل که از بیم تیغ مبارزان جنود قزلباش بجبال رفیع پناه برده بود و سرکشی
و مستی بجهت پای از دایره ادب بیرون نهاده بی اندامی از و بظهور میرسید و دست تعرض بولا

تفلیس و محالی که بحیطه تصرف و تسخیر جیوش اسلام در آمده بود در اندیکرد و مردم آنجا بر حسب موافقت کیش
و ملت باو باز گشت نمودند و رای جهان آرا بران متعلق گشت که رایت فتح آیت بان صوب افراخته
دفع آن بد کیش ضلالت اندیش نموده کل مملکت او را ضمیمه ممالک اسلام گرداند و بمقتضای اقتلوا المشرکین
کافه هر کس از مشرکان بی ایمان که مصداق ان یاجوج و ماجوج مفسدون فی الارض اند سر بر خط تجربه و بیم
در نیاورد تیغ تیز را بر وی حکم ساخته بنیاد حیات اهل ضلال از عرصه آن ولایت بر اندازند بدین نیت خجسته
رایت فتح آیت بدان صوب در حرکت آمد و چون بر آن محل نزول سپاه اسلام گشت کفار آن دیار
از بیم سیوف و سنان غازیان ظفر نشان در بیشهها و جنگلهای پر درخت که عبور پیاده و سوار از مضایق آن
دشوار بود پراکنده گشته گروهی بجبال رفیع و حصارهای متین متشبث و متحصن گشته و مبارزان معرکه جهاد
سر توکل و مردانگی بر دوش افکنده قدم در بیشه نهاده گروه گروه را بدست آورده و در تیغ بی دریغ بگذرانیدند
و زنان و فرزندان ایشان را اسیر نموده مواشی و اغنام بیشمار غنیمت گرفتند لوارصاب بصد حیله از آن
مهلکه جان بیرون برده خود را بامانی کشید و چون ساحت ولایت برآن لوا از وجود شرک آلود مشرکان
پاک گردید کوکبه اقبال بالجانب کوری که پای تخت لوارصاب است در حرکت در آورده از راههای
صعب و مضایق پر درخت عبور نموده عرصه آن ولایت نیز بطریق برآن لوا از خس و خار وجود کبران نابکار رفته
شد و چون عظما و ازناوران کرجی چند قلعه و حصار را باستوار قایم کرده در هر جا فوجی از مردم جنگی مقام
و آرام گرفته بودند بنابران اعلام کشور کشا بصوب قلاع افراخته اول قلعه مرد انقوت را محاصره فرمودند
مستحفظان قلعه مذبور باستحکام حصار مغرور گشته بجنگ و جدال اقدام نمودند غازیان جلادت شعار از
اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته کار بر محصوران تنگ کردند چنانچه بدیشان علامت عجز خویش
مشاهده نموده فریاد الامان بر آوردند و ایشان بیک و توال قلعه بیرون آمده حصار را تسلیم نمودند
بعد از فتح قلعه مذبور بر سر قلعه آدین که محکمترین قلاع آنجاست و مادر لوارصاب در آن قلعه بود در شدند و آن

قلعه ایست مرتفع که گویی معمار ازل بنای آنرا بر سطح پستید سپهر نهاده که طایر وهم و خیال هر چند بال سعی
گشاید بر فراز آن نتواند پرید و دست حوادث روزگار هر چند درازی نماید بر دامن خاکریزش نتواند
رسید مستحفظان آن حصن روی بدفع غازیان آورده قیام بامر جنگ و جدال اشتغال یافت و
بنیروی اقبال آن قلعه خیبر مثال باندک ایامی مسخر و مفتوح گشته مادر لوارصاب با اکثر ازناوران اسیر و
دستگیر شده بسیاری از ان بی دینان از تیغ جهاد بسر الهاویه فرستادند و چند قلعه و حصار دیگر که بسعی و
مردانگی شاه وردی سلطان زیاد اغلی مسخر اولیای دولت روزافزون گردیده درین یورش زیاده از
سی هزار کس اسیر و بت چوش در یا خروش فرو آمد از آنجمله آنچه زنان و دختران و پسران عظما و اعیان
و ازناوران بود در عوض خمس بسرکار اشرف اختصاص یافت درین مرتبه لوارصاب چنان خود را گم نام
و بی نشان ساخت که اصلا مقر و ماوای او معلوم نشد لهذا پادشاه دیندار صفوت نشان از کرجستان
عنان عزیمت بصوب قراباغ انعطاف داده بعد از فراغ از اسیر و شکار الکه دو بمقر دولت
بزوال شتافتند

ذکر کشته شدن لوارصاب بنیروی اقبال خسرو کامیاب باراده قدیه مسبب الاسباب

لوارصاب از زمره ولاة کرجستان لوارصاب بوفور شجاعت و دلاوری و کثرت اعوان
و مردم کاری امتیاز داشت بنابران همواره سرکشی و گردن فرازی ازو بظهور رسیده و سر از ربقه
اطاعت و خراج گذاری در میآورد و هر چند حضرت شاه جنت مکان در دفع و رفع او توجه مبذول
داشته چند مرتبه یورش کرجستان چنانچه مذکور شد اتفاق افتاد چون هنوز پیمانه حیاتش پر نشده
بود بدست در نیامد بعد از مراجعت شاه جنت مکان مرتبه رابع از سفر کرجستان لوارصاب بکوری
آمده بقیة السیف مشرکان نزد او فراهم آمده یک دو سال روزگاری گذرانیدند و چون بتقدیر ربانی
یافت دیگر باره نفس سرکشش سرکشی آغاز نهاده در مخالفت شاه دین پناه اصرار نموده در سنه ثلث
و ستین و تسعمایه از کوری بیرون آمده بقلعه کوش و محالی که در امان و حوزه تصرف دیوان بود آمده

آثار عصیان و طغیان بظهور آورد شاهوردی سلطان زیاد اغلی قاجار بیگلربیگی قراباغ که حاکم ولایت
آن سرحد نامزد بود از طغیان او خبر یافته جنود قراباغ را جمع آورده متوجه دفع او شد و چون محال اقامت
او نزدیک شد لوارصاب از حیله و تدبیر با عدم قدرت مقاومت نموده فرار اختیار نمود و جنود قزلباش
تعاقب کرجیان کرده باطراف و جوانب آن ولایت متفرق شدند درین اثنا لوارصاب از کمین مکر و
خدعه بیرون آمده با جمعی از ناوران بر قلب شاهوردی سلطان تاخت چون اکثر لشکر قزلباش پراکنده
شده بودند فوج قلیلی که بر سر زیاد اغلی مانده بود بقدر قدرت جنگهای مردانه کرده شکست یافتند زیاد اغلی
راه رسم سپاهگری منظور داشته خود را بسلامت از معرکه بیرون انداخت و کرجیان تعاقب غازیان
کرده تا موازی هشتصد نفر از قزلباشیه بدرجه شهادت رسیدند لوارصاب با جمعی از شیشان الجبل حوالی
در پشته صعود نموده ایستاده بود محمد سلطان جلال اغلی میر جکنی با معدودی از غازیان که دو چار شدند
بالضرور و بان فرقه در آویخته بجنگ مشغول شد لوارصاب اسب جلادت دم داده که بجلوه در آورده محمد
سلطان جکنی حمله نمود از تقدیر الهی اسب بسر در آمده لوارصاب از مرکب جدا شد ذاکر نامی از غازیان جکنی
زخمی چند مهلک بوز دیگران بر سر او هجوم آوردند محمد سلطان اسب لوارصاب اصاحبی کرده سوار
شده بسرعت ذاکر مذکور را با چند نفر از غازیان جکنی کرجیان بقتل در آوردند و لوای دولت
و عمر لوارصاب نگونسار گشته همان لحظه درگذشت و کرجیان نعش او را برداشته بدفن خود بردند
دفن نمودند و سمایون پسر او را بالحکومت نصب کرده در کورتی رحل اقامت انداختند تتمه احوال کرجیان

بعد از کشته شدن لوارصاب و گرفتاری سمایون خان پسرش بدست اولیای دولت ابد بنیان

چون سمایون خان بجای پدر حاکم نصارای کارتیل شده چهار پنج سال در کورتی بسر برد
پراکندگان کرجی از هر طرف بدو پیوسته فی الجمله جمعیتی فراهم آمد و بر دستور پدر طریق خلاف و عصیان
پیموده در سنه ثمان و ستین و تسعمایه بخیال محال تسخیر تفلیس از منزل مکان خود حرکت کرده از سایر احکام

نصاری

نصاری مدد و طلب نموده جمعی بمعاونت او آمدند گرگین پسر لوند خان نیز از کاخت باذن پدر خود
بر مقتضای کیش و موافقت ملت با جمعی بمدد او آمده مجملا در معسکر کرجیان جمعیت تمام دست داده چون
این خبر بزیاد اغلی رسید امرای قراباغ و جنود آنحدود را جمع آورده روی توجه بدفع مشرکان آوردند
و غازیان خندقی را که جماعت در دربند کنده بودند عبور کردند و بمشرکان رسیده در برابر آن فرقه
ضلال صف قتال آراسته شد چرخچیان جنود اسلام با کرجیان در آویخته معرکه رزم گرم کردند و از جانبین
مردان مرد و دلیران معرکه نبرد داد دلاوری بدادند و کفار ضلالت شعار پای ثبات و قرار استوار
داشته بدفع حملات غازیان میپرداختند شاهوردی سلطان زیاد اغلی چون شدت محاربه صف
کیران و صبر و سکون ایشان را در معرکه رزم بدین مشابه مشاهده نمودند با سپاه قلب یکبار جلوریز بر
سپاه کرجی تاخت غبار معرکه نبرد بفلک اثیر گرد رسید کرجیان تاب صدمه او نیاورده روی بهزیمت
نهادند و گرگین پسر لوند با گروهی از نفر کفره ضاله بقتل آمده بقیة السیف متفرق و پراکنده شدند سمایون
با معدودی بطرف کورتی گریخت زیاد اغلی مظفر و منصور بکنجه عود نمود جبه سیک را که از امرای معتبر کرجی بود
با جمعی از ناوران که دستگیر کرده بودند بدرگاه عالم پناه فرستاد و لوند خان در تعزیه پسر لباس سیاه
در گردن انداخته از ناوران و معتبران کاخت نیز باتمام موافقت او بماتم نشسته سیاه پوش گشتند
بعد از واقعه مذکور داود نام پسر لوارصاب با جمعی از ناوران مخالفت برادران اختیار نموده بدلالت
هادی خرد و رهنمای قاید توفیق روی ارادت بدرگاه گیتی پناه آورده در دار السلطنة قزوین
سعادت زمین بوس پادشاه با داد و دین دریافته بشرف اسلام مشرف شدند شاه جنت مکان
او را بنوازش و تربیت فرموده بسمت والای فرزندی و توابع را که در حیطه تصرف دیوان اعلی بود
باو ارزانی داشته شده و هر چند گاه یکی از امرای درگاه کوتوال قلعه تفلیس و لله و راتق فاتق مهمات داود خان
بود اما سمایون و تبعه او همچنان در مخالفت سرکشی اصرار نموده بدست آوردن قلعه تفلیس و توابع الم

که در حیطهٔ تصرف دیوان اعلی بود باو ارزانی داشته شد و هرچند گاه یکی از امرای درگاه کوتوال قلعهٔ تفلیس و لله و
فایق مهمات داود خان بود اما همایون و تبعهٔ او همچنان در مخالفت و سرکشی اصرار نموده بدست آوردن
قلعهٔ تفلیس و توابع آن از آتش نهاد همت ساخت هرگز ازین فکر و خیال محال خالی نبودند و در سه مرتبه بعزم
تسخیر آن ولایت در حرکت آمدند و کاری نساخته بازگردیدند یکمرتبه در سنه خمس و تسعین و تسعمایه جنود گرجه را
جمع نموده با سوار و پیاده بسیار روانهٔ تفلیس شد داود خان نیز با جمعی از ناموران تابع او و جنود مسلمانان
از شهر بیرون آمده محاربه برادر شتافت و چون تلاقی فریقین روی داد قزلباشیه از ناموران بجهت
کثرت اعدا تاب مقاومت در خود ندیده صلاح در جنگ ندانسته شدند و اراده بازگشتن و قلعه نگهداشتن
نمودند ابراهیم خلیفهٔ قجلانلو که سردار گروه قزلباش بود از جهل و غرور ارتکاب حرب و قتال نموده در معرکه
بشهادت رسید اصحاب داود خان فریاد یا داود لا طاقة لنا الیوم بجالوت و جنوده برآورده از او تخلف
نمودند بالضروره راه گریز پیش گرفته بتفلیس آمد و از قزلباشیه استمداد نموده باتفاق حسام بیک قرامانلو
لشکری جمع کرده بجنگ برادر رفت درین مرتبه نیز کاری نساخته منهزم بتفلیس آمد همایون چون برادر و
اتباع او غلبه کرده در عصیان و طغیان افزوده بتصور آنکه سکنهٔ تفلیس اطاعت او نموده قلعه بآسانی بدست او
در می آید جنود گرجی را جمع آورده با غلبهٔ تمام بر سر تفلیس آمده قلعه را احاطه نمود چون گروهی از قزلباشیه
بحراست و کوتوالی قلعه قیام داشتند همایون دست قدرت خود را از تسخیر آن کوتاه دیده از هوا
مردم شهر نیز مایوس گشته طبل الرحیل کوفته بکوری رفت چون خبر طغیان همایون و دست درازی
او بآنحدود و ثغور اسلام بعرض عاکفان سدهٔ سپهر مقام رسید فرمان قضا جریان نفاذ یافت که شمخال
سلطان چرکس که حاکم شکی بود باتفاق امرای قاجار و غیرهم بمعاونت داود خان عزیمت گرجستان نموده
دفع شر همایون از آنحدود نمایند امرای عظام حسب الفرموده عمل نموده در سنه ست و سبعین و تسعمایه
لشکر بگرجستان کشیدند همایون از ورود جنود مسعود آگاه گشته تاب مقاومت در خود ندیده خود را

بکوههای بلند آمد و کشید غازیان نصرت نشان بجانب آن کوه که با کوه البرز برابر و با قاف همسر بود
در حرکت آمده اطراف و جوانب آنرا فرو گرفتند گبران بی ایمان که آن مکان محکم را پناه و استظهار
خود ساخته بودند متوجه محاربه و مدافعهٔ غازیان گشته فیمابین آتش حرب و قتال افروخته گشت همایون
راکب جهل و غرور گشته بغازیان حمله نموده یکدو نفر را بعز شهادت رسانید یکی از غلامان شمخال
سلطان جمشید نام بر او حمله نموده بطعن سنان جانستان بر خاک مذلت انداخت و دیگری از آن
بمعاونت رسیده خدمتش را دستگیر کردند گرجیان چون سردار را گرفتار کردند دیدند هزیمت
غنیمت شمرده روی از معرکه برتافتند جمعی از اتباع همایون که بر گرد او بودند بعضی کشته و بعضی
گرفتار شدند و امرای عظام مظفر و منصور از غزای گرجستان عود نموده همایون را با سایر گرفتاران
بپایهٔ سریر خلافت آشیان فرستادند و در دار السلطنه قزوین بنظر خسرو کامکار نصرت قرین در آمد
چند گاه او را در دولتخانهٔ همایون نگاه میداشتند که شاید بشرف اسلام در آید و او دست از کفر
نصارا بار نمیداشت بالآخره بقلعهٔ الموت فرستاده تا حین حیات شاه جنت مکان در آن قلعه بود
در زمان اسمعیل میرزا بیرون آوردند و در زمان نواب سکندر شان رضوان مقام سعادت اسلام
دریافته برحسب انما المؤمنون اخوة از جانب آنحضرت ملقب بارجمند برادری سرافرازی یافت و دیگر
ملک موروث سربلند گشته بمقتضی المرام روانهٔ گرجستان شد و الحق پاس حقوق تربیت نواب
سکندر شان داشته دولتخواهیها ازو بظهور رسید شرح آن احوال در محل خود رقم زدهٔ کلک گزارش
مقال خواهد شد **فتح و تسخیر ولایت تنده و روزبین دار و ذکر میرات میر مند و برخی از احوال**
سابقهٔ آن ولایات از ولایات مفتوحهٔ زمان دولت شاه جنت مکان ملک قندهار و توابع است
شرح واقعه آنکه ولایت مذکور در زمان خاقان منصور سلطان حسین میرزای بایقرا بحکم او و پسرش
سلطان بدیع الزمان در تصرف امیر ذوالنون ارغون و شجاع بیگ ولد او بود بعد از واقعهٔ میرزا

سعدودی

عمر شیخ بن ابو سعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میرانشاه بن امیر کبیر صاحب قران امیر تیمور گورکان از
کابل لشکر بقندهار کشید و شجاع بیگ و اولاد امیر ذوالنون با طایفه ارغون بمحاربه آنحضرت شتافته
مغلوب گردیدند و جنود بابری ظفر یافته ولایت قندهار و زمین داور با خزاین و دفاین امیر ذوالنون بتصرف
آنحضرت درآمده و ایالت آن ولایت را ببرادر علاتی خود ناصر میرزا تفویض فرموده بکابل بازگشت
و چون شیبک خان اوزبک از واقعه قندهار خبردار گردید با جنود بیشمار متوجه آن ولایت شد اولاد
امیر ذوالنون باستقبال او شتافته چرخچی لشکر اوزبک شده بر سر قندهار آمدند ناصر میرزا روزی چند
حصاری شد و عاقبت مملکت را گذاشته نزد برادر بکابل رفت شیبک خان بدستور نام ایالت و
دارائی آن ولایت را بکف کفایت ارغونیان داده مراجعت نمود و بعد از ظهور و خروج حضرت خاقان
سلیمان شان که خان شیبانی به تیغ جهانگشای آنحضرت کشته گشت مملکت خراسان بحیطه تسخیر آن پادشاه
جنت آشیان درآمد شجاع بیگ عرایض اخلاص و پیشکش فرستاده چند گاه قندهار بدستور در تصرف
او بود و شاهزادگان قزلباش و بیگلربیگیان که در هرات اقامت داشتند طریق ایلی و انقیاد سلوک
داشته بازگشت مینمودند تا آنکه ظهیر الدین محمد بابر دیگرباره از کابل لشکر بقندهار کشیده محاصره نمود شجاع بیگ چند گاه
قلعه داری نموده مدت محاصره بامتداد کشید بالآخر در سنه ست و عشرین و تسعمایه که دورمیش خان
بخراسان آمد شجاع بیگ استغاثه بدورمیش خان شاملو بیگلربیگی هرات نموده از او استمداد کرده دورمیش خان
از خدمت بابر پادشاه که چون فیمابین آنحضرت و نواب کامیاب شاهی ضوابط اتحاد و دوستی
مرعی است شجاع بیگ اظهار اخلاص و غلامی درگاه شاهی مینماید صداقت و ارتباط مقتضی آنست که متعرض
حال او نگردند بابر پادشاه حسب الالتماس دورمیش خان دست از محاصره قندهار برداشته بکابل عود کرد
شجاع بیگ ملا باقی نام معتمدی در قندهار باز گذاشته خود بخراسان رفت و در آنجا بمصلحت وقت با خود
گشته روزی چند در قلعه اختیار الدین بود و از آنجا طریق فرار نموده بجانب سند رفت و در زمان غلبت

مشار الیه آن معتمد با اعتماد اظهار اخلاص و دولتخواهی جناب بابری کرده مملکت بتصرف بابریان داد حضرت
بابر پادشاه آن ولایت را به پسر خود میرزا کامران داد و از تاریخ مذکور قندهار در تصرف گماشتگان
میرزا کامران بود و بعد از جلوس همایون حضرت شاه جنت مکان در شهور سنه احدی و اربعین و
تسعمایه که یازده سال از جلوس آنحضرت گذشته بود سام میرزا بنوعی که قبل ازین در طی احوال
خراسان نگاشته کلک بیان گشته بهوس تسخیر قندهار رفت خواجه کلان جغتای که از قبل میرزا
کامران حاکم بود قلعه را کشیده تا هشت ماه بلوازم قلعه داری قیام نمود میرزا کامران در لاهور
جنود فراوان فراهم آورده بکومک رسید بین الفریقین محاربه عظیم بوقوع پیوسته چون بیرضای
مرشد کامل مرتکب آن یورش شده بودند تائید نیافتند و اغزلوار خان در آن معرکه بقتل رسید و سام میرزا
بی حصول مقصود باز گردید و کامران میرزا خواجه کلان را بدستور در قندهار گذاشته عود نمود در سنه ثلاث
و اربعین و تسعمایه که موکب همایون شاه جنت مکان نوبت ششم جهت دفع عبید خان بخراسان آمد
باراده تسخیر قندهار و انتقام جماعت جغتای که بمحاربه قزلباش دلیری کرده بودند از دار السلطنه هرات
عنان عزیمت بدان صوب انعطاف دادند چون طنطنه رایات جلال در آن حدود بلند آوازه گشته
خبر همایون فال سایه وصول بران دیار انداخت خواجه کلان چنانچه در طی آن احوال سمت گزارش یافته
تاب توقف نیاورده بجانب سند رفت و کیچی خواجه را که در قندهار گذاشته بود باستقبال موکب
همایون شتافته کلید قلعه سپرد و ولایت مذکور بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره درآمده ایالت
و دارائی آن ملک به بوداق خان قاجار تفویض شد بعد از معاودت خسرو آفاق بجانب عراق میرزا
کامران دیگرباره لشکر فراهم آورده از لاهور با غلبه تمام بقندهار آمد و چون حضرت شاه جنت مکان
را در عراق و آذربایجان بجهت آمدن سلطان روم و یاغیگری القاس میرزا مشاغل عظیمه پیش
آمده فرصت یورش خراسان نبود و بوداق خان در آئین سپاهیگری باقتضای وقت عمل نموده

خود را المحصور نساخته مملکت باز گذاشت و میرزا کامران استحکام قلعه داده باز گردید و در سنه احدی

و تسعین و تسعمایه که پادشاه مرحوم محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه از صولت سپاه افغان از دولت

هندبار ایران آمد و در خدمت حضرت جنت بارگاه در مهم قندهار از تا همواری میرزا کامران التماس حمایت

نموده قرار دادند که چون قندهار بتصرف در آید بملازمان عتبه اقبال سپارند و آنحضرت بوعده وفا

فرموده در اول حال که قندهار بسعی عساکر ظفر مآل مفتوح گشته عسکری میرزا که از قبل میرزا کامران حاکم بود

بدست در آمده به بوداق خان قاجار که در آن سفر سردار لشکر و لله شاهزاده نامدار سلطان مراد میرزا

بود سپردند و درین اثنا شهزاده فوت شده و هنوز مهمات همایون پادشاه سرانجامی نیافته بود بحسب اتفاق

جماعت جغتای ملازمان آنحضرت را ناامنی باشد باز قندهار را از بوداق خان گرفته به بیرام خان ترکمان

سپردند که چون دولتخواه طرفین است او نگاه دارد تا وقتی که مهمات آنحضرت بمشیت پذیرفته و سعی در

ملک پیدا شود و چند سال که همایون پادشاه در کابل و بدخشان بمنازعه میرزا کامران مشغول بود

قندهار را بیرام خان داشت و حضرت بمراعات جانب همایون پادشاه و ظهور خدمتگاری

و حسن اخلاص بیرام خان درباب قندهار تغافل ورزیده در مقام استرداد آن نشدند تا آنکه

پادشاه مرحوم مذکور کامروای دولت گشته در سلطنت و پادشاهی غزنین و کابل و هندوستان

استقبال یافت هنوز قندهار را بتصرف قزلباش نداده بودند که واقعه ناگزیر پادشاه پیش آمده

فرزند ارجمندش جلال الدین محمد اکبر قایم مقام پدر عالی گهر گردید شاه محمد قلاطی از جانب بیرام خان

در قندهار بود و در سنه ثلاث وستین وتسعمایه بهادرخان اوزبک که از جانب همایون پادشاه

حاکم زمین داور بود لشکر بر سر قندهار آورده خواست که از دست شاه محمد انتزاع نماید شاه محمد

کس بخدمت اشرف فرستاد که چون قندهار بملازمان آن درگاه متعلق است لشکر قزلباش تعیین

فرمایند که دفع شر بهادرخان که بخود سر اراده تصرف آنجا کرده نمایند و مملکت متصرف گردند

حضرت شاه جنت مکان سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا را باتفاق علییار سلطان افشار و ولی

خلیفه شاملو و بعضی امرا امداد شاه محمد قلاطی فرستادند شاهوردی خلیفه پسر ولی خلیفه با توپچی از

جنود شاملو بر سر بهادرخان ایلغار نموده بر سر او ریخت و فیمابین نبرد قوی دست داده بعد از جنگ

و جدال بهادرخان بجانب سند و سیستان رفت اما شاه محمد قلاطی مکر و حیل پیش آورده قلعه قندهار را

برروی میرزای مذکور و امرا بسته شروع در قلعه داری کرد و امرای عظام ولایت زمین داور را متصرف

شده حقیقت قندهار را بخدمت بندگان اشرف عرض کردند و شاه جنت مکان فی شهور سنه خمس

وستین وتسعمایه علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر را با لشکر جرار بتسخیر قندهار مامور فرموده ایالت و

دارائی آن ولایت را به سلطان حسین میرزا نامزد فرمودند چون لشکر دریاخروش قلعه قندهار را در مرکز وار در میان

گرفته مراسم امور قلعه گیری پرداختند و شاه محمد قلاطی آغاز جنگ و جدال کرده تا شش ماه فیمابین بضرب

تیر و تفنگ آمد شد نموده آتش محاربه و مجادله اشتعال داشت آخر الامر از مقاومت عاجز گشته

دست در دامن استیمان زده بعد از معاهده و پیمان قلعه را سپرده روانه دیار هند شد و سلطان

حسین میرزا در ایالت قندهار روز بروز و روز گار بمرات استقلال یافت و تا قریب بهشت سال در آن

دولت عظمی عالی مقدار در آن دیار حکومت کرده کامیاب عزت و عافیت بود و در زمان جلوس اسمعیل میرزا

باجل طبیعی فوت شد احوال فرزندان او انشاء الله تعالی در صحیفه دوم این نسخه عالم آرا در ذیل احوال

احوال گرامی آنحضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم قلم مشکبار خواهد شد اکنون بنا بر سوق کلام و از ارتباط

سخن و مناسبت مقام بقیه حالات خراسان از انگاشته کلک سوانح نگار گردانیده شروع در سایر

قضایا و واقعات زمان دولت ارجمند سعادت پیوند آنحضرت مینماید ذکر شمه از احوال خراسان

بعد از فوت عبیدخان و قضایایی آن زمان بارادهٔ تقدیر آفریدگار جهان و جهانیان

قبل ازین در فوق انگاشته خامه عنبرین شمامه گردیده که عبیدخان بن محمود سلطان ابن ابوالخیر خان

تا مین حیات دست تطاول بمملکت خراسان دراز کرده خرابی بسیار ازو آمد شد اوزبکان جوع گوار
دران دیار وقوع یافت بعد از فوت او یکسال خراسان مهبط امن و امان بود و محمد خان شرف الدین
اغلی تکلو در دار السلطنه هرات لوای معدلت افراخته در ملازمت شاهزاده نامدار کامکار سلطان
محمد میرزا بلوازم دارائی و مملکت داری پرداخت و لشکر بغرجستان کشیده با اوزبکیه ایکاسیماهرام
اغلان حاکم غرجستان محاربات عظیم نموده غالب آمد و بعد ازین سلاطین اوزبکیه جرات آمدن
خراسان نکردند تا آنکه در شهور سنه سبع و خمسین و تسعمایه که یازده سال از فوت عبید خان گذشته
عبد العزیز خان پسرش نیز که بعد از فوت پدر در بخارا پادشاه شده بود بعالم عقبی شتافته
بود براق خان بن سونجک سلطان بن ابو الخیر خان باتفاق عبد اللطیف سلطان و شاه محمد سلطان
از تاشکند و سمرقند و حصار شادمان لشکر بخراسان کشیده با غلبه و ازدحام تمام بر سر هرات آمدند
محمد خان شرف الدین اغلی اکتفا باستحکام قلعه و شهر کرده بیرون شهر هرات را نیز کوچه بند کرده
بهر کوچه بندی سرداران کارآزموده با توپچی و تفنگچی گذاشت و ایامی میان قزلباشیه و جنود
اوزبک در سر کوچه بندها جنگ و جدال وقوع می یافت و اوزبکیه را تسلط و استیلا بهیچ کوچه بندی
دست نداد و شاه محمد سلطان که اشجع سلاطین مذکور بود بتاخت ولایت سیستان و فراه رفت
و چون از آنجا عود نموده بهرات آمد زبان اعتراض بر براق خان دراز کرد که چرا تا غایت کوچه بندها
گرفته نشده دعوی نمود که من فردا از اسب فرود نیایم تا کوچه بندها را در کل نگیرم روز دیگر با فوجی کثیر
از بهادران نامی بدین عزم سوار شده روی بکوچه بند حوالی فراه شاه زید آورد و دلیرانه بر سر
مستحفظان تاخت حاضران کوچه بند تاب مقاومت نیاورده فرار نموده بتعقب کوچه بند در آمدند
و شاه محمد سلطان و اوزبکان تا دهنه کوچه بند رفته درین اثنا سنگی جانفرسا از فلاخن قضا پران
بر سر سلطان زیاده سر خورده سرسام شده از مرکب غرور بر زمین افتاد و در بغال محمولی از ملازمان

محمد خان بسر وقتش رسیده نعش را از بار سر سبک گردانید و چند بهادر نامی نیز گرفتار شدند چون خبر
واقعه شاه محمد سلطان ببراق خان رسید خوف و وحشت برو مستولی گشته طبل ارتحال کوفته بماورا النهر
رفت بعد از فوت محمد خان شرف الدین اغلی و گرفتاری پسرش قزاق که با شاهزاده عالمیان سلطان
محمد میرزا باردوی معلی رفته بودند مجددا ایالت و آرائی ملک خراسان منصوب گشته شاهقلی سلطان
استاجلو لله میرزا شده در رکاب عالی شاهزاده متوجه خراسان بودند عبد الله خان ولد اسکندر خان
بن جانی بیک سلطان و خسرو سلطان بعزم و تسخیر از آمویه عبور کرده بخراسان بر سر راه میرزا و
سلطان آمدند چون لشکر خراسان بر سر میرزا جمع نبودند و در آنوقت میرزا و سلطان را استعداد
جنگ نبود خود در القلعه تربت حیدریه کشیدند سلاطین اوزبک قلعه را قبل کردند امرای خراسان
بعزم دفع دشمنان هر یک از مقام خود حرکت کرده هنوز اجتماع سپاه روی نداده بود که آوازه
وصول لشکر عراق نیز شایع شده سلاطین اوزبک تاب توقف نیاورده اول خسرو سلطان
احتیاط ورزیده کوچ کرد روز دیگر عبد الله خان طبل رحیل کوفته بنجارا باز گردید بعد از رفتن ایشان
دیگر از سلاطین ماوراء النهر احدی اراده آمدن خراسان نکرد دیگر مرتبه پیر محمد خان بن جانی بیک سلطان
از جانب جدود مشهد مقدس آمد و باز مراجعت کرده تولک بهادر نام خال خود را با تحف و هدایا
جهت تمهید بساط معذرت بدرگاه خلایق پناه فرستاد و تولک بهادر باصطناعات شاهانه
سرافراز گردیده عود نمود مرتبه دیگر اوزبک خان بن رستم سلطان بن جانی بیک سلطان در سنه سبع
و سبعین و تسعمایه از اندخود و شبرغان با هشت هزار اوزبک جرار بجدود خرجس و نوزاباد و جام آمده
و تاخت و غارتی چند کرده روانه دیار خود بود که زینل خان ولد ابراهیم خان ذو القدر حاکم جام
پیر حسین سلطان فیروز جنگ را طلب نموده در دفع اوزبکیه با او مشورت کرد مشار الیه و حاجی
سلطان کوتوال مشهور که از امرای جغتای بودند با قشون آراسته بلغیان پوشیده و او عبد

ایشان مستظهر گشته اراده تعاقب کرد امرای مذکور صلاح در تعاقب ندیدند زینل خان با وجود آنکه
جمعی را بتعاقب فرستاده مغلوب شده بودند از غایت جهل و غرور با دو هزار و پانصد نفر قزلباش
و جغتای کماپیش از عقب ایشان رفته در پل خاتون با وزبکیه رسید اوزبک خان ده دوازده هزار کس در مغاک
قزلباش باز داشته خود با هفت هزار کس در کمین خدعه نشست اوزبکان در حمله اول منهزم گشتند
مردم زینل خان بطلب غنایم و اموال غارتی شتافتند که اوزبک خان از کمین بیرون آمده بر صف امرا
تاخت و بیک حمله جنود ایشان را درهم شکسته پراکنده ساخت قزلباشیه بقدر قدرت جنگهای مردانه
کرده قریب یکهزار نفر از قزلباش و جغتای با زینل خان و میر حسین سلطان کشته گشته حاجی سلطان
با بقیه سپاه بصد تشویش از آن معرکه هولناک بیرون رفتند و از سوء تدبیر و جهل و غرور زینل خان چشم زخمی
چنین بسپاه منصور رسیده اوزبک خان بدیار خود مراجعت نمود **ذکر نهضت همایون شاه جنت
مکان بدار الخلافه بغداد و خوزستان و دفع سرکشان باالطاف پروردگار جهان**
در صدر این اوراق وطی وقایع زمان دولت شهریار آفاق یعنی حضرت شاه جنت مکان تعلیم و زبان
نگاشته صحیفه بیان گشته که در آغاز جلوس همایون و اوایل سلطنت و جهان آرائی سرکشان اطراف
و گردن فرازان که از مهابت حضرت خاقان سلیمان مکان در زوایای خمول خزیده بودند سر از
عصیان برآورده آثار خلاف و طغیان بظهور می‌آوردند و آنحضرت همچنانچه مجملی از آن تحریر یافت
بجهت دفع اعادی و گوشمال سرکشان و انتظام مهام ملک مدت متحمل شداید سفر و مشاق
گشته از ترددات ضروری آسودگی نداشتند از جمله وقایع که نهضت موکب همایون لازم گشت بعصیان
و طغیان حکام دار السلام بغداد و در قول و عربستان است شرح واقعه آنکه در آغاز جلوس همایون
آنحضرت ابراهیم سلطان موصلو نبیره صوفی خلیل ترکمان حاکم دار الخلافه بغداد بود و ذوالفقار ولد نخود
سلطان بسر عم او حاکم کلهر بود نقش مخالفت و سرکشی بر لوح ضمیر نگاشته بهوس ایالت و دارائی بغداد

در حینی که ابراهیم سلطان به ییلاق ماهی دشت آمده بود با دویست نفر سوار از کلهر ایلغار نموده باردوی
او رسید ملازمان ابراهیم سلطان از آمدن بی اعتدالانه ذوالفقار نسبت بسلطان عذری تفرس
نموده می‌گفتند که آمدن او بی اعلام و اخبار بدین سرعت و ایلغار مقرون بخیر و سلامت نیست سلطان
قبول نکرده با معدودی از خاصان در دیوانخانه خود فارغ بال نشسته بود که ذوالفقار یکبار باردو رسید
بر سر او تاخت ابراهیم سلطان بمشاهده این حال سراسیمه شده فرصت جمعیت و مدافعه نیافته
از بیم جان خود را بحرم سرا انداخت ذوالفقار با جمعی پیاده شده طنابهای خیمه حرم را بشمشیر قطع
کرده بر سر او فرود آوردند سلطان را با چند نفر که حاضر بودند بتیغ آبدار پاره پاره کرده شور و شغب و آشوب
در اردو افتاده اکثر ملازمان که جمع شدند سلطان را کشته دیده متابعت ذوالفقار اختیار کردند
سید بیک کمونه ولد سید سلیمان که از امرای عراق عرب بود با چهارصد کس رسید بالضروره
او نیز بذوالفقار پیوست بعد از واقعه مذکور با غلبه تمام بدار السلام آمده بر آن بلده مستولی گردید
و جمعی کثیر از اقربا و اقوام خود بتیغ قهر و ستم بقتل آورده بر کل عراق عرب قدم اختصاص کشیده
علم تسلط افراشت چون این خبر بعرض شهریار دادگستر رسید در سنه خمس و ثلثین و تسعمائه
رایات نصرت آیات جاه و جلال با عساکر ظفر و جنود اقبال بجانب عراق عرب در حرکت آمده در اندک
روزی ساحت دار السلام مضرب سرادقات جاه و جلال خسرو فلک احتشام گردید در آن
هنگام آفتاب در برج سرطان و هوا از غایت گرمی آتش سوزان بود   بود ز آنکه هوا گرم
که در آب روان   سینه بر ریگ نهادی ز حرارت سرطان   ذوالفقار بدکردار با استظهار
و اعتماد گروهی از اشرار دروازه‌های شهر را بسته بلوازم قلعه داری و جنگ پرداخت برادران
ذوالفقار علی بیک و احمد بیک بملاحظه عواقب امور دفع آن کافر نعمت را وجه همت ساخته در
هنگام فرصت بر سر آن بد اختر رفته سرش را بتیغ آبدار از پیکر بدن جدا کرده بپایه سریر اعلی

آوردند و قلعه بغداد بنیروی اقبال همایون شاهی بمحض تأیید آلهی مسخر و مفتوح گردید تا زمان مغلوب شدند و اتفاقا
از بیم غضب شاهانه خود را بدجله زدند که شاید بساحل نجات رسند اما اکثر غرقه موج فنا شدند و
آنحضرت در غایت عظمت و کمال اجلال بدار الخلافه درآمده انوار معدلتش باطراف آن ولایت تافت
و حکم قضا نفاذ جریان یافت که هیچ آفریده را در شهر بجهت بازخواست اعمال ایام ذو الفقار جهت تعهد
خلایق بدعای دوام دولت ابد پیوند زبان گشادند سرداران قبایل عرب ایلچیان سخندان
با پیشکشهای لایق فرستاده تهنیت فتح بغداد بپایه سریر رسانیدند شاه جنت مکان بجهت اشتداد حرارت
هوا و آسیب تب که عارض ذات همایون شد توقف در آن حدود ننموده ایالت و دارائی دار السلام
را بمحمد خان شرف الدین اغلی تکلو که تا آن وقت سلطان بود تفویض فرموده عنان عزیمت از عراق عرب
بصوب عراق عجم انعطاف داده بسلامت بمقر سلطنت رسیدند اما باعث یورش خوزستان
و عربستان آنکه علاؤالدوله عناشی که والی دزفول بود و عناش قریه‌ایست از آن ولایت سر از
ربقه اطاعت و فرمانبرداری پیچیده عرصه خلاف می پیمود بنابر آن یورش خوزستان بر ذمت
همت لازم گشته در شهور سنه ثمان و اربعین امیر جهانگیر عباسی حاکم ارکوجک سعادت تقبیل قوایم
سریر سلطنت مصیر دریافته مورد الطاف و نوازش گردید اما بالآخره بی اعتدالی چند از و ظهور
یافته در سنه تسع و اربعین بتربیت عبد الله خان استاجلو که حاکم همدان بود بقتل رسید آوازه
وصول کوکبه اقبال شاهی تزلزل در بنیان صبر و قرار متمردان دزفول و آن حدود انداخته علاء الدوله
مذکور از خوف و دهشت مملکت گذاشته بسرعت برق و باد بطرف بغداد گریخت و چون عرصه
ولایت دزفول محل نصب خیام سعادت فرجام گشت سید شجاع الدین بدران مشعشعی حاکم حویزه
روی عقیدت و اخلاص بعتبه علیه فلک مناص آورده مشمول نوازش و الطاف گردید و بدستور
ایالت آن ولایت باو مرحمت شد ابراهیم خان ذو القدر حاکم شیراز را با جمعی امرا و عساکر بتاخت

وغارت متمردان قلعه بیات فرستادند و مهمات آن طرف برحسب دلخواه انتظام و انتظام یافته عنان
فیروزی عیان بصوب عراق معطوف ساختند القصه آنحضرت از بدایت جلوس همایون تا سی
سال بسعادت و اقبال بتردد ذات امور مملکت داری پرداخته بعد از آن چون خطه وان بدست رومیه
درآمده بدار السلطنه تبریز نزدیک بودند بجهت پای تخت همایون و مقر سلطنت ابد مقرون
دار السلطنه قزوین را اختیار فرموده در آنجا طرح دولتخانه و باغ عالی انداخته اقامت فرمودند
و بعد از سه چهار سال اتمام عمارات تا بیست سال از دولتخانه قزوین بهیچ طرف حرکت نفرمودند
روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت و سلاطین آفاق بدرگاه کیوان اشتباهش توسل
جسته بدین مقال گویا بودند

شاها در تو قبله شاهان عالم است ... گردون ترا مسخر و گیتی مسلم است

ذکر آمدن سلاطین جهان بتخصیص حضرت پادشاه مغفرت آشیان محمد همایون پادشاه گورکان بدرگاه سعادت نشان شهریار عرش ایوان

چون اعتاب دودمان قدس نشان صفویه که جامع
سلطنت صوری و معنوی اند بخاندان ولایت و کرامت اظهر من الشمس است لهذا سلاطین جهان
و فرمانروایان والامکان دست اعتصام بحبل المتین و الای خاندان صفوت نشان آنها استوار
داشته از اقصای ممالک هند و فرنگ طریق ارادت و اخلاص را بارسال رسل و رسائل و هدایا پیموده
همواره مجدد قوانین اخلاص و اتحاد گشته اند و از حادثه بمان مراحل فراز و نشیب روزگار هر کدام
از صدق نیت و صفای طویت بدین دودمان مکرمت نشان توسل جسته بیمن توجهات ظاهری
و معاونت باطنی آن فرمانروایان عالم صورت و معنی بنیل مرادات فایز گشته بمطالب بلند
و مراتب ارجمند رسیده اند و هر یک اغراض فاسده دنیوی را منظور داشته از اخلاص و اعتقاد
بهره نداشتند نخل امیدشان از ثمره مراد مهجور مانده برحسب نیت فاسد کامروائی نیافته اند مصداق
انتقال احوال خیر مآل پادشاه مرحوم مغفور محمد همایون پادشاه ابن بابر پادشاه بن عمر شیخ میرزا

بن سلطان ابو سعید گورکان وحال مقرون بوبال پادشاهزاده بد اعتقاد پسر سلطان بایزید بن سلطان
سلیمان بن سلطان سلیم فرمانروای ممالک روم است هر دو از حوادث روزگار بعتبه علیه شاه جنت
مکان آوردند پادشاه مرحوم مزبور که عقیده درست وحسن اخلاص داشت بمشتهای مطلب فایض گردید
وسلطان بایزید که پاک اعتقاد نبود وبهره از اخلاص نداشت واز غدر ونفاق بظهور پیوست ازین
باب سعادت مآب کامیاب نگشته مآل حالش بوبال نکال کشید شرح وقایع این سرگذشت آنکه
پادشاه مرحوم مغفور که فرمان فرمای ممالک فسیح المسالک هندوستان واز قندهار وکابل وبدخشان
تا اقصای بنگاله در تحت تصرف ودایره فرمانش بود از تقدیرات آسمانی وحوادث روزگار ودولاب
لیل ونهار وبی اتفاقی برادران نفاق سرشت نامهربان از شیرخان افغان که پایه نوکری ملازمانش
نداشت در کنار آب گنگ بنوعی که جناب فضایل انتساب شیخ ابو الفضل مولف تاریخ اکبری
دران کتاب بلاغت انتساب در رشته تحریر کشیده جنگ کرده شکست عظیم خورده از روی اضطرار
مراکب در آب انداختند چنانچه محمد زمان میرزا نبیره سلطان حسین میرزای بایقرا که ملازم رکاب عالی بود
با جمعی از امرا وعساکر حشای غریق بحر فنا شدند آنحضرت نیز در میان آب از اسب جدا شدند وبود
شخص سقای جانفشانی کرده خود را بآب انداخته آنحضرت را بیرون آورده مجملا شکسته وپریشان حال
از معرکه بیرون آمده بدار الملک آگره آمده فی الجمله بجبر شکستگی واختلال احوال کوشیده دیگرباره مستعد
جدال وقتال شد میرزا کامران برادرش تمارض کرده بجانب لاهور رفت وبسیاری از مردم
راه بیحقی سپرده متفرق شدند با این حال همان پادشاه بار دیگر با شیرخان در کنار آب مذکور صف
نبرد آراسته فیما بین جنگ عظیم روی داده واز کمی لشکر وانبوهی دشمن شکست بلشکر جهانگشای
افتاده همایون پادشاه بیشتر از پیشتر شکسته وبدحال بآگره آمده چون مملکت برهم خورده فتنها از هر طرف
سر برآورده بود توقف در آگره محال دانسته بالضروره از آگره بیرون آمده واز آنجا راه لاهور پیش

گرفتند ودر لاهور نیز بجهات مختلفه ورفتن میرزا کامران بجانب کابل مجال اقامت نیافته بی‌سروسامان
بولایت سند آمد اولاد امیر ذوالنون ارغون که بتغلب مالک آن ملک گشته بودند ابواب موافقت
مسدود ساخته در مخالفت گشودند ویادگار ناصر میرزای عمزاده آنحضرت که رفیق موکب عالی بود با
ارغونیان آمیزش نموده از آنحضرت جدا شد عسکری میرزای برادر کهتر حاکم قندهار بود از بی‌سروسامانی پادشاه
خبر یافته بدوستی میرزا کامران که برادر بزرگ واز دو ولی نعمت هر دو برادر بود نفاق میورزید در مقام
کید وغدر درآمده خواست که آنحضرت را بدست درآورده بی اختیار سازد بدین اراده با جمعی
با گروه انبوه از قندهار بیرون آمده متوجه اردوی همایون گردید یکی از اخلاص شعاران سعادت کیش
از فکر باطل آن جاهل بداندیش اطلاع یافته خود را باردو رسانیده جناب پادشاهی را از کید آن
غدار خبردار کرد آنحضرت از اطوار روزگار حیران کارخانه تقدیر گشته چاره کار منحصر در آمدن ایران
وتوسل جستن بدین خانواده ولایت دانسته از اردوی عالی احمال واثقال بجا گذاشته شهزاده
کامگار سعادت پرور جلال الدین محمد اکبر را که در همان ایام در ولایت سند از کتم عدم قدم بعرصه
وجود نهاده طفل رضیع بود بپروردگار عالمیان سپرده با آنکه دایگان وخدمتکاران در اردو گذاشتند
زیرا که همراه بردن مهد السعادت عهد متعذر ودشوار اما والده محترمه اش را با چندی از خدمه حرم
عزت مصحوب خود گردانیده قدم در بیابان توکل نهادند شصت هفتاد نفر از امرا وخواص ملازمان
جان نثار با جمعی از خدمتگاران اخلاص شعار که با آنجناب طریق وفاداری پیموده بسعادت مرافقت
وهمرکابی مشرف بودند ومعظم ایشان بیرام خان بهارلوی نبیره علیشکر بیگ ترکمان بود که پدر وجدش
در فتور ترکمان از ملک ایران بدر آمده بود وخود بتقدیر یزدانی در رکاب عالی بابری بطرف کابل
افتاده بحسن خدمات لایقه در آن دودمان بمراتب علیه ترقی نموده در این هنگام مرتب امور دولت
همایونی بود وطی بیابان شوق کرده از راه چول بولایت سیستان آمدند واز آنجا دریعه اخلاص وبحجوب سوق

بخط خود مرقوم قلم مشکبار گردانیده بخدمت اشرف اعلی فرستاد که صورت آن برین نهج است
که مرقوم میگردد سواد مکتوب صداقت اسلوب همایونی که بخدمت حضرت شاه جنت بارگاه قلمی نموده اند
بعد از ادای وظیفه دعا و اخلاص که شیوه رضیه خاص اصحاب اختصاص است با وجود قلب بندگی
و کثرت شرمندگی خود را از ذره مثال در نظر مهر سپهر حشمت و جلال حضرت ظل الهی شاهی که مظهر کمالات
اوصاف کمال است نموده می آید اگرچه چهره خود را در جمله خدام با احتشام انتظام نداده بود اما سر رشته
محبت و اخلاص قبه قلب چون رصاص همیشه متعلق ساخته بسوی بی سوی حضور موفور السرور در آنحضرت
که وصول انواع سعادات و کرامات میکشید و هر لحظه از توجه توجه وجه شریف شهد لطیف میچشید
تا آنکه از مردود رهروون [?] و گردش چرخ بوقلمون و از کون [?] از فضای سواد اعظم هند به تنگنای
رسید که گذشت از سر آنچه گذشت   چه بسیار و چه کمار و چه دشت   اکنون که مجدد بال اقبال از بهر [?]
مشاهده جمال پرعظمت و اجلال در طیران است امید از حضرت رحمان آنست که بعد از دریافت دولت
ملاقات که موجب وصول بسی از مراد است مقالات و حالات ساخته آنچه قابل عرض باشد معروض شود
ان شاء الله تعالی بالجمله آنحضرت چون بسیستان نزدیک شد احمد سلطان شاملو حاکم آنجا برادر خود را
با بارخانهای لایق باستقبال فرستاده خود نیز با اشراف و اعیان سیستان استقبال کرده سعادت
ملازمت دریافت و حقیقت تشریف قدوم بادشاهی با امیر الامرای خراسان محمد خان شرف الدین
اغلی اعلام نموده او قاصدی سبک سیر همعنان شمال و صبا بپایه سریر اعلی فرستاده وصول موکب
عالی را عرض کرد و متعاقب نامه صداقت آئین آنحضرت کیمیا اثر رسید آن مظهر شیوه فتوت و
مصدر آثار مردی از فرط [?] تشریف قدوم مسرت لزوم بادشاهی انواع بشاشت و خرمیهای بی اندازه
بظهور آورده جواب نامه از فرط انبساط و اشتیاق خواهش ملاقات بخط اشرف قلمی نموده این بیت در آن
مندرج گردید   همای اوج سعادت بدام ما افتد   اگر ترا گذری بر مقام ما افتد   اتفاق و مهربانیها که

از آن حضرت نسبت بآن بادشاه والاجاه سمت وقوع یافت از مضمون فرمانی که در باب خدمت آن
خلاصه دودمان تیموری و توقیر و احترام ملازمان موکب عالی باسم محمد خان شرف الدین اغلی شرف صدور
یافته شیخ ابو الفضل ولد شیخ مبارک مولف تاریخ اکبری من المبدا الی المقطع در طی وقایع زمان دولت
همایونی نقل نموده معلوم میگردد مجملا در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمایه آن بادشاه عالیجاه از سیستان
سیر کنان باهستگی طی مسافت نموده بدار السلطنه هرات رسیدند و گاهی بجهت انبساط خاطر عاطر که از گردش
روزگار ملالی داشت بنشاط شکار غم پرداز کافه دل بودند محمد خان شرف الدین اغلی نوعی که در فرمان
واجب الاذعان اشاره شده بود بافسون [?] آراسته ترتیبهای گوناگون پیراسته بلوازم استقبال
و خدمت آن مرکز دایره جاه و جلال اشتغال نموده در سر پل مالان سعادت ملازمت دریافت و روز دوم [?]
که بباغ شهر می آوردند شاهزاده عالیشان سلطان محمد میرزا با آئینی که مامور بود باستقبال نموده چون
بآنحضرت رسید پیاده شده رسم تحیت بجا آورده و آنحضرت نیز پیاده شده شاهزاده را در آغوش
مهربانی گرفتند و در تقدیم و تاخیر سواری با شاهزاده تواضعات آمیزانه که راه و رسم بزرگ
منشی است بظهور آوردند اما شاهزاده طریقه فرزندی سلوک داشته آداب تواضع و مردمی از دست
نداده [?] مراد و باغ زاغان و باغ جهان آرا عیش پیرا بوده مسرت بخش خاطر اندوهگین بودند و محمد خان بمضمون
فرمان همایون دستور العمل یومی ساخته مراسم شایسته بخدمات لایقه اقدام نموده پیشکشهای لایقه
بنظر انور میرسانید چون روزی چند در هرات اقامت نموده از رنج راه و محنت سواری گاه و بیگاه
آسایش یافتند عنان عزیمت بصوب عراق و ادراک صحبت خسرو آفاق معطوف داشته بهر
شهر و ولایت که میرسیدند حکام و اشراف و اعیان بدستور مراسم خدمتگاری بظهور آورده پیشکش میکشیدند
در دار السلطنه قزوین بمنازل خواجه عبد الغنی جلادی کلانتر الملک محل اقامت آنحضرت گشته
چندگاه در آن منازل بفراغت و استراحت بردند و از آنجا بر اخبار [?] بخدمت اشرف فرستاده

اظهار خواهش ملاقات نمودند و این قطعه را در سلک نظم کشیده ارسال داشتند

خسروا عمریست کز عنقای عالی همتم • قله قاف قناعت را نشیمن کرده است • روزگار سفله
گندم نمای جوفروش • طوطی طبعم را قانع بارزن کرده است • طالعم شیر است و عمری است
بر من کرده بود • اینم از کین عداوت روی بر من کرده است • التماس شاه آن دارم که با مخلص کند
آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است • و اینمعنی اشاره بحکایتیست که در اعجاز و کرامات
حضرت شاه ولایت پناه در استخلاص سلمان از چنگال شیر بین الجمهور مشهور است و مناسبت این
درین مقام بر عقلا ظاهر و حضرت شاه جنت مکان بعد از وصول بیرامخان به یلاق سورلیق تشریف
آورده فیمابین صورت ملاقات در الجاردی نمود و یک فرسخی اردوی گردون شکوه رسیده برادران
گرامی حضرت شاه والاجاه بهرام میرزا و سام میرزا با قاضی جهان وزیر و سوندک بیگ قورچی باشی
افشار و بدرخان استاجلو و شاهقلی خلیفه ذوالقدر مهردار و سایر امرا و ارکان دولت باستقبال
آمدند و متعاقب یکدیگر فوج فوج یوزباشیان عظام و قورچیان کرام و اصحاب و خدم و طبقات
حشم بار استگی تمام رسیده لوازم کورنش و آداب تحیت بجای می آوردند و چون بارگاه سپهر
اشتباه رسیدند و از مرکب پیاده شده و میانه قور در آمدند شاه جنت مکان از خرگاه خاص بیرون
آمده ساحت بساط سعادت نشاط بارگاه خلافت را بقدوم تعظیم نمودند و با این بزرگان و رسوم
کیان با آن پادشاه عالیشان ملاقات فرموده رسم معانقه مهربانانه بجای آورده قران سعدین
و اجتماع نیرین دست داد و دست آنحضرت را گرفته بخرگاه در آوردند و با یکدیگر چون دو دوست
یکدل صحبت دوستانه بی نفاق اتفاق افتاد و از جانبین سخنان دلاویز حقیقت آمیز انبساط
افزا گذرانیدند و از تحف و هدایای آنحضرت چند قطعه لعل بدخشی و یک قطعه الماس که انبها بود
حسن بیگ مورخ روملو که از حضار حاشیه بساط عزت بود و قاضی احمد غفاری صاحب تاریخ

جهان آرا وزن الماس مذبور را چهار و نیم مثقال و چهار دانگ نوشته اند القصه حضرت شاه جنت مکان
در آن چند روز هر روز بطرز خاص صحبتی طرح انداخته جشنهای ملوکانه و بزمهای خسروانه می آراستند و
در آن محافل بهجت فزا مبدم بکلمات مشفقانه و همزبانیهای مهربانه انبساط بخش خاطر حزین آنحضرت
بودند و در سورلیق طرح شکار جرگه فرموده از چند روزه راه جانوران شکاری راندند و چون جرگه دست بهم
داد باتفاق بمیان جرگه در آمدند اول همایون پادشاه صاحب التکلیف حضرت شاه باتفاق بهرام میرزا
و سام میرزا شروع در تیراندازی کرده هر یک مهارت خود در شکار افکنی و چستی و چالاکی بظهور آوردند
بعد از آن حضرت شاه جنت مکان کمان ابراهیمی بر سر چنگ در آورده در برابر آن پادشاه عالیجاه
و جوانان جغتای مقربان آنحضرت که در شیوه تیراندازی دم از یکتایی میزدند بسی آهوان تیزتک را که
از غایت دوندگی خطوط شعاعی بصر بگردشان نرسیدی بضرب خدنگ دلدوز از پای در آوردند و مجملا
تیراندازی چند کردند که فریاد از طبقه برخاسته چون تیر فلک و قوس سپهر در تحسین و آفرین با ملک همزبان
و قرین گشتند و چون از تیراندازی ملالت دست داد بسیاری از کوزنان فربه‌ترین جانوران
شکار را تیغ آبدار و شمشیر آتشبار از پای در آوردند بعد از فراغ از سیر و شکار در روزی معین
جشن عالی و طوی بزرگ طرح انداخته در آخر مجلس تحف و هدایا و تکلفات که بجهت آن حضرت تعیین
فرموده بودند از نقود و جواهر و تاج و کمر مرصع و اقمشه زرنگار عراقی و رومی و فرنگی و حبشی و ختایی
و اسلحه و یراق جنگ از کلاه و زره تنگ حلقه داودی و تفنگهای جوهردار و اسپهای تازی راهوار
و استران بردعی سواری و قطار شتران کوه پیکر باربردار و خیمه و خرگاه متعدد و حرم و دیوانخانه و
شامیانه‌های اطلس و مخمل و دارائی ساده و منقش و خیام سوناب و کارخانهای اسباب هر کارخانه
و طبل و علم و یراق نقاره خانه چنانچه شایسته مهمانی چنان مهمان عالی مرحمت فرمودند از زمره امرا بیرام
نیز علم و نقاره شفقت فرموده بمنصب ارجمند خانخانی آن سپه علیه اختصاص یافت و از شهزادگان

نهاد آن

و درخور همت میرزائی چنین باشد تکلف
فرمودند و با امرا و مقربان آنحضرت
نیز خلاع فاخره فراخور
ا

سلطانزاده میرزا که از سلطانم میرزا و اسمعیل میرزا کوچکتر از سایر شاهزادگان بزرگتر بود و بالدوازده

هزار کس از طوایف قزلباش بسرکردگی بوداقخان قاجار که از امرای معتبر وللهٔ و اتالیق میرزا بود

و شاهقلی سلطان افشار که حاکم کرمان بود و احمد سلطان شاملو حاکم سیستان و حسین قلی سلطان

برادر یعقوب میرزا امیره جاباپان سلطان و اوحم سلطان ولد ویو سلطان روملو و سنجاب سلطان

افشار حاکم فراه محمد سلطان الاش اغلی استجلو و سایر امرا و عساکر و سیصد نفر از قورچیان خاصه

شاهی و ملازمان درگاه برتش عیدی کچل شاهوردی استاجلو بکومک آنحضرت تعین فرموده مقرر داشتند

که اجماعت تا در ملازمت آنحضرت باشند حکم و فرمان او را تالی حکم و فرمان مرشد و ولی نعمت خود

دانسته از فرمان همیونش تخلف و بهر خدمتی که مامور گردند بجان و جنان بدان اقدام نموده بالذات

حضرت مرخص نگردند عود ننمایند حیدر سلطان از جمله سلاطین زادهای شیبانی جوجی نژاد و فرقه تاتارکه در

جام همراه کوجم خان و عبید خان بود بعد از فتح باد و پسر بخدمت اشرف آمده بود میخواست که در سلک

قزلباش بندگی کرده قدم بر قدم بهرام میرزا و سام میرزا داشته باشد در روز کاریورتوق همایون

در رسم و قاعده چاکری تهاونی کرده اراده نموده بود که بخلاف حکم همراه شاهزاده دیگر که در آید حسن بیک

استاجلو قمچی بر سراب او زده بود و او از نهیبی رنجیده و آزرده بود در ینوقت اراده مرافقت همایون

بادشاه کرد حضرت شاه مضایقه نفرموده او با دو پسرش که یکی علیقلی و دیگری بها در نام داشت در

خدمت آنحضرت روانه شدند و در هندوستان بامداد بیرامخان مناصب بلند و مراتب ارجمند

یافتند اما بعد از فوت همایون بادشاه پسر انش کفران نعمت آن سلسله ورزیده در هندوستان

بی اندامی بسیار از ایشان صدور یافت و تفصیل آن مناسب اینمقام نیست چون آنحضرت را نظار

میل و رغبت تمام بدین شهره تبریز و طواف مرقد منور سلطان الاولیا و المحققین شیخ

صفی الملة و الدین مینمودند از خدمت اشرف مرخص گشته بدار السلطنه تبریز و طواف مرقد منو

و علی سلطان تکلو و محمدی میرزا موصلو

بایکار محمد سلطان موصلو صباغی

و لی خلیفه روملو

ک

تشریف

برده اهل تبریز حسب الفرمان شاه جهان شهر را آذین بسته قیصریه و بازار را چون عروسان حجله

نشاط زیب و زینت آراسته شدند و مردم تبریز تمام استقبال آن بادشاه سپهر احتشام کرده

خدمات مرغوب بتقدیم رسانیدند و در میدان صاحب آباد در نظر آن خسرو والا نژاد چوگان

بازی و اقسام بازیها و شیرین کاریها که رسم و معهود تبریزیان است کرده نشاط افزای خاطر شریف

جشنند و از آنجا قصد زیارت مشایخ عظام صفویه قدس الله ارواحهم نموده بدار الارشاد اردبیل

رفتند و بدان سعادت عظمی فایز گشته از ارواح مقدسه مشایخ بزرگوار استمداد همت کردند سادات

عظام و شیخاوند که در آن بلده شریفه مقیمند بخدمات لایقه عن صمیم القلب اقدام نموده چند مرحله

مشایعت کردند و از آنجا بار زاردوی معلی که در چمن مشایخ نزول داشت تشریف آورده درین مرتبه

رسم وداع بجای آورده بدل قوی و امل فسیح روی توجه بمقصد نهادند و تا در قلمرو همایون شاهی

مرحله پیما بودند بحل محل بهمان قاعده و اسلوب خدمات شایسته بتقدیم میرسید و آنحضرت سیر کنان

طی مسافت نموده در خراسان شاهزاده کامکار را امرا و عساکر کومک پیوستند و بمقتضای نیت حق

طویت و صفای عقیدت از موافقت و دوستی این دودمان و مرافقت جنود سعادت نشان بنوعی

بنوعی که مورخین طوطی بیان شکر زبان هندوستان شرح آن وقایع را مفصلا در رشته بلاغت

انتظام داده اند در اندک فرصتی بر برادران نفاق سرشت نامهربان که اراده بغی و طغیان

جوهر دماغ ایشان از افاسد داشت تسلط یافته سرکشان ممالک کابل و غزنین و بدخشان

در ربقه اطاعت در آورده لوای ملک ستانی بجانب هندوستان افراخته کامیاب صورت معنی

گردیدند اتفاقا در آن سال قران علویین واقع شد از آثار آن آمدن همایون بادشاه بود

که قران سعدین وقوع یافت ~ آمد از هند همایون بدر حضرت شاه • طالع سعد ببین بخت همایون

بنگر • چون زیاده ازین احوال آن شهریار سعادت قرین مناسب سیاق تاریخ وقایع ایران نیست

زبان قلم از زبان خبریات حالات آن پیشتر و صفحات کوتاهی کرند شرح آمدن بایزید پسر سلطان سلیمان

فرمان فرمای روم به درگاه قهرمان زمان و فرمانروای ایران

کیفیت این واقعه آنکه در سنه ست و ستین و تسعمایه سلطان بایزید بفرمان والد بزرگوار که سنجق کوتاهیه بود سلطان سلیمان دست اقتدار او را از حکومت آن ولایت کوتاه کرده سلطان سلیم برادر بزرگتر او را که در قونیه بود و او را بنوید ولی عهدی نواخت بدین جهت نایره رشک و حسد در کانون درون سلطان بایزید که در آرزوی سلطنت آشفته دماغ بود اشتعال یافته چشمه اخوت و برادری را بخس و خاشاک خصومت انباشت و خیال باطل و اراده‌های عاطل زیاده از بطال رجال داده لشکر و حشم بیشمار بر سر خود جمع کرد و ادعان فرمان والد عالیشان را بعقوق و عصیان مبدل ساخته از اماسیه بر دفع سلطان سلیم در حرکت آمد و او حقیقت طغیان برادر را بخدمت پدر بزرگوار عرض کرد و سلطان سلیمان از این جسارت و ترک ادب با سلطان بایزید در مقام غضب در آمده پاشایان معتمد با جنود بیکران مدد برادر او فرستاد که او را بدست آورده وجود فتنه آلود او را که موجب شورش و آشوب مملکت و اختلال امور دولت است از عرصه ولایت مندفع و معدوم گرداند و سلطان سلیم حسب الفرمان پدر با آن لشکر پیوسته با گروه انبوه بمحاربه برادر شتافت و دو روز بین الجانبین محاربه در غایت صعوبت وقوع یافت روز اول از صبح تا شام آسیای حرب در گردش بود چنانچه از طرفین و اندحیات هشت هزار پیاده و سوار جو رد گشت و روز دوم سلطان بایزید همت بانهزام آن لشکر گماشته با گروهی از فدویان جان نثار قدم معرکه کارزار نهاد و میمنه و میسره سپاه سلیم را بنوعی مغلوب و پراکنده ساخت که گلگلگان آن معرکه تا استنبول قدم باز نکشیدند مجملا سلطان بایزید کارزاری کرد که تا اکنون که پنجاه سال از آن قضیه گذشته در روم صفت مردانگی و دلاوری او در افواه زبانزد معرکه آرایان صفوف دلاوری است در آن اثنا سلطان سلیم توپچی که در قلب باو مانده بود خود در پی سلطان بایزید زده یک صدمه او را منقلب ساخت و چون بر بطلان

ارمی بر مبارز تنهای او مترتب نگشته همانا از شامت عقوق و عصیان مغلوب و منهزم گشته سرگشته و حیران با ماسیه گریخت و در آنجا اندکی از خواب غرور و غفلت بیدار گشته از کرده نادم و پشیمان شد و سه چهار نفر از ملازمان معتبر خود را که بدآموز و خیر بایزید بودند بقتل آورده سرهای ایشان را باستنبول نزد پدر عالیشان فرستاده و التماس عفو جرایم و تقصیر خود نمود اما آتش غضب سلطان سلیمان از اعمال پسر بد اختر بنوعی افروختگی داشت که بخون آن دو خون گرفته اطفا نپذیرفت و دیگر باره لشکر عظیم بسر کردگی اسکندر پاشا بر سر او فرستاد و سلطان بایزید درین مرتبه تاب توقف و قدرت مقابله آن گروه انبوه در خود ندیده احمال و اثقال گذاشته با چهار پسر خود و ده هزار کس از ملازمان و ملازمان دیگر یاران که بر سر او مانده بودند راه فرار پیش گرفت چون خواندکار چند مرحله تعاقب نمود در هر مرحله جنگی بگریز واقع میشد قدوه زهاد و آفاق سیف الدین و جمعی دیگر از ملازمان جان نثار سلطان بایزید و پسران او را جنگ کنان سالم از آن معرکه بیرون آورده بحدود ممالک قزلباش رسانیدند و چون داخل قلمرو همایون شاهی گردید کس بخدمت اشرف فرستاده از احوال خود اخبار نمود چون فیمابین حضرت شاه جنت بارگاه و سلطان سلیمان مصالحه واقع شده بود آنحضرت طریق مهمان نوازی سلوک داشته بطریق تالیف ما بین پدر و پسر حسن بیک یوزباشی استاجلو را که از مقربان بساط عزت و معتبر محفل معلی بود با یراق و اسباب پادشاهانه باستقبال فرستاده مقرر داشتند که امرای سرحد و اشراف و اعیان هر ولایت بلوازمت شتافته محل بمحل تعظیمات لایق و تکلفات مرغوب نموده لوازم میزبانی و خدمتکاری بتقدیم رسانیده و میرزا عطاء الله صفاهانی که وزیر مطلق العنان آذربایجان و شیروان بود تا درگاه معلی همراه بوده ضروریات یومی از سرکار دیوان سامان نماید و ایشان حسب الفرموده عمل نموده در لوازم خدمت فروگذاشتی ننمودند و اعیان دار السلطنت تبریز شهر را آئین بسته قیصریه و بازارها آراسته استقبالی کردند

[illegible] وقوع یافته وچون از دار السلطنه تبریز بیرون آمده بدرگاه معلی نزدیک شد رکن السلطنه
القاهره معصوم بیک صفوی را با یراق واسباب وتجملات پادشاهانه فرستادند وحضرت شاه
جنت مکان در میدان سعادت آباد قزوین جشن عالی طرح فرمودند [illegible] بارگاه
بارگاه معلی بساط پادشاهانه آراسته فرشهای ملون گستردند وخیام زرنگار وشامیانهای منقش
افراخته مجلسی ترتیب دادند که دیده روزگار چنان مجلسی ندیده وگوش زمانه صفت آن نشنیده روز
که داخل شهر میشدند امرای عظام وطبقات لشکر واصناف خلایق از حشم وخدم وسوقیه ومردم شهر
وبر وفق تماشای فوج فوج باستقبال رفته تمام صحرا ودشت وکوه را فرو گرفته بودند وسلطان بایزید
مرد متکبر مقبوض سر دماغ بود از جمعی کثیر مسموع شد که در استقبال تبریز وقزوین این صنعت که بهای
صنایع وشیرین کاریهای بازیگران وانواع فرزین بزینهای گوناگون وتکلفات از حد بیرون که
وقوع یافته بود او بهیچ طرف نگاه نمیکرد وچشم از میان دو گوش مرکب خود بر نمیداشت القصه
سلطان بایزید با دو هزار پیاده ینگچری وسوار که همراه داشت مکمل ومسلح با اسلحه ویراق ومیان
تا میدان سعادت قزوین آمده چون بحوالی بارگاه سپهر اشتباه رسیده از اسب پیاده شد شاه جنت مکان
چند قدم پیش آمده رسم مصافحه بجای آوردند وتواضعات اشفاق آمیز وکرمهای محبت انگیز بظهور
آورده انواع مهربانیها فرمودند واو شیوه تکبر وتجبر را از دست نداده اصلا تکلم نمیکرد واز مهربانیهای
حکیمانه که هر وقتی اقتضا میکند بهره نداشت الحاصل بعد از ملاقات وتکلفات رسمی او را بمنازلی که
فرود آورده مایحتاج سرکار او همه روزه مرتب میگشت بعد از چند روز که از رنج راه فی الجمله آسوده شد
در همان میدان سعادت طرح مهمانی فرمودند وبساط عشرت آراستند وعرصه میدان را چون
صحن سلیمانی بفرشهای سیمین وزرین رشک گلستان ارم وحسود خلد برین گردانیدند وچنان
محفل بهشت آیین زینتی یافت که نظارگیان افلاک بهزار دیده بآن نگران بودند وسلطان بایزید را

با پسران وامرا ومقربان وخواص ملازمان آن مجلس بهشت نشان طلب داشته جهت انبساط خاطر
او انواع شگفتگی وبی تکلفیها بحیز ظهور آورده ساعت بساعت در تفقد ودلجویی وکرم اختلاطی می افزودند
خوانسالاران اشربه ومربیات ومیوه واطعمه الوان چندانکه باید چنان مجلسی را شاید لحظه بلحظه میکشیدند
ودرین مجلس تا موازی ده هزار تومان شاهی عراقی از زر نقد ومرصع آلات واقمشه واجناس پیشکش
او تکلف فرمودند وملازمانش را محل بمحل بامرای عظام وحکام هر محل مهمان فرمودند که مایحتاج ایشان را
سامان داده لوازم میزبانی بجای آورند وتا در خدمت اشرف معزز وگرامی بود سوای علوفه
یومی وآنچه بدفعات باستقبال فرستاده شد ودرین مجلس داده شد یازده هزار تومان دیگر
در مدت معاشرت ومصاحبت بتقریبات از نقود وجواهر ومرصع آلات وظروف طلا ونقره وتحفهای
مرغوبه وکتب نفیسه وقالیهای کرمانی وجوشقانی وزربفت ونمدتکیهای الوان وقماشهای هر دیار
تکلف فرمودند مجملا آنحضرت در مراعات جانب سلطانزاده زیاده از آنچه در خور بود توجهات
پادشاهانه وتلطفات بزرگانه مبذول فرمودند وچون سالک طریق غدر ونفاق ومالک نفس
سرکش بود مآل حالش بخسران وخذلان انجامید زیرا که بحضرت شاه والا جاه تکلیف مینمودند که
معاونت او لشکر بدیار روم کشیده در عالم ارسیده آشوب اندازند واین معنی از چند جهت پسندیده
طبع اشرف نبود اول آنکه میانه آنحضرت وخواندکار بعد از مجادله وخونریزی بسیار وخرابی ممالک
وویرانی دلها چنانچه شمه از آنها تحریر پیوسته صلح واقع شده ضوابط عهد وپیمان استحکام پذیرفته بود
فی الجمله فتنهات تسکین یافته جراحت ناسور دلخستگان روی بالتیام آورده تقدر عافیت وارایش
بدید آمده بود بمضمون آیه کریمه الذین یوفون بعهد الله ولا ینقضون المیثاق خلاف عهد ونقض میثاق
جایز نمیشمردند ونمیخواستند که برهم زن هنگامه عافیت وآرمیدگی مسلمانان گردند وخود را در معرض خطاب
بلا ارتیاب ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها آورند ثانیا آنکه عقوق وعصیان والدین موجب

کفران و سرمایه خذلان دنیا و آخرتست و او عاق و عاصی والد شده بود از آنحضرت که از دودمان
ولایت و کرامت منتسب و بزیور ارشاد و کمال آراسته و بحلیه عقل و دانش پیراسته بود لایق نمی‌نمود
که معاودت باطل نماید چون بدین دودمان پناه آورده بود همت والا بدان مصروف داشتند که میان
پدر و پسر رفع خصومت و نزاع فرموده شعله غضب سلطانی را بزلال موعظه و رجای دوستانه فرو نشانند
لهذا کسان معتمد بخدمت خواندکار فرستاده التماس عفو زلات و تقصیرات او کردند سلطان
سلیمان بنوعی ازان آزرده شده بود که بهیچ وجه بحیات او راضی نمیشد و وجود او را موجب تخریب
بنیان دولت آل عثمان میدانست سنان بیک را که از معتمد خواندکار بود و امر مصالحه او بعهده
بذیرفت فرستاده بعد از شرایط استحکام عهد و پیمان و تواضعات دوستانه در باب سلطان
بایزید در رجای شاهانه فضلی مشبع بدلایل و براهین قاطعه القا نموده صریحاً در حاشیه مکتوب
بخط خود قلمی نموده بود که او را گرفته بدست فرستادهای اینجانب بسپارند و اگر زنده بدست دادن
ملایم طبع شریف نباشد چشم جهان بینش را که چراغ فتنه و فتورست از نور بصر عاری و عاطل گردانند
حضرت شاه جنت بارگاه این معنی را از طریق فتوت و مروت دور دانسته بسنان بیک تعلقات کرده
دیگرباره کسان چرب زبان و ایلچیان سخندان فرستاده مبالغهای عظیم فرمودند و التماس نمودند
که محلی باو اقطاع دهند که بآنجا رفته ساکن گردد که اگر من بعد سلوک بی‌ادبانه ازو بظهور آید آنچه کمون
خاطر شریف باشد در آنجا بفعل آوردن آن دشوار نیست درین اثنا سلطان بایزید خبث باطن
خود را بظهور آورده با محرمان خود مواضعه نمود که نسبت بحضرت شاه غدر نموده در ازای حقوق دوستی
به بدن بی‌بدلش آسیبی رساند و اگر این خیال باطل تواند در قزوین حصاری قایم کرده کس بخواندکار
فرستاده مدد و کومک طلب نموده والی ولایت عجم گردد و اگر مهم بر وجه دلخواه صورت نبندد
بطرف اغرجه میان ترکمانان جماین خانی رفته ازانجا بسرحد قرااغرلو و محمود جریس که از

محرمان او بودند صورت مواضعه را در خلوت بعرض اشرف رسانیدند شاه جنت مکان از کمال
طبیعتی این حکایت را حمل بر هرزه درائی خویش آمدگویان بدسرشت نموده اعتباری نکردند اما
سلطان بایزید از ملاقات خلوت ایشان با حضرت شاه آگاه گشته هردو را گرفت و محبوس کرد
شاه جنت مکان بجهت دفع مظنه و اطمینان قلب سلطان بایزید روزی در باغ سعادت آباد قزوین
طرح صحبت خاص انداخته خود بنفس نفیس با مخصوصان و مقربان قوطهای زرین باف طباخانه بر سیاق
بسته در گوشه آن باغ فردوس نما که فی الواقع هر قطعه ازان نشانی از ریاض جنانست در نظر غیرت داد
بساط طباخی مشغولی نموده با او صحبت یارانه بی‌تکلفانه میداشتند عرب محمد طرابزونی از خاصان
سلطان بایزید خود را بشاه رسانیده آهسته گفته بود که دو کلمه واجب العرض دارم که گفتن آن در برابر
حقوق نعم و اصطناعات شاهانه لازم است میخواهم در خلوت عرض کنم سلطان بایزید ازین واقعه
اطلاع یافته شب او را با آن دو کس دیگر بقتل آورد حضرت شاه عالیجاه ازین حرکت شنیع مشوش
گردیده از سبب آن سؤال فرمودند و غبار خاطر اشرف اظهار کردند عوام الناس قزوین از ظهور اینحال
و انحراف مزاج اشرف خبردار گشته بدر خانه قیصرزاده هجوم آورده طعن حرامنمکی و استخفاف بسیار
کردند هرچند موافق رضای خاطر اشرف نبود اما بی‌اختیار روی داده دیگر اعتماد بر آن جماعت نماند
بدینجهت بدفع شر او افتاده بمشوره و صلاح ریش‌سفیدان و دولتخواهان تمهید گرفتن او کردند روزی
بقاعده مقرر او را طلب نموده چون بدولتخانه آمد حضرت شاه از مجلس برخاسته امرای عظام او را گرفته
بی‌اختیار کردند و جمعی از ملازمان معتمد او را مثل لله پاشا و فرخ بیک و علی بیک چاشنی‌گیرباشی و سنان بیک
میرآخور و غیر ذلک بقتل آورده پسران او را با امرا سپردند اکثر مردم او که در پایه سریر اعلی در هر محل
بودند طعمه شمشیر صوفیان صافی نهاد گشته برخی بر بامداد خیرخواهان صواب اندیش استخلاص یافته
راه دیار خویش گرفتند چون یکی از اعظم شرایط صلح آن بود که هر کس از مردم جانبین فرار نموده

کشته

بهر طرف توسل جوید حمایت نموده باز فرستند در سنه تسع و ستین و تسعمایه سلطان سلیمان علی
پاشای حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیرباشی خواندکار را با دویست کس از آقایان و چاوشان متعهد
بطلب او فرستاد و شاه جنت مکان باوجود نفاق و ظهور شقاق اعتماد الجماعت که مردم شدید القهار
بودند نموده موقوف بآمدن ریش سفیدان صاحب اختیار خداآگاه فرمودند مرتبه دوم خسرو پاشا
که مرد کدخدای صلاح اندیش و از امکدار این دودمان عثمانی بود با جمعی سفید ریشان اعتمادی آمدند اما
الجماعت و سلطان سلیمان دو کلمه بخط خود بآنحضرت نوشته اظهار تجدید عهد و پیمان بتقیید نسل بعد نسل
نموده موکد بایمان مغلظه نموده در فرستادن سلطان بایزید و پسران بموجب شرایط صلح مبالغهای
عظیم و دوستانه نموده بود چون رد این مسئول موجب نقض عهد و برهم خوردن هنگامه عافیت مسلمانان
و ایجاب این ملتمس باعث رفاهیت خلایق و عباد الله بود آنحضرت مصلحت جمهور خلایق را منظور
داشته از شرایط در گذشتند و آن شریر فتنه انگیز غدار را با چهار پسرش صحیح و سالم بخسرو پاشا و
رفقا سپردند و تجدید فیمابین حضرت شاه جنت مکان و سلطان روم میان مصالحه فی الحقیقه درین سال
استحکام یافت و از اتفاقات حسنه و الهامات غیبی کلام خیر الکلام الصلح خیر موافق تاریخ آمد
بیت منهی اقبال درین کهنه دیر • غلغله انداخت که الصلح خیر • و بخاطر نمیگذشت که ایشان درین ولا
آسیبی باو رسانند اما الجماعت بفرمان خواندکار بی تامل و تاخیر بقتل هر پنج نفر پرداخته اجساد ایشان را
بروم بردند بیت پنج کم از زمره عثمانیان • که باسقاط پنج تسع و ستین و تسعمایه است تاریخ
عبرت گزین است و زبان حال ارباب مقال بدین معنی مترنم گردید بیت شاها چه سان امید کسی از عهد
شکست پدر • گر عقل و عدالت خلق از جهان بود آسودگی • اعدای دین را سر بسر بی تیغ کین کردی گرو
نی دولت تو داد رونق تیغ تو آلودگی • الحق شورش و فساد عظیم که بر وجود فتنه آلود مترتب بود و
خلایق طرفین ازین ممر در گرداب اضطراب بودند که مبادا فتنهای آرمیده از جانبین در حرکت آمده

خبر

خلایق در غرقاب افتند ازین واقعه که مصلحت جمهور منظور بود تسکین یافته دلها آرمیده تر گردید

ذکر آمدن سلاطین چنگزیه بدرگاه سعادت دستگاه

سلاطین نامدار عالی تبار چنگزیه که بدلالت
خرد و رهنمونی بخت اقبال شعار بدرگاه فلک بارگاه شاه جنت مکان رضوان جایگاه آمدند اول
دین محمد خان بن اوش خان و علی سلطان برادر اوست که اولاد شیبان بن جوجی بن چنگزخان
اند در شهور سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه که شاه جنت مکان مرتبه چهارم بدفع فتنه عبیدخان لشکر به
خراسان کشیده بودند کمر عبودیت آنحضرت بر میان جان بسته روی ارادت و اخلاص بعتبه علیه
کیوان مناص آورده بسعادت کورنش همایون استسعاد یافته جالس بساط عزت و کامیاب التفات
شدند و الکاء نسا و ابیورد و توابع به دین محمد خان اختصاص یافته و بیمن عاطفت شاهانه او و برادر
در ولایت مذکوره آلکه و ملک و استقلال یافته روز بروز پایه قدر و منزلتشان ارتفاع یافته بر
رفته علی سلطان بر تمامت ولایت اورگنج مستولی شد و در اوایل حال بجاده عبودیت مستقیم بوده
سکه و خطبه بنام نامی آنحضرت می آوردند و در سنه خمس و اربعین و تسعمایه که عبیدخان بر بلاد خوارزم مستولی شده
آن ولایت به پسرش عبدالعزیز سلطان و سلطانان اقوام خود داده خود با او در شهر وزیر بود
که دین محمد خان با جمعی اوزبکان و ایلغه ترکمانان تابع اورگنج بر سر امرا و سلطانان عبیدخانی
رفت و تاراج بسیار بهم رسانیده اوزبکان را تاراج پوشانیده آوازه رسیدن کومک قزلباش
انداخت بعد از محاربات که فیمابین بوقوع پیوست شکست بر امرای عبیدخان افتاد چند نفر از
معتبران گرفتار و جمعی مقتول شدند ازین شکست بنوعی سراسیمگی و اضطراب بعبیدخان راه یافت
که از شهر وزیر شتر تواربخارا گریخت و ازین غصه در همان سال بعالم آخرت پیوست عبدالعزیز خان
بجای پدر در بخارا پادشاه شد دین محمد خان گرفتاران را با سرهای مقتولان بدرگاه سعادت
نشان فرستاده موجب مسرت و ابتهاج خاطر انور شاه جنت مکان گشته بجهت دین محمد خان

خلع فاخره فرستاده و هر ساله مبلغ سیصد تومان بجایزه و جلدو از خراسان باو انعام فرموده چند گاه
هرو برا و در سلک و طریق فرمانبرداری بوده پیوسته ایلچیان ایشان بملازمت اشرف رسیده
تحفات و تنسقات در باره ایشان بظهور میرسید و دیگری حیدر سلطان است که از سلاطین
خوارزم بوده مدتی با عبید خان میبود چنانچه در طی حالات رفته همایون پادشاه مرحوم گشته از
خراسان بدرگاه فلک بارگاه آمده از آنحضرت نوازش یافته مدتی در رکاب نصرت انتساب
اشرف بوده در سالی که همایون پادشاه بخدمت شاه رسید در سنگار چرکه سورتی که هنوز حکم داخل
شدن امرا و اعیان نشده بود وقتی که ملازم سام میرزا و بهرام میرزا فیجی بر سر اسب او زد میرزا
تغافل نمود او ازین جهت آزرده شده التماس نمود که او را همراه همایون پادشاه روانه سازند حضرت شاه
بنابر مراعات همایون پادشاه رخصت دادند و او با دو پسر خود علیقلی و بهادر نام چنانچه سبق ذکر
یافت همراه آنحضرت رفته خود در جنگ پای قلعه قندهار مردانگیها کرده در راه کابل فوت شد پسران
ملازمت آنحضرت مینمودند و در هندوستان هر دو برادر بمراتب عالی رسیدند شرح حالات ایشان
و پایه عیکر بهیا که با اکبر پادشاه کردند بتفصیل در تاریخ اکبری مسطور است و مناسب تاریخ وقایع ایران نیست
یونس خان والی خوارزم و پهلوان قلی سلطان برادر اوست که دوست خان با
ایشان جنگ کرده غالب آمده بر مملکت ایشان مستولی گشت یونس خان با برادرش التجا به سریر اعلی
آورده در سنه اربع و ستین و تسعمایه در دار السلطنت قزوین بدرگاه سعادت قرین آمده بشرف کورنش
همایون مشرف شدند آمدن خوارزمیه تاریخ واقع شده اما بالآخره دین محمد خان و علی سلطان هر دو
در برابر حقوق تربیت و الطاف شاهانه کفران ورزیده از روی عناد و استکبار در هنگام فرصت
دست درازیها بحواشی خراسان و استراباد میکردند دین محمد خان یکمرتبه در سنه خمسین و تسعمایه
که صدر الدین خان استاجلو حاکم استراباد بود لشکر بآن ولایت کشیده صدر الدین خان صلاح در جنگ ب

نجر اندیده در شهر و قلعه توقف نموده دین محمد خان بمحاصره شهر و قلعه پرداخت مراجعت نموده مکرر بحوالی
مشهد مقدس آمده باز گشت اما ازین حرکت ناهنجار نادم و پشیمان گشته مکرر ایلچیان بدرگاه جهان
پناه فرستاده در مقام اعتذار در آمدند و حضرت شاه والاجاه بعواطف جبلی عذر پذیر گردیده لهذا
بعد از فوت او بیان دستور ابوالمحمد خان پسر او مورد الطاف و اشفاق خسروانه گشته الکا و نعم
پدر باو تفویض یافت او نیز چندگاه سالک طریق خلاف و عصیان گردید معصوم بیک صفوی باتفاق
بعضی امرا در مرافقت سلطان ابراهیم ولد بهرام میرزا حسب الامر اشرف بتادیب او مامور شده او
در قلعه ابورد متحصن و چندگاه محصور بود آخر الامر دست در دامن استشفاع زده قسم یاد کرد که من بعد
مرتکب اینگونه امور نگردد و میرزای مذکور و امرا حقیقت عرض کرده حسب الحکم کوچ کردند اما علی
سلطان برادر دین محمد خان که مردی حق ناشناس بد طینت و نا انصاف ظالم طبیعت بود در اندک
روزی از کیفیت باده غرور و پندار سرگشته سرشت و طامعه قوی او را بمخالفت و طغیان
راغب ساخته دست تعدی بحدود مملکت خراسان دراز میکرد و چند مرتبه بمعاونت شوریده بختان
سیاه پوش و متمردان اخولشگر بدیار استراباد کشیده شورش و انقلاب در ان ولایت انداخت
اما باندک توجه شاهانه و معاونت جنود اقبال دفع شر او شده عاقبت بر سر آن ابدی کار
ساخت چنانچه در ذیل مبین میگردد و اکنون بنابر مناسبت مقام ناگزیر است که برخی از احوال
استراباد و شرح وقایع آن ملک در رشته تحریر کشیده آید **شرح وقایع استراباد و بیان خروج
محمد صالح بکچی و طغیان آبای او و خلو معاونت اوزبکیه خوارزم** دار الملک استراباد در ازمنه
سالفه حکومت کان ولات جرجان و طبرستان بوده مردم آنجا اگرچه اکثر صلاح و متقی و پرهیزکار
اما خالی از وسوسه سودا و شورش دماغ نیستند و همانا هوای بیشه و کوه جرجان شورش طلبست
جمعی خود را سیاه پوش نام نهاده اراده بغی و طغیان در دماغ ایشان افتاده و متابع غافلت

گفت

را کاسد دارد و فوجی دیگر از شوره بخشان آن سرزمین جمعی قبایل صاینخانی اند که بین به نوبه ترکمان
مشهورند و سلاطین خوارزم متعلق بوده اند و از تمرد و سرکشی خود در الصحرای وسیع و دشت
قبچاق استرآباد کشانیده در مابین آب گرگان و اترک رحل اقامت انداخته مضرت و آسیب
ایشان بملکت میرسید بدین جهت عرصه آن ملک خالی از آشوب و هنگامش فارغ از جنگ و جدال
نبوده اند اما بحمد الله تعالی که در زمان دولت ابد پیوند حضرت علی شاهی ظل اللهی مشعله قهر قهرمانی ظلمت
ظلم و غبار طغیان محو و معدوم گشته متمردان هر دو طایفه سر بجیب اختفا فرو برده طلبکار گوشه عافیت
اند و مجملی از آنچه در زمان شاه جنت مکان بظهور پیوسته آنکه در سنه اربع و اربعین و تسعمایه که رایات
جهانگشای شاهی مرتبه چهارم از یورش خراسان بجانب عراق در حرکت آمده آمد شد عبید خان
از آن ولایت انقطاع یافت برادرزاده محمد صالح خواجه مظفر بتکچی که در طبیعتش جهل و سهو و طغیان گرد
باده خودسری جوهر دماغش را شوریده داشت رای زمتابعت این دودمان سعادت نشان
برتافته باراده محال سروری جمعی سیاه پوشان استراباد بر سر خود جمع کرده آغاز سرکشی نمود و بعضی
از قصبات دست یافته کسان عمر غازی سلطان ولد سلطان غازی خواهرزاده و براق خان والی
تاشکند و بلاد فرغانه که در آنوقت بجاودت خال برخوارزم مستولی شده بود فرستاده و از آن
جهت مدد طلبید عمر غازی سلطان بسخن آن جاهل نادان با سپاهی جیاد بجانب استراباد در حرکت آمد
و محمد صالح با سیاه پوشان خود از جنگل جرجان بیرون آمده باو پیوست صدرالدین خان استاجلو که
در آنوقت حاکم استراباد بود از اتفاق و اجتماع اوزبکان و سیاه پوشان اطلاع یافته چون قدرت
مقاومت در خود ندیده از روی عقل و کاردانی از استراباد به بسطام آمده حقیقت بپایه سریر
اعلی عرض کرد محمد صالح مملکت خالی یافته خود را بشهر انداخت و باستظهار اوزبکان در آن ولایت
لوای حکومت افراخت و تحف و هدایا و پیشکشهای لایق بوالی خوارزم و مردم او داده و عمر

غازی سلطان حکومت آن ولایت باو گذاشته بخوارزم بازگشت بعد از رفتن او محمد صالح از باده
غفلت و غرور سرمست گشته ابلهانه بساط سلطنت گسترده هوای سروری و استقلال در
سرش افتاده شبانروز اوقات بعیش و عشرت گذرانیده از نای و نوش بیهوش گشت و در
طغیان و غلوای پستی بلا دریغ سکونزا الجرنغان باده ابلهی قسمت مینمود و بهر ولایت یک
از ملازمان نا عاقبت اندیش نامزد میکرد آن سفیه از دیوانه تر جیده کرده رسم دعا و ثنا تعلیم
میرسانید مشهور است که روزی بر سر قسمت ممالک میانه ملازمان که هر یک دلخواه خود را طلبکار
بودند نزاع کلی واقع شد القصه چون واقعه مذکور بعرض پادشاه مؤید منصور رسید امیر سلطان موصلو
و شاه علی سلطان استاجلو و حسن سلطان شاملو را با فوجی از افواج قاهره بمدد صدرالدین خان نامزد
فرمودند اما صدرالدین خان قبل از رسیدن امرای عظام از مراجعت عمر غازی سلطان و غفلت
و بیخودی محمد صالح خبر یافته با جمعی از مبارزان کاردیده از بسطام ایلغار نموده باستراباد آمد و ماه مبارک
رمضان بود محمد صالح با حریفان طالح در آن ایام متبرک چنان از باده غرور مخمور و از مهام مملکت
غافل بود که چون آوازه نقاره و نفیر خان و صدای سورن غازیان بگوشش و حریفانش رسید
دانستند که جنود قزلباش بشهر آمده سراسیمه و حیران بطرف جنگل گریختند شاهوردی بیک نام جوانی
لنگرلو از ملازمان صدرالدین خان خدمتش را بدست آورده بنظر خان رسانید و جایزه و خلعت یافت
صدرالدین خان او را بپایه سریر اعلی فرستاده در دارالسلطنه تبریز بنظر همایون در آمد و حسب
الفرمان قضا جریان او را در خمی نهاده ببالای منار قصریه برده انداختند وجود آن بکتب آلود
نوتیای دیده متمردان گردید در ایام اقتدار قبایح عظیمه از و در وجود آمده در ناموس مسلمانان
دخل مینمود و اما همت عالی سفیهانه داشت و غلط بخشیها میکرد و خوش آمد گویان و شعرا
و ارباب نظم را رعایتهای کلی مینمود حیرتی استرابادی قصیده بجهت او گفته بود که مطلعش اینست

بیت ای که رایت بجهان آینه غیب نماست • هست پیش تو عیان آنچه نهان در دل ماست •
در وقت گذرانیدن قصیده چون باین بیت رسید که خسرو کشور اقبال محمد صالح آنکه سرتاقدم
آراسته لطف خداست • کلاه خسروی کج نهاده هفت خروار ابریشم بجایزه این بیت عطا کرد
و از بعضی غافل افتاد که بیت نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست • کلاه داری و آیین خسروی داند
دیگری از وقایع استراباد آمدن علی سلطان اوزبک است یکمرتبه در سنه خمس و خمسین و
تسعمایه که بر بعضی محال خوارزم استیلا یافته بود با موازی شش هزار کس از اوزبکان
باستراباد آمد شاه علی سلطان استاجلو که بعد از صدرالدین خان حاکم شده با جنود مسعود محاربه
کمر بسته فیمابین در ظاهر استراباد قتالی فاحش روی داد و غازیان استاجلو مردانگیها کرده
بنیروی دولت قاهره ظفر یافتند و تا کنند قابوس تعاقب آن گروه منکوس کرده جمعی کثیر را بقتل
آورده سرهای ایشان را بپایه سریر اعلی فرستادند واقعه دیگر آنکه در سنه سبع و خمسین و تسعمایه
که شاه علی سلطان فوت شده حکومت استراباد به کچل شاهوردی استاجلو مرجوع گشت جماعت
یقه ترکمان یاغی شدند سبب یاغیگری ایشان آنکه چون کچل شاهوردی بحکومت منصوب گشت
سرداران یقه ترکمان تهنیت و مبارکبادی سلطان آمده پیشکش آوردند سردار طایفه داخلو جوانی
ابا نام در کمال صباحت و زیبائی و غایت لطافت و رعنائی شاهوردی سلطان از زمره
سرداران به ابا تکلیف توقف نموده اظهار تعشق نموده و این معنی میان ترکمانان شهرت یافت
ابا از بیم بدنامی بی رخصت شبی سوار شد بمیانه ایل آمد و جهت رفع مظنه اقران شاطر بیک نام قوم سلطان
که داروغه ترکمانان بود بقتل آورده یاغی شد سلطان متوجه تنبیه و تادیب ایشان شده چون
بمیانه اوخلو رسید لشکریان را بتاخت و غارت آن طایفه مامور گردانید در وقتی که شاهوردی
سلطان با چند نفر از خواص و ملازمان بر بالای پشته بر آمده تفرج غارت میکرد ابای مذکور

سلطان

با فوجی از ترکمانان چون بلای ناگهان بسر وقت سلطان رسیده بقتلش پرداخت غازیان استاجلو
که از کشته شدن آن آگاه شده فرار نموده بشهر آمدند امیر غیب سلطان استاجلو حاکم دامغان و بسطام
بود این خبر شنیده باستراباد ایلغار کرده آن را محافظت نموده حقایق حال بعرض عاکفان سده
جاه و جلال رسانید و چون خبر طغیان و فتنه انگیزی ابای اوخلو بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت
در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمایه کوکچه سلطان قاجار و علی سلطان تاتی اغلی ذو القدر و حمزه
سلطان شاملو و مصطفی سلطان ورساق بدفع فتنه آن فتنه انگیز مامور گشته چون بدان حدود
رسیدند ابای مذکور تاب مقاومت جنود مسعود نیاورده بجانب خوارزم گریخت و ارغلی سلطان
اوزبک استمداد نموده علی سلطان بهوس تاخت و تالان با لشکر گران متوجه جرجان گردید و
چون باردوی امرای عظام نزدیک رسید و از کیفیت و کمیت لشکر قزلباش آگاهی یافت از آمدن
پشیمان گشته با امرا طرح آشنائی انداخت و تحف و هدایا از طرفین ارسال یافته قرار داده که بعد
ابا بحال خود بوده پای از دایره ادب بیرون ننهند و امرا او را بحال خود گذاشته آسیبی باو نرسانند
بعد از مصالحه و پیمان بجانب خوارزم بازگردند کوکچه سلطان در آن سفر فوت شده سایر امرا
هر یک بالکای خود رفتند ابای مذکور ازین ترددات و یاغیگری نام بر آورده بر اقران تفوق
جست و بخار نخوت و بزرگی بکاخ دماغش راه یافته بود در سنه خمس و ستین و تسعمایه که ابراهیم
خان ذو القدر بحکومت استراباد منصوب گشته بود گروهی از متمردان ترکمان جمع آورده باعلیه اعلام
بحوالی استراباد آمده پیشتر از پیشتر طغیان و بی اعتدالی آغاز نهاد ابراهیم خان قدرت بر دفع او
نیافته حقیقت بغی و طغیان او را بخدمت اشرف عرض کرد حضرت شاه جنت مکان که در دار
السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته بودند شاه علی خلیفه مهردار ذو القدر را که از ارکان دولت
قاهره و سفید ریشان طوائف قزلباش بود سرکرده فوجی از امرای نامدار مثل مرخان [illegible]

جلو و یادگار محمد سلطان ترخان ترکمان و رستم خان افشار و غیرهم فرموده بکومک ابراهیم خان
فرستادند که همت بر دفع ایشان گماشته وجود فتنه آلود او را از لوح حیات بستردند امرای عظام
قشون و لشکر آراسته مرتب داشته بآئین شایسته بحلگای استرآباد در آمده با ابراهیم خان ملحق شدند
و باتفاق بر سر آن خیل ایل شقاق رفته شور در میانه طبقه ترکمان انداختند ابای بدگهر تاب توقف
در برابر آن لشکر نیاورده خانه کوچ انداخته اتابای با جمعی از اشرار ترکمان ظاهر شده طرح جنگ
انداخت و جنود اقبال نیز صف قتال آراسته بمحاربه مشغول شدند چون از شدت ایلغار و گرمی
هوا که بره آسمان در تنور تفیده هوا بریان بود و کره اثیر در جنب حرارت هوا افسرده مینمود سپاهی
غازیان از کار مانده چون اسپان شطرنج بیجان بودند محاربه ترکمانان تا شب کشید و چون شب
پرده ظلمانی بر روی شاهدان حجله بر کشید از طرفین دست از ستیز و آویز باز داشته بلوازم
پاس پرداختند روز دیگر اتابا با گروهی از طایفه اوخلو بمعرکه قتال آمده بعد از حملات متواتر که
از جانبین بوقوع پیوست آثار ضعف خود و قوت سپاه قزلباش مشاهده نموده خود را بیش ازین
و دانست که برابستن کاری از پیش نمیتواند برد راه خوارزم پیش گرفت امرای عظام تعاقب
او نموده ترک ایلغار کردند و در هوای سوزان آن بیابان شاهقلی خلیفه سردار لشکر را تو انجی طاری
گشته از هم گذشت سایر امرا و اعیان لشکر سرداری بدرخان را پسندیده هر کدام برای خود عملی
مینمودند و بهر طرف بتاخت و غارت رفته از کثرت تردد تنک دو اسپان خود را از کار انداخته
در خلال اینحال قراولان خبر رسانیدند که علی سلطان اوزبک دیگر باره بر باره خلاف و عصیان
بر آمده با لشکر پرخاشجو بکومک اتابای اوخلو رسید بدرخان بی تامل و تدبیر سوار شده بمقابله لشکر
اوزبک شتافت علی سلطان از تهور و جلادت بهادران جنود قزلباش اندیشه مند گردیده
و احتیاط ورزیده بر گرد اردوی خندقی حفر نموده پس خندق را استحکام داده قلعه گونه مرتب ساخت

از بطرف غازیان بکنار خندق رفته جنگ در انداختند و اوزبکان از پس خندق غازیان را بتیر
و تفنگ گرفتند در اثنای محاربه اوزبکان اتابا و دویست سیصد نفر از عقب لشکر در آمده چند
امرا به بدرخان گفتند که مخالفان ابواب مکر و حیل گشوده اند جمعی را بفرستیم که عقب لشکر را از آسیب
مکر و حیله اتابا صیانت نماید این حکایت را اعتباری نکرده مخالفان و خلو را وقعی ننهاده بجنگ اوزبکیه
می پرداخت تا آنکه اتابا از عقب سالیخانه و رکابخانه در آمده قلقچیان را بشمشیر گرفت قلقچیان از هم
تیر ترکمانان برهم خورده بر سر سواران که در کنار خندق و بعضی از خندق گذشته با اوزبکیه در زد و خورد
گرم جان بودند ریختند اوزبکان نیز دلیر شده تیر و تفنگ بسیار انداخته سلک جمعیت ایشان را از
بتیر دلدوز و تفنگ جانسوز از هم پاشیدند چون امرا و غازیان تقاعد ورزیده آداب سپاهگری
پیش نرفته شیوه احتیاط مرعی نداشته بودند شکست عظیم خورده خود را بی اختیار بر آب گرگان
که معبر و محل گذار نبود زدند جمعی کثیر غریق گرداب فنا شدند قریب یکهزار نفر از جوانان قزلباش
درین معرکه قتیل و دستگیر شدند باقی امرا بسلامت بدامغان رسیدند علی سلطان اوزبک
از جنگگاه عود نموده بیشتر نیامد اما غنایم موفور از اموال و اسباب و اسبابهای گرانبها و نقد بیحد
و زر که از دست جلوداران ربا شده در صحرا میچریدند بدست مخالفان افتاد و چون اتابا را صورت
غلبه روی نمود اقتداری یافت دختر خواجه محمد ولد خواجه مظفر بتکچی را بعنف خواستگاری کرد او را
زوجیت ابا ابا مینمود بالآخره باکراه رضا داده اما آن عفیفه را بحباله خود در آورد و ملازمان سلسله
بیکچه نزد او جمع آمده ملازمت میکردند اما آن عورت شب و روز درین فکر و اندیشه بود که خود را
از چنگ او رهائی بخشد اما بفراست عذری از وی بخود دریافته تهدید کشتن ملازمان او کرده ملازمان
از بیم جان با خاتون در میانه نهادند که اگر امشب کاری نساختیم فردا همه کشته میشویم خاتون
وعده کرد که نصف شب اسپی چند بدر خیمه آورده مهیا و آماده باشید که من شما را وقت کار خبر دادم

کنم ایشان حسب الفرموده عمل نموده بنصف شب که ابا در خواب و با سپاسانان نبارند کی عبد بادر
کشیده بحود فرو رفته بودند از زمره آمزدم محب علی نام جرات کرده باشاره آن شیرزن بخرگاه خواجه
او در آمده سرش را بیک ضربت شمشیر از پیکر بدن جدا کرده بانوی خود را با سر سوی اسپان در دفع
رسانیده بسرعت برق و باد و باستراباد شتافتند و محب علی سر آن شوریده سر را بدرگاه جهان شاه
آورده در دار السلطنه قزوین منظر شاه فریدون جاه جمشید تمکین رسانید جایزه و جلدوی بافت
و در استراباد آتش فتنه آن بدنهاد فرو نشست علی سلطان زردوست طامع در باب استخلاص گرفتاران
حرف طمع در میان آورد چون بمسامع جلال سید شاه جنت مکان جبه بهای این حکایت رسید و
متعلق و اقوام هر یک زرها فرستاده گرفتاران را خلاص کردند اما در خدمت اشرف آبروئی
نیافتند و از توجهی شاه جنت مکان در اندک روزی بدیار عدم شتافتند
در زمان دولتش از صاف دردی ۰ هر که از طاق دلش افتاد مرد ۰ زیرا که علی سلطان نیز در همان
ایام مطابق سنه ثلث و ستین و تسعمایه عمر و دولت را وداع کرده بعالم عقبی پیوست و بعد از فوت
او ترکمانان پای در دامن ادب پیچیده تا حین حیات شاه جنت مکان ولایت استراباد مهبط
امن و امان بود بتخصیص در ایام حکومت خلیل خان زیاد اغلی و بعد از آن امری که قابل تحریر باشد
روی نمود و سلطنت کل ولایت خوارزم بر حاجی محمد خان مشهور بحاجم خان بن ایباطا سلطان قرار
گرفت و ایلچیان بپایه سریر خلافت مصیر فرستاده و اظهار خلوص عقیدت کرده همیشه بر جاده یکجهتی
مستقیم بود و در سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه محمد قلی سلطان پسرش را که هنوز بحد بلوغ نرسیده بود
بدرگاه عالم پناه فرستاده جمیع شاهزادها سوای سلطان محمد میرزا حسب الامر با امرا و اعیان
باستقبال او رفته بشهر آوردند و در دولتخانه مبارکه قزوین غرباطیوس در یافته منظور نظر شفقت
گردیده و محمد قلی سلطان در میانه قزلباش نشو و نما یافته تا زمان جلوس همایون شاهی

در پایه سریر اعلی میبود و در لوی ییل احدی و اربعین و تسعمایه بسطام رخصت از اردوی همایون بملک
خوارزم رفت اکنون ایلچی سلطان پسر او در ملازمت رکاب اشرف کامیاب عزت و التفات
چون شمه از احوال استراباد گذارش یافت اکنون قضایایی که ایام اقامت دولتخانه مبارکه قزوین
روی داده نگارش می یابد و معظم آنها تسخیر گیلانات است که مسطور میگردد والله اعلم گفتار در فتح

و تسخیر گیلانات و لشکر فرستادن بر سر خان احمد والی بیه پیش و بدست آوردن آن ناعاقبت
اندیش

از ولایات مفتوحه زمان دولت شاه جنت مکان ولایت گیلانست که بیه پیش در تصرف
خان احمد بن سلطان حسن بن احمد ناصی بن سلطان حسن بن کارکیا سلطان محمد بن ناصر کیای
بن میر سید بن مهدی کیای بن رضا کیای بن سید علی که آغاز دولت این خانواده و نشو نمای
این طبقه از وست و بیه پس در تصرف امیره دباج ملقب بمظفر سلطان بن امیره حسام الدین
بن امیره اسحاق بن امیره محمد بود که خود را از اولاد اسحاق نبی علی نبینا و علیه السلام میشمردند و بدین
جهت بسلاطین اسحقیه مشهور بودند در حینی که حضرت خاقان سلیمان شان بعد از واقعه برادرش سلطان
بادشاه گیلان تشریف برده چند سال در لاهیجان اقامت داشتند کارکیا میرزا علی عم خان احمد
و سید هاشم و سلطان حسن برادر او خدمات پسندیده بجای آورده بود در سال اول جلوس همایون
شاه جنت مکان بخان احمد جد او بتحف اخلاص و یکرنگی بنده وار بپایه سریر اعلی آمده رسم تهنیت
و مبارکبادی بجای آورده مشمول عواطف خسروانه باز گردید حضرت شاه جنت مکان بجهت حسن
خدمات سابقه و لاحقه آن سلسله بواجبی مراعات جانب ایشان نموده چنانچه بعد از فوت سلطان حسن
پدر او که در سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه وقوع یافت خان احمد طفل رضیع یکساله بود بجای پدر
منصوب گردیده چند گاه بملاحظه آنکه مبادا از معاندان آن سلسله و امرای صاحب داعیه گیلان
نسبت باو غدری بظهور آید باستدعای کیا خورکیای طالقانی که از امرای گیلان و وکیل سلطان

حسن بود بهرام میرزا را بگیلان فرستادند که چند گاه مملکت را از متغلبه صیانت نماید بهرام میرزا بعض

ارباب تغلب علم نموده کیاخورکیا را گرفت بنابران گیلانیان از او رمیدند و از گیلان بیرون آمد

چون خان احمد بسن تمیز رسید شاه جنت مکان روز بروز در تربیتش می افزودند و از نجیبه

نام دختر سرافراز سلطان جیک بیری در وجود آمد شاه جنت مکان او را سلطان حسن نام نهاده

بخطاب فرزندی سرافراز ساخته بالآخره نوید مصاهرت دادند و چون مظفر سلطان

والی بیه پس با آنکه بمصاهرت این دودمان سرافراز بود خلاف و عصیان بظهور آورده در سالی

که سلطان سلیمان خواندگار روم مرتبه اول بدیار عجم لشکر کشید روی از این دولت ابدی

برتافته تا اوجان تبریز باستقبال رفته اظهار مطاوعت و متابعت نمود و بعد از معاودت سلطان

سلیمان بگیلان بازگشته امیره حاتم رشتی که ملازمش بود با او در مقام خلاف در آمده بیشتر راه

مراد فیما بین محاربه در غایت صعوبت روی داده و مظفر سلطان از آثار بغی و طغیان مغلوب

گردید و در گیلان مجال اقامتش نمانده با کشتی از راه دریا بشروان رفت سلطان خلیل والی

شروان که او نیز بمصاهرت این دودمان سرافراز بود در آنوقت شروانشاه بود او را نگاه

داشته اراده داشت که اگر تواند بود استدعای گناه عفو او نماید و الا آنچه رضای خاطر اشرف باشد

عمل نماید اما در همان ایام سلطان خلیل رخت برای آخرت کشید و حضرت شاه جنت مکان

کس بجهت آوردن او بشروان فرستادند و امرای شروان جز از سپردن چاره نیافتند و بتاریخ سنه

واربعین وتسعمایه مظفر سلطان باقبال شاه جهان مرتبت ملازمان آستان خلافت آشیان

درآمده در دار السلطنت تبریز معرکه گیران اجامره و اوباش با دهل و تنبک استقبال کرده

بنظر همایون شاهی درآوردند و حسب الفرمان قضا جریان او را در قفس آهنین از میانه دو منار

مسجد حسن پادشاه آویخته آتش زدند و پسرش سلطان محمود خان با آنکه خواهرزاده شاه جنت مکان

حاکم

بود و در مخالفت و عصیان پدر خطائی ازو در وجود نیامده بود بمحض ترتیب سالوخان احمد او را

حکومت ملک موروث محروم گشته الکا را و نامزد سلطان حسن شد و خان احمد بمین ترتیب و التفات

شاهانه در کل گیلانات والی نافذ الامر گردیده لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافت و بقهر و غلبه

امیره ساسان حاکم کسکر و میرزا کامران کوهدم که متصرف ملک موروث خود بودند از ولایت

کرده بتصرف خود در آورد دولتی که هرگز در مخیله پدرانش خطور نکرده بود روی آورد و او از غرور

و جهالت و خود رائی قدر تربیت و شفقتهای شاهانه ندانسته باغوای جمعی کوته خردان

خویش آمده و ناعاقبت اندیشی تقرب باموری که خلاف رضای همایون بود اقدام مینمود

از جمله بعد از ایامی که امیره ساسان در اردوی معلی سرگردان بود شاه جنت مکان ترحم کرده ولایت

کسکر را باز باو مرحمت کرده فرستادند و سپهسالار سعید نامی که از قبل خان احمد حاکم کسکر بود باشنده

او تمکین حکم نکرده با امیره ساسان جنگ عظیم کرد و امیره به نیروی دولت قاهره بر او ظفر یافته

سپهسالار با جمعی کثیر کشته گردید خان احمد در قلب تابستان که از گرمی هوا ماهی فلک جهت

آسایش آرزوی گرداب مینمود به تپرش سلطان حسن لشکر داده بر سر امیره بکسکر فرستاد

و از عفونت هوا سلطان حسن در آن سفر فوت شد خان احمد متقاعد گشته بغرور موفور علم تسلط

و استیلا در آن دیار افراخته بود و هر چند شاه جنت مکان مناشیر نصیحت فرستاده او را بسلوک

طریق مستقیم مطاوعت دلالت میفرمود موعظه و پند درو سودمند نیامد تا آنکه شاه جنت مکان

در مقام تربیت جمشید خان نبیره مظفر سلطان که از جانب جده اش صله رحم شاه جنت مکان

بود درآمده الکای بیه پس را از خان احمد قطع کرده نامزد او نمودند و صدر الدین خان

ولد معصوم بیک رکن السلطنه را با جمعی امرای طوالش و غیره بدان صوب فرستادند که

بیه پس را بجهت جمشید خان ضبط نماید و با آنکه خان احمد بنابر مخالفت فرمان و ظهور عصیان مستحق انواع

عقوبت بو شاه جنت مکان بملاحظه حقوق خدمت پدران او را بحال خود گذاشته که همچنان متصرف
ملک موروث خود باشد و باج و سیم را نیز که همه ساله بدیوان اعلی میداد بنا بر عطا مقرر نموده مسلم
داشتند کیا رستم از جانب خان احمد حاکم رشت بود و اظهار مودت او شکر و حسن رجوع کرده با صدر الدین
خان و افواج قاهره جنگ کرده گرفتار شد خان احمد بالضروره دست از بیه پس کوتاه کرده اولاد
کوچسفهان را که داخل بیه پس است نگاه داشته نمیداد و جمشید خان که بجیلان رفته متصرف ملک موروث
گردید بر سر کوچسفهان پیوسته فیمابین منافقه و جنگ و جدال بود حضرت شاه جنت بارگاه
ذو القدر که مرور پیش سفیدان خیرخواه صلاح اندیش بود بگیلان فرستاده مثال میمون مقرون
همایون که منشور سعادت ابدی خان احمد تواند بود و اصدار یافت که با وجود این همه قبایح و بی شرمی
که از تو بظهور رسیده گیلان بیه پیش را با تو مسلم داشتیم در ولایت بیه پس که بفرزندی جمشید خان تعلق
دارد مدخل مساز و با یکدیگر پدر و فرزندانه سلوک نمایید خان احمد بجلبی جاه و انبوهی بیشه و جنگل اعتماد نموده
بسخن هرزه درایان مفسد و لافهای گزاف جهلا و خودسران فتنه جو که [illegible] پیشه شده اند
رفته شاه منصور نامی از امرای خود با لشکر غافل بر سر یولقلی بیگ که باندک مردمی بصوب لاهیجان آمده
رفته بود فرستاده او را با جمعی غازیان رفیق او بقتل آورده ازین عمل قبیح و مخالفت صریح نایره
غضب قیامت لهب شاهانه شعله افروز گردید تنبیه و گوشمال او بر دست همت خسروانه لازم شد
و در شهور سنه خمس و سبعین و تسعمایه از غایت قهر و کین عساکر نصرت قرین را بیورش گیلان مامور
نموده از یکطرف شاهزاده کامکار سلطان مصطفی میرزا با امیر خان ترکمان و قوچ خلیفه مهردار و
نظر سلطان استاجلو و الله میرزا و سایر امرا و از طرف دیگر ابراهیم سلطان زیاد اغلی حاکم قراباغ
و صدر الدین خان و بایندر خان با امرای طوالش و آنچه در از پیاده و سوار و امیره ساسان حاکم
کسکر و میرزا کامران کوهدمی احمد سلطان بیه پسی وکیل جمشید خان را فرستاده که احاطه الکای خان احمد

کرده او را بدست آورند و رکن السلطنه معصوم بیگ صفوی را نیز با فوجی از افواج قاهره بدین خدمت
مامور فرمودند در ان هنگام خان احمد در ییلاق دیلمان بود امیر خان و نظر سلطان بر سر او یلغار کرده
از بیم جان خود را بشهر لاهیجان انداخت امیر جهانگیر سپهسالار لاهیجان و شاه منصور سپهسالار
لشت نشا را با ده هزار پیاده و سوار بمقابله عساکر ظفر شعار فرستاد و لشکر گیل در میان دره تنگ
راه را تخته بند که باصطلاح گیلانیان گوبند گویند کرده در پشت تپه بر تفنگچی و کماندار بسیار مستعد کار
زار ایستادند معصوم بیگ و امرای عالیشان چون بدان مکان رسیدند بیک حمله دلیرانه
انگروه لیام را پراکنده و منهزم ساخته فرار بر قرار اختیار نمودند جمعی کثیر هدف تیر و جمعی غفیر طعمه شمشیر گشتند و از طرفی
که صدر الدین خان و بایندر خان و امرای طوالش و لشکر و مردم بیه پس می آمدند امیره بهادر
امیره سپهسالار را بقتل آوردند خان احمد اندکی از خواب غفلت بیدار گشته در مقام عجز و بیچارگی
در آمد مولانا عبد الرزاق صدر خود را با چندی از اعیان بدرگاه سعادت آشیان فرستاده
اظهار ندامت و پشیمانی کرد چون شعله غضب افروختگی داشت بجز گفتگوهای خدعه آلوده مقبول
نگردید خان سرگشته و حیران از لاهیجان بطرف اشکور که بکنه علمای گیلان در مضایق آنولایت
پناه جسته چون شغالان در بیشها سرگردان شد امرای عالیشان بخطه لاهیجان در آمده
مملکت را متصرف شده باستمالت رعایا پرداختند و چون تحقیق پیوست که خان احمد باشکور
رفته فوجی از مبارزان جنود اقبال از راه تنکابن که در اهمیت تنگتر از دل بدخواهان بجا پیچ و خم دور
خم که اگر یکسوار از انجا گذار کند و اندکی از جاده مستقیم عدول نماید بهر طرف میل کند مرد و مرکب
جان هر دو در معرض هلاکت راهی شده به نیروی دولت ابد پیوند از چنان راهی بسهولت
عبور کرده به تنکابن رسیدند ملک اویس سپهداری که داماد خان احمد بود در آنحدود بدست
آوردند خان احمد سه چهار ماه در کوههای بیشه وار و بیشهای انبوه تارا زنی را سرگردان و ابتر

و سپاه و غازیان هر روز جائی و هر شب در مقامی بی آرامی بسر میبرد و چون زمستان رسید جنود برف
هجوم آورده و روی هوا سیمابی گشته از کثرت برف کوه و هامون تساوی پذیرفت شاه جنت مکان
الله قلی سلطان ایجک اغلی استاجلو و میرزا علی سلطان قاجار را با فوجی از قورچیان عظام و مبارزان
بهرام انتقام باشکور فرستادند و ایشان بیشه و جنگل آن ولایت را فرو گرفته بجستجو در آمدند و مکان اقامت
او را سراغ گرفته حسام بیک ولد پیر الخان قرامانلو با بیست نفر از قورچیان عظام و مبارزان بهرام
انتقام باشکور فرستادند و ایشان بیشه و جنگل آن ولایت را فرو گرفته قریب بصبح بر سر احمد خان تاختند
و او مضطرب گشته بهیچ طرفی در نتوانست رفت خود را بجهت اختفا بپاگاه انداخت غازیان
جست و جو نموده نزد الله قلی سلطان آوردند و او نزد معصوم بیک و امرا و قورچیان ظفر شعار
خان احمد را با کوچ و متعلقان بدرگاه عالم پناه آورده در دار السلطنه قزوین بنظر شهریار ظفر قرین در آوردند
و او خجلت زده و نادم از کرده اظهار عجز و بیچارگی کرد مروت شاهانه اقتضای آن کرده که با همه عصیان
و نافرمانیها که از و در وجود آمد قطع نظر از مصالح ملکی کرده از خون او درگذرند لهذا ترحم بحال او کرده
آسیبی باو نرسانیدند و در قلعه قهقهه محبوس گردید ایالت و دارائی لاهیجان بالله قلی سلطان ایجک
اغلی تفویض یافت حسام بیک قرامانلو برتبه امارت سرافراز گشته اشکور باو تعلق شد و محل مجمل احکام
عدالت انتما بتعیین مطالبات بحساب غیر مشروع که حکام گیلانی شایع ساخته بودند از مملکت بطرف فرمودند
و رعایا و عجزه را در کنف رعایت جائی داده بساط معدلت خسروانه در آن ولایت مبسوط کردند
خان احمد چند گاه در قلعه قهقهه بود چون روزگار به تنعم و کامرانی گذرانیده بود تاب تنهائی نیاورده این
رباعی در سلک نظم کشیده باردو فرستاد ؎ از گردش چرخ واژگون میگریم ٭
وز جور زمانه بین که چون میگریم ٭ با قد خمیده چون صراحی شب و روز ٭ در قهقهه ام ولیک خون میگریم ٭
یکی از ظرفای معلی این رباعی در جواب گفت ؎ آن روز که کارت همگی قهقهه بود ٭ بارای تو رای سلطنت مقصد بود

صفوی آورد القصه معصوم بیک

امروز درین قهقهه با گریه بساز ٭ کان قهقهه را نتیجه این قهقهه بود ٭ شاه جنت مکان متوجه رفاه حال
او گشته از قلعه قهقهه بیرون آورده بقلعه اصطخر شیراز که محل وسیع و منازل مرغوب دارد فرستادند
که چند خدمتکار در آنجا بوده باشد و اطعمه و اشربه و ملبوس فراخور حال تعیین فرمودند و او چند سال در آن
بفراغت روزگار میگذرانید و از مشاغل دنیوی که همیشه خاطر ارباب تعلق را شوریده میدارد
فارغ بال بود مدت حبس و قید او در هر دو قلعه بده سال کشید تا آنکه نواب سکندر شان در ایام
جلوس همایون او را بجهت نسبت خویشی و قرابت قریبه که با نواب مریم شان مهد علیا حرم محترم
آنحضرت داشت از قلعه بیرون آورده مجددا بحکومت ملک موروث منصوب و بشرف مصاهرت
این دودمان سربلند گردید تفصیل این حالات در محل خود مرقوم کلک بیان میگردد و در سنه
تسع و سبعین و تسعمایه جمعی از سپاهیان و لیام گیلان که در زوایای اختفا خزیده بودند بعد از غایت
خود را در تلاطم آورده برهم زن هنگامه آسایش و استقامت شدند و در وقتی که الله قلی سلطان
بجهت گرمی هوا از لاهیجان به ییلاق رفته بود گروه لیام سر از جیب عصیان و طغیان بر آورده سید حسن
نامی را نسبت قرابت باجداد خان احمد داده حاکم خود گردانیدند و امیره دباج نامی را سپهسالار
و لشکرکش کرده صدای مخالفت و یاغیگری بلند گردانیدند از اطراف و جوانب ولایت پیش
جمعی از سفیهان فتنه انگیز عاقبت اندیش بسر ایشان جمعیت نموده با حشری انبوه به لاهیجان بر سر
جماعت صوفی که در قلعه می بودند آمده آغاز جنگ و جدال کردند چون آن قلعه حصانتی نداشت و استوار نبود
بود بر ایجاد دست یافته طایفه صوفی را بقتل آورده حتی عورات و کودکان ایشان را از تیغ انتقام گذرانیدند
و بر سر بیکناش بیک ولد الله قلی سلطان ریختند خود بصد تشویش و تعب بیرون رفته اکثر مردم
او را شربت هلاک چشانیدند امیره ساسان از گسکر با فوجی دلاور بسر یاغیان آمده جنگ کرد
چون عدد لشکریان دباج به بیست هزار رسیده بود امیره شکست عظیم خورده بسی بسیاری و تعب بفشجار

از معرکه رزم و پیکار بیرون رفت چون پرتو این خبر بر جبهه ضمیر انور شاهی تافت از درگاه معلی فوج عظیم
مهر دا روا امیر غیب بیگ استاجلو با جمعی امرا و سرداران برفع فتنه ایشان نامزد فرمودند و سیصد
نفر از قورچیان استاجلو و غزیلر نیز بدین خدمت مامور گشته روانه مقصد شدند روزی در میانه
قورچیان در طی مقالات و اثنای محاورات گفتگوی شجاعت و دلاوری بمیان آمد یکصد و بیست نفر
از جوانان دعوی دار و مبارزان معرکه کارزار بی رخصت امرا پیشتر قدم در آن ولایت نهاده چون ببلوکه
وکیم گوکمزلی لاهجان است رسیدند گیلکان کم عقل نادان از وصول قورچیان آگاه گشته باعتقاد
آنکه چون اندک مردمی اند همه را دستگیر میتوانیم کرد و موجب خوف و دهشت قزلباش گشته دیگران
جرات پیش آمدن نخواهند کرد باستقبال آن فوج قلیل در حرکت آمدند قورچیان عظام اعتماد بر قضیه
قاطعه کم من فئة غلبت کثیرة باذن الله نموده مردانه وار بران فئه اشرار حمله نموده سپاه گیل
فوج فوج متعاقب یکدیگر بعرصه نبرد رسیده آتش هیجا افروخته گشت قورچیان اصلا از کثرت اعدا بیم
اندیشه نکرده پشت معاونت بیکدیگر داده کارزاری کردند که صفت آن هنوز بر زبانهاست بسیاری
از آن تیره بختان را بر خاک هلاک انداختند در آن اثنا تفنگی بر امیر و تاج بیگ سپهسالار و سردار لشکر
خسران مآل خورده از اسب حیات غلطیده بر خاک ممات افتاد و کشته شدن آن مهر انجام بر
گروه لئام رعب و هراس غالب گشته از واهمه مغلوب شدند زیاده از یکهزار نفر جنود گیل قتیل کشته تیغ
السیف پراکنده دیار ادبار گردیدند بهادران غنایم فراوان بدست آورده دلیرانه بلاهجان
رفتند از این واقعه غریب که بمعاونت جنود اقبال اتفاق افتاد مجد و آوازه شجاعت و دلاوری
قورچیان عظام شاهی در اطراف و اکناف شایع گشته زبان زد خاص و عام گردید امرا عظام
بین الجمهور بتقصیر متوهم گشته مورد ملامت و سرزنش شدند الله قلی سلطان از ایالت گیلان
معزول شده دارایی آن ولایت به پیره محمد خان استاجلو لله شاهزاده جوان بخت امام قلی میرزا

مفوض گردید و در رکاب عالی شاهزاده بدان صوب متوجه گشته تا حین حیات حضرت شاه جنت
مکان در آن ولایت کامیاب دولت بود الله قلی سلطان با وجود کشته شدن جمعی از قرابتان
و مردم بپرسش بیکباش بجهت آنکه این واقعه از غفلت و غرور او وقوع یافت از نظر اعتبار شد
کامل افتاد چنانچه صوفیان صافی اعتقاد او را از درگاه دولتخانه بدرون نگذاشتند بخانه خود نیز نرفت
تا سه ماه بطریق گنه کاران در شدت سرما و زمستان در بیرون درگاه دولتخانه در میان برف
باران نشسته استدعای عفو و تقصیر گناه خود داشت تا آنکه ماه مبارک رمضان رسید حضرت
شاه جنت مکان بالتماس سادات و علما از گناه او گذشته رخصت دادند که بمنزل خود رود و در روز
عید آمده با آداب صوفیگی بسجده اشرف مشرف شد اما خاطر مبارک از و همچنان غبار آلود بود و بار دیگر
نداشت بعد از واقعه ناگزیر آنحضرت بدست نکوبان کشته گردید دیگر وقایع که در زمان دولت
آنحضرت در انحای ممالک بظهور آمده و تنبیه و تادیب متمردان و سرکشان اطراف از کراد و الوار
طالش و رستمدار که بوقوع پیوسته و اختلالی که در هر جانب روی نموده بحسن تدبیر و شعله شمشیر آبدار
غازیان دولت قاهره باصلاح انجامیده اگر نگاشته آید موجب اطناب میگردد از آنجمله چند نفر
که کافر نعمتی و طغیان بظهور آورده بجزای عمل گرفتار آمدند در رشته تحریر کشیده میشود که موجب عبرت
سایر بیدولتان گشته احدی بتخصیص نمک بحرامان این دولت بجرام علی دلیری نمایند
با آل علی هر که در افتاد ور افتاد ∴ ذکر ظهور طغیان کافر نعمتان و جزا یافتن ایشان در زمان شاه
جنت مکان ٥ سرآمد بیدولتان و کافر نعمتان زمان شاه جنت مکان القاس ناحق شناس است
که شرح آن در طی وقایع آمد شد سلطان سلیمان مذکور شد و دیگری مظفر سلطان گیلانیست که در
طی تسخیر گیلان دیگر محمد صالح بیگچی که در وقایع استرآباد سمت تحریر یافت بتکرار محتاج نداشت
بکفران نعمت دلیری که کرد ∴ که از پنجه دهر سیلی نخورد ∴ قضیه ذو الفقار ترکمان که در بغداد دو

یافت و در فوق تحریر پیوست موید این معنی است امیر قباد طالش استاره است که بحکومت آن ولایت
سرفرازی داشت سر از ربقه فرمان برداری پیچیده بعصیان و طغیان دلیری کرد در شهور سنه ست و اربعین
و تسعمایه شاهقلی خلیفه ذوالقدر مهردار با فوجی از غازیان شیر شکار بدان جانب و تادیب او مامور گشت سلیمان
توپچی باشی نیز با میر اشرف متولی اردبیل با جمعی ملازمان بدین خدمت مامور شدند ایشان پیشتر از وصول
خلیفه بدان کنار رسیدند امیر قباد از بی عقلی و تیره رائی بحصانت بیشه و جنگل اعتماد نموده بعزم مقابله سپاه
منصور با سوار و پیاده بسیار قدم پیش نهاد و در موضع سوار جوان تلاقی روی نمود حربی عظیم در پیوست و در آن
روز غازیان بتخصیص سلیمان توپچی باشی مردانگیها سمت ظهور یافت بالآخره آن ستیزه رو و غدار
بطرف جنگل گریخت و آواره دیار ادبار شد و غازیان موازی شصت نفر از طوالش و یوسار بقتل آورده
سرهای ایشان را بپایه سریر اعلی فرستادند و حکومت آن ولایت را به بایندر خان که مرد صوفی صافی
الاخلاص بود شفقت شد و الی غایه آن ولایت همچنان باولاد او متعلق است و دیگر خواجه کلان ولد
خواجه ملک خافیست که تربیت کرده شاه جنت مکان و پرورده نعمت این خاندان جوان و جلد
سپاهی بود باغوای شیطان الانس راه صواب گم کرده قلعه استار خاف را که محکمترین قلاع آنجاست
مضبوط کرده لوای عصیان و طغیان افراخت حضرت شاه جنت مکان غازیخان ذوالقدر و شاهقلی
سلطان افشار حاکم کرمان و علی سلطان تاتی اغلی را بدفع او نامزد فرمودند او قلعه را استحکام
داده بلوازم قلعه داری مشغول شد امرای عظام استاد شیخی توپچی را بنصیحت او فرستادند که
فضولی کرده حد خود بشناسد او جبل ورزیده استاد شیخی را بضرب تیر هلاک ساخت امرا قلعه را
محاصره نموده مدت سه سال بجنگ و جدال پرداختند فتح الباب نیافتند آخر بمحض یاری آفریننده قلعه افلاک و
انجم حصاری بآن متانت و استواری بنوعی بدست درآمد که خیره ماند در دیده اولو الابصار
غازیان آن سیه دولت را خواجه وار از قلعه بیرون کشیده بدرگاه عالم پناه فرستادند و از مضافات قصبه

تبریز از خصیه‌اش آویختند و بسختی جان داد و بجزای خود رسید دیگر در اوقات حکومت که از بی عقلی و غلوی جوش
آمد گویان بعصیان دلیری نموده خود را در عرصه هلاک و بوار انداخت وی در ازای حقوق اخلاق و دولت
خواهی محمد خان شرف الدین اغلی بدستور والد بحکومت دار السلطنه هرات و للگی شهزاده کامکار
سلطان محمد میرزا معزز و سربلند گردیده بود و قدر شفقت شاهی ندانسته بظلم و ستم راغب گشته در گرفتن
اموال و املاک رعایا محابا نمیکرد رفته رفته از کثرت اموال و تجملات ملوکانه پای از جاده فرمانبرداری
بیرون نهاده بخیال استقلال عبید و خدم و حشم بسیار فراهم آورد چون خبر عصیان و طغیان و ظلم او
بر ضمیر منیر اشرف پرتو ظهور انداخت امر عالی صادر شد که معصوم بیک صفوی با بعضی امرای عظام
مثل امیر خان موصلو و ولی خلیفه شاملو و نظر سلطان استاجلو و صدر الدین خان و شاهقلی سلطان
افشار و امیر غیب سلطان و غیرهم که بتسخیر قلعه جنود شان که علی سلطان متصرف شده بود و دیگر خدمات
بخراسان رفته بودند باتفاق سلطان ابراهیم میرزا و برادرش بدیع الزمان میرزا بهرات
رفته بدفع او کمر بندند معصوم بیک حسب الفرمان متوجه آن صوب شد و درین اثنا مصطفی بیک
دوست بیک برادران قزاق از و روگردان شدند بغوریان نزد هانی و ولی خلیفه روملو آمدند
قزاق دو سه هزار کس بسرکردگی برادر دیگر حسین قلی و جعفر بیک پسرش بسر ایشان فرستاد و
چون این خبر بمعصوم بیک رسید بسرعت برق و باد در حرکت آمد و ولی خلیفه شاملو که با جمعی
منقلای سپاه بود زده پیشتر رانده بغوریان آمدند و از هرات نیز مدد رسیده در غوریان جنگ
عظیم بوقوع پیوست دلاوران پای ثبات استوار داشته جنگهای نمایان کردند چون سپاهی
قشون سلطان ابراهیم میرزا و معصوم بیک و امرا نمایان شدند بر لشکر قزاق هراس
راه یافته شکست خورده راه هزیمت پیمودند سپاه منصوره یکهزار و ششصد کس از آن طایفه
در معرکه بقتل آورده بقیة السیف خود را بشهر انداختند و امرا تعاقب ایشان نمودند چون خبر شکست لشکر

قرب وصول امرا به فراق رسید خواست که حرکة المذبوحی کند میسر نشد بنوعی پراکندگی در میان لشکر
افتاد که جعفر بیک پسرش از پدر جدا شده بجانب کابل و هند رفت ناچار شهزاده کامکار را با میر
سلطان حسین میرزا الجبال قلعه داری برداشته بقلعه اختیار الدین رفت و چون امرا بشهر آمدند
معصوم بیک بقلعه رفته او را سرزنش بسیار کرد و میرزایان را با خود بیرون آورده روز دیگر
که بیمار بود و مرض استسقا داشت بیرون آمد در همان چند روز بهمان کوفت بسرای عقبی رفت القصه قدر
عافیت ندانسته جزای کافر نعمتی یافت و از این قبیل بسیار وقوع یافته که هر کس بکفران نعمت و
عصیان دلیری کرد عاجلاً و آجلاً مکافات یافت که تحریر آنها موجب طول کلام است چون غرض
تسوید وقایع زمان دولت ابد پیوند همایون شاهی ظل اللهیست سایر قضایا و خصوصیات و جزویات
آنها رجوع بکتاب احسن التواریخ حسن بیک مورخ روملوست اکنون فقره چند از آمدن ایلچیان پادشاهان
جهان بدرگاه سعادت آشیان مرقوم میگردد **گفتار در آمدن ایلچیان سلاطین اطراف بدرگاه**
ملایک مطاف شاه والاجاه جنت آشیان از ترددات ضروریه جهانبانی و مشاغل عظیمه نظام
بخشی امور گیتی ستانی فراغ حاصل آمده مدت پنج سال در دار السلطنه قزوین رحل اقامت انداخته
بهیچ طرفی توجه ننموده و در مدت اقامت که سریر جهانبانی و تخت فیروز بخت کیانی بوجود آن پسندیده
اوزبک خسروانی حزین بود و روز بروز لوای دولتش ارتفاع آسمانی یافته طایر اوج اقبال او بلندی
میگرفت و پادشاهان گردن فراز ایلچیان سخندان بدرگاه سلاطین پناهش فرستاده بارسال تحف
و هدایای لایقه و تبرکات ارتباط صوری و روابط معنوی را با آنحضرت استحکام میدادند
از آنجمله سلاطین جهان و پادشاهان نافذ فرمان که مکرر ایلچی بخدمت اشرف آنحضرت فرستادند
اول سرور قیاصره زمان اعظم پادشاهان آل عثمان سلطان خواندکار روم است و بعد از آن
چند سال که میانه ایشان و صاحب اقبال حرب و قتال و از طرفین لشکر کشی و جنگ و جدال واقع بود

محمد پاشای وزیر اعظم و معتمدان خانواده عثمانی مکاتیب در باب صلح بارکان دولت قاهره نوشته
کس بپایه سریر اعلی فرستاده بودند لهذا از این طرف میر شمس ولیجانی با ایلچی گری رفت سلطان سلیمان
با او گفته بود که از بدایت دولت آل عثمان تا حال همیشه سلاطین آفاق ایلچی و تحف و هدایا بدرگاه ما فرستاده اند
و ما ایلچی و تحف بهیچ یک از سلاطین نفرستاده ایم و قانون سلسله عثمانی نیست و من خبر از کس فرستادن
وزرا و مکتوبات ایشان ندارم تا آنکه سنان بیک که از جمله مقربان او بود بنوعی که سبقی
گذارش یافته در قاموچمنی دستگیر گشته آزاد شده فیمابین صلح واقع شده آمدن سلطان بایزید و التجا
اتفاد سلطان سلیمان اول سنان بیک را با ابراهیم رسالت بخدمت آنحضرت فرستاده او در سنه
ستین و تسعمایه در دار السلطنه قزوین بسعادت بساطبوسی مشرف گشته ابلاغ رسالت و اظهار دوستی
و محبت کرد شاه جنت مکان در اثنای محاورات فرمودند که ایلچی بجایی فرستادن قانون عثمانی
نبود چگونه واقع شد که حضرت خواندکار خلاف قانون کرده موتمنی چون تو با ایلچیگری فرستادند سنان
بیک جوابی معقول و نکته بغایت مطبوع ادا کرده عرض نمود که ایلچی به بیگانه فرستادن خلاف قانون
است چون فیمابین موافقت و دوستی پدید آمده مغایرت و بیگانگی باتحاد و یگانگی تبدیل یافته
آمد دوستان بیکدیگر خلاف قاعده و قانون نیست شاه جنت مکان او را استحسان فرموده باین
مقال مترنم شدند گر فرستاده از خرد زنده است : آن خردمندی فرستنده است : بعد از
رفتن سنان بیک علی پاشای حاکم مرعش و حسن آقای چاشنی گیرباشی خواندکار با سیصد نفر
که ملازمان و خدمتکاران مجموع هفتصد و شصت نفر بودند با ایلچی گری آمده روز اول در باغ سعادت
آباد بسعادت بساطبوسی سرافراز گشته مکتوب مودت اسلوب دوستانه که خواندکار سراسر
بخط خود نوشته بود بنظر انور رسانیدند روز دیگر در دولتخانه مبارکه بدولت ملازمت معزز گشته
منظور نظر التفات شدند تحف و هدایا از مرصع آلات کمر خنجر و شمشیر و اقمشه نفیسه فرنگ و نفایس

وشد

دیار آورده در برابر ایوان بلند ارکان چهل ستون دولتخانه مبارکه از نظر اقدس گذرانیدند و آنحضرت
نیز فراخور حال ایلچیان مذکور را با نعامات وافر و خلعتهای فاخر نواخته روانه فرمودند و در سنه
تسع و ستین و تسعمایه خسرو پاشا که از عظمای سلسله عثمانی و مرد عاقل با رای و هوش عالیشان
و صلاح اندیش عالمیان بود با علی آقای توپچی باشی خواندکار بنوعی که در طی احوال سلطان بایزید
گذشت بمصداق اسلوب دوستانه متواضعانه آورده متعاقب ایشان الیاس بیک ایلچی
از معتبران خواندکار بدرگاه فلک مدار رسیده هدایا و ارمغان قیصری که از روم آورده بود بنظر
شهریار عجم فرمانروای ملک جم و کسری در آورد از جمله هدایا چهل راس اسب شاهی و عربی بد بود که هر یک
برایه و خوبی و سبکپایی دم از یکتائی میزدند با زینهای مرصع و طلا و نقره و مطلا و چلهای زربفت
رومی و موازی پانزده هزار اشرفی فلوری که بر اصطلاح حال پنجاه هزار تومان شاهی هر قیمت نفایس
امتعه و اجناس علی هذا القیاس همت بحر خاصیت خسروانه مجموع آن هدایا را بر طبقات انام از
شاهزادگان کرام و امرای درگاه و حکام ثغور ممالک و قورچیان و اعیان طوایف قزلباش علی
اختلاف درجاتهم عطا فرموده بجهت سلاطین عظام اوزبکیه نیز که پیر محمد خان حاکم بلخ و عبدالله خان
حاکم بخارا و ابو سعید سلطان والی سمرقند و ابو المحمد خان و حاجم خان سلاطین اورگنج بودند از تحف
سلطان روم حصه و الوش فرستادند بعد از فوت سلطان سلیمان که پسرش سلطان سلیم مالک ملک
قیصری و صاحب افسر و دیهیم اسکندری گشت در سنه خمس و سبعین و تسعمایه محمد آقا نام ایلچی
بشوکت و حشمت تمام بدار السلطنه قزوین آمده نامه عنبرین ختامه محتوی بر تواضعات پدر فرزندانه
و تکلفات دوستانه آورده تاکید تمام در انضباط قواعد مصالحه و استحکام میان پدر و فرزندی
نموده بود در سنه ست و سبعین و تسعمایه که وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی بحج رفته در راه
حج با جمعی رفقا و پسرش خان میرزا کشته گردیده درجه شهادت یافت و رومیه این فعل شنیع را

مکتوب

بر قطاع الطریق اعراب بادیه اسناد میکردند سلطان علی آقای ایلچی معتبر جهت تمهید معذرت و
برائت ذمت خود از آن واقعه بخدمت اشرف فرستاد و آنحضرت ترفیه حال مسلمانان و ابنا و منیت
و استقامت احوال جهانیان منظور داشته دست از انتظام سلسله ظاهر برداشته عذر پذیر گشتند و از
پادشاهان چنگیزی نژاد اوزبکیه در سنه ثمان و اربعین و تسعمایه پیکن قرا سلطان که در آن حین حاکم
بلخ و توابع بود آدینه شاه و مشهور کان چهره و عبدالعزیز خان ولد عبید خان که پادشاه بخارا بود خدا
وردی بهادر را برسم رسالت فرستاده اظهار صداقت و رفع مواد خصومت سابقه نموده
بود و ایلچیان خوارزم و اورگنج خود اکثر اوقات آمد شد مینمودند و از جانب سلاطین عظام دکن
علی الخصوص نظام شاه که والی احمد آباد دین و قطب شاه والی گلکنده و حیدرآباد که دعوی محبت و ولای
خاندان حیدر کرار نموده خود را شیعه ائمه اطهار علیهم صلوات الله الملک الابرار میشمردند و علی عادلشاه
والی بیجاپور مکرر ایلچیان سخندان آمده اظهار عقیدت و اخلاص و اینکه در ممالک ایشان خطبه اثنی
عشر بنام نامی و القاب سامی آنحضرت خوانده میشود تحف و هدایا گذرانیدند و بخلعتهای خاص از تاج
مرصع و اسپها با زین زر و کمر خنجر و امثال ذلک اختصاص یافته در سنه احدی و سبعین و تسعمایه
سلطان محمود خان والی بکر و سند ابوالمکارم نام ایلچی خجسته پیام بدرگاه سدره مقام ارسال
داشته اظهار حسن عقیدت و اخلاص موروثی تذکر حقوق ماضیه نموده تبرکات و سوغات لایق
فرستاده بود و از سلاطین عالیشان فرنگیه دان سلطان پادشاه پرتگال در سنه ثمان و
خمسین و تسعمایه ایلچی کاردان با تحف و هدایا فرستاده اظهار ارادت و اخلاص صمیمی نموده هر چند
آن طبقه از دین بیگانه اند اما با آشنائی منسوبان آستان سلطنت آشیان شاهی بین السلاطین
مفتخر و مباهی میبودند دیگر در سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه ایلچی بزرگ معتبر که پنجاه نفر ملازم سوای خدمتگار

سلیم

همراه داشت جهت تاکید مبانی ارادت و حسن اعتماد بمقر دولت سعادت بنیاد آمده از جانب پادشاه
پرتکال تحفه چند بدیع آورده بود که در دیار اسلام نظیر آنها بنظر ارباب بصیرت و بینش کمتر در آمده بود
اما ایلچیان مذکور بجهت ظهور بعضی اعمال مخالف دین مسلمانی و عدم رواج مساجد که از ایشان [illegible]
صدور یافته بود منظور نظر التفات نشدند و تا حین حیات آنحضرت رخصت انصراف نیافته بودند
در زمان جلوس نواب سکندر شان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه مرخص شده بدیار خود شتافتند

نوادر وقایع و سوانح غریبه که در زمان دولت خاقانی باقتضای آسمانی روی داده

از وقایع غریبه زمان شاه جنت مکان وقوع زلزله عظمی است در ولایت قاین خراسان که در سنه
خمسین و تسعمایه در پنج قریه از قرای آن ولایت وقوع یافت چنانچه سه هزار کس در زیر خاک مانده به نهانخانه
عدم شتافتند مولانا باقی نام قاضی آن ولایت منجم بود که در یکی از قرای خود مسکن داشت اهل آن قریه را خبر
داد که از اوضاع فلکی و تاثیر کواکب امشب زلزله عظمی متصور است احتیاط مقتضی آنست که از ده بیرون
رفته تا نصف شب در صحرا بوده از سرما متاثر شده بمبالغه فرزندان بده آمدند و همان ساعت زلزله
واقع شده باهمه فرزندان و متعلقان در زیر خاک مانده سر بنقاب تراب کشیدند دیگری آنکه در سنه
ثمانین و تسعمایه آتشی از آسمان در جنب قطب شمالی ظاهر شده تا مدت نه ماه امتداد یافت و
غایب شد گویند در زمان انس نام از قیاصره روم که معاصر قباد پدر نوشیروان بود چنین علامتی
در جنب قطب شمالی ظاهر شده بود تا یکماه منظور نظر خلایق بود بعد از آن بطریق خاکستر فرود آمد
و طاعون عظیم در روم واقع شد و آنرا از آثار و علامات آن شمردند بدیع نیست زیرا که
در سنه مذکور نیز در جنب قطب شمالی فترت عظیم واقع شد عسکر خان تاتار اراده تسخیر مملکت
اروس کرده باتفاق پسرش دولتکرای لشکر بآن ولایت کشیدند از ابوانات پادشاه اروس
که بالغ خان اشتهار داشت بمقابله او شتافته بین الفریقین آتش حرب بنوعی اشتعال

یافت که جان چندین هزار کس از طرفین سوخته خاکستر شان بباد فنا رفت اروسیان هجوم نموده
دولتکرای پادشاهزاده تاتار را دستگیر کردند عسکر خان کاری نساخته منهزم گشت و این فترت
و خونریزش نیز حکم طاعون داشت که در طرف شمالی وقوع یافت دیگر آنکه در ولایت قاین خراسان
در همین سال غریبه از وقایع عجیبه روزگار دانه چند گندم از آسمان بارید که خلایق جمع کرده و از آن
نان پختند

وقایع متنوعه ایام فرخنده فرجام

در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمایه جمعی قلندران
بیسرو پا و لوتیان قلندر و غالوتهای بیگانه بکار برده در ییلاق سورلق سلطانیه بنظر انور شاه جنت
مکان در آمده در لباس عقیدت و حسن اعتقاد بد اعتقادی خود را منصه ظهور آورده ادعای
مهدویت با آنحضرت کردند هر چند آنحضرت خواستند که بدلایل قاطعه ایشانرا ازین عقیده فاسده
باز آورند رجوع نکرده مبالغه بسر حد افراط رسانیدند منجر بدان شد که پادشاه دین دار از سر تربیت بدر
در مقام سیاست آن گروه بد اعتقاد در آمده سر یک یک را از ایشان بضرب تخماق کوفته بدیار
عدم میفرستادند و دیگری همان کلمات لاطایل زبان گشوده از آن عقیده فاسده رجوع نمیکردند
تا چهل نفر از قلندران یکی بعد از دیگری بجهت سیاست یافتند دیگری از وقایع اواخر ایام شاه جنت مکان
سیاست یافتن اجامره و اجلاف دار السلطنه تبریز است شرح این واقعه آنکه الله قلی بیک استاجلو
جلودار شاه علی سلطان حاکم خوی سعد داروغه تبریز بود اجامره درب و کوچه ملازم او را گرفته بی
اندامی بسیار کرده بودند داروغه یکی از رنود و اوباش المحله را الجرم بی اندامی گرفته بقتل آورد
اقوام او بقصد داروغه جسد او را از سیاستگاه برداشته بجمعیت اجلاف آئین شکسته به
بازار برده دفن کردند داروغه از نعش بر آشفته خواست جهت چشم رنود و اوباش جسد او را از
قبر بیرون آورده بردار عبرت کشند اوباش ممانعت برخاسته بداروغه چیره شدند داروغه اظهار عجز نمود
تا آنکه فیمابین منجر بجنگ و جدال شد و اجلاف بی اعتدالی بسر حد افراط رسانیدند چنانچه الله قلی بیک

از بیم تیر و تفنگ اجلاف در کمال خفت و خواری خود را بمنزلش انداخت و متحصن شد ملازمان و تبعه او
جمعی زخم دار و چند نفر مقتول شدند درین شورش و غوغا اجلاف هر محله و اوباش هر کوچه را که بد بستان
نخانه جهل و عربده جویان آشوبخانه جنون اند سودای خودسری در سر افتاده آغاز شورش و فساد
کردند و هواشی که در میان شهر شایع بود و اندکی ترک شده بتازگی شیوع یافته کم کم بیکدیگر
بستند و از بیم ضرر و آسیب خودسران اوباش سودا و معامله در قیصریه و چهار بازار تبریز بر طرف شده
در و بخانها و دکاکین بسته شد تردد مردم در کوچها منقطع گردید اعزه و کدخدایان و کاسبان
و درویشان در زحمت افتاده از بی اعتدالی رنود و اوباش در معاش بجان رسیدند قبایح کلیه
ازان گروه در وجود آمده مملکت روی در خرابی نهاد چون حقیقت اینحال بعرض اقدس اشرف رسید
بجهت آنکه رعایای مستحق قتل و سیاست نگردند یوسف بیک چاوشلو ولد بابا سلیمان را که مرد
عاقل کاردان بود بداروغگی فرستادند که آن جماعت را بطریق مستقیم دلالت نموده آتش آن فتنه را بآب
مدارا و حسن تدبیر فرونشاند و یوسف بیک با آن طبقه آمیزش کرده جمعی را بیکدیگر امتزاج داده
بکدخدایان هر محله بضامن داد و قسم یاد نمود که من بعد مرتکب فساد نگردند بیک سه ماه فی الجمله
استقامتی در شهر پدید آمده بود که پهلوان یاری نامی بار دیگر بر هم زن سکنان عافیت گردیده دو نفر
ملازم یوسف بیک را بقتل آورد دیگر باره اجامره و اجلاف سر فتنه و فساد برآوردند یوسف بیک
عرض کرد که این جماعت شوریده سر که محرک این شورش اند چهار صد نفر بیش نیستند و اگر در سیاست
این بدکاران تاخیر شود منجر بفساد کلی میشود بنابران سهراب بیک ولد خلیفه انصار بر قتل و دفع
اجامره مامور گردیده چون با جمعی کثیر بشهر رسید یوسف بیک نیز با مردم خود باو پیوسته در
جوی اجلاف پرداختند رنود و اوباش متوهم شده سر بجیب اختفا فرو بردند کدخدایان هر محله
که ضامن بودند گرفته اوباش آن محله را ازو طلب نمودند کدخدایان بالضروره آن جماعت را بدست

آورده به یار عدم فرستادند تا چهل پنجاه نفر از پهلوانان نامی ازان طبقه را از دار عبرت آویخته و دران واقعه
دویست نفر زیاده کشته شدند و آن شور و فساد تسکین یافت واقعه دیگر آنکه در سنه خمس و ستین و
تسعمایه سیل عظیم بقزوین آمده تا موازی دو هزار خانه از محله درب ابهر از تموج سیلاب ویران و خراب
و خسران بسیار از خرابی خانه و آب بردن اثاث البیت باهل آن محله رسید واقعه دیگر در سنه احدی
و ثمانین و تسعمایه در دار الارشاد اردبیل علت طاعون شیوع یافت تا موازی سی هزار کس
بعلت طاعون تلف شدند ذکر ارتحال حضرت شاه جنت مکان علیین آشیان و وقایع عظیمه
که دران اوان باراده و تقدیر ملک منان روی داده بر ضمایر واقفان اخبار و مطالعه
کنندگان سیر و آثار سلف پوشیده نماند که چون مجملی از احوال گرامی حضرت شاه جنت مکان در عهد
زمان دولت سعادت بنیان آنحضرت بدستیاری کلک بدایع نگار در فوق رقم تحریر یافت
اکنون قلم شکسته زبان در شرح واقعه غم اندوز آن یگانه زمان که حسب کریمه کل شیء هالک
الا وجهه ناگزیر هر برنا و پیر است جامه نیلی کرده با اشک خونین سیاه تر از مداد بر صحیفه بیان می
نگارد و تبیین اینحال آنکه دو سال قبل از ارتحال آن برگزیده حضرت ذوالجلال بیماری صعب بمزاج
شریفش طاری گشته صعوبت آن اسقام و شدت آن آلام بدو ماه کشید و در اثنای بیماری
یکدو مرتبه مرض امتداد یافته مشرف بر ارتحال گردیدند و عاقبت از شفاخانه الهی شفای عاجل کرامت
گشت و در ایام بیماری شاهزادگان عظام و امرا و ارکان دولت دو گروه شده هر گروهی
در تدبیر سلطنت و پادشاهی خیالی کردند چون نواب سکندر شان که فرزند اکبر آنحضرت بود بجهت ضعف
باصره که چند سال بود که از دیدن عاری و عاطل مانده بود مناسب ولی عهدی و ضبط مملکت و
گردآوری طوایف سرکش قزلباش نمینمود اکثر خلایق و عوام الناس از سپاهی و رعیت
بالطبع خواهان اسمعیل میرزا بودند که چند سال بموجب الفرمان والد عالیشان در قلعه قهقهه با

بوده و از معنی غافل افتاده‌اند که قدرت خالق مافوق ارادهٔ خلایق است عزیز کردهٔ حق را کسی نسازد خوار
و نداشتند که عنقریب خلافت و پادشاهی با آنحضرت و دودمان اقدس او قرار خواهد گرفت الحاصل
امرای استاجلو که در آنوقت رکن رکین دولت بودند و معظم ایشان در اردوی معلی مرادخان [illegible]
خواهرزادهٔ منتشا سلطان و حسین بیگ یوزباشی ولد حسن بیگ و پیری بیگ توجیلو قورچی تیر و کمان و محمد بیگ
قوللچی اغلی امیر آخورباشی و الله‌قلی سلطان ایجک اغلی بود و از اسمعیل میرزا خوفناک بودند بسلطنت
شاهزادهٔ نامدار سلطان حیدر میرزا که بعد از اسمعیل میرزا از سایر شاهزادگان بزرگتر بود و منظور نظر
پدر والاگهر و در پایهٔ سریر اعلی حاضر بود اتفاق نمودند صدرالدین خان صفوی ولد معصوم بیگ وکیل که
بجای والد لله میرزا بود و باکل اعیان طبقهٔ شیخاوند و جماعت گرجی که خویشان والدهٔ میرزا بودند با ایشان
درین اتفاق نموده با یکدیگر عهد و پیمان میان آوردند از شاهزادهٔ عالی منزلت سلطان مصطفی میرزا که
در میانهٔ استاجلو بزرگ شده لله‌گی او با امرای استاجلو تعلق داشت و بین الاخوین محبت مفرط بود
صمیم قلب بسلطنت سلطان حیدر راضی شده و در انجام این امر اهتمامی مینمود و سلطان ابراهیم
ولد بهرام میرزا که داماد شاه جنت مکان و عمدة الملک دولت ابدقرین بود بنابر صلاح حال خود با شاهزاده
اظهار موافقت مینمود و حسین قلی خلفای روملو امیر اصلان سلطان افشار و روملو و ترکمان درین امر
با ایشان یکدل و یکزبان بودند و از شاهزادگان نامدار [illegible] عظمی شاهزاده پریخان خانم که بوفور
عقل و دانش از سایر بنات مکرمه امتیاز تمام داشت و در خدمت والد معزز و گرامی و صاحب رای و
مشوره و محمود برادران بود بجهت کدورت و همچشمی برادران با نواب سلطان حیدر میرزا که طالب
سلطنت و پادشاهی بود باطنا صفائی نداشت راضی بولیعهدی و کامروائی او نشده در تمشیت مهم
اسمعیل میرزا پنهان سعی مینمود و از زمرهٔ برادران کامکار سلطان سلیمان میرزا که برادر اعیانی پریخان
خانم بود و سلطان محمود میرزا که در میانهٔ روملو بود و سلطان احمد میرزا که در میانهٔ افشار بود با شمخال سلطان

چرکس خالوی خانم و جماعت چراکسه اقوام مادری او مخالفت سلطان حیدر میرزا را بغدر و مکر حرامی
منسوب ساخته علانیه میگفتند که در طریق صوفیگری و اخلاص این خاندان مرشد کامل کمیت تمام شده دیده
است رقم ارشادی و پادشاهی با اسم دیگری کشیدن علامت نااخلاصی است و بعد از واقعهٔ ناگزیر مرشد
پادشاه آنکس است که بحکم وصیت ولیعهد و وصی باشد و اگر بالفرض قضیهٔ آنحضرت قبل از آنکه یکی از فرزندان
را بولیعهدی نصب نماید پیش آید اختیار روی دهد در راه و رسم ارادت و طریق صوفیگری پسر بزرگتر ولیعهد
خواهد بود و چون نواب سکندرشان سلطان محمد میرزا که ولد اکبر شاه جنت مکان است ضعیف البصر است
بعد از او اسمعیل میرزا برادر اعیانی آنحضرت اکبر اولاد است و ما در طریق صوفیگری غیر از وی نشنیده‌ایم و او را
شاهیسیون نامیده و سلطان حیدر را بغدر و مکر حرامی منسوب و متهم ساخته اگری بر او نام نهادند و زبان
طعن بر آن طبقه دراز کردند و این زمزمه و گفتگو میان هر دو فریق بلند گشته اعاظم امرا و نامداران و اعیان قزلباش
و ریش سفیدان اویماقات که در پایهٔ سریر اعلی بودند جمعی جانب این طبقه و اولی گرفته و مکررا در دولتخانهٔ
مبارکهٔ همایون میانهٔ هر دو فریق سخنان خشونت انگیز بمیان آمد و بالجمله معاملات [illegible] افتاده کار
نواب جنت مکان روی بصحت نهاد و روز بروز آثار صحت ظاهر گشته والدهٔ پریخان خانم [illegible]
صبیه و برادرش این مقدمات را بخلوت بعرض آنحضرت رسانیده سلطان حیدر میرزا را نسبت بوالد [illegible]
و غدار باز نموده خاطر مبارک آنحضرت را از شاهزاده منحرف و اسمعیل میرزا را از صوفی و محبت دولتخواه
باز نموده و چون در ایام نقاهت محرمان حریم عزت در پس حجرهٔ حرم راه یافته بشرف مکالمهٔ اشرف
سرافراز میگشتند از اعیان قزلباش کوشاه علی روملو که یساول صحبت بود این مقدمات را در پس
حجرهٔ حرم تفصیل خاطرنشان کرده هر جا گفت که مناسب دولت آنست که من بعد بندگان اشرف ذات
شریف خود را از کید و مکر این جماعت صیانت نماید مجملا شاهزادهٔ مذکور و نیکخواهان او در اردوی
معلی تهمت زدهٔ غدر و نفاق گشتند اما شاه جنت مکان اغراض فاسدهٔ هر دو فریق [illegible]

وفطرت عالی دریافته آینه ضمیرش عکس پذیر آنها گردید و بمقتضای عقل دوراندیش عمل نموده زبان
مبارک باظهار این حکایت نکشودند بلکه آن جماعت را از اظهار اینگونه مقدمات منع کردند اما چون فرخ زاد
بیک ایشک آقاسی باشی ریش سفید طبقه قراداغلو را داخل سلطان حیدریان میدانستند و خلیفه
انصار حاکم قلعه قهقهه از اویماق قراداغلو و قوم فرخ زاد بیک بود و از صوابدید او تجاوز نمیکرد بخاطرشان
رسید که مبادا سلطان حیدریان بوسیله خلیفه انصار نسبت باسمعیل میرزا غدری اندیشند دو
نفر قورچی افشار را تعیین فرمودند که بقلعه قهقهه رفته شاهزاده را محافظت نمایند اینمعنی موجب تقویت اسمعیلیان
گشت زال بیک گرجی که از اعیان آنطایفه و همشیره اش در سلک پردگیان سرادق عصمت منسلک
و والده یکدو نفر از شاهزادگان عالیمنزلت و از سلطان حیدریان بود و همیشه در سر حمام خدمت شاه
جنت مکان میکرد در روزی که قرار یافته بود که آنحضرت بحمام تشریف برد اسمعیل میرزائیان اتفاق نمودند
که زال بیک از جمله محرم مکان است و صوفیان و دولتخواهان را اعتمادی بجانب او نیست نمیگذاریم که
درینوقت که ضعف و نقاهت بر بدن بی بدیل مرشد و ولی نعمت ما مستولی است او بحمام رفته خدمت
نماید از غدر او ایمن نیستیم و طایفه گرجی و شیخاوند و استاجلو و تمامت سلطان حیدریان در آن باب
بگفتگو در آمدند و گرجیان میگفتند که از ما چه صورت روی نموده که منع ما از خدمت مرجوعه میکنید بالجمله در روزی
که نواب جنت مکان بحمام میرفتند حسین قلی خلفا روملو و امیر اصلان خان و سایر جماعت که خود را شاهی
سیون می نامیدند تا چهار پنج هزار کس از صوفیان و طایفه روملو و افشار و غیر ذلک بقصد ممانعت زال
با اسلحه و یراق بدر دولتخانه مبارک جمع آمدند و جماعت گرجی و شیخاوند و استاجلو و اتباع ایشان نیز
چهار پنج هزار نفر جمعیت نموده حمایت زال بیک را پیش نهاد همت ساختند و میخواستند که ایشان نیز
مکمل و مسلح بدرخانه آیند و احتمال فساد و خونریزی کلی داشت در آن شب که از جانبین اینمقدمه
یافت راقم حروف بتقریبی در مجلس حسین بیک یوزباشی بود و از همین نهایت آزرده خاطر بود و بخواب نرفت

که چه از این نزاع انجامد و تا صباح درین فکر و اندیشه بسر برد صباح اگرچه جمعیت بسیار کرده بودند اما اسلحه را
نبسته بدستور معهود در رکاب شاهزاده نامدار سلطان مصطفی میرزا که نظر سلطان لله اش فوت شده او
در میانه استاجلو و مردم او می بود بدرخانه آمدند و در بیرون ماندگه جهلا و مفسدان مثل زمین سخنان خشونت
آمیز بسیار گفتند ایشان ملتفت لشکریان نشده بایوان چهل ستون در آمدند و زبان اعتراض
بیان دراز کرده حسین بیک یوزباشی حسین قلی خلفا را مخاطب ساخته گفت که این چه فساد است که در میان
قزلباش میکنید چرا آن جماعت را یراق پوشانیده بدرخانه آورده الحمد لله والمنه سر مبارک پادشاه و مرشد
و ولی نعمت ما بسلامت است ما و شما را چه یارای آنکه بخودسر صاحب این قسم اراده باشیم و او را
معتقد نامیده قدم در طریق اخلاص و صوفیگری نهاده و حسین قلی خلفا و اتباع او نیز سخنان خشونت
آمیز بر زبان آوردند اما چون نواب شاهزادگی سلطان حیدر میرزا تشریف حضور داشت اسمعیل میرزائیان
زیاده غلوی نداشتند نواب جنت مکانی از مقدمات واقف گشته مصلحت در اغماض عین دانسته
زال بیک را طلب فرمودند که بطریق معهود بحمام آمده بخدمت مرجوعه مشغول باشد آنطایفه مجال دم زدن
نیافته بقدر خجلت زده گشته متفرق شدند و سلطان حیدریان حیات تازه یافته اندکی از تهمت متفرقان
و طعن حاسدان خلاص شدند بعد از آن که صحت کامل شامل ذات مبارک گشت دیگر گوش اینگونه
حکایات نداده متوجه تفتیش این حالات نگشت اما هر چندگاه بتقریبی یکی از امرای صاحب قدرت استا
جلو را بخدمتی مامور ساخته از اردو بیرون کردند مراد خان را به تسخیر قلعه گجور نامزد کرده روانه ساختند
و پیری بیک توجیلو را حکومت ری داده روانه آن صوب نمودند و چون درین سال سلطان سلیم خان
بن سلطان سلیمان پادشاه متوفی شده سلطان مراد خان ولد او جلوس نموده بود و نواب جنت مکان
اراده نمودند که یکی از امرای بزرگ صاحب عقل و کیاست را بایلچیگری روم و پرسش تعزیت سلطان سلیم
و تهنیت جلوس سلطان مراد خان فرستند در اول حال حسین بیک یوزباشی را بدین خدمت نامزد

فرمودند سلطان حیدر میرزا از وقوع این حال تفرس نمودند که غرض نواب جنت مکانی از حرکت دادن
او تفرقه نمودن امرای استاجلوست که اعوان و انصار شاهزاده بودند حسین بیک اغوا نموده که
در رفتن روم معذرت گوید و او بمجاذبه موهومه تمسک جسته عرض کرد که جهت صحت ذات مبارک اشرف
نذر کرده ام که بزیارت امام ضامن ثامن بمشهد مقدس روم و چون بر عمر اعتمادی نیست امیدوارم
که رخصت زیارت ارزانی دارند و بدین بهانه در رفتن معذرت خواست نواب اشرف عذر پذیر گشته
محمد خان تکلو حاکم خبوشان که او نیز از امرای معتبر استاجلو بود بدین خدمت فرستادند و حسین بیک
در رفتن مشهد نیز بواسطه آنکه مبادا در زمان غیبت او صورتی که موافق مطلب نباشد روی نماید تغافل ورزید
نواب جنت مکانی نیز پرده پوشی فرموده ازین مقوله حرفی اظهار نکردند و مشار الیه بدستور معهود شیر و مؤتمن
بود و در هفته رفته عزت و اعتبارش می افزود چون نظر سلطان استاجلو لله نواب سلطان مصطفی میرزا
فوت شده بود للگی و اتالیقی شاهزاده مع ایلات و الکاء سلطان بحسین بیک تفویض یافت و او در ساعت
مسعود میرزا را بمنزل آورد جشن ملوکانه آراست و پیشکش های انداز لایق کشید شاهزادگان نامدار
که حسب الامر اعلی بپرسش نواب شاهزادگی و تهنیت للگی حسین بیک آمدند یکان یکان را پیشکشهای
لایق کشید فی الجمله آتش فتنه و نفاقات و گفتگوی هر دو فریق در درگاه معلی تسکین یافته تا دو سال دیگر
حضرت شاه جنت مکان بکامرانی و اقبال کامیاب دولت بودند تا آنکه در سنه سیچقان ئیل مطابق اربع
و ثمانین و تسعمایه که دو ماه از سال گذشته بود اندک عارضه عارض ذات مبارک گردید و در حمام نوره
بعضی از اسافل بدن را سوزانید مجروح ساخت و وجع و زخم بهم رسیده به تب سرایت کرد اطبای
حاذق بمعالجه و مداوا پرداختند بی آنکه بهمه پیرا گمان بیماری محرمان و مقربان را خطره فوت باشد در شب
شنبه چهاردهم شهر صفر مزاج وهاج از جاده اعتدال منحرف گشته آثار قلق و اضطراب ظاهر گردید و ضعف
مستولی گشته شاهزادگان نامدار تا نصف شب در خدمت پدر بزرگوار بودند همه را رخصت فرمودند که

بخانها روید که مرا استراحتی خیال هست شاهزادگان سوای سلطان حیدر میرزا که توقف نمود همگی متفرق
شدند در سبب توقف او دو قول است یکی حضرت شاه جنت مکان سلطان حیدر میرزا را استثنی ساخته
بتوقف امر فرموده و روایت دیگر آنکه والده اش مظنه آنکه مبادا بعد از وقوع واقعه نایره در بیرون از
عادی دامن او گزندی بفرزندی ارجمندش رسد و در دولتخانه مبارکه ما صدق و سن دخلکان امنا بود
با او گفت که حال پدر بزرگوار دگرگون شده و احتمال قریب دارد که امشب ودیعت حیات بمقتضای
اجل سپارد و تو که طالب سلطنت و جانشینی پدر بر تخت پادشاهی اگذاشته کجا میروی مناسب آنست
که در دولتخانه توقف نمائی و چون قضیه هایله بوقوع انجامد تاج شاهی بر سر نهاده در ایوان مبارک چهل ستون
بر روی قالیچه همایون جلوس نمائی مفاتیح خزاین و قورخانه و یراق در دست است و لشکریان خیمه
بر عارف دیوی دارند ابواب خزاین گشوده یوزباشیان و قورچیان و اعیان لشکر را بعطایای ارجمند
محظوظ و بهره مند گردانی اعوان و انصار که بدولتخانه مبارکه جمع آیند و جلوس همایون بر تخت پادشاهی
مشاهده خلق کرده اسمعیل میرزا ایشان که بالفعل دست ایشان از دامن مقصود کوتاه است بجز اطاعت
چاره ندارند و هر کس در آمدن پای بوس تخلف ورزد بجزا و سزا رسانی و شاهزاده را رای والده موافق
مزاج آمده توقف نمود قریب بنصف شب آثار ارتحال بر بشره همایون ظاهر گشته صبح روز بازدهم
طایر روح پر فتوحش پرواز نموده در روضات جنان آشیان گرفت و پانزدهم شهر صفر که این واقعه
عظمی روی نمود و بالهام ملهم غیب موافق آمده گورش پر نور تاریخ است مخدرات سراپرده سلطنت
از وقوع این مصیبت جان سوز جامه صبوری چاک کردند و بفغان و زاری در آمده و خدم و حرم
در ماتم آن شاهنشاه معظم لباس سوگواری در بر کرده چون شب ظلمانی سیاه پوش شدند
عالم دگرگون گشته خلایق در ورطه قلق و اضطراب افتادند جمعیت دلها پراکنده یافته خاطرها
پریشان گردید و چرا نگردد آفتاب خاصیتی در پرده کسوف نهان گردید که عالمیان از فیض تربیت

عامش کامیاب فراغت و عافیت بودند و قمر طلعتی محاق خسوف کشید که از پرتو رای انورش جهان
آسایش و امیدگی روشن بود اوصاف حمیده آن یگانه دوران بیرون از حیز بیان است هر چند
حسد و فقر تجلی از آن زبان خامه بیان گذشت در هنگام نیر ادای شمه از صفات پسندیده آن قدسی صفات
نمودن ناگزیر است الحاصل آنحضرت را در ایام جهانبانی هرگاه از مشاغل مهام سلطنت و کشور
فراغی حاصل شدی اوقات شریف بانتظام مهمات و انجاح مطالب و مقاصد ارباب حاجات
مصروف داشتی و در ترویج شریعت غرا و تعظیم علما و احترام ارباب زهد و اصحاب تقوی و رواج
و رونق آستانها و مدارس و بقاع الخیر و تعمیر مساجد باقصی الغایه توجه مبذول داشته پیوسته امر معروف
و نهی منکر نصب العین ضمیر انورش بود و چنانچه از غایت دیانت و حسن اعتقاد در عنوان شباب و اوان
نشاء جوانی و عین لذات نفسانی بتوفیقات آسمانی در توبه و انابت راغب گشته در سنه تسع و ثلثین
و تسعمایه که نه سال از جلوس همایونش گذشته بیست ساله زبان صدق بیان بکلمه طیبه توبوا الی الله
گویا ساخته از صمیم قلب از جمیع مناهی توبه کرده بنوعی راسخ بودند که هرگز نقض توبه پیرامن خاطرش
نگردید و وجوه شرابخانه و قمارخانه و بیت اللطف از دفاتر اخراج کردند رفته رفته جمیع امرا و اعیان و قزلباش
بموافقت آنحضرت توبه رغبت نمودند و در سنه ثلاث و ستین و تسعمایه امرای عظام و ملازمان
عتبه اقبال از مناهی گذشته خلایق در کل ممالک و بلاد از ارتکاب امور نامشروع ممنوع شدند
از غرایب حالات توبة نصوحا موافق تاریخ آمد سه سلطان کشور دین طهماسب شاه عادل
سوگند داد و توبه خیل سپاه دین را تاریخ توبه دادن شد توبة نصوحا ستر الهیئت این منکر سایش
این را مجملا در زمان دولت همایون آنحضرت خلایق و عباد الله تقوی و پرهیزکاری شیوه
و شعار خود گردانیده و عبادات میگذرانیدند در امر معروف و نهی منکر بنوعی مبالغه فرمودند
که قصه خوانان و مسخرگیران از اموری که در و شایبه لهو و لعب باشد ممنوع گشتند بالقصه

تریاک فاروق که در سرکار خاصه شریفه بود بشبهه حرمت در آب روان حل کردند بجهت مولود هر یک
از حضرات چهارده معصوم علیهم السلام مبلغی معین نذر فرموده بودند و هر ساله وجه مولودی را بیک طبقه
از سادات عظام محال تعیین التشیع میدادند که در میانه ایشان قسمت میشد و در اکثر بلاد و سواد اعظم
و شهرهای معتبر نان تصدق تعیین فرموده بفقرا و محتاجان ذکور و اناث سوای آن شهر میدادند و در بلاد
شیعه خصوصا مشهد مقدس پس معلی و سبزوار و استرآباد و قم و کاشان و یزد و تبریز و اردبیل چهل نفر
از ایتام ذکور و چهل نفر از اناث را مشاهره و ملبوس و مایحتاج تعیین فرموده معلم و معلمه شیعه مذهب
پرهیزکار و خدمتکاران صلاحیت شعار قرار داده تربیت میکردند و در هنگام بلوغ هر کدام را
با دیگری ترویج داده غیر بالغی در عوض آن می آوردند تخفیفات و تصدقات که برعایای ممالک
و برایای مسالک داده اند اولا وجوه تمغای شوارع است که از زمان سلاطین ماضیه استمرار یافته
از تجار و متمولین مترددین بازیافت میشد و هر ساله موازی سی هزار تومان شاهی عراق بحول
می پیوست بر وفق خوابی که حضرت صاحب الزمان صلوات الله الرحمن را دیده بودند و در عالم رویا اشاره
بدینمعنی شده بود در سال اثنی و سبعین و تسعمایه بتجار و مترددین بخشیده و تمغاچیان از ممالک برطرف شدند
و آثاری از وجوه نماند سه نماند ز تمغا بغیر آن داغی که بد درون تمغاچی از غم تمغات مال مخرج و
و مواشی و مراعی اکثر ممالک خصوصا محال شیعه تخفیف رعایا مقرر کرده از دفاتر اخراج نمودند از برکت
حسن اعمال زمان پنجاه و چهار سال امتداد یافته بفیروزی و اقبال گذرانید در عهد اسلام غیر از مستعصم
بالله علوی هیچ پادشاهی چهار سال سلطنت نکرده در عهد همایونش سپاهی و رعیت کامیاب فراغت
و عافیت بودند جمیع مهمات کارخانه سلطنت را انتظامی و انتظامی داده بودند که الی غایت در عرض
ایران اختیارات طبع و قاعده و قانون است ایام زندگانی آن بانی مبانی جهانبانی شصت و
چهار سال و یکماه و بیست و پنج روز بود هشت سال در زمان خاقان سلیمان شان از قبل والد عالیشان

سلطنت خراسان کرد و پنجاه و سه سال و شش ماه و بیست و شش روز سریر آرای ملک ایران بود
سادات و علما و اکثر اعیان بل کافه خلایق در روز این واقعه غم اندوز از حیات خویش لرزان و
ازین مصیبت جگرسوز بنوعی حیرت زده و پریشان گردیدند که گویا عالم دگرگون گشته علامت روز
محشر در میانه خلق پدید آمده است از امتداد زمان سلطنت آنحضرت در بلاد عجم کسی که فترت یاد نماید
کردن دیده باشد نبود از سلاطین عالم نامی شنیده غیر از آن حضرت پادشاهی ندیده بودند این
واقعه عظیمه بر عامه خلایق بغایت دشوار بود علمای انام و فقهای کرام حضور صاحب میر سید حسین مجتهد جبل
عاملی حسب الصلاح امرا بدولتخانه مبارکه آمده جسد مطهرش را بآیین شریعت غرا غسل داده در ایوان
شیروانی که مابین باغچه حرم و دیوانخانه بود بامانت گذاشتند در زمان سلطنت اسمعیل میرزا ثانی
که در طی احوال او مرقوم میگردد نقل مشهد معلی کرده در روضه خلد آسای رضویه مدفون ساختند از
آثار خیرش باروی بلده طهران و باروی مشهد مقدس و مطلا گردانیدن گنبد مبارک حضرت امام
الجن و الانس و میل طلای سر گنبد و عمارت دولتخانه مبارکه دار السلطنه قزوین و حمامات متعدد و
بازار و باغ ارم نمای موسوم بسعادت آباد دار السلطنه قزوین که بلطافت و خوبی شهره جهان و نمونه
از باغ جنت و جنان است و مسجدی در صاحب آباد دار السلطنه تبریز رحمه الله علیه امید که از نتایج
حسن اعتقادش بحضرات اهل بیت طیبین و طاهرین یوم یقوم الحساب با معصومان خاندان رسالت
و ولایت محشور بوده با آن برگزیدگان درگاه اله در ریاض جنان متنعم و جلوه گر باد اکنون نامه نگار رقم
نویس است که اسامی نامدار آنحضرت و سایر شاهزادگان حیدر نژاد و اعاظم امرا و ارکان دولت
و بزرگان هر طایفه که در هنگام ارتحال انتظام بخش ممالک ایران بودند در رشته تحریر کشد که چون
اسم هر یک بتقریبات بر زبان قلم میگذرد طالبان احادیث و اخبار را اطلاع بر احوال ایشان
حاصل گردد **ذکر اسامی سامیه شاهزادگان کامکار و اولاد و اعقاب نامدار حضرت شاه جنت**

مکان

مکان و برادرزادگان عالیمکان شاهزادگان گرامی صفوی نژاد از فرزندان صلبی و برادر
زادگان نامی و برادرزادها که در حین ارتحال در قید حیات در ظل عاطفت آنحضرت کامیاب دولت
و عزت بودند **سی و پنج نفر اند** بیست و سه پسر و دوازده دختر چنانچه در ذیل بیان میگردد از آنجمله فرزندان
صلبی از پسر و پسرزاده و دختر سوای چند نفری که در زمان حیات آنحضرت کسوت حیات پوشیده و
هستی پسر منزل بقا کشیده و ذکر آنها متضمن فایده نیست **بیست و دو اند** پسران صلبی نه نفر اول نواب
سکندر شان **سلطان محمد میرزا** چون تاریخ تولد شاهزادگان نامدار سوای سه شهزاده نامدار که مرتبه فرمانروایی
یافتند بنظر کمترین نرسیده متعرض آن نشده اسامی ایشان و خلاصه از اطوار جلیه و احوال زکیه مرقوم
کلک بیان میگردد و با جمله ولادت آنحضرت در شهور سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه که هشت سال از جلوس
همایون شاه جنت مکان گذشته بود از بطن معلی سلطانم صبیه موسی سلطان موصلوی ترکمان که از
امرای بزرگ بایندریه بود اتفاق افتاد و فرزند شاه طهماسب اول محمد آمد تاریخ این مولد گرامی است که باسم
اسم سامی موسوم و ملقب خدابنده گشته در زمان ارتحال والد غفران مآل چهل و شش ساله بود در
سنه ثلاث و اربعین و تسعمایه که آنحضرت شش ساله بود بسلطنت دیار خراسان ارتقا یافته
محمد خان شرف الدین اغلی تکلو لله و امیر الامرا گردیده آنحضرت در دار السلطنه هرات مسند
فرماندهی تمکن یافته محمد خان متکفل خدمت آن نوباوه ریاض دولت بود و چند سال در دار السلطنه
مذکوره بعافیت و کامرانی و اکتساب فضایل و کمالات نفسانی روزگار گذرانیده از جمیع علوم
بهره او ذخیره وافی بود بفهم و فراست و جود و سخاوت متصف و همت عالی داشت که حاصل
بحر و کان در نظر همتش با خاک یکسان مینمود گاهی بنظم اشعار زبان گشوده فهمی تخلص میکرد و هزل
و مطایبه و شگفته طبعی شیوه و شعارش بود رقوم اندوه و ملال بر صحیفه خیال کمتر نگاشتی بعد از
ایامی حضرت شاه جمجاه جنت مکان از شوق دیدار آن در اصداف خلافت و شهریاری دری

دار

برج عصمت و بختیاری فرزند ارجمند سعادت پیوند غالب گشته در سنه ثلاث و ستین و تسعمایه او را بجانب
سریر اعلی طلب فرموده اسمعیل میرزای برادر اعیانی آنحضرت را بهرات فرستادند و بعد از اندک زمانی
بنابر مصالح ملکی و حرکات ناملایم که موافق مزاج اقدس نبود او را طلب فرموده بقلعه قهقهه فرستادند
و دیگر باره نواب شاهزادگی بامنصب ارجمند سرافرازی یافت بعد از واقعه فراق تکلو که معصوم بیک
صفوی با فوجی از امرا و عساکر بدفع شر او مامور گشته بود چنانچه در طی آن احوال سمت گذارش یافته
فیصل پذیر گردید نواب شاهزادگی حسب الامر باتفاق فرزند ارجمندش سلطان حسن میرزا بپایه سریر
اعلی آمده بعد از تجدید عهد ملاقات رخصت انصراف یافته شاهقلی سلطان یکان استاجلو لله و امیر الامرا
گردید و در ان ایام آنحضرت را در هرات ضعف باصره طاری گشته در معالجه تغافل میورزیدند جراحان و
کحالان حاذق دعوی معالجه مینمودند و آنحضرت متحمل شدائد آن امر نشده رفته رفته آن ضعف قوت
گرفته نقص تمام در باصره بهم رسید و میانه آنحضرت و شاهقلی سلطان لله اش کدورات مخلوط بغبار نقاری
ارتفاع یافته از بدسلوکی یکدیگر شکایت مینمودند شاه جنت مکان بنابر مراعات خاطر شریف فرزند ارجمند
آنحضرت را بدار الملک شیراز فرستادند و از فرزندان گرامیش سلطان حسن میرزا را باردو آورده
قرة العین دودمان سلطنت و اقبال شهزاده بلند قدر بیهمال اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را بجای
والد ماجد بسلطنت ملک خراسان موسوم گردانیدند و آنحضرت حسب الفرمان همایون آن نوباوه
ریاض سلطنت را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان کامکار روانه شیراز شده در دار الملک
مظفری قدم بر بساط سروری نهاده ولی سلطان قلی بیگ اغلی ذو القدر لله و راتق و فاتق مهمات گشت
و آنحضرت چندگاه در ان خطه فرح بخش دلکش رحل اقامت انداخته روزگاری بفراغت میگذرانید تا
آنکه بعد از ارتحال حضرت شاه غفران مآل و ایام سلطنت اسمعیل میرزا تزلزل باحوال فرخنده اش راه یافته
مترصد لطمه غیبی بود که باقتضای قضا و اتفاقا اسمعیل میرزا روی داده آنحضرت معاضدت بخت یار داد

بمرتبه فرمانروائی رسید چنانچه در محل خود مشروحا رقم پذیر کلک بیان میگردد و فرزندان گرامی آنحضرت
پنج نفر بودند اول سلطان حسین که از صبیه میر عبد العظیم سیفی حسنی که از امرای معتبر گیلان و داماد
قاضی جهان بود متولد گشته تاریخ ولادتش بنظر نرسیده و در حین ارتحال جد بزرگوار هجده ساله
بود چنانچه در شهور سنه ست و ستین و تسعمایه متولد شده باشد شاه جنت مکان تا آن شهزاده جوان
بخت کامرا بپایه سریر اعلی طلب فرموده چندگاه در ظل تربیت روزگار گذرانیده بایالت نصف ولایت
مازندران اقامت داشت بفهم و فطرت عالی متصف و صاحب طبیعت بود و این رباعی از
مشرق خاطر او طلوع نموده رباعی روئیست که زباده لاله میرویانده : از تاب شراب لاله میرویانده
دستی که پیاله از دست تو گرفت : گر خاک شود پیاله میرویانده : در زمان سلطنت عمش اسمعیل میرزا
درجه شهادت یافت شرح آن بتفصیل در طی حالات زمان اسمعیل میرزا تحریر می یابد دوم شاهزاده
عالیمقدار سلطان حمزه میرزا که از نواب مریم شان مهد علیا فخر النسا بیگم صبیه قدسیه میر عبد الله خان
والی مازندران متولد شده تا الوقت دو ساله و با پدر عالیشان در دار الملک شیراز بود در زمان سلطنت
نواب سکندرشان سمت وکالت و رتبه ولیعهدی یافت و قریب بده سال بامر جهانداری
پدر عالیشان در خدمت والد معزز و گرامی و موجب مرتب امور دولت بود با آنکه از کج روی
فلک کج رفتار بدست دلاک بیباکی بدرجه شهادت یافت چنانچه در قضایای زمان دولت پدر
بزرگوارش مرقوم کلک بیان میگردد سیم شاهزاده عالمیان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی شاه عباس بهادر خان است که از نواب مریم شان مهد علیا متولد گشته میلاد با اسعاد آن
نوباوه گلشن سعادت و اقبال و برگزیده مهیمن متعال بتاریخ شب دوشنبه غره شهر رمضان
المبارک اواخر یونت ئیل ترکی بعضها مطابق سنه ثمان و سبعین و تسعمایه و بعضها موافق
سنه تسع و سبعین و تسعمایه در دار السلطنه هرات بطالع سنبله روی داد یعنی آفتاب

منصوب گردیده و در حین ارتحال
شاه جنت بارگاه در
مازندران

عالمتابی از افق جاه و جلال طالع شد که عالم ظلمانی را بنور طلعت همایونی روشن ساخت نجیب اختر
از مطلع اقبال درخشان گشت که بر عالمیان پرتو رافت و امتنان انداخت منهیان سماوی از آن
مولود فرخنده ورود جهانیان را مژده امن و امان دادند و فرمانبران قضا و قدر ابواب مسرت و شادمانی
بر روی روزگار ساکنان خطه غبرا گشادند ؛ رباعی ؛ از برج مکرمت اختر فیروز ؛ برآمد آفتاب عالم افروز ؛
فروزان گشت از لطف الهی ؛ همایون اختری از برج شاهی ؛ کز انوارش زمانه روشنی یافت ؛
فروغش بر جبین عالمی یافت ؛ از آن طالع فرخنده مطالع مزرع امید عالمیان چون خوشه پروین
بارور از صاحب طالعش عطارد است صحایف آمال جهانبانان بارقام زرین فام عدل و احسان
مزین و محرر گردید از نوادر وقایع و اتفاقات غریبه که از وقت تولد تا هنگام عروج بر معارج سلطنت
و فرمانروائی قرین حال خیر مآل آنحضرت بوده یکی آنست که عورت قابله که بسعادت خدمت رضاع و
پرستاری آن قره باصره اقبال سرافرازی یافته با آنکه دران عهد فرزندی از و تولد ننموده شیر در پستان
داشته باشد بر سبیل شفقت و مهربانی پستان در دهان آن قابله محترمه در خوران آمده آن گوهر کان
برغبت تمام نوشیده اند و بعد از ظهور این امر غریب که از خوارق عادات است آن عفت قباب سعادت
منزبر خدمت رضاع آن مولود گرامی گشت و چون از نوادر وقایع و حالات عجیبه غریبه بود قلم سوانح نگار
بتحریر آن پرداخت خردمند دقیقه رس داند که از صفوت نژادی که چندین کارهای شگرف که در
امور دینی و دنیوی در ذات اقدس همایونش ودیعت نهاده قدرت ایزدی و دست پرورد مشیت
کارگاه قضا و قدر باشد امثال این امور چه شگفت و چه دور از فر شاهزادگان نامدار آن گوهر
دریای خلافت و کامکاری بحسب الطرفین است زیرا که جد پدری و مادری آنحضرت از
ارباب سلوک و اهل الله و برگزیدگان درگاه اله اند و بدین مواهب عظمی از سایر شاهزادگان
و فرمانروایان سلسله علیه صفویه بصفت برتری و رجحان و بسلطنت صوری و معنوی سربلندی دارد

مبارک آنحضرت نهاده در هنگام
مکیدن بفرمان الهی و حکمة
بالغه نامتناهی شیر
از پستان

جد والد آن خجسته گوهر اکلیل سلطنت و جهانداری نواب سکندر شان ابو الغالب سلطان محمد بادشاه
ولد اکبر حضرت شاه جم جاه جنت مکان علیین آشیانی است که از غایت رفعت و اعتلای مکان و
علو رتبت و سمو حسب از اوصاف وصافان جهان و مدحت سرایان بلاغت نشان مستغنی است و نسب
شریف آن خاقان صفوت نشان تا سلطان الاولیا و برهان الاصفیا شیخ صفی الحق و الحقیقه
و الدین طاب ثراه مقامات عالیه اش از حیز احصا بیرون است و انتساب آن عارف اسرار الهی
بدودمان رسالت و امامت بنوعیست که در صدر این نسخه شریفه مرقوم قلم وقایع نگار گردیده و والده
ماجده اش ستر عظمی و بانوی کبری مهد علیا فخر النسا بیگم صبیه محترمه سیادت و سلطنت پناه میر عبد الله خان
والی مازندران است که از تربت غفران پناه سید قوام الدین مشهور بمیر بزرگ است و این نسب
که میر عبد الله خان بن سلطان محمود بن میر عبد الکریم بن سید محمد بن مرتضی بن سید علی بن سید کمال الدین
که معاصر امیر کبیر امیر تیمور گورکان بود و در قلعه ماهانه سر چنانچه در کتب تواریخ مسطور است محصور گشته بجنگ
و جدال پرداخت و آنجناب خلف صدق میر بزرگ مذکور است و نسب شریف او به سید علی
المرعشی می پیوندد و بدین جهت سادات این سلسله را مرعشی می نامند و آنجناب بنوعی که در تواریخ جهان
آرا مسطور است از احفاد و اعقاب امام الساجدین و قبله العارفین حضرت امام زین العابدین
علیه السلام است بالجمله آن جناب غفران مآب از اجله سادات عظیم القدر حسینی و جامع سلطنت
صوری و معنوی و عارج معارج مقامات علوی و سفلی و کاشف دقایق انفسی و آفاقی بوده و در اول
حال بتوفیق الهی دامن همت از مشتهیات نفس کوتاه گردانیده قدم در وادی مجاهده و ریاضت
نهاد و بعد از اعتلا بمدارج مقامات عالیه چون از دیوان کن قسمتا انتظام ممالک طبرستان و تمهید
حال زیر دستان آن ولایت بحسن توجه آن عارف معارف ربانی حواله شده بود برحسب تقدیر
بمازندران شتافته دران دیار رحل اقامت انداخت و خانقاه سدره اشتباهش مرجع خواص

وعوام آنملک گشته والی آنولایت افراسیاب از طبقه جلاویان بود و بعد از آنکه در سلک ارباب ارادت
آنحضرت در آمده بود از غلوی مریدان و از دو خام خلایق اندیشیده با آنجناب در مقام عذر در آمده دفع
او جازم گشته خود با گروهی از اشرار بر سر خانقاه رسید رفت و شرعا دفع صایل بر آنجناب واجب گشته
در مقام مدافعه در آمد از تقدیرات ایزدی تیری از شست قضا گشاد و یافته بر مقتل افراسیاب رسیده
بقتل آمد و آنجناب بظفر و نصرت اختصاص یافته در آنملک خروج سیف کرده سلطنت صوری را با خلافت
معنوی جمع کرد تفصیل احوال خجسته مآل آنحضرت بنوعیست که سید ظهیرالدین مولف تاریخ طبرستان مفصلا
در رشته تحریر کشیده و مجملی از ان در تاریخ حبیب السیر مسطورست چون تحریر آنها موجب اطناب بود کلک
سخن پرداز ازان باز آمده شروع در مقصد که شرح ولادت باسعادت حضرت اعلی شاهی ظل الهی است
نمود بالجمله آبا و اجداد آن صفوت و عصمت جناب مهد علیا پدر بر پدر در دیار طبرستان والی و فرمانروا
بوده‌اند و چون ولادت آن خجسته نور بر دودمانی در دار السلطنه هرات روی داد انوار سلطنت
و کامکاری از ناصیه همایونش ظاهر و لمعات خلافت و جهانبانی از بشره همایونش شارق و لامع بود
منجمان دانشور و اختر شناسان فضیلت گستر که در ان هنگام در دار السلطنه مذکور بوده اند خصوصا
مولانا عبد الصمد هروی از زایچه طالع آن اختر برج اقبال معلوم نموده خبر داده بودند که عنقریب آنحضرت
برتبه والای فرماندهی رسیده آفتاب دولتش از افق سعادت طالع گشته پرتو عدالتش ضیا بخش عالم
و عالمیان خواهد بود و کافه خلایق در سایه رافت و امتنانش خواهند بود و شعرای بلاغت گستر تاریخ
مولد گرامی را پادشاه هفت اقلیم یافته بدین طریق در رشته نظم کشیده اند س نونهال چمن پادشهی ؛
که بگلزار جهان گشت مقیم ؛ سال مولود وی از کلک قضا ؛ چون رقم گرد همی طبع سلیم ؛ ناگهان از پی تاریخ گفت
هاتفی پادشه هفت اقلیم ؛ بعد از طلوع آن نیر اقبال تولد آن والا گهر والده ماجده اش کیفیت بنواب
عرض نمود که در تعیین اسم سامی گرامیش هر آنچه رای شهریاری قرار گیرد اشاره فرماید که بآن اسم موسوم

گردد آغا

گردد آغا قادر از روزی که عریضه نواب سکندر شان بنظر خجسته از حضرت شاه جنت مکان رسیده بالهام
آسمانی مکرر این بیت بر زبان الهام بیان مبارک جاری میشده س عباس علیت شیر غازی ؛
سردفتر لشکر حجازی ؛ و در حین ورود عریضه نیز این بیت مذکور بوده بعد از اطلاع بر مضمون مسرت
مشحون عریضه اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه فرموده اسم سامی آن مظهر صفات جمال و جلال را عباس
قرار دادند و چون مقرر بود که هر یک از شاهزادگان که از کتم عدم قدم بمرحله وجود می نهاد قالیچه
و مهد از خزانه عامره شفقت میشد حضرت شاه جنت جمیع آن سرور ریاض سلطنت و شهریاری قالیچه
مبارک که در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه در زیر آنحضرت گسترده شده بود و با یراق مهد فرستادند
وهمانا بنور فراست و ارشاد که ذات حمیده صفاتش بآن متصف بود دریافته بود که عنقریب آن
دری برج عظمت و بزرگواری مسند آرای تخت شاهی و جانشین سریر پادشاهی خواهد بود ذره وار
که آفتاب دولتش از مشرق جاه و جلال طالع گشته پرتو وصول بر ان مقام فرح بخش و ایوان کیوان
مثال انداخته گلشن همیشه بهار این دولت روز افزون را بتازگی نزهت و طراوت خواهد داد و نو
مردگی که از انواع فنون و فتور بچمن سلطنت و کامگاری راه یافته باشد بزلال تیغ آبدار طراوت
ایام بهار داده بنیروی دولت و مساعدت اقبال و استقامت رای و فطانت ضمیر و قوت عقل
و حسن تدبیر سزای بدخواهان و بدکاران در کنارشان خواهد نهاد و مجملا از حین رضاع تا زمان سلطنت
و فرمانروائی آثار و علامات و اشارات عجیبه که هر یک مشعر برانست که آنحضرت بمرتبه بلند سلطنت
و دارائی خواهد رسید بسیارست از انجمله یکدو امر غریب خارق عادت که از حضرت شاه جنت مکان
منقولست و از زبان صحیح القول ثقات استماع شده بنابر مناسبت مقام و اعتلای مدارج معنوی
آن والا احتشام از طول کلام نیندیشیده در صحیفه مرقوم میگردد یکی آنست که قبل از آنکه خبر فرخنده
اثر تولد نوباوه حدیقه دولت و اقبال بعتبه علیه جاه و جلال رسید حضرت شاه جنت مکان نواب سلطان

حسن میرزا را اولاد کلان آنحضرت را که در خدمت جد بزرگوار بود مخاطب ساخته فرموده اند که امروز قاصدی
از دار السلطنه هرات میرسد بکو خبری خواهد آورد که موجب خوشحالی دیده ما و تو خواهد بود بعد از آن
قاصد رسید مژده تولد آنحضرت آورد چنانچه مذکور شد و دیگری آنکه یکی از فرزندان عظام چند سال بعد از
ولادت باسعادت آن شهزاده عالیمنزلت حسب الامر بدار السلطنه هرات رفته بوده عود نموده حضرت
شاه جنت مکان از وی تحقیق حالات و شمایل صوری آن حمیده صفات می نموده اند آن شخص از نارسائی خرد
و عدم دریافت شمایل آنحضرت را چنانچه باید و شاید بیان نموده حضرت شاه جمجاه باحدت مزاج فرموده اند
که ترا از حال آن والا گهر چه خبر آن قرة العین چراغ افروز این دودمان کرامت نشان خواهد بود و این بیت
عباس علیست شیر غازی ❊ سردفتر لشکر حجازی ❊ که در فوق تحریر یافته در آنوقت بر زبان مبارک گذشته
و عنقریب آنچه بر زبان گوهرفشان آن برگزیده درگاه اله جاری گشته بود منصه ظهور آمده از زمره جمیع
شهزادگان عالیمنزلت این دودمان که هر یک استعداد و شایستگی سلطنت عالی داشتند تشریف این
مرتبه بلند بر قامت قابلیت آنسرو جویبار خلافت راست آمده مدارج علیای صوری و معنوی آن مولود گرامی
با حسن وجهی جلوه ظهور نمود هر چند خوض در مصادرات احوال گرامی آن فرخنده مآل موجب طول کلام است
و سخن به درازی میکشد اما فقره چند از مبادی احوال آنحضرت و باعث تفویض دارائی ملک خراسان
و ماندن آن گرامی گوهر در دار السلطنه هرات لازم دید که در طی این مقال نگاشته کلک سخن پرداز
بر عقلای دانشور و دانشوران خردپرور کالشمس البازغ من السماء ظاهر و هویداست که هرگاه ایزد بی‌چون
رفیع الارکان توتی الملک من تشاء و تعز من تشاء منصب والای سلطنت و کامکاری بنام بلندنام سامی
صاحبدولتی رقم پذیر کلک تقدیر گرداند اگر چه در بدایت حال حسب ظاهر انواع شداید و محن قرین حال
مآل آن صاحب اقبال میگردد که هر یک از آنها در نظر ظاهربینان عالم کون موجب قطع تعلقات عالم
روحانیت بمقتضای حکمت بالغه ازلی و حمایت ایزدی ذات مقدس صفات آن برگزیده جهان را

بنوعی از مکاره و مضار حوادث صیانت مینماید که موجب حیرت صاحب خردان روزگار گردد و
عاقبت الامر دوراندیشان عالم معانی باحسن وجهی صورت ظهور می یابد که در آن قضایای کراهیت
مشحون هزاران حکمت علی و مصالح ملکی ودیعت نهاده دست قدرت ازلیست و وجود گرامی
صاحبدولتی که مشمول بدرع حمایت الهی باشد از آسیب هر و کید و عدم کم خردان جهت عقل مصون
و محروس است ❊ اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ❊ نبرد رگی تا نخواهد خدای ❊ غرض از تمهید این مقدمات
صورت احوال گرامی حضرت شاه جمجاه جم قدر ملایک سپاه مظهر لطف اله مسمی عم حبیب حضرت رب العباد
اعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی است که مثل فرمانروایان والاشکوه در مبادی حال متحمل حوادث روزگار
گردیده عاقبت بنیروی اقبال و مساعدت اختر بخت فرخ فال پای بر معارج سروری نهاده مطالب
بلند و مقاصد ارجمند فایز گشته اند اما از بدو فطرت و ابتدای خلقت که وجود کثیر الجود انسانی بشرف
کرامت و لقد کرمنا بنی آدم سرافراز و بخطاب بلاارتیاب انا جعلناک خلیفة فی الارض ممتاز گشته و رونق
زندگی سلاطین کامکار بتاج و باج خلافت و جهانداری زیب و زینت پذیرفته آنچه از اوان صباوت
و طفولیت تا عروج بمعارج دولت آنحضرت را از حوادث روزگار و قصد اضداد و کید اعادی
و غدر حرام نمکان و سفاهت پیشه غفلت اندیشه روی داده و تعب و تشویشات مالا تعد و تحصی که
در ایام کشورستانی و ترددات ملک گیری و انتظام بخشی امور عالم کشیده هیچ یک از کشورگشایان
والاقدر را روی نداده چنانچه شمه از آنها در ذیل این دفتر هر یک در محل خود جابجا سمت گذارش خواهد
یافت از جمله اموری که نسبت باطفال زشت ترین آلام است جدا کردن او از پدر و مادر مهربان است که در
بدایت حال و ایام رضاع که هنوز زیاده از یکسال و هشت ماه از عمر شریفش نگذشته بود قرین احوال
خجسته مآل آنحضرت گشته از پدر و مادر جدا افتاده در و تبیین این مقال و صورت این احوال بطریق اجمال
آنکه در دار السلطنه هرات میانه نواب سکندرشان ابو الغالب سلطان محمد میرزا و الد نامدار آنحضرت

که والی آن ولایت بود و شاه‌قلی سلطان تکلو الله‌میرزا را با فساد مفسدین وحشت پدید آمده از سلوک
یکدیگر ناراضی بودند مکرر عرایض مشتمل بر شکایت بپایه سریر اعلی فرستادند حضرت شاه جم‌جاه
جنت‌مکان بنا بر آنکه من بعد میانه ایشان التیام و مدارا ممکن نبود اراده خاطر اشرف بدان
متعلق گشت که شهزاده نامدار کامکار سلطان حمزه میرزا که با نواب کامیاب شاهی ظل الهی برادر
اعیانی و در آنوقت هشت ساله بود بجای پدر در دار السلطنه هرات نصب نموده والده عالیشان را
بحکومت ممالک مظفری بدار الملک شیراز فرستادند حکم قضا جریان بدین نهج سمت ورود و صدور
یافت نواب سلطان محمد میرزا و حرم محترم او بعد از وصول فرمان قضا جریان اظهار بشاشت و شادکامی
کردند اما از گذاشتن فرزند دلبند خود سلطان حمزه میرزا ملالت تمام دست داده جدائی از آن
قرة العین بر ایشان صعب و دشوار بود دیگر باره عرضه داشت فرستاده استدعای نمودند که
چون آن فرزند با مادر و پدر انس و الفت تمام گرفته و اگر جدا شود محتمل که تاب فرقت و جدائی نیاورده
اعراض نفسانی برو غلبه کرده بیم ضرر باشد و والده اش نیز بی او زندگانی نمی‌تواند کرد و قرة العین سلطنت
عباس چون هنوز طفل رضیع است و بجز با دایه با کسی انس و الفت ندارد اگر او شهریاری بوده باشد
او را در هرات گذاشته سلطان حمزه میرزا در مرافقت پدر و مادر بشیراز آید چون حضرت شاه جنت
مکان برضای خاطر نواب میرزا مقید بودند این مسئول درجه قبول یافته حکم قضا نفوذ بر همین نهاد بود
و نواب سکندرشان نواب اعلی شاهی را در هرات گذاشته خود با سایر فرزندان متوجه شیراز شدند
چنانچه در فوق تحریر پیوست و از ماندن آن نوباوه گلشن اقبال در هرات که تختگاه سلاطین نامدار
فرمانست دوربینان بساط آگهی تفرس نمودند که عنقریب آن نهال چمن‌آرای بوستان سلطنت
و کامکاری در ریاض اقبال نشو و نما یافته ثمره مراد بار آورده کامیاب دولت خواهد شد چه
حضرت شاه جنت‌مکان نیز از عهد صبی حسب الفرمان خاقان سلیمان‌شان والد علیین آشیان

ند

با سلطنت خراسان موسوم گشته در آن بلده طیبه نشو و نما رسیده و عاقبت در میانه اخوان بخت فیروزش
سلطنت ایران بود و شرف آرایش پذیرفت و از اولاد نامدار آنحضرت نیز هر کدام که بسلطنت خراسان
موسوم گشتند عاقبت برتبه فرمانروائی یافتند بالجمله آن صاحب اقبال در دو سالگی منصب والای
سلطنت و فرمانروائی ممالک خراسان و جانشینی والد عالیشان و جد علیین آشیان سربلندی
یافت بنای غلط کردم ممالک خراسان و جانشینی بمیمنت وجود گرامی آن صفوت نژاد سر مفاخرت
بچرخ برین افراشته رشک فزای عرصه جهان گردید و شاه‌قلی سلطان تکلو بدستور لله‌گی همین
گوشه مهد خسروانی آن گوهر گرامی را در آغوش اخلاص نگاه داشته پرورش میداد تا آنکه به تیسیر
جنود غیبی بمطالب عالیه فایز گردید چنانچه مشروحا در قضایای فرمان سلطنت نواب سکندرشان رقم‌زده
کلک بیان خواهد شد چون قلم وقایع رقم مجملی از احوال فرخنده آغاز خجسته فرجام این نوپرورد بستان اقبال
را بر صفحه بیان نگاشت عنان سبک سیر خامه را بشرح احوال سایر شاهزادگان منعطف میسازد فرزند
چهارم نواب سکندرشان ابوطالب میرزاست که در سال بیماری حضرت شاه جنت‌مکان از نواب
مریم‌شان مهد علیا متولد شده در سال ارتحال جد بزرگوار دو ساله بود و در حجر تربیت والدین
نشو و نما یافته در سنه اربع و تسعین و تسعمایه که شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا چنانچه
در اواخر این جلد مرقوم قلم سوانح‌نگار میگردد بدرجه شهادت یافت ابوطالب میرزا بسمت وکالت
دیوان اعلی موسوم گشته بصلاح و صوابدید امرا و ارکان دولت که در آن حین صاحب اختیار
امور دولت بودند سیما علیقلی خان فتح اوغلی استاجلو و اسمعیل قلیجان توپچی باشی و ولی خلیفه
شاملو رتبه ولیعهدی یافت و در آخر تنگوز ئیل خمس و تسعین و تسعمایه که طنطنه ورود موکب اقبال
حضرت اعلی شاهی ظل الهی در عراق بلند آوازگی یافته بر تخت سلطنت موروث جلوس نمود
ابوطالب میرزا با برادر کوچکتر خود طهماسب میرزا حسب اقتضای وقت و زمان در هر چندگاه

در قلعه تبرین داشتند تا آنکه در بارس ئیل ثمان و تسعین و تسعمایه که در قلعه طبرک اصفهان اقامت داشتند
بسعی بعضی امرا و اعیان هر دو مکحول گردیدند فرزند پنجم طهماسب میرزا بعد از ارتحال شاه جنت مکان از کتم
عدم قدم بعرصه وجود در دار الملک شیراز از بطن ستر معلی و مهد علیا تولد یافت و چون جد بزرگوارش
از عالم رحلت فرموده بود باسم سامی آنحضرت موسوم گردید و او نیز بدستور برادر در ظل عاطفت
و اشفاق والدین نشو و نما یافت و در تخاقوی ئیل سنه ثلث و تسعین و تسعمایه که طایفه تکلو و ترکمان
بجهت قتل امیرخان ترکمان که در محل خود گذارش خواهد یافت با شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا
منافقت آغاز نهادند در تبریز او را از دولتخانه دزدیده بمیان خود برده بعراق برگشتند و در مقام تربیت
شاهزاده درآمده با نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا مقابله نموده شکست یافتند شاهزاده گرفتار
گشته در قلعه الموت محبوس گشت تا آنکه در قلعه طبرک اصفهان باتفاق برادر مکحول گشت چنانچه مذکور
شد چون اسامی فرزندان گرامی نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه در حیز بیان آمد اکنون اسامی
سایر فرزندان نامدار کامکار حضرت شاه جنت مکان مرقوم کلک بیان میگردد فرزند دوم آنحضرت
اسمعیل میرزاست که بتاریخ ... او نیز از بستر عظمی سلطانم صبیه موسی سلطان موصلو متولد گشته
برادر اعیانی نواب سلطان محمد میرزا است و در ملازمت والده نامدار نشو و نما یافته همواره منظور نظر
شفقت و تربیت بود و انوار عاطفت شاهانه بر وجنات احوالش میتافت چنانچه در شهور سنه
اربع و خمسین و تسعمایه که القاص میرزا با حضرت شاه یاغی شده منهزم و مغلوب بجانب روم
رفت حضرت شاه شیروان را بآنجناب شاهزادگی تفویض فرمود و کوکچه سلطان قاجار لله و اتالیق
گشت و او با برهان میرزا که از تبار سلاطین شیروان بود و از داغستان بعزم تسخیر آنجا آمده بود
جنگ عظیم کرده غالب آمد و برهان بجانب داغستان گریخت و در سنه خمس و خمسین و تسعمایه
که سلطان سلیمان پادشاه روم باغوای القاص لشکر بدیار عجم کشید شاهزاده را بار دوم طلب

کردند هرچند گاه در موکب همایون شاهی بخدمات مأموره اقدام داشت چنانچه در سنه تسع و خمسین
و تسعمایه سردار سپاه ظفر پناه قزلباش گشته بارض روم رفت و با اسکندر پادشاه و سپاه روم
جنگ نمایان واقع شده بنیروی اقبال همایون ظفر یافت و پیوسته منظور نظر تربیت و شفقت بود
در اثنی و ستین و تسعمایه که صبیه مرتضی ممالک اسلام شاه نعمت الله یزدی را که از مرحومه خانش
بیگم همشیره حضرت شاه جنت مکان بوجود آمده بود بحباله ازدواج آورد و در باغ دلگشای تبریز
جشنی عظیم ساخته چنان عروسی کردند که هنوز صفت آن جشن و عروسی و خصوصیات آن در میانه قزلباش
زبانزد خاص و عام نزدیک و دور دست و از غایت اشفاق پدرانه آنحضرت در چنان جشن عالی
شاهانه و بزم طرب افزای خسروانه قدر افراخته بر قاضی درآمدند و حضار آن محفل سعادت پیرا
هریک فراخور حال و اقتضای وقت نثارها کرده ارباب طرب و ساز مغنیان نغمه پرداز از بسیاری
نثار که در آن عشرت سرا فراهم آمده بود بی نیاز گشتند و او قدر این مراتب عالی و شفقتهای شاهی
ندانسته باموری که مرضی خاطر مبارک پدر بزرگوار نبود اقدام مینمود و حضرت شاه بودن شاهزاده را
در درگاه معلی مصلحت ندانسته در سنه ثلث و ستین و تسعمایه نواب سلطان محمد میرزا از دار السلطنه
هرات باردوی معلی طلب فرموده اسمعیل میرزا را بهرات فرستادند محمد خان شرف الدین اغلی تکلو
بدستور لله شد علی سلطان تکلو حسب الامر او را بهرات رسانیده سلطان محمد میرزا را آورد و در حدود ساوج
بلاغ علی سلطان مغضوب گشته بضرب گلوله قورچیان مضمحل گردید و بسبب آن خطا ظاهر شد که
بردن جناب میرزا افعالی منافی اخلاص و صوفیگری و عهد و شرطی چند بمیان آمده بود و العلم عند الله
تعالی همانا سلوک خراسان میرزا نیز بر وفق رضای اشرف نبوده بنابر مصالح ملکی و مالی حسب الحال
اندک زمانی نگذشته بود که جناب شاهزادگی از حکومت آن ولایت معزول گردید و سوندک بیک
افشار قورچی باشی حسب الامر بهرات رفته او را آورده از راه طبس و یزد چون بساوه رسید

وکیل السلطنه معصوم بیک صفوی رفته او را از ساوه بقلعه قهقهه برد و نواب سلطان محمد میرزا با برادرات
تشریف برد چنانچه مذکور شد و اسمعیل میرزا نوزده سال و شش ماه و بیست و یک روز در آن قلعه روزگار
گذرانید تا آنکه بعد از رحلت شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر میرزا بمرتبه بلند سلطنت فرمانروایی
رسید چنانچه در ذیل این دفتر در محل خود مرقوم و محرر خواهد گشت ان شاء الله تعالی سلطان حیدر میرزا
که از بنات مکرمه عظما و اعیان گرجیان که در سلک زوجات مطهره حضرت شاه جنت مکان انتظام داشت
تولد یافته تاریخ ولادتش معلوم محرر اوراق نگشته اما در حین ارتحال حضرت شاه رضوان بارگاه
بیست و دو ساله بود بدین تقدیر در شهور سنه اثنی و ستین و تسعمایه متولد شده باشد از وقت تولد
تا حین ارتحال شاه رضوان بارگاه در درگاه معلی بود و در ظل تربیت و اشفاق والد بزرگوار نشو و
نما می یافت معصوم بیک صفوی لله میرزا بود و بعد از رفتن معصوم بیک بجانب بیت الحرام که در آن
راه درجه شهادت یافت صدر الدین خان ولد او که از امرای معتبر بود بدستور متکفل خدمت شاهزاده
بود و حضرت شاه را توجه تمام بشاهزاده بود و او نیز بروفق رضای پدر سلوک مینمود و در اواخر ایام
حیات که بانتظام بعضی امور دولت و مهمات سلطنت چندان ملتفت نمیشدند بشاهزاده رجوع میکردند
و توجهات خاطر اشرف بین الاخوان امتیاز داشت بدین جهت روز بروز در نظر شاهزادگان و امرا
عظام طوایف قزلباش قدر و مقدارش می افزود و از آثار توجهات ظاهرات آنحضرت اعتبار عظیم
یافته از غرور جوانی و تخیلات نفسانی قرار ولیعهدی و پادشاهی با خود داده اکثر معارف لشکر خصوصا
طایفه شیخاوند و استاجلو و طبقه گرجیه و غیرهم دل بسلطنت او بسته در بیماری شاه جنت مکان
که یکدو سال قبل از ارتحال روی داد اتباعش هیچ سبکی کرده ارتکاب بعضی امور که منافی صوفیگری و اخلاص
بود کردند چنانچه شرح حادثه قضایای ایام بیماری مرقوم کلک بیان گشته شاهزاده اندکی خجلت زده
گشت و اما آنحضرت بعد از بیماری و صحت بوقوف شعور و تغافل بنوعی نکردند که باالتفاتی نسبت بغیر ازو

ارجمند ظهور یابد و بهمان دستور منظور نظر عاطفت بود تا آنکه در شانزدهم ماه صفر سنه ۹۸۴ یکروز بعد از
واقعه هایله والد نامدار چنانچه در ذیل این صحیفه مشروحا نگاشته کلک بدایع نگار میگردد درجه شهادت
و چون منشور دولتش بتوقیع قضا رقم ثبت یافته بود در زمانیکه عمرش باخر رسیده این واقعه دست
داد و بسیار صالح و پرهیزکار و رحیم دل و با خلق الله مشفق و مهربان و عدل پرور بود و سوای یکدختر
فرزندی دیگر نداشت فرزند چهارم آنحضرت سلطان سلیمان میرزاست که از همشیره شمخال سلطان
چرکس که او نیز از جمله زوجات مطهرات بود متولد شده در حین ارتحال والد غفران مآل بیست و
یکساله بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان در زمان طفولیت او را بمشهد مقدس معلی فرستاده حاکم
مشهد را لله آن شاهزاده تعیین فرموده معلم قرار دادند که اکتساب فضایل و کمالات نموده منصب خادم
باشیگری روضه مقدس حضرت امام الجن و الانس باو تفویض یافت و مدتها باین خدمت قیام داشت
در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه که شاه ولی سلطان تاتی اغلی ذو القدر از حکومت مشهد مقدس معزول
گشت شاهزاده را باردو طلب فرمودند و بدرگاه معلی آمده در خدمت والد بزرگوار معزز و محترم بود
بعد از رحلت شاه جنت مکان ایام سلطنت اسمعیل میرزا که همتش بدفع و رفع شاهزادگان مقصور
بود او را از شمخال سلطان چرکس خال شاهزاده سپردند مشار الیه بجهت کسب اعتبار خود و رضای
اسمعیل میرزا جسته بدفع او اقدام نمود چنانچه در وقایع زمان جلوس او مرقوم کلک بیان میگردد
فرزند پنجم آنحضرت سلطان مصطفی میرزاست که والده اش از طایفه گرجیه و از جمله سراری شاه
جنت مکان بود و در حین ارتحال والد بزرگوار بیست ساله بود لللگی جناب میرزا با امرای عظام
استاجلو تعلق داشت و در میان طبقه استاجلو نشو و نما یافت بسیار قابل و مستعد و خوش سلوک بود
در ایام تسخیر گیلان پیشتر که گیلانیان یکدو مرتبه یاغی شدند لشکر بر سر ایشان تعیین شد جناب
میرزا نیز بدان خدمت مامور گشته فیروز جنگ آمد و رتبه ایالت یافته صاحب جیش و لشکر بود

یافت

بعد از آنکه ذو الفقار سلطان استاجلو لله میرزا فوت شد للگی او بحسین بیک یوزباشی که بجای ذو الفقار سلطان
ایالت یافت قرار گرفت و در کل مواد با سلطان حیدر میرزا متفق بود بعد از رحلت شاه جنت مکان که
امرای استاجلو پادشاهی سلطان حیدر میرزا اتفاق نموده بدولتخانه رفتند جناب میرزا رفیق ایشان
بود بعد از شهادت سلطان حیدر میرزا که تفرقگی در میان اتباع او افتاد جناب میرزا از قزوین بیرون
رفته بمیانه ایل بیات که ملازم میرزا بودند رفت حاجی ویس سلطان بیات میرزا را بدست آورده
بخدمت اسمعیل میرزا آورده به پیره محمد خان استاجلو سپردند امرای استاجلو صلاح حال خود در
اخفا و اعدام شاهزاده تصور نموده در خانه پیره محمد خان آن شاهزاده نوجوان را بخفیه هلاک کردند چنانچه
وقایع زمان سلطنت اسمعیل میرزا مذکور خواهد شد فرزند ششم آنحضرت سلطان محمود میرزا است
که از جواری آنحضرت متولد گشته در حین رحلت پدر بزرگوار هجده ساله بود یکمرتبه بحکومت گیلان
بیه پیش منصوب گشته در بلده لاهیجان اقامت داشت بجهت یاغیگری و فتنه گیلانیان حسب
الامر بیرون رفته در اواخر زمان شاه جنت مکان بحکومت شروان منصوب گشته ارس خان روملو
به للگی و اتالیقی شاهزاده مقرر گشت اما تا حین ارتحال پدر بزرگوار در پایه سریر اعلی توقف نموده
بشیروان نرفت و در میانه طایفه روملو بسر برده پسران ارس خان متکفل خدمت بودند چون امرا
روملو اسمعیل میرزای بودند جناب میرزا نیز درین امر با ایشان متفق بودند در زمان اسمعیل میرزا
با یک پسر طفلی که داشت و محمد باقر میرزا موسوم بود شربت شهادت چشید چنانچه مذکور خواهد شد
فرزند هفتم آنحضرت امام قلی میرزا است که از شیرزال بیک کرجی که از معتبران طبقه کرجیه بود متولد
گشته در زمان رحلت پدر بزرگوار چهارده ساله بود حضرت شاه جنت مکان او را والی لاهیجان که
دار الملک و حاکم نشین گیلان بیه پیش است گردانیده در آن خطه اقامت داشت و پیره محمد خان
استاجلو لله میرزا بود در زمان جلوس اسمعیل میرزا که پیره محمد خان از گیلان بیرون آمده باستقبال

او رفت جناب میرزا را همراه آورده در الکای قراباغ بملازمت برادر رسید چندگاه بحسب ظاهر
منظور مرحمت و اشفاق بود تا آنکه در دار السلطنه قزوین برافقت شاهزادگان وداع عمر و
زندگانی کرده بعالم آخرت شتافت چنانچه مذکور خواهد شد فرزند هشتم آنحضرت سلطان علی
میرزا است که برادر مادری سلطان مصطفی میرزا است و در آنوقت چهارده ساله بوده در بلده گنجه
اقامت داشت ابراهیم سلطان زیاد اوغلی بیگلربیگی قراباغ لله میرزا بوده در زمان سلطنت اسمعیل
میرزا آقایان قاجار حسب الامر باردو آوردند چندگاه بعد از شهادت شاهزادگان بقزوین رسیده
بملاقات برادر فایز گردیده بحکم اسمعیل میرزا مکحول و معدوم البصر گردید و تا حین تحریر این
صحیفه در قید حیات است و الیوم در ظل عاطفت و اشفاق حضرت اعلی شاهی ظل اللهی معزز و گرامی
و آسوده حال روزگار میگذراند فرزند نهم سلطان احمد میرزا است که حضرت پادشاه او را سلطان
احمد بغدادی خطاب میفرمودند والده اش از جمله جواریست و در هنگام رحلت آنحضرت سیزده
ساله بود امیر اصلان سلطان ارشلو افشار لله میرزا بود چندگاه او را در اصفهان نگاه میداشت
و در آن حین حسب الامر باردو آورده در خدمت پدر نامدار معزز و گرامی بود چون طایفه افشار
خصوصا ارشلو در سلک هواخواهان اسمعیل میرزا بودند او نیز بطبیعت لله تابع آن طبقه بود
در زمان سلطنت اسمعیل میرزا او نیز بطریق سایر شاهزادگان راه عدم پیمود بنات حضرت
شاه جنت مکان هشت نفرند اول گوهر سلطان بیگم که در حباله نکاح سلطان ابراهیم میرزا
ولد مرحوم بهرام میرزا بود و چند روز بعد از واقعه میرزا از بسیاری ناله و زاری و اندوه
و سوگواری پهلو بر بستر ناتوانی نهاده عزیمت سفر آخرت نموده سوای یکدختر فرزندی نداشت
دوم پریخان خانم که نامزد بدیع الزمان میرزا ولد بهرام میرزا بود اما هنوز بتصرف او در
نیامده بود و در خدمت والد بزرگوار معزز و محترم و بغایت معتبر بود و خلایق در مهام کلیه

بخدمت علیه اش توسل جسته بوسیله ایشان صورت می یافت و از وفور عقل و دانش در ملازمت
همایون اعلی مشیر و مشار الیه بود برخی از حالات او در وقایع ایام بیماری شاه جنت مکان و در تمشیت سلطنت
اسمعیل میرزا اسمی بسیار کرد و آبروئی یافت بعد از واقعه او و جلوس سلطان محمد میرزا بخدمتش مظنه
شده از میان برداشتند و شرح آن بتفصیل درین کتاب در محل خود سمت گذارش خواهد یافت
سیوم **خدیجه سلطان بیگم** که در حباله جمشید خان والی گیلان بیه پیس بود بعد از واقعه جمشید خان
در زمان فرمانروائی حضرت اعلی همایون شاهی ظل الهی بحباله شاه نعمت الله ولد میرمیران یزدی
در آمده و الی غایه در قید حیات است دو پسر از جمشید خان داشت هر دو در عالم جوانی رحلت نمودند
چهارم **زینب سلطان بیگم** که شاه جنت مکان او را نام خانم خطاب سرفراز نموده در خدمت آنحضرت
بسیار عزیز و گرامی بود شاه علی بیک شاملو قورچی شمشیر للهٔ اش بود و والده اش حوریخان خانم از
بنات منظمه عظمای گرجیان بود اسمعیل میرزا او را به علیقلی خان نواده دورمیش خان شاملو که
بحکومت هرات فرستاده داده معقوده او بود اما بتصرف او در نیامده عاقله و رحمة للعالمین
در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بانوی حرم علیه عالیه در خدمت آنحضرت قرب و منزلت عظیم
یافت و تا تحریر این کتاب در حرم علیه عالیه عزیز و محترم است خیرات و مبرات از و بظهور می آید امید
که عمر طبیعی یابد پنجم **مریم سلطان بیگم** همشیره اعیانی علیا جناب علیه عالیه مذکوره است در زمان
نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه بحباله خان احمد بن سلطان حسن والی گیلان بیه پیش
در آمد بعد از آنکه خان احمد ازین دولت روگردان شده چنانکه در محل خود گذارش خواهد یافت
بروم رفت شاهزاده با صبیه که از خان احمد داشت بدودمان پدر نقل نموده در زمان حضرت
اعلی شاهی ظل الهی وفات یافت صبیه اش از زمره مخدرات استار سلطنت است ششم
فاطمه سلطان خانم که در زمان نواب سکندرشان بحباله سلیمان خان ولد شاه علی میرزای

گذشته و سطری از احوالش بعد ازین مرقوم میگردد مجملا بعد از رحلت شاه جنت مکان

استاجلو که خواهرزاده شاه جنت مکان بود در آمد او نیز بعد از اندک زمانی در منزل او فوت شد
با خدیجه سلطان بیگم که زوجه جمشید خان بود از یک مادر بوده اند دختر حاکم داغستان هفتم **خانش
بیگم** همشیره اعیانی امام قلی میرزا که در حباله شاه نعمت الله ولد میرمیران یزدی در آمده بود و در منزل
او فوت شد سنجر میرزا نام پسری از و دارد **اولاد بهرام میرزا** برادر اعیانی شاه جنت مکان از پسر و پسرزاده
و دختر سیزده نفر در حین رحلت آنحضرت در حیات بوده پسران صلبی سه نفر بودند اول **سلطان حسین
میرزا** که در زمان شاه جنت مکان والی ولایت قندهار و زمین داور گردیده چندین سال در آن ولایت
بفرمان عم عالیمقدار حاکم باستقلال بود در زمان سلطنت میرزا باجل طبیعی فوت شد پنج پسر
محمد حسین میرزا که در حین ارتحال پدر هجده ساله بود و پدرش او را با همشیره اوغلان پاشا بیگم
باردو فرستاده در خدمت شاه جنت مکان در سلک شاهزادگان صلبی منتظم و معزز و گرامی
بود در زمان اسمعیل میرزا شهادت یافت **مظفر حسین میرزا** پانزده ساله بود در زمان جلوس
نواب سلطان محمد پادشاه بجای پدر والی قندهار گشت **رستم میرزا** دوازده ساله بود در زمان
پدر حکومت زمین داور باو تعلق گرفت سنجر میرزا و ابوسعید میرزا هر دو کودک بودند شرح
حال و مال هر چهار برادر در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتفصیل نگاشته
کلک بیان خواهد گشت صبیه مذکوره اش در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه
بحباله شاهزاده نامدار کامکار ابو الغالب سلطان حمزه میرزا در آمد بعد از و در سلک مخدرات سرادقات
اقبال حضرت اعلی شاهی ظل الهی انتظام یافته بعد از چند سال در حرم عزت آنحضرت فرمان یافت
پسر دوم بهرام میرزا **سلطان ابراهیم میرزاست** که والده اش از عظمای ولایت شیروان و والا بود
حضرت شاه جنت مکان بود و در حین ارتحال آنحضرت در درگاه معلی منصب ایشیک آقاسی
باشیگری معزز و سربلند بود و بوفور قابلیت و استعداد و عقل و ادراک آراسته در خدمت عم

عالیمقدار معزز و محترم و شیر و معظم و صاحب رای و مشوره بود در زمان اسمعیل میرزا خانه‌اش که در
خواهرش شربت ناگوار ممات نوشید و یکدختر که از صبیهٔ شاه جنت مکان داشت از جهت کسب
علوم دینیه نموده فاصله و متورعه بود در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از شیراز متوجه سفر خیر اثر
حج بیت الله الحرام شده در مکه معظمه بحبالهٔ میر نصیر الدین حسین شیرازی که از سادات عظام
دشتکی از افاضل نامدار و متورعین روزگار بود در آمده در آن مدینهٔ معظمه اقامت گزید بدیع
الزمان میرزا که بفرمان عم بزرگوار در سیستان والی ولایت نیمروز بود و تیمور خان استاجلو لله
و اتالیق بود و یک پسر کودک داشت بهرام نام در زمان اسمعیل میرزا تیمور خان بفرمان وی هر دو را
از میان برداشت چون جواد خامهٔ وقایع نگار در عرصهٔ تعداد شهزادگان کامکار بقدر الطاقت
تک و پو نمود اکنون وقت آنست که عنان اشهب خوشخرام قلم بطرف تعداد امرای عظام و خوانین
ذوی الاحترام طایفهٔ رفیعهٔ قزلباش و غیرهم که در حین ارتحال آنحضرت بسمت ایالت موسوم و
در ممالک محروسه بحکومت و دارایی مشغول بودند انعطاف یابد و صحیفهٔ بیان بذکر آن گروه عقیدت
نشان آرایش پذیرد ذکر امرای نامدار که از خوانین و سلاطین عالیمقدار که بعضی در درگاه
معلی و بعضی در ممالک محروسه بودند امرای عظام و خوانین والامقام و سلطانان خرد و کلان که
در حین ارتحال حضرت شاه غفران پناه برتبهٔ امارت سرافراز بوده اکثر ایشان صاحب طبل و علم
و خیل و حشم بودند و از ثبت دفاتر دیوان اعلی معلوم گشته یکصد و چهارده نفر و اسامی
چند نفر از معتبران و بزرگان هر طبقه و اویماق درین صحیفه مندرج میگردد و در تفصیل حال همگی
زیاده فایده نیست طایفهٔ شاملو که معظم طوایف قزلباش و بقدمت خدمت و حقوق جان
سپاری از همه در پیش و سردفتر اویماقات اند در زمان خاقان جهانستان فی ظهور
دولت این خاندان و اوایل جلوس حضرت شاه جنت مکان امرای بزرگ خاقان عالی

شان در میان طبقهٔ شاملو بودند مثل حسین بیک لله خاقان گیتی ستان ابو البقا شاه اسمعیل
بهادر خان و عبدی بیک که بشرف مصاهرت آنحضرت سرافرازی داشت و دورمیش خان
ولد او و حسین خان برادر مشار الیه که خواهرزادهٔ حضرت شاه جنت مکان بود و دنیل خان و اغزیوار
خان و غیر ذلک و مناصب بلند و تیولات ارجمند از سایر اویماقات ممتاز داشتند اما در حین
هنگام نخجیر صاحب نقاره و علم پیش نبودند معظم ایشان ولی خلیفه اوجی که حاکم مشهد مقدس معلی
و زیاده از دیگر امرا صاحب قشون و لشکر بودند اکثر میرزاهای شاملو در سلک قشون او منتظم
بودند دیگر فولاد خلیفه که حاکم ولایت همدان بود دیگر سلیمان خلیفه که از حکومت استرآباد معزول
گشته در درگاه معلی بود دیگر ابراهیم سلطان مشهور به کبه ابراهیم طایفهٔ استاجلو از طوایف استا
جلو نیز در زمان خاقان گیتی ستان سلیمان شان شاه جنت مکان امرای بزرگ بودند مثل خانمحمد
حاکم دیار بکر و مراد خان برادرش و فتح خان و چایان سلطان و کپک سلطان و منتشا سلطان
و صدر الدین خان و فاروق سلطان و عبدالله خان و شاهقلی سلطان حاکم چخور سعد و غیرهم
و همگی در ممالک محروسه صاحب الکا در اوایل جلوس حضرت شاه جنت مکان بجهت تلاش
وکالت و عناد دیو سلطان و جوهه سلطان تکلو چنانچه در حالات جلوس نشان آنحضرت قلم تسطیر
یافته امرای استاجلو مغضوب گشته چندگاه در گیلان بسر بردند اما بعد از انحطاط دولت تکلو و رفع
تسلط ایشان باز مورد تربیت گشته اعتبار تمام یافتند و جمعی کثیر از آن طایفه در حین رحلت آنحضرت
رتبهٔ امارت داشتند و صاحب طبل و علم و جیش و لشکر و تیولات معتبر داشتند معظم ایشان در درگاه
معلی حسین بیک ولد حسن بیک یوزباشی که بجای عمش نظر سلطان امارت یافته لله شهزاده نامدار
سلطان مصطفی میرزا بود و در خدمت اشرف قدر و منزلت عظیم داشت و صاحب رای و
مشوره و در امور ملکی دخیل بود و قشون و لشکر آراسته داشت و از ارکان دولت قاهره بود

دیگر مرادخان سفرچی ولد تیمورخان که از امرای بزرگ درگاه معلی بود اما در وقت رحلت شاه جنت مکان در
تسخیر قلعه گور رفته در اردو نبود دیگر الله قلی سلطان کراینسان که از ایالت گیلان معزول گشته از
امرای درگاه معلی بود دیگر پیری بیک قوچیلو که او نیز از امرای درگاه بود اما در وقت ارتحال حضرت
شاه بور امین ری که اقطاع او بود رفته بود و امرای ممالک محروسه دیگر پیره محمد خان چاوشلو
امیرالامرای گیلان بیه پس و لله امام قلی میرزا و از امرای بزرگ صاحب قشون بود دیگر
محمد خان تخماق که امیرالامرای چخور سعد و از امرای معتبر و در اردو یاد قشون و لشکر از اقران در پیش
بود در حین رحلت شاه جنت مکان بالجکری روم رفته در زمان اسمعیل میرزا آمد دیگر شاه قلی
سلطان یکان حاکم دارالسلطنه هرات و امیرالامرای خراسان و بسعادت خدمت
لله یکه شاهزاده کامکار عالیمقدار ابوالمؤید شاهزاده عباس بهادرخان که بفرمان روائی ایران
رسیده معزز و سرافراز بود دیگر نظر سلطان اسایش اغلی که در هرات ایساق کش بود در کوسویه و غوریان
الکا داشت دیگر ابراهیم سلطان ولد شاهقلی سلطان یکان حاکم ترشیز بود دیگر ولیجان بیگ
باشی خراسان از اویماق ترقلو استاجلو حاکم خاف و باخرز دیگر محمود خان صوفی اغلی نیز از امرای
خراسان در آن وقت حاکم ترشیز بود دیگر تیمور خان شیخاوند برادر مرادخان حاکم سیستان و لله بدیع الزمان
میرزا دیگر ایبوت سلطان چاوشلو حاکم شوشتر و دزفول و امیر معتبر بود دیگر شاهقلی سلطان قاپچی
اغلی اوبناق حاجی فقیه لو حاکم تبدی و در تفلیس کومک داودخان گرجی و تمشیت مهمات آنجا مأمور
بود دیگر مصطفی سلطان ولد شاهوردی در خراسان بود و در ذکر تمامی امرای استاجلو
چندان فایده نیست و بهمین جماعت که ذکر شد اختصار رفت طایفه ترکمان معظم ایشان امیر خان
موصلو نواده کلابی خان که امیر ماضی جد او در زمان حضرت خاقان سلیمان شان از دیاربکر
با خیل و حشم بدرگاه جهان پناه آمده در سلک امرای ذی شان درآمده در جنگ شاهی بیگ

اوزبک

اوزبک که در مرو واقع شد مردانگیها ازو بظهور رسیده و چندگاه امیرالامرای خراسان و لله حضرت
شاه جنت مکان بود و خود نیز مرد معتبر ذی شان و در حین رحلت شاه جنت مکان در جوار ری
اقامت داشت در زمان نواب سکندر شان امیرالامرای آذربایجان گشته شرف مصاهرت
این دودمان یافت چنانچه در فوق اشعاری شد محمد خان موصلو توم امیرخان چندگاه حاکم سیستان بود
در حین ارتحال حضرت شاه از سیستان معزول گشته در تربت خراسان و توابع الکا داشت و در زمان
جلوس نواب سکندر شان از ارکان دولت قاهره گردید دیگر امام قلی خان برناک که از امرای
بزرگ ترکمان و در اصفهان بود و در زمان اسمعیل میرزا حاکم مشهد مقدس و امیرالامرای نصف
خراسان گردید دیگر سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه حاکم تون و طبس دیگر حیدر سلطان چابوق ترخان
که حاکم قم و از امرای بزرگ درگاه معلی بود دیگر ابوالمعصوم سلطان ولد یادگار محمد ترخان از امرای
درگاه معلی بود طایفه روملو معظم ایشان در آن عهد ارس خان و امیرالامرای معتبر بود دیگر
حسین قلی خلفا در درگاه معلی منصب خلیفه الخلفائی داشت میر صاحب نقاره و علم اما بغایت معتبر و
مشیر و مشارالیه بود و طبقه صوفی که از دیاربکر و هر طرف روم به پایه سریر اعلی جمع آمده بودند بالتمام
تابع او بودند دیگر دلو بوداق که از حکومت خوی آمده در درگاه معلی بود دیگر فرمان سلطان در
درگاه معلی بود طایفه ذوالقدر معظم ایشان در درگاه معلی بودند محمد قلی خلیفه مهردار ولد شاهعلی
خلیفه قورغلو که از ارکان دولت قاهره و قشون آراسته داشت دیگر محمد خلیفه عمزاده ابراهیم خان
حاجی ار حاکم استراباد بود دیگر ولی سلطان چپنی قلیچ اغلی حاکم دارالملک شیراز و لله نواب سلطان
محمد میرزا بود دیگر تبت آقا حاکم جام در خراسان بود دیگر شاه علی خلیفه از امرای بزرگ و حاکم
داراجرد فارس بود دیگر منصور بیک ولد ابراهیم خان حاکم در خوی بود طایفه افشار
معظم ایشان در درگاه معلی امیر اصلان سلطان ارشلو که از امرای بزرگ افشار و صاحب

چش و لشکر بسیار و لله سلطان احمد میرزا بود دیگر خلیل خان هزار امرای ایشان و حاکم کوه
کیلویه و صاحب ده هزار خانه افشار بود دیگر محمد سلطان میر بزرگ و حاکم ساوه بود دیگر قلی سلطان
برادر یعقوب سلطان که بجای برادر حاکم کرمان شده بود اما هنوز در درگاه معلی بود و دیگران
در زمان اسمعیل میرزا قورچی باشی و از ارکان دولت گشت دیگر اسکندر خان توم خلیل خان
که در هزارجریب بود و در زمان نواب سکندر شان حاکم کوه کیلویه شد دیگر یگان سلطان حاکم
فراه و اسفزار خراسان و میر معتبر بود دیگر خسرو سلطان کور اغلی در خراسان بود و دیگر امرای
افشار بودند بذکر این چند نفر اکتفا نمود طایفه قاجار یوسف خلیفه ولد شاهوردی سلطان
زیاد اغلی بجای ابراهیم سلطان بکلربیکی قراباغ و لله سلطانعلی میرزا شده بود اما هنوز در درگاه
معلی بود دیگر میرزا علی سلطان از امرای معتبر درگاه معلی و دیوان بیگی بود علی خلیفه اغجه قوینلو
حاکم دامغان و بسطام بود دیگر سلیمان بیگ زیاد اغلی برادر یوسف خلیفه و سلیمان سلطان
سلم اغلی نیز مرتبه امارت یافتند طایفه تکلو سولاغ حسین میر بزرگ و در گیلان الکا داشت
دیگر اردوغدی خلیفه نیز میر بزرگ بود و در الکا داشت دیگر ولی سلطان شرف الدین اغلی
توم محمد خان در خراسان اندک الکای داشت و آن طایفه بجهت یاغیگری اولاماز نظر اعتبار
افتاده بودند اسمعیل میرزا در مقام تربیت تکلو در آمده اعتبار یافتند طوالش بایندر خان
میر بزرگ آن طبقه و در آستارا بود دیگر حمزه سلطان از امرای معتبر درگاه معلی بود بیات
حاجی اویس سلطان میر معتبر بود بایردلو قرا خان حاکم شوره گل و اشکرد چخور سعد بود الوسات
ابراهیم خلیفه در چخور سعد الکا داشت ازخیلو حسنخان سلطان میر معتبر بود طوایف اکراد شرف خان
روزکی که از امیرزادهای بدلیس بود و در خدمت حضرت شاه جنت مکان تربیت یافته میر معتبر
و حاکم تکابن گیلان بود و خلیل سلطان سیاه منصور حاکم سجاس و سورلق بود اغلان چلبی در خراسان

۱۲۳

و حاکم خبوشان بود زنگنه از امرای فارس بود قلیج خلیفه بازوکی از امرای
بچخور سعد بود و تیمور خان اردلان حاکم حسن آباد و پلنگان و شاه رستم عباسی و برادرش محمدی
هر دو حاکم لر کوچک بودند و شاه جنت مکان الکا را میان برادران قسمت نموده جا داده و ا
رستم و خرم آباد و سایر محال بمحمدی تعلق داشت از محمدی خلافی چند ظهور یافت اما شاه رستم جا
بندگی رایج و از زمره مخلصان بود طایفه جینی محمود خلیفه و محمد سلطان جلال اغلی هر دو در ا
ماهن زیاد اغلی بودند قراقلر دونمز سلطان او نیز در قراباغ بود چغتای میرزا علی خلیفه میر
امرای در خراسان بود و ابن حسین ولد حسین سلطان فیروز جنگ در تبادکان مشهد مقدس
میبود آخر حاکم سرخس شده و حاجی سلطان کوتوال مشهور از خراسان حاکم زاوه و محولات بود
از سادات عظام شیخاوند صدر الدین خان ولد معصوم بیگ صفوی از امرای درگاه
معلی و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حیدر میرزا بود و سید بیگ برادرش نیز در سلک امرای
عظام منتظم و حاکم استراباد بود و در حین ارتحال شاه جنت مکان از و تغیر شده بود و سید سلیمان
مشهور بسید بیگ کمونه از سادات و نقبای نجف اشرف و از اولاد سید محمد کمونه بود که در زمان
خاقان سلیمان شان بنابر ظهور دولتخواهی تربیت یافته در سلک امرا منتظم و حاکم حله و بغداد بود و
در معرکه چالدران شهادت یافت و حضرت شاه جنت مکان او را منظور نظر اعتبار گردانیده
از امرای معتبر درگاه و مهردار مهر مبارک شرف نفاذ بود و دیگر امرا و حکام از هر طایفه و هر طبقه در
ممالک بودند که تفصیل آنها متضمن فایده نیست یوزباشیان عظام و قورچیان کرام
و ایشیک آقاسیان و یساولان یوزباشیان عظام و ارباب مناصب و قورچیان و سایر ملازمان
درگاه زمان حضرت شاه جنت مکان در حین ارتحال شش هزار نفر بودند از الجمله چهار هزار
و پانصد نفر قورچی و یکهزار و پانصد نفر سایر جماعت از قورچیان و یساولان و نکاولان و غیرهم

ذلک و در میانه این گروه از یوزباشیان و یساولان صحبت و قورچیان و دیوان و میرنگاران
و تونگچی باشیان جمعی کثیر از هر طبقه و هر طایفه بودند که بپایه امارت رسیده اگرچه بمرتبه امارت سرافراز
نشده بودند اما در اعتبار کمتر از امرا نبودند و هر یک فراخور حال نوکران کاردان و کار آمدنی داشتند
از پنجاه نفر تا پنج نفر چنانچه در شش هزار کس ملازم میشدند بلکه زیاده و آوازه جلادت و شجاعت
گروه قورچی بمثابه بود که در هر معرکه که یکصد نفر از قورچیان شاهی بودند با یک هزار نفر سایر
طبقات حشم برابر بودند ذکر سادات عظام و علمای ذو الاحترام و وزرا و ارباب قلم و اصناف
خدم و اصحاب استعداد و شعرای بلاغت شیم و امثال ذلک بخاطر ناقص مسود اوراق
رسید که این صحیفه لطیفه را بذکر طبقه علیه سادات عالی درجات و صدور منیع البرکات
و علمای کرام و ارباب عمایم و وزرا و مستوفیان و ارباب استعداد و فضلای بلاغت شعار
زمان فرخنده نشان حضرت شاه جنت مکان که در پایه سریر اعلی و ممالک محروسه بوده اند
و برخی از احوال خیر مال و فضایل هر یک نگاشته کلک بیان گرداند این صحیفه اخبار بذکر
سادات منیع البرکات درگاه معلی و معظم مشایخ و علما و فضلای خلاصه این طبقه
اگرچه مناسب این بود که بنابر اعزاز و احترام این طبقه علیه اسامی شریفه ایشان بعد از اسامی
شهزادگان عالیمکان رقم زده کلک بیان گرداند اما چون در معظم قضایا اسامی امرا و ارباب
جلادت بیشتر مذکور میگردد و تعارف احوال ایشان بسیاق تاریخ انسب و الزم بود قلم جلادت
رقم تحریر آنرا تقدیم داد ذکر سادات رفیع القدر منیع المکان با جمله سادات عظام و علمای
کرام را در خدمت حضرت شاه قدر و منزلت عظیم بود از خلوص عقیدت و حسن اعتقاد نسبت
بحضرات عالیات ائمه معصومین علیهم السلام سادات عظام را که فرزندان و ذریت
طیبین و طاهرین اند معزز و گرامی داشته در توقیر و احترام ایشان مبالغه عظیم میفرمودند مصداق

انتقال تعظیم و تکریم زیاده از حد اعتدال سادات سکوبه تبریز است که چندین سال مورد تعظیمات
بیکران شاه جنت مکان بودند مجملی از حال ایشان در این مقام نگاشتن مناسب نمود سادات مذکور
چهار برادر بودند میر صدر الدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمر الدین و امیر ابو المعالی مدعو
میر ابو القاسم از سادات عالیشان و جامع کمالات صوری و معنوی و در خدمت سلاطین
محترم بوده اما ایشان در خدمت شاه جنت مکان بمدارج علیا ترقی نموده بمرتبه محرمیت و عزت
و اعتبار یافتند که هرگز در هیچ زمانی احدی در خدمت سلاطین عشر عشیر آن قرب و منزلت و اعتبار
و اقتدار نیافته هر اراده مقدور و غیر مقدور که میکردند هنوز زبان باظهار آن نگشوده بودند بمجرد
و اشعار بلا توقف صورت پذیرفته بود اگر همه در امور دولت محظورات لازم آمدی و هر بود
انعام و احسانی در باره ایشان بظهور می آمد بمثابه گستاخ بودند که آنچه از ملبوس و تحف و هدایا
سرکار خاصه شریفه نظر قبول ایشان بران می افتاد همان ساعت فرمان بر آن حسب الفرمان
جریان تسلیم مینمودند و اکثر اوقات محتاج بعرض نبودند مکرر آنحضرت بمنازل ایشان که در
تبریز واقعست قدم رنجه فرموده از شهر بآنجا تشریف میبردند و انواع انبساط و شگفتگی جهت انبساط
خاطر ایشان بظهور می آوردند سادات مذکور قدر این مراتب ندانسته حفظ دولت خود نتوانستند
کرد به بیعقلی تهم خود را بزبان می آوردند زیرا که در امور دیوانی موقوف بودند و از راه و رسم عالم
خبری نداشتند ارادها در از کار مینمودند رفته رفته ارادت مخالف ایشان موجب غبار خاطر
اشرف گردید چنانچه میخواستند تغییر و تبدیل در کارخانه سلطنت مثل تعیین وکیل و وزیر و صدر و
غیرها نمایند قاضی جهان وزیر که در مبادی حال مرید ایشان بود از جوهری ایشان دلتنگ گردیده
بدلایل معقوله بتدریج ایشان را از نظر اعتبار آنحضرت انداخت و حکم شد که در خانه خود مقیم بوده
تا نطلبند من بعد بدرخانه و بارگاه معلی نیایند اما سیورغالات که با ایشان شفقت شده بود

برقرار بود غرض از ایراد این حکایت حسن اعتقاد آنحضرتست درباره این طبقه جلیله که مشاهده بود
وچون درین دودمان ولایت نشان منصب صدارت که عبارت از تقدم سادات وارباب
عمایم وتکفل مهمات ایشان وضبط اوقاف ورسانیدن وجوه بر مصارف شرعیه است بجز سادات
عظیم القدر فاضل متدین پرهیزکار بدیگری تفویض نمی یابد درزمان حضرت شاه جنت مکان از دوم که
این طبقه جلی الشان ده نفر منصب عالی صدارت یافتند در اوائل جلوس همایون میر قوام الدین
حسین اصفهانی بشراکت میر جمال الدین استرابادی صدر شد بعد از فوت میر جمال الدین میر نعمت الله
حلی که از فضلای حله بود بشراکت امیر قوام الدین حسین رتبه صدارت یافت بعد از فوت امیر قوام
الدین حسین علامة العلماء امیر غیاث الدین منصور شیرازی با میر نعمت الله حلی شریک صدارت
گشت ومیر نعمت الله بجهت خصومت ونزاع خاتم المجتهدین شیخ علی عبد العالی وموافقت شیخ ابراهیم
قطیفی که معاند خاتم المجتهدین بود از صدارت معزول گشته بحله رفت وعلامة العلماء من حیث الانفراد
صدر بود اما میانه او وخاتم المجتهدین طرح بد نشست میر او را تجهیلات میکرد واو میر را بعدم تدین
متهم میداشت روزی در خدمت اشرف میانه ایشان مباحثه علمی واقع شده منجر بنزاع شد ورفته رفته
منازعه ایشان بقباحات کلی انجامید حضرت شاه مراعات جانب خاتم المجتهدین فرموده میرزا را
از صدارت معزول کردند واو درهمان چند روز برخصت متوجه شیراز شد منصب صدارت حسب الاراده
[illegible] زمانی میر معز الدین محمد اصفهانی که جامع کمالات علمی وعملی بود تفویض یافت واو هشت سال من
حیث الانفراد والاستقلال صدارت کرده بنابر خدعه حکیم کازرونی معزول شده میر اسد الله
مرعشی شوشتری تفویض فرمودند تا حین حیات صدر بود بعد از فوت او شاه تقی الدین محمد اصفهانی
بدین شغل نامی اختصاص یافت وبجهت بعضی امور مزاج مبارک اشرف از و متغیر ومنحرف گشته
رقم عزلیت بر صحیفه حالش کشیدند ومنصب صدارت میانه میر محمد یوسف استرابادی که از زمره

فضلای

فضلای دانشمند بود ومیر سید علی ولد میر اسد الله شوشتری مفوض گردید امیر غیاث الدین محمد
مشهور بمیر میران برادر شاه تقی الدین محمد که دران ایام از اعاظم سادات حسینیه صفاهان
ونقیب النقبا بود وطالب منصب موروث گشته بالاخره بعالی رتبه صدارت سربلندی و در حین
ارتحال شاه جنت مکان بزیور صدارت تمکن داشت وبغایت کم طمع وپرهیزکار بود وچون در
دار السلطنت صفاهان صاحب املاک ورقبات کلی بود از حاصل آنها کار خود در اوقات [illegible]
دو پسر داشت میرزا مخدوم که از افاضل ودانشمندان روزگار بود وپسر دیگرش میرزا محمد
امین بغایت صالح ومتقی وپرهیزکار وفرشته اطوار بود دیگری از طبقه سادات ممالک
امیر غیاث الدین محمد میر میران یزدی واو پسر شاه نعمت الله است که بشرف مصاهرت این
دودمان سرافرازی داشت ومریدان سلسله شاه نعمت الله ماضی مشهور بشاه نعمت الله
ولی با او پیر مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مینمودند واو مورد تربیت واشفاق شاهانه
بوده صاحب سیورغالات کلی بود وحاصل املاک او وادرارات ومسلمات آن سلسله قریب بهزار
تومان میشد ویمن عاطفت والطاف شاهنشاهی در دار العباده یزد بر مسند عظمت واقبال تکیه
زده روزگار بعشرت وکامرانی میگذرانید واز اولاد امجاد او شاه نعمت الله وشاه خلیل الله هر دو
بشرف مصاهرت این دودمان سربلندی یافتند وچون جناب میر حقوق تربیت این خاندان را
منظور نداشته در زمان نواب سلطان محمد میرزا ودر مبادی جلوس همایون اعلی شاهی ظل اللهی
ارتکاب بعضی امور نالایق خصوصا موافقت سرانجام کار او درین دولت ابد پیوند بوبال ونکال
کشید خاطر اخلاص گزین رخصت نمیدهد که کماهی احوال وعلو شان وبزرگی بزرگ منشی جناب میرزا
حسب الواقع در قلم آرد شاه قاسم نوربخش از اولاد واحفاد کرام قدوة السالکین سید محمد نور
بخش است که در قصبه طرشت ری مسکن داشته اند وآثار نجابت وبزرگی وعلو شان از ناصیه

احوالش نمایان و اطوار زکیه اش مذکور السنه و افواه عالمیان و درگاه معلی منظور انظار عواطف
والطاف شاهی و مرجع مریدان سلسله علیه نوربخشیه بود و در ولایت ری و آنحدود ضیاع و عقار
مرغوب داشت و از جانب اشرف نیز سیورغالات از کثرت سادات قلمرو همایون امتیاز داشت
میر سید حسین الحسینی مجتهد جبل عاملی دخترزاده خاتم المجتهدین شیخ علی عبد العالی در زمان حضرت شاه
جنت مکان از جبل عامل آمده مدتی در دار الارشاد اردبیل بتدریس شیخ الاسلامی و فیصل قطع و
مهام شرعیه قیام داشت و بعد از آن بدرگاه معلی آمده دعوی اجتهاد مینمودند و بر وساده اجتهاد
متمکن و منظور نظر حضرت شاه جنت بارگاه و صاحب نفس زکیه و فطرت عالی و طبع کامل و جاه
عظیم بود گاهی متوجه فیصل قضایای شرعیه اردوی معلی شد جمع کثیر همه روزه بمحکمه علیه اش رجوع
نمودند و در رسانیدن شرعیه کتاب و قبالجات محکمه حسب الفرموده جناب میر توقیع او را سید المحققین
و سند المدققین وارث علوم الانبیاء والمرسلین خاتم المجتهدین مرقوم میساختند اگرچه علما درین باب
سخن داشتند و غایبانه اذعان نمی نمودند اما هیچیک از فحول علما در معرض این گفتگو نتوانست
درآمد بغایت فصیح البیان و ملیح اللسان بود در خدمت حضرت شاه جنت مکان هر عقده که
هیچیک از ارکان دولت حتی شاهزادگان عالیمنزلت کشادن نتوانستند دادخواهان بتوسل جناب میر حل
میشد ملتمسات او در خدمت آنحضرت باجابت مقرون بود و امداد او بخلق الله خصوصا گرفتاران
حادثه روزگار بسیار میرسید تصانیف معتبره در فقه و حقیقت مذهب امامیه اثنی عشریه و رد مذاهب
مبتدعه دارد میر فخر الدین سماکی از سادات عظام موضع سماک دار المومنین استراباد و افاضل
علما و دانشمندان عصر و از تلامذه فخر السادات والعلما امیر غیاث الدین منصور شیرازی بود و در
درگاه معلی شاهی بسر برده منظور نظر مرحمت گستر حضرت شاه جنت بارگاه بود و همه روزه جمعی کثیر
از طلبه علوم معقول و منقول بدرس آنجناب حاضر گشته استفاده علوم مینمودند و از افادات علیه اش

مفید و بهره مند میگشتند حاشیه بر الهیات تجرید نوشته سخنانش موثوق طلبه علوم است میر جمال
بیشمار از سادات نجف اشرف و فضلای عصر بود و در درگاه معلی منصب بیشماری داشت مورد
شفقت شاهانه و مشمول اعزاز و احترام خسروانه بود بغایت متقی و پرهیزکار شعر عربی را بسیار
خوب میگفت در علم فقه و تفسیر و حدیث مرتبه عالی داشت و شاگرد بیواسطه مجتهد مغفور شیخ زین الدین
علیه الرحمه بود و اکثر اوقات شریفش صرف درس و بحث میشد و از افاده خالی نبود میر علاء الملک
مرعشی از سادات مرعش دار السلطنت قزوین و در درگاه معلی بعضی اوقات بشراکت خواجه افضل
الدین محمد ترکه قاضی عسکر ظفر اثر بود و بعد از فتح گیلان بمنصب صدارت بین الاقران شرف
امتیاز یافته بود جامع کمالات صوری و معنوی بود در علم اصول و رجال سرآمد روزگار خود و
خوب بود و بغایت خوش صحبت و بذله گو و مطبوع الطبایع بود و همیشه در مجلس بهشت آیین
زیاده از دیگر علما بشرف مکالمه و همزبانی اشرف اختصاص می یافت و با کمال تقوی و پرهیزگاری
از جمال ظاهر نیز حظ وافر داشت و هزلیاتهای بی تکلفانه و شکفته طبعی سرور افزای خاطر
ادراک همصحبتان بود میر محمد مومن استرابادی از سادات عظام استراباد و خواهرزاده
میر فخر الدین سماکی است بسیار مرد فاضل و متدین و نیکو اخلاق و صاحب طبیعت گاهی
بنظم اشعار ملتفت شده قصاید و غزلیات و رباعیات مرغوب دارد و در صلاح و تقوی درجه
عالی حسب الفرمان حضرت خاقانی بتعلیم شاهزاده کامکار سلطان حیدر میرزا اقدام مینمود بعد از
وقوع هایله آن شاهزاده مغفور و استیلای اسمعیل میرزا تاب توقف ایران نیاورده بجانب هند
دکن رفته از ولاة عظام دکن بنابر وفور تشیع سلسله علیه قطب شاهیه ملازمت محمد قلی قطب شاه
اختیار نموده در آن سلسله بغایت معتبر گردیده مرتبه وکالت و پیشوائی یافت و اکنون که این
نسخه تسوید می یابد و سنه هجری بخمس و عشرین و الف رسیده در قید حیاتست و مستجمع [illegible]

بو پسید جناب میرزان سلسله علیه اشتغال می‌یابند فخر السادات والعلما میر محمد باقر داماد متخلص به اشراق
حضرت میر خلف صدق مرحوم سید محمد داماد استرابادیست و دختر زاده مجتهد مرحوم میر در شیخ علی
عبد العالی پدرش میر بخت به داماد اشتهار یافته بوده بحدت فهم و جودت طبع اتصاف دارد
در صغر سن در مشهد مقدس معلی واقع شده در خدمت مدرسان و افاضل سرکار فیض آثار کسب علوم
نموده در اندک زمانی ترقی عظیم کرد و در زمان نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه به دار دوی
معلی آمده بصحبت علما و افاضل درگاه معلی مشرف گشته مدتی با امیر فخر الدین سماکی استرابادی
و سایر دانشمندان مباحثات نموده در علوم معقول سرآمد روزگار خود گشت و الیوم پرتو اشراقات
انوار فضائل و کمالش بر ساحت آمال طلبه علوم درخشان و لمعات کوکب طبع آفتاب مثالش بر عالمیان
تابانست و از تاریخ ارتحال حضرت شاه جنت مکان الی الآن که مطابق خمس و عشرین و الف هجریست
لحظه از مطالعه و مباحثه خالی نبوده و لمحه اوقات شریفش بیطالت نگذشته والحق جامع کمالات
صوری و معنوی و کاشف دقایق انفسی و آفاقیست و در اکثر علوم حکمیات و فنون عربیات و
ریاضی و فقه و تفسیر و حدیث درجه علیا رتبه عالی اجتهاد دارد و فقهای عصر فتاوی شرعیه او را تصحیح
آنجناب معتبر میشمارند و در اکثر علوم تصانیف دارد و آنچه تا غایت از تصانیفش معلوم این ذره بیمقدار
گشته کتاب صراط المستقیم و افق المبین که مملو از لآلی حکمت و کلام است و کتاب رواشح سماویه در
شرح احادیث امامیه و کتاب کافی و شرح کلینی و تفسیر قرآن موسوم بسدره المنتهی و رساله خلق
اعمال که باتفاقات موسوم گردیده و کتاب جلیه ملکوتیه و عیون المسائل و ایماضات و ضوابط الرضاع
و سبع شداد و حاشیه شرح مختصر اصول و قبسات حق الیقین فی حدوث العالم و کتاب تقدیسات
در رفع شبهه ابن کمونه و شرح صحیفه کامله و چند رساله و کتاب دیگر از مصنفات جناب میر کسوت
ظهور پوشیده امید که آنچه اتمام نیافته باشد باتمام آن موفق گشته مکنونات خاطر خطیرش بجلوه گاه

ظهور آید حافظه جناب میر مرتبه ایست که از اول حال و مبادی نشو و نما یافته هر نقد عبارتی که بخازن
طبیعت سپرده در حفظ آن شرط امانت بجای آورده فلسی از آن از خازن طبع و نقاد آن زبده فلسفه
دوران فوت نشده در طاعت و تقوی و عبادت درجه عالی و رتبه متعالی دارد و خلاصه اوقاتش
صرف مطالعه و مباحثه و عبادات الهیه شده و میشود و گاهی بنظم اشعار ملتفت شده اگرچه دون مرتبه
عالیه اوست اما مضمون این مقال که از زبده العارفین سخنور نامی شیخ نظامی مشهور است که
پیش و پسی بست صف کبریا : پس شعرا آمد و پیش انبیا : منظور داشته زبان صدق بیان بدان
گشوده اشراق تخلص مینماید و در غزل و قصیده و مثنویات تخصیص مثنوی که در بحر مخزن الاسرار
شیخ نظامی را در سلک لآلی بحر معانی درآورده داد سخن پردازی داده است از منظومات جناب
این رباعی که در نعت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم در رشته بلاغت انتظام داده
تیمنا و تبرکا درین صحیفه ثبت افتاد رباعی ای ختم رسل دو کون پیرایه تست : افلاک یکی منبر نه پایه
تست : گر شخص ترا سایه نیفتد چه عجب : تو نوری و آفتاب خود سایه تست : الیوم در
دار السلطنت اصفهان ساکنست امید که وجود شریفش سالها زینت افزای گلشن روزگار
بوده طلبه علوم از پرتو اشراقات خورشید مثالش مستفیض گردند میر شجاع الدین محمود
اصفهانی ولد مرحوم میر سید علی مشهور بخلیفه سلطان از سادات عظیم القدر اصفهانست که در
بسادات خلیفه مشهور و معروف اند اجداد عظام ایشان از ولایت مازندران اند از اجداد
کرام میر بزرگ والی آندیار که از حوادث روزگار باصفهان افتاده توطن اختیار نموده اند خلیفه
سلطان مذکور بسیار شگفته طبع بذله گوی مطایبه دوست و منظور نظر شفقت و التفات شاه
جنت مکان بوده و جناب میر شجاع الدین محمود مذکور سید فاضل دانشمند و صاحب فطرت
عالی بوده و در علوم سیما اوله بتخصیص معقولات و حکمیات سرآمد روزگار و مجلس شریفش از طلبه علوم

و درس و بحث خالی نبود و همواره فقرا و درویشان و طالب علمان و صلهٔ ارحام از خالص محصولات
سرکار او رعایت می یافتند **شاه تقی الدین محمد نسابه** شیرازی از سادات نسابه دار الملک
شیراز است بسیار فاضل و دانشمند و از تلامذه علامی شاه فتح الله شیرازی مباحثات در معقولات
و حکمیات ترقی فاحش کرده بر مسند افاده و تدریس دار الفضل شیراز تمکن یافت و جمعی کثیر از فضلای
و طلبه علوم بتدریس او حاضر گشته استفادهٔ علوم می نمودند و از زمرهٔ دانشمندان حضرات **میر محمود**
شولستانی از سادات عظام شولستان است سید فاضل متدین نیکو اخلاق و محبه خوب و از شاگردان
مرغوب شیخ زین الدین علی علیه الرحمه بود و کسب معقولات در خدمت سلطان العلمای امیر غیاث الدین
منصور دشتکی شیرازی نموده **میر ابو الولی انجو و میر محمد برادر اده** ولدان میر شاه محمود انجوی شیرازی
اند میر ابو الولی سید فاضل فقیه متصلب در تشیع بود و در فضایل و کمالات از برادر بیش و پیش بود
و در اول حال تولیت سرکار آستانه متبرکه سدره مرتبه رضویه مامور گشته مدتی بخدمات روضهٔ
متبرکه قیام داشت و از آن مهم بجهت نزاعی که فیمابین او و شاهولی سلطان ذو القدر حاکم مشهد
مقدس واقع شده بود از تولیت سرکار فیض آثار معزول شده باردوی معلی آمد و
برادر متولی غازانی شد در زمان نواب سکندر شان سلطان محمد پادشاه منصب قضای عسکر ظفر
اثر بجناب میر تعلق گرفته در زمان جلوس همایون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی منصب عالی صدارت
ترقی کرده بدان امر خطیر مشغولی داشت ذکر مال حالش در محل خود ذکر خواهد شد برادر دیگر
ایشان **شاه مظفر الدین علی** از افاضل دار الملک شیراز و در آنجا منصب شیخ الاسلامی و وکالت
حلالیات سرکار خاصه شریفه اختیار داشت و در زمان نواب سکندر شان در موکب همایون
آنحضرت از شیراز بمقر سلطنت ابدی طراز آمده بمنصب قضای عسکر ظفر اثر سرافراز گشت
و نواب سکندر شان را توجه و شفقت خاصی بجانب میر بود **میرزا محمد مخدوم شریفی**

ولد میر سید شریف شیرازی دخترزادهٔ قاضی جهان وزیر سیفی حسنی قزوینی بود و در درگاه معلی بر
میر و صاحب فضل و کمال بود و فهم و فطرت عالی داشت و مفسر و محدث خوب و بسیار خوش محاوره
بود و وعظ را خوب میگفت و اکثر اوقات ایام متبرکه در مسجد حیدریه قزوین قرب جوار خانهٔ خود بگفتن وعظ
اشتغال نموده جمعیتی عظیم در پای منبر او جمع میشد چون متهم آلوده بتسنن بود از حضرت شاه جنت
بارگاه زیاده توجه و التفاتی نمی یافت اما بعضی اوقات پرتو توجه و التفات شاهزادهٔ عالمیان شهزاده بیگم
خانم بجهت قرب جوار و همسایگی بر وجنات احوالش می تافت و در زمان اسمعیل میرزا اعتبار تمام یافته
نصف صدارت باو تفویض یافت اما بجهت غلوی که در مذهب تسنن مینمود و بملاحظه و محابا پرده
از روی کار برداشته بود مغضوب گردید چنانچه در محل خود مرقوم میگردد **شاه عنایت الله نقیب اصفهانی**
از سادات نقبای دار السلطنه اصفهان و در درگاه معلی منصب قضای عسکر ظفر اثر داشت و کمالی
بر اسم آن شغل میپرداخت بغایت متشرع و پرهیزکار بود و در زمان اسمعیل میرزا نصف صدارت عظمی
بخدمتش تعلق گرفت و در زمان نواب سکندر شان از آن مهم معزول گشته متوجه وطن اصلی گردید
میر سید علی شوشتری ولد امجد میر اسد الله صدر است که چندین سال من حیث الاستقلال
در خدمت شاه جنت مکان بعالی رتبه صدارت معزز و گرامی بود و در اواخر ایام حیات بجهت کبر سن
و شیخوخیت از آن شغل دامن در چیده بخلف صدق خود میر سید علی مذکور واگذاشت و او بعضی
اوقات بنیابت پدر عالی گهر و بعضی اوقات باصالت بشراکت میر محمد یوسف استرابادی بدان
خدمت مشغول بود و بعضی اوقات متولی سرکار فیض آثار روضهٔ رضویه شده در مشهد مقدس
معلی اقامت داشت سید بزرگ آدمی پاکیزه روزگار بفضایل حمیده و اطوار پسندیده موصوف بود
و در ایام منصب دامن همت و پرهیزکاری خود را بلوث طمع آلوده نکرد آبا و اجداد ایشان
در ولایت شوشتر بغایت بزرگ و محترم و مرجع خلایق بوده اند و میر عبد الوهاب برادر مشار الیه اغا

دولتخواهی و حسن خدمات برتبه امارت و رفول سرافراز شده حکومت شرعیات و عرفیات
آن ملک برای درویت او مفوض شده بود میر کمال الدین استرابادی و میر ابو القاسم اصفهانی
متولیان سرکار فیض آثار روضه رضویه که تا حین حیات شاه جنت مکان هردو بامر تولیت آنجا
و سنتی آن سرکار مشغول بودند میر کمال الدین از سادات عظام استراباد و میر ابو القاسم از سادات
خلف اصفهان بود که بسادات ... اشتهار دارند و در اواخر زمان شاه جمجاه بخدمات سرکار
فیض آثار منصوب گشته میر کمال الدین بتولیت سنتی و میر ابو القاسم بتولیت واجبی قیام داشتند
و غرض از عبارت سنتی آنست که سیورغالات و آنچه از سرکار خاصه شریفه بجهت مصارف آن
سرکار از مصالح شیلان و وظایف خدم و مدرسان و ارباب وظایف و ادرارات سادات
و علما و فضلا و ارباب استحقاق داده میشد چون اختیار صرف آنحضرت خاقان جنت آشیان
داشتند آنرا سنتی می نامیدند و حاصل اوقاف و نذورات که صرف معین دارد بموجب شروط واقفین
عمل میباید کرد آنرا واجبی میشمارند میرزا ابراهیم همدانی مشهور بقاضی زاده همدان
از سادات طباطبائی الحسنی است پدرش در همدان منصب قضا و تقدی امور شرعیه داشت و او
مدتی در خدمت میرزا مخدوم اصفهانی تلمذ مینمود اکثر اوقات با یکدیگر مباحثه نموده از علم و فضل یکدیگر
فیض یاب بودند و در دار السلطنه قزوین بخدمت علامه العلمای میر فخر الدین سماک استرابادی
اکتساب علوم عقلیه نموده در حکمیات ترقی عظیم کرد و بعد از ارتحال شاه جنت مکان در همدان منصب
موروثی قضا داشت اما چون کمتر متحمل شاغل امر قضا میشد نایبان حکمیه اش تقطیع و فصل مرافعات
میپرداختند و جناب میرزا خلاصه اوقات شریف صرف مطالعه و مباحثه کرده جمعی کثیر از طلبه
علوم در حوزه درس او استفیض میشدند در معقولات و حکمیات کتب و حواشی دقیق مثل رساله اثبات
واجب قدیم و جدید و شرح شفای شیخ ابو علی سینا و حاشیه شرح اشارات و غیر ذلک دارد و در زمان

دولت حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مکرر باردوی معلی آمده منظور انظار عنایات خسروانه و بسیور
غالات و ادرارات مرغوبه معزز و بانعامات وافره بهره ور میگشت چنانچه یکمرتبه موازی هفصد
تومان عراقی قرض او از خزانه عامره شفقت شده او را از دین مسلمین بیکبار گردانیدند مجملا
سخن او را در معقولات علما و دانشمندان روزگار مصدق میداشتند در سال ییلان ئیل
مطابق ست و عشرین و الف که از سفر گرجستان رخصت یافته روان همدان میشد در راه مراحل
زندگانیش طی شد میر جعفر محتسب الممالک یزدی ولد میر [illegible] است از سادات طباطبائی حسینی بود
نسبت قرابت قریبه بسادات عظام عبد الوهابی داشت در خدمت شاه جنت مکان برتبه احتساب
ممالک سرافرازی یافته تا حین حیات بدان منصب معزز و مکرم بود در آغاز جلوس همایون حضرت
اعلی شاهی ظل اللهی عالم فانی را بدرود کرد وی بسیار سید نیکو اخلاق درویش منش شگفته طبع پسندیده
اطوار بود میرزا عبد الحسین جهانشاهی ولد میر فصیح او نیز از سادات حسنی و با میر جعفر عمزاده بودند و چون
مشار الیه از نژاد دختر دودمان جهانشاهی بود او را میرزا عبد الحسن جهانشاهی میگفتند در دار السلطنه
تبریز جوار بقعه رفیعه جهانشاهی اقامت داشت و بقعه تولیت مذکور که مظفریه مشهور است از جانب
مادرش باو متعلق بود در زمان نواب سکندر شان و ایام حکومت امیرخان ترکمان کلانتری
دار السلطنه تبریز باو تعلق گرفته بسیار ذی شان و معتبر بود در فترت رومیه بعراق آمده بعد از
فوت میر جعفر محتسب الممالک شد در همان ایام رخت امل بسر منزل آخرت کشید شاه عبد العلی
یزدی از سادات رفیع القدر عظیم الشان دار العباده یزد بود پدران او در ولایت بم کرمان می
بوده اند و بدار العباده یزد نقل نموده مشار الیه در آنجا بقطع و فصل مرافعات شرعیه اقدام می
نمود بغایت پرهیزکار و کم طمع بود نسبت قرابت بسلسله علیه نوربخشیه داشت و در اسانید
شرعیه مهد و سجل او موثوق به خلق آن دیار بود میر کلان استرابادی از سادات عظام دار المؤمنین

استراباد و اقوام علامة العلمای میر فخر الدین سماکی بود در علم فقه مهارت تمام داشت بذله گو و خوش صحبت
و متدین و متقی و پرهیزکار بود و نیابت ذات اشرف شاه جنت مکان تولیت محال وقفی حضرات
چهارده معصوم علیهم السلام که شاهزاده مرحومه مغفوره شاهزاده سلطانم همشیره اعیانیه آنحضرت
وقف نموده تولیت بذات اشرف اقدس آنحضرت و بعد از و بهر یک از اولاد امجادش که
مسندنشین تخت شاهی جالس سریر پادشاهی باشند تفویض نموده قیام داشت و بنوعی در
راستی موصوف بود میر سید علی خطیب استرابادی او نیز از سادات استراباد بود و در درگاه معلی
منصب خطابت داشت و بعضی اوقات محتسب الممالک بود و در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسر حد
افراط میرسانید چنانچه منتسبه ریا و اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره طبقه
علما و فضلای با او بملاحظه زندگانی میکردند و با وجود آن از دست و زبان او خبر میشد میر طاهر
کاشی از سادات کاشان و در درگاه معلی دست افزار میر سید علی خطیب بود میر زین العابدین
محتسب کاشی او نیز از سادات کاشان است بسیار دلگشا اشتهار داشت و داماد میر یحیی علوی قزوینی بود و
بعضی اوقات قاضی احداث دار السلطنه تبریز شد و در اواخر زمان شاه جنت مکان محتسب دار السلطنه
قزوین بود او نیز ثالث میر سید علی و میر طاهر بود و در جمیع امور برادر ایشان بود و در زمان اسمعیل میرزا
ایشان مغضوب گشته میر زین العابدین بدستور محتسب بود میر ابوطالب اصفهانی امامی از سادات
طبقه امامی و متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام
واقع در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات باعتقاد خود خود را از اقران برتری میشمرد میر محمد
اشرف استرابادی از سادات دراز گیسوی استراباد و بنا بر وفور دیانت و صلاح و پرهیزکاری محل
اعتماد شاهانه گشته همواره از جانب شاه جنت مکان بنیابت شرعی آنحضرت بزیارت و طواف
آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس رفته بشرایط زیارت کما ینبغی قیام مینمود و مورد

رعایت و تربیت بود و در زمان تربیت آنحضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالک محروسه
بودند که اکثر کسوت ممات پوشیده در حین ارتحال آنحضرت در حیات نبودند مثل علامة العلمای زمان
میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی و میر صدر الدین محمد ولد او که وی نیز از مردم دانشمند آن
عصر بود و میر حبیب الله دست غیب شیرازی که از مردم مجلسیان محفل بهشت آیین بود و میر سید شریف
تربتی شیرازی که خود را از نبایر میر سید شریف علامه جرجانی میشمارند و شاه ابوتراب [illegible]
شیخ الاسلام فارس و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و میرزا ابوالقاسم ولد
او و میر عبد الکریم خادم و میر شمس الدین علی سلطان بنی مختار سبزواری و سادات نیشابور و سادات
بم کرمان و سادات عبد الوهابیه تبریز که نسبت دخترزادگی بیوسف میرزا ولد حسن پادشاه ترکمان
داشته و سادات گلستانه و معموریه اصفهان و امثال ذلک از هر طبقه چند نفر که در حین ارتحال
آنحضرت در قید حیات بودند مرقوم میگردد سادات عظیم القدر مشهد مقدس معلی مزکی از سادات
عظام رضوی و سوای جمعی که در مشهد مقدس معلی و خدمه رفیعه روضه مقدسه رضویه بودند و بمزید
عزت و اعتبار تمکن داشتند اما از مردم آن طبقه عالیقدر میرزا ابوطالب رضوی و ولد ارجمندش
میرزا ابوالقاسم بغایت بزرگ منش و عالیشان و بکثرت مال و منال در رقبات ضیاع مرغوبه
منفرد و ممتاز و اجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس معلی بعلو شان و بزرگی آنجناب و
خلف مورد التشرف و معترف بودند با جناب میر شمس الدین علی سلطان سبزواری وصلت کرده
صبیه محترمه او در حباله میرزا ابوالقاسم بود و از آن وصلت بحسب اقتضای روزگار ناسازگاری
طرفین جز اذیت و خسران نتیجه نیافتند بعد از ارتحال پدر و پسر از میر ابوالقاسم دو دوحه
حدیقه سیادت موسوم بمیرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم مانده بودند هر دو در سن صبی که در زمان
فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی ظل الهی مرتبه نشو و نما رسیده الیوم که سنه هجری بخمس و عشرین

استرآباد و اقوام علامة العلمای میر فخر الدین سماکی بود در علم فقه مهارت تمام داشت بذله‌گو و خوش‌صحبت
و متدین و متقی و پرهیزکار بود و بنیابت ذات اشرف شاه جنت مکان بتولیت محال وقفی حضرات
چهارده معصوم علیهم السلام که شاهزاده مرحومه مغفوره شاهزاده سلطانم همشیره اعیانیه آنحضرت
وقف نموده تولیت بذات اشرف اقدس آنحضرت و بعد از وی بیک از اولاد امجاد ارشش که
مسندنشین تخت شاهی جالس سریر پادشاهی باشند تفویض نموده قیام داشت و بنوع درست
و راستی موصوف بود **میر سید علی خطیب** استرآبادی او نیز از سادات استرآباد بود در درگاه معلی
منصب خطابت داشت و بعضی اوقات محتسب الممالک بود در امر معروف و نهی منکر مبالغه بسر حد
افراط میرسانید چنانچه مشتبه بریا و اغراض دنیوی میشد و از تندی مزاج و استیلای نفس اماره طبقه
علما و فضلای با او بملاحظه زندگانی میکردند و باوجود آن از دست و زبان او میرنجیدند **میر طاهر
کاشی** از سادات کاشان و در درگاه معلی دست افزار میر سید علی خطیب بود میر زین العابدین
محتسب کاشی او نیز از سادات کاشان است بسیار کم اشتهار داشت داماد میر یحیی علوی قزوینی بود
بعضی اوقات قاضی احداث دار السلطنه تبریز شد و در اواخر زمان شاه جنت مکان محتسب دار السلطنه
قزوین بود او نیز ثالث میر سید علی و میر طاهر بود و در جمیع امور پیرو ایشان بود و در زمان اسمعیل میرزا
ایشان مغضوب گشته میر زین العابدین بدستور محتسب بود **میر ابوطالب اصفهانی** امامی از سادات
طبقه امامی و متولی بقعه شریفه منسوبه بامام الساجدین و قبلة العارفین امام زین العابدین علیه السلام
واقع در اصفهان بود و در معقولات و حکمیات باعتقاد خود خود را از اقران برتری میشمرد **میر محمد
اشرف استرآبادی** از سادات دراز گیسوی استرآباد و بنابر وفور دیانت و صلاح و پرهیزکاری محل
اعتماد شاهانه گشته همواره از جانب شاه جنت مکان بنیابت شرعی آنحضرت بزیارت و طواف
آستان ملایک آشیان حضرت امام الجن و الانس رفته بشرایط زیارت کماینبغی قیام مینمود و مورد

رعایت و تربیت بود و در زمان تربیت آنحضرت جمعی دیگر از سادات عظیم القدر در ممالک محروسه
بودند که اکثر کسوت ممات پوشیده در حین ارتحال آنحضرت در حیات نبودند مثل علامة العلمائی
میر غیاث الدین منصور دشتکی شیرازی و میر صدر الدین محمد ولد او که وی نیز از زمره دانشمندان
عصر بود و میر حبیب الله دست غیب شیرازی که از زمره مجلسیان محفل بهشت آیین بود و میر سید شریف
شریفی شیرازی که خود را از نبایر میر سید شریف علامه جرجانی میشمارند و شاه ابوتراب انجو [illegible]
شیخ الاسلام فارس و از سادات خراسان مثل میرزا ابوطالب رضوی و میرزا ابوالقاسم ولد
او و میر عبد الکریم خادم و میر شمس الدین علی سلطان نبی مختار سبزواری و سادات نیشابور و سادات
بم کرمان و سادات عبد الوهابیه تبریز که نسبت دخترزادگی بیوسف میرزا ولد حسن پادشاه ترکمان
داشته و سادات گلستانه و معموریه اصفهان و امثال ذلک از هر طبقه چند نفر که در حین ارتحال
آنحضرت در قید حیات بودند مرقوم میگردد **سادات عظیم القدر مشهد مقدس معلی مزکی** از سادات
عظام رضوی و سوای جمعی که در مشهد مقدس معلی و خدمه رفیعه روضه مقدسه رضویه بودند و بمزید
عزت و اعتبار ممکن داشتند اما از زمره آن طبقه عالیقدر میرزا ابوطالب رضوی و ولد ارجمندش
میرزا ابوالقاسم بغایت بزرگ منش و عالیشان و بکثرت مال و منال و رقبات و ضیاع مرغوبه
منفرد و ممتاز و اجله سادات خراسان خصوصا مشهد مقدس معلی بعلوشان و بزرگی آنجناب و
خلف مورد الشرف و معترف بودند با جناب میر شمس الدین علی سلطان سبزواری وصلت کرده
صبیه محترمه او در حباله میرزا ابوالقاسم بود و از آن وصلت بحسب اقتضای روزگار ناسازگاری
طرفین جز اذیت و خسران تمتعی نیافتند بعد از ارتحال پدر و پسر از امیر ابوالقاسم دو دوحه
حدیقه سیادت موسوم بمیرزا ابوطالب و میرزا ابراهیم مانده بودند هر دو در سن صبی که در زمان
فرخنده فرجام حضرت اعلی شاهی ظل الهی مرتبه نشو و نما رسیده الیوم که سنه هجری [illegible]

والف رسیده و در ظل رافت و سایهٔ مرحمت شاهانه معزز و محترم و محسود اقران‌اند و از سیورغالات
خالص محصولات املاک و رقبات موروثی که بملکیت باقی مانده بزرگانه اوقات میگذرانید میر نسیب
نقیب بمنصب نقابت منصوب و بین الاقران معتبر و معزز بود و میر محمد جعفر بن میر محمد سعید و میرزا الغ از
سادات رضوی اند و میر محمد جعفر باکتساب فضل و کمال مشغولی داشت و در اواخر در رشید و علوم
منقول ترقی عظیم کرده بمرتبه اجتهاد رسید اما از فرط احتیاط و صدق اعتقاد دعوی اجتهاد نکرد
بغایت متورع و متقی و متزهد و پرهیزکار و از ماکول و مشروب شبهه‌ناک مجتنب بود و میرزا الغ
با میرزا ابوطالب مذکور عمزاده بود و نسبی درویش‌منش و حلیم و سلیم النفس بود و در زمان حضرت
اعلی شاهی ظل آلهی مورد عنایت و التفات شاهانه گشته بنیابت نفس همایون خادم باشی
روضه مقدسه و کلیددار ضریح مبارک گردید و خلف صدق او میرزا محسن بشرف مصاحبت
حضرت اعلی سرافرازی یافت و مشمول نوازشات خسروانه گردید چون ذکر همگی اعزه سادات
مشهد و طبقه علیه موسویه موجب طول کلام بود بدین مقدار اختصار رفت **سادات عظام کرام**
دار المومنین سبزوار میرزا محمود ولد میر شمس الدین علی سلطان از اجله سادات عظام منیع القدر
نبی مختار است میر شمس الدین علی ماضی جد اعلای او در زمان سلاطین عظام گورکانیه جغتای
از دیار عرب با خیل و حشم و خدم بخراسان آمده در سبزوار رحل اقامت انداخت و املاک و
رقبات بسیار بهم رسانیده و وکلا و منوبان خود را بزراعت و عمارت ترغیب نموده مبلغهای
کلی حاصل سرکار او بود در حبیب السیر مسطور است که در هیچ زمان از جانب حجاز و عراق عرب
سیدی بعلو شان و کثرت تبع و ملازمان و ثروت و مکنت میر شمس الدین علی بولایت عجم نیامده
و کلام مشهور   السماء للملک الجبار و الارض لنبی مختار   بر نهج شاهد عدل است و تواتر توجه
و التفات سلاطین زمان بر وجنات احوال آن سید عالیشان تافته مشمول توجهات تمام و مورد

اعزاز و احترام گشته بمنصب جلیل القدر نقیب النقبای ممالک ایران عموما و ولایت خراسان
خصوصا بآنجناب تفویض یافته بوده و در ایام خجسته فرجام پادشاهان جلیل الشان صفویه بظهور دولت
قزلباش اولاد کرام او بیشتر از پیشتر بمعطیات شاهانه معزز گشته و میر شمس الدین ولد میرزا محمد
در زمان فترت اوزبکیه و آمد شد عبید خان اوزبک بخراسان انواع دولتخواهی بظهور آورده و از ازای
آن از جانب حضرت شاه جنت مکان رتبه بلند امارت و لقب ارجمند سلطانی یافته بنیابت ذات
اشرف همایون و تقدم و سروری سادات و کلانتری و بزرگی ارباب و اهالی کل ولایت خراسان
علاوه مناصب سابق گردید و این بیت مشهور درباره آن سید عالیجاه مذکور السنه و افواه است
بیت از خراسان میر شمس الدین علی آمد برون ❊ راست میگوید عراقی کز خراسان آفتاب
و جمع متوجهات سرکارات آن سلسله رفیعه که زیاده از پنجاه تومان شاهی عراقیست سیورغال و
مسلمی جناب میر و اولاد عظام مقرر گشته و اکنون میانه میرزا محمود مذکور و آن سلسله درجه اعلی
داشت و در حین ارتحال موی الیه بر مسند عزت و اعتبار و تقدم و کلانتری آنملک تمکن بود
میر محمد کنکنی ولد میر سید علی از سادات کنکن من اعمال سبزوار است و در آن ولایت صاحب
املاک و رقبات کلی و از اکفاء و اقران بعزت و اعتبار ظاهر ممتاز بود و بدامادی میر شمس الدین
علی سلطان اختصاص یافته بدین وصلت در آن ملک عزت و اعتبارش افزوده وی مردی خوش
صحبت نیکو اخلاق بود بفهم و فطرت عالی اتصاف داشت با شعرا و ندما و مردم اهل بی تکلف
سلوک مینمود در شعرفهمی بلند پایه داشت و گاهی بنظم اشعار زبان میگشود و این بیت از و مشهور عامست
بیت گل نیم شب شکفته شود در حریم باغ ❊ تعلیم گلرخان بحیا اینقدر بس است **سادات عظام دار**
المومنین استراباد از سادات عالی درجات استراباد جمعی اعزه در درگاه معلی بودند که اسامی شریف ایشان
در فوق بتحریر پیوست و سوای ایشان چند نفر دیگر مثل میر حبیب الله شهرکی و میر عنایت الله و کند

میر رکن الدین همشکی و میر حسین مشهور به پادشاه میر حسین بسمت ملازمت اشرف موسوم و در سلک
قورچیان و ملازمان درگاه انتظام داشتند و بعضی در سلک خدمه روضه مقدسه رضویه منسلک بودند و
جمعی در وطن اصلی بسر میبردند از انجمله میر تقی الدین محمد بن امین الدین حسین ولد صدر مغفور میر [illegible] الدین
در دار المؤمنین استراباد اقامت داشت و در آنملک بزرگانه سلوک میکرد و بجهت حقوق میر جمال الدین
مورد توجهات شاه جنت مکان بود و تا موازی چهل تومان رقبات و املاک آن سلسله بسیورغال
ایشان مقرر بود و بعد از رحلت شاه جنت مکان که مدتی آن ولایت از حاکم مستقل صاحب وجود
خالی بود جناب سیادت پناهی بیشتر اعتبار و اقتدار یافت اما از اولاد او و در ایام سیاه پوشی و
انتظامی احوال قزلباشیه اخلاص و دولتخواهی که برابر حقوق تربیت و اصطناعات این دودمان
بر ذمت همت ایشان لازم بود بظهور نرسید میر ضیاء الدین صدرسکی او نیز از سادات رفیع الدرجات
استراباد در بلوک صدرسک مطاع مردم آنجا و سید بزرگ منش و معتبر بود و املاک و رقبات
کثیر النفع داشت در ایام شورش و انقلابهای در دامن ادب پیچیده داخل سرداران سیاه پوش
نشد و در صدرسک حفظ حال خود نموده بلده استراباد که محل شورش و آشوب بود دیگر نرفت و
در زمان جلوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی که سفر خراسان اتفاق افتاد در بسطام باردوی همایون
آمده بملازمت اشرف سرافراز شد بعد از فوت او از پسرش میرزا بیک انواع دولتخواهی بظهور
رسیده اکثر اوقات ملازم رکاب اشرف و مورد الطاف شاهانه و بسعادت مجالست مجلس بهشت
آیین مستسعد و بسیورغالات و انعامات بین الاقران امتیاز تمام داشت و حضرت اعلی را با سید
مشار الیه شفقت خاصی بود سادات رفیع القدر عبد الوهابیه دار السلطنه تبریز سادات عظام عبد الوهابی
اکثر در دار السلطنه تبریز اقامت داشته اند درین عهد بعضی در یزد و کاشان و اصفهان
نیز هستند میر عبد الوهاب جد اعلی ایشان که سادات مذکور باو منسوبند سید بزرگ عالیشان و منظور

انظار سلاطین عصر بود بمصاهرت یوسف میرزا ابن حسن پادشاه معزز گشته از اولاد او سید حسین بیگ
از نژاد صبیه مخدره یوسف میرزا است و در زمان حضرت شاه جنت مکان بآن نسبت اکثر اوقات
تولیت بقعه رفیعه حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز که بنصریه مشهور است بآن سلسله متعلق بود
و الیوم باولاد او متعلق است دیگری از سادات مذکور میر نعمت الله است وی سید رفیع القدر
متدین پرهیزکار بود و بنسبت قرابت و ارتباط به بنات سلسله جهانشاهیه داشت در ایام فتور
رومیه بعراق آمده چندگاه متصدی شرعیات کاشان و در اواخر قاضی اصفهان نیز شد سادات
عظام میدانی در ولایت مابین اصفهان و همدان اقامت داشتند امیر سراج الدین قاسم ازین
طبقه بسیار بزرگ منش و صاحب اعتبار بوده است قرابت و پیوند بسلسله امیر جهانگیر عباسی والی
لرستان داشت در زمان شاه جنت مکان از امیر جهانگیر خلاف و عصیان بظهور آمده مقهور و [illegible]
غضب گشته پسرانش محمدی و شاه رستم ببغداد فرار نموده بودند و بشفاعت امیر سراج الدین قاسم از
تقصیرات ایشان اغماض شده ملک موروث ایشان شفقت شد درین عهد فرزند خلف او
امیر عبد الله بسیار صاحب حال و از اهل دعا بود و رخصت ادعیه از استاد داشت و مادون
بود که هر کس اجازت آن داشته باشد اذان و رخصت دهد مردم الوار و الخوالی را اعتقاد
عظیم بمیر عبد الله مذکور بود و پیر مریدانه سلوک مینمودند و او باقسام شکار مولع بود و صاحب املاک
و رقبات کلی بودند که الیوم در میانه بنی اعمام منقسم است و از جانب حضرت شاهی بسیورغالات
و ادرارات لایقه سرافراز شدند چون برخی از احوال سعادت مآل سادات عالی درجات و نقبای
منیع البرکات بقدر حال سمت گذارش یافت اکنون احوال سعادت مآل جمعی از مشایخ کبار و علمای
و فضلای زمان فرخنده نشان حضرت شاه جنت مکان که در حین ارتحال آنحضرت در قید حیات
بودند بدستیاری خامه بدایع نگار بر صحیفه مقصود رقم نگارش می یابد عذر اطالت و اطناب از

مطالعه کنندگان این کلمات برایشان میخواند ذکر مشایخ کرام و علمای اعلام و فضلای ذوی الاحترام
سرآغاز جریده فضل و دانش ازان طبقه علیه مجتهد الثانی شیخ عبد العال است که خلف صدق حجت
پناه مجتهد الزمانی شیخ عبد العال است در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار بسیار خوش محاوره نیکو
منظر و صاحب اخلاق بود من حیث الاستقلال و الاستعداد بر مسند عالی اجتهاد تمکن داشت و اکثر
علمای عصر اذعان اجتهاد آنجناب مینمودند اکثر اوقات در بلده طیبه کاشان اقامت نموده بدرس و
افاده علوم اشتغال مینمود و جمعی را بفیصل قضایای شرعیه و اصلاح بین الناس بکاشان بنفس
شریف نیز گاهی بجهت اجرای احکام شریعت غرا متوجه فیصل قضایا میگشت و هرگاه بدرگاه معلی تشریف
می آورد حضرت شاه جنت مکان در تعظیم و توقیر آنجناب نهایت مبالغه میفرمودند و همیشه باب سعادت
بالش خواه در اردوی معلی و خواه در کاشان مرجع علما و فضلا و دانشمندان عصر بود اکثر علما در اصول
و فروع بقول او عمل مینمودند و اجتهادات آنجناب بتصدیق اکثر علما مقرون بود و الحق ذات ملک صفاتش
دران حین آرایش ملک ایران بل جهان و جهانیان شیخ علی منشار و هو عرب فاضل فقیه و شاگرد رشید
مجتهد مغفور شیخ علی عبد العالی بود در مسائل شرعیه و اجوبه فتاوی قولش معتبر و موثوق به در انتظام امور
شرعی و عرفی صایب رای و سرآمد اقران بود و انوار توجه و التفات حضرت شاه جنت مکان بر وجنات
احوالش تافته منصب شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات دار السلطنه اصفهان که معظم ممالک و ابلاد
مشهوره آفاق است مفوض گشته و دران مهم کمال استقلال یافته در تنظیم معاملات دینی و دنیوی
آنملک در رفع تسلط ارباب تعدی بر ضعفا میمنود مولانا عبد الله شوشتری مقتول مولد شریفش دار الملک
شوشتر است در اوایل حال مدتی در بلده شیراز که آب و هوایش فضل پرور است بکسب علوم معقول
روزگار گذرانید چون همتش بر تحصیل علوم منقول مقصور بود متوجه سفر عربستان گشته بصحبت بسیاری
از فضلا و دانشمندان آن دیار خصوصا فقهای جبل العامل رسیده در اصول شرایع و ارشاد مسترشدین

درجه کمال یافت و از آنجا باردوی معلی آمده بعد از استسعاد بسعادت بساطبوسی شاه جنت مکان جهت
توطن مشهد مقدس معلی و مجاورت روضه متبرکه حضرت امام الجن و الانس حاصل نموده مدتی در ان
مکان شریف که مهبط انوار الهی و فیوضات نامتناهی است بافاده علوم و هدایت و ارشاد خلق الله
و ترویج شریعت غرا و امر معروف و نهی منکر قیام مینمود و گاهی در جهات متوجه وعظ گفتن شده جمعی کثیر
در مجلس موعظه او مستفیض گشته از برکات انفاس قدسیه اش بسیاری از خلق الله از مسلک غفلت و
غوایت عدول نموده بشاهراه هدایت و آگاهی میرسیدند بالجمله همگی اطوار حمیده اش پسندیده اکابر و
اصاغر بود و در اوان جلوس سعادت مانوس حضرت اعلی شاهی ظل الهی اکثر اوقات بمصاحبت آن
حضرت پرداخته موجب مزید آگاهی میشد و همواره منظور انظار شفقت شاهانه بود تا آنکه در سال اودی ئیل
مطابق سنه ۹۹۷ هجری که آن بقعه متبرکه چنانچه در صحیفه دوم این جریده اقبال در محل خود تحریر خواهد یافت بدست
اوزبکیه در آمد جناب مولانا را گرفته بماوراء النهر بردند میانه او و علمای آن ولایت مباحثات و مناظرات
واقع شد با وجود آنکه بشعار اهل بیت تقیه کرده خود را شافعی مذهب وانمود جماعت ماوراء النهر متعصبان مذهب
حنفی در قتل او غلو کرده آن عالم سعادت کیش خیر اندیش را بابوکده و قلمراش بمرتبه شهادت رسانیدند
و بآن اکتفا نکرده چند تن نعش او را در میدان بخارا سوختند باتش بیداد رحمة الله علیه مولانا میرزاجان
شیرازی عالم فاضل متبحر و از علمای دانشوران فضیلت گستر دار الملک شیراز امتیاز تمام
داشت و اکتساب علوم در مدرس خواجه کمال الدین محمود شیرازی که شاگرد بواسطه علامه العلمائی
فی زمانه مولانا جلال الدین محمد دوانی بود نموده ترقی عظیم کرد در علوم معقول و حکمیات سرآمد امثال
خود گردید اما متوجه علوم منقول کمتر شده بود در زمان نواب جنت مکان در خطه شریفه شیراز
بر مسند تدریس تمکن داشت و جمعی کثیر از طلبه علوم هر ولایت که بجهت تحصیل مطالب علمی در آن
خطه طیبه جمع آمده بودند بحوزه تدریس او حاضر گشته استفاده علوم عقلیه مینمودند و از تلامذه او اکثر

مرتبه دانش یافته رتبه تدریس داشته در حکمیات تصانیف عالی و بر کتب متعددین حواشی دقیق دارد
در زمان اسمعیل میرزا باردوی معلی آمده چون علمای درگاه معلی گمان تسنن باو برده بودند و او مستظهر
شفقت اسمعیل میرزا از آن مظنه ابا نموده بجهة اظهار ایمنی زمان گذرانید بعد از فوت اسمعیل میرزا بجهت عدم
در ایران توقف نتوانست نمود بجانب دار الملک هندوستان رفته در آن ولایت رخت هستی بسر
منزل آخرت کشیده در عدم آباد خاک مقام گرفت **خواجه افضل الدین محمد ترکه** از نژاد فضلاء ترکه دار السلطنه
اصفهان بود در اوایل حال باکتساب علوم عقلیه و نقلیه پرداخته ترقی فاحش کرد و از اصفهان باردوی
سعادت نشان آمده منظور انظار شفقت شاه جنت مکان گردید بعضی اوقات بشراکت میر علاء الملک
مرعشی منصب قضای عسکر ظفر اثر یافت و در اردوی معلی بامر تدریس پرداخته در مدارس او جمعی
از مباحثات وافی و افادات و فیض یاب بودند و در زمان اسمعیل میرزا بر خلاف سایر علما بدستور معزز و
محترم و اکثر اوقات از زمره مجلسیان بود بعد از فوت اسمعیل میرزا باصفهان رفته بامور شرعیه و امر
قضا که همیشه در سلسله ترکه بود قیام داشت و بجهت ناهمواری حکام و اتراک دامن از آن شغل
درچیده منصب تدریس و خادمی روضه مقدسه رضیه رضویه یافته مدتی در مشهد مقدس معلی بدان شغل
شگرف پرداخته در آن روضه مقدسه بسر برد و در سال قوی ئیل مطابق ۹۹۱ سنه که نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا از یورش خراسان عود نمودند در موکب همایون از مشهد
مقدس بعراق آمده در ولایت ری از مطالعه صحیفه حیات دیده پوشیده بعالم بقا پیوست **مولانا
عماد الدین میر علی** از اهل استراباد بود و در علم قراءة و تجوید مهارت تمام داشت رسایل مبسوط
و مختصره در این علم تالیف نموده در زمان شاه جنت مکان از زمره علما بود و در خدمت آنحضرت
قرب و منزلت عظیم داشت و بعرض حاجات ارباب علوم و فقرا و مستحقین اقدام نموده با نجاح
مقرون میگشت و بین الافاخم و الاعالی معزز و محترم بود و طبقه فقرا از او مستفیض میگشتند **فرید عصر**

دیگر از مدرسین شیخ بهاء الدین محمد عاملی خلف صدق مرحمت پناه شیخ حسین عبد الصمد است و وی از [illegible]
عظام جبل العامل و در جمیع فنون علوم بتخصیص فقه و تفسیر و حدیث و عربیت فاضل و دانشمند
بوده و خلاصه ایام شباب و روزگار جوانی را در صحبت شهید ثانی و زبده علما و ادانی شیخ زین الدین
علیه الرحمه بسر کرده در تصحیح حدیث و رجال و تحصیل مقدمات اجتهاد و کسب کمال مشارک و مساهم
یکدیگر بودند و بعد از آنکه جناب شیخ بجهت تشیع بدست رومیان درجه شهادت یافت مشار الیه
از وطن مالوف بجانب عجم آمده بعز مجالست همایون شاهی معزز گردیده منظور انظار عنایات
گوناگون گشت مراتب علیه فقاهت و اجتهاد او در معرض قبول و اذعان علمای عصر در آمده در
نماز جمعه که بنابر اختلافی که علمای ملت در شروط آن کرده اند مدتهای مدید متروک و مهجور بود سعی بلیغ
بتقدیم رسانیده با جمعی کثیر از مومنین بآن اقدام مینمود آخر منصب شیخ الاسلامی و تصدی شرعیات
ممالک خراسان عموما و دار السلطنه هرات خصوصا بنام سامی خود منتقل گشته مدت چند
در آن خطه دلگشای بترویج شریعت غرا و تنسیق و تنظیم بقاع الخیر آن دیار اقدام نموده و بافاده
علوم دینیه و افاضه معارف یقینیه و تصنیف کتاب و رسایل و حل مشکلات و کشف غوامض معضلات
بسر برده تا آنکه شوق ادراک سعادت حج بیت الله الحرام و زیارت روضه مقدسه حضرت
خیر الانام و ایمه عالیمقام صلوات الله الملک العلام گریبان گیر گشته قاید شوق عنان توجه او را
بدان صوب در حرکت آورد بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی در حین مراجعت در بلاد
لحسا و بحرین رحل اقامت انداخته با فضلای آن مرز و بوم بسر میبرد تا آنکه در بحرین اجل موعود در
بساط کتب خانه حیات را در نوردیده مطالعه جریده عالم بقا پرداخت و خلف صدق مشار الیه که
گلشن سرای جهان از وجود شریفش که زیب و بهاء داشت در صغر سن با والد ماجد بولایت
عجم آمده بجد و جهد تمام برحسب ورثة الاباء والاجداد بتحصیل علوم و کسب کمالات مشغول گشته در علم

تفسیر و حدیث و عربیت و فقه و اشان آن از برکات انفاس هر دو بزرگوار مرتبهٔ کمال یافت و حکمت و کلام
و بعضی از علوم معقول از فیض صحبت مولانا عبدالله مدرس یزدی بدست آورده در فنون ریاضی
نزد ملا علی مذهب مولانا افضل قاینی مدرس بر کار فیض آثار و بعضی از اهل آن فن بلند نموده و علم
طب و قانون قرآنی با بقراط زمان حکیم عماد الدین محمود که ذکر احوالش در جریدهٔ اطبا خواهد آمد
طرح مباحثه انداخته بهرهٔ کامل از آن یافت بالجمله در اندک زمانی در علوم معقول و منقول آن جناب را ترقیات
عظیم روی داده در هر فن سر آمد فضلای عصر شده معتبر در فنون علوم از نتایج بحر دانشش مطرح
انظار علمای ذی اعتبار گردیده مثل کتاب عروة الوثقی در تفسیر قرآن مجید و کتاب حبل المتین در
جمع میان احادیث صحیحه و حسن موثوق در شرح هر یک از احادیث و کتاب مشرق الشمسین در تفسیر
آیات و احکام احادیث صحیحه و حاشیهٔ تفسیر قاضی و حاشیهٔ قواعد شهیدی و کتاب حدائق الصالحین
در شرح صحیفهٔ کامله و کتاب عین الحیات فی تفسیر الآیات و کتاب چهل حدیث شرح مختصر اصول
و حاشیهٔ مطول و رسالهٔ تشریح الافلاک در هیات و رسالهٔ خلاصة الحساب و رسالهٔ صحیفه و اسطرلاب
و اثنا عشریات اربع در طهارات و صوم و حج و کتاب الاصول و مفتاح الفلاح در نوافل و بعض فرایض
و سنن و چند رساله و کتاب دیگر که بعضی از آن با تاریخ تحریر این صحیفه که خمس عشرین و الف هجری
با تمام رسیده و بعضی دیگر مثل جامع عباسی فارسی که حسب الامر اعلی مامور گشته که در علوم دینیه
تالیف نماید که عامهٔ خلق عجم از آن بهره یابند و غیرها امید است که از میامن توفیق الهی در برکات
سعی آن قدوهٔ اخیار و زبدهٔ احرار با تمام رسد بالجمله آن جناب بعد از فوت شیخ علی منشار منصب
شیخ الاسلامی و وکالت حلالیات و تصدی شرعیات دار السلطنه اصفهان بخدمتش مرجوع
گشته چند گاه من حیث الاستقلال بدان شغل پرداخت آخر شوق دریافت سعادت حج
بیت الله الحرام و ذوق سیاحت او را از اشتغال به امثال آن مهمات مانع آمده متوجه آن سفر خیر اثر

و شرح التشریح الحسینی در هیات و حاشیه

۱۵۰

شد بعد از استسعاد بدان سعادت عظمی شاه فقر و درویشی بر مزاج شریفش غلبه کرده با جریده در کسوت
درویشان مسافرت اختیار نموده مدتها در عراق عرب و شام و مصر و حجاز و بیت المقدس
سیاحت نموده در ایام سیاحت بصحبت بسیاری از علما و دانشمندان و اکابر صوفیه و ارباب
سلوک و اهل الله و مجردان خدا آگاه رسیده از صحبت فیض بخش ایشان بهره‌مند گردید و
جامع کمالات صوری و معنوی گشت و اکنون در علم ظاهر و باطن سر آمد روزگار است و باعتقاد
جمهور علما و فضلا رتبهٔ عالی اجتهاد دارد و درین زمان خجسته نشان حضرت شاهی ظل الهی وجود شریف
آن یگانهٔ روزگار را مغتنم دانسته همیشه از ملازمان رکاب اقدس اند و اکثر اوقات در سفر و حضر
بوثاق او تشریف قدوم ارزانی داشته از صحبت فیض بخش او مسرور میگردند اگر چه شعر و شاعری
دون مراتب عالیهٔ آن جناب است اما ذوق سخن پردازی بسیار دارند و در فنون سخن وری قصب
السبق از اقران ربوده اند و بعربی و فارسی اشعار آبدار و معانی رنگین و نکات دلپذیر بیرون
از آن جناب زبانزد خواص و عوام است بتخصیص مثنویات بروش ملای روم از نتایج طبع وقادش
برمثال عقد درر در رشتهٔ نظم کشیده شده و این دو بیت از آن جمله عالی افتاده **بیت** سهل باشد
در ره فقر و فنا : گر رسیدن را تعب جان را عنا : رنج و راحت دان چو شد مطلب بزرگ : گرد گله
توتیای چشم گرگ : و مجموعه زینت داده اند در ضمن هفت مجلد از سخنان رنگین و عبارات بلاغت
آئین و اشعار آبدار قدما و متاخرین و مباحث دقیقه از هر فن و حکایات لطیفه از هر باب و
بکشکول موسوم گردانیده مجملا بحریست مواج که آثار فیضانش باکناف و اطراف رسیده و اکنون
وجود شریف آن فرید عصر زینت بخش ریاض جهان و طراوت افزای عرصهٔ ایرانست و جمعی کثیر
از طلبهٔ علوم و افاضل عصر از استفادهٔ مجلس او کامیاب معنی اند امید که عمر طبیعی یافته خلایق
از فضایل و کمالاتش محظوظ و بهره ور باشند **شیخ لطف الله میسی** نبیرهٔ شیخ ابراهیم مفتی است

که از فضلای متبحر و فقهای مشهور عصر بود و مولد شریفش موضع میس جبل عامل در اوایل سن شباب احرام
زیارت امام ضامن ثامن علیه التحیه والثنا بسته مدتی مدید در آن آستان ملایک آشیان تحصیل
علوم روزگار گذرانیده از برکات صحبت مولانا عبدالله شوشتری و سایر علمای مشهد مقدس بهره
کامل در علم فقه یافته در زمره مدرسین سرکار فیض آثار انتظام یافت و در زمان حضرت اعلی بابای
ظل الهی منصب والای خادمی نیز علاوه تدریسش گشته از آن سرکار موجبات آثار موظف بود در فترت
اوزبکیه از آسیب آن طایفه نجات یافته بدرگاه معلی آمده مدتی در قزوین بتدریس و افاده مشغول
نموده حسب الامر اعلی از آنجا بدار السلطنه اصفهان نقل نموده در جوار مسجد که در برابر دولتخانه مبارکه
نقش جهان احداث کرده معمار همت والانهمت شاهی ظل الهی است متوطن و در آنجا بامامت خلق
و درس فقه و حدیث و طاعت و عبادت مشغول است و از اوقاف خاصه شریفه آنحضرت موظفست
و جمعی کثیر در اقامت نماز فریضه باو اقتدا مینمایند **شیخ حسن داود خادم ولد شیخ محمد داود**
استرابادی در سلک خدام رفیع مقام روضه مقدسه منوره منسلک است والد ماجدش در زمان
شاه جنت مکان بغایت معزز و محترم بود و در مجلس بهشت آیین زیاده از دیگر علما بسخنان موعظت آمیز
حقیقت بنیان گستاخانه زبان صدق بیان میگشود و در نهی منکر مسامحه جایز نداشته مبالغه بسر حد افراط
میرسانید و چون خالی از اغراض دنیوی بود حضرت شاه جمجاه جنت مکان نصایح او را بسمع رضا
مینمودند ولد امجدش بغایت متقی و پرهیزکار است در فترات اوزبکیه بسلامت بعراق آمده چند سال
در ظل عاطفت همایون اعلی روزگار گذرانیده در اکثر اسفار ملازم رکاب اقدس بود و بعد از فتح
اوزبکیه و تسخیر خراسان مورد توجهات شاهانه گشته سرکشیک سایر خدام روضه متبرکه عرش مقام
گردیده و بنیابت ذات اشرف همایون منصب خادم باشیگری و کلیدداری ضریح مبارک نیز باو
متعلق است و در ایام و لیالی کشیک سایر کشیک باشیان نیز بنیابت حضرت اعلی خدمت نموده

تا حین تحریر این صحیفه لطیفه در آن آستان قدس نشان بفراغ بال روزگار میگذراند **شیخ فضیل**
عذار عرب فقیه از جمله صلحا و اتقیای مشهد مقدس معلی و از آن سرکار فیض آثار موظف بود و بغایت
پرهیزکار و متقی خود را از جمله عدول شمرده در مسجد جامع مشهد مقدس بامامت و پیشنمازی قیام نمود و
جمعی کثیر باو اقتدا میکردند و الحق شایسته آن بود در فترت اوزبکیه با سایر صلحا و اتقیا و ارباب
فضل و کمال در حین ارتحال حضرت شاه جنت بارگاه غفران مآل بیشمار بودند اگر قلم بدایع
نگار بتحریر اسامی مشاهیر این طبقه پردازد موجب اطناب و طول کلام میگردد و لهذا بذکر این چند عزیز
اختصار نمود **مولانا محمد علی تبریزی** ولد مولانا عنایت الله است مرد سلیم النفس فاضل پرهیزکار
و بغایت خلیق و پاکیزه روزگار بود مولانا عنایت در زمان حضرت شاه جنت مکان مدتها در دار
السلطنه تبریز شیخ الاسلام و وکیل حلالیات سرکار خاصه شریفه بود و بعد از فوت والد ماجد
مناصب مذکوره باو مفوض گشت اما مشار الیه در فضل و کمال از والد ماجد درجه بیشتر داشت
در فترت تبریز بعراق آمده در ولایت ری رحل اقامت انداخت و در آن دیار غربت سفر آخرت
نموده بعالم عقبی شتافت رحمة الله علیه و علی جمیع الاتقیا **وزرا و مستوفیان و ارباب قلم و**
مشاهیر این طبقه که با آنکه بین الجمهور مشهور بودند و در حین ارتحال شاه جنت مکان بعضی کسوت
ممات پوشیده و بعضی در درگاه معلی بخدمات قیام داشتند در هنگام ارتحال حضرت شاه جنت مکان اکثری
از ارباب قلم بوزارت دیوان اعلی منصوب بود و وزرای دیوان عظام سابق که مرحوم
شده بمقدار گشته در زمان شاه جنت مکان دوازده نفر بمسند وزارت دیوان اعلی تمکین
یافتند در اول زمان جلوس **مولانا جلال الدین محمد** خواندمیری بود که بعد از قتل میرزا شاه حسین
در زمان شاه جنت مکان ابو البقا شاه اسمعیل نور الله مرقده منصوب شد و او با میرزا شاه حسین مربوط
بود گویند روزی که وزیر شد این رباعی را در فرقت جناب میرزا خواند

ای نور دو دیده جهان افروزم ٭ رفتی تو و چون شب سیه شد روزم ٭ گویا من و تو دو شمع بودیم بهم
کایام ترا بکشت و من میسوزم ٭ بمضمون این بیت که ٭ بسی فالی که از بازیچه برخاست ٭
چو اختر میگذشت آن فال شد راست ٭ مصدق حال خواجه مذکور گشت بعد از رحلت خاقان سلیمان شان
و جلوس همایون شاه جنت مکان بدستور رتبه وزارت آنحضرت سرافراز شد هنوز ایام وزارتش
یکسال نشده بود که دیو سلطان روملو که وکیل و صاحب اقتدار بود با او بد ظنه شده فیمابین غبار
نفاق ارتفاع یافت او را گرفته بقتل و حرقش فرمان داد در وقتی که او را به بوریا پیچیده میسوختند این
بیت مناسب حال خود خوانده ٭ گرفتم خانه در کوی ملا و من گرفت آتش ٭ کسی کو خانه در کوی ملا
گیرد چنین گیرد ٭ بعد از و قاضی جهان سیفی حسینی که وزیر میرزا شاه حسین بود وزیر دیوان اعلی
شد و بجهت منازعت تکلو و استاجلو از فتنه کناره جسته بگیلان افتاد بعد از رفتن او بگیلان
میر جعفر ساوجی که وزیر چوهه سلطان بود وزیر دیوان گشت ایام وزارتش چندان امتداد
نیافت او نیز بجهت منازعات امرا بقتل رسیده احمد بیگ نور کمال که از اکابر نور کمالیه اصفهان
بود بوزارت دیوان اعلی سربلندی یافته بشش سال من حیث الاستقلال وزیر بود بعد از و باز
قاضی جهان که از مظفر سلطان والی رشت انواع تشویشات در راه این دولت کشیده بود
خلاصی یافته بخدمت اشرف رسیده بنابر وفور قابلیت و استعداد و شفقت خاصی که آنحضرت را
با او بود بشراکت میر عنایت الله خوزانی اصفهانی قوم و تحکم ثانی وزیر گشته رقم عزلیت بر صحیفه حال احمد بیگ
نور کمال کشیده شد میر عنایت الله بعضی امور نالایق که پسندیده طبع اشرف نبود خصوصا عشق
و عاشقی پسر باسلیق بیگ که از زمره پیش خدمتان محفل اعلی و منظور انظار شاهانه بود متهم گشته منصوب
گردید و او را با مظفر سلطان مذکور که مخالفت و یاغیگری او با این دولت در فوق در تحت قضایای
گیلان تحریر یافته در قفس آهنین از میانه دو مناره مسجد حسن پادشاه واقع در صاحب آباد تبریز آویخته

سوختند و یکی از ظرفا این قطعه را در تاریخ واقعه گفته ٭ خواجه عنایت که همیزد مدام ٭
لاف خردمندی و فکر دقیق ٭ بد عملی کرد و ز منصب فتاد ٭ گفتمش ای با غم و محنت رفیق ٭
در غم عشق که و تاریخ چیست ٭ گفت ز عشق پسر باسلیق ٭ بعد از واقعه او قاضی جهان بانفراد
وزیر مستقل گشته یازده سال در کمال عظمت و اقتدار وزارت باستقلال کرد در اواخر منصب
چون حضرت شاه زاده اراده داشتند که بدقایق امور بنفس نفیس باز رسند در مهمات دیوانی کم
همیشه برای او عمل میفرمودند و آنچه بعرض میرسانید بالحاح مقرون میگشت در آن اوقات دفع الوقت
کرده تاخیر در انجام عرض کردهای او واقع میشد جناب قاضی از اوضاع و اطوار بی میلی تفرس نمود
کبر سن و شیخوخیت را بهانه ساخته از منصب استعفا نمود و در آن الحاح کرد حضرت شاه رضا جو
گشته او را از امر وزارت معاف داشتند و در تاریخ ستین و تسعمایه بجوار رحمت یزدانی پیوست و در تاریخ
او گفته اند ٭ نگاهی چو آمد قاضی جهان ٭ بیابی ز تاریخ فوتش نشان ٭ آنچه از اوصاف حمیده
آنجناب از السنه و افواه معلوم گشته فی الواقع درین دولت عظمی که جامع اسباب قابلیت و استعداد
و فضایل و کمالات باشد مثل او نبوده رفعت شان و بزرگی او از حیز بیان بیرونست با وجود اعتلا
و عظمت و اجلال با خلایق در مقام تواضع و فروتنی بوده در حسن سلوک و آداب تواضع
فرو گذاشتی نمیکرد و در مباحثات که میانه علما از هر علم واقع میشده دخلهای موجه کرده تحسین
فحول علما معتبر میداشتند و در انشا و سلاست عبارات و نکتهها او را مسلم الثبوت رائقان صحایف
انشا و سلاست و ارباب قلم سیاق و حساب بوده و در حسن خط درجه کمال داشته بعد از و منصب وزارت
بچهار نفر از ارباب قلم تفویض یافت خواجه غیاث الدین علی شیرازی مشهور بغیاث کره ممدوح بتصحیف
تبریزی که محاسب خوب و بعضی اوقات مستوفی الممالک نیز بود آقا محمد فراهانی که از اعیان ولایت
فراهان بوده و خواجه امیر بیگ کججی مشهور بامیر بیگ مهر که از اقوام میرزا کسایی کججی و مرد قابل مستعد

فضيلت شعار بوده در اول حال وزير غازيخان تكلو امير دار بوده و بعضی اوقات وزير خراسان نيز بود
و در علم جبر و اعداد و دير نكات مهارت تمام داشته و بجهت آنكه تسخير آفتاب مينموده مغضوب گشته
در قلعه الموت مدتها محبوس بوده و در زمان اسمعيل ميرزا از حبس نجات يافته و وديعت حيات بقابض ارواح
سپرد ميرزا بيگ ابهری كه از طبقه سابقه ابهر بوده در اول حال وزير سوندك بيك قورچی باشی افشار و بعد از آن
ايامی وزير ديوان بود چندگاه امر وزارت از ين جهار عزير متمشی ميشد چون بساط دولت ايشان
نورديده گشت معصوم بيگ صفوی كه امير ديوان بود برتبه بلند وزارت سرافرازی يافت با ايالت و
سپهداری جمع كرده و چند سال من حيث الاستقلال وزير و اعتماد الدوله بود و بديگر خدمات و لشكر
كشی مأمور گشته بانتظام امور دولت پرداخته همواره منظور انظار عواطف خسروانه بود و حضرت
شاه جمجاه آنجناب را عموم اغلی يعنی عمزاده خطاب ميفرمودند بعد از آنكه ميانه حضرت شاه جمجاه و سلطان
سليم بن سلطان مراد فرمان فرمای ممالك روم قواعد مصالحه استحكام يافته از ديار عجم آمد شد حجت الله
الحرام متواتر گشت مشار اليه بدلالت هادی توفيق اراده دريافت اين مطلب عليا كرده از حضرت
پادشاه مرخص و مأذون گشته باتفاق برش خان ميرزا كه از زمره فضلای عصر بود در دی براه او بود
روميان با او عذر كرده در حينی كه محرم شده بود در لباس اعراب باديه شبی بر سر او ريخته او را با
برش و چند كس ديگر از رفقا بدرجه شهادت رسانيدند اسناد اين امر شنيع بقطاع الطريق عرب
نمودند و در ايام غيبت مشار اليه امير سراج الدين علی قمی وزير بنيابت بدان خدمت قيام داشت
بعد از قضيه معصوم بيك چند سال مسند وزارت از وزير مستقل خالی بود در اواخر ايام حيات كر
سيد حسن فراهانی و خواجه جلال الدين علی بدين منصب عالی سرافراز يافته يكسال بدان خدمت قيام نمودند
اطوار ايشان مستحسن طبع اشرف نيفتاده هردو از ان منصب عالی معزول شدند و ديگر
احدی بامر مذبور منصوب نگشت مستوفيان عظام و اصحاب دفترخانه علی مستوفيان عظام ديوان اعلی

در زمان شاه جنت مكان آنچه معلوم گشته و مشهور بند ده نفر هفت نفر مستوفی الممالك و سه نفر مستوفی
بقايا بوده اند اول مير مسعود حرد باد قانی و ديگری خواجه شاه حسين ساروقی و ديگری خواجه غياث الدين علی
مشهور بغياث كهره شيرازی و ديگری خواجه قاسم نظری و ديگری خواجه ملك اصفهانی و مير غياث الدين
محمود شهرستانی اصفهانی و ديگری ميرزا شكر الله اصفهانی اين هفت نفر مستوفی الممالك بوده اند
و از زمره اين طبقه مستوفی الممالكی كه بعظم شان و بزرگی و امتداد زمان خدمت از امثال و اقران
امتياز داشته و بين الجمهور بسلامت نفس و ديانت و راستی و خير خواهی خلايق و حقانيت مشهور است
خواجه قاسم نظری بوده كه از اعيان و اهالی آن ولايت بود در قانون حساب دانی و علم سياق
ماهر و زياده از ديگر مستوفيان محل اعتماد شاهانه و منظور انظار شفقت و تربيت پادشاهانه
و هميشه در مجلس بهشت آئين بعرض حاجات خلايق كلمه الخيری كه باعث ترفيه حال مسلمانان و موجب
تحصيل دعای خير دلی بغيت بوده بی مداهنه و محابا بزبان ميگشوده و چون خالی از اغراض دنيوی و
خير خواهی بوده درجه قبول می يافته و همواره خدمات او پسنديده خاطر مبارك اشرف بود الحق مرد
سعادتمند خير انديش و خير خواه باقی بقاع الخير بوده بعد از فوت او بنابر از دياد مواد توجه اولاد عظام
او نيز در ازاء حقوق پدر مورد تربيت و شفقت گشته بمناصب ارجمند سرافرازی داشتند بعد از وی مير
غياث الدين محمود مذكور مستوفی الممالك شده در اندك زمانی معزول گشت بعضی اوقات منصب
استيفا ميانه اوارجه نويسان دفترخانه همايون منقسم گرديده هريك مستوفی الممالك گشت
و او خالی از درويش نهادی و سلامت پرهيزكاری نبوده و در مرتبه ايام خدمتش امتدادی يافت
سه سال قبل از رحلت شاه جنت بارگاه او معزول گشته ميرزا شكر الله مذكور بدين رتبه سرافراز
يافت دی ولد خواجه حبيب الله اصفهانی است مرد سليم النفس صاحب تمكين و وقار است صاحب
منقح خوش نويس نيكو اطوار بود و هر چند سال كه مدتی از خدمات ديوان اعلی مأمور گشت چند سال

سركار خود بودند بعضی اوقات يكدو نفر
نايب الاستيفا تعيين شده
بود تا آنكه ديگر باره مير
غياث الدين محمود
مستوفی

درگاه معلی بنوآگه منصبی از مناصب دیوان سرافراز باشد در مجلس بهشت آیین راه خدمت یافته
از زمره مجلسیان و متفرقه نویسان بود و چندروزی حسب الامر مشرف بقایای سابق بود آخر چون
طرز سلوک و حسن خدمت او بغایت مستحسن طبع اشرف گردیده بود میر غیاث الدین محمود سررشته
چنانچه مذکور شد معزول گشته بمیرزا شکرالله مفوض گردید و تا حین ارتحال شاه جنت مکان بین
الاستقلال بدان خدمت مشغولی داشت و در زمان اسمعیل میرزا چنانچه اشارتی بدان خواهد رفت
وزیر اعتماد الدوله شد و در زمان نواب سکندرشان بوزارت و میری خراسان و تولیت سرکار
فیض آثار منصوب گشته بدان ولایت رفت اما بجهت کبر و بزرگ منشی از وقاری که داشت
از سیمای او مشاهده میشد و پسندیده خودپسندان عصر نبود میانه او و بیگلربیگیان طرح بد شد
مهمات او چنانچه باید نشست نیافت بدامغان آمده در آنجا از دار فانی بجهان باقی انتقال نمود
مستوفیان بقایای اول **میر هدایت الله** معموری که از سادات معموری اصفهان بود مستوفی بقایا شد
و او اندک زمانی مستوفی بود فوت شد برادرش بجای او منصوب گشت مردی محاسب سیاق دان
بود قریب بده سال بدان خدمت قیام نمود اما خدمت او پسندیده طبع اشرف نگشت **میر شاه
غازی** اصفهانی که از سادات اصفهان بود و سلسله ایشان بسادات علاقه بند مشهورند مستوفی
بقایا گشت مردی محاسب و نویسنده کاردان بود چند سال در زمان شاه جنت مکان بمیرزایی
و سایر خدمات دیوانی قیام مینمود و از عهده خدمت کما ینبغی بیرون آمده تا حین ارتحال آنحضرت
بخدمت مذکور قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا که میرزا شکرالله وزیر اعتماد الدوله شد او را
مستوفی الممالک کردند در زمان نواب سکندرشان بدستور بآن منصب سرافرازی یافت و در آن
مهم بکمال استقلال داشت چون میرزا سلیمان که وزیر شده بود نسبت بمشارالیه سوء مزاجی بهم رسید
بتحریک او از منصب معزول گشته منصب استیفا بخواجه محمد باقر هروی که حق خدمت قدیم در هرات

بنواب سکندرشان داشت تعلق گرفت میر شاه غازی توجه بوطن اصلی آورده از آنجا متوجه بیت الله
الحرام شد و در آن سفر خیر از جهان فانی را وداع کرده متوجه عالم بقا گردید **ناظران بیوتات**
آنچه ذره حقیر را بدان اطلاع حاصل شده قاضی عماد اصفهانی ناظر باستقلال بود میانه او و مهتر جمال
اصفهانی منازعه پدید آمده مهتر جمال ابواب بر و نوشته بتصرفات و تقصیرات مال دیوان متهم داشت
بنابرآن معزول گشته مبلغ کلی مصادره فرمودند اما مهتر جمال بعد از عزلیت مشارالیه خود ضامن
وجه مصادره گشته او را باعزاز و احترام روانه صفاهان کرد مردی خیراندیش بود و بعد از او آقا جمال الدین
ولد آقا کمال الدین زین العباد کرمانی که پدرش وزیر باستقلال خراسان بود بمنصب نظارت یافت
بعد از مدت متمادی او نیز بجهت بعضی اعمال ناصواب که خصما و اضداد متهم داشتند مغضوب گشته تا حین
ارتحال شاه جنت مکان در قلعه الموت محبوس بود و در زمان اسمعیل میرزا خلاصی یافته در زمان نواب
سکندرشان بقدر اعتباری یافت کبر سن و شیخوخیت و ضعف و الم ایام حبس برو غلبه کرده مدت
حیاتش منقضی گشت و در هنگام ارتحال شاه جنت مکان سه نفر ناظر بودند **میرزا سلمان** که بعد از
عزل و حبس آقا جمالی ناظر اکثر بیوتات گردیده بود و ولد خواجه میرزا علی جابری اصفهانیست مدت چند
سال وزیر ابراهیم خان ذوالقدر حاکم فارس بود و مشارالیه در بلده فاخره شیراز اکتساب
فضایل و کمالات نموده در قابلیت و رشد و کاردانی متصف گردید بعد از فوت پدر باردوی
معلی آمده بتقویت میرزا عطاءالله وزیر آذربایجان چند سال بخدمات جزو آن ولایت مشغولی داشت
و از جانب مشارالیه باردو آمده چون آثار قابلیت و کاردانی از ناصیه احوالش هویدا بود
مورد تربیت شاهی گشته بعد از اخذ و قید آقا جمالی کرمانی چنانچه مذکور شد بمنصب نظارت اکثر
بیوتات خاصه شریفه سرافراز گشته در سلک مقربان مجلس همایون منسلک گردید و تا حین
ارتحال آنحضرت در کمال استقلال بدان خدمت قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا بعد از عزلیت

میرزا شکر الله منصب وزارت دیوان اعلی اختصاص یافت و اسمعیل میرزا در تربیت و تقویت
او مبالغه نموده حکم شده بود که بتعظیم هیچ یک از امرای عظام از مسند وزارت قیام کند و بعد از فوت
اسمعیل میرزا و جلوس نواب سکندرشان بمنصب وزیر و اعتماد الدوله گردیده بیشتر از پیشتر استقلال
داشت و دران منصب عالی بدرجه کمال رسید مآل حال او و قضایای نواب سکندرشان مرقوم
کلک بیان میگردد **خواجه ابوالقاسم** از اعیان ولایت فراهان و وزیر و مهردار دیوان اعلی بود
مرد راست خامه صادق القول درست گفتار نیکو روش و ستائش بود اطوار او پسندیده
طبع اشرف آمده از وزارت مهر بنظارت بعضی از بیوتات سرکار خاصه شریفه ترقی نمود و تا حین
رحلت حضرت شاه بدان خدمت قیام داشت در زمان اسمعیل میرزا هرچند گاه متکفل آن خدمت بود
اعتبار تمام داشت بالآخره دامن از آن شغل درچیده روی بوطن اصلی نهاد **میرزا ابوالفتوح** برادر
میر فضل الله شهرستانی اصفهانی ناظر عمارات سرکار خاصه شریفه بود و ایشان از اولاد میر سید شهرستانی
اند که در زمان خاقان سلیمان شان مستوفی الممالک بود و این سلسله همیشه درین دولت سرافرازی
داشته اند میر فضل الله مذکور مدتها وزیر اصفهان و رتق و فتق مهمات دیوانی آنجا بوده و در ایام
عمل صاحب املاک و رقبات کلیه شده رقم و تهمت بر انهاک کشیده بالجمله میر ابوالفتوح مذکور مردی
درکمال دیانت و راستی بخدمت نظارت عمارات قیام داشت میرزا احمد نام پسری داشت
فاضل و فقیه و صاحب فتوی مرتکب مناصب و مشاغل دنیا گشت فتاوی او در میانه فقهای عصر
معتبر است **احمدی بیگ** لشکرنویس برادر محمدی بیگ لشکرنویس سابق در اوان شاه جنت
مکان خواجگی بیگ شیرازی لشکرنویس و بغایت معزز و معتبر و در میانه امرا و لشکریان صاحب اعتبار
و ذوی الاقتدار بود چنانچه همگنان او را در پایه وزارت داشته منظر الوزراء میدانستند بعد از
فوت او محمدی بیگ برادر احمدی بیگ مذکور که اوارجه نویس آذربایجان بود مرد قابل سنجیده

بارای و هوش بوده بدین منصب والا ارجمندی یافت او نیز معزز و معتبر و در خدمت مرجوع
مستقل و منظور انظار شفقت و تربیت شاهانه بود چنانچه حضرت شاه جمجاه او را الغچوک وزیر
خطاب میفرموده اند بعد از فوت او برادرش احمدی بیگ مذکور لشکرنویس شد و تا حین ارتحال
شاه جنت مکان و ایام شاه سکندرشان بدین خدمت قیام داشت و این طبقه شیرازی الاصل
و در آنجا بطبقه خاکیه اشتهار دارند اما مدتهاست که از شیراز بیرون آمده چند کس از این جماعه
در عراق و آذربایجان وارد و بمعالی مناصب ارجمند و خدمات دیوانی معزز و سربلند بوده و مشار الیه
نیز مرد قابل خوش نویس صاحب فضل و کمال و از مستعدان ارباب قلم بود و در اوایل جلوس
همایون اعلی شاهی ظل اللهی فوت شد **علیقلی بیگ** وزیر قورچیان عظام و مشار الیه از اولاد
عرب گوست پدرش حسین قلی بیگ مرد قابل تعلیق نویس خوب بود و تتبع روش خط مولانا
بهاء الدین حسین منشی سرکار فیض آثار نیکو کرده بود از ظهور این دولت ابد پیوند منصب وزارت
قورچیان عظام بسلسله ایشان تعلق داشته و حقوق خدمت سابق روز افزون داشته اند
مشار الیه بسیار سلیم النفس هنرکار و از اهل طاعت بود بنابر حقوق آن سلسله بدان منصب ارجمند
یافته تا حین حیات بدین رتبه معزز بود او نیز در اوایل جلوس همایون شاهی ظل اللهی فوت شد
میرزا فتح الله مستوفی قورچیان عظام ذی صفاهانی و از اقوام خواجه ملک است که اول مستوفی
قورچی و آخر مستوفی الممالک شد میرزا فتح الله مذکور در آغاز جوانی بدین خدمت سرافراز شد
مشمول نوازش و مورد تربیت بود و همواره از مجلسیان اعلی بوده زیاده از وزیر قورچیان
در مهمات قورچیان دخل داشت **صاحب دفترخانه همایون** میرزا ابوتراب نطنزی مستوفی الممالک که کمال
ضابطه نویس و مفرده نویس نیز میگویند و او از سادات عظام او است نظرو داماد خواجه قاسم
مستوفی بود و در دفترخانه همایون ارباب قلم او را در علم سیاق استاد الحاسبین میدانستند

هدایت بیک شیرازی صاحب ... وزیر دیوان اعلی بود وی از اقوام خواجه حبیب الله صاحب توجیه
سابق است در سلسله ایشان جمعی کثیر درین دودمان ولایت نشان بخدمات متنوعه قیام داشتند
و محل اعتماد شاهانه بودند مشار الیه مرد سنجیده است قلم صاحب وقوف سلیم النفس پرهیزکار بود و
از اوارجه نویسان خواجه محمد امین مشهور بجان ولد خواجه قاسم مستوفی که در سیاق و قانون
حساب دانی مصداق الولد سر ابیه بود بخدمت اوارجه نویسی آذربایجان و شیروان قیام داشت
خواجه رشید بیک که شیرازی الاصل و از اقوام هدایت بیک است و با اوارجه نویسی عراق معزز و
مرد صوفی مشرب درویش نهاد پاک اعتقاد خدا آگاه بود آقا اسد نظر بیا اوارجه نویس خراسان
و کرمان و میر نعمت الله ولد اسد سوخته مشهور شیرازی در بجای پدر اوارجه نویس فارس بود آقا
سیف الملک اصفهانی مستوفی ارباب التحاویل اگرچه زیاده استعدادی نداشت اما مرد رنگین
خوش صحبت شیرین سخن بودند بدین جهت در مجلس بهشت آئین راه یافته از زمره مجلسیان و منظور
انظار عنایات شاهانه بود وزرای عظام ممالک دو نفر بغایت بزرگ و عالیشان بودند
میرزا عطاء الله اصفهانی که در اول حال وزیر مهر بود و وزارت و ممیزی کل آذربایجان و ... سرا
سرفرازی یافت و دیگری آقا کمال الدین زین العابد کرمانی چنانچه در فوق اشاره شد وزیر و ممیز
کل خراسان اما در حین رحلت شاه جنت مکان آقا کمالی فوت شده بود و میرزا عطاء الله
کبر سن و شیخوخیت دریافته از آن منصب معزول گشته هر دو وزیر صاحب خرد و سلیم النفس بودند
ذکر خیر و نیکنامی ایشان در خراسان و آذربایجان الی غایه مذکور السنه و افواه خلایق و عمل
ایشان در آن ولایت قدوه و قانون است و از جمعی که در حین رحلت شاه جنت بارگاه بوزارت
ممالک قیام داشتند میرزا هدایت الله ولد خواجه شاه حسین سارو تقی (?) که سابقا وزیر ترخان بود
بوزارت گیلان بیه پیش منصوب گشته بدان خدمت قیام داشت اما گیلان زرفته در کار

معلی میبود در زمان نواب سکندرشان مستوفی الممالک شده بعد از قتل میرزا سلمان که در هرات
واقع شد و در محل خود گذارش خواهد یافت وزیر دیوان اعلی و اعتماد الدوله گشت اما از راه
استقلالی نیافت خواجه قاسم بیک که سابقا وزیر حسین بیک یوزباشی استاجلو بود بوزارت
آذربایجان سرافراز شده چند سال بدان خدمت قیام داشت اما او نیز تا حین رحلت شاه
جنت بارگاه در درگاه معلی مانده با آذربایجان نرفت مرد خیراندیش و بسلامت نفس اتصاف
داشت تبریزی الاصل بود و ربطی با اهل اصفهان نیز داشت برادرش خواجه عنایت نیز که
بجای برادر وزیر حسین بیک طهرانی که وزارت دار العباده یزد معزول شده بود بوزارت
دار السلطنه اصفهان منصوب بود رابطه خویشی با آقا ملای دوات دار قزوینی مشهور داشت
او نیز مرد آدمی خوش سلوک سلیم النفس بود میرزا بدیع الزمان ولد آقا ملای دوات دار مذکور
بوزارت دار المؤمنین کاشان قیام داشت و او برادرانش بنابر سلامت نفس و حسن سلوک
با رعایا منظور انظار شفقت شاهانه بودند یک برادرش آقا محمد زمان به بعضی خدمات دار السلطنه
تبریز مامور بوده برادر دیگرش احمد بیک وزیر بعضی محال خراسان بود میرزا عبد الباقی مشهور بمیرزا
مخدوم ولد میر فضل الله شهرستانی بعد از فوت میر سید علی رضوی قمی که دار السلطنه قزوین
بود بوزارت آن ملک سرافراز گشته بدان خدمت قیام داشت در فوق تحریر یافت که میر فضل الله
صاحب املاک و رقبات کلی بود املاک خود را وقف کرده تولیت آنرا بارشد اولاد خود
بود میر عبد الباقی مذکور به بعضی وضایع روزگاری جمیع آنها را نابود گردانید خود نیز بعد از وقوع
حضرت شاه جنت مکان از ادانی مجالس و بقلات بموقع و خواست و طلبهای عنف انواع
بلایا کشیده پریشان حال و مورد تشویشات روزگار بود میرزا احمد ولد میرزا نور الله کفرانی (?)
اصفهانی وزیر سرکار خاصه شریفه فارس بود و حضرت شاه جنت مکان را شفقت خاصی به میر نور الله

شده بود از وزرای معتبر آن زمان و مرد
خلیق آدمی پسندیده سلوک بود
خواجه محمد شریف

وزیر

مذکور پدر او بود و مشار الیه نیز بدستور پدر مشمول عنایات شاهانه بود در زمان نواب سکندر شان
بنا بر حسن خدمات و رابطه و خدمتکاری که در شیراز با آنحضرت داشت بمنصب نظارت کل سرافراز
گشت و ناظر مستقل مطلق العنان بود میر سید حسین خطیب قاینی وزیر بعضی محال خاصه شریفه دار السلطنه
هرات و در آن ملک نجابت صاحب اعتبار و مشار الیه بود میرزا احمد کرمانی که وزیر احمد بیک افشار
قورچی باشی بود بوزارت دار الارشاد اردبیل قیام داشت چون اسامی این چند نفر که از مشاهیر وزرا
جزو بود نگاشته کلک بیان گشت در تفصیل وزرای جزو زیاده فایده نیست لهذا زبان قلم از تحریر
آنها خاموشی گزید جمعی دیگر از آنجمله وزرای معزول و منصب امرا در خدمت اشرف بودند در زمره
مجلسیان مثل قراحسن وزیر زیاد اغلی که مرد ترک تاجیک شیرین سخن بود و زیاده از اقران
سلطان بود و در میانه تاجیکیه اتاقه [illegible] باو شفقت شده بر سر [illegible] و بدین عنایت مخصوص بین
الاقران سر مفاخرت بچرخ برین می افراشت دیگری خواجه ضیاء الدین سلمانی اصفهانی که وزیر عبدالله
خان استاجلو بود و بعد از فوت او باردوی معلی آمده از زمره مجلسیان بود دیگری خواجه حسن نخجوانی
مشهور به اتفاق مشرف که هیچ منصبی نداشت و از جمله مجلسیان بود خواجه شاه منصور فلانی وزیر حیدر
سلطان ترخان ترکمان بود و رخصت دخول مجلس همایون داشت میر سراج الدین علی
قمی وزیر معصوم بیک که بعد از واقعه شهادت او که در فوق تحریر پیوست بمنصبی از مناصب دیوان
سرافراز نشده بود و اما بدستور سابق راه ملازمت داشت وزیر شرفان [illegible] نیز چند نفر صاحب
اعتبار بودند میرزا بابای شیرازی مشرف خزانه عامره که در خدمت اشرف معزز و معتبر و محل اعتماد
شاهانه بود میرزا [illegible] شیرازی مشرف طویله که اکثر اوقات در طویله و میدان اسب بسعادت
خدمت سرافراز بود میرزا احمد پیشکش نویس قوم میرزا بابا بخدمت پیشکش نویسی معزز و معتبر و
محل اعتماد بود میرزا حسن اصفهانی مشرف رکابخانه قیچی خانه بود میر سید علی حسینی [illegible]

بشرف مکالمه و همزبانی اشرف مشرف
و معزز بود دیگری میرزا هدایت الله
که وزیر [illegible]

ساقا مشرف خزانه بود با شرف [illegible] قیام داشت دیگر مشرفان بودند بدین چند نفر اختصار نمود
جمعی دیگر از اکابر و اعیان ممالک طبقه تاجیکیه در درگاه معلی بودند و بعضی را خدمت داشتند و گروهی
بمهمی از مهمات دیوان اختصاص نیافته بودند اما در مجلس بهشت آیین [illegible] و مشار الیه و صاحب دخل
بودند خصوصا میر هاشم قمی که از سادات موسوی دار المؤمنین قم و مرد شیرین سخن خوش گذران بود
و صاحب املاک و رقبات و ثروت و مکنت گشته در خدمت اشرف راه سخن و عرض مطالب و
مدعیات ارباب حاجات زیاده از دیگران داشت گاهی رایحه منصب وزارت دیوان اعلی
بمشامش میرسید اما بدین رتبه سرافرازی نیافت شاه جنت مکان همیشه باو بذل و عطایه شامل
توجهات بیزوال میفرمودند و اکثر اوقات در اثنای عزت و اعتبار بمواخذه و مصادره گرفتار
بود و تا حین ارتحال شاه جنت مکان معزز و محترم اما از خواست و طلب عنیف خالی نبود دیگری
از اهالی و اعیان این طبقه خواجه عبد القادر کرمانی ولد خواجه عبد الرشید بود و از اعاظم اکابر
و اعیان بزیادتی املاک و رقبات و حاصل و منافع منفرد و ممتاز بود و از دار الامان کرمان حسب
الفرمان قضا جریان بپایه سریر اعلی آمده از زمره مجلسیان بهشت آیین بود و گاهی نوید وزارت
دیوان اعلی می یافت فاما او نیز بطریق میر هاشم با وجود عزت و اعتبار از تشدد ارباب حوالات
آسودگی نداشت و برضا و رغبت خود دوازده هزار تومان پیشکش قبول نمود که رخصت رفتن کرمان یافته
بدستور در آنولایت بزراعت و عمارت قیام داشته اما این مسئول درجه قبول نیافته تا حین ارتحال
شاه جنت مکان در اردوی معلی بود و در زمان نواب سکندر شان رخصت انصراف یافته متوجه وطن
اصلی گردید اما در آنملک از سلوک ناپسند بکتاش خان افشار که رایت خودسری افراخته بتحصیلدار
بقتل مشار الیه بود مجال اقامت نیافته متوجه عتبات عالیات گردید و مدتها در دار السلام بغداد
و آنحدود توقف نموده از بیم خفت و بی اعتباری اراده وطن نکرد و در آنولایت ایام حیاتش

پیری گشت کلانتران و ارباب و اهالی جمعی کثیر در درگاه معلی و مجلس بهشت آیین راه کمال و هنرمندی داشتند
و بخدمات مامور میگردیدند که تفصیل آنها موجب اطناب بود و از ایشان محمدی بیک تبریزی که از اقوام
میرزا زکریا که منشی الممالک بود و سابقه خدمتکاری قدیم داشت قوم شده بود و منصب انشای ممالک محروسی
مفوض نشده بود و میرزا احمد ولد خواجه علی بیک سرخ کرمانی که نسبت خویشی با محمد بیک مذکور داشت و دقایق
عبدالله جوینی و خواجه علاء الدین منصور کرهرودی بخدمت انشای ممالک قیام نموده از زمره مجلسیان
بودند میرزا محمد در زمان اسمعیل میرزا منشی الممالک گشته بغایت معزز و محترم گردید و در زمان نواب
سکندرشان بعد از قتل میرزا سلمان مستوفی الممالک گشته و در زمان ابوطالب میرزا بمنصب وزارت
ترقی نمود مآل حال او در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رقم زده کلک بیان خواهد گشت
و هر سه از ارباب قابلیت و استعداد و در زمره خوش نویسان بودند اما قاضی عبدالله در فن انشا
بر اقران مرتبه رجحان داشت ذکر حکمای مسیح الانفاس ازین طبقه فضیلت نشان در ممالک ایران
جمعی کثیر بودند بذکر چند نفر که سمت ملازمت اشرف داشتند و مشاهیر این طبقه اقدام رفت حکیم غیاث
الدین علی کاشی مرد صادق القول راست گفتار ساده لوح بود و در اکتساب علوم متداوله کما ینبغی
کوشیده و در علم طب مرتبه کمال داشت بعد از فوت برادرش حکیم نور الدین بملازمت اشرف
فایز گشته در سلک حکما انتظام یافت و در معالجات مرضی ید بیضا نموده قولش در میانه حکما قدوه
و قانون بود و در خدمت شاه جنت مکان بجهت صدق و اخلاص و راست گفتاری زیاده از اقران
محل اعتماد بود حکیم کمال الدین حسین شیرازی طبیب فاضل دانشمند نیکو اخلاق بود و در اوایل حال
حکیم مرتضی اعظم شاه نعمت الله یزدی گردیده در خدمت او می بود بعد از فوت او در سلک حکمای
درگاه معلی منسلک گشته اختیارات خاطر بدایع نما و تصرفات طبع بدیع آسایش اکثر اوقات از مسلک
خطا دور افتاده معلولان بطریق علل ازمنه و مریضان امراض مختلفه بیمن معالجاتش صحت می یافتند

چون بتوسعه مشرب مشهور گشته بطریق ارباب ریا زهد فروشی نمود و باحتمال ارتکاب شرب خمر که اطبا
بجهت صحت ابدان عموما جایز میشمارند از شاه جنت مکان زیاده توجهی نمی یافت و در زمان نواب سکندر
شان ملازمت خان احمد والی گیلان اختیار نموده بدان ولایت رفت و مدتها در خدمت او معزز
و بغایت معتبر بود و والی مذکور با او مباحثه طب مینمود و اوقات حیاتش در آنجا سپری گشت حکیم
ابونصر ولد صدر الشریعه گیلانی مردی وجیه خوش محاوره خوش سیما و بغایت معالج خوب بود و اکثر معالجات
در اردوی معلی موافق امر حیه مرضی افتاده و در آن فن شهرت تمام داشت در بیماری شاه جنت مکان راه
خدمت شایسته روزی یافته محسود امثال و اقران گردید و در خدمت شاهزاده نامدار سلطان حیدر
میرزا عزت و منزلت تمام داشت و بمحض توجه و التفات او بر سایر حکما تعظیم جاهلانه بهجت بالآخره
همین باعث آن شد که در قضیه ارتحال شاه جنت مکان او را در معالجه بخیانت متهم داشته در دولتخانه
همایون بدست قورچیان خاصخانه بقتل رسید میرزا محمد شیرازی قوم حکیم کمال الدین حسین و حکیم
فاضل و دانشمندی نیکو اخلاق بود و در معالجه مرضی ید بیضا مینمود اکثر حکمای عصر قول او را معتبر و فاضل
در معالجات معتمد علیه و موثوق به میدانستند جمعی از اطبا بشاگردی او افتخار کرده مباحثه کتب طب
با او میکردند والحق بقراط زمان و افلاطون دوران بود غایتش او نیز بتوسعه مشرب بطریق کمال
الدین حسین از توجهات پادشاهی مهجور بود در راه خدمت کمتر داشت بعضی اوقات در اردوی
معلی و بعضی اوقات در دار العباده یزد روزگار میگذرانید حکیم عماد الدین محمود او نیز نسبت قرابت
باین دو حکیم دانشمند داشت و در علم و حکمت میانه همگنان طاق و در دانشوری و حذاقت
مشهور آفاق بود رسالات مرغوب و نسخهای غریب از و در علم طب و تربیت معاجین و معالجه
امراض مزمنه و مواد حاره خصوصا جرب صغیر و کبیر که بین الجمهور بآتشک مشهور است در میان معتمد
علیه اطباست در اوایل حال در خدمت عبدالله خان استاجلو حاکم شیروان بود و عبدالله خان

بجهتی از جهات تغیر مزاج با او نموده آتش غضبش فروخته گشته او را بسرما و برف تعذیب کرد و او
را یکشب تا صباح او را در میان برف نگاه داشته بود و جناب حکمت مآب در آن قضیه با فراط خوردن
افیون علاج خود کرده اگرچه از آن بلیه سالم ماند اما رعشه بر وطاری گشته تا حین حیات بصاحب رعشه
بود و چون خود افیونی بود اعتقاد تمام با فیون داشت و چون شاه جنت مکان در رواج دادن شاخ
مقدس حضرت امام الجن والانس باقصی الغایه توجه مرعی داشته از هر طبقه آنچه بهتر بود بخدمات
آن سرکار تعیین میفرمودند او نیز بطبابت سرکار فیض آثار مامور گشته مدتها در مشهد مقدس بمعالجه
بمعالجه مرضی مشغولی داشت والحق جامع صفات و کمال و زبده اصحاب فضل و گزیده ارباب افضال
بود **ابوالفتح** تبریزی مشار الیه از اطبای مشهور تبریز است و چون حقیر الجثه بود بین الجمهور بحکیم
کوچک اشتهار داشت و در تشخیص مرض و احوال مرضی متفرد بود اگر مریضی خبطی زده بودی بی آنکه
بسوال احتیاج داشته باشد از دیدن نبض ادراک آن خبط نموده اظهار مینمود که این کونه
از اکل و شرب غذای کذا و شربت کذا است و مکسی اگر واقع شده بود سبب آنرا اظهار میکرد و
اکثر اوقات مطابق واقع می افتاد و این شیوه را بسرحد اعجاز رسانیده بود و جناب حکمت مآب
در زمان سلطنت اسمعیل میرزا بخدمت او قرب و منزلت تمام یافته از جمله مقربان و محرمان حرم
عزت گردیده از سایر اکفا و اقران بشرف قرب و منزلت امتیاز داشت در زمان نواب سکندر
شان که امیرخان موصلو ترکمان حاکم تبریز و امیر الامرای آذربایجان بود جناب حکمت پناهی
در سلک ملازمان خان درآمده در خدمت او تقرب تمام داشت و بعد از واقعه خان چون از
هواخواهان او بود نواب جهانبانی التفات بحال او نکرد اما در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الله
ترقی تمام کرده از محرمان حریم حرم قدس گردیده بالآخره بمضمون این مصرع که محرم بیک نقطه مجرم شود
گرفتار آمده پیمانه حیات را که از شربت ناگوار ممات لبریز شده بود لاجرعه درکشیده بر بستر فنا

غنود **حکیم یار علی** طهرانی مشهور بحکیم خیری مرد فاضل صاحب حال و از اصحاب فضل و کمال و بسیار
خوش صحبت و شگفته طبع و مطایبه دوست بود شاه جنت مکان را توجه و التفات تمام بمشار الیه
بود و بخدمت معالجه مرضی غربا و مردم بی موونت مامور گشته رتق و فتق شربتخانه خیری بآنجناب
تعلق داشت و بدین جهت بحکیم خیری مشهور شده بود و دو پسر قابل داشت حکیم نور الدین علی و حکیم
شرف هر دو مورد تربیت پدر بودند و در خدمت مرجوعه معاونتش مینمودند مرد سخی طبع مهمان
دوست بود و تا آخر ایام حیات او و هر دو پسرانش از زراعت و عمارت و محصول حلال خود
سفره درویشانه بر سر راه گشوده بخدمات اعزه آینده و رونده قیام مینمود **میر روح الله**
ولد میرزا شرف قاضی جهانی که از سادات عظیم القدر سیفی حسینی قزوینی است اوصاف حمیده
والد و جد او از غایت شهرت از بیان مستغنی است آثار جلالت و بزرگ زادگی از ناصیه
احوالش نمایان و اخلاق رضیه و اطوار مرضیه بین الاکابر والاعیان موصوف و بحلیه فضل و دانش
آراسته و بوفور قابلیت و استعداد پیراسته بود بعد از اکتساب علوم متداوله ذوق علم طب
یافته در آن فن شریف مهارت یافت اگرچه بمعالجه مرضی کمتر شتافتی اما تصرفاتش در معالجات
علل و امراض پسندیده خواص اطبا افتاد طبیب زادگان قزوین اکثر در خدمت او مباحثه علم طب
نموده بشاگردی او افتخار مینمودند شکسته تعلیق را بسیار خوب می نوشت در زمان نواب سکندر
شان در قزوین سقم بر مزاجش مستولی گشته طبیب قضا دست تصرف از معالجه بدنش کوتاه کرد و
در عالم جوانی مقیم منزل جاودانی گردید دیگر اطبای حاذق در ممالک بودند مثل حکیم زین الدین
علی یزدی و حکیم رشدی شاعر قمی و اطبای اصفهان چون غرض تعداد ملازمان رکاب اقدس
شاه جنت مکان و اعزه اردوی معلی بود زبان قلم را از توصیف کل آنها کشیده داشته بذکر
احوال سایر مستعدان پرداخت **ذکر خوشنویسان که در آن عهد بحسن خط شهره جهان و آرایش زمان**

بودند از زمره خوش نویسان که در ان عصر قلم نسخ بر خطوط سایر استادان اند از نستعلیق نویسان
جمعی بوده اند که درین چمن جهان فانی بدرود کرده بودند از جمله مولانا عبدی نیشابوری و مولانا
شاه محمود زرین قلم و مولانا شاه دوست هراتی و مولانا رستم علی خواهرزاده استاد بهزاد مصور و حافظ
باباخان تربتی و مولانا ملک دیلمی قزوینی که سرآمد خوش نویسان عصر بودند بنابرین جمعی که در قید
حیات بودند ذکر میرود اول باعتقاد اهل هرات و جمهور مردم خراسان و عراق مولانا محمود اسحاق
سیاوشانی و ثانی میر سید احمد شمع زر مشهدی که هر دو شاگردان بیواسطه مولانا میر علی اند و در ان
عصر کسی نستعلیق را باندام مولانا محمود مذکور ننوشت و اهل هرات خط او را از خط میر سید احمد
بهتر میدانند و اعتقاد شان آنست که جناب مولانا او را رخصت داده بود که قطعه بنام مولانا بنویسد
اما اهل مشهد این معنی را مسلم نمیدارند و این چند بیت شعر مولانا میر علی را شاهد مدعای خود میسازند

شعر
خواجه محمود گرچه چندی : بود شاگرد این فقیر حقیر : بر تعلیم او دلم خون شد : تا خطش یافت صورت تحریر
در حق او نرفت تقصیری : لیک او هم نمیکند تقصیر : هرچه خود می نویسد از بد و نیک : میکند جمله را بنام فقیر

گویند خواجه محمود این قطعه را شنیده گفت مولانا نیک فرموده را غلط گفته من انچه بد می نویسم بنام او میکنم
گر واقعی باشد هرچند صورت مطایبه و ظرافتی دارد اما نهایت مرتبه بی ادبیست مجملا اهل مشهد
میر سید احمد را ازو بهتر میدانند الحق جناب میرزا خوش نویسان بی بدل و قطعه نویس بی قرینه
بوده و در خراسان و عراق بل در تمامی آفاق شهرت تمام داشت و اصحاب خط را اعتقاد تمام بخط
اوست والحق درین امر منفرد و از اقران ممتاز بوده و خط او اعتبار تمام دارد و قطعه او را
باطراف و جوانب عالم خصوصا هند و ماوراءالنهر و روم میبرند و جمعی کثیر شاگرد او گردیده از وی فیض
یافتند اما در اواخر تغییر روش تمام داده تصرفات نمود که پسندیده طبع ارباب تمیز نبود و دیگری
از نستعلیق نویسان ان زمان مولانا محمد حسین تبریزی است وی پسر مولانا عنایت است برادر

ملا محمد علی که ذکر او در زمره علما مرقوم کلک بیان گردید اگر خط نستعلیق که اهل عراق و آذربایجان نوشته اند
در نظر خوش نویسان خراسان زیاده اعتباری ندارد و این شیوه باهل خراسان مسلم است اما
مشار الیه در مشق نستعلیق ترقی عظیم کرده بسیار قلم پر مغزی داشت و آنچه از قلم او بر صفحه مشق
ریخته میشد عیب و آلایش اصلاح نمود و دیگر ترقیات عظیم در شان او بود که اگر از عمر امان می یافت
قلم نسخ بر خطوط استادان ما تقدم میکشید در عالم جوانی کلک حیاتش از دست قضا بر شکسته
صحیفه عمرش از رقوم کامرانی ساده گشت اکنون اگر صفحه مشقی از وی پیش کسی ظاهر شود دست بدست
میگردانند و طالبان این فن از یکدیگر میربایند دیگری میر معز کاشی است که در ان حین در وادی
خوش نویسی میکرد و خوب مینوشت کتابت میکرد و قطعه نویس بود غایتش اعتقادی که اهل کاشان
و عراق باو داشتند خالی از صحت بود و بخوش نویسان خراسان که اسمشان مذکور شد برابری میکرد
مولانا باباشاه اصفهانی از نستعلیق نویسان عراق منفرد و در کتابت مشهور آفاق بود الحق کاتبی
در عراق مثل او بهم نرسید و در ان حین در خراسان نیز نبود اوقات بکتابت صرف کرده تحصیل
وجه معاش از ان ممر مینمود و اکابر و اعالی خواهان خط او بودند و رعایتها مینمودند کتابت او
نزد مردم عراق بسیار بود اما درین حین کمتر بدست می آمد اکثر باطراف و جوانب برده بقیمت اعلی
فروختند میر صدرالدین محمد ولد میرزا شرف قاضی جهانی نیز نستعلیق نویس و از خوش نویسان عهد بود
وی از سادات سیفی حسنی قزوین است و برادرش میر روح الله هر دو از اکابر سادات و مستعدان
روزگار بودند و والد و جدش از غایت شهرت و وفور قابلیت و استعداد و فضایل و کمالات
صوری و معنوی محتاج بتوصیف نیستند و غزلهای عاشقانه رنگین میرزا شرف که بطرز خاص در رشته
بلاغت انتظام داده و از غایت ملاحت شور در میانه سخنوران عهد انداخته بود بدین دعوی
شاهد عدل است و اولاد مذکور او بر حسب الولد الحر یقتدی بابیه الغر در اکتساب علوم متداوله

قصب السبق از اقران ربوده بود و بنور اخلاق حسنه متحلی و بحلیه فضل و دانش و استعداد متحلی بوده
مناسب این بود که اسم شریف میر و برادرش در زمره سادات عظام و اکابر ذوی الاحترام رقم
یابد چون هر دو از ارباب قابلیت و مستعدان دهر بودند اسم جناب میر در زمره خوشنویسان
و اسم برادرش در سلک اطبا مرقوم کلک بیان گردید بالجمله جناب میر نستعلیق نویس خوب و شاگرد
مولانا ملک دیلمی قزوینی بوده که از خوشنویسان مسلم الثبوت عراق بوده و تعلیم خط از او داشته و
محرف نویس بود و در ایام جوانی بسیار بنزاکت و با مزه می نوشت اما در اواخر بجهت ضعف باصره
ترک مشق کرده بهمانچه در اوایل نوشته بود اکتفا کرده و در روش خط نستعلیق و تتبع خط مولانا
سلطانعلی بیشتر از مولانا میرعلی داشت و تتبع او بهتر از دیگران کرده بود و در اهتمام در باب حسن خط
این دو نادره زمان شرحی بنظر رسیده بود و جهت افاده گویند در وقتی که مولانا میرعلی در این فن
ترقی عظیم کرده و بلند آوازه گشت بارها با مولانا سلطانعلی دعوی کرده ارباب تمیز جانب ملا
سلطانعلی را میگرفتند روزی جناب مولانا میرعلی بخدمت مولانا آمده التماس کرد که قطعه بدهند
که نقل نماید و چون قطعه نادر مطبوع گرفت و هر سه را نقل کرده در میان یکدیگر بخدمت مولانا آورد
و مولانا سلطانعلی متحیر گشت که آیا خط او کدام است بعد از تامل بسیار خط ملا میرعلی را باعتقاد خود
برداشت الحاصل جناب میر با نواع قابلیت و استعداد آراستگی تمام داشت سالها مطالعه
کتب تواریخ و تتبع اشعار متقدمین و متاخرین کرده تذکره تالیف نمود که در ازمنه سابقه کمتر تالیف
یافته و در ربع مسکون از هر کس مصرع موزونی سر زده جناب میر بر وی حال او کرده تذکره
درج نموده و اکثر شعرا را او نوشته و با آنکه اکثر اوقات حیاتش صرف آن شد چنانچه میخواست
اهتمام نیافت و در علم موسیقی داد و او سعی بسیار کرده سرآمد روزگار گشت در تصنیف قول
و عمل نادره کار و نقشهای بدیع مجلس آرای شکفته طبعان و زبانزد گویندگان روزگار است

در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی بیشتر از بیشتر منظور نظر التفات گشته همواره
ملازم رکاب اقدس بود و در اسفار خراسان آهنگ سفر آخرت ساز داده بطریق رندگان
مرحله ساز دیوان راه حجاز نکرده پستی بر راحله مبتنی بسته غربت عالم بقا نمود میرزا ابراهیم
ولد میرزا شاه حسین اصفهانی او نیز وزیرزاده قابل پسندیده خوشنویس بود جناب میرزا در
بطریق میر محرف نویس بود اما خط او در رتبه خط میر نداشت خوش طبع صاحب همت قلندر روش
درویش منش بود آنچه بدست تکلفش تا آن بر سید در سفره اخلاص نهاده و تاق سرایش خالی
از آمد شد ظرفا و شعرا و مردم اهل خالی نبود گاهی بزرگانه در کمال تنعم و زندگانی کرده بنده
گاهی ایام هفته را بنان جوی قناعت میکرد و بر در توکل نشسته بود از ارباب مناصب و اعیان
بقدر رعایتی می یافت اما بسیار مرد شوخ طبع صحبت دوست بود و راه ستم ظریفی و خوش
و بذله گوئی و صنع شریف در خدمت جناب میرزا گشاده بود در شعر فهمی و تتبع لغات فرس عدیم
الانفراد مینمود رساله که در لغات فرس تصنیف نموده اکنون در عراق شایع است دیگر نستعلیق
نویسان در میانه هر طبقه بودند مثل علی بیک ولد شاطر محمد نوادهٔ شاطر علی که نکو نویس و بدل ابوی
و بیر بوداق بیگ قبلان اعلی شاملو که در نستعلیق ترقی کرده در میانه اتراک ممتاز بود و میرزا
تکلو و ولی عربگرلو نیز نستعلیق نویس بودند اگر قلم عنبرین رقم بتوصیف حال هر یک از امثال
این جماعت زبان کشاید قصه بطول می انجامد و از طبقه تعلیق نویسان کسی که در آن عصر خوش
نویس بقرینه بود خواجه علاء الدین منصور منشی کرهرودی است که از جمله منشیان مجلس همایون
بود و اسم در سلک منشیان مرقوم گشته چون از زمره خوشنویسان بود از نگارش آن اینجا
نموده تحریر نمود وی از کلانتر زادهای کرهرود است تتبع خط مولانا درویش را خوب کرده
در آن عصر مسلم الثبوت بود اما جمعی دیگر که دغدغه خوش نویسی این خط داشتند شکسته که

خط او قرینه کمال دارد اما بسیار درشت نویس است و دایرها را بزرگ می نویسد ظاهرا در کتابت
فرامین و نشانها آن روش عمار است زیرا که مولانا عبد الحی منشی سلطان یعقوب ترکمان
که از خوش نویسان عدیم البدل تعلیق است درشت نویس بوده و دایرها را بزرگ و کشیده
نوشته خواجه مذکور شکسته نستعلیق را نیز خوب می نوشت میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله نیز از خوش نویسان
تعلیق است اگرچه در اوایل شاگردی خواجه علاء الدین منصور کرده اما در اواخر ترقی عظیم کرده تتبع روش
شکسته مولانا درویش را که بقلم کند نوشته بسیار خوب کرده و دایر خط او بر خلاف خواجه علاء الدین
منصور کرد و غیر کاواک بود اما زیاده رطوبتی ندارد وی از وزیرزادگان معتبر شاه جنت مکان بود
در ایامی که پدرش وزیر آذربایجان و شیروان و منظور نظر شاه جنت مکان بود در ایامی که پدرش
و ابنا یات گوناگون محسود تاجیکان بود او در اردوی معلی مجلسی و اهل خدمت مجره و دوات قلم و
قلم تراشیدن شاه جنت مکان باو تعلق داشت و در اواخر معاندان عمر و سعایت آغاز کرده
او را از نظر فیض اثر انداختند مدتها پریشان حال میگردید اما هرگاه کتابات او را نیز احضار
مینمودند و در انشای کتابات دخیل بود بعد از بیماری حضرت شاه جنت مکان وزیر شوشتر و
دخورستان شد در زمان نواب سکندرشان بتقریب وزارت مرشد قلی خان بخراسان رفته
چون بسیار بلند پرواز بود محرک قضایای خراسان شده در قلعه تربت بدست برادرزاده اش
مقتول گشت میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله که پدرش مستوفی الممالک شاه جنت مکان
بوده و اسم او در سلک اسامی وزرا در آمده تعلیق نویس بی بدل و خوش نویس بی مثل و مانند
بود و بعد از میرزا احمد او ترقی عظیم کرده خط تعلیق را به سر حد کمال رسانیده و او نیز تتبع خط
درویش نهاده اند اما هر دو صاحب طرزند و هر کدام این خط بطرزی علیحده نوشته اند که
هیچکدام کمتر از مولانا درویش نیست اما رطوبت در خط میرزا محمد حسین بیشتر از خط میرزا احمد است

او در زمان حضرت اعلی بجانب هند رفته در سلک منشیان و ملازمان فرمانفرمای هندوستان منسلک
گردیده و در آن سواد اعظم خط ممات بر صحیفه حیات نگاشت میرزا حسین منشی ولد عنایت الله
وزیر حسین بیک تعلیق نویس خوب و شاگرد خواجه علاء الدین منصور بود در سلک محرران دار الانشای
همایون منسلک گردیده و بروش استادش کاواک نویس بود و بسیار سریع الکتابت بود و شکسته
نستعلیق را نیز بسیار خوش مینوشت دیگر خوش نویسان مثل مولانا محمد امین منشی قزوینی و غیرهم بوده اند
و از طبقه ثلث نویسان استاد زمان و یگانه دوران مولانا علی بیک تبریزی بود که جوهر خط او نشانه
جواهر خطوط یاقوت نما بود و پرورش مولانا عبد الله صیرفی نوشته اما قلم نسخ بر خطوط او و دیگر
استادان کشیده و امینی نزد صاحب خردان تبریز بل سایر ارباب تمیز محقق است از شاگردان او
مولانا علیرضای تبریزی و حسن بیک ولد محمود بیک سالم زرین قلم ترقی کرده اند اما مولانا علی رضا
در زمان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ذوق مشق نستعلیق یافته در اندک زمانی ترقی عظیم کرده در
فن بلند آوازه گردید و الحق وحید زمان خود بود مولانا یوسف کتابدار و جمعی دیگر در تبریز و شیراز و
خراسان و عراق بودند که اگر قلم شکسته رقم بتحریر ذکر آنها پردازد قصه بطول می انجامد و لهذا اسامی
مشاهیر این طبقه و جمعی که بسمت ملازمت درگاه پادشاهی دارند مرقوم گردانیده زبان بیان قلم
از تحریر دیگران کشیده داشت ذکر نقاشان بدایع نگار و مذهبان زرین قلم سحر آثار
که هنرمندان روزگار بودند و در ان حین اوراق زمانه بوجود ایشان مذهب و تزیین داشت
نگارنده نقاشش بهزاد دست * حریر سخن را چنین نقش بست * که حضرت شاه جنت علیین آشیان
نقاش نادره کار و مصور نازک قلم سحر نگار بود و هرچند اسم شریف آنحضرت را در تعداد هنرمندان
روزگار در آوردن نوعی از گستاخیست اما چون حال خیر مآلش بدین نقش آراستگی داشت اگر
آن جرات نمود آنحضرت شاگرد استاد سلطان محمد مصور مشهور بودند طراحی و نزاکت قلم را به مرتبه کمال

رسانیده بودند در آغاز جوانی ذوق و شوق بسیار باین کار داشتند و استادان نادره کار این
فن مثل استاد بهزاد و استاد سلطان محمد که درین فن غریب طاق و در نزاکت قلم شهره آفاق بودند
در کتابخانه معموره کار میکردند و آقا میرک نقاش اصفهانی که از اکابر سادات آنجا بود و درین فن
منفرد انیس خاص و مونس بزم اختصاص بود و آنحضرت را باین طبقه الفت تمام داشتند هرگاه از شغل
جهانداری و ترددات مملکت آرائی فراغی حاصل میشد بمشق نقاشی تربیت دماغ میکردند در اواخر از
کثرت مشاغل جهانداری و ترددات فرصت آنکار نیافتند و استادان مذکور نیز که مصور هستی را
از رنگ آمیزی حیات پرداختند آنحضرت کمتر متوجه آن کار میشدند اصحاب کتابخانه را بعضی که در
حیات بودند مرخص ساخته بودند که بجهت خود کار میکردند و در اواخر ایام حیات مولانا یوسف غلام
خاصه را که خط ثلث خوب مینوشت و تربیت از آن حضرت یافته بود کتابدار کرده کتب سرکار خاصه
شریفه بتحویل او بود و جمعی از استادان این فن که بعد از ارتحال شاه جنت مکان زینت افزای صحایف
زمان بودند اول نادره زمان وحید دوران **مولانا مظفر علی است** که بقلم موی شکاف چهره گشای صور اهل
الصفاست وی نسبت خویشی باستاد بهزاد دارد و در خدمت او کسب هنر نموده بمرتبه کمال ترقی نمود
بر جمیع استادان نادر کار و چهره گشایان بدایع نگار اولا درین فن بعدیل و مسلم میداشتند مصور خوب
و طراحی بی بدل بود تصویرات دولتخانه همایون و مجلس ایوان چهل ستون طراحی مشار الیه و اکثر کار
ارقام زرین قلم اوست بعد از واقعه پادشاه جنت مکان بر صفحه هستی طرح ممات انداخت **میر زین العابدین**
دختر زاده استاد سلطان محمد مصور استاد شاه جنت مکان بغایت مرد سلیم النفس نیکو اخلاق پاکیزه
روزگار بود آهسته روی و حسن ادب شیوه و شعار خود گردانیده در خدمت وضیع و شریف معزز بود
و نقاش خوب مجلس ساز و مصور بقرینه پاکیزه کار چهره پرداز بود شاگردانش کارخانه نقاشی دایر ساخته کار
میکردند اما خود همیشه جهت شاهزادگان و امرا و اعیان کار کرده رعایت می یافت و انوار توجه در حق

اکابر بر صحیفه حالش متابعت در زمان اسمعیل میرزا که ابداع کتابخانه مجدد نمود مشار الیه را از منتخب
کتابخانه گردید **صادق بیگ** از اتراک طایفه افشار و مرد رنگین صاحب طبیعت بود و صادقی تخلص
میکرد در آغاز جوانی ذوق مشق نقاشی یافته ملازمت شبانروزی نادر العصر و الزمانی استاد
مظفر علی اختیار نمود و آثار قابلیت و ترقی از ناصیه احوالش مشاهده نموده همت بتربیت او مصروف
داشته و در شاگردی او بمرتبه کمال ترقی نمود بعد از غرور نفس و سرکشی طبیعت که در کار نقاشی
رواجی نبود در زمانه برحسب آرزویش دوران نمینمود ترک آن کار کرده از لباس ظاهر پرستی
عریان و شیوه قلندری پیش گرفته با زمره قلندران سیاحت و دوران مینمود امیر خان موصلو در
حینی که حاکم همدان بود از حال او خبر یافته او را از لباس قلندری بیرون آورده ملازم خود ساخت با او
سلوک آدمیانه میکرد بمقتضای طبع ترکیت و شیوه قزلباشی دعوی جلادت و شجاعت نموده بجانب اسبن
آنزمان را بجا پدر و تش رسنی آورد و در زمان نواب سکندر شان ملازمت اسکندر خان افشار و
بدر خان برادرش اختیار نموده در معرکه تقه ترکمان استرآباد جلادت و تهای بی عقلانه از و بظهور رسید اما
هیچ وقت از مشق نقاشی خالی نبود در اواخر ترقی عظیم کرده مصوری بی بدل نازک قلم انقاش و طراح
بی قرینه شد و تعلیم موی شکاف هنر ان پیکر بدیع بر لوحه مقصودی میگذاشت و بزیور قابلیت و استعداد
آراسته و بحلیه شاعری و سخنوری هم آراسته قصاید و غزل و مثنویات مرغوب دارد این دو بیت را
در مثنوی جنگنامه بسیار خوب گفته شعر ملهای پیکان زبر زندگی ۞ شده آفت مزرع زندگی ۞
تبرزین همگشت از دو بشت ۞ یکی را بتیغ و یکی را بمشت ۞ چون از زمره این فن بود اسم او در سلک
شعرا مرقوم نشده باین قدر اکتفا نمود در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه بود و در زمان
اعلی شاهی ظل الهی منصب جلیل القدر کتابداری یافته مورد شفقت و منظور نظر عاطفت گردید اما بغایت
بدمزاج و غیور و تنگ حوصله و تندخوی زشت و بدمزاجی هرگز او را از اعراض نفسانی آسوده نمیگذاشت و

همیشه با یاران ابنای جنس بمقتضای طبع عمل نموده بدسلوکی را از حد اعتدال میگذرانید و این شان
این متاع کاسد را که در بازار اهلیت پس بازداشت ازو بجان خریدار بودند و او پای از دایره انصاف
و اعتدال بیرون نهاده در درشت خوئی با همه کس افراط مینمود بدین جهت از بساط قرب و منزلت
دور از خدمت مرجوعه مهجور بود اما تا آخر ایام حیات تغیر در منصب او نشد و مواجب کتابداری از
دیوان اعلی میگرفت مولانا عبدالجبار ولد مولانا حاجی علی منشی استرابادی نستعلیق نویس است در
اوایل حال کسب فنون نقاشی نموده در ان فن رتبه عالی و مهارت تمام یافت مشق خط نیز کرد
کتابه نویس خوب بود بسیار مرد رنگین خوش صحبت بذله گوی شیرین زبان بود و اکابر و اعیان
بصحبتش رغبت نموده فرصت کارش نمیدادند مدتی بگیلان رفته در سلک ملازمان و ندما و مجلسیان
خان احمد والی گیلان منسلک بود و بعد از شورش آن ملک و گرفتاری خان احمد بدار السلطنه قزوین
آمده رحل اقامت انداخت اگرچه کارخانه نقاشی دایره ساخته بود اما اکثر اوقات خود را صرف امرا
و اعیان نموده خود بآن کار کمتر پرداختی خواجه نصیر پسرش که مانند پدر بلکه از پدر بهتر خلف او که استعداد
نموده بود با شاگردان کار میکردند و زیاده از دیگران با حسین بیک یوزباشی که سرکرده سلطان
حیدریان بود مربوط و مختلط بود بنابران در زمان اسمعیل میرزا خود از خدمت کتابخانه مهجور گشته پسرش
در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید در زمان نواب سکندرشان که خان احمد بحکومت گیلان نصب شده
مجددا ملازمت او اختیار کرده بگیلان رفت و در ان ولایت بعالم آخرت پیوست سیاوش بیک
گرجی غلام خاصه شاه جنت مکان بود و آنحضرت آثار قابلیت از اطوار او مشاهده نموده او را بکسب نقاشی
داده بشاگرد استاد حسن علی مصور بود و چون بقدر مهارتی در ان علم یافته نزاکت قلمش خاطرنشان اشرف
گردید بنفس نفیس متوجه تعلیم او گشته در شاگردی آنحضرت بر حسب احسن صورکم تصویر یافته قلم قدرت مصور
الاشیا بود ترقی عظیم کرد بسیار نازک قلم و دقیقه کار و مصور عزیزی بود سیاه قلم و کوه پردازی و نشر

هیچ استادی بدست نتوانست گرفت مجلس سازی او بی عیب بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب
کتابخانه شد و در زمان نواب سکندرشان او و برادرش فرخ بیک در سلک معتمدان شاهزاده
جوانبخت کامکار سلطان حمزه میرزا منتظم بودند و در زمان حضرت اعلی شاهی ظل الهی مدتها ملازمت
اشرف نموده در رکاب مقدس آنحضرت بکر عمر شان نابود گشته شیخ محمد سبزواری مرد نیکوی
شیرین زبانه خوش اختلاط بود در فن تصویر و رنگ آمیزی یکه صورت دم از یکتائی میزد و خط نستعلیق
در ان دعوی صادق و همه استادان نقاش درین باب با او موافق بودند نستعلیق بسیار خوب
مینوشت و نقل قطعات استادان چنان میکرد که تمیز آن منقول عنه نزد دیده وران خطاط بسیار
دشوار بود صورت فرنگی را در عجم او تقلید نموده شایع ساخت اما کسی بهتر از و گونه سازی و چهره
پردازی نکرده در سبزوار ملازمت سلطان ابراهیم میرزا اختیار نموده در خدمت او بعراق آمد
در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد و بعد از ان بخراسان رفته ادراک زمان فرخنده
نشان حضرت اعلی شاهی ظل الهی کرده در ملازمت آنحضرت در عمارت نو و دولتخانه مبارکه قزوین
کار میکرد و در بندگی این آستان جان داد مولانا علی اصغر کاشی استاد بیقرینه و مصور پاکیزه ساز
در پرداخت و رنگ آمیزی منفرد و در کوه پردازی و درخت سازی از اقران در پیش بود و او نیز در
خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بود و در زمان اسمعیل میرزا از اصحاب کتابخانه شد پسرش
آقا رضا در فن تصویر و یکه صورت و چهره گشایی ترقی عظیم کرده اعجوبه زمان گشت و درین عصر و
زمان مسلم الثبوت است از جهالت نفس با این نزاکت قلم همیشه روزگار زمانی و ورزش کشتی گیری
کرده از ان شیوه محظوظ بود و از صحبت ارباب استعداد کناره جسته با آن طبقه الفت داشتی درین
عهد فی الجمله از ان هرزه درائی باز آمده اما متوجه کار کمتر میشود و او نیز بطریق صادقی بیگ بدمزاج
و تنگ حوصله و سرد اختلاطات والحق استغنایی در طبعش هست در خدمت حضرت اعلی شاهی ظل الهی

مورد عواطف و الطاف گردید و رعایتهای کلی یافت اما از اطوار ناهنجار صاحب اعتبار نشده و همیشه مفلس و پریشان حالست و این بیت مناسب حال او افتاده

طالب من بیرشانان جهانم و مرا در صفاهان جگر از بهر معیشت خون شد **میرزا محمد** اصفهانی مصور نازک قلم و شاگرد خواجه عبدالعزیز کاکا بود در پرداخت و مجلس سازی بقرینه در ریزه کاری هیچکس ازین طبقه با او برابری نمینمود در زمان اسمعیل میرزا در سلک اصحاب کتابخانه منسلک گردید **مولانا حسن** بغدادی در فن تذهیب فرید عصر و یگانه دوران بود مجملا تذهیب را بسرحد اعجاز رسانیده بود و جمیع استادان این فن درین امر او را مسلم میداشتند و تذهیب مولانا یاری که این شیوه را بر طاق بلند نهاده بودند در جواب ریزه کاری و دقیقه پردازی او آب و رنگی ندارد و در اواخر زمان شاه جنت مکان او را متهم بآن ساختند که تقلید مهر اشرف کرده الحق در آن کار ید بیضا نموده بود شاه جنت مکان او را گیرانیده همواره تهدید قطع ید میفرمود اما بالآخره جهت آنکه در گنبد مبارک حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام کار کرده زیب و زینت آن روضه مقدسه داده بود از سیاستش اغماض نموده توبه اش دادند که دیگر مرتکب چنین امری نگردد در زمان اسمعیل میرزا داخل اصحاب کتابخانه شد و پسرش نیز از هنرمندی پدر بهره یافت تذهیب و تصویر را با یکدیگر جمع کرده بود و **مولانا عبدالله** شیرازی او نیز مذهب خوب بود اما رتبه مولانا حسن نداشت و مرد خوش صحبت نیکوی شیرین زبان بود در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بود در قرب و منزلت از دیگران در پیش و افزون بود بعد از واقعه میرزا از جمله اصحاب کتابخانه اسمعیل میرزا گردید و در آن عصر دیگر نقاشان و مصوران ماهر بودند مثل محمدی هروی و نصری بیک کوسه و غیره اما چند نفر که از مشاهیر این فن بودند ذکر شد

ذکر طبقه شعرا و ارباب نظم که در حین ارتحال شاه جنت مکان بسرانجام سخن پردازی اشتغال داشتند چنانچه ذکر طبقه علیه سادات و علما که در متن و ذیل عرصه زمان بغایت متکثر بود بطریق اجمال بتقریر آمد بطریق مذکور بذکر شعرا و ارباب نظم که درین زمان جمعی کثیر ازیشان کرم بوده

مثنوی بسی بیت صف کبریا ۔ پس شعرا آمد و پیش انبیا ۔ از طبقه علیه شعرا که ناظمان مناظم

سخن پیرائی و پیرایه بندان سلسله معنی آرائی اند در آن هنگام در اردوی معلی و در ممالک محروسه شاعران سخنور و سخنوران بلاغت گستر بیشمار بودند در اوایل حال حضرت خاقانی جنت مکانی را توجه تمام بحال این طبقه بود چنانکه میرزا اشرف جهان و ملا حیرتی از مصاحبان بزم اقدس و معاشران مجلس بودند در اواخر ایام حیات که در امر معروف و نهی منکر مبالغات عظیمه میفرمودند چون این طبقه جلیله را از جمله غیر متقیان شمرده از صلحا و زمره اتقیا نمیدانستند زیاده توجهی بحال ایشان نمیفرمودند و راه گذرانیدن قطعه و قصیده نمیدادند مولانا محتشم کاشی قصیده غرا در مدح آنحضرت و قصیده دیگر در مدح مخدره زمان شهزاده پریخان خانم بنظم آورده از کاشان فرستاده بود بوسیله شهزاده مذکور معروض گشت حضرت شاه جنت مکان فرمودند که من راضی نیستم که شعرا زبان بمدح و ثنای من آلایند قصاید در شان حضرت شاه ولایت پناه و ائمه معصومین علیهم السلام گفته صله اول از ارواح مقدس حضرات و بعد از آن از ما توقع نمایند زیرا که بفکر دقیق معانی بلند و استعارهای دور از کار در رشته بلاغت در آورده بملوک نسبت میدهند که بمضمون

ع از حسن اوست اکذب او

و اگر در موقع خود نیست اما اگر بحضرات مقدسات استناد نمایند در شان عالی شان ایشان بالاتر از آنست و محتمل الوقوع است غرض که جناب مولانا صله شعر از جانب اشرف نیافت چون این خبر بمولانا رسید هفت بند مرحوم مولانا حسن کاشی را که در شان حضرت شاه ولایت و سلطان سریر هدایت در سلک نظم کشیده و همانا از الهامات آسمانیست و دست سخنوران زمان از پیرامن آن کوتاه جواب گفته بخدمات فرستاده صله لایق یافت شعرای پای تخت همان نیز شروع در هفت بند گوئی کرده قریب بنجاه شصت هفت بند غرا بتدریج بعرض عرض در آوردند و همگی بجایزه و صله متمتع و مباهی گشتند بالجمله از مشاهیر این طبقه بعضی که در اردوی معلی بودند و بعضی دیگر در ممالک گوی تفوق و رجحان از اقران میربودند اول افصح الفصحا **مولانا ضمیری**

اصفهانی است که زبده و خلاصه سخنوران زمان و یگانه دوران بود در علم رمل را خوب میدانست و تخلص
ضمیری تخلص کرده بود ساحت ضمیر منیرش منبع معانی و پیرایه بکر فکرش فصاحت سحبانی خاص و عام
این طبقه او را سرخیل سخنوران میدانستند سخنان لآلی انتظامش از حیز شمار بیرون است بسیار سریع
الفکر بود هر روز لا اقل ده غزل از مطلع طبعش سر بر زده اکثر دواوین شعرای ماتقدم را خوب گفته و گویند
عالی بر مثال درر غرر از بحر مواج طبعش بساحل ظهور آمده از جمله این بیت از سر غزل دیوان بابا فغانی
که نسخه از تمام تر است و بدیوانی برابر است ؎ گر نزفی وعده روز جزا بفردا تو ؛ سوی بدن
که آمده و جان گریزپای را ؛ این بیت هم در مداحی عالی افتاده ؛ روزی که شد افراخته ایوان
قصر رفیعش ؛ بوده زمین خشتکی از دست بنا ریخته ؛ و از ابیات عاشقانه اش این چند بیت
نیز از جناب مولانا مشهور و بغایت عالیست حسبی مولانا داعی برش بر نسبت میدهند ؎
نقش صورتت ز انسان که بالیت آفرید ؛ بیش از این خوبی بظرف حسن گنجایش نداشت ؛ در راه کربلا
جناب مولانا را سرما برده بود قطعه در آن باب گفته و این دو بیت از آنجاست ؎ بهر زیارت
رفتن در طریق کربلا ایدل ؛ که تا یابی طواف پادشاه دین و دنیا را ؛ غلط کرده بسا لغتم از آن سرما و دارم
گناه از جانب من بود جرمی نیست سرما را ؛ ولی معذور میدارم که در راه شهادت ؛ چنان بودم که از سستی نمی
نشناختم یاران را ؛ ابیات بلند و معانی رنگین دلپسند او بسیار است و در میانه ناظمان بناظم سخنور
مشهور و در تذکره میرتقی کاشی خلاصه آن منظور سخنوران علم مولانا محتشم از خطه کاشان بود
شاعری شهره آفاق و شهرتش طراق طبایع و بدایع که مولانای مذکور در شعر درج مینماید دست فکر
ارباب نظم بآن نمی رسد از جمله قصیده در مدح اسمعیل میرزا گفته که هر مصرعی از آن تاریخ جلوس او است
قصاید مصنوع بسیار و غزل و ترکیب و ترجیع بیشمار دارد و امام مرثیه حضرت سید الشهدا خامس آل
عبا در سلک نظم در آورده و ابیات بلند و معانی دقیق در آن مندرج است گوشواره گوش سخنوران

روزگار و تا یوم القرار از و یادگار است و بر مرثیه شیخ آذری علیه الرحمه که تا غایت هیچ یک از
شعرا تتبع آن نتوانسته اند نموده رقم نسخ کشیده این دو بیت از آنجاست ؎ روزی که شد بنیزه
سر آن بزرگوار ؛ خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار ؛ ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند ؛
یکبار بر جریده رحمت قلم زنند ؛ در فوق اشاره رفته که جناب مولانا قصیده در مدح شهزاده
پریخان خانم گفته بود این دو سه بیت از آن قصیده است ؎ در خواب نیز تا نتواند نظر فکند ؛
نامحرمی بدان مه خورشید احتجاب ؛ نبود عجب اگر کند از دیده ذکور ؛ معمار کارخانه احساس سد خواب
خود هم بعکس صورت خود گر نظر کند ؛ ترسم که عصمتش کند اعراض در عتاب ؛ فرماند هر که عکس پری بهد او
بیرون برد قضا هم آئینه هم ز آب ؛ غزلهای رنگین عاشقانه مولوی که بطرز خاص از مطلع خاطرش
سر زده بسیار است و این مطلع او بغایت بیاد و رعناست ؎ ای گردن بلند قدان دیده کند تو
رعنای آفریده قد بلند تو ؛ چون این مختصر گنجایش آن ندارد که مجمل قوم اشعار بلاغت آثار
کرده بهمین قدر اختصار رفت ابو الشعرا مولانا ولی جناب مولوی از اعیان ولایت
دشت بیاض از اعمال قاین خراسانست شاعر شیرین زبان و مرد خوش صحبت و فصیح البیان بود
هر بیتی از غزلهای آبدارش دردانه ایست در کمال لطافت و قصاید غرایش در غایت فصاحت
و بلاغت در زمان شاه جنت مکان برفاقت خواجه زاده مطلوب خود که از اعزه سادات آن ولایت بود
بار دوم آمده مدتها در دار السلطنه قزوین توقف نموده با مولانا ضمیری و شعرای پای تخت همایون
معاشر و مصاحب بود و نواب سکندر شان بخراسان رفت در فترت خراسان اقلیم سلطان
اوزبک بعلت رفض در مقام آزار او در آمده بود عاقبت بقتلش فرمان داد و عذر آن میگفته
که شاعران سیه زبان می باشند چون مولانا از تا آزرده شده بود ملاحظه کردم که مبادا هجو ما
کند و بر صفحه روزگار باقی ماند شخصی از اهل خراسان در جواب گفته که کدام هجو از این بدتر بود

جناب سلطانی بقتل چنین شخصی که وحید زمان خود بود فرمان داده ارتکاب این عمل شنیع بوده
و رقم این بدنامی جهت خود بر صفحه روزگار ثبت کردند تیمم سلطان بتصدیق این قول کرده بود
عاقبت گوینده این حرف دراز از این گستاخی بقتل رسید در مقام لازم نمود که از قصیده که در
مدح و منقبت حضرت امام المشارق والمغارب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در رشته
نظم کشیده چند بیتی مرقوم گردد ای برادر اتق فاسم حاجات ؛ غنچه‌ها را گره پیشانی ؛
بانی عدلت اگر پوشاند ؛ بر جهان خلعت آبادانی ؛ بعد ازین از پی آسایش خویش ؛ چند بر دجله ازدرانی
در شود ابر کف قطره فشان ؛ قطره شاید که کند عمانی ؛ میتوان ساخت گلی
بارانی ؛ غزلهای رنگین و ابیات عاشقانه مولانا بسیار است درین صحیفه بچند بیت اکتفا نمود
دل براه طلبت گرم عنان میبایست ؛ دیده شوقم ازین بیکران میبایست ؛ شوق نگذاشت که دستی
بنهم بر دل ریش ؛ ورنه این راز هنوز از تو نهان میبایست ؛ تمنای تو ترک دل و دین کرد ولی ؛
مهربانی تو هم در خور آن میبایست ؛ مولانا وحشی یزدی از شعرای مشهور است فضیلت بسیار بود همیشه
در دارالعباده یزد اقامت داشت در غزل و مثنوی یگانه دهر است و کتاب فرهاد و شیرین که از نتایج
طبعش در رشته بلاغت انتظام یافته بین الجمهور مشهور و ابیات بلند شیرین و معانی دقیق رنگین در آن
صحیفه بلاغت آئین مندرج است و ابیات بلند شاعرانه در آن کتاب بسیار از آنجمله این قطعه مشهور آفاق
رفته بجاسوسان سپرده راه پرویز ؛ خبر دار از شمار گام شبدیز ؛ که گر بر سنگ خوردی نعل شبرنگ ؛
وزان خوردن بتراشیدی سنگ ؛ هنوز آثار گرمی با شرر بود ؛ کزان در مجلس شیرین خبر بود ؛ و از دیوان
غزلیاتش ابیات عاشقانه بر زبان آشنا و بیگانه بسیار است درین چند بیت مشهور که در خاطر بود
اختصار رفت بجهان جان خواهم و چندان امان از روزگار ؛ کین جهان جان بر امان جان جهان سازم نثار ؛
مریض طفل مزاجند عاشقان وحشی ؛ علاج درد تغافل دو روزه پرهیز است ؛ گرد بنشیند بطرف دامن

آزادگان ؛ گر براندازد فلک بنیاد این ویرانه را ؛ می ز رطل عشق خوردن کار هر ظرف نیست ؛
وحشی باید که بر لب گیرد این پیمانه را ؛ خواجه حسین ثنائی از مشهد مقدس معلی است در زمان حین در
خدمت ابراهیم میرزا می بود و از آنجناب رعایت می یافت شاعر قصیده گو بیت معانی بلند
دارا بود در شعر قصیده‌های چیده میگوید که طبع اکثر سخن سنجان روزگار از درک معنی آن قاصر است و
این چند بیت از آنجمله است هوا مقلد مرآت آب گشته مگر ؛ که سرنگون شده آنرا بامتحان برداشت
برد و شب سپید دمد از ز رو همچو صبح ؛ شعله تب شمع را در استخوان می آورد ؛ ماند حباب وار
حباش بروی آب ؛ قدر تو گر کند صدف گوهر آفتاب ؛ گر مثل جا کند در پس آئینه شخص
چنه مثال خویش نافذ رود رقفا ؛ گر نهی از امتحان بر لب شمشیر دست ؛ زخم فشاند چو مو در عوض خون
طلا ؛ وحید زمان و مشهد و دان میر حیدر معمائی کاشان از سادات طباطبائی حسنی صاحب
سور غال الجاست در شیوه معما چنش و در تاریخ گوئی بیدل مدت عمرش از نود تجاوز نموده هرگز
از زمره عاشقی خالی نبود در زمان شاه جنت مکان در کاشان بمیرزا جعفر ولد میرزا بدیع الزمان
وزیر آنجا که بحسن و جمال صوری و اخلاق معنوی آراسته بود مختلط و مصاحب بود میرزا جعفر
بهند رفته رتبه آصف خانی یافت جناب میرزا در زمان جلوس همایون حضرت اعلی بشوق
ملاقات میرزا غالب آمده بهند رفت و بوسیله او بخدمت پادشاه والاجاه جلال الدین محمد اکبر
پادشاه رسیده در زمره مجلسیان آنحضرت منسلک گردید اصفی میرزا با آنکه امساک در طبیعت
غالب بود موازی سی هزار روپیه اکبری که یکهزار تومان شاهی عراقی باشد بجناب میر رعایت
نموده از پادشاه نیز رعایتهای کلی یافته بعد از ایامی که در آن ولایت بسر برد اراده حج بیت الله الحرام
نموده بدان سعادت فایز گشته و دو سال در مکه معظمه اقامت داشت بر حسب کلام حب الوطن
من الایمان دست قاید شوق گریبانش گرفته بخطه کاشان کشانید و از حضرت همایون

اعلی بنغمات و سیورغالات بهره ور گردید اشعار میر از قطعه و قصیده و غزل و تاریخ متجاوز است و این
صحیفه بیک رباعی اختصار نمود ~ زاهد نکند که قهاری تو: تا غرق کنا هیم که غفاری تو:
او قهارت خواند و ما غفارت: یارب بکدام نام خوشتر داری تو **مولانا لطیف الله جدائی و برادرش**
مولانا داعی هردو برادر صاحب حال و اهل فضل و کمال اند ملک طیفور در زمان شاه جنت مکان در سرکار
ز مساریه قزوین می بود هرزه گرد و بسیار و عاشق پیشه بود با کمال صلاح و تقوی از جوانان
خوش روی خوب سیما حظ وافر داشت و دعوای طبیعت او غالب بود در زمان حضرت همایون
اعلی از قزوین رخت اهل بجانب کاشان کشید استغنائی در طبیعتش بود که با وجود فقر و تنگدستی
بنان جوی قناعت کرده خود را هرگز در زی اهل طمع در نیاورد و از اشعار او این یک رباعی بوی
برابر است ~ خونگانت ملک تیغ ستم مبتر سم: کی بی اخر بدر خانه قاتل برود: و مولانا
داعی برادرش در الجدان می شد گاهی بکاشان آمده با شعرا و مردم کاشان صحبت میدارد
و او نیز مردی قانع و درویش نهاد است اشعار آبدار از و بسیار سر زده قصاید و غزلیات مرغوب دارد
از اشعار او یک رباعی اکتفا رفت ~ تا از زلف سیاه کارش زده است: مانند کسی دلم که مارش زده است:
آزار دل عاشق بیچاره چرا: آن راحه زنی که روزگارش زده است **مولانا سیفی** از سادات امیر
المومنین قم است شاعر شیرین کلام صحبتش رنگین و سخنانش با مزه و نمکین در علم موسیقی با بهره و قول
و عمل نواساز و تصنیفاتش نغمه طراز معانی استادان بسیار دارد و بدین چند بیت مشهور گشته اشعار است
~ بر آشیانه بلبل نسیم باز دو گفت: که خانمان اسیران خراب می باید: ما چو طفلیم و جهان مکتب عشق
و تو اوستاد: هجر و وصل تو در و شنبه و آدینه ما **مولانا ملک** قمی شاعر خوش شعر است در اغاز شاعری
چاشنی در سخن او بود که در اشعار دیگران نبود در اوان جوانی در شعر ترقی کرده کلامش نهایت فرد
پختگی یافته اکثر ایران بهند دکن رفت در ملازمت عادلشاه روزگار گذرانید و او باتفاق مولانا

ظهوری کتاب نورس را که نه هزار بیت است بنام عادلشاه تمام کرده هر یک چهار هزار و پانصد بیت
گفته اند و نه هزار هون بالمناصفه صله یافتند و این چند بیت از وثبت افتاد ~ با جبین کل در نظر لاله
زبانیم: آه دیگر از کلبن حسرت قفس ما: نیاز عاشقان معشوق را بر ناز میدارد: تو شیر تا پای فابودی ترا
من بو فا کردم: هر ناله که از جگر برآرم: آتش زدل اثر برآرم: در بیضه بسوخت بیکر ما: انگشت که بال و پر برآرم
نگذار که دست دل بگیرم: زین وادی پرخطر برآرم: در دلش بود که بخندد بر آید بلا مانع غمزه تعلیم ستم کرد و پشیمانش گرفت
مولانا فهمی کمنه شاعر سخنور و بعد از مولانا محتشم در کاشان دم از یکتائی میزد و از سایر شعرای کاشان
منفرد و ممتاز بود و قولش نزد همگنان حجت و بارگ و سازو این بیت از قصیده که جهت وزیر اصفهان
گفته بود بسیار خوش ادا است ~ کلاه زنگوله مهر بر سر صبح است: بعهد خواجه مکرآب کرده است بشیر
از غزلهای عاشقانه اش این چند بیت مشهور است ~ بر همچو منی جلوه گریهای تو حیف است: بگذار
مرا تا بتمنای تو میرم: تو بر کس بگذری کشی بخنده در جان میداری: من از حیرت نمیدانم که زخمی خورده ام یا نه
ای غیر من از تو عالی شاد: تا من با منت داری که یاد **مولانا حاتم** کاشی شاعر شیرین گوی بود جناب
مولانا بسیار سبز چهره و سیاه لون واقع شده بود ظرفای کاشان طعن هندوی بر و میزدند
و در حضور او سخن از هندوستان میکنند و مزاج او ازین ظرافت بهم بر می آمد وقتی چاقشور سیاه
پوشیده بود یکی از ظرفا گفته اند که ملا کم باجه تنبان را در مالیده جناب مولانا همیشه مورد این ظرافت بود
در شیوه غزل بیدل است و این چند بیت ~ بر گریهای مستی من شب بسوی می: خندید آنقدر که گلم
بر زمین نهاد: فتادم از نظری هر که بود در عالم: هنوز چشم بد اندیش در قفای منست: بی پاره جگر
زود داد من بگرخ: زین لعل یار باطبق نمکدان برست: بجگر گریه بسند است که خاکم بچرا گشتی: سرت گردم
چه خواهی گفت تا من هم همان گویم: غمزه ات قطع حیات همه کس کرد و کنون: چشم بر زندگی خضر و مسیحا دارد
من در نماز و سجده و شب سکنده دم: کو برهمن که خنده زند بر نماز من: **میر حضوری قمی** سید صالح با شکوه

بو و سالها در عتبات عالیات بطاعات و عبادات گذرانیده و در حین ارتحال شاه جنت مکان
و ایام جلوس اسمعیل میرزا که دار السلطنه قزوین مجمع این طبقه علیه بود میر حضوری نیز در انجا تشریف
حضور داشت میرزا اکبر حسن دریافته بود و این طبقه بجهت نسبت سیادت و شیخوخیت با او بعزت
و احترام سلوک مینمود و اگرچه کم شعر است اما در غزل صاحب فن و شیرین سخن است و این بیت را
خوب گفته * ز وعدهای توام ذوق انتظار بس است * که هیچ عیش برابر بانتظار تو نیست * میر صبری قاری در بدایت
احوال در بلده اصفهان اقامت داشت پدرانش از سادات اردوبستان بوده اند شاعر غزل گوی است
و این ابیات از وست * آن کیست که از شرم و حیا پرده نشین است * و ز دیدن گستاخ منش
چین بجبین است * بیرحم چنین را ز خدا میطلبیدم * آنکس که سزای دل من میدید هم اینست *
بتو بیوفا گمان دل مهربان ندارم * تو کجا و مهربانی بتو این گمان ندارم * غم خویش و حال صبری چو بهیچ باب ایدل
تو بگو اگر توانی که من این زبان ندارم * میرزا حسابی از آدمی زادهای قصبه نطنز و خویش خواجه قاسم نطنزی بود
و جوان قابل مستعدی بود شعر را خوب میگفت و در علم موسیقی ماهر و تصنیفات نامزد و نقشهای وی ورد
زبان زد گویندگان عراقست در بلده قزوین اوقات بعشق گل رخان و ادراک صحبت جوانان صرف مینمود
از اشعار آبدارا و در حین کتابت این دو بیت مشهور در خاطر بود * حسابی رشک دارد مدعی
خوش صحبتت * رشک آری بود بر حسرت کشش دیدارهم * حکیم از نقطه موهوم حرفی گفت در مجلس
بفکری رفت هرکس من بفکر آن دهن رفتم * حسابی بار حق آمد با خبی که میدانی * ترا دیدار ارزانی که من از خویشتن
رفتم * قاضی نور اصفهانی وی از موضع انذمان از اعمال اصفهان و از زمره طالب علمان بود و در
قزوین با خواجه افضل ترکه مختلط و مربوط و کسب فضایل از و مینمود و بعضی اوقات در مدرس [illegible]
سماکی تلمذ میکرد و دران اوقات بشعر و شاعری شهرتی نداشت و بسیار کم شعر است اما بغایت خوش
طبیعت و شیرین گفتار بود آنچه از بحر طبع در فشانش بساحل ظهور آمده همین دو بیت است که وصف شیخ فیضی

هندی این بیت از زبان او گفته است * گر در دنیست در سخن سر عجب * از کین باده را بپرده دل پنهان
کرده ام * بنا بر همه اشعار او منتخب است و این چند بیت از قصیده و غزل ثبت افتاد * کی که چشم تو در
خانه کمان آید * شکست در صف چندین هزار جان آید * تو چون بقصد دل خسته ناوک اندازی * اگرچه تیر تو
هجو است بر نشان آید * بناخن از تن خود استخوان برون آرم * که ناوک تو مباد ابر استخوان آید *
مریض عشق تو زهر اجل چنان نوشد * که از تصور آن آب در دهان آید * اگرچه بر سر باز ز عشق و رسوایی
مرا زبان همیشه بر سر زبان آید * گشوده ام در دکان جان و منتظرم * که بد معامله بر در دکان آید *
این قطعه نیز در مداحی بسیار عالیست از قصیده ردیف آتش * چنین اثمار گشودند از حقیقت برق
جماعتی که فشاندند از میان آتش * که دود حاصل اجزای ارضی و ناری * صعود کرد و فتاد اندر ان دخان آتش *
حکایتی بود آن دست در فشان تو زد * طپانچه برخ ابر و جست از ان آتش * و از غزلیات این چند بیت
در خاطر بود * چه شتابست در کرشمه و ناز * ما گرفتار روزگار دراز * هر چند که آرزوی رسید او نکردیم
آن نیست که از عهده بستم شاد نکردیم * کوه از تیشه در عشق توان کند و لیکن * برهمزن هنگامه فرهاد نکردیم *
چون بتکده کهنه بنزدیکی کعبه * گویا که خدا خواسته کاباد نکردیم * آنچنان مشغول گشتم که چون صندوق پر
عمر بگذشت و ندانستم که استغفار چیست * پریشانم که تیری از گشاد آن کمان گم شد * نشانش هم ز دل بردم
و آنجا نشان گم شد * چنان برهم زدی هنگامه روز قیامت را * که اکثر نامه اعمال مردم در میان گم شد *
قسیم بیک حالتی اصل او از طبقه اتراک و اویماق ترکمانست مولد و منشا او ولایت ری باکتساب
علوم مشغول بوده در شیوه سخنوری خود را از اقران برتر میشمرد و قصاید و غزلهای غرا بر صحیفه بیان
نگاشته مادح میرزا سلمان و سیب خان بوده و این رباعی را در صفت شیخوخیت و پیری در رشته
بیان کشیده است * پیرم ز عصا و عینکم ناچار است * هر سال مرا تنی بر بار است * نه دیده بجای
خویش ماندست و نه پای * پایم در دست و دیده در دستار است * مولانا خوشی مرد طالب علم فاضل خوش

طبع بود و شعر را بسیار خوب میفهمید و معتقده که در ابیات مشکله و خیالات دقیقه پیچیده شعرا را بیشتر
بآسانی میگشود و نهایت شگفته طبعی داشت میخواست از زمره علما و فضلا باشد چون در شعر فهمی و هنرورزی
بی نگاهی صاحب مذاق افتاده که لازمه شعراست سر آمد اقران بود بشاعری مشهور گردید و این بیت از و مشهور
عالمست ~ در چمن بود زلیخا و بحسرت میگفت ❊ یاد زندان که در و انجمن آرائی هست ❊ این ابیات نیز از وست
ز گرمی جگرم دود شعله تر میسوخت ❊ چراغ دیده براه تو تا سحر میسوخت ❊ نماند روغن بادام چشم و میدیدم
که پاره دل و پرکاله جگر میسوخت ❊ خون چشم میچکد کو گل درین مجلس مباش ❊ جان بر آتش مینهیم کو عود در
مجمر مسوز ❊ این مقطع نیز از جناب مولانا شهرت عظیم دارد و الحق عاشقانه است ~ هنوز این دل
عشقت حزین گریه کمتر کن ❊ که وقت گریهای درد دل بپرواز می آید مولانا هلاکی همدانی مرد درویش
نهادی بود سواد نداشت و مطلقا چیزی نخوانده بود و شعری که میگفت در کوچه و بازار هر کس میرسید
التماس میکرد که بجهت او مسوده مینمودند و مدتها این شیوه از مردم مخفی میداشت قصاید و غزلیات
دارد و این بیت از و بسیار مشهور است ~ تو طور حسن همه دانی و گذری غافل ❊ هلاک طور تو گردد هلاکی همدانی
قصیده در تهنیت جلوس اسمعیل میرزا گفته بود در همان چند روز که بمسند سلطنت رسید گذرانیده دوازده
تومان جایزه گرفت بدین هوس جمیع شعرا قصاید غرا در رشته بلاغت کشیدند و التفاتی نیافتند
مولانا مظهری کشمیری جوان خوش سیمای وجیه و صاحب حسن ملیح بود حسن خطش قلم نسخ بر صفحه حال عارض
خوبان کشیدی و سخنان شیرینش شور در میان سخنوران جهان انداختی در آغاز نشو و نما از ولایت دلپذیر
کشمیر بعزم سیر و ادراک صحبت شعرا بایران آمد و چند گاه درین دیار سیاح بود و از آنجا عزم عراق کرده
همانا مراجعت بدیار خود نمود از اشعار او این چند بیت ثبت افتاد ~ چه حالتست ندانم جمال لیلی را
که بیش دیدنش افزون کند تجلی را ❊ رسید و مضطرم کرد آنقدر ننشست ❊ که تا شناسای دل خود کنم تسلی را
بیست دیده مجنون بخویش و بیگانه ❊ چه آشنا نگهی بود چشم لیلی را ❊ کرم تیغ جفا کشته عشاق اند ❊

مدد بخاطر خود ره بجزای جفی را ❊ گذشته تو هماندم ز صفحه خاطر ❊ بچون خویش فروشیست حرف خوبی
شعرای قزوینی در دار السلطنه قزوین چند صاحب طبیعت از اهل آن شهر بودند که در آن هنگام
شاعری از ایشان گرمی داشت بذکر چند نفر مشهور اختصار رفت و چون مردم آن ملک هر چند کمال
شکسته و فرومایگی داشته باشند از گدیه محترز نه چنانچه در میان شعرا و ندما نیز که از ارباب طمع
باشند رسم سوال بیت و قطعه و قصیده بجهت طمع و رعایت با ارباب دولت گذرانیدن از ایشان
مشاهده شده و لهذا این چند عزیز که اسامی ایشان نوشته میشود از کاسبی وجه معاش حاصل مینمودند و بتحصیل
مولانا فروغی عطار مرد سخن سنج صاحب حال و بکسب عطاری قیام داشت پیوسته پیش دکان او
مجمع ارباب نظم بود و در اثنای شغل داد و ستد با شعرا صحبت شعر میداشت و این دو سه بیت
از غزلیات او از غایت اشتهار چون طبله عطار رایحه مشک تتار بمشام جان سخنوران روزگار
میرسانید ~ کدام روز دل بیقرار من نگریست ❊ که کوه و دشت بر احوال زار من نگریست ❊
نشان بیکسیم بس همین که چون مردم ❊ بغیر شمع کسی بر مزار من نگریست ❊ در فراق آن نمیرم کم
نماید دولت ❊ کان ستم نادیده روزی چند با هجرم بساخت ❊ بچه مشغول کنم دیده و دل را که مدام
دل ترا میطلبد دیده ترا میخواهد ❊ این دو بیت نیز در جواب قصیده ظهیر از وست هر جا که جان
بجرگی ناتوان دهد ❊ رشکم کشد مباد بیاد تو جان دهد ❊ هر چند آشنا کشش نگاه پرور سینه
این مطلعم همیشه تسلی آن دهد ❊ مولانا طبخی قزوینی مرد قصیر القامه درویش نهاد شیرین قیافه بود
بغایت گرم اختلاط و با سوز و گداز اکثر اوقات چاشت و شام شاعران مفلس نامرادان میخوا
از دست رنج دکان طباخی او بود و این دو بیت از و مشهور است ~ روزی که بشکند سگ کوی او
استخوان من ❊ آید صدای نام او از استخوان من ❊ طبخی وجودت درین ره حجاب تست ❊ آهی ز دل
برآر و بسوز این حجاب را ❊ کاو غم بر سرم آتش کجی می زد ❊ که بجو نبود خرمن افلاک اینجا ❊

سلطان قمی از محله درب ابهر قزوین است در اوایل حال بکسب صرافی درزی اهل فقر و کسوت درویشی
سلوک مینمود و در شعر تتبع طرز بدیع خواجه حافظ شیرازی میکرد و دیوان خواجه را جواب
میگفت و دعوی برابری مینمود ظرفای الفهد تمیز آنرا بباطن خواجه حواله میکردند ایامی در ولایت
هند سیر و سیاحت نمود و باز بایران آمد روزی چند در بساط عزت حضرت اعلی شاهی ظل الهی
راه یافته منظور نظر عاطفت بود اراده توطن مشهد مقدس معلی نموده از سرکار فیض آثار وظیفه
گردید اما اجل موعود منشور وظیفه عمرش را بامضا رسانید و بآن مطلب نرسید از جواب
غزلهای خواجه این دو بیت بخاطر بود سه فنای مطلقم اکسیر کیمیای بقاست ؞ خوشا کسی که چنین کیمیا
گری داند ؞ درین خرابه که بر روی کس نبسته نشد ؞ چون توان گفت ملایک در میخانه زدند کاکای
قزوینی مرد سبز چهره شیرین قیافه بود بکسب طوافی و بقالی مشغولی نموده وجه معاش از آن حاصل
نمودی این دو سه بیت از یک غزل مشهور او مرقوم گشت سه دعوی قتلم بفردا آن پری پیکر دهد ؞
لیک میترسم که فردا وعده دیگر دهد ؞ چون کنم بی طاقتی سویم کم اندازد نظر ؞ هر که بد مستی کند ساقی می کمتر دهد ؞
بوالهوس را زود از سر وا شود سودای عشق ؞ تهمت آلودی که گیرد شحنه زود دستش سر دهد مولانا بشری
خیاط تبریزی بود در بازار بکسب خیاطی مشغولی بغایت شیرین و محجوب اما از افزونی شرم و حیا که با شعرگو
حیا شد متخلص ببشری گشته اشعار رنگین بزبان راستندی بطرز حافظ صابونی دارد و در اواخر در شیوه
غزل ترقی کرد و این بیت او بغایت عالی و پر آب و رنگ است سه تازه بهارم بتا چمن باز داد خویش را ؞
آب و رنگی سید همه گلهای باغ خویش را ؞ این بیت نیز از اشعار زبان راستندی اوست ؞ زان دو لب هر روز بکلکی دو صد
الفام نی ؞ چون گدای که بجهم هر شام نی اسامی گویندگان خوش آواز و مطربان و اهل نغمه و ساز
چون حضرت جم جاه شاه جنت مکان از مناهی اجتناب تمام مینمودند ارباب طرب را در نظر مرغوبیت و رونق
وقعی نمانده بود جمعی را که سمت ملازمت اشرف داشتند اخراج نموده سوای استاد حسین

بلبانی و استاد اسد که سرنایان نقارخانه همایون بودند کسی ازین طبقه ملازم نبودند و در اواخر ایام
حیات سلطنت اکثر شاهزادگان بصحبت ایشان رغبت نمایند و بعضی از امرا که الله و ده
طبیعت دهند و بوجود ایشان در اردو باعث میل و رغبت مردم بنهایت گردید مشاهیر این طبقه
که در اردو بودند مثل حافظ احمد قزوینی که در گویندگی طاق و در حسن آواز و نمک خواندن شهره آفاق
و حافظ مینه تبریزی و غیر هم را از اردو اخراج کردند و استاد حسین سرنایی را چون مجلس صرف کرده
چند گاه محبوس کردند و آخر حکم دادند که سوای سرنا که در نقاره خانه همایون نوازد جای دیگر
ننوازد اما جمعی که در ان زمان بودند در زمان اسمعیل میرزا در اردو جمع شدند از گویندگان خواجه احمد
قزوینی که در شیوه گویندگی و قدرت آواز از امثال و اقران امتیاز داشت حافظ عبد الحسین باخرزی که
خوانندگی و گویندگی را جمع نموده در هر دو شیوه مرتبه کمال داشت فی الحق در آنوقت بر سایر این طبقه
رجحان داشت در زمان اسمعیل میرزا چالچی باشی بود و این مناسب حال اوست سه ای خوش
آن دایره دامن صحرا که درد ؞ برزبان همچو جلاجل فغان آمده جل ؞ در زمان فرخنده نشان حضرت
اعلی قرب و منزلت تمام یافت و در دار السلطنه قزوین آهنگ سفر آخرت ساز داد حافظ مظفر
قمی قرارداد خاطر است که خوانندگی مخصوص اهل خراسان و گویندگی مخصوص اهل عراقست و حافظ
اگر از اهل عراق بود اما بروش خراسان خوانندگی کردی و الحق درین شیوه در عراق طاق بود
حافظ هاشم قزوینی اگر چه در آن زمان در جنب دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت اما در اواخر ترقی
نموده شعله آوازش زبانه بر فلک میکشید در خدمت نواب شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا قرب و منزلت تمام
یافته از امثال و اقران مرتبه بیشی داشت و از مردم سازندگان میرزا محمد کمانچه سازنده بی قرینه بود در عود
نیز مینواخت در زمان اسمعیل میرزا ملازم شده از اکفا و اقران ممتاز بود استاد مومن ولد استاد
حسین قلی عودی عود نواز بی قرینه و سازنده بی مثل بود در تیزی مضراب و چاشنی دست و رطوبتی در ساز او نبود

که دست دیگری بدان نمیرسید الحق درین فن متفرد و ممتاز بود در اواخر امارت خان احمد گیلانی اختیار نموده
بگیلان رفت و در آغاز جوانی عمرش در آنجا سپری گشت استاد شمس شترغوئی طنبور چهار تار میواخت و در
یاد داشت و در استادی دم یکتائی میزد اما سازش باده مزه و در طور بی بی نداشت استاد معصوم کمانچه
و چنگ نواز مغربیه بود در خطه درابین جمعی کثیر از برادران فیض یافته مرتبه سازندگی رسیده و همکار نغمه سرای
در آنجا از برادران مرتبه بالائی داشت استاد شاه محمد طنبور درین شیوه همشل و مانند بود در مشهد مقدس
معلی در خدمت سلطان ابراهیم میرزا می بود و از آنجا بجای دیگر رفت میرزا حسین طنبوری در این فن
ترقی عظیم کرده و در عراق در طنبوره نوازی منفرد و ممتاز بود اما در عالم جوانی بعالم باقی رفت استاد سلطان محمد
چنگی طالقانی در چنگ نوازی استاد بود و این شیوه را بمرتبه کمال رسانیده بود دیگر سازندگان در اطراف
بسیار بودند بدین جهت بسبب اختصار رفت از طبقه قصه خوانان و شاهنامه خوانان و ایشان ذلک جمعی بودند
اما بدین دو سه نفر مشهور ختم نمود مولانا حیدر علی قصه خوان بیبدل زمان و در ان عصر عدیل و نظیر نداشت
مولانا محمد خورشید اصفهانی قصه خوان خوب بود اما ارباب تمیز مولانا حیدر را ترجیح میدادند مولانا
فتحی برادرش شاهنامه خوان بی مثل بود شغل آوازش با تکلف در عراق یک فرسخ زبانه میکشید در بیهقیات
بجهت کی در همک تحریر مجلا این شیوه را بسر حد کمال رسانیده بود ذکر شهادت شاهزاده مغفور سلطان
حیدر میرزا و قرار سلطنت و پادشاهی اسمعیل میرزا و قضایائی که بعد از ارتحال شاه
جنت مکان در آن حین روی داد سابقا سمت گذارش یافت که در شبی که واقعه پادشاه جنت
مکان روی نمود سلطان حیدر میرزا که مدعی سلطنت و ولی عهدی بود حسب الاشاره و صدر عالمیقدار برابر
و تدبیر والده اش با اختیار خود علی الی التقادیر در دولتخانه توقف نموده بودن آنجا بالحصول مقصود
نزدیکتر دانست و از عدم اقبال و تیره گی بخت از مطلب دور و از نعمت حیات مهجور ماند از آثار و علامات
ادبار شاهزاده آنکه بسخن زنان ناقص عقل کوتاه خرد عمل نموده اعوان و انصار را بیرون گذاشته خود

و از اندرون دولتخانه توقف نمود دیگری آنکه حسب الاتفاق کشیک دولتخانه همایون از جماعتی بود که با اسمعیل
میرزا یکجان متفق بودند شاهزاده ازان غافل افتاد که در آن شب تحفه و او کشیکچی اند و محتمل است
که درب دولتخانه را مسدود ساخته احدی از هواخواهان او را باندرون راه ندهند و متقرب توقف نموده خود را
محبوس آن جماعت ساخت دیگری آنکه پریخان خانم که عاقله روزگار بود با اندک اظهار تملق و چرب زبانی او را بازی
خورد شرح واقعه آنکه در شبی که این صورت روی نمود پریخان خانم خود را در حرم سرای اقبال در دست شاهزاده
اسیر و گرفتار دید بجز ملایمت و فروتنی چاره نیافته از روی عجز و اضطرار عرض کرد که عورات ضعیف عقلند اگر از
نقصان عقل و کوته خردی از من تقصیری واقع شده باشد امیدوارم که رقم عفو بر زلات این ضعیفه کشیده
جانبخشی فرمایند که بعد الیوم سالک طریق متابعت و خدمتگاری بوده یکسر مو خلاف رضای اشرف این بیچاره
صدور نخواهد یافت مبارکباد جلوس اشرف هیچکس بر من سبقت ندارد شاهزاده از غایت ساده لوحی این
چاپلوسی از راه رفته با همشیره اظهار تلطف و مهربانی کرده با او گفته بود که هرگاه تو با من در مقام محبت بوده برادر
سلطان سلیمان و خال خود شمخال سلطان را با من متفق سازی نزد من عزیزتر از زمان پدر خواهی بود علیا
حضرت خانم بر صدق این معنی شاهزاده را تکلیف قسم نمود و او بکلام مصحف بیرون آورده قسم یاد نمود خانم
رخصت طلبید که بمنزل خود رفته برادر و خالو را بخدمت آورد و شاهزاده اعتماد بر قول او کرده رخصت داد
و او درگاهی را که از باغچه حرم بمیدان اسب میرفت گشوده بیرون رفت و سلطان شمخال خالوی خود را آورد
کلید آن درگاه را باو سپرد و او با سیصد نفر چرکس که همگی دشمن شاهزاده بودند صاحب اختیار درگاه حرم
گشته عاقبت معاندان از آن درگاه باغچه حرم داخل شد شاهزاده را چنانچه مرقوم میگردد بقتل رسانیدند
و علیا حضرت خانم اگر با برادر ساده لوح چنان عذری کرد اما عاقبت شامت آن گرفتار آمده از عمر و
دولت تمتعی نیافت و شرح آن در محل خود گذارش خواهد یافت القصه نواب میرزا صباح آنروز تاج شاهی
بر سر نهاده شمشیر خاصه شاه جنت مکان را حمایل کرده وصیت نامه مهر مبارک آنحضرت ظاهر ساخته مدعی آن

شد که آن وصیت نامه سراسر بخط اشرف آنحضرت است که او را ولی عهد و قایم مقام ساخته‌اند و تمامی شاهزادها
و امرا و صوفیان و هواخواهان این دودمان را باطاعت او امر فرموده و آن نوشته را بر گوشه دستار
زده بایوان چهل ستون درآمد معاندان شاهزاده میگفتند که آن وصیت نامه خط مبارک اشرف
خاقانی نیست بلکه خطی از مخدرات حرم است که بخط اشرف مشابهتی داشت و بعد از فوت آنحضرت نوشته
شده و انگشتری از انگشت مبارک بیرون آورده مهر کرده‌اند والعلم عند الله بالجمله نواب شاهزاده یکی
یوزباشیان و قورچیان و ایشیک آقاسیان و جماعتی که از اهل کشیک و اهل خدمت دولتخانه همایون که
بودند ملایمت بسیار کرده انعامات داده وعدهای نیکو میداد و چند مرتبه امر کرد که درگاه دولتخانه را
گشوده ملازمان شاهزاده را که در بیرون مجتمع شده بودند باندرون آورند و آن جماعت از اصحاب
باشیان بطریق معهود باو بادب سلوک کرده در گشودن در دولتخانه عذرهای مناسب میگفتند و هر لحظه
بهانه دفع الوقت کرده او را ابلیت و لعل و تسلی میدادند از ولی بیک یوزباشی حرم قوم قلی بیک افشار حاکم
کرمان روایت ثقه منقول است که نواب میرزا مرا طلب نموده وعده حکومت کرمان و قورچی باشیگری
داده فرستاده که نزد قورچیان محافظ درگاه رفته قرار دهم که در را باز کرده ملازمان حیدر میرزا را باندرون
آورم من باین امر رفته باز آمدم و صریحاً گفتم که قورچیان بهانه میگیرند و میگویند که پادشاه از میان رفته
و طوایف قزلباش دو گروه شده هر گروهی در جایی جمعیت نموده و ما ترک هر دو گروه گفته صیانت دولتخانه
مبارکه و محافظت مردم و ناموس پادشاهی پیش نهاد همت ساخته‌ایم و مادام که امرا و ارکان دولت
هر دو گروه اتفاق بامری نکنند و بصلاح دولتمندان و ریش سفیدان طرفین مهم باصلاح نیاید و خاطرها
دولتخواهان که بجز پاس حقوق ولی نعمت امری دیگر منظور خاطر نیست از فساد و دست درازی جمع نشود
مجال دخول و خروج احدی بدولتخانه نمیدهیم شاهزاده دانست که آن جماعت با او حیله و مکر سخن میگویند دست
بشمشیر کرده من متیقن بقتل شدم والده اش در پس پرده مشاهده این حال کرده فریاد برآورده مانع ان

شاهزاده اعراضی شده بحرم رفت و تا آخر روز مضطرب الاحوال گاهی بیرون می‌آمد و گاه باندرون میرفت
و شخص او شد که در حبس آن جماعت مانده و مجال دخول اعوان و انصار نیست اما امرا و ارکان دولت
قریب بصبح که بر قضیه‌ها اطلاع یافتند امیر اصلان خان افشار با سلطان احمد میرزا بمنزل حسین قلی
خلفا رفته سلطان محمود میرزا نیز که در منزل والدان ارس خان روملو بود بانجا آمد و اسمعیل میرزا بانجا
همگی آنجا جمعیت نموده شیخاوندان و طایفه استاجلو و کرجی و سایر سلطان حیدریان که منظم ایشان بی
صدرالدین صفوی و خسرو سلطان طالش و سید بیک کمونه و علیخان بیک کرجی و الله قلی سلطان
ایجک اغلی استاجلو بود بمنزل حسین بیک یوزباشی جمع شده بملازمت سلطان مصطفی میرزا که در خانه
او می‌بود پیوسته و سلطان ابراهیم میرزا ولد بهرام میرزا بانجا آمده مجملاً جمعیتی عظیم درین محل دست داد
و جمعی از اعیان امرا نیز مثل حیدر سلطان چابوق ترکمان و قلی بیک افشار حاکم کرمان و محمد قلی
خلیفه ذوالقدر مهردار و میرزا علی سلطان قاجار و بعضی دیگر تا آخر روز در منازل خود توقف نموده
بمجمع هیچکدام حاضر نشدند الحاصل هر دو گروه در باب مطلب خود ساعی بودند سلطان حیدریان بقوت و اقتدار
خود مغرور بودند که از آن طبقه جانبی میگرفتند و اراده ایشان آن بود که بهیات اجتماعی در دولتخانه
آمده داخل دولتخانه شوند و میرزا بدست آورده جلوس فرمایند و هر کس تخلف نماید دفع او بپردازند و خاطر
از جانب اسمعیل میرزا که در قلعه محبوس بود بجهت اتفاق جمعی بسیار فراد اغلوی جار قلعه جمع نموده
بعد از جلوس سلطان حیدر میرزا در باب او هر آنچه حکم شود عمل خواهد نمود اما بعضی عقلای ایشان گفتند
که چون قورچیان کشیکچی ابواب دولتخانه را مسدود گردانند نسبت بشاهزاده آثار خلاف بظهور آورند
مبادا چون بدر دولتخانه رویم فیمابین جنگ واقع شود و آن جماعت بالضروره قصد شاهزاده نمایند
و هر ساعت تغیر رای و اندیشه دیگر میکردند آخر الامر برین قرار یافت که تا آخر روز که وقت کشیک است
صبر نمایند و آخر روز بهانه آنکه امشب کشیک بطایفه استاجلو نسبت دارد و بطریق معهود بخدمت خود

میرویم بدولتخانه روند از میانه انجماعت الله قلی سلطان اچک اغلی گفت که یراق بسته بر سر دولتخانه
پادشاه رفتن از صوفیگری و اخلاص دور است و مع هذا مطلب ازان حاصل نیست هنوز تا در خانه خلفا
چندان جمعیتی نشده اول بر سر او رفته مهم او را بر وجه دلخواه ساخته آن مجمع را پراکنده سازیم چون پراکنده
آن جمع جمع رسد اهل دولتخانه بی مضایقه در گشوده در مقام خدمتگاری در می آیند و فی الواقع مقتضای
عقل این بود چون ادبار قرین حال این طبقه شده بود پرده غرور و غفلت بر دیده [illegible] القوم که
هر یک مدبر عالمی بودند کشیده شد و حسین قلی که مرد عاقل روزگار دیده با رای و تدبیر بود ازین رهگذر
دغدغهٔ عظیم داشت که مبادا سلطان حیدریان بر سر او آیند [illegible] اندیشید که باعث تعویق
گردد اولا بوداق بیک روملو و شاه قلی سلطان تبت اغلی ذو القدر که مردم ریش سفید کاردان بودند از
جانب سلطان محمود میرزا و اتباع بخدمت سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک و اتباع فرستاده ذکر کرد که
در میدان مصالحه نهاده در دفع شر و فساد سعی نمایند خلاصهٔ پیغام آنکه ترک دودمی کرده همگی با یکدیگر اتفاق
نمائیم و اول لباس سوگواری پوشیده لوازم تعزیهٔ شاه جنت مکان و تکفین و تجهیز جسد مبارک او
برداریم و بعد ازان ریش سفیدان همگی با هم نشسته صلاح و فساد ارادهٔ هر دو طبقه را با یکدیگر گفتگو نموده
بدانچه مصلحت دین و دولت باشد و هر یک ازین دو شاهزاده بسیاست دین و دولت بهتر تواند کرد و
شایسته تر باشد بپادشاهی اختیار نمائیم که اگر نوع دیگر شود انواع بلایا بر روی عالمیان گشاده گردد و
قزلباش ضایع تر از کلب شبان و پژمرده تر از چمن بی باران باشند هر چند پسندیده است که پیغام داده است
اما بجهت تعویق ایشان پیغام گذارده بودند از طرف میرزا جوابهای عنیف داده شد مدتی باین قیل و قال
گذشت بعد ازان تدبیری دیگر اندیشیده کس بیک فرسخی قزوین فرستاده قرار داد که بایلغار بشهر آمده مژده
رسیدن اسمعیل میرزا رسانند اول پیشین بود که راکب مرکوب غرق عرق خود را بشهر رسانیده فریاد
آورد که اینک اسمعیل میرزا بایلغار رسید و شهرت یافت که شاه جنت مکان ده دوازده روز قبل ازین

خلفا

در خفیه کس بطلب شاهزاده فرستاده بودند و او را بر سبیل تعجیل می آورند و اینک بسرعت و استعجال رسید خلایق
و عوام الناس که بالطبع خواهان او بودند بشورش و غوغا در آمده رو بجانب خانهٔ خلفا نهادند و کثرت
عظیم در انجا واقع شد سلطان حیدریان ازین خبر بغایت افسرده و پریشان حال شدند و تا آخر روز
الحق
باعث تعویق ارادهٔ ایشان شد تا آخر روز مشخص شد که این خبر کاذب و محض تدبیر خلفا بود و
دخل عظیم داشت آخر روز اکثر آن مردم از اطوار سلطان حیدریان فسردگی تمام تفرس نموده از
ایشان مایوس شدند و بعضی از امرا مثل محمد قلی خلیفهٔ مهردار و حیدر سلطان چابوق ترکمان و غیره
در منزل خود توقف داشتند بخانهٔ خلفا رفتند و حسین بیک و اتباع آخر روز برفتن دولتخانه و
جنگ عازم و جازم گشته در رکاب سلطان مصطفی میرزا سوار شده رو بدولتخانهٔ مبارکه نهادند
در وقت سواری و کثرت ازدحام لشکریان سلطان ابراهیم میرزا تخلف نموده خود در خانهٔ خود
که در انحوالی بود انداخته در بست و همچنین الله قلی سلطان اچک اغلی بمنزل خود رفته موافقت
نمود حسین بیک از راه معهود که راه خیابان بود روانه شده چون بخانهٔ خلیفهٔ مهردار و قلی بیک افشار
رسید مردم ایشان کوچه بند کرده بودند از پشت بام تیر و تفنگ بسیار انداختند انجماعت راه ندادند
حسین بیک مصلحت در جنگ ندیده ازان راه عود نموده از راه دیگر که پشت خانهای خزانهٔ عامره
بود روانه شد عزبان خزانه خانه نیز بملاحظهٔ آنکه مبادا ایشان بر سر خزانه آیند قدم ممانعت
پیش نهادند در اول حال تیر و تفنگ بسیار انداختند حسین بیک فریاد برآورد که ما را با کسی
کاری نیست و بکشیک میرویم شما را با ما چکار است انجماعت دست از جنگ باز داشتند تا آنکه
حسین بیک و رفقا بدر دولتخانه رسیده در را مقفل یافتند هر چند در کوفتند فتح الباب نشد خبر
رسید که خلفا و اتباع او از راه خیابان آمده بمیدان اسپ که متصل باغچهٔ حرم است داخل شده
سلطان حیدریان دغدغه کردند که مبادا انجماعت ازان راه بباغچهٔ حرم در آیند و قصد شاهزاده

کنند و در دولتخانه را بحق گرفته شکسته وبدولتخانه ریختند میرزا در حرم بود و ابواب مسدود از آن
هر طرف رفتند راه نیافتند از راه سفره خانه داخل شدند و بهر دری رسیدند در را شکسته داخل شدند
و شاه حیدر گویان و فریاد کنان بجابها در آمدند اما از آن طرف خلفا و اتباع که بمیان میدان اسب در آمده
شمخال سلطان در باغچه حرم را گشوده باتفاق آن جماعت اکثر سواره بباغچه حرم در آمده بجستجوی شاهزاده
مشغول شدند سلطان حیدر میرزا چون دید که مخالفان هجوم آوردند از حرم متوجه بیرون شد
درها را مسدود و دیوارها را با خود مخالف یافت راه به بیرون نیافته دیگر باره باندرون حرم نزد
والده رفت با استظهار آنکه قزلباش حرمت حرم نگاه داشته باندرون نخواهند آمد تحفظ خود را
در آنجا حفظ نماید که مردم او برسند و ندانست که جمعی که سواره بباغچه حرم که تا غایت مقبل جباه ارباب
اخلاص بود در آمده باشند ملاحظه ادب نخواهند کرد آن جماعت خود پای از دایره ادب بیرون
نهاده بحرم و میانه عورات در آمدند و او را طلبیدند شاهزاده علاجی دیگر نیافته با والده و کنیزان
لباس بر گرفته از خانه بیرون آمده بخانه دیگر میرفت چنین مذکور گشت که از زمره ایشیک آقاسیان
حرم علی بیک سلطو او را شناخته اشاره کرد که مطلوب شما اینست جمشید بیک چرکس غلام سلطان
سلیمان میرزا و لیخان میرزای یوزباشی روملو در او آویخته بیرون کشیدند خلفا و شمخال سلطان
فی الفور بخویر قتل او کرده آن دو خدا بحرم بحق شمشیر و خنجر در و نهاده آن سرو ریاض سلطنت را
که در گلشن اقبال نشو و نما یافته نسیم صبا از خوالی وجمال وزیدن نبود از پای در آوردند و همان
سر فرخنده او را که بحسر حرج فرو نمی آمد از بدن جدا کرده در حینی که علیخان بیک کرجی خال شاهزاده
و زال بیک کرجی و جمعی کثیر از فدویان شاهزاده درها را در حرم گرفته شاه حیدر گویان و نعره
زنان در حرم نزدیک رسیده بودند از بام ایوان بمیان آن گروه انداختند و فریاد کردند
که اینک سر پادشاه شما از مشاهده اینحال آتش سطوت و استیلای آن قوم آب بین و دشمن کامی منطفی

گشت و دستشان از کار و کارشان از دست بیرون رفت چون دولت از آن طایفه روگردان شده
بود با وجود آنکه شاهزاده جوانبخت کامکار سلطان مصطفی میرزا جوان قابل بیست ساله و شایسته
دولت و اقبال بود دست داشتند و ممکن بود که طبقه سلطان حیدریان او را در عوض پادشاهی
بر دارند دیده بصیرتشان از مشاهده این حال تیره و تاریک شد و قدرت آن نیافتند که در شهر توقف
نموده اندیشه دیگر بحال خود نمایند بهیات اجتماعی از دولتخانه بیرون آمده رو بصحرا نهادند که در سراب
جاتقی نموده رای ایشان هر چه قرار یابد عمل نمایند چون زمانه اسباب سلطنت و پادشاهی حضرت علی
شاهی ظل اللهی را سرانجام میداد و هر گونه فکر و تدبیر که عقلا و ارباب فطنت هر دو گروه می اندیشیدند
از خطا و صواب آنچه نتیجه حصول مقصود بود دیگر ظهور می آمد و چون مقدر الهی بود که اسمعیل میرزا چند روز
بقدرت و اقتدار یافته مصالح خلافت و پادشاهی نواب کامیاب بوجهی که در لوح قضا ثبت بود
سرانجام دهد هیچ تدبیر این طبقه موافق تقدیر نیفتاد و آنچه صواب بود نداشتند خطا نتیجه داد با جمله چون از
دولتخانه بیرون آمدند چهار دانگ لشکریان و مردمی که زیاده اسم و رسمی نداشتند بجانهای خود رفته
با سلطان مصطفی میرزا و حسین بیک کسی چنان نماند لاعلاج رو بفرار نهادند چون روز شد جمعی که
مانده بودند همه از یکدیگر خایف و هراسان بعضی از طایفه استاجلو از ایشان جدا شده بودند [illegible] قشند
بهری بیک توجلو که از سلطان حیدریان فدوی بود پوشیده شد و چون طایفه بیات که ده هزار خانه
بودند در کرارود که هر دو و حوالی اقامت داشتند ملازم سلطان مصطفی میرزا بودند شاهزاده اراده
نمود که بمیانه آن جماعت رود تفرقه و پراکندگی با آن جماعت راه یافت حسین بیک دو سه منزل …
شاهزاده بود از غدر طایفه بیات اندیشیده چون با محمدی ارکه حاکم ارسباران قبلی بود و طریقه
محبت و آشنائی تمام داشت اراده نمود که نزد او رود برادران خود را نزد شاهزاده گذاشته خود
بنفری جدا شده از لباس بیرون آمد و اسباب خود را انبانی داده خود بصوب ارسباران در آمد

پیاده قطع طریق مینمود که خود را بشبستان رساند چون مرد منعم پاکیزه نهاد بزرگ منش بود بجای پیاده روی
دل‌بستگی زیاده مبری نتوانست نمود با بادوانی میل کرد مجاوران شبستان از اطوار و سیمای او بزرگ منشی ثبوت
نموده دانستند که از بزرگان آنمعرکه است خواجه فرخ نامی از مردم حاجی ویس بیک بیات او را شناخته جهت سلطان
العقبه او را گرفته نگاه داشتند در روزی که اسمعیل میرزا داخل قزوین شد او را بقزوین آوردند اما احوال
مصطفی میرزا آنست که چون شاهزاده بمیانه بیات رسیده حاجی ویس سلطان از تشریف قدوم شاهزاده
خبر یافته او را بدست آورد اما زیاده احترامی نکرد بحسب ظاهر مراعات ادب نموده باطنا جمعی را بمحافظت
شاهزاده گماشت و فی الفور بعد از عرض بدار السلطنه قزوین فرستاده بخلفا و اسمعیل میرزائیان
اعلام نمود که شاهزاده را گرفته نگاه داشته‌ام و هرگاه موکب همایون پادشاهی از قهقهه بمقر سلطنت
پایه سریر اعلی می‌آوردم باقی احوال او و حسین بیک و طبقه سلطان حیدریان در ایام سلطنت اسمعیل
رقم‌زده کلک بیان خواهد گشت بالجمله خلفا و اسمعیل میرزائیان بعد از قتل سلطان حیدر میرزا و تفرق
اتباع او در آن شب جمعی را بکشیک دولتخانه مبارکه گذاشته بمنازل خود عود نمودند و جمعی کثیر از
طبقه در آن شب سوار شده رو بقلعه قهقهه نهادند چنانچه بعضی طایفه استاجلو که از آن معرکه بیرون
آمده بودند متوجه خدمت اسمعیل میرزا شدند در صباح آن روز جمیع امرا و شاهزادگان بدولتخانه همایون
جمع شدند سلطان ابراهیم میرزا بابستظهار آنکه غرض از رفتن من جمیع امرا و شاهزادگان مجمع
منع و نصیحت بود در وقت سواری از آن جماعت تخلف نموده بر سر دولتخانه نیامده خود را اسمعیل میرزائی
نامیده بدولتخانه آمده امرا تعظیم و تکریم بقاعده خود کردند الله قلی سلطان ایجک اغلی نیز که در وقت
سواری ایشان تخلف نموده بخانه خود رفته بود با نمعنی متنظر بوده با علیخان بیک ولد پیره محمد خان
و جمعی از میرزاهای استاجلو بدولتخانه آمده در حجره که امرا نشسته اما آبروئی نداشت زال بیک و فرخ بیک
کرچی و حمزه سلطان طالش و جمعی دیگر از سلطان حیدریان که بعضی زخمدار بودند و بعضی دیگر از

جمعی بار

حسین بیک تخلف نموده رفته بودند کس فرستاده از خانهای خود گرفته بدولتخانه می‌آوردند و بعضی تیغ
انتقام را از عدم می‌نمودند حکیم ابونصر ولد صدر الشریعه گیلانی که در سلک اطبای خاصه شریف منسلک
و از زمره سلطان حیدریان بود بعد از ارتحال شاه جنت مکان مرافقت میرزا اختیار نموده در
دولتخانه توقف کرده بود و چون قضیه مذکور بوقوع انجامید او را ه بیرون شدن نیافت در یکی از
منازل دولتخانه میان بخاری پنهان شده بود قورچیان چوصخانه بتحریک و اغوای بعضی از ارباب
عناد او را متهم داشتند که در معالجه خیانت نموده در نوره حب الغر موده میرزا بسم جامکه از
داخل کرده بوده که باعث جراحت شد او را بیرون آورده همانجا پاره پاره کردند صدر الدین خان
شیخاوند لله میرزا را مقید شده بسپردند که در باب او بعد آنچه حکم پادشاهی شود عمل نمایند بعد از حکم و رضا
بر نواب پریخان خانم بوده و در میانه امرا حسین قلی خلفا که چنین کاری بزرگ از پیش برده بود سر نخوت
و غرور بر فلک می‌افراخت و جمیع امرا و شاهزادگان سر از خط فرمان او بیرون نمی‌بردند و حسب
الصلاح نواب خانم از زمره امرا حیدر سلطان چابوق ترکمان را بجهت آوردن اسمعیل میرزا بقلعه قهقهه
فرستاد و علما و مشایخ جمع شده نعش شاه جنت مکان را در تابوت محفوف برحمت حی لایموت نهاده
در خانه شیروانی که در دولتخانه بود نهاده گذاشتند که بعد از وصول پادشاه بعد آنچه مقرر شود عمل نمایند و دو روز
نقل آن مشهد مقدس معلی در زمان اسمعیل میرزا مرقوم کلک بیان میگردد و نعش سلطان حیدر میرزا
را بآستانه امامزاده حسین علیه التحیة والثنا برده دفن کردند مجملا از روز سه شنبه اصغر که این قضایا
بوقوع پیوست تا روز جمعه دیگر که ده روز باشد در دار السلطنه قزوین آتش فتنه بنوعی مشتعل بود که اشتداد
فتنه ممتنع می‌سوخت فزع اکبر در میان خلایق پدید آمده اجامره و اوباش محلات سر بشورش و فساد برآورده هر کس با
هر کس عداوتی داشت حمل کشتی نام نهاده بملاحظه نقل او می‌پرداخت و احدی را قدرت آن نبود
که از بیم مضرت بیدولتان قزلباش و اجلاف سر از خانه بیرون تواند آورد و هر کس تقید حال مردم را

وا برجمع نموده محافظت خود میکردند تا آنکه روز جمعه دیگر بیست وچهارم صفر بود چارچیان مقرر داشتند که از جانب
میرزا علی سلطان قاجار در محلات منادی کردند که کوچه بندها را باز کنند و من بعد هر کس متعرض کسی گردد
سیاست خواهد یافت و اسواق را دکشوده بسودا و معامله مشغول گردند و مردم را بمسجد جامع ترغیب کردند
چون سلطان زادگان وامرا بمسجد جامع حاضر شده خطبه سلطنت و پادشاهی باسم اسمعیل میرزا خواندند
خطیب اول مرثیه عزا در تعزیه شاه جنت مکان شروع کرد و چون این مصرع را خواند که
شهری است پر ز محنت و غم شهریار کو فریاد و فغان از زمین و زمان برخاست تا آمدن اسمعیل میرزا هم
روزه جمیع امرا بدرخانه حسین قلی خلفا جمع شده اورا ملازمت مینمود و همراه او بدرخانه پریخان خانم
آمده مهمات ضروری که در امور ملک و مال بود بعرض او میرسانیدند و احدی را حد و یارای آن نبود
که از حکم و فرمان نواب خانم تجاوز تواند کرد و درین اثنا سولاغ حسین وارد و غدی تکلو در سام و شکوه
و سخت سر کیلان می بودند بدار السلطنه قزوین آمده منعدان تکلو اراده کردند که عداوتی که در
سوابق زمان میان تکلو و استاجلو بود تازه کردند و آنچه از طایفه استاجلو در زمان شاه جنت مکان
نسبت بتکلو خصوصا در دفع قراق خان ولد محمد خان شرف الدین اغلی حاکم هرات که با فساد ان طایفه
سمت وقوع یافته بود بدان سبب از سعادت خدمت و بساط قرب و منزلت دور افتادند درین هنگام
که فرصتی چنین بدست افتاده در مقام انتقام شوند چون ازان طبقه الله قلی سلطان ایجک اغلی و جمعی
کثیر از میرزادهای استاجلو در قزوین بودند اراده قتل ایشان کردند و حسین قلی خلفا مصلحت
دیده و بجهت آنکه شنیده بود که الله قلی سلطان در روزی که استاجلو بر سر دولتخانه میرفتند گفته بود
که رای اینست که اول بر سر حسین قلی خلفا رویم و یک مرتبه در اثنای محاورات کنایه باد گفته که اگر
سلطان حیدریان برای تو عمل میکردند همه ایشان پیشرفت می پذیرفت لهذا از جای عنان کرده
در مقام منع انجماعت نشده و ایشان از اطوار عدم مضایقه تکلو جرئت نموده بهیات اجتماع سوار شده

روبخانه الله قلی سلطان نهادند ایشان واقف شده دربارها مضبوط ساخته در مقام مدافعه درآمدند اما ازان
بی حقیقت اکثر دست از معاونت کوتاه کرده بر خود کرفتند سی چهل نفری که ارباب تعین بودند پای ثبات فشرده
بجنگ مشغول شدند طایفه تکلو قریب یکهزار و پانصد نفر بودند از در و بام فرو ریخته ابواب دراکجاعت بسته
الله قلی سلطان را با چند نفر از پسران و اقوام و علیخان بیک ولد پیره محمد خان را با چند نفر از جماعت جاوش
بود اقوام او و دیگر اعیان استاجلو تا بیست و چهار نفر را مقتول ساختند خانهای ایشان را غارت و
تاراج نمود حتی عورات و اطفال را برهنه و عریان کردند همچنین اجامره و اوباش و عوام الناس
ببهانه تکلو دست بغارت و تاراج خانهای سلطان حیدریان برآورده کسی متوجه ضبط و منع انها نشد
شد و از خانه حسین بیک و صدر الدین خان و حمزه سلطان و سایر سلطانان چندان از نفایس
اموال و امتعه و اجناس بیرون آمد که در خزانه خیال نگنجد و نهایت خفت و خواری بر سر عیال و
اطفال آن طبقه آمد امیر خان موصلو ترکمان که خوانده سلطان بود باتفاق حسین خان سلطان خنوسلو اراده
پیری بیک قوجلو استاجلویان که باو در راه بودند نموده بر سر خانه او رفته محاصره کردند و اکثر
از مردم او پراکنده شده سی و چهل نفری که اسب و رسمی داشتند توقف نموده تیر و کمان در دست گرفته
و تا تیر در ترکش داشتند جنگ کردند ترکمانان با طایفه خنوسلو که قریب دو هزار کس بودند سعی بسیار نموده
پیری بیک را با تمامی مردم بقتل آورده اسباب و جهات ایشان بتاراج رفته شورش و باعث کلی این
همه شورش و غوغا آن بود که ده پانزده روز اصلا خبری از جانب قلعه نیامد و امرا و مردم را دغدغه
که مبادا سلطان حیدریان بتصواب خلیفه الخلفا قرار اعلوی بیت اسمعیل عذری اند نشیده باشند
میرزا
و عالم را بصاحب تصور نموده مردم شروع در بی اعتدالی کردند تا آنکه خبر صحیح اسمعیل میرزا و خروج او
از قلعه رسیده نواب خانم حکم کردند که امرای تکلو با اقبال پادشاه رفته در شهر توقف نمایند و ایشان
عزیمت رفتن کرده شورش و غوغای الجمله تسکین یافت بعد از رفتن ایشان نواب سلطان ابراهیم

که منصب ایشیک آقاسی باشیگری داشت باتفاق میرزا سلمان ناظر اسباب سلطنت و پادشاهی
و چتر زرین و نقاره خانه و بیوتات را برداشته باستقبال رفته در چمن زنجان بسعادت ملازمت مشرف شدند

ذکر جلوس اسمعیل میرزا بر سریر سلطنت ایران و قضایایی که در زمان سلطنت او روی داد

سابقا سمت تحریر پذیرفت که اسمعیل میرزا ارشد اولاد شاه جنت مکان و برادر اعیانی شاه سکندر
مکان بود و بجهت بعضی امور که لازمهٔ شاه جوانی است مثل مصاحبت با دیوانه جیران قزلباش که مرضی
خاطر اشرف شاه جنت مکان نبود نگذاشتن او را در اردوی همایون مصلحت ندیده نواب سکندرشان
در دار السلطنه هرات طلب نموده او را در عوض بحکومت خراسان فرستاده محمد خان شرف الدین
اغلی تکلو به دستور لله میرزا شد و سلوک او در خراسان نیز پسند طبع اشرف نیامده و بطایفه تکلو
بی اعتماد شده بود به دستور نواب سکندرشان بهرات فرستاده او را طلب داشته و بی آنکه شرف ملازمت
اشرف دریابد معصوم بیگ قورچی باشی حسب الامر اعلی او را آورده و چون بساوه رسید معصوم بیگ صفوی
حسب الحکم او را از حوالی قزوین گذرانیده بقلعه قهقهه برده حکام قلعه که در چند سال دیگر تعیین میشدند
هنگام حکومت قلعه بخلیفه انصار قراداغلو تعلق داشت و جمعی از قورچیان که در آن وقت
هفت هشت نفر بیش نبودند حسب الامر شاه جنت مکان بحراست شاهزاده مشغول
بودند که خبر ارتحال شاه جنت مکان و قتل سلطان حیدر میرزا باو رسید حسب
الاتفاق خلیفه انصار بشکار رفته در پای قلعه نبود و چون اسمعیل میرزا بخلیفه انصار بی
اعتمادی بود و او را بسلطان حیدر میدانست و قتل سلطان حیدر متیقن نبود
و احتمال کذب میداد با قورچیان متفق شده ملازمان خلیفه انصار را که تا بیست
نفر در قلعه بودند یک یک را بهمی طلب نموده گرفت احتیاطا در قلعه را بسته ابواب
دخول و خروج مسدود ساخت تا اخبار صحیح رسید و قضایای مذکور بوضوح انجامید و اعوان و انصار

بحراست شاهزاده قیام داشتند تا آنکه نوزده سال و شش ماه و یک روز در قلعه روزگار گذرانید

جمع شوند خلیفه در شکارگاه خبر جزم شنیده و دانست که قضیهٔ سلطان حیدر واقع
یافته بپای قلعه آمده در را بسته دید یافت هر چند تضرع نموده اظهار بندگی کرد مفید
نیفتاد و مجملا تا سه روز هیچ آفریده را مجال دخول قلعه نداد تا آنکه جمعی کثیر از اهل اردو
و مردم آذربایجان بپای قلعه حاضر شدند و عرایض خلفا و قزلباش و تهنیت ها بدو از قزوین
رسیدند و قضیهٔ قتل سلطان حیدر بتحقیق پیوست در را گشوده جوق جوق مردم از
قلعه رفته شرف پای بوس و سجده مشرف می شدند از طایفه استاجلو جمعی آمده
بودند در قرار که تاج را از معاندان سلطان حیدر میرزا بوده با چند نفر دیگر که اسمعیل
میرزا آغا با ایشان نرای شناخت و قلعه بقتل آوردند بار اعیان استاجلو
خایف و هراسان گشته خود را بدار الارشاد اردبیل انداخته در خطیرهٔ منورهٔ سلطان
الاولیا متحصن شدند بالجمله اسماعیل میرزا بعد از رسیدن خبر سلطان حیدر چاپوق که از
قزوین بطلب او آمده بود و اجتماع عساکر در ساعتی که خود اختیار کرده بود نموده از قلعه بیرون
آمده در خیمهٔ حیدر سلطان اقامت نمود و همه روزه جمعی کثیر وارد گشته شرف سجده
و پای بوس مشرف میشدند جماعت قراداغلو از قتل خلیفه انصار کردند مشار الیه
خود را بخدمت اشرف رسانیده عرض کرد که سر ما بی تقصیرم و مستوجب سیاست اگر رای
اشرف مقرون بقتل بنده است اشاره فرمایند که ملازمان این آستان بدان
مبادرت نمایند و اگر رقم عفو بر تقصیرات بنده کشیده میشود بقدر مورد توجه و التفات
گردانند که از این خجالت سر برافکنده گی بیرون آیم اسمعیل میرزا فرموده که من نذر
کرده ام که اگر از کید اعادی خلاصی یابم و روزگار بکام من گردد با هیچکس در مقام انتقام
نباشم و چون تو شرط خدمتگاری بجای آورده پاس امر والد مبرورم میداشتی که مرا مضبوط نگاه داشتی

بامروئی من التفات میکردی نوکر خوب چنین می باید که در خدمت مرجوعه از مجلس
حتی فرزندی همچو من جدا باشند و حکم شد که مشارالیه بدستور در سلک امرا مشغول بوده
باشد و او اندکی از دغدغه بیرون آمد لکن آن اراده از خاطر او و اغلو بیان محو شد
بالجمله نواب اسمعیل میرزا بعد از سه روز از پای قلعه کوچ کرده با پتکی ملی مسافت
می نمود و بدارالارشاد اردبیل آمده شرف زیارت حظیره مقدسه دریافت و از آنجا منزل
بمنزل می آمد تا در چمن زنجان سلطان ابراهیم میرزا و میرزا سلمان ناظر و اکثر اهل خدمت
شاه جنت مکان رسیده خیام در دولتخانه مبارکه از حرم و دیوانخانه و بیوتات
پادشاهی نصب کردند و چتر زرنگار پادشاهانه برفرق او افراخته سلطنت و شوکت بدرجه
تمام متزاید آمده در دولتخانه که نصب شده بود نزول کرد و سلطان ابراهیم میرزا بشرف
ملازمت رسیده سجده تحیت و مبارکبادی تقدیم رسانید اسمعیل میرزا او را در آغوش
مهربانی کشیده انواع تفقدات و دلجوئی بظهور آورده او را خطاب کرده انیس
مجلس و مصاحب دایمی گردانید در منزل مذکور پیره محمد خان استاجلو از گیلان سید
امام قلی میرزا را آورد قبل ازین کلک شکسته نگار بیان کرده که مراد خان استاجلو
عمده سلطان حیدریان بود شاه جنت مکان بعد از صحت بیماری او را بتسخیر قلعه کجور
فرستاده هنوز در پای قلعه بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان و شهادت سلطان حیدر
میرزا بوقوع انجامید مراد خان از کجور به لاهیجان رفته به پیره محمد خان استاجلو
ملحق شده پیره محمد خان در میانه امرای استاجلو بدوستی اسمعیل میرزا متهم بود زیراکه
در سالی که شاه جنت مکان او را با بعضی امرا بجهت آوردن قرآن و تحقیق تصرفی که اسمعیل
میرزا در خزانه معموره نموده بود بجانب قلعه فرستاده بود محملی رفقا با شاهزاده بنابر

دنی نم

خوش آمد شاه جنت مکان بی اندامی بسیار کرده بودند اما پیره محمد خان با او باد
سلوک کرده بود و بین الجمهور چنین اشتهار یافته بود که با شاهزاده عهد و پیمان آورده
دختر خود را نامزد او کرده صوفیان و ارباب اخلاص شاه جنت مکان او را بدوستی اسمعیل
میرزا مطعون می ساختند و چون جمعیت ایشان در لاهیجان بسامع جلال رسید و
بنابر آنکه پیره محمد خان را از دولتخواهان خود میدانست خاطر از وجمع داشت اما دغدغه
کرد که مبادا مراد خان او را از جاده اخلاص منحرف سازد و امام قلی میرزا را دست
آویز خود کرده در مملکت گیلان که جای محکم و حصن متین است توقف نمایند و طایفه استاجلو
آنجا را مامن خود ساخته لوای طغیان مرتفع سازند ملیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه
را نزد پیره محمد خان فرستاده که فیما بین عهد و شرط و پیمان آنست که در قلعه نموده ایم
و در باب طایفه استاجلو هر گونه التماسی نماید بانجاح مقرونست اما چون مراد خان باعث
فتنه و فساد گشته در میانه قزلباش دودی انداخت چشمهای او را کنده خود برادرم
امام قلی میرزا را برداشته باستقبال موکب همایون آید چون ملیخان بیک بگیلان
رسید پیره محمد خان فوراً امتثال امر عالی نموده کلمه بالرأس والعین بر زبان آورد
ملیخان بیک بخدمت مرجوعه قیام نموده بازگشت و پیره محمد خان در رکاب شاهزاده مذکور
متوجه استقبال شد و در چمن زنجان بسعادت ملازمت فایز شده بانواع تفقدات
شاهانه سرافراز گشت اسمعیل میرزا امام قلی میرزا را فرزند نامیده در آغوش
مهربانی کشید و از آنجا منزل بمنزل در کمال شکوه و عظمت و کامرانی بتانی مسافت نموده
روز پنجشنبه شانزدهم شهر ربیع الاول بحوالی قزوین نزول کرد شاهزادگان و
حسین قلی خلفا و امرای عظام که در شهر بودند بسعادت ملازمت فایز گشتند و بجهت حفظ

ساعت بشهر نیامده در جانب شمالی شهر نزول کرد و درین منزل حسین بیگ را در
کسوت شبانان نمدپوش و کلاه نمدی بر سر برسوایی که کسی مبیناد آوردند خلایق
از اطراف و جوانب طعن و لعن میکردند و کارد و شمشیر و خنجر بر او حواله کرده محافظان
مانع می شدند چون بنظر عالی اسمعیل میرزا درآمد سجده کرد و بمصلحت وقت خودنگاهی
باطراف و جوانب حضار مجلس کرده گفت سبحان الله از میانه این همه مردم گناه
کارها بوده ایم اسمعیل میرزا فرمودند که جمعی دیگر در باب سلطان حیدر از تو مجدتر
بودند کاسه همه بر سر تو شکست حسین بیگ گفت پادشاه عالم سلطان حیدری
بودند غایتش اقبال تو بلندی نمود خدای تعالی بمصلحت خود عمل کرد اگر در مقام انتقام
خواهی بود عالمی را قتل کن اول مرا اسمعیل میرزا التصدیق سخن او کرد این مقدمات
باعث تاخیر قتل او شده او را بمجلس فرستاده تبورچیان او اغلی سپردند حضار
مجلس خصوصا خلفا که در سیاست او مبالغه داشتند ازین سخنان زبان درکام کشیده
خاموشی گزیدند روز دیگر از انجا بباغ سعادت آباد که احداث کرده شاه جنت
مکان و از باغ ارم نشانیست تشریف آورده سیر فرمودند و بملاحظه ساعتی که
اختیار کرده بود داخل دولتخانه مبارکه نشده و جهت سکنی چند روز خانهای حسین قلی خلفا
تعیین یافته از باغ بمنزل او رفت و در انجا سلطان مصطفی میرزا روی شاهزاده را بوسیده
استمالت داده میانه برادران بجلوس امر کرد و شاهزاده اراده نشستن نموده
هیچ یک از برادران تعظیم او نکردند خود با این ترتیب سلیمان میرزا که بسال از و بزرگتر بود
جا اختیار نموده بر سایر برادران تقدیم کرد و اسمعیل میرزا در مقام نصیحت برادران
درآمده مهربانیهای زبانی بظهور آورده گفت اگر شما با من در مقام محبت و دوستی باشید

آورد

انشاءالله

انشاء الله تعالی من با شما سلوکی خواهم کرد که هیچ پادشاهی با برادران نکرده باشد
اما ولاوازان حکایات خبر نداشت و اکنون خاطر جز افنا و اعدام ایشان نبود و عاقبت
آنچه در خاطر داشت بمنصه ظهور آورد و چنانچه در محل خود سمت گزارش خواهد یافت
فتح الله بیگ و شاه قلی بیگ و نذرعلی بیگ و شاهوردی بیگ برادران
حسین بیگ را آورده بودند باشارت امراء سلطان گنگرلو که در سلک امرای استاجلو
منتظم بود سپردند او بجهت رشد و اعتبار خود در در خانه خلفا هر چهار را
بقتل آورد و چنین قرار یافته بود که هر کس را با ویاق نگاه می سپردند نگاه
میداشتند و هر کس را با وجاق خود پیش می سپردند همان لحظه بقتل می آوردند
چهارده روز در خانه خلفا بسر بردند و اکثر امرا بطریق معهود ملازمت در خانه پریخان
خانم می نمودند و این معنی را باعث رفع درجات و زیادتی اعتبار پادشاه زاده میشد
و وکلا و نواب مشار الیها آیین پادشاهانه و تزک و طمطراق در خانه زیاده
از زمان شاه جنت مکان طرح نموده و ابواب و حاجبان و وکلا و ملازمان
بطریق سلاطین بنظم و نسق درگاه می نمودند و اعتقاد نواب خانم این بود که چون
سلطنت اسماعیل میرزا بسعی او صورت بست و در زمان شاه جنت مکان
تیرمد و معاون او بود او زیاده از شاهزاده سلطانم همشیره شاه جنت مکان در
امور پادشاهی صاحب دخل خواهد بود بسبب تقدیر برعکس مطلوب نتیجه داد و با
امرا انحنا انکار آمیز در باب ملازمت در خانه خانم شکیت نوبتی تصریح کرده گفت
که مگر یاران نفهمیده اند که دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت پادشاهان
نیست و آشنایی مردم بمخدرات استار دودمان علیه قبیحست امرا از حقیقت کار آگاه

گشته ترک تردد نمودند درین اثنا مزاج اشرف از خلفا منحرف گشته در مقام کسر شوکت او
درآمد سبب ظاهری که مقتضی قتل و در میان جمع سنجیده می نماید آن بود که ظرف
طبیعت خلفا از باده نخوت و غرور و رمال زیاده از حد اعتدال بزرگ شده خود را
با دشمنان شاه قرار داده حضرت عظیم بر اسمعیل میرزا داشت و این بار بر خاطر
خطیر پادشاهان بسیار گران می باشد و مصاحب وجودی که خود موجود مجازی
نساخته باشند التفاتی نمایند و سبب دیگر که بعد از آن ظهور یافت آن بود که
چند روز که از قتل سلطان حیدر میرزا گذشت و خبری از جانب قلعه نمی آمد خلایق
مضطرب بودند خلفا گفته بود که سبب اضطراب مردم جهت سلطان محمد میرزا
هم پسر شاه جنت مکان و جوان قابل شایسته پادشاهیست و نواب پریخان
خانم نیز عرض کرده بود که ظن غالب آنست که اسمعیل میرزا را در شب اول که خبر
فوت شاه جنت مکان به قلعه رسیده سلطان حیدریان ضایع کرده اند اگر این
معنی بوقوع انجامد سلطان محمد میرزا را پادشاه کنیم نواب خانم فرموده اند
که برادر اعیانی من سلطان   میرزا از همه بزرگتر و جهت برادری من به
پادشاهی میرزا اولی است او را پادشاه می کنیم درین اثنا خبر صحت ذات اشرف
از قلعه رسیده و در آن چند روز که اسمعیل میرزا در خانهای خلفا بود معاندان این سخنها
را بخلوت بعرض رسانیده مزاج پادشاهی را از و منحرف ساخته بودند نمی توان غلط
گفتن هیچ یک از اینها نبود بلکه الله سبحانه تعالی منتقم حقیقی است بمصداق کلام صدق
انجام من اعان ظالما سلطه الله علیه اسمعیل میرزا را به و متغیر ساخت در زمانه
بلبلبخون ناحق ریخته شاهزاده مظلوم سلطان حیدر میرزا برخاسته زیاده

ابن بهر

ازین باب امتداد از آن ظالم نها و بنا ورده منترب سامعیان قتل آن بابراده
مغفور و قاتلان او هر یک ببلای گرفتار آمدند بالجمله چون اسمعیل میرزا
نسبت بخلفای اعتنا و نشد اول او را بتکلیف منصب وکالت دیوان اعلی و نیابت
نفس همایون کرد مشروط برآنکه منصب خلیفة الخلفایی به دیگری داده شود مطلب
اسمعیل میرزا آن بود که چون صوفیان خلفا را خلیفه و نایب و مرشد کامل و
حکم او را ثانی احکام مرشد میدانند و در آن هنگام قریب ده هزار کس از آن
طبقه در قزوین اقامت داشتند که از دل و جان محکوم حکم خلفا با استظهار این
این همه تسلط و اقتدار رفته بود خواست که او را امتحان نماید گفت که باید تو
از خلفای گذشته باید که متکفل منصب وکالت دیوان اعلی گردی مشارالیه در
جواب گفت که این منصب خلافت را از دست نمیگذارم اگر وکالت علاوه آن بکردید
فبها الا و وکالت راضی نیستم چه پایه خود را از وکالت برتر میدانست اسمعیل
میرزا ازین حکایت اظهار آزردگی کرده شکوه او بر زبان آورد و امرای روملو را
مخاطب ساخت گفت که هر گاه صوفیان و طالبان از سخن مرشد کامل تخلف و
ارادت ره او تجاوز نمایند در طریق صوفیگری و سلوک مشایخ صفویه چه مکافات
دارد ایشان گفتند که هر کس از رضای مرشد کامل تخلف و تجاوز نماید صاحب خطا
و مردود است گفت که خلفا چرا در سخن ما کرد این حکایت بخلفا رسید صباح که بخدمت
اشرف آمد که بعضی حکایات عرض نماید چون در خانه رسید اتفاق سیان با بر
اغ ره علیه مانع شده گفتند هر چند این خانه تست اما پادشاه درین خانه اقامت دارد
تا محل نزول پادشاهست و دولتخانه قزلباش است تو در خدمت پادشاه کم مرشد

مت صاحب تقصیری و خطا ما وام که مرشد کامل از خطای تو گذرد و در طریق سلوک
و صوفیگری جایز نیست که داخل دولتخانه شوی و در برابر کامل نشینی تا مرشد کامل
برسر رضا آید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل کرده بود مشاهده نمود و دود حسرت
به دماغش راه یافت و تا وقت ظهر در خانه بطریق لحاف کاران نشست
و جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او موافقت نمودند اسمعیل میرزا کس
بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما بر سخنی ما و داشته باشیم خود را و گفته
و شنیده خواهیم کرد خلفا ازین حکایت فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده همگنان را
تصور آن شد که پادشاه بمنزل او رفته تدارک خاطرش خواهد کرد ده روز خانه نشین
بود و بتغافل گذشته و صورت ملاقات روی نمود و امرای روملو بدستور رفیق او
بودند روز سیم ولوبوداق را که از امرای روملو و ترک راست اعتقاد بوده
طلب نموده گفت که خلفا چه می گوید او جواب داد که از تخلف امرا دست پی داده
و پشیمان است و بهر خدمتی که اشاره شود اگر همه سگبانی این آستان باشد منت
بجان داشته بدان قیام می نماید اسمعیل میرزا گفت که اگر راست میگوید
و مطیع امر ماست ما بازار حق خدمت او را مامور بامری میسازیم که موجب رفع
درجات دنیا و آخرت اوست او را قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس
معلی کردیم که در روضه مقدسه امام الجن والانس خدمت کرده هم در جوانان
اعتبار دنیا و هم آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه سازی
ولوبوداق و امرای روملو و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا
با وی اعتقاد نشده بودن او را در اردو ممکن نیست و شخصی را که سر نخوت

ونزد پیش

و غرورش بوکالت دیوان اعلی فرو نمی آید قورچی باشیگری مشهد که در خور او نیست
ملازمش نپذیرفت با وجود آن علامت غضب و بی التفاتی از او دوری گزیده
عموم طایفه روملو حتی ملازمان در خانه اش نرفتند و او حیران کار خود ماند در این
اثنا ولوبوداق آمده پیغام شاهی گذارد و او را سخن نگذاشته فی الفور سوار کرده از
شهر یک فرسخ بیرون برده با زاد و یراق و اسبابش را همان لحظه بار کرده
روانه شدند چون خلفا به دامغان رسید علی خلیفه اقچه قوینلو حاکم دامغان حکمی
ظاهر ساخت که خلفا در دامغان توقف نماید که بعد چه بعد از این حکم شود بعمل آورد
و بعد از چند روز کورشاه علی روملو حسب الامر الاعلی به دامغان رفته دیده
غیرت بینش را از مشاهده صورتهای عجیب و غریب دنیا عاری و عاطل ساخته
معدوم البصر گردید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل
او بیرون رفته بخانهای شاه قلی سلطان تکلو استاجلو که در پیش میدان
اسب شاهی و خانهای پری خان خانم واقعست آمد و در آنجا نواب پریخان خانم
و مخدرات آستان سلطنت بشرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی
که متوقع نواب خانم بود بظهور رسانید و از آنجا در ساعتی که خود تعیین نموده بدولتخانه
مبارکه آمده و تغییر و تبدیل بسیار در عمارات دولتخانه کرده بعضی منازل طرح
انداخت و همه روزه بنایان کار میکردند و بدین جهت گاهی در منازل
شاه قلی و گاهی در خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد
بسر میکرد و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ممالک رو بدرگاه معلی آورده
کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین بمثابه گشت که در کوچها و اسواق

است صاحب تقصیری و خطا ما وام که مرشد کامل از خطای تو گذرد و در طریق سلوک
و صوفیگری جایز نیست که داخل دولتخانه شوی و در برابر درگاه نشین تا مرشد کامل
بر سر رضا آید خلفا امری که هرگز تصور و تعقل کرده بود مشاهده نمود و دود حیرت
بدماغش راه یافت و تا وقت ظهر در خانه بطریق گناهکاران نشست
و جمعی کثیر از مردم روملو و غیره در اول روز با او موافقت نمودند اسمعیل میرزا کس
بیرون فرستاد که خلفا بمنزل خود رود که ما هر سخنی با او داشته باشیم خود با او گفته
و شنیده خواهیم کرد خلفا ازین حکایت فی الجمله اطمینان قلب حاصل نموده همگنان را
تصور آن شد که پادشاه بمنزل او رفته تدارک خاطرش خواهد کرد ده روز خانه نشین
بود و بتغافل گذشته و صورت ملاقات روی ننمود و امرای روملو بدستور رفیق او
بودند روز سیم ولو بوداق را که از امرای روملو و ترک راست اعتقاد بوده
طلب نموده گفت که خلفا چه می گوید او جواب داد که از تخلف امرا دست پای نادم
و پشیمان است و بهر خدمتی که اشاره شود اگر همه پاسبانی این آستان باشد منت
بجان داشته بدان قیام می نماید اسمعیل میرزا گفت که اگر راست میگوید
و مطیع امر ماست ما باز احق خدمت او را مامور امری میسازیم که موجب فخر
درجات دنیا و آخرت اوست او را قورچی باشی قورچیان مشهد مقدس
معلی کردیم که در روضه مقدسه امام الجن والانس خدمت کرده هم در زمان
اعتبار دنیا و هم آخرت داشته باشد باید که همین لحظه او را سوار کرده روانه
ولو بوداق و امرای روملو و سایر هواخواهان خلفا دانستند که اسمعیل میرزا
با وی بی اعتقاد شده بودن او را در اردو تمکن نیست و شخصی را که سر نخوت

و غرورش بوکالت دیوان اعلی فرو نمی آید قورچی باشیگری مشهد که در خور او نیست
ملازمش نبود انست با و نمودن علامت غضب و بی التفاتیست از و دوری کرده
عموم طایفه روملو حتی ملازمان مدرخانه اش نیز نشد و او حیران کار خود مانده درین
اثنا ولو بوداق آمده پیغام شاهی گذارده و او را سخن کردن نگذاشته فی الفور سوار کرده از
شهر یک فرسخ بیرون برده بازاد یراق و اسبابش را همان لحظه بار کرده
روانه شدند چون خلفا بدامغان رسید علی خلیفه اتچه قونیلو حاکم دامغان حکمی
ظاهر ساخت که خلفا در دامغان توقف نماید که بهر چه بعد ازین حکم شود بعمل آورد
و بعد از چند روز کورشاه علی روملو حسب الامر الاعلی بدامغان رفته دیده
عبرت بینش را از مشاهده صورتهای عجیب و غریب دنیا عاری و عاطل ساخته
معدوم البصر گردید مجملا چون اسمعیل میرزا خلفا را از شهر بیرون کرد از منزل
او بیرون رفته بخانهای شاهقلی سلطان ترکمان استاجلو که پهلوی میدان
اسب شاهی و خانهای پریخان خانم واقعست آمد و در آنجا نواب پریخان خانم
و مخدرات استار سلطنت بشرف ملاقات فایز گشته زیاده مهربانی
که متوقع نواب خانم بود بظهور نیامد و از آنجا در ساعتی که خود تعیین نموده بدولتخانه
مبارکه آمده و تغییر و تبدیل بسیار در عمارات دولتخانه کرده بعضی منازل طرح
انداخت و همه روزه بنایان کار میکردند و بدین جهت گاهی در منازل ترکمان
شاهقلی و گاهی در خانهای نواب پریخان خانم و گاهی در باغ سعادت آباد
بسر میکرد و طوایف قزلباش از اطراف و جوانب ممالک رو بدرگاه معلی آورده
کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه قزوین بمثابه گشت که در کوچها و اسواق

نزد و منبر و شوار بود و تحف و هدایای سلاطین و پیشکش امرا و ملوک اطراف
و اهالی ممالک چندان در دار السلطنه قزوین جمع شده بود که محاسب وهم از
تعداد آن بعجز و قصور اعتراف داشت و چون ساعتی بجهت جلوس خود اختیار
کرده بود جمع مهمات سلطنت و پادشاهی را موقوف داشته بود بروز جلوس وعده
میکرد و مردم روزی شمردند و انتظار جلوس می کشیدند و طوایف قزلباش
بنوعی مطیع امر و فرمانش گشتند که از جانب او نسبت بهر کس سوء مزاجی فهم میکردند
خویشان و اقربایش بهانه آنکه سلطان حیدری بود بقتلش می رسانیدند و بجهت
جمعی کثیر از طایفه استاجلو راه عدم پیمودند حتی سارو لاچین و برادران محمدی خان
تخماق که با ایلچیگری روم رفته بودند و ایشان خود همه روزه در ملازمت
اشرف بودند ابوتراب بیک ولد یعقوب میرزا که از بنی اعمام ایشان بود در حینی
که ایشان از دولتخانه بیرون آمده بمنزل خود میرفتند در کوچه تنگ با چند نفر
مردم خود که در کمین انتشسته بودند شمشیر آخته آن دو امیرزاده را پاره پاره
کردند و چون این قسم اعمال که در ادوار بظهور می آمد باز خواست نمی شد مردم دلیر
تر گشته این امر ناپسند بممالک سرایت کرد و هر کس در هر جا قتل یکی از اعیان
استاجلو قدرت می یافت بلا تحاشی بر آن مبادرت می نمود از جمله حسین سلطان
افشار حاکم فراه و سایر امرای آن سرحد که در دار السلطنه هرات بودند
اتفاق نموده شاه قلی سلطان یکان استاجلو بیگلربیگی خراسان را بقتل آوردند
تبیین این مقال آنکه شاه قلی سلطان یکان بیگلربیگی هرات و لله نواب کامیاب
اشرف اعلی شاهی ظل الهی بود بعد از شروع واقعه شاه جنت مکان امرای محال قرب هرات

بجهت حراست آن سرحد طلب نموده بود و بعد از امرای مذکوره حسین سلطان افشار
حاکم فراه قتل شاه قلی سلطان را با خود مخمر ساخته با امرای رفیق مواضعه نموده
در بیرون دروازه ملک جمعیت نمودند خبر مواضعه ایشان بگوش اعیان استاجلو
رسید ایشان نیز در خانه سلطان جمعیت نموده یراق و اسلحه خود مرتب داشته
مترصد جنگ و پیکار شدند امرا پیغام فرستادند که طایفه استاجلو مغضوب
پادشاه اند و محل اعتماد نیستند و ما شهر و قلعه هرات را که خانه پادشاه است
بتصرف تو نمیگذاریم و استاجلو را دخل نداده خود حراست قلعه و مملکت می نماییم
که از جانب پادشاه بهر کس مفوض کرده بسپاریم اولی آنکه سلطان از شهر بیرون
آمده اگر اراده رفتن درگاه معلی داشته باشد روانه شود والا در کوشکی نشسته
منتظر امر و فرمان پادشاهی باشد جماعت استاجلو در مقام منازعه در آمده جواب
دادند که ما حسب الامر نموده پادشاه حاکم و حارس این مملکت بوده ایم و ما دام که حکم
عزلیت از جانب پادشاه بحال نرسد دست از حکومت و مملکت کوتاه نمی کنیم و میدان
هر دو گروه بکوشش و خروش در آمده از جانبین لشکرکشی و قیل و قال در میان
هر چند مردم صلاح اندیش سیما میر حسین خطیب در هرات بودند که اطفای نایره فتنه
توانند کرد اما بملاحظه جانب پادشاه سوء مزاج او بعموم طبقه استاجلو از جای نتوان
کرد و در مقام دفع فتنه نشدند شاه قلی سلطان که مرد ترک صلاح اندیش عاقل بود
از بیم بدنامی طایفه استاجلو از یراق بستن منع کرد و ابواب ملاقات مردم را مسدود
ساخته بحال خود نشست و دست از داد و ستد مملکت کوتاه کرده منتظر بود که از جانب
اسمعیل میرزا در باره او و حکومت هرات چه حکم شود آن طایفه بدین اکتفا کرده علی الغفله

بر سر خانه او هجوم کردند و جمعی که حاضر بودند در مقام مدافعه درآمده کاری نتوانستند
ساخت طایفه افشار بخانها درآمده در حالتی که او بی یراق ایستاده مردم
خود را از جنگ کردن منع میکرد با تیغهای کشیده بر سر او ریخته بقتلش رسانیدند
و خانه تاراج و غارت حادثات رفت بعد از وقوع این حال جماعت استاجلو
از هرات پراکنده شده غارت زده پریشان حال بعضی نزد ابراهیم سلطان ولد شاه
قلی سلطان که حاکم سرخس بود رفته و بعضی در و اندار شدند و نواب کامیاب
اشرف اعلی شاهی ظل اللهی که در آن وقت شش ساله بود در هرات بی لله
و محافظ مانده طایفه افشار که در هرات بودند بمظنه بی توجهی اسمعیل میرزا
زیاده ملتفت نمی شدند چون خبر قتل شاه قلی سلطان باردو رسید اسمعیل
میرزا امت قلی بیک ولد سلطان حسین بیک شاملو را که در پیش خان ازیاد حرمت
فرموده مرتبه خانی و شرف مصاهرت این دودمان سرافراز فرموده بحکومت
دار السلطنه هرات و امیر الامرائی خراسان منصوب فرموده در قضیه شاه قلی
سلطان تغافل ورزیده در مقام بازخواست نشد اعیان استاجلو که در اردو
بودند بیشتر از پیشتر پریشان خاطر گشته حیران کار خود بودند و هیچکدام آسوده حال
شبی در بستر آسایش نمی غنودند و لحظه از دغدغه خالی نبودند درین اثنا محمدی خان
تخماق که از امرای معتبر استاجلو و بیگلربیگی چخور سعد بود بیلبیگی روم رفته
بود معاودت نموده بدار السلطنه قزوین آمده بپابوس اسمعیل میرزا مشرف
شد و توجه و التفاتی که متوقع بود مشاهده ننمود بلکه در مقام آن شد که الکای چخور
سعد از و تغییر داده جای او را با بوتراب سلطان عم زاده او و به شاه قلی سلطان

قاریجه اغلی ٢

قاریجه اغلی استاجلو نیز که در تفلیس بود آمد و التفات نیافت طایفه استاجلو
در میانه قزلباش خجلت زده و مضطرب الاحوال روزی بشب می آوردند
تا آنکه با یکدیگر اتفاق نموده سالک طریق صوفیگری شدند و گفتند که چون
در خدمت مرشد کامل صاحب تقصیر و خطا شده ایم و تا مرشد کامل رقم عفو بر
جراید خطای ما نکشد خانه و زن و فرزند و آسایش بر ما حرامست
تمامی امرا و اعیان و یوزباشیان آن طبقه بدر دولتخانه مبارکه جمع شده
در برابر درگاه رحل اقامت انداخته شب و روز در آنجا بسر میبردند پیر محمد خان
و محمدی خان تخماق نیز خود را در سلک گناهکاران استاجلو درآورده در
میان آن جماعت نشستند و این معنی بر خاطر اشرف بد آمد و مکرر التماس
نمود که پیر محمد هرگز داخل این جماعت نبود حالا چرا خود را داخل کرده حمایت
و شفاعت گناهکاران می نماید مشار الیه از یمنان ترک رفاقت ایشان نکرد
و قریب به ده شبانه روز در دولتخانه نشسته منتظر مژده عفو بودند
اما سایبانها در یکدیگر کشیده اسباب و تجملات زرکار نه بانجا آورده
روز دیگر شیلانها کشیدند و ظروف نقره و یراق طلا کار نه در نظر ارباب حقد
و حسد جلوه میدادند بعد از ده روز اسمعیل میرزا تیری را که در شب قتل سلطان
حیدر میرزا جماعت استاجلو انداخته بر یکی از درختان چنار برابر ایوان چهل ستون
بند شده تا غایت مانده بود کشیده بدست یکی از مقربان داده بمیان مجمع استاجلو
فرستاد که شما دعوی اخلاص و صوفیگری میکنید این چه تیر است و چه جماعت این
تیر را جانب دولتخانه مرشد کامل بطرف نعش مبارک شاه جنت مکان انداخته اند

انجماعت در جواب گفتند که ما از مبدء طلوع دولت این دودمان ابا عن جد خدمت
این آستانه کرده بجز این درگاه پناهی و امیدگاهی نداریم جمعی از سیه‌دلان با
اغوا و تحریک دیگران راه صواب گم کرده ترک جادهٔ صواب شدند و هر کس
این عمل کرد بجزای خود رسیده و میرسد دیگران را چه گناه است و من بعد که
همگی گناهکار و مستحق سیاستیم و در عالم اخلاص الحمد از جانب اشرف بهر چه رسید
از لطف و قهر بآن شاکریم   گر تیغ بارد در کوی آن ماه گردن نهادیم الحکم لله
درین اثنا جمعی را بیرون فرستاد که سایبانها بر سر ایشان فرو آورند و عوام
الناس اسباب اثاثیه از اغارت کنند مردم هجوم نموده دست بغارت برآوردند
و انجماعت برسوائی که پس پشت پراکنده شده خود را بمسکن خود رسانیدند چند
روز پیره محمد خان مغضوب بود بعد از چند روز او را طلب نموده اظهار کرد که سلطان
مصطفی بجهت دوستی سلطان حیدر با من و سلطان سلیمان بجهت آنکه
همشیره‌اش ریحان خانم سلطان باعتبار ظاهری او شده این نسبتم پیره محمد خان
عرض کرده بود که اگر خاطر پادشاه از ایشان غبار آلود باشد یکی از قلاع فرستند
که عمرشان در قلعه سپری شود اسمعیل میرزا بطنز گفته که سلطان مصطفی پرورده
طایفهٔ استاجلوست او را بشما و سلطان سلیمان را بشمخال چرکس خال
اوی سپاریم میخواهید در قلعه نگاه دارید و میخواهید تربیت کرده پادشاه کنید روز
دیگر حکم شد که حاجی ویس سلطان با ثبات مصطفی میرزا را بمنزل خالوی او فرستاده
چند روز او را کشت و شنید در میانهٔ طایفهٔ استاجلو بود و هر چند نمی‌خواستند که
بجز اولاد شاه جنت مکان دست آلایند اما متعلقان این طایفه دانستند که اسمعیل میرزا

جز بامان و اعدام شاه زاده بنوعی دیگر راضی نمی‌شود و علاج دیگر نمی‌شد عاقبت
رای همگی برین قرار یافت که او را ناچیز گردانند و شاهزاده از عقل و فراستی
که داشت این معنی را دریافته در آن چند روز که در منزل پیره محمد خان
بود همه شب مترصد قتل بود و بطاعت و عبادت میگذرانید تا آنکه شبی
چند نفر از آن طایفه بخوابگاه شاهزاده رفته او را خفه کردند شمخال
نیز با سلطان سلیمان همین عمل پیش برده هر دو در یکشب شربت شهادت
چشیدند و نعش ایشان را باستانهٔ مقدسهٔ امامزاده حسین علیه السلام
برده دفن کردند بعد از این قضایا پیره محمد خان مورد تربیت و شفقت گشته دختر
او را که نامزد اسمعیل میرزا بود عقد کرده طوی پادشاهانه فرموده با او زفاف
کرده دختر شمخال سلطان چرکس و صبیهٔ حسین سلطان خنوشلو را
نیز خواستگاری نموده هر سه را در یکشب بحرم آوردند و بعد از دامادی
با استاجلو در مقام شفقت درآمده ابراهیم سلطان و مرشدقلی سلطان
پسران تکلو شاه‌قلی را تربیت کرده ابراهیم سلطان را حاکم قزوین و مرشد
قلی سلطان را حکومت سیستان نامزد کرد و طبقهٔ استاجلو فی الجمله آرامی
یافته دیگر کسی دست درازی با ایشان نتوانست کرد و از شاهزادگان نامدار
سلطان ابراهیم میرزا مصاحب و انیس مجلس خاص بود با او گفت که تو شاه جنت
مکان را بمنزلهٔ فرزند بودی و برسر با خدمت او میکردی حالا مرا بمنزلهٔ برادری
ایشیک آقاسی باشیگری مناسب تو نیست تغییر آن داده او را مهردار کرد که همه وقت
در پیش نظر نشسته بشرف مکالمه و همزبانی مشرف باشد ایشیک آقاسی باشیگری

را بحسین قلی سلطان شاملو تفویض نمود و میرزا شکر الله اصفهانی را که مستوفی الممالک
شاه جنت مکان بود بوزارت دیوان اعلی منصوب ساختند میرشاه غازی
مستوفی بقایا را مستوفی الممالک کرد و چون روزی که بجهت جلوس تعین
کرده بود هنوز نرسیده بود دخل در انتظام ممالک کرده و چون روزی که بجهت جلوس
تعین کرده بود هنوز در نرسیده بود دخل در انتظام ممالک نکرده انجاح مطالب خلایق را
از ترک و تاجیک و سپاهی و رعیت که بپایه سریر اعلی آمده بودند بروز موعود
وعده میداد و عمارات عالیه در دولتخانه طرح انداخته همه روزه استادان ماهر
کار میکردند و بجماعت ارباب صناعت یکی از معتبران قزلباش سرکار بود
مجلل اساس سلطنت و طمطراق پادشاهی بنوعی طرح انداخته که قیصر و خاقان را
از کمترین ملازمانش میدانست و هیبت صولت جهانبانی و آوازه شکوه سلطنت
و کامرانی او بنوعی در اطراف آفاق بلند شد که نقش مخالفت او در آئینه خیال هیچ پادشاه
ذی شوکت صورت نمی بست و جمیع سرحدها از امرا و حارسان و لشکریان خالی
مانده بود و هیچ مخالفی را قدرت آن نبود که جز بطریق انقیاد قدم در عرصه ممالک تواند
نهاد و یا از سرحد و ثغور قلمرو قزلباش زغاله تواند برد والحق طرفه شکوهی و عظیم
صلابتی داشت و چون روز وعده جلوس نزدیک رسید اول اراده کرد که ترویح
روح نواب جنت مکانی شاه داده نعش مطهرش را که همچنان در دولتخانه بود باستانه
مقدسه امامزاده حسین علیه السلام برده در انجا نگاه دارند که در وقت باز نقل
مشهد مقدس معلی شود یراق و اسباب از ابروی فرار امامزاده حسین برده خیمه و خرگاه
بسیار نصب نموده مجلس عظیم آراسته شده دوازده هزار ظرف اطعمه الوان و حلاوی انجام

نموده سرکاری که هزار قاب را بعهده یکی از امرای عظام نمود و نعش مطهر شاه جنت
مکان را از دولتخانه بیرون آورده آن جنازه مغفرت اندازه را اسمعیل میرزا بدوش
خود گرفته سایر شاهزادگان موافقت نمودند و تا بیرون دولتخانه آورده
در انجا اسمعیل میرزا سوار شد اما شاهزادگان تا آستانه مقدسه امامزاده حسین
علیه السلام جنازه را بدوش کشیده باستانه رسانیدند و بعضی امرا نیز
موافقت می نمودند و در اندرون آستانه در جوار مرقد امامزاده با صندوق نهاده
صندوق پوشش بر او انداختند و حفاظ بتلاوت کلام ملک علام و ختمات قیام
و اقدام می نمودند از انجا مجلس آش رفته دوازده هزار قاب طعام و حلاوه به
فقرا و مساکین بل کافه مومنین از سپاهی و رعیت از آن بهره ور گشته و چون
خاطرش از این امر فراغت یافت در روز موعود که چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاول
بود جلوس کرده در مکان مبارک شاه جنت مکان قرار گرفت و زمانه غدار با
مدار زبان حال این مقال ادا می نمود که — خوشش گرفته حریفان سر زلف ساقی
گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند :: بالجمله اول شاهزادگان و بعد از آن سادات
و علما و مجتهدان و نصیبی خان ولد لوند خان و سماوین ولد لوارصاب گرجی که از قلعه
الموت بیرون آورده بودند و شاهرستم و بعد از ایشان امرای عالیشان و لیان
قزلباش و وزرا و ارباب قلم و اکابر و اهالی ملک و ایلچیان نظام شاه و ابراهیم
خان والی لار و میرزا خان والی مازندران و سید بجار والی عربستان و ایلچیان
و کنک بشرف پای بوس مشرف شده پیشکش و تحف و هدایای ملوک اطراف از بدایت حرج
از قلعه تا حین جلوس در درگاه فلک اشتباه جمع شده بود و بنظر عالی در آوردند و بعد از جلوس

مهمات ممالک در عقده تعویق بود و هیچ مهمی فیصل نمی‌یافت و انتظار
خلایق از حد گذشت بجهت رفع تشنیع مردم نواب سلطان ابراهیم میرزا
را مقرر کرد که باتفاق محمد خان تکلو و میرزا علی سلطان قاجار و میرزا شکر الله
وزیر در دیوان عدل نشسته مهمات حسابی خلایق و امور جزئیه ممالک را
فیصل دهند و احکام مناشیر بطغرای امرای دیوان اشرف اعلی مزین ساخته
بمهر مداران که علیحده بجهت آن احکام است ترتیب داده عبارت مهر دیوان
اشرف اعلی بدان نقش کرده بودند مختوم گردانید و چون زبان بنظم اشعار میگشود و
عادلی تخلص میکرد در عنوان احکام مناشیر خود نیز هو العادل رقم نموده
منصب صدارت نصف ممالک را به سیادت پناه میرزا مخدوم شریفی الحسینی
و نصف دیگر شاه عنایت الله نقیب اصفهانی که در زمان خاقان جنت مکان
قاضی معسکر بود نامزد نموده مقرر شد که احکام و امثله شرعیه بمردم دهند
معاملات جزئیه شرعیه و حساب کافه مردم را در دیوان عدل فیصل یافته
احکام و مناشیر بمهر دیوان اشرف اعلی صدور می‌یافت اما مقطعات امور کارخانه
سلطنت و پادشاهی و تعیین امرا و احکام و امثال ذلک در عقده تعویق و تاخیر
بود و اکثر اوقات از عدم رشد و کاردانی میرزا شکر الله وزیر شکایت کرده
او را امور و اعتراضات که حق بجانب او نبود میساخت و سخن کس را باندیشه
او نمیبرد و در خلال این حال خبر موت مرحومی سلطان حسین میرزا ولد بهرام میرزا
که حسب الفرمان شاه جنت مکان در ولایت قندهار حاکم و فرمان روا بود
رسید که باجل طبیعی ودایع عمر و دولت ناپایدار نموده بعالم بقا پیوسته است نواب

سلطان ابراهیم

سلطان ابراهیم میرزا را از استماع خبر فوت برادر لباس سوگواری پوشیده
بلوازم تعزیت برادر پرداخت و اسمعیل میرزا بپرسش او قدم رنجه فرموده بمنزل
او رفت و مراسم تعزیت و دلجویی بظهور آورد و نواب میرزا و حرم محترمه او را
با صبیه قدسیه‌اش و محمد حسین میرزای ولد سلطان حسین میرزا که در درگاه معلی
بود بخلاع فاخره نوازش فرموده از آن لباس سوگواری بیرون آورد اما
بعد از وقوع این قضیه در اندک روزی اسمعیل میرزا تغییر سلوک او کرده بوی
از اشفاق و التفات بمشام او نرسید و زبان اعتراضات بموقع و ناموقع گشوده
دفعه رفته سوء مزاج نسبت بمیرزا و نواب شاهزادگان بسرحدی انجامید
که افنا و اعدام ایشان را پیش نهاد همت ساخته در همان چند روز بقتل ایشان
پرداخت ذکر شهادت شاهزادگان نامدار و از پا در آمدن نهال عمر ایشان
از صرصر قهر زمانه غدار پاداش ایزد توانا که آفریننده کل مخلوقات است قطع صله رحم
را از رذایل ردیه و مراعات ذوی الارحام را از محسنات شمرده و اسمعیل میرزا
بقساوت قلب موصوف بود و مطلقا بهره از این شیمه سعادت اثر نداشت
و هرگز نسبت ببرادران و بنی اعمام و برادرزادگان اشفاق و مهربانی از او
بظهور نرسید و وجود ایشان را خار گلزار دولت خود میدانست و تواضعات
رسمی که گاهی بنواب سلطان ابراهیم میرزا میکرد و در آخر معلوم شد که سبب آن
ملاحظه جانب سلطان میرزای برادرش بوده که در قندهار بود و دغدغه
آن داشت که مبادا در خراسان از و فتنه بظهور رسد و لهذا بعد از خبر فوت
او باندک روزی تغیر سلوک با میرزای مذکور کرده زبان اعتراض گشوده و نواب

میرزا که خرد افلاطونی با کمالات و استعدادات کسبی جمع داشت از استماع
این خبر بی التفاتی نمود و اگرچه میدانست که جز قطع رشتهٔ حیات او بچیزی دیگر تسلی
نمی‌شود ترک ملازمت و خدمت کرده انزوا و گوشه‌نشینی اختیار کرد که شاید بدان وسیله
تسلی‌بخش خاطر اشرف گردد و اکثر خویشان و ملازمان خود را امر کرد که در منازل
خود بوده ترک خدمت نمایند اما لحظه فلحظه مترصد حکم قتل می‌بود تا آنکه دو سه نفر
از چراکسه ازرق چشم گربه منظر را فرستادند که کشیک خانه میرزا را نگاه داشته
محافظت نمایند و چراکسه چون بخانه نواب میرزا آمدند میرزا در منازل حرم خانه
خود بود و چراکسه ابواب خروج و دخول مسدود ساخته سایر دروب را مقفل
گردانیده خود در سر راه ایستاده کشیک میداشتند چهار پنج روز بدین
وتیره گذشت تا آنکه روزی در میدان سعادت میان جماعت صوفیه و ملازمان عبدالغنی
بیک استاجلو که داروغهٔ قزلباش قزوین شده بود بر سر خرید و
فروخت گوسفندی نزاع شد صوفیان هجوم نموده ملازم داروغه را زدند خبر
بداروغه رسیده جمعی را بگرفتن آن جماعت فرستاد و صوفیه تمکین نکرده بی‌ادبی
بسرحد افراط رسانیدند داروغه با مردمی که داشت سوار شده بمیدان آمد
صوفیان داروغه را بسنگ گرفته رفته رفته کار بکارد و خنجر رسید از آن
طرف هجوم آورده داروغه مغلوب گردید خبر باسمعیل میرزا رسید او با طبقه
صوفیان بجهت ارادت و اتفاقی که با خلفا داشتند صفائی نداشت جمیع
امرا را فرمود که یراق بسته بمیدان اسب شاهی حاضر آیند امرا جوق جوق یراق
بسته می‌آمدند و او بدفع و تنبیه صوفیان فرستاده در آخر حکم قتل عام آن طبقه کرد

١٦٨

جمیع لشکر خصوصا پسب خان تکلو و مرتضی قلیخان پرناک بمنازل آن جماعت که در حوالی
خانه خلفا بود در آمدند چون صوفیان حال برین منوال دیدند اسلحه و یراق انداخته
گریختند و غازیان قزلباش بدنبال ایشان رسیده قتل و اسیر نمودند در طرفة العینی
قرب پانصد نفر از آن طبقه بقتل آمدند اسمعیل میرزا در هنگامی که مردم را بر سر صوفیان
فرستاده بآن خدمت مشغول ساخت حکم قتل شاهزادگان نیز فرموده
بمستحفظان هر یک کس فرستاد که بخدمتی که مامورند قیام نمایند اول چراکسه
بحرم نواب سلطان ابراهیم میرزا در آمده او را از پیش علیه جلیله ارشن که صبیه
قدسیه شاه جنت مکان بود بیرون کشیده طناب در حلقش انداخته خبر کردند
تمام لحظه فریاد و افغان از خانه میرزا برآمده ظاهر شد که بقتل او اقدام نموده اند
همچنین هر یک از شاهزادگان این عمل کردند بعد از آنکه خبر قتل شاهزادگان
باو رسید خاطر جمع کرده رقم عفو زلات صوفیان کشیده و بقیة السیف نجات
یافتند و مشخص شد که این معرکه را بجهت قتل شاهزادگان گرم کرده بملاحظه
آنکه مبادا الطبقه قزلباش ازین عمل شنیع امتناع نموده فتنه حادث گردد
ایشان را بدان امر مشغول گردانیده مکنون خاطر خود را بظهور آورد و در آن روز
شش نفر از شاهزادگان در قزوین شربت شهادت چشیدند

سلطان ابراهیم

میرزا مذکور که از مستعدان روزگار بانواع فضل و کمال و فنون هنروری
پیراسته بود خط نستعلیق را بسیار خوش می‌نوشت و مصور نازک قلم
بود و در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار بود و در تصنیف قول و عمل
شاگرد مولانا قاسم قانونی و ساز را خوب می‌نواخت و در صنعت درودگری

و سازتراشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت و در خراسان اکثر اوقات
بشعرا و ارباب نظم ملایمت صحبت داشته خود جامی تخلص میکرد و
غزلهای عاشقانه ازو در میان است از آن جمله این دو مقطع در حین تسوید حالات
او بخاطر رسید — بار آمد بسرت در دم رفتن جامی ♦ دیده بگشای اگر طاقت دیدن
داری ‖ بعد از هزار شب که بپرسش رسیده ♦ جامی غنیمت است ازو چشم بردار
کتابخانهٔ عالی بهم رسانیده از خطوط استادان و خوشنویسان متقدم و تصویر
مصوران عدیم المثل زرین قلم و سایر تحف در سرکار او بود و چینی خانهٔ آتش
رنگ نگارخانهٔ چین و خطای بود و حرم محترمش بعد از واقعهٔ میرزا اکثر آنها را
بجهت آنکه بدست اسمعیل میرزا در نیاید در آب ریخته چینی ها را خورد کرده
بقیه را آتش زده و در ماتم میرزا فریاد و فغان از حد اعتدال گذرانیده از کثرت
جزع پهلو بر بستر ناتوانی نهاده و در همان ماه عالم فانی را وداع کرده بعالم بقا شتافت
محمد حسین میرزای برادرزادهٔ اش جوان قابل هفده ساله بود و اول چشم او را
میل کشیدند و از شدت درد فریاد و زاری بسیار کرده آرام میگرفت
خبر اسمعیل میرزا رسیده فرمود که او را تیر انگشته هیچی غلامی دهند فرمان
بران حسب الفرموده عمل کردند ‖ سلطان محمود که در میان جماعت رو مطلوب بود
بسیار جوان سلیم النفس عافیت دوست بود و هرگز نقش زندگی و جاه
طلبی در آینهٔ خیالش جلوه ننموده و چون بیست بوده برادر با مهربان مرافقت
سایر برادران اختیار نمود و در وقت تغسیل و تکفین حرکتی کرده چشم باز
کرد معلوم شد که او در وقت خفه کردن ریسمان تنگ گردنش نگرفته بود

اسمعیل میرزا

١٦٩

اسمعیل میرزا ازین حال آگاه گردید چون دیده بصیرتش از قبایح و شنایع این
اعمال پوشیده بود با تمام کارش امر فرمود و او را با محمد باقر میرزای پسر
کوچک او که یک ساله بود بدیگران ملحق ساختند ‖ امام قلی میرزا و سلطان
احمد میرزا را مرو را بدولتخانه آورده در حوالی میدان اسب نگاه داشته در
همانجا شربت مرگ چشانیدند و همچنین کس بسیستان فرستاد که بدیع الزمان ولد
بهرام میرزا را با پسرش بهرام نام که کوچک خورد سال بود بقتل رسانند تیمور خان
استاجلو که در حین ارتحال شاه جنت مکان حاکم سیستان و لله میرزا بود
مرادخان پسر او در درگاه معلی از علاقهٔ سلطان حیدریان بود و مغضوب شد
این خدمت را مصلحت دانسته خود را بدفع میرزا و پسر او پرداخته مقتول
ساختند و کس بطلب سلطان علی میرزا که در گنجه بود فرستاده بعد از چند روز
جماعت قاجار میرزا را آوردند ترحم نموده از قتل او گذشت اما میل در چشمهایش
کشیده از دین عاطل ساخت و در باب نواب مخدره شان که برادر اعیانی
او و ضعیف البصر بود و از اولاد ما را اندیشه نبود و از علیا حضرت
بلقیس مکانی سلطانم والده اش که محبت مفرط با میرزاده ها داشت شرم
میداشت اما در فکر آنها شبها بروز آورد تا آنکه عاقبت خبث باطن
خود را در باب ایشان نیز بظهور آورده اول سلطان حسن میرزا پسر بزرگتر نواب سکندر
شان را که در طهران بود بقتل آورد تبیین این مقال و شرح بدایت حال و اختتام
احوال آن شهزادهٔ نیکو خصال آنست که نواب جنت مکانی او را در دار السلطنهٔ
هرات طلب فرموده در پایهٔ سریر اعلی منظور نظر التفات بود و چند سال در

ودر ظل تربیت جد عالی مقدار نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسید بعد از فوت سلطان
مرادخان والی مازندران شاه جنت مکان ایالت نصف ولایت مازندران را
بجناب شهزادگی تفویض فرموده نصف دیگر آن ولایت را بمیرزا خان
شفقت فرمودند و میرک دیو را که از طبقه دیوان مازندران بمزید عقل و کمالات
ممتاز بود بوکالت شاهزاده تعیین کردند و نواب میرزا بعنایات پادشاهانه
مخصوص گشته در کمال عزت و اعتبار بمازندران شتافته بر مسند ایالت
و دارایی نصف آن ولایت تکیه زده و میرک دیو وکیل و رتق و فتق مهمات
گشت و تمامی سلوک او بر وفق رضای نواب میرزا می بوده و برای و صلاح
خود فیصل مهمات می نموده و ملازمان قدیمی نواب شاهزادگی را اصلا در هیچ
امری مدخل نبوده و این معنی مرضی خاطر شریف شاهزاده نبود و تاب تسلط
و اقتدار او نیاورده باغوای جمعی از ملازمان و پسران سید مظفر که صاحب
داعیه مازندران و با طبقه سادات بودند میرک دیو را بی امر و اشاره
شاه جنت مکان بقتل آورده در مقام آن شد که دست دیوساران مازندران
را از معاملات آن ملک کوتاه گرداند و این معنی باعث رمیدگی آن طایفه
شد و چون حقیقت حال بعرض اشرف رسید که نواب میرزا این حرکت را
بتحریک و اغوای میرعزیزخان ولد میرعبدالله خان که خالوی نسبی بوده و
در اردو با میرزا مصاحب بود و بتعجیل آمده کس فرستاده علی الغفله جمیع کاغذها
و اسباب میرزا را آوردند و در میان کاغذها مراسلات میرعزیزخان ظاهر
شد که میرزا را بامر مذکور اغوا نموده بود و او را مقید نموده بقلعه اصطخر فرستادند

و بجهت تسلیه خاطر دیوان مازندران و تالیف قلوب ایشان باخراج ملازمان
قدیمی میرزا حکم فرمودند و سوای چند خدمتکار در ملازمت شاهزاده
نماندند و جناب میرزا در مازندران اندکی بی حیثیت و بی اعتبار شد هر چند نواب
شاهزادگی عرض نمود که میرک دیو پای از دایره اطاعت بیرون نهاده در
مقام عصیان و طغیان بود و اگر دفع شر او را بعرض و اجازه اشرف
موقوف میداشتیم انواع فساد ازو بظهور میرسید از آنجهت بخودسر جرات
این بی ادبی نمود و اگر چه بنده عذر پذیر گشته مهمات او فی الجمله باصلاح آمد
اما زیاده در مقام تدارک آن احوال نشدند و میرزا نیز حکومتی ناقص میکرد
و در اواخر جمعی از اهل مازندران را بملایمت و التفات بخود رام ساخته در
مقام اصلاح حال خود بود که قضیه ارتحال شاه جنت مکان بوقوع انجامید
سلطنت و پادشاهی ایران بزعم حقیتی او اسمعیل میرزا قرار گرفت سلطان حسن
میرزا بعد از اطلاع برین حالات چون جده معلی سلطانم والده اسمعیل میرزا
که جده میرزا بود با نبیره گرامی محبت مفرط داشت شاهزاده مقبول را که نواب
مشارالیها در ایام سلطنت عم بزرگوار صاحب اختیار و اقتدار خواهد بود و عم مذکور
حالا پسری ندارد بحکومت ناقص محقر ولایات مازندران که محل شورش و فساد
و طبقه دیوان و سایر طوایف بود دیگر باکید مکر معاند بود و راضی شده بخاطر
رسانید که در خدمت عم و جده بمنزله فرزند گرامی بوده صاحب اختیار مهمات ایران
بلکه ولی عهد و قایم مقام خواهد بود بی امر و اشاره اسمعیل میرزا اراده بیرون آمدن
داشت درین اثنا طبقه دیوان در مقام بازخواست خون میرک دیو در آمده بر سر خانه

میرزا هجوم آورده که برادر میر سید مظفر را که سرمایهٔ آن فتنه بود از
خانه بیرون کشیده بقصاص خون میرکه وی بقتل آورده بود و چون انزا میبادا از آن
طایفه نسبت بمیرزا بظهور آمد بعد از وقوع این حال میر سید مظفر پای از جادهٔ
اطاعت میرزا بیرون نهاده با طبقهٔ دیوان صلح کرده و گروه با یکدیگر
متفق شده مخالفت میرزا اختیار نمودند و جناب میرزا از آشوب و فتنهٔ ایشان
محل اقامت دران ملک نیافته در کمال اندوه و ملال بر نهرده و بسر بالان
از مازندران بیرون آمده چون بطهران رسید اسمعیل میرزا از آمدن او
خبر یافت از غایت ملاحظه و احتیاطی که داشت راضی بآمدن او نشده
ولی جهت ظاهر رو تمام دفع او نمی توانست شد چه مدرها مادر و یک برادر او
در شیراز و در میانهٔ طایفهٔ ذوالقدر و یک برادر او در میانهٔ طایفهٔ
استاجلو بود و رعایت جانب والدهٔ ایشان نیز در نظر خلایق فی الجمله لازم
می نمود پس نزد او فرستاده پیغام داد که چون والدهٔ محترمه ام که جده
آن فرزند است رقم اراده آنست که او را باعزاز و احترام تمام
و تجملات شاهانه بیاریم و چنین مسموع شد که شاهزاده بیتی فی الجمله بی
سامان شده و حالا بترتیب یراق والده مشغولیم آن فرزند در طهران
توقف نماید که بعد از آنکه یراق و اسباب آن فرزند نیز درست گشت یکی از امرای
عظام را بطلب او خواهیم فرستاد که ملاقات آن فرزند و والده میسرتر واقع
شود و نواب میرزا حسب الامر در طهران توقف نمود و اسمعیل میرزا تغافل در باب
آوردن او و والدهٔ عظمی میورزید و گاهی اتمام عمارات و گاهی تعیین منازل و امور

مختلف را بهانه ساخته دفع الوقت میکرد و او در طهران بود تا آنکه وارده
حکایات اختلاف مذهب بمیان آمده بعضی خوش آمدگویان باسمعیل میرزا
رسانیدند که اکثر قزلباش گمان تسنن بنواب عالی برده با آنجناب دل دگرگون
کرده اند و اراده دارند که سلطان حسین میرزا را آورده پادشاه کنند
و این مقدمه را بهانه ساخته بقطع رشتهٔ حیات آن شاهزادهٔ یگانه فرمان
داد و در اول رجب خان شرف الدین اغلی تکلو که خواهرزادهٔ نواب سلطانم
و خاله زادهٔ نواب محمد خدابنده و اسمعیل میرزا بود بدین خدمت نامزد گشت
او با کراه تمام روبراه آورده بعد از چهار پنج روز خبر رسید که او تا بانی طی مسافت
نموده از کرج ساوج بلاغ گذشته از تعلل و تساهل او آزرده شده امرای ترکمان
کوسه علی قلی را با چهل و چهار نفر از قورچیان همراه یاق و دو نفر که هر یک
دو نوبت پهلوانان را بدست گرفته شاهزاده را خبه نمایند مصحوب خان
ازین معنی مسرور شده باز گرده بدانجانب چون بلای ناگهان بطهران رسیدند
و شاهزاده از طول مکث در طهران رایحهٔ بی التفاتی استشمام نموده بود و
گمان شفقت که بعم نامهربان داشت زایل شده راه بیرون شد مسدود می یافت
و در هنگام وصول قورچیان در خانه را متقفل ساخته ترکش خود را با کمان همراه
بیام برده تا خود قرار داد که تا قوت و توان و تیر و کمان داشته باشند جنگ
نموده بر روی گماشته شود قورچیان که این حال مشاهده نمودند کوسه علی قلی گفت
که حسب الامر بطلب شاهزاده آمده ایم و مصحفی بدست گرفته بر صدق قول خود
قسم دروغ خورد شاهزاده بقسم اعتماد نموده با ایشان ملاقات نمودن

جماعت از خدا بیخبر بیکبار در او ریخته همان جماعت بنوعی که مامور شده بودند
ریسمان در حلق نازنین شاهزاده نهاده آن سرو جویبار سلطنت را که
در چمن عزت نشو و نما یافته بود از پای در آوردند و در همان روز اسمعیل میرزا
غازی بیک نام قورچی ذوالقدر را بشیراز فرستاد که نواب سکندرشان و
فرزندان او را مضبوط ساخته مانع آمد شد مردم شود و نگذارد که از طایفه
ذوالقدر و غیره احدی با او ملاقات نماید و منتظر فرمان باشد پس الجمهور
مشهور گشت که بالاخره بدفع او و فرزندان گرامی نواب کامیاب
شاهی که در هرات تشریف داشت جازم گشته حکم قتل ایشان نمود و این
مقدمات برو مبارک نیامده پیش از آنکه این امور شنیعه از حیز قوت
بفعل آید بتقضای اجل گرفتار آمده ودیعت حیات سپرد چنانچه تفصیل آن
احوال در محل خود سمت گذارش خواهد یافت و چون الله سبحانه و تعالی
وجود ذات مقدس حضرت اعلی شاهی ظل اللهی چندین کارهای شگرف و دولت
بنا نهاده بود و رقم سلطنت و پادشاهی او بتوقیع وقیع توتی الملک من تشاء
مختم و در لوح محفوظ ثبت بود این حکم بامضا نرسید و قبل از آنکه بظهور آید
زمانه غدار طغرای دولت او برقم ختم اختتام داده از ثمره دولت تمتع نیافت

ذکر بعضی سوانح که در ایام سلطنت اسمعیل میرزا تا حین ارتحال روی داد

اسمعیل میرزا بعد از آنکه خاطر از مهم برادران و بنی اعمام جمع ساخته بمهمات ممالک پرداخت
چون اطوار میرزا شکرالله وزیر موافق طبع او نبود همیشه از او شکایت میکرد
او را از وزارت دیوان اعلی معزول کرده منصب عالی را بمیرزا سلمان

ناظر تفویض

ناظر تفویض کرده پایه قدر و منزلت او باوج اعتلا رسانیده مقرر شد که جهت
هیچ یک از امرای عالیشان تعظیم نکنند و مشار الیه من حیث الاستقلال
شروع در آن کار کرد اما اسمعیل میرزا متوجه قطع و فصل مهمات ممالک
کمتر می شد و تغافل در انتظام مهمات ممالک و امور سرحدها از حد اعتدال گذرانیده
و هیچ حکمی از احکام و مناشیر سلاطین سابقه در دیوان او بامضا
نرسید چند روز مهمی را نامزد بعضی میکرد و باز تغییر در آن میداد بعضی
از امرا را بحکومت هر محل نصب نموده چند نفر روانه الکای خود شده تتمه
در اردوی معلی بودند که قضیه ارتحال او روی داد از طایفه تکلو حبیب خان ولد
محمد خان شرف الدین اغلی را که خاله زاده اسمعیل میرزا بود تربیت نموده
برتبه ایالت و خانی رسانیده الکای ری باو عنایت کرد و سولاغ حسین تکلو
را الکاء کردستان و دستاوه الوسات و بعضی محال قلمرو علیشکر را باو
داد و علیقلیخان شاملو سلطان حسین پدر او را برتبه ایالت سرافراز فرموده
حکومت هرات را بعلیقلی خان تفویض کرد و زینب بیگم همشیره شاه جنت
مکان را باو منسوب و مقرر شد که در سال دیگر جهت او بهرات فرستاده
شود و مرتضی قلیخان پرناک را بحکومت مشهد مقدس معلی معزز و سربلند
گردانید و ایالت گنجه و امیر الامرائی قراباغ را که شاه جنت مکان
بیوسف خلیفه زیاد اغلی داده بود به پیکر سلطان عمزاده او نامزد فرمود
مشار الیه را بخاطر رسید که چون یوسف خلیفه بموافقت سلطان حیدر میرزا
تهمت زده است بقتل آوردن موجب ازدیاد شوکت و اقتدار او خواهد بود

انتها رخصت نموده صبحی که او از حمام بیرون آمده رخت می پوشید با چند
نفر از ملازمان تیغهای کشیده بر سر حمام آمده او را بقتل آوردند و بدین اکتفا کرده
مادر و برادرش را کشت و این معنی موافق مزاج اسماعیل میرزا نیامده او را
عزل کرده ایالت گنجه با امام قلی بوداق جاردار داد و الله قلی بیک استاجلو را حاکم کرمانرا
منصب قورچی باشیگری داده حکومت کرمان را بمحمد و سلطان افشار
تفویض نمود و ایالت شیراز را بدستور بولیخان قلمانجی اغلی تفویض کرد و درین
اثنا یکی از جواری اسمعیل میرزا که حامله بود وضع حمل نموده پسری از او
در وجود آمد اسمعیل میرزا بمقدم او بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور آورده
هر کس را بمژده تولد او نزد هر کس از امرا و اعیان فرستاده مایوف
خود را بمژدگانی داد و بعد از چند روز او را بشاه شجاع الدین محمد موسوم ساخته
لله‌گی او را بولی سلطان ذو القدر حاکم شیراز تفویض کرد که در مکان
سلاطین آل مظفر تربیت و نشو و نما یافته در آن ولایت شاه
شجاع الدین مظفری را تازه سازد و ولی سلطان در منزل خود جشن
ملوکانه ترتیب داده گهوارهٔ شاهزاده را از دولتخانهٔ مبارکه بیرون
آورده سواره در پیش گرفت و جمیع امرا و ارکان دولت حسب الامر
پیاده در رکاب مهد شاهزاده قدم نهاده او را بمنزل ولی سلطان رسانیدند
و پایه قدر و منزلت او در نظر مردمان باوج اعتلا رسید و بسبب تربیت او که
در شیراز میانهٔ او و نواب سکندرشان غبار خاطری بهم رسیده طایفهٔ
ذو القدر بمحض صوفیگری جانب نواب سکندرشان گرفته با او خشونت آغاز

نهادند در

نهادند و بروی چیره شده خدمتش خفیف و بی اعتبار از شیراز بیرون
آمده بپایهٔ سریر اعلی آمد اسماعیل میرزا از غایت عنادی که نسبت ببرادر
کهتر مرکوز طبیعتش بود او را ترحم نموده آقایان ذو القدر را که با او خشونت
نموده بودند خصوصا علی بیک برادر اولاد محمد جان آقا ساروی بیگلر حاکم
سابق شیراز را بی اعتبار ساخته در موقف عتاب و خطاب در آورد و در
میانهٔ خلایق گفت و گوی اختلاف مذهب بمیان آمده از اطوار اسمعیل میرزا
و سخنان که از عقاید شیعه در پرده میگفت مردمان او را در تشیع سست اعتقاد
یافته گمان تسنن باو بردند سبب مظنه اول آن بود که در طعن عایشه مضایقه
کرده بجهت رفع دغدغه بر سبیل تحقیق و استعلام علما اسلام که در ملازمت
او بودند خصوصا خواجه افضل ترکه اظهار نموده که آیا طایفه شیعه بچه دلیل طعن
حرم محترم رسول خدا جایز داشته اند حال آنکه آیات عصمت و طهارت
در شان او نازل گشته و شرف فراش آنحضرت دریافته و خلوات صحیحه بفعل
آمده و محبوبه آن سرور بوده و صاحب فراش و محبوبه آنحضرت با کمال قسمه
چگونه مستحق نیران و عقوبت آخرت باشد و آنچه در بصره میانه او و حضرت
امیر المومنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب علیه السلام باغوا و تحریک
طلحه و زبیر صدور یافت حضرت امیر المومنین از ضعف رای و نقصان عقل
که زنان را می باشد حمل نموده از او عفو کرد و دلیل عفو آنکه او را معزز و محترم بمدینه
فرستاده بملاحظه حرمت رسول خدا او را طعن نکرد و چند منزل آنحضرت
و حضرات حسنین به تشییع او قدم رنجه فرمودند و طعن او کردن همانا راجع

بشارع مجید

بآن پسر ور میشود علمای شیعه درین باب چه میگویند و این حکایات در چند مجلس
بعضی اوقات بکنایه و بعضی اوقات صریحا اظهار کرد علما در مقام معارضه و جواب
ثانی در نیامده در هر مرتبه مناسب مقام در پرده حکایات میگفتند میرزا مخدوم
شریفی که در زمان شاه جنت مکان تهمت زده تسنن بود موید قول اسمعیل
میرزا و دلایل گفته روز بروز مورد تربیت گشت و او از پرده بیرون آمده در تقویت
مذهب اهل سنت و جماعت و رفع طعن خلفای ثلثه با علما مباحثات و مناظرات
می نمود و علما اکثر اوقات اغماض نموده کمتر طرف بحث او میشدند روزی اسمعیل
میرزا بلغار خلیفه که نور علی نام داشت و باسم پدر مشهور بود چنانچه در فوق
مذکور شد منصب والای خلفای معزز و سربلند شده بود و اظهار نمود که خلیفه اگر
تو چه ترا کسی در مجمع عوام نام برد و دشنام دهد ترا بد می آید یا نه جواب داد که بلی پس
گفت چگونه مردمان حرم محترم رسول خدا را لعن و طعن میکنند بلغار خلیفه در جواب
گفت که دشنام دادن حرام است اما لعن دوری از رحمت خدا و نفرین است
هر کرا نفرین کرده کار او بخدا حواله نمایند قصوری ندارد و اسمعیل میرزا پرسید که تو
مرد ترک و ساده لوحی این حکایت را چه کس بتو تعلیم داده گفت در زمان شاه جنت
مکان از علما شنیده بودم خوش آمد گویان بعرض رسانیدند که خلاف میگوید
چند روز قبل ازین در ایوان شاهی و حضور سلطان ابراهیم میرزا در میانه علما این
حکایت مذکور میشد میر سید حسین مجتهد و خواجه افضل [?] او خاطرنشان کردند از شنیدن [?]
برآشفته باعث غضب او شد و بقورچیان و صوفیان اشاره کرد که خلیفه مرشد
کامل دروغ گو و مستحق [?] صوفیان هجوم کرده چند لگد بر او زدند که از حیات نومید

شد همه کس

١٧۴

شد همه کس را گمان آن شد که فوت شد جسدش را در نمدی پیچیده در منزل خود
بردند که دفن نمایند اتفاقا بعد از لحظه بهوش آمد بعد از دو سه ماه قوت گرفت
اسمعیل میرزا منصب او را به دده خلفا استاجلو داد و زبان اعتراض بعلما دراز
کرده گفت که حضرات همه روزه مجلس منعقد ساخته با مثال این سخنان شناعت
آمیز عقیده قزلباش را نسبت بمن فاسد میکرده اند و بشیادی و سالوسی پدرم را
بازی داده بودند من از ایشان بازی نمیخورم و سخنان ناشایست نسبت بعلما
خصوصا میر سید حسین مجتهد و استرابادیان که نقش التشنیع اند میگفت و علی
رغم ایشان حکم کرد که رسم تبرا در کوچها و محلات مسلوب بوده من بعد تبرائیان
ترک آن امر نمایند و میگفت مرا با طایفه تبرای که لعن را سرمایه معاش ساخته اند
صفای نیست و از علما هر [?] که تهمت زده تسنن بودند سیما میرزا مخدوم شریفی
و علامه العلمای مولانا میرزا جان شیرازی و میر مخدوم لاله مورد تربیت و نوازش
نوازش گشتند میرزا مخدوم شریفی در بعضی اوقات وعظ میگفت به اسمعیل میرزا
عرض کرد که تبرائیان در مجلس وعظ حاضر بوده هر کس زبان به تبرا گشاید تنبیه و
تادیب نمایند در شب جمعه از جماعت مجلس وعظ انتقام یافت درویش قنبر
تبرائی این بیت خواند که بیت علی و آل علی را ز جان و دل صلوات * که دشمنان
علی را بدام لعنت باد * میرزا مخدوم حمل بر کنایه کرده اندکی برآشفت قورچیان
او را لگد بسیار زده سرش را چند جا شکسته شد از وقوع این حال شیعیان را
انگشت حسرت از دیدها بدندان گرفت و از ظهور این مقدمات گمان مردم درباره
اسمعیل میرزا بیشتر از بیشتر شد و این گفتگو در میان خلایق افتاده بالسنه [?] زبان

تشیع وراز کردند و عقاید قزلباش فی الجمله نقصان پذیرفت اما کسی را جرأت
آن نبود که ازین مقوله حکایتی تواند گفت و اسمعیل میرزا بهمه علما بد سلوک شده میر سید
حسین مجتهد و میر سید علی خطیب استرابادی را در تشیع و تبرا غلو داشتند
بیشتر از دیگران بی التفاتی اظهار کرده بعضی را آزار داد و اخراج کرد و جمیع کتب
علمی میر سید حسین را فرمود در خانه نهاده مهر کردند و او را از منزلی که داشت
بیرون کرده خانه او را آشنزول داد و مبلغی نذر علمای اهل اسلام نموده بود
که در مدت عمر بعشره مبشره لعن نکرده باشند میرزا مخدوم تفحص این قسم
مردم میکرد و بسیاری از اهل طمع تهمت سنت برخود نهادند اما مقبول نیفتاد
جمعی مستحقان قزوین اسامی خود را تعلیم داد و اندکه در مدت عمر زبان بطعن صحابه
خصوصا عشره مبشره نگشوده اند چون جمعی از اهل قزوین در ازمنه سابقه
شافعی مذهب بوده اند و احتمال آن داشت که ازان طبقه جمعی مانده باشند
میرزا مخدوم تصدیق او غان ایشان کرده وجوه نذری را که قرب دویست
تومان بود بانجماعت داد و نذرا اما در زمان نواب سکندرشان نشر گشته
بس گرفتند و بجزیه نامی تعدی در کیسه اعتبار ایشان نماند بالجمله میانه مردم ازین
و تا جنگ قرار یافت که اسمعیل میرزا بمذهب اهل سنت رغبت تمام دارد
و از سطوت و صلابتی که داشت احدی را حد و یارای آن نبود که زبان باظهار
این حکایت تواند گشاد و بعضی از علما که در زمان شاه جنت مکان در زمره غلو
داشتند و همان شیوه را رعایت میداشتند ضعیف و بی اعتبار گشته از اظهار آن
ممنوع گشتند و مطلب بجد منتفی نمی توانستند آمد و بعضی دیگر که از روی عقل و متانت

سلوک نموده

سلوک نموده در پرده حکایت می گفتند بتخصیص خواجه افضل راه تردد در مجلس او
داشتند اما روزی در اثنای محاوره و گفتگوی مذهب در حقیقت مذهب ائمه
اثنی عشر علیهم السلام و بطلان عقاید اهل سنت سخنان مرغوب بعرض رسانیده
غایتش آلعن و مخالفت اصحاب ساکت بودند و ازان مقوله حرفی می گفتند و
برخی نیز از وقوع این مقدمات استبعاد نموده حمل بر مصلحتهای پادشاهی و تالیف
قلوب طوایف انام میکردند و امرا و اعیان قزلباش خود مطلقا احتمال نمی دادند
که این صورت وقوع داشته تا آنکه روزی در مجلس او مذکور شد که شعر خواندن
و نوشتن در مساجد حرام است و در دیوار مساجد قزوین مملو از شعر عاشقانه است
که مردم نوشته اند اسمعیل میرزا میر زین العابدین محتسب کاشی را که با وجود
تشیع فطری همیشه فراج گوی میکرد و شیر بود که بمساجد رفته شعرها را از
سقف و جدار مسجد محو نماید او بمساجد رفته شعرها را از در و دیوار مسجد پاک کرد
و بمبت خوش آمد اسمعیل میرزا اسم سامی حضرت امیرالمومنین و اشعار
مدح و منقبت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را نیز تمام حک کرد
این صورت نیز بر طبایع گران آمده این گفتگو از افواه و السنه عوام بیان
اتراک افتاده بعضی امرا و اعیان بتقریبی در درگاه باغ سعادت آباد مذکور
ساخته که مردم در باب مذهب مرشد و ولی نعمت که خلف صدق شاه جنت مکان
و فرزند شیخ صفی و از اولاد حضرت علی ابن ابی طالب علیه الصلوة والسلام
است سخنان عجیب و غریب میگویند او را دوستی معاندان شاه مردان متهم
میدارند حاشا که چنین باشد نمیدانم که سبب گفتگوی مردم درین باب چیست

مکان

وجه صورت روی داده که مردم را این مظنه شده در طریق اخلاص و صوفیگری
ما را شکی افتاده و جرأت آن نداریم که از خدمت مرشد استدعای حل
مشکل خود نمائیم بعضی ریش سفیدان و عقلای گفتند که این مقدمه در آئین
ارادت و اعتقاد قزلباش نسبت باین خانواده گفته است چرا احتمال این
مظنه می باید داد بعضی امور از جانب اشرف بظهور آمده باشد که سبب طعن
بدگویان شده بی مصلحتی نیست لب ازین گفتگو بستن اولیست زیرا که ما
بندگان را اظهار این معنی در خدمت پادشاه کامل بی ادبیست و در طریق صوفیگری
طالبان را گفته و کرده مرشد اعتراض کردن خلاف ارادت باشد و شیوه
پیر مریدی و هیچکس را حد و یارای آن نیست که این سوال تواند نمود اردوغدی
خلیفه که از صوفیان و معتقدان اسمعیل میرزا و مورد نوازش و تربیت او
بود از کمال ارادتی که داشت گفت حاشا که این صورت وقوع داشته باشد
و اگر خواهید که خاطر شما اطمینان یابد جمعی غازیان و صوفیان امیرخان که
از امرای ترکمانست پیش انداخته بنظر همایون آیند من با آنحضرت حرف زده التماس
حل مشکل شما کنم بعضی بدگویان غرض طلب که در آن مجمع بودند فی الفور خود را
بخدمت اسمعیل میرزا رسانیده در خلوت معروض داشتند که جمعی از امرای
ترکمان و تکلو که سرگروه ایشان امیرخان و اردوغدی خلیفه اند باهم اتفاق
نموده میگویند که پادشاه ما ترک مذهب حق کرده و با یکدیگر اتفاق نموده اند
که حضرت شاه را از میان برداشته سلطان حسن میرزا ولد نواب سکندر شان را
که در طهران است آورده پادشاه نمایند و اردوغدی خلیفه در میان مجمع قزلباش

گفت که امیرخان آمده حامی من باشد من پیش رفته با شاه حرف زنم جمعی که آن
غرض این حکایات را بخلیفه انصار بردند که تدارک مافات باسمعیل میرزا اظهار
یک جهتی کرد والعلم عند الله اسمعیل میرزا از شنیدن این حدیث بیهوده پریشان
خاطر گشته شعله غضبش درباره آن جماعت اشتعال یافت و امیرخان را طلبیده
مخاطبات عنیف کرد و گفت که شما مرا در میان قزلباش بدنام کرده اید
که مذهب تسنن اختیار نموده ایم و عقیده مردم را برمن فاسد می سازید امیرخان
مردانه در مقام جواب در آمده گفت که حاشا ما را این اعتقاد باشد و بحضرت
شاه گمان غلط برده باشیم و میگوئیم که اگر گاهی از نواب اشرف مسامحه در باب
مذهب شده باشد بجهت امور ملک و تالیف قلوب مخالفانست اما میرزا
مخدوم شریفی پرده از روی کار برداشته نواب اشرف را بدنام کرده هر جا
بمردم میگوید که حضرت شاه ما میل بمذهب تسنن دارد و با علمای شیعه در باب
حقیقت آن مذهب مناقشه می نماید هرگاه حضرت شاه ازین حکایت
منع نماید اورا تنبیه سازد ما را چه گناه است اسمعیل میرزا اردوغدی خلیفه
را نیز طلب ساخت گفت اینک امیرخان عرض کرد که حضرت شاه چرا سخن
ارباب غرض را در باره ما دولتخواهان مسموع میدارند و بحقیقت صدق
و کذب آن نرسیده مخلصان قدیمی را از اهل نفاق میشمارند اسمعیل
میرزا گفت که اگر مراد آنست پادشاهی قزلباش نیست همچنانکه با یکدیگر سوگند
نموده مهر ساخته اید سلطان حسن میرزا را از طهران آورده پادشاه سازید
امیرخان بی دهشت و محابا عرض کرد که بیست سال کوس هواخواهی و دوستداری

نواب اشرف زده حالا که بمطلب رسیده‌ایم در برابران چه تتبع یافته و میدانم
که از سلطان حسن که باد شاهی او در مخیله بسی کس نگذشته چه توقع و تمتع داشته
باشیم مجملا گفتگو بطول انجامیده وارده وفدی خلیفه را گرفته در صندوق
کردند علیخان بیک ترکمان داروغه دفترخانه را بتیرباران و تحریک برادرش
برادرش که با او عداوت تمام داشت بموافقت و مرافقت ارده وفدی
خلیفه متهم ساخته مقید و محبوس گشت و با پیرخان و حبیب خان تکلو
که تربیت کرده او بودند گفت اگر راست می‌گوید خاطر مرا از جانب سلطان
حسن جمع کنید ایشان طوعا و کرها بسر رضا جنبانیدند و کوسه علی قلی ترکمان
که از زمره امرا بود با چهل نفر قورچی بدین امر شنیع نامزد گشته چنانچه قبل ازین
در وقوع اشارتی بدان شده بطهران رفته نهال خجسته آن جوهر آرای
دولت را که درجه بار رفعت بالا کشیده بود از پای درآوردند و بعد ازین
قضایا نسبت با مرای ترکمان و تکلو اندکی بی اعتماد شده طایفه استاجلو
را نوازشات نموده پیران یکان شاه قلی را تربیت کرده چنانچه اشاره
بدان شد مرشد قلی سلطان را حاکم سیستان کرد و ابراهیم سلطان برادرش
بانی اعام معزز و محترم بودند و محمدی خان تخماق را بدستور ایالت چخور سعد
داده اقرب سلطان را که سیجواست بجای محمدیخان حاکم چخور سعد ساخت
ایالت شیروان نامزد فرموده طایفه استاجلو فی الجمله اطمینان یافته خوف
و هراسی که داشتند زایل شد و در همان ایام اسمعیل میرزا جهت رفع
مظنه و تشیع اعتقاد و مردم میرزا مخدوم شریفی را در معرض عتاب و خطاب

درآورده

درآورده گمراه نماید عوام الناس و اجلاف که شاید در انجمال کردند زبان بسب
و دشنام او گشاده او باش نهایت فضیحت و رسوایی بظهور آوردند و این معنی
مرغوب خلایق افتاده فی الجمله رفع مظنه مردم گشت و دیگر از مقوله مذهب حنفی در
مجلس او مذکور نشد و چون تا غایت زر بنام خود نزده بود بزر کهنه داد و ستد
میشد ضرابان در تجدید زر و منافع ضرابخانه مبالغه می‌کردند اسمعیل میرزا در
لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله که در یکطرف آن نقش می‌شود
تأمل داشت و میگفت که درهم و دینار در سودا و معاملات بدست یهود و
ارامنه و مجوس و سایر کفار در می‌آید و عوام الناس در حالت جنابت مس اسم
الله که بمقتضای کلام قدسی انجام لا یمسه الا المطهرون منهی و مذموم است
می‌نمایند متردد و خاطر بود که در عوض آن چه عبارت نقش نماید که در نظر خلایق ناپسند
نباشد روزی در میان مردم گفت که چون ما را بدنام کرده‌اند درین قضیه خواهم گفت
که عوض از طرف کردن این عبارت آن بود که لفظ علی ولی الله در سکه نباشد
بعد از تأمل بسیار رو را قرار یافت که در یکطرف سکه این بیت نقش نمایند
که بیت ز مشرق تا بمغرب گر امام است ٭ علی و آل او ما را تمام است
و در یک طرف اسم او و محل دار الضرب نقش کردند و در ساعتی که مختار او بود
سکه کنده وجوه دراهم و دنانیر بدین سکه آرایش یافت و بعد ازین قضایا تقی
قلیخان پرناک را که حاکم مشهد نموده بود مرخص ساخت که نعش مبارک شاه جنت
مکان را برداشته روانه شود و سی نفر قورچی تعین شد که منزل بمنزل به
کشیک آن جنازه مغفرت اندازه را بدوش کشیده و علی قلیخان شاملو را نیز

که حاکم و بیگلربیگی هرات شده بود مرخص ساخت که تا مشهد مقدس خدمت بجا
می نموده باشند و از آنجا روانه هرات گردد و چون الجمهور چنین مشهور گشت که چون
بهرات رسید وجود شریف حضرت اعلی شاهی ظل الهی را که در آن وقت هفت ساله بود
از لوحه حیات سترده او را از دغدغه وجود آن در یگانه اقبال نیز فارغ سازد
و بشیراز پس فرستاد که غازی بیگ ذوالقدر نواب سکندر شان سلطان
محمد میرزا و شهزاده والامکان سلطان حمزه میرزا و برادران او را مضبوط
نگاه داشته مخاطب نماید که چون قلیجاقی اغلی حاکم شیراز میر سید شریف را
تیرانبای در آورده و نشتر او داد خاطرش آن شده بود که از دودمان اعلی سلطنت
سوای او و شاه شجاع پسرش دیاری نماند که بمقتضای العبد یدبر والله یقدر تقدیر
خالق بر خلاف تدبیر خلایق است ~ هرچه دولت خواست نه آن میشود
هرچه خدا خواست چنان میشود ~ در خلال این احوال ستاره دوذوابه در آسمان
در برج قوس مرئی گشته و دنباله آن از وسط السما بجانب مغرب کشیده بود
چون اسماعیل میرزا از علم نجوم وقوفی داشت از مشاهده این حال دغدغه عظیم پیدا
کرده هر روز منجمان را طلب داشته از احکام دوذوابه و تاثیرات آن پرسیدی
و منجمان سخنان مناسب وقت می گفتند و او بدلایل نجومی خاطرنشان کرده
که ظهور این حال زوال یکی از پادشاهان است منجمان میگفتند که چون دنباله آن
بجانب مغرب کشیده شده معظم تاثیرش در ولایت روم و مغرب زمین خواهد
بود اگرچه از سخنان منجمان فی الجمله تسلی یافت اما خاطرش همچنان دغدغه مند بود
فی الواقع دغدغه خاطر او بجای خود بود زیرا که قواعد نجومی دلالت بران میکند که هرگاه

دوذوابه

دوذوابه که مرئی گشت در وتد طالع او واقع شده بود و منجمان او را مغلطه داده از
دریافت آن معنی دور می انداختند عاقبت موثر افتاد و بعد از اندک روزی
رخت هستی را از محله هستی بسته عزیمت سفر آخرت نمود و تبیین این احوال و شرح
این مقال آنست که اسمعیل میرزا در شب یکشنبه سیزدهم رمضان المبارک که
باتفاق حسن بیگ حلواچی اغلی که با او کمال تعلق و تعشق می ورزید و انیس
جلیس و مصاحب شبانه روز او بود و چند نفر از مخصوصان از دولتخانه بزم بیرون
آمده تا چهار دانگ شب در کوچها و محلات سیر نموده بعد از آن به دولتخانه آمده
در خانهای حسن بیگ مذکور که بدولتخانه اتصال داشت و یکدر آن از میدان اسب
شاهی گشوده می شد بخواب رفت چشمهایش را که در شب چه آرزوی ناپایدار
و بنای غدار بهم نمی آمد بر هم نهاده بشاد خواب نیستی شتافت حسن بیگ درها را
از اندرون بسته در پهلویش خوابیده بود تا چاشتگاه در بسته بود و مقربان و اهل
خدمت در آنجا جمع شده انتظار می کشیدند که در گشوده شود و هیچ آفریده را قدرت
و یارای آن نبود که بحوالی خوابگاه او تواند رفت چون امتداد زمان خوابیدن
و استراحت از حد اعتدال گذشت میرزا سلمان وزیر و قورچی باشی قرب بظهر
بدر خانه آمده از امتداد زمان خواب دغدغه ناک شده حکیم ابوالفتح تبریزی
مشهور بحکیم کوچک را که از زمره حکما بمزید قرب و منزلت اختصاص داشت
تکلیف کردند که تا بشب در خوابگاه رفته تفحص حال نماید که چه قضیه واقع است
که تا حال در خواب مانده اند حکیم کوچک جرات نموده تا خانه که خوابگاه ایشان بود
رفته چون صدایی نشنید جرات تکلم نموده بازگشت دیگر باره بمبالغه تمام [illegible]

که درین مرتبه تکلم در آید مشار الیه به پشت در آمده پرسیم و دعا و نیاز تکلم آغاز
نهاد و حسن بیگ حلواچی اغلی گفت مرا قوت حرکت نیست که در بگشایم در را
از آن طرف بهر طریق که ممکن است گشوده بیایند که عجب حالتی پیش آمده بحکیم کوچک
و اهمه استیلا یافته بازگشته محکمان را از صورت حال خبر داد و میرزا سلمان
با جمعی از مقربان رفته در را گشوده باندرون رفتند شاه را دیدند که اسمعیل مطلقا
از حرکت افتاده اما هنوز رمقی دارد و حسن بیگ را اسافل بدن ملس شده حرکت
ندارد و زبانش لکنتی بهم رسانیده همگی متحیر و سراسیمه گشته قورچی باشی را
باندرون طلبیده پس از طلب امیرخان و پیره محمد خان و امرا ایستادند تا آن
ساعت اسمعیل میرزا ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده از هم گذشت حسن بیگ با
لکنت زبان بعد از تشویش بیان نمود که شب وقت افطار افیون خالص خورده
بمن داد و بعد از طعام خوردن که اراده سیر کوچها کرد ترکیب افیون دار خورد ما
آنچه بمن هم داد من نخوردم و در وقت سیر در حمامی رسیده حلوافروشی نشسته بود
از حلوا و کلیچه او بسیار تناول نمود چون بمنزل آمدیم گفت صبح نزدیک است فلونیای
دیگر میخوریم و میخوابیم چون حقه فلونیای او را که همیشه سر آن را من مهر میکردم آوردند
علامت مهر ضایع شده بود گفتم سر این حقه بمهر نشان من نیست اقبالی
بسخن من نکرده فلونیا در آورده خود زیاده از معتاد بکار برد و بمبالغه تمام بمن هم داد
اما من کمتر خوردم و هر دو خوابیدیم که چاشتگاه که بیدار شدیم خود را باین
حال دیدیم که مشاهده میکنید و حضرت شاه قوت نطق نداشت اما دست و پای
میزد بعد از لحظه از حرکت باز ماند و آمد شد نفسش منقطع شده بود تا او از حکیم کوچک

شنیده بود

شنیده بودیم یاد کردم اینست تحقیق حال و بحث شما میدانید امیرخان و
پیره محمد خان که آمده بودند این حال کرده حیرت بر ایشان غلبه کرده امیرخان
تهدید بقتل حسن بیگ حلواچی اغلی کرد که راست بگو هر کس پادشاه را مسموم ساخته
باشد بی مدد و معاونت تو نیست او در جواب گفت که من بدولت پادشاه مطلع
قزلباشیه بودم و بعد از و کان حیات بخود ندارم و مع ذلک معلوم نیست که
زنده بمانم آنچه بر من ظاهر بود همین است که گفتم امیرخان در تحقیق و تجسس مبالغه
میکرد و میرزا سلمان و امرا مانع آمده گفتند که مبالغه درین امر چه نفع میدهد حالا که
چنین قضیه روی داده باشد اول غم خواری دین و دولت می باید کرد حکما بعضی
احساس سمی از بدن او میکردند و مردم چنین اشتعال زدند که چون نواب پریخان خانم
را خفیف و بی اعتبار کرده بود او با کنیزان حرم همزبان شده سمی در ترکیب
فلونیای او تعبیه کرده بود و بعضی دیگر میگفتند که او مرض قولنجی داشت که گاهی
حرکت میکرد و یک مرتبه دیگر طغیان کرده بسرحد هلاکت رسانیده بود و اطبا معالجات
کردند خلاص شد درین مرتبه چون قوی تر بوده و معالج حاضر نبوده بسرحد هلاک
رسید بعضی میگفتند که تراکیب افیون دار بکثرت خورده و طعام زیاده گرده نفخ
قوی در معده پیچیده راه نفس بسته و ساخت و مجملا تشخیص را اصلی نیافت که صورت
قضیه چه نوع بوده چون بیکبار امری چنین عجیب و غریب روی داد خلایق و
عوام الناس در بحر حیرت افتادند اما عقلا و ارباب دانش بزبان حال این
مقال میگفتند ندانست گیتی پتیاک و سمک • که فردا چه بازی نماید فلک
ازین نیلگون خیمه زرنگار • چه مهره برون آورد روزگار • ز اسرار گردون

کس آگاه نیست • خود را بر جایگه را نیست • فی الجمله بعد از وقوع این حال امرا
بجهت آنکه فوراً این خبر شهرت نیابد قدغن نمودند که چاوچیان درگاه درها را
بسته که خبر بیرون نرود و چون میانه اویماقات تازگی ابواب عناد مفتوح
گشته از طایفه ترکمان و تکلو نسبت بشاملو و استاجلو بی اندامی بسیار بظهور
رسیده خونها ریخته شده بود و ایشان مغلوب معاندان بودند بعد از شیوع این واقعه
عظمی بعد قه آنکه مبادا تیغ کین از نیام انتقام بیرون آورده بین الجانبین آتش
فتنه و نزاع اشتعال یابد اول میرزا سلمان و خلیل خان افشار که مرد ریش سفید
دولتمند صلاح اندیش بود صلاح دیدند که امرای عالیشان بجهت مصلحت دولت
ابد بنیان بساط مخالفت را در نوردیده قسم یاد نمایند که نزاع سابق و لاحق
و تعصب اویماق را منظور نداشته با یکدیگر دوست باشند امیرخان که بزرگ
و ریش سفید طایفه ترکمان بود بعد ازو خان پیش آمده با پیره محمد خان استاجلو
بعهد و پیمان روی بسته قسم خوردند همگی امرا آمده و دوستی یکدیگر قسم خورده بعد
از آن گفتگوی سلطنت و پادشاهی را بمیان آوردند ولی سلطان قلخانچی اغلی
ذوالقدر حاکم شیراز گفت که میراث پدر از پسری باشد شاه شجاع را پادشاه
نمایید امرا با او اعتراض کردند که تو میخواهی وکیل السلطنه باشی و مطاع قزلباش طفل
هشت ماهه چگونه پادشاهی ایران سزد و چون همگی امرا و ارکان دولت حکم نواب
پریخان خانم را گردن انقیاد نهاده بودند ولی سلطان بجهت خوش آمد پریخان خانم
که راتق و فاتق مهمات سلطنت پریخان خانم خواهد بود و چون دختران مناسب سلطنت
نیستند سکه بنام شاه شجاع زنند کسی التفاتی باین حکایت نکرد امیرخان و پیره محمد خان

وخلیل خان

و خلیل خان و جمیع امرا گفتند که نواب سکندرشان سلطان محمد پادشاه فرزند اکبر
پادشاه جنت مکان و والد چند فرزند شهزاده کامکار کامرانست همانا از دیوان
رفیع الارکان تؤتی الملک من تشاء منشور سلطنت و پادشاهی بنام سامی
او مرقوم گردیده جمعی از مردم کوتاه اندیش که دیده بصیرتشان از تقدیرات ازلی
پوشیده شده بود اظهار نمودند که او را ضعف باصره هست چگونه از عهده امر خطیر
سلطنت که در انتظام امور لشکر و مملکت از دیدن چاره نیست بیرون تواند
آمد یکی از پسران او را پادشاهی می باید کرد کافه اعیان قزلباش که
حاضر بودند همگی بالهام ملهم غیبی آواز برآوردند که پادشاه ما سلطان محمد پادشاه است
و پسران او چون هنوز کوچک اند انشاءالله تعالی چند سال دیگر در سایه دولت
پدر نشو و نما یافته بمرتبه کمال رسند هر کدام شایسته ولی عهدی باشند و
بصلاح و تجویز آنحضرت ولی عهد باشد هیچ آفریده را دیگر مجال گفتگوی نشد و
ولی سلطان چون با نواب سلطان محمد میرزا در شیراز بی اندامی بسیار کرده بود
و دغدغه تمام داشت از این معنی خشنود نبود اما کسی ملتفت حرف او نشد و او نیز
بکامی شنوانیست گفت غازیان آواز برآوردند که دولت سلطان محمد پادشاه است
والله اعلم که شیوه مرضیه طایفه قزلباش است که بهر امری مصمم بجهت تیمن
و تبرک آن لفظ مبارک متذکر میگردند کشیدند و امرا از آنجا برخاسته بدر
حرمسرای نواب خانم آمدند و از رای صواب نمای علیه استطلاع نموده حقیقت حال
عرض کردند نواب خانم خود را پادشاه تصور نموده قرار داد که چون سلطان محمد
پادشاه اسم شاهی بر او اطلاق شود و نواب خانم راتق و فاتق امور سلطنت باشد

همان لحظه سلطان حسین بیک شاملو پسر علیخان را که جهت مهمات در اردو مانده
بود بجانب هرات تیز رو فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا رسانیده اگر قضیه
مذموم وقوع شاهزاده نامدار کامکار که عبارت از حضرت محمد نکا بود اعلیحضرت شاهی ظل
الهی باشد بظهور نیامده باشد خبر نجات رسانند و امرا رقعه در باب وفات
آنحضرت نوشته تمکی مهر ایشان نهاده مصحوب علیخان بیک موصلو ترکمان که
خالوزاده آنحضرت بود بشیراز فرستادند و متعاقب او علی بیک ذو القدر ولد
محمد خان آقا را که از دولتخواهان نواب سکندر شان و خصمای ولی سلطان بود
بتعجیل فرستادند که خبر فوت اسمعیل میرزا و جلوس اشرف رسانند آخر روز دوم
که درگاه سپهر اساس را گشوده خبر به نامان سوار شدند وقت افطار بر
مردم ظاهر شد که اسمعیل میرزا ارتحال نموده روز دیگر نواب خانم حکم فرمودند
که از امرا و اعیان هر طبقه خواه جماعت سلطان حیدریه و خواه بهر جهت در حبس
و سیاه چال بودند مثل حسین بیک یوزباشی نجات دهند صدر الدین محمدخان
ولد معصوم بیک و سید بیک کمونه و جمعی کثیر که از هر طبقه محبوس بودند سوای
حسین بیک یوزباشی که چند روز قبل از آن در سیاه چال بمرض اسهال فوت
شده بود بیرون آوردند میرزا مخدوم شریفی نیز بیمن مرحمت نواب خانم که بوالده
او شفقتی داشت بار قرب جوار طوف الالباب خلاص شد اما مجال توقف در
ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات عالیات روانه بغداد شده
از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال قاضی القضاة مکه معظمه گشت
و موافق مذهب حنفی حکم میکرد بالاخره بتقاضای مبرم اجل گرفتار

۱۸۱

آمده در مکه مشرفه ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده اما از جمعی کثیر استماع
شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفین
و تدفین نمایند که من اثنی عشری ام و درین مدت بجهت امور دنیا و جاه طلبی آنکار
بعضی ناصواب نموده‌ام و این معنی از شد مستبعد مینماید و العلم عند الله و هو عالم به
حقایق الامور و چون اکثر مردم بجهت سوء اعمال اسمعیل میرزا آزرده
بودند زیاده پریشانی بخاطرها راه نیافت و هیچگونه قزاقی واقع نشد هر کس
از اهل خدمت و آقایان یوتات و قورچیان و آقایان و منوبان اراده
شیراز و قصد خدمت پادشاهی نمودند بخدمت امرا و اعیان اجازه میخواستند
و ایشان بخدمت خانم عرض می‌نمودند و رخصت یافته روانه میشدند و کسی بر خصمیت
نواب خانم و امرا قدرت زدن نداشت ذکر جلوس سلطان محمد پادشاه خدابنده
و تمکین او بر سریر سلطنت و فرمان روای ایران و قضایایی که در ایام دولت او روی داد
سابقاً مرقوم کلک بیان گشت که اسمعیل میرزا غازی بیک نام قورچی ذو القدر
را فرستاده بود که نواب سکندر شان و پسران او را مضبوط نگاه داشته
نگذارد که هیچ آفریده با ایشان ملاقات نماید و قورچی مذکور با همراهی یار
با یاران میرزا نموده در وقتی که قضیه فوت اسمعیل میرزا یافته امرای عظام
علیخان بیک موصلوی ترکمان و علی بیک ذو القدر را روانه شیراز نمودند حیدر
بیک شاملو که از امیرزادهای عالی طبعت بود پیشتر از علی بیک و علیخان بیک
روانه شیراز شده شب و روز قطع مسافت نموده مانند فلک الافلاک لحظه از
حرکت نیاسوده دو روز پیشتر از علی بیک بشیراز رسیده راکب و مرکوب غرق

بدر دولتسرای نواب سکندرشان اشتافته مژده داد که اسمعیل میرزا از عالم رفت
وحق بمرکز خود قرار گرفت غازی بیک در ان ساعت حاضر بود خدمه نواب سکندرشان
سراسیمه بحرم دویده خبر میدهند که قورچی آمده چنین مژده میدهد نواب میرزا از
علو همت وقطع نظر از تعلقات دنیا بمصلحت وقت عمل نموده اصلا متوجه تحقیق خبر
نمیشوند بخاطر انور میرسد که مبادا اسمعیل میرزا در مقام آزمایش وامتحان شده
مردم کس فرستاده باشد وخواهد خاطرنشان خود کند که آیا آنحضرت خیال سلطنت
در خاطر دارند مجملا غازی بیک ذوالقدر فی الفور حاضر شده با اسکندر بیک تکلم
آغاز نهاده واورا تهدید بقتل کرد اسکندر بیک گفته بود که چه جای تعجب است
دنیا بمحمد رسول الله نماند باسمعیل میرزا هم نمانده باشد صدق وکذب قول من همه
روز دیگر ظاهر میشود واگر خلاف گفته باشم بعد از سه روز بهر سیاست که خاطر
خواه تو باشد نسبت بمن بجای آر مجملا ازین خبر شورش وغوغای عظیم در شهر افتاده
خلایق بدر دولتسرای هجوم کردند نواب سکندرشان بغازی بیک خطاب فرمودند
که گویا این مردک مصروع شده نمیداند چه میگوید اورا گرفته محبوس سازد که اگر این
خبر جزم آید حکم الهی را چاره نیست والا اورا بسیاست هرچه تمامتر بسزا و جزا رسان
اگرچه غازی بیک جرات ان ننمود اما بجمعی از اهل شیراز و ذوالقدران که اظهار شفقت
نموده بودند تهدیدات میکرد وهر ساعت از و خبرهای پرسید و او همان جواب
میگفت ودران روز خبری نیامد غازی بیک فی الجمله اطمینان یافته بر اتباع نواب
سکندرشان تند وخاطر گشته روز دوم آخر روز بود که علی بیک آمده خبر تحقیق
آورده بشرف پای بوس مشرف گشت متعاقب او علیخان بیک ترکمان نیز رسیده وشقه‌ا

کامرای عظام

کامرای عظام درباب تمهید ارشاد وبادشاهی آنحضرت بوده منتظر از رسانیدن مضمون
آن موعود گشت وجمعی کثیر از ذوالقدران شهر که با علی بیک شفق وبا ولی سلطان
عداوت داشتند همان لحظه حاضر شدند وتهنیه جلوس مبارکباد میکشند اسکندر
بیک برتبه امارت سرافراز شده لقب خوش خبرخانی یافت وذوالقدران در عالم
صوفیگری زبان بتشنیع غازی بیک دراز کردند نواب سکندرشان فرمودند که
هرچند از و آزار بسیار در خاطر است اما بشکرانه این عنایت الهی از و عفو نمایم
وچون مرد ضابطه کار آمدنیست وبا هر واشاره پادشاه خود با ما چنین سلوک کرد
قابل تربیت است بالجمله منصب ایشیک آقاسی گری باو داده چند روز در ملازمت
بود بعد از ان نواب مهد علیا که از اطوار ناهنجار وسخنان بی ادبانه او نهایت آزرده
خاطر بود تاب نیاورده اورا اسیر گردانیده بمصحوبت تمام بقلعه اصطخر فرستاده
ودران قلعه از اوج حیات بحضیض ممات افتاده محبوس مطموره خاک گشت
روز دیگر جمیع سادات واکابر واعیان شیراز وریش سفیدان طوایف ذوالقدر
بدرگاه آسمان اساس جمع شده بشرف پای بوس مشرف گشتند
علی بیک بایالت شیراز ولقب ارجمند خانی سرافراز شده از سادات عظام
منظم الدین علی الجزله و لله نواب میرزا بود منصب قضای عسکر یافت میرزا
احمد کجرانی وزیر ومتصدی خاصه شریفه شیراز که درین چند سال خصوصا ایام اسمعیل میرزا
خدمات شایسته بتقدیم رسانیده بود بمنصب عالی نظارت سرکار خاصه
شریفه یافت وچون سرکار عالی نواب اشرف بی سامان شده بود علیخان
مذکور وجناب میرزا احمد ناظر در رعایت سرکار پادشاهی را از سرکار خود وطایفه

ذوالقدر و وجوهات دیوانی مملکت سامان نمودند و همه روزه جوق جوق از اوزبکان
و ایشیک آقاسیان و اهل خدمت و ترکمانان چنگ از دار السلطنه قزوین
رسیدند و نوازش می یافتند میرزا قوام الدین حسین مستوفی شیراز که در وقت
نزاع ولی سلطان و آقا سلطان ذوالقدر با ایشان متفق شده بود بجهت ولی
سلطان در قزوین شکایت او با اسمعیل میرزا کرده اسمعیل میرزا او را گرفته در صندوق
محبوس بود و استخلاص یافته بشیراز آمده بود بوزارت نواب خورشید احتجاب
مهدعلیا فخر النسا بیگم حرم محترم نواب سکندرشان سرافراز گشت و نواب
مهدعلیا متوجه مراتب امور دولت گشته هیچ مهمی بی امر و اشاره علیه او فیصل
نمی یافت و نواب سکندرشان مراعات خاطر شریف او بسیار میکرد و نواب
مهدعلیا اراده استخلاص خان احمد والی گیلان که در قلعه اصطخر محبوس بود با نواب
مهدعلیا قرابت قریبه داشت نمود و نواب سکندرشان حسب الاراده و رضای
خاطر شریفه نواب مهدعلیا خان احمد را از قلعه بیرون آورده تعظیم و تکریم بسیار
کرده بایالت و والی گیلان وعده داد و همچنین شاهرخ بیگ تاتی اغلی ذوالقدر
را که بجهت مکان با اولیای اسمعیل میرزا گرفته در قلعه محبوس بود و اسمعیل میرزا
در ایام دولت خود وکالت دیوان اعلی را نامزد او نموده همه روزه وعده بیرون آوردن
میداد و از قوت بفعل نمی آورد نواب سکندرشان از قلعه بیرون آورده رتبه ایالت
و خانی و تفویض منصب والای مهرداری رفعت آسمانی بخشیدند در این اثنا میرزا سلمان
وزیر در رسید و سعادت نموده اول بمنزل علیخان رفته و توسل جست بوسیله او
و جناب میرزا احمد ناظر که با او طریقه دوستی داشت بشرف پای بوس اشرف و سجده

نواب مهدعلیا

نواب مهدعلیا مشرف شده در طی عرض حکایات و اخبار قزوین و اطوار
نواب پریخان خانم و اطاعت و انقیاد و امرا بخانم دولتخواهانه معروض داشت
و نوازش و تربیت یافته در همان مجلس پابوس وزارت دیوان اعلی گردید
دستور وزیر و اعتماد الدوله شد اما سوانح حالات قزوین آنکه نواب پریخان خانم
بدولت و اقبال بر مسند کامرانی تکیه زده جمیع مهمات سلطنت را متکفل شد و امرای
عالیشان سر بر طوق فرمان نهاده همه روزه بعتبه علیه عالیه او جمع شده قرار
داده اند که از هر اویماق یک کس ریش سفید و معتمد علیه بوده مردم آن طایفه را جواب
دهد و تجاوز نکند از طایفه ترکمان امیر خان و از استاجلو پیره محمد خان و از شاملو
سلطان حسین خان نواده دورمیش خان و از تکلو مسیب خان شرف الدین اغلی و از
افشار قلی بیگ قورچی باشی را از ذوالقدر صدر دیوان اعلی و قس علی هذا از جمیع
اویماقات ریش سفیدان تعیین یافته مهمات ضروری را برساله شمخال سلطان
چرکس خالوی نواب خانم بعرض میرسانیدند و آنچه حکم میشد عمل می نمودند و مقرر شد که
سوای جمعی که حسب الامر علیه روانه شیراز شده اند دیگر کسی بیرخصت نرود
که چون موکب نصرت قرین شاهی بحوالی قزوین رسید همگی امرای عظام در رکاب
همایون اقبال نواب خانم باستقبال شتافته سعادت زمین بوس حاصل نمایند
بعد از چند روز میرزا سلمان چون زیاده اعتمادی بجانب خانم و شمخال نداشت
صلاح کار خود در آن دید که از قزوین خود را بیرون انداخته برکاب اقدس همایون
نواب سکندرشان رساند امیر خان را بچرب زبانی راضی کرده و خود بیخبر از حرم
رفته بوسیله محرمان حریم عز و جلال بعرض رسانید که مناسب دولت آنست که این بنده

اخلاص کیش بسرعت و استعجال بشیراز رفته و در رکاب اشرف باشم که
مبادا مردم بیگانه در فراغ اشرف دخل نموده میانه را در حالیشان و خواهر مهربان
افساد نمایند نواب خانم هر چند احتمال نمیداد که خلاف رضای او در مخیله شاه
راه یابد که زمام سخنان او را که بر نقد بی راستی در میزان خرد سنجیده می‌نمود اوقات
نموده رخصت داد میرزا سلمان همان لحظه از حریم حرم بیرون آمده راه شیراز
پیش گرفته از طریق غیر معهود روانه شد روز دیگر که از مرخص شدن میرزا سلمان و رفتن
او که مرضی طبع ایشان نبود واقف شد مشتمل سلطان را او بنود که کس
فرستاده بازگرداند امیر خان مانع شد و او شب و روز از حرکت نیاسود و هنوز
موکب همایون شاهی از شیراز حرکت نکرده بود که بشیراز رسید چنانکه مرقوم کلک
وقایع نگار گشت بشرف ملازمت اشرف مشرف شد ملاحظه نمود که نواب مریم
شان مهد علیا حرم محترم نواب سکندر شان صاحب اختیار مطلق است مصلحت
اندیشی که ارباب دولت و طالبان جاه و حشمت را از آن چاره نیست کرده
بجهت جذب قلوب ایشان حقایق حالات قزوین و شمه از عظمت و اقتدار
نواب خانم و اطاعت و انقیاد وی که امرا و اعیان قزلباش او را می‌نمایند حسب
الواقع بعرض رسانید و از اقوال و افعال و اقتضای عقول صاحب خردان خاطر
نشان نواب سکندر شان و مهد علیا شد که تا او هست کار بخواهد شد و نواب مهد
علیا در سلک سایر اهل حرم منتظم خواهد بود و صلاح دولت خود در آن دیدند
که نواب خانم را که انقیاد پیشه نزدند و این اراده در خاطر شریف ایشان تصمیم یافته
بکد اندیشه کار او پرداختند و هر کس از قزوین می‌آمد و احوال می‌رسید نم

سوید قول ایشان بظهور رسید مجملا وقع نواب خانم در ضمیر انور نواب سکندر
شان و مهد علیا رسوخ یافت چه از مکر و کیدی که در باب اسمعیل میرزا بوی نسبت
شده بود و اندیشه‌مند بود فی الواقع جای آن بود و میرزا سلمان متکفل
مهمات سلطنت گشته روز بروز نوازش و تربیت می‌یافت مجملا قریب
یکماه در شیراز توقف نموده از آنجا عنان عزیمت بصوب دار السلطنه اصفهان
معطوف داشته شد و بدان بلده جنت نشان رسیده اصفهانیان پیشکش
و پای انداز لایق کشیده خدمات مستحسنه بجای آورده و در دار السلطنه
مذکور نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا اختصاص یافته داروغگی
آن از جانب نواب شاهزادگی بامیر حسین خان مازندرانی برادرزاده
نواب مهد علیا تفویض یافت و از آنجا روانه شده در بلده کاشان
اقامت نمودند و از کاشان متوجه بلده المؤمنین قم گشته و در آن مکان متبرکه
طیبه بملاقات شریفه نواب خورشید احتجاب سلطانم
والده ماجده نواب سکندر شان فایز گردیدند نواب مشار الیها اگر چه از
فوت فرزند رشید نامدار اسمعیل میرزا و واقعه نازله نبیره گرامی سلطان
حسین میرزا صاحب تعزیه و اندوه‌ناک بود اما از دیدار گرامی نواب سکندر
شان که بزرگترش بود و قرة العین بود که فیما بین سعادت دوری روی
داده و دل بمفارقت ایشان نهاده بود و نبیره‌های گرامی روشنائی دیده
بینا حاصل کرده محنت و اندوهش بهجت و سرور مبدل گردید حسین قلی سلطان
ایشیک آقاسی باشی شاملو با بعضی از یوتات و یراق یاوتیاقی که باستقبال

آورده بودند وجمعی از مقربان با عزت درین منزل وارد گشته بسعادت
زمین بوس فایز گشتند ودر دار السلطنه قزوین از اخبار واردین مسامع امرای
عظام رسید که اقتدار نواب خانم وجمعیت واتفاق ایشان در انجا بسیار شده
خاطر اشرف ونواب مهد علیا مینت امیرخان ونواب پیره محمد خان و
وخلیل خان وقورچی باشی وسایر امرا وخوانین هریک پسران واقوام و[illegible]
اویماق خود را رخصت گونه حاصل کرده باستقبال فرستادند ورفته رفته کار
بجای رسید که امرا واعیان بی رخصت نواب خانم مقید برفاقت یکدیگر شده
متوجه استقبال می شدند وچند روز که در بلده قم توقف واقع شد اکثر امرا واعیان
بملازمت رسیدند ووکلای نواب پریخان خانم نیز استیمان والتجا بی اتفاقی
نموده شمخال سلطان واتباع او اندکی پریشان خاطر گشته مجلا رایات منصوره
پادشاهی از بلدة المومنین قم بمقر سلطنت در حرکت آمده چون از ساوه
گذشته بخشک رود رسیدند امیرخان وپیره محمد خان وخلیل خان قورچی
باشی ومحمدی خان تخماق وجمعی که در قزوین مانده مقرر چنین بود که در موکب
علیه نواب خانم وهودج اقبال او استقبال روند صلاح وقت در آن دانسته
که از ملازمت نواب خانم تخلف جسته هرکدام با اتباع ومردم خود متوجه
استقبال شوند بعضی رخصت حاصل کرده بعضی بی رخصت روانه شده در حوالی
دار السلطنه بخشک رود بسعادت ملازمت فایز گشتند وخبر رسید که
شمخال سلطان با جماعت چراکسه واتباع خانم با اسلحه ویراق جنگ
در دولتخانه نواب خانم جمعیت نموده سودای شورش وفساد در سر دارند در

حوالی دار السلطنه

حوالی دار السلطنه قزوین امیر اصلان خان ارشلوی افشار را که یکی از [illegible]
اسماعیل میرزا بیان بود وطلب نموده دفع شمخال سلطان را در عهده او
نمودند واو متقبل این خدمت شده رقم اشرف باسم شمخال سلطان با القاب
مناسب عز اصدار یافت مضمون آنکه ما ایالت ودارایی ولایت شکی را که در زمان
شاه جنت مکان چند سال الکای او بود وهمیشه آرزوی آن داشت بشفقت
فرموده ایم چون ساعت خوب است با مردم خود نقل مکان نموده از شهر بیرون
رود ووارد وی خود را در بیرون شهر گذاشته چون به دولتخانه نزول اجلال
فرماییم تنها آمده بپابوس مشرف شود وروانه گردد وامیر اصلان خان که با شمخال
دوست ویکدل وهمزبان بود بشهر آمده رقم اشرف آورده تکلیف سوار شدن
او کرد شمخال سلطان اگرچه دانست که این معنی از روی شفقت نقل نیامده چون
قرار نوع دیگر بود ومبدا در رفتن شکی وخود را الکو گشتن مبتهج ومسرور گشته طوعا
او کرها باتفاق امیر اصلان خان سوار شده بموضع ششین که یک فرسخی قزوین
است رفته فرود آمد روز دیگر که غره ماه ذی الحجه الحرام بود موکب همایون شهنشاهی
در پیر دموخیان که یک فرسخی شهر است نزول اجلال نموده نواب پریخان خانم
در هودج زرنگار قبه مرصع قرار گرفته قورچیان حرم وملازمان خاصه نواب
مشار الیها قریب چهار صد با تفنگ نثار پا وتخته را بر دوش برداشته باردوی
معلی آورده چون بحریم خیمه درآوردند خواجه سرایان ابراهیم خدمت
پرداختند ودر حرم ملاقات را او را چند کامکار روشنا [illegible] وقوع
یافته از جانبین بعد از مراسم تعزیه شاه جنت مکان ودر آن شکایت اسمعیل میرزا

و اطوار ناپسندیده او و دلیری که در قطع صله رحم نموده بیان آورده اند از بعضی خواجه
سرایان مسموع شد که نواب مهد علیا را زیاده وقعی نهاده بود بالجمله در روز
پنجشنبه شهر ذی حجه که یازده ماه از سال ۹۸۵ گذشته بود اما افضل
قزوینی منجم ساعت اختیار نموده بود نواب سکندر شان در کمال عزت و شادمانی
و استقلال بر معارج دولت و کامرانی داخل دولتخانه شده آفتاب مثال بر چهار
بالش مسند عزت و اقبال تکیه زدند و بنات مکرمه و زوجات مطهره شاه
جنت مکان و سایر مخدرات حرم محترم بشرف پای بوس مشرف شدند
راقم حروف در قزوین بود و در روزی که نواب سکندر شان داخل شهر میشدند باستقبال
رفته بود روز سه شنبه سیم ذی الحجه بود و چون یک مورخ روز پنجشنبه مذکور
نوشته محتمل که در خبر اتفاقی با اشتباهی واقع شده باشد اما احوال
نواب خانم آنکه در وقتی که نواب سکندر شان متوجه دولتخانه مبارک میشدند حکم
شد که خلیل خان افشار که در زمان شاه جنت مکان لله علیا جناب
خانم بود او را بمنزل خود برد که من بعد در منزل او باشد بعد از سواری نواب
سکندر شان و نواب جهانبانی قورچیان عظام بدستور محفه ایشان را دور نشین
سراوق سلطنت را بر دوش گرفته نواب مهد علیا و مخدرات استار
سلطنت سواره از عقب محفه در حرکت آمدند چون در دولتخانه مبارکه رسیدند
واگذشت و از ازدحام خلایق که از شهر باستقبال آمده بودند راه تردد مسدود بود
قورچیان و ملازمان نواب خانم حسب الاشاره علیه بموجب را بجانب خانه
نواب خانم بردند که باتفاق مخدرات دودمان سلطنت از راه خانه خود داخل

باغ حرم کرده چون بدر خانه نواب شار الیها رسیدند ملازمان خلیل خان
هجوم نموده محفه را بجانب خانه خلیل خان بردند قورچیان و ملازمان خاصه نواب
خانم در اول حال از رفتن ابا نموده فهمیدند که صورت حال چیست تا آنکه
مردم خلیل خان صریحا گفتند که حکم قضا معنی پادشاهی بدین جمله نفاذ پیوسته
و نواب خانم در اندرون محفه از کشاکش موج کمان بر صورت حال اطلاع
یافته رضا بقضای الهی داده بامری که هرگز در مخیله اش نگذشت دل نهاد مجملا
نواب خانم را بخانه خلیل خان برده همان روز امیر اصلان خان را حکم شد که بموجب
ششین رفته شمخال سلطان را بقتل آورد و شار الیه با جمعی کثیر بهانه شایعت
و غیرها و بموجب مذکور رفته در حین ملاقات چند نفر از جماعت او شمشیر در نهاده
بقتل آوردند و چراکسه اصلا قدرت دست و پا زدن نیافتند و امیر اصلان
خان سر او را بدرگاه معلی آورده برتبه خانی و نوازش و تربیت یافت و در همان
شب چند نفر از ملازمان خلیل خان حسب الفرموده خانم را خفه هلاک کردند و جمیع
اسباب و اموال سرکار خانم که تخمینا ده هزار تومان میشد در ازای این
خدمت بانعام خلیل خان مرحمت شد شاه شجاع پسر اسمعیل میرزا تیر که هنوز
یکساله نشده بود در اوصام بود و ولی سلطان قلی بکی افشار را تیر گرفته بدست ذوالقدر
شیراز که محافظان او بودند داده بودند عاقبت بجزا او سزا رسید چون این قضا
بوقوع پیوست نواب مریم شان مهد علیا در کمال عظمت و استقلال متکفل مهام
سلطنت و پادشاهی شده هیچ مهمی بی عرض و اشاره علیه فیصل نمی یافت و نواب
جهانبانی بمنصب وکالت دیوان اعلی منصوب گشته مقرر شد که در ضمن احکام و نشان

پادشاهی بر بالای چهره زر مهر زده‌اند و حسین بیک ولد خواجه شجاع الدین شیرازی
که خالوی علیقلیخان شاملو و خانجان خانم همشیرهٔ او در خدمت نواب مهد علیا
و شاهزادهٔ نامدار بجهت سوابق خدمات که در دار السلطنهٔ هرات از و بظهور
رسیده بود و به نیکو خدمتهای لایق پیوسته بود بغایت عزت و اعتبار تمام
داشت بوزارت جهانبانی سربلندی یافته مهر وکالت را با و سپردند ملا افضل
منجم قزوینی که بسمت خانه خواهی با نواب مهد علیا داشت کمال اعتبار و اقتدار
یافته مهم کلانتری و معاملات دیوانی قزوین با و متعلق گشت میرزا
سلمان من حیث الاستقلال رکن السلطنت و اعتماد الدوله گشته
شروع در فیصل مهمات ممالک نمود و منصب عالی صدارت برحمت پناه
میر شمس الدین محمد کرمانی که سید فاضل نیکو اخلاق و بزرگ منش درویش
نهاد بود مفوض گشت سبب صدارت مشار الیه آنکه در وقتی که نواب سکندر شان
از هرات متوجه شیراز بوده‌اند در قصبهٔ خنیص حضرت میر ملازمت رسیده
خدمات مرغوب بتقدیم رسانیده بود و فضایل و کمالات حضرت میر و صحبت
او در نواب سکندر شان خوش آمده با و تعهد نموده بود که قیمت اهلیت
و استعداد او را بعرض شاه جنت مکان رسانیده التماس نماید که او را بمنصب
صدارت عظمی سربلند سازد و آن وقت بفعل نیامد درین وقت که زمام سلطنت
و جهانبانی آنحضرت بتوقیع تقدیر [illegible] موشح گشته مهام سلطنت
و فرمانروایی بذات اشرف تعلق گرفت از کمال وفا و وفاق و عواطف و
اشفاق شاهانه سیادت پناه مشار الیه را بدین پایهٔ والا ارجمندی بخشیده

۱۸۷

از دار الملک

از دار الملک شیراز حکم بطلب مشار الیه عز اصدار یافت و حضرت میر در کمال
عزت و اعتبار بپایهٔ سریر اعلی شتافته من حیث الاستقلال بامر صدارت
پرداخت و ممالک محروسه را برای نظام طوایف قزلباش قسمت فرموده
امیر خان موصلو بایالت دار السلطنهٔ تبریز منصوب گشته اسمعیل سلطان
و شاهقلی سلطان برادران امیر خان موصلو بایالت دار السلطنهٔ
و سلطان مراد خان ولد او و ابراهیم خان ساوه ترکمان حسب الصلاح
امیر خان برتبهٔ امارت سرافراز گشته در آذربایجان الکا داده شد
و امیر الامرایی جمهور سعد بدستور زمان شاه جنت مکان بمحمدیخان تخماق
استاجلو قرار گرفت و امیر الامرایی استراباد که اسمعیل میرزا بامام قلیخان
یوقای چار داده بود بدستور با و تفویض یافت و ایالت و دارایی شروان
با ارس خان روملو متعلق گشته ارس و غدی خلیفه تکلو و چند نفر از امرای
روملو و غیرهم را در شیروان الکا داده‌اند و ولیخان تکلو بایالت همدان سرافراز
گشته روانهٔ آن صوب شد و از امرای استاجلو مرشد قلیخان یکان ولد
در باخرز و بعضی محال خراسان و ابراهیم خان را ورش را و اسفراین الکا داده‌اند
و ترشیز را محمود خان صوفی اوغلی و خاف بولی خان حکمی تفویض یافت
ابو الفتح خان ولد اغزلوار خان شاملو و خویش نظر خان را در اوبناه
غلام کسویه و غوریان و الحذو الکا داده‌اند دار الامان کرمان بولیخان
افشار قوم قورچی باشی تفویض یافته کوه گیلویه بدستور سابق بخلیل خان
افشار تعلق گرفت و محال عراق اکثر با امرای درگاه معلی قسمت شده کاشان

بمحمد خان موصلو تومان امیر خان که از ارکان دولت قاهره بود تفویض
شده دار السلطنه قزوین بسلطان حسین خان شاملو متعلق گشت و الکاء قم
بدستور سابق بمحمد سلطان چاپوق ترکمان و ساوه به ابو المعصوم سلطان
ترخان ترکمان مرحمت شده و الکاء ری بحبیب خان تکلو و خوار و سمنان
بشاه قلی سلطان تبت اغلی ذو القدر و ساوج بلاغ و جوشقان و بعضی
از اعراب بشاه رخ خان مهردار و طارم و خلخال به پیره محمد خان مقرر گشت
و مملکت فارس بامرای ذو القدر تقسیم رفت و استراباد بمحمد خان حاکم
ذو القدر عمزاده ابراهیم خان تمشیت شد و همچنین هر یک از امرای هر طایفه
را الکای مناسب حال داده روانه نمودند و خان احمد گیلانی رجب
ولده گرفتار بوده بودند بایالت و دارایی گیلان بیه پیش و لقب ارجمند
اخوت سرافراز و بشرف مصاهرت این دودمان ممتاز گشته از بنات مکرمه
شاه جنت مکان مریم سلطان بیگم بعقد و ازدواج او درآمده و در دار السلطنه
قزوین بآیین شایسته عروسی واقع شد و خان احمد مذکور کامیاب دولت و
متبهج و مسرور روانه گیلان گردید و عیسی خان گرجی و لوند خان و همایون خان
ولد لوارساب را که هر دو در قلعه الموت محبوس بودند و اسمعیل میرزا بیرون
آورده بود صبیه سام میرزا را و شاه جنت مکان را بعیسی خان داده بایالت
شکی فرستادند و همایون خان بشرف اسلام مشرف شده بسلطان محمود
خان موسوم گشته او نیز حسب کلام انما المومنون اخوة لقب ارجمند برادری
یافته قرین اعزاز و اکرام روانه گرجستان و متصرف الکاء موروثی گردید و سادات

۱۸۹

معظم و اکابر

معظم و اکابر و اشراف ممالک خواه بعضی که از زمان شاه جنت مکان
در اردو مانده بودند و خواه جمعی که در زمان اسمعیل میرزا در پایه سریر اسمعیل
میرزا مجتمع گشته بودند هر گونه مطلب و مدعای که داشتند بانجاح مقرون
گشته فراخور حال مناصب یافته بخلع فاخره شاهی و رخصت انصراف
یافتند از آن جمله بنواب مرتضی ممالک اسلام میر میران یزدی سیورغالات
مجدد الارزانی داشته صفیه سلطان بیگم صبیه اسمعیل میرزا که خواهرزاده
او بود بشاه خلیل الله پسر کهتر و خانش خانم صبیه شاه جنت مکان از شاه
نعمت الله پسر بزرگ او عقد بسته معزز و محترم روانه دار العباده یزد کرده
او نیز لقب ارجمند برادری یافت چون نواب سکندر شان بر مسند پادشاهی تمکین
یافت چون همتی بکمال داشت دست دریا نوال ببذل و احسان گشاده
و ابواب خزاین گشوده داد و دهش بسر حد اسراف و اتلاف رسانید
ارکان دولت میرزا سلمان وزیر بجهت جذب قلوب الناس و طمع مال
دست از مال باز داشته جمیع امرای عظام را که بممالک فرستادند از خزانه
عامره مدد خرج یکساله و دو ساله که خلاف متوقع ایشان بود دادند
فیالجمله با میر خان و اتباع او هفت هزار تومان داده شد سایر امرا
علی هذا القیاس پس قیچاچیمان خاصه شریفه شاه جنت مکان که از اثواب خلعتی
ملوک لها اندوخته بود و کالای بود مصرف خلعت امرا و ارباب مناصب و عمال
و کلانتران و اشراف ممالک شد و نواب سکندر شان هیچ روزی نبود که ده
بیست خلعت بمردم مبذول نمیداد و قورچیان عظام را که اکثر ده ساله بلکه بیست

مواجب بیشتر یافته بودند حکم شد که مواجب سنوات و هند همه روزه از
نقد خزانه عامره صندوق صندوق آورده و امرا و امنا و جمهور سپاهیان میدادند
که ابرا ذمت همایون شاه جنت مکان حاصل شود و ابواب منافع ارباب
مناصب دیوان گشوده گشت و شیوه ارتشا رواج گرفت طوایف
قزلباش بجانب ریش سفیدان اویماقات از اداهای تنخالف پیش گرفته
وزرا و ارکان دولت را برشوه تسلی ساخته آنچه اراده میکردند از پیش میبردند
امرای مجد و باقی از هر اویماق تعیین شده چون الکا و مملکت تقسیم یافته
بود و مواجب از خزانه عامره میدادند و متعصبان هر اویماق سر بشورش و عناد
برداشته درین مقام آمدند که برا غفاد سرکشی گرفته لوای استقلال برافرازند
مجملا طوایف قزلباش انجاح مطالب خود را پیش نهاد همت ساخته صلاح
دین و دولت را کمتر منظور داشتند تا آنکه در اندک وقتی خزاین معموره شاه
جنت مکان که چندین سال فراهم آمده و اندوخته شاه جنت مکان از نقود
و اجناس خالی کرده و مبانی منشور اگر دیده و خاکه فیروزه که در عرض پنجاه سال
از معدن جمع شده بود بباد دستی با خاک برابر گشت اگرچه در زمان دولت آن
حضرت باقتضای امنیت و استقامت از میانه خلایق دوری گزیده
ابواب محنت بر روی روزگار رعایا گشوده گشت اما سپاهیان غرق بحر انعام
و احسان گشته بمراتب عالیه ترقی کردند طوایف سرکش قزلباش از اداهای
تنخالف پیش گرفته در هر سری سودای خودسری پدید آمد و از خودسری و خود
رای کاران قوم وفاکیش از وفا و وفاق بنفاق و شقاق مبدل گشت و دعوای

در میانه

در میانه لشکر شیوع یافت اخبار اختلال احوال و عدم انضباط مهام قزلباش
اشتهار یافت از حکمت بالغه ایزدی که هزاران مصلحت دینی و دنیوی در آن نیست
بر محنت غلبهای فاحش در دولت پدید آمد و پادشاهان معروف لغان که در
آرزوی چنین روزی بودند فرصت غنیمت شمرده شرقا و غربا طمع در ممالک
عجم کردند سلطان مراد پادشاه روم نقض عهد و میثاق برادران کرده طمع در
ممالک ایران و آذربایجان و شیروان کرد و گردنکشان اطراف که سالها
سر در چنبر اطاعت داشتند دم از استقلال و استبداد زده دست تطاول
و تعدی برانجای ممالک دراز کردند و نواب سکندر نشان از بی اتفاقی و دو هوایی
لشکر و نفاق امرا و منازعه اویماقات شعله فرمان برداری خود سران سپاه
و حسن خلق آنحضرت قدرت بر مدافعه دشمنان قوی دست نیافت بیت
بس که چون خلق کم آزار بود • قافله منت گرانبار بود • بالاخره مهمات
ایران بجای رسید و بسرحدی انجامید که ممالک ایران خصوصا شیروان و مضافات
آن و دار السلطنه تبریز و هرات که تختگاه پادشاهان نافذ فرمان بود
بدست مخالفان درآمده از تصرف قزلباش بیرون رفت پژمردگی تمام بچمن دولت
راه یافت خلایق صدف وار در بحر تحیر و اضطرار دهان آرزو گشوده تقطرات
سحاب الهی امیدوار بودند که نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده طنطنه رایات جهان
گشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی بتوفیق حضرت حق سبحانه و تعالی بمقر سلطنت
رسیده ساحت ملک ایران از فروغ ماهچه فلک فرسایش روشنی مهر انور
یافت و بجستن پرتو شعله شمشیر تسخیر عالم نمود چنانچه تفصیل آنها هر یک در محل

خود در ذیل این مختصر جا بجا رقم زده کلک بیان خواهد گشت انشاء الله تعالی القصه
اول واقعه که روی داد آمدن جلالخان اوزبک است **ذکر آمدن جلالخان اوزبک
بخراسان و بقتل آمدن او بسعی مرتضی قلیخان** چون در زمان اسمعیل میرزا آوازه قتل
شاهزادگان و قلع و قمع بنیان دودمان سلطنت باطراف و جوانب رسیده خاطر
نشان دور و نزدیک شده بود که از اولاد عظام خاقان علیین آشیان ابو البقا شاه
اسمعیل بهادرخان انار الله تعالی فی فرادیس الجنان بغیر از اسمعیل میرزا و پسر
یک ساله او کسی نمانده بعد از شیوع واقعه اسمعیل میرزا مخالفان اطراف بمظنه آنکه
اساس سلطنت این دودمان انهدام پذیرفته و احوال قزلباش اختلال یافته
پای از اندازه بیرون نهاده و شروع در دست درازی کردند از آنجمله جلالخان ولد
دین محمد خان که بعد از فوت ابو المحمد خان از سایر سلاطین اوزبک بمزید شجاعت و دلاوری
امتیاز داشت با گروه انبوه از اوزبکیه ایمان که قریب شش هفت هزار نفر
بودند از مردم نسا و ابیورد و الخه و بقصد یغما و تخریب خراسان بیرون آمده بجهه دو
مشهد مقدس آمد و هیچ یک از امرای عظام خراسان بخصوصه تاب مقاومت او نداشته
در قلعهای خود خزیده منتظر بودند که هر یک از بیگلربیگیان متصدی حرب او شوند در
سر او جمعیت نموده بمدافعه قیام نمایند جلالخان در آن حوالی تاخت و غارت کرده
بولایت جام رفت و آن ولایت را نیز از مواشی و انعام پرداخته اراده داشت که
از راه سرخس باز گردد و غنایم بیشمار که از خراسان فراهم آورده بود بولایت خود رساند
مرتضی قلیخان پرناک بیگلربیگی مشهد مقدس باطراف و جوانب فرستاده امرائی
که بکومک او مامور بودند احضار کرده لشکر طلب داشت و چون شنید که جلالخان

مقید بتسخیر ولایت نشده و بتاخت و غارت اکتفا کرده اراده بازگشتن دارد مقید بتسخیر
ولایت نشده و بتاخت و غارت بر سبیل کوچ و جمعیت لشکر نشده با معدودی از ملازمان
خود و امرا و قورچیان که در مشهد مقدس حاضر بودند از مشهد بیرون آمده متعاقب
او بولایت جام آمد جمعی دیگر از امرا و مردم آمده و بدو پیوسته شد و کماپیش سه هزار
نفر جمع آمدند جلالخان در قشقاباد جام از آمدن مرتضی قلیخان و لشکر قزلباش
خبردار گشته بعضی از اتالیقان و ریش سفیدان کار دیده اوزبکیه با محمد علی
اتالیق صلاح دیده بودند که چون بقصد یغما آمده ایم در مقام محاربه نشده اموال غارتی
را بامنی رسانیم جلالخان از غایت عجب و غرور و جاهلی از لشکر قزلباش گرفته
توقف نموده آماده رزم و پیکار گشت تا آنکه تقارب فئتین بتلاقی انجامید از جانبین
صفوف رزم آراسته گردیده و نفیر کرنای در گوش گردون پیچیده دلیران طرفین پای
در معرکه کارزار نهادند و از هنگام زوال تا غروب آفتاب بحرب و قتال اشتغال
نموده از جانبین داد جلادت و مردانگی دادند جلالخان شدت حرب و قتال غازیان
قزلباش و ثبات قدم ایشان را که بدین مرتبه تصور نکرده بود مشاهده نموده از جرات و دلیری
آن فوج قلیل که در مقابله او نمودند تعجبها نموده از محاربه پشیمان گشت چون شعاع خورشید
جهانتاب در جوف زمین متواری گشته زمانه ملبس بلباس عباسیان گردیده هر دو
گروه که از محاربه بستوه آمده بودند دست از ستیز و آویز باز داشته هر کدام در طرفی
بآرامگاه خود شتافتند و تا صباح از جانبین پاس داشتند و غازیان قزلباش
بنوعی از صدمات لشکر اوزبک و حملات دلیرانه ایشان خایف و هراسان
گشته بودند که دیگر تاب مقاومت در حیز قدرت ندیدند مرتضی قلیخان

از غایت مردانگی همت بر انهدام لشکر اوزبک گماشته روز دیگر که سلطان
ثوابت و سیار بر سبز خنگ فلک دوار برآمده با شعاع تیغ آتشبار خیل کواکب
را منهزم ساخت غازیان قزلباش رایت محاربه بتحریض نموده متوجه معرکه قتال گردیده
درین اثنا ولیخان بشر قلو چرخچی باشی خراسان با جمعی از اعیان جنود استاجلو
از خاف و ترشیز رسیده موجب دلیری و استظهار مرتضی قلیخان و غازیان گردیده
آهنگ محاربه ساز دادند جلالخان نیز صفوف رزم آراسته سنجر سلطان
ولد علی سلطان را در میمنه و نور محمد خان ولد ابو المحمد خان را در میسره گماشت
بعد از حملات متواتر که از جانبین بوقوع انجامید از فور شجاعت و استیلای
قوت غضبی بنفس خود مباشر حرب گشته جلادت در معرکه رزم بجولان
درآورده و در اثنای کارزار و شدت گیر و دار امت بیک قارخچ[?] استاجلو از
تقدیر الهی بجلالخان رسیده بی آنکه بحال او شناسا گردد او را بطعن سنان جان
ستان بخاک هلاک افکنده خواست که بآیین آمده سر او را از بدن جدا کند درین
اثنا یکی از اوزبکیه که با جلالخان همعنان بود فریاد برآورد که دست از کشتن
او باز دارید که جلال خانست قزلباشیه که نام جلالخان شنیده بودند فوج از ترکمان
و چگنی بر سر او هجوم نموده از دست امت بیک و جماعت استاجلو گرفته بخیمه[?]
کشان بنظر مرتضی قلیخان درآوردند و از حضار آن معرکه استماع شد که غازیان
استاجلو در محاربه جلالخان مردانگیها نموده در میانه استاجلو و ترکمان و چگنی
در گرفتن جلالخان مناقشه واقع شده هر یک امر بنام خود را اسناد میکردند
و مرتضی قلیخان صلاح در قتل او دیده سر پر کبر و نخوت او را از بدن جدا کردند

او نتیجه بعد از

او نتیجه بعد از آنکه بر گرفتاری جلالخان مطلع گشتند راه انهزام پیموده بقیة السیف
نیم جانی بتک پا بیرون بردند و غنایم بیشمار بدست لشکر ظفر شعار افتاده
سر او را با یراق و اسلحه به درگاه معلی فرستاده بجایزه و جلدوی نمایان
سرافراز گشت و مرتضی قلیخان بعد ازین فتح نامدار در خراسان لوای استقلال
افراخته چون مهمی چنین بزرگ بمدد و معاونت علی قلیخان شاملو بیگلربیگی دار السلطنه
هرات و لله شاهزاده جوان بخت کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی بود زیاده
حسابی نگرفت و همیشه تحقیق مطلب او بعمل آورده خود را از و برتر میدانست
تا آنکه رفته رفته میانه ایشان بافساد مفسدان غبار نقار ارتفاع یافته و
اسباب وحشت دور بدور آماده گشت و بسر حد جنگ و جدال رسیده بکرات
میانه ایشان لشکرکشی بوقوع انجامید چنانچه در محل خود سمت گذارش خواهد یافت

ذکر عصیان و طغیان اهل سیستان و محاربه ایشان با حمزه سلطان

بعد از واقعه هایله شاه جنت مکان که انواع فتنه و فساد در ممالک روی داد اول مخالفی که از اهل
خراسان بظهور آمد از مردم سیستان بود و حقایق این حال آنکه در حین ارتحال شاه
جنت مکان بدیع الزمان میرزا ولد مرحوم بهرام میرزا حسب الاشاره علیه
والی ولایت نیمروز و تیمور خان استاجلو لله میرزا بود و در زمان اسمعیل میرزا
که بدیع الزمان میرزا بفرمان او مقتول گردید و تیمور خان در سیستان بود و بکار
و امیران سیستان از بد سلوکی و بی اعتدالی تیمور خان طایفه استاجلو از جنس
قزلباش متنفر گشته معتبران آن طایفه جمعیت نموده تیمور خان را از سیستان بیرون
کردند و مدتی ساحت آن ولایت از لشکر قزلباش خالی بود و سرکشان بر طبقه

اندوه که عصیان و طغیان را آورده تمهید ریاست از ملوک که از آبا و سلاطین صفارند
نموده حکومت آن ملک را بجمعی از ملوک عظام که شایسته آن امر بودند
عرض کرده بعضی بنابر مصلحت اندیشی قبول این امر کردند درین اثنا واقعه اسمعیل میرزا
روی داد و تخت سلطنت ایران بنواب سکندرشان قرار گرفت مفسدان نخوت
طلب سیستان زیاده از پیشتر هوای ریاست و سروری در سر افگنده از دیوانعالی
بالکلیه امتناع نمودند و به بسط بساط سلطنت و دارایی پرداخته عروس مملکت را
در نظر ملک محمود از غرور نفس پر شده و بلند پروازی شیفته جمال مملکت و دارایی
گشته قبول بخت نمود اما هنوز مهمات او چنانکه مرکوز خاطر میران و اعیان آن ملک
بود سرانجامی نیافته بود که از درگاه معلای پادشاهی ایالت سیستان بجعفر سلطان
ارشلو افشار تفویض یافت خبر او بسیستان رسید از مردم ملوکات جمعی که
تبع امیران و ملوک بودند بخاریه جاهای محکم رفتند بقیه اهالی سیستان عاقبت
اندیشی کرده سوای ملک محمود و مردم او تمامی ملوک و میران باستقبال جعفر سلطان
رفته اظهار اطاعت و انقیاد نمودند و در موکب سلطانی بشهر آمدند و سلطان بر کماهی
احوال سیستان اطلاع یافته جمعی را که مظنه خلاف داشت و محل اعتماد نبودند
چون قدرت تمام بر دفع ایشان نداشت و اعتماد کل هم داشت با ایشان بر طریق
مدارا سلوک کرده اکثر آن جماعت را رخصت داد که بجاهای خود روند و از ملوک ملک غیاث
الدین محمد و از امیران امیر مبارز علی در شهر نزد سلطان ماندند تتمه مردم از خوف
و مخالفت همگی بمنازل خود رفتند بعضی از ارباب و رعایا و مردم ولایت سیما
ملوک سرایان و پشت و شهر با سلطان موافقت نموده رعیتی می نمودند و سایر ملوکات

میانه خوف و رجا روزی میگذرانیدند و تا مدت شش ماه میانه سلطان و اهل
سیستان طریق مدارا و مواسا مسلوک بود درین اثنا ملک غیاث
الدین محمد باجل طبیعی درگذشت و فرزندان و متعلقان او رخصت یافته
نزد اقوام خود رفتند و چون متعلقان او با اقوام پیوستند مردم سیستان
که بخاریه رفته بودند سر فتنه و شورش و بدسلوکی برآورده همه روزه بتحریک ملک محمود بحوالی
شهر آمده تاخت و غارت می نمودند تا آنکه بی اندامی و دست درازی بی باکان
سیستان از حد اعتدال تجاوز نمود جعفر سلطان با عباد سلطان افشار
حاکم گرمسیر که حسب الحکم اشرف بکومک او مامور بود با دو هزار سوار از کل
قزلباش بجهت تنبیه و تادیب متمردان و بدسلوکان از شهر بیرون رفت
و از اهل سیستان که اطاعت و انقیاد سلطان می نمودند یک هزار کس بلکه
بیشتر بهمراهی سلطان از شهر بیرون آمده بقشون قزلباش پیوستند از
جانب ارباب خلاف ملک محمود نیز با سایر ملوک و امیران سیستان از مکان
خود حرکت کرده با حشری انبوه از آب هیرمند عبور نموده در کنار آب میانه
هر دو گروه جنگ در پیوست و جعفر سلطان در معرکه تک و تاز سپاهیانه
جنگ نموده تا جهتهای بیباکانه که سردار لشکر نسبتی ندارد میکرد و در اثنای کر و
فر تیری از شست قضا گشاد یافته از جانب سیستانیان بر اسب سلطان
رسید و اسب سلطان از پا درآمده سلطان در میان معرکه از اسب افتاد
از اسب افتادن قدرت حرکت نداشت فی الفور یکی از جنود سیستانی بسر وقتش
رسیده بقتلش پرداخت لشکریان از قصه سلطان خبر یافته شکست و پراکندگی در میان

ایشان افتاده منهزم شده راه تهرپیش گرفتند اما ملک محمود سپاه و بر لشکریان خود
گرفته مانع تعاقب قزلباش و اتباع ایشان گردید و نگذاشت که از سیستان
کسی تعاقب فانیان نماید و زیاده مردمی ضایع نشدند و گویند اتباع سلطان
شهزاده فرستاد و کمر فراغ بال اموال و اسباب خود را بار کرده بیرون روند و غازیان
قزلباش در کمال اندوه و بی سامانی روی براه آورده از آن ولایت بیرون آمدند
بعد از آنکه ملک محمود خاطر از ممر قزلباش جمع نموده دست شهر از ایشان خالی شد و
بر مسند حکومت نشست و صیت ایالت و دارایی او باطراف و اکناف خراسان
رسید و جمعی از اعیان بطوع و رغبت در خدمت او جمع آمدند و ملک محمود چنین که تا حال
باید که غیرت و اعتباری که از حکام قزلباش نسبت باو وقوع یابد راضی بود حالا
خود را والی ولایت نیمروز دیده مملکتی چنان معمور و آبادان در قبضه اقتدار
خود یافت خوان احسان گسترده مردم را ببذل و عطایا خوشدل گردانیده
بدانچه دست تمکنش میرسید ایثار مینمود ارباب فساد و خوش آمدگویان را
قوت طامعه بحرکت در آمده بجهت مال ملک را اغوا نمودند که شما از اولاد
یعقوب بن لیث اید که ملک الدنیا لقب داشت چرا بسیستان قناعت
باید کرد از گفتار ناهنجار هرزه گویان این چنین خیالات فاسد بکاخ دماغ راه
یافته دم از استقلال و استبداد میزد اما بعضی عاقبت اندیشان دوربین در
مقام نصیحت ملک در آمده او را از مخالفت دودمان قدسی نشان صفویه تخویف
و تحذیر نمودند و او نیز از کرده نادم و شرمسار ترک زیاده روی کرده کس بدرگاه
معلی باب بحضرت شان فرستاده اظهار اخلاص و بندگی نموده بمحمد خان ترکمان که در

زمان شاه

۱۹۳

زمان شاه جنت مکان حاکم سیستان و للّه بدیع الزمان میرزا بود توسل جسته
بوسیله او استدعای ایالت مملکت نیمروز کرد و چون فرستادگان او بپایه سریر اعلی
رسید تحف و هدایای خود گذرانیده محمد خان را که در آن هنگام رکن سلطنت بود
حامی ملک شده حکم ایالت سیستان از دیوان اعلی جهت ملک حاصل نموده مصحوب فرستاد
و نواب سکندر شان و ارکان دولت بنابر مصلحت وقت از قضیه جعفر سلطان اغماض
نموده در فرستادن منشور حکومت مضایقه نکردند و ملک محمود حسب الحکم بر مسند
حکومت تکیه زده بیشتر از پیشتر استقلال یافت و روز بروز رایت دولتش
ارتفاع یافت و همچنانچه از قضایای ایام جلوس همایون شاهی مرقوم کلک بیان
میگردد میرزایان قندهار اولاد سلطان حسین میرزا ابن بهرام میرزا تسخیر
آن ملک را که حکومت گاه عم ایشان بدیع الزمان بود پیش نهاد همت ساخته
لشکر بر سر او کشیدند میانه ایشان بعضی اوقات محاربه و مصالحه اتفاق افتاده بالآخره
رستم میرزا در اوایل جلوس همایون بر ملک محمود تسلط یافته او را بقتل آورد
حالات سیستان و ملک جلال الدین محمود در طی احوال میرزایان قندهار در صحیفه
وقایع زمان فرخنده نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مرقوم قلم وقایع نگار
خواهد شد **ذکر سوانح آذربایجان و شیروان و لشکر فرستادن رومیه بآن مرز
و بوم قضایایی که در طی این حالات روی نمود** سپه آرایان معرکه سخنوری چابک [illegible]
عنان قلم را در مضمار حدیث آرایی بدین آیین جلوه میدهند که چون اختلال احوال ممالک
دیار آذربایجان و شیروان بمشیت الهی تعلق گرفته بود بعد از وقوع واقعه
اسمعیل میرزا ابواب محنت و بلا بر روی روزگار آن قوم گشوده گشته امن و استقامت

مکساران و تدارک احوال ایرانیان از دیوان رفیع الارکان السلطان العادل
ظل الله برای جهان آرای بندگان نواب کامیاب شاهی ظل اللهی منوط و مربوط
گشته بود تا تخت فیروزبخت سلطنت و عالم آرایی بوجود فایض الجود بندگان
آنحضرت آرایش یافت آن اختلال روی در کمی نهاد بحمد الله والمنة که با شعاعات
خلل دورین و شعاع تیغ آتشبار شعله آیین آنحضرت ظلمت ادبار را صبح اقبال
و سپیده گرفت مخالفان تیره روزگار جزای اعمال یافته ممالک از دست رفته
بدست درآمد آفتاب معدلتش بر ساحت امانی و آمال رعایا و برایا پرتو انداخت
روزگار آن قوم چون بهار دولتش طراوت گلزار ارم یافت و حصار ارکان
اشداد و بر پیشیاری معمار دولتش استحکام گرفته طوایف سپاه که با [illegible]
خلاف و نفاق زندگانی میکردند شیوه وفاق و اتفاق پیش گرفتند و
امروز ممالک ایران بیمن معدلت شاهنشاهی جهان رشک گلزار جنانست
امید که گلزار دولتش بظهور صاحب الامر اتصال یافته عالمیان بیمن اقبال
پرورش در ظلال رافت و امتنان آسوده حال باشند و ذوات خجسته صفاتش
که موجب آسایش و آرایش جهان و جهانیانست از مصایب و مکاره دوران
در حفظ امان ملک منان بوده باشند ~ خدایا تو این شاه والانژاد
که دایم بشرع رهبان شاد باد ∴ مدارش بر اورنگ شاهنشهی
زمانه مباد از عدلش تهی ∴ جهان دایم از عدلش آباد باد
دل خلق از اقبال او شاد باد ∴ سبحان الله چه می سرایم و قلم (?)
اقبال بی اختیار رفتار جواد مشکین شیم قلم را گرفته کجا کشانید القصه بعضی از افراد

اکراد خصوصا

اکراد خصوصا غازی بیک و سایر اولاد شاه قلی سلطان غازی قرن (?) که در [illegible]
وان و آذربایجان اقامت دارند چنانچه شیوه ذمیمه ایشانست که بر حسب
گاه بر حسب اقتضای وقت و زمان دست در فتراک یکی از پادشاهان زده خود را
بملازمان او منسوب میسازند و تحریک ماده فساد نموده در میانه کار خود
میسازند در زمان اسمعیل میرزا و ظهور اقتدار و آن آوازه جهان آرای او
روی ارادت بملازمت او آورده نوازش و ترحمی یافته بعد از ارتحال
اسمعیل میرزا پای ثبات دولت دبی آغاقی لشکر قزلباش شاه بوده نموده باد (?)
فتنه و فساد شدند و جعفر پاشای مذکور برای خود پادشاه روم علی
الی التقدیر عهد و پیمان که در زمان شاه جنت مکان علیین آشیان و سلطان
سلیم علیهم الرحمة والرضوان فیمابین استوار گشته بایمان تاکید یافته بود و
عهدنامه بدستخط سلطان سلیمان نسلا بعد نسل درمیان بود در طاق نسیان
نهاده بشکروان (?) و آمده در با امرای اکراد آن سرحد بر سر خوی و سلماس
و آمده و فرستاده تحقیق فتنه که سالها در خواب بود بیدار کرده خود را مورد کلام
الفتنة نایمة لعن الله من ایقظها ساخت مجملا اول حادثه که روی نمود آن بود که
لشکر اکراد و اروام با غلبه و ازدحام تمام قبل از آنکه امیرخان بیگلربیگی آذربایجان
و امرای رفیق او بدار السلطنه تبریز رسند علی الغفله بر سر حسین خان سلطان
خنوسیلو و محمود سلطان روملو که در توراق قلعه داوری و حد و سلماس و خوی
بودند آمدند و غازیان قزلباش بجهت آنکه چندین سال فیمابین مصالحه و دوستی
بود گمان نبردند که سلطان روم نقض پیمان نماید از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده

فارنبال نشسته بودند و چون واضح شد که طوایف اکراد جمیعا طریق عصیان
وطغیان پیش گرفته باتفاق رومیه متصدی استیصال قزلباش بودند از روی
بسعی و کوشش بسیار ایشان مترتب نشد و اکراد حمله کرده بعد از چند جولان بر
ایشان غالب و ایشان مغلوب گشته چون اکثر خانه کوچ همراه داشتند بر
اهل و عیال کوشش نموده مردانه وار بدرجه شهادت رسیدند و نساء و
صبیان اسیر و اموال و اسباب تاراج رفته کمتر کسی از آن مهلکه نجات
یافت اموال و اسباب رعایا و عجزه نیز نهب و یغما شد و بعد از این قضیه قلعه
کوکرجینلق و تراق قلعه اوری بتصرف اکراد درآمده و بعد از آنکه امیرخان به تبریز
رسید همت بر تدارک این احوال گماشته با امرای رفیق و لشکر افشار و قاجار
قریب ده یازده هزار کس جمع آورده متوجه آن صوب شد امرای اکراد تاب
مقاومت نیاورده بعضی در قلعها ماندند و بعضی دیگر در محال اصلی رفتند چون
الکا غارت یافته و رعایا پراکنده و پریشان شده بودند احدی از امرای قزلباش
در آن دیار توقف نتوانستند نمود و امیرخان در مقام تصرف نمودن آن قلاع
و ضبط آن مملکت نتوانست شد بازگشته به تبریز آمد و این آمد و رفت موجب
زیادتی خرابی آن ملک گشت اکثر رعایای خوی و سلماس و اورمی جلا اختیار نمودند
و جمعی که بتدریج جمع آمدند ناچار اطاعت مخالفان نموده آن ممالک بتصرف ایشان
قرار گرفت پاشای ارمن روم نیز با شش هفت هزار کس از لشکر سرحد در شدت
شتا بشوره گل بر سر قراخان سلطان با پرولو ریختند و رومیان علی الغفله
رسیده خیمه قراسلطان را آتش زده نایره شورش و فساد رومیان علی الغفله

رسیده خیمه قراسلطان را آتش زده نایره شورش و فساد در التهاب
داده ناتفراخان سلطان مردم خود را جمع آورده با دو سه هزار کس
بمدافعه ایشان شتافت و میان الفریقین حرب عظیم بوقوع پیوست
و تا سیصد نفر از رومیان بقتل آمده بقیة السیف ترک محاربه کرده راه
دیار خویش پیش گرفتند و غازیان تعاقب ایشان کرده جمعی کثیر را که در میان
برف افتاده بودند بدیار عدم فرستادند و از غازیان با پرولو نهایت
مردانگی بظهور رسیده زیاده از چهل پنجاه نفر از ایشان ضایع نشد اما
دیگر در شوره گل مجال اقامت نیافتند چون آوازه بر هم زدگی سرحد و مخالفت
رومیه و عصیان و طغیان اکراد در السنه و افواه اشتهار یافت مفسدان هر طایفه
که سر بجیب ادب فرو برده بودند پای بی ادبی دراز کرده دست بشورش
و فساد برآوردند طایفه مکری که سالها پرورده نعمت این خاندان در حدود سلدوز
و میاندواب مراغه اقامت داشتند حرام نمکی را شعار خود ساخته امیره
بیک سردار ایشان امیره خان خود را نام نهاده بجد و مراغه آمده قریب ده دوازده
اسب تازی نژاد ایلقو ما دیان خورده و بزرگ بردند چون خبر با میرخان
رسید در عقب ایشان ایلغار نموده بکرد و اش ان رسید قلیلی که در راه مانده بود
و از خوف رسیدن لشکر نبرده بودند باز گردانیده بحوالی تبریز آوردند
مردم ولایت شیروان را نیز هوای یاغیگری در سر افتاده ابوبکر میرزا
ولد برهان را که از نژاد سلاطین سابق شیروان بود از بیم قزلباش در داغستان
و چرکس و ابخاز و ... پیش ایشان بحکومت اغوا نموده دو سه هزار کس از طایفه

ترکی و تترا بود که از نژاد و بقیه سپاهیان شیروان بود بعد بر سر او جمع شد
متعرض حدود ولایت می شدند و مشار الیه کس بخدمت خواندکار روم فرستاده
التماس مدد و کومک نمود که بمعاونت رومیه مملکت شیروان را بدست
آورده در سلک ملازمان خواندکار باشد و جمعی از اهالی شیروان نیز باستنبول
رفته اظهار موافقت مذهب نموده از تعدی و تسلط قزلباش استغاثه
نمودند از وقوع این حالات سلطان مرادخان والی روم نقض عهد و پیمان پدران
روا داشته بمضمون این بیت که بیت ملک اقلیمی بگیرد پادشاه
همچنان در بند اقلیمی دگر، تسخیر ولایت آذربایجان و شیروان را پیش نهاد
همت ساخته مصطفی پاشای لله خود را که بلله پاشا اشتهار داشت
با لشکران که قریب صد هزار کس متجاوز بودند بدین ولایت فرستادند
و محمد گرای خان تاتار ولد دولت گرای که از نژاد جوجی خان بن چنگیز خان
بود و تا قریب یکصد هزار کس خانه تاتار از الوس جوجی خان در باغچه سرای
اقامت نموده با سلطان روم محبت و دوستی می ورزید تکلیف کرد که
با گروه انبوه از لشکر تاتار از راه دشت خزر بولایت شیروان آید غازی
گرای تاتار بهوس نهب و یغمای اموال آنجا که مهره روزگار بود این حکم را
بقدم قبول تلقی نمودند چون اخبار در دار السلطنه قزوین شیوع یافته بعرض
نواب سکندر شان رسید امرا و ارکان دولت صلاح در آن دیدند که اولا جهت
رفع حجت مکتوب محبت آمیز بخدمت خواندکار روم فرستاده از سبب نقض عهد و پیمان
و جرات و دلیری حکام سرحد که درین مواد نموده اند استفسار نمایند حسب الصلاح

امرا کاتب

امرا کتابت و فرستاده مشعر بر استحکام مبانی مصالحه که از این طرف
مرعی و مسلوک است بحضرت خواندکار روم نوشته مصحوب ولی بیگ استاجلو
ملازم محمدیخان تکلو فرستادند حکام و پاشایان سرحد او را توقف
فرموده نگذاشتند که باستنبول رود تا آنکه لله پاشا از ارض روم گذشته
بولایت قارص که مابین ولایت چخور سعد و ارض روم واقعست آمد و چون یکی از
شرایط صلح شاه جنت مکان و سلطان سلیمان آن بود که الکاء مذکور
در میانه خراب بوده از جانبین متوجه آبادانی آن نشوند تا غایت خراب افتاده
لله پاشا اول متوجه آبادانی الکاء مذکور شده قلعه آن را تعمیر نموده کوتوال و
حارس گماشته بولایت اخسقه از ولایات اعمال گرجستان که الکای منوچهر خان
گرجی داماد سیاوش خان بود داخل سنوات این طرف بود و از اطاعت روی
سر باز زده در مقام خلاف در آمده قلعه خود را تسلیم کرده خود نزد سیاوشخان
آمد و لله پاشا را بدرگاه معلی عرض کرده و از موقف سلطنت احکام بنظام
باسم امیرخان و محمدیخان و امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ عز اصدار یافت
که لشکرهای آذربایجان را جمع آورده بیکجا اتفاق نموده بنوعی که مصلحت
دانند بهیئت اجتماعی بدافعه لشکر مخالف قیام نمایند و مکرر مجالس کنگاش
انعقاد یافته چنین قرار یافت که چون پادشاه روم بنفس خود حرکت نکرده
پادشاه قزلباش را مقابله بسردار رفتن لایق رتبه سلطنت نیست نواب
جهانبانی سلطان حمزه میرزا با لشکرهای عراق و فارس و کرمان بجانب
آذربایجان نهضت فرمایند و لشکر آذربایجان سوسته لوازم محافظت و محارست

بتقدیم رسانند و بدین عزیمت مصمم گشته امرای آذربایجان را از توجه شاهزاده نامدار
به گرفتن شماخی اخبار نمودند محمدیخان در وقتی که لله پاشا بتعمیر قلعه قارص
مشغول بود بکس نزد امیرخان و امام قلیخان فرستاد که چون عبور محمدیخان
از چخور سعد واقع می‌شود اگر بدین جانب آیند که یکجا جمع بوده بهر چه مصلحت
باشد صواب دید یکدیگر عمل آید بصواب اقرب خواهد بود امیرخان
از غایت عناد و لجاج که میانه ترکمان و طایفه استاجلو بود نمی‌خواست که
از آن طبقه صاحب وجودی در میان باشد تاخیر در رفتن نموده بتساهل
و اهمال از حد اعتدال گذرانید و امام قلیخان با لشکر قراباغ و ولایت چخور سعد
آمده بمحمدیخان پیوسته در حوالی جلدر اتفاق نمودند و انتظار آمدن امیرخان
می‌کشیدند چون اثری از و ظاهر نشده و لله پاشا از تعمیر قلعه قارص فارغ
گشته تسخیر قلعه اخسقه می‌نمود مشخص شد که متوجه گرجستان است
اراده نمودند که سر راهی برو گرفته دستبردی نمایند و از غایت نخوت و
غرور محاربه رومیان را سهل و آسان انگاشته با پانزده هزار کس از
لشکر چخور سعد و قراباغ که حاضر بودند بعزم دستبرد سوار شدند لله پاشا که
از وقوف لشکر قزلباش خبردار گردید هر روز یکی از پاشایان و بیگلربیگیان
معتبر را با قرب دو هزار کس از سنجق بیگیان و لشکر سرحد بقراولی می‌فرستاد و
خود باستظهار لشکر بجایی که داشت زیاده جایی از لشکر قزلباش دیگر
و امرای اکراد و جمعی که از این طرف یاغی شده و روگردان شده بودند نفاق و عناد امرای
قزلباش و بی‌اتفاقی ایشان را چنانچه بود خاطرنشان لله پاشا کرده بودند مجملا

چون چرخچی

چون چرخچی لشکر قزلباش بچرخچی و قراولی او در میان رسید نیز مقابلی کرده
از حمله اول ایشان را از پیش برداشتند و به تعاقب قراول مخالف رسیده
مردم تعاقب نیز ایشان از محاربه برگشته راه انهزام نمودند خبر انهزام مخالف
بقول رسید لشکر قول نیز اکثر بهوس مردانگی بی‌محابا اسب جلادت در میدان
رزم بجولان درآورده خود را بمخالفان رسانیده قرب دو سه هزار کس را که اکثر
مردم اکراد و سرحد بودند بضرب سنان جانستان بر خاک هلاک انداخته
بعضی را سر از بدن جدا کرده و بعضی را دست و گردن بخم کمند استوار گردانیدند
و هر کس از غازیان قزلباش بهر که رسید بجهت تحصیل نام و ننگ عبرت هم
چشمان بملاحظه از عقب مخالفان می‌تاخت امرای عظام چون واقف شدند که
لشکر قزلباش بسیار دور شده‌اند بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی رسد خود نیز
از عقب لشکریان پیش آمدند اما چون خبر دلیری جنود قزلباش و انهزام عسکر روم
به لله پاشا رسید از غایت عجب و کمال تهور بی‌آنکه تزلزلی بحالش راه یابد چند
سردار معتبر را از پاشایان و بیگلربیگیان با هشت نه هزار کس بدفع صولت سپاه
قزلباش مامور گردانید و رومیه فوج فوج و سنجق سنجق گروه گروه از اردوی خود
بیرون آمده متوجه معسکر اقبال شدند و چون چشم ایشان بر سپاه قزلباش
افتاد قرب ده هزار کس یکمرتبه جلو انداخته شدند و همچنان بر سر سپاه قزلباش آمدند
لشکر قزلباش که دو سه فرسخ از امرا دور شده بودند و متفرق و پراکنده شده بودند
هجوم سپاه مخالف ملاحظه نموده تاب توقف نیاورده طریق بازگشت پیش
گرفته و چون اسبهای قزلباش تردد بسیار کرده اکثر از تک و دو باز مانده بودند

هرکس اسیری داشت انداخته میرفت و مع هذا شکست عظیم بر لشکر قزلباش افتاده
رومیه با اسپان تازه زور رسیده بسیاری از لشکر قزلباش در آن معرکه بجایگاه
هلاک افتادند و تا قرب یک هزار کس که اکثر مردم محمدیخان و لشکر چوخه سعد بود بقتل آمدند
و منهزمان لشکر باردو رسیده چون جمعیت امرا از هم پاشیده صف سپاه ویران
شده بود و دست جمعیت نیافته فغان از معرکه برگشته و شکسته و پریشان
حال باردوی خود رسیدند آواز ناله و نفیر مصیبت زدگان اردوی محمدیخان بگردون
اثیر رسید اول خطایی که از امرای قزلباش در مدافعه لشکر روم بوقوع انجامید
همین بود که از عناد و نفاقی که با یکدیگر داشتند اطاعت یکدیگر نمی‌نمودند و بقید جمعیت و
اتفاق یکدیگر نشده با وجود ده هزار کس اراده محاربه با صد هزار کس روی نمودند
و باعث دلیری لله پاشا شده اندک خوفی که داشت زایل شد و حقیقت بی اتفاقی و سوء
تدبیر ایشان بوضوح پیوست چه اگر امرای قزلباش با اتفاق می‌بودند و اطاعت یکدیگر
می‌نمودند کل لشکر آذربایجان و شیروان زیاده از پنجاه هزار کس میشدند اگر یکجا
جمعیت مینمودند و سلاطین گرجستان با ایشان ملحق شدندی آمدن لله پاشا بآن
ولایت بسیار دشوار بود و از بی اتفاقی امرا و فساد اویماقات و سوء تدبیر هم مملکت
از دست رفت و هم سرداران معتبر قزلباش بتدریج بقتل رسیدند لشکر
آذربایجان ضایع و نابود و اموال و اسباب ایشان که اندوخته چندین ساله بود
بغارت و تاراج رفت مجملا بعد از شکست معرکه چلدر آن سپهدار قلعه اخسقه را نیز
در همان دو سه روز فتح نموده اردو و لشکر گذاشته از آن راه متوجه الکای
همایون خان درالکای خود توقف نموده اما تمامی خان و لشکر قراباغ جدا شده بمنازل

خود رسیدند

خود رسیدند لله پاشا کس فرستاده همایون خان و الکسندر خان سلاطین گرجستان
را باطاعت و انقیاد خواندگار روم دلالت نمود و چون ایشان نیز با یکدیگر
نفاق می‌ورزیدند و اتفاقی نداشتند همایونخان در شاه راه اطاعت این دولت ابد مدت
ثابت قدم ورزیده مخالفت رومیه اظهار نمود و در شعب شوامخ جبال
با طبقه گرجی سر راه بر لشکر مخالف گرفته دستبردهای نمایان میکرد و الکسندر خان
که مرد محیل عاقبت اندیش بود و صلاح حال خود ملاحظه نموده با رومیان مدارا کرده
نزل و ساوری باردوی لله پاشا فرستاده اظهار انقیاد نمود و این معنی نیز موجب
اطمینان لله پاشا گشته از مضایق گرجستان سهل و آسان گذشت قلعه
تفلیس که در حصانت و استحکام با فلک الافلاک دعوی مساوات می‌نماید و
در زمان شاه جنت مکان که در تصرف داود خان برادر همایونخان بود در آن
وقت که لشکر روم بآنحدود آمد داود خان بجهت عنادی که میانه برادران بود
از امداد و معاونت برادر مایوس بود در مقام قلعه‌داری نشده خود را بیرون انداخت
و آن قلعه بآسانی بتصرف رومیان درآمده کوتوال و حارس تعیین نمودند و
در گوری نیز که پای تخت حکام گرجستان بود قلعه ترتیب داده روانه شیروان
شدند علیخان گرجی برادر الکسندر خان نیز که در شکی بود قدرت توقف نیافته
خود را بگوشه کشید لله پاشا فارغ بال بشیروان رسید و حکام داغستان و مردم
لزگی در مقام انقیاد درآمده رعایا نیز با قزلباش عصیان و طغیان ظاهر ساختند
ارس خان بیگلربیگی شیروان که مرد صاحب تدبیر بود مقاومت با لشکر رومی و قلعه‌داری
با وجود عصیان رعایا در حیز قدرت و قوت خویش ندیده با کوچ و متعلقان

از شیروان بیرون آمده در کنار آب کر رحل اقامت انداخت و مملکت
شیروان بتصرف رومیان درآمده لله پاشا عثمان پاشا را بیگلربیگی شیروان
کرده و قیتاس پاشا را در ارس گذاشته و در هر ولایتی از ولایت شیروان حاکمی
تعیین نموده قلعه شماخی و ارس و باکویه را استحکام داده طبل مراجعت کوفت
و ابوبکر میرزا ولد برهان را که چشم میداشت که حاکم شیروان شود و
باج و خراج بخواندگار روم دهد در شیروان گذاشت که بمعاونت رومیان اقدام
نموده ضبط شیروان نماید و بدین تسلی ساخت که چون بخدمت خواندگار رسد
نشان حکومت شیروان جهت او حاصل نماید و در بازگشتن رومیه امام قلیخان
بیگلربیگی قراباغ بهایون سلطان پیوسته باتفاق یکدیگر در بیشه و جنگل کرجستان
مکرر از پیش و پس خود را برومیان رسانده در هنگام فرصت دستبردهای نمایان
کردند و غنیمت بسیار آوردند اگرچه درین آمد و رفت قریب به بیست هزار کس
رومیه ضایع و نابود شدند اما چون لله پاشا لشکر بر وصد همراه داشت اصلا
فتوری بحال او راه نیافت مظفر و منصور مراجعت نمود امیرخان بیگلربیگی تبریز
که با ده هزار کس رومیه ضایع و نابود شدند اما چون لله پاشا بقصد معاونت
محمد بیخان تکماق از تبریز بیرون آمده بود و بعد از آنکه خبر انهزام محمد بیخان و گذشتن
لله پاشا بجانب کرجستان و شیروان شنید عنان از رفتن بجوز سعد پیچیده متوجه قراباغ
شد و امام قلیخان با لشکر قراباغ باو پیوسته باتفاق از آب کر عبور نموده در کنار
رود خانه قبری از اعمال کرجستان برومیان رسیدند که سپاه متعفن جسته بوی از ایشان
که قریب بچهار پنج هزار کس تنگ و بد بودند و جهت بدست آوردن ذخیره از

اردو بیرون

اردو بیرون آمده بودند دوچار شدند جنگ نمایان کردند و تا دو هزار نفر
از جنود رومی بقتل آورده اموال و اسباب فراوان بدست آوردند و جمعی از
علمای رومیه گرفتار شده بودند امیرخان بدین قدر دستبرد تسلی شده خواست
که باز گردد و در قراباغ رحل اقامت و طرح قشلاق انداخته منتظر ورود شاه
زاده کامران مدار کامکار امیر نواب جهانبانی و امرا و سپاه گرسفور که بدان صوب
در حرکت آمده اند بوده باشد جمعی از جهلا و جنگ جویان قزلباش که سلطان
مرادخان ولد امیرخان سردار ایشان بود اراده دستبرد دیگر نموده از آب
قبری گذشته طرح جنگ انداختند رومیه که در محاربه قزلباش بمیان گرفتند
و آثار غلبه بظهور آورده شکست دادند و تا دو سه هزار کس از لشکر امیرخان و بسیار
امرا درین معرکه مقتول و گرفتار گشتند امیرخان بعد از شکست مذکور دیگر مرد
و سلاح در جنگ ندیده مراجعت را الجال خود صواب و اقرب شناخته
بجانب تبریز باز گردید و لله پاشا منقضی المرام عود نموده بارض روم رسید
و طرح قشلاق انداخت ذکر توجه شاهزاده مظفر ابوالسلطان حمزه میرزا و امرا بجانب
قراباغ و شیروان و مظفر و منصور بازگشتن بعون عنایت ملک منان چون خبر نقض معاهده
و پیمان رومیه و لشکر فرستادن سلطان مراد خواندگار روم بآذربایجان
و شیروان در دار السلطنة قزوین بمسامع رسید و توجه نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا بآذربایجان تصمیم یافت امرا و ارکان دولت در رکاب
مقدس شاهزاده نامدار در ساعت سعد از مقر سلطنت در حرکت آمده
روانه آذربایجان شدند و نواب مریم شان مهد علیا با جای فرزند ارجمند بشوار

نموده درین سفر مرافقت قرة العین دودمان خلافت اختیار نموده احکام
مطاعه باحضار افواج قاهره باطراف وجوانب قلمرو همایون فرستادند
وموکب عالی شاهزاده تا میانج کرمرود تانی قطع مسافت نموده چند روز در
چمن میانج بجهت جمعیت عساکر توقف واقع شده ودرانجا قضایای شیروان و
گرجستان بنوعی که سبق ذکر یافت بتحقیق پیوست بعد از مشوره وکنکاش
نیکخواهان دولت قاهره توجه جانب قراباغ را بصلاح وصواب اقرب دانسته
موکب عالی بدان طرف درحرکت آمد وبفیروزی واقبال بدار الارشاد اردبیل
رسیده بعد از شرایط زیارت آستان ملک آشیان حضرت سلطان
الاولیا توجه جانب شیروان واستخلاص آن ولایت از دست مخالفان
پیش نهاد همت ساخته از ارواح مقدس مشایخ کرام صفویه رضوان الله علیهم
استمداد نموده عازم قراباغ شده ساحت آن ولایت از دست مخالفان
مضرب سرادقات عز وجلال گردید وقرار یافت که اردوی معلی شاهزاده
منظفر لوا ونواب مهد علیا در قراآغاج توقف نموده امرا وعساکر منصوره
باتفاق میرزا سلمان وزیر از آب کر گذشته بشیروان روند وچون خبر
وصول شاهزاده کامکار رکاب ظفرشعار بارس خان وامرای شیروان
رسید بملاحظه آنکه مبادا ارتکاب محاربه نمودن با رومیه ودست بردار از مملکت
بازداشتن موجب انقراض دودمان ایشان وسرزنش طوایف قزلباش گردد بخاطر
رسانیدند که تا رسیدن موکب عالی بر سر شماخی رفته قلعه را محاصره نموده
اگر تسخیر آن بسعی ایشان دست دهد جبران تقصیر نموده روی سفیدی حاصل نمایند

بمخالفت

بدین غربت اردوی خود را که از آب گذرانیده بودند درین طرف آب گذاشته
بالشکر وسپاهی روانه شماخی شدند چون طایفه روملو چندین سال در شیروان
بفراغت ورفاهیت گذرانیده غریق بحر جمعیت وسامان شده بودند چشم
زخم روزگار بآن طایفه رسیده اکثر عظما مقتول گشته اموال واسباب
لاتعد ولاتحصی که جمع آورده بودند بتاراج حادثات رفت تبیین این مقال
آنکه سابقا بتحریر زده کلک بیان گردید سلطان مراد خان پادشاه
روم محمد گرای خان ولد دولت گرای خان پادشاه الوس تاتار تکلیف
کرد که با جمعی از خیل تاتار از راه دربند بر سر قزلباش رود وعادل گرای
برادر خود را با سعادت گرای وقریب بیست هزار از جنود تاتار معدود
جرار صبا رفتار که در شب تار چشم مور را بضرب تیر بازکردار بهم میدوختند
بامداد رومیه ونهب وغارت بولایت مذکور فرستاد وعادلگرای خان
بامداد وکومک رومیان کمر بسته قدم بولایت شیروان نهاد ومحلا چون
ارس خان وامرای رفیق بشماخی رسیدند عثمان پاشا از ورود کومک
تاتار خبردار گشته باستظهار ایشان در مقام مدافعه درآمده ودر روز موعود
از شهر بیرون آمده صف قتال آراست وارس خان وامرای شیروان
نیز آهنگ محاربه بساز داده آثار جلادت ومردانگی بظهور می آوردند
که طایفه لشکر تاتار نمایان شده کوه ودشت را فرو گرفت غازیان
قزلباش مشاهده این حال نموده در بحر اضطراب افتادند وبعضی از امرا
صلاح در بازگشتن دیدند که جنگ کنان خود را بامانی رسانند ارس خان عار

فرار بجز فرار نتوانست داد و فرصت آن نیز نشد دل بر مرگ نهاده دردار
کارزار غوطه زدند و از یک طرف لشکر روم و از طرف دیگر لزگی و قراولوک
و طاغیان شیروانی قزلباش را در میان گرفتند ارس خان و اکثر امرا
و اعیان لشکر پای ثبات فشرده مردانه جان در راه این دولت نثار کرده
ارس خان و جمعی گرفتار شده بقتل رسیدند و بعضی دیگر و بعد از آنکه شربت
ناگوار هلاک چشیدند بقیة السیف نیم جانی بصد هلاکت بیرون برده
باردوی ارس خان و امرا خان باز گشتند بعد ازین قضیه عثمان پاشا
بقلعه شماخی بازگشته عادلگرای خان و ابوبکر میرزای ولد برهان بکنار
آب کر آمده قصد یغمای اردوی ارس خان داشتند اردو و قدری خلیفه تکلو و
بعضی امرا و اولاد ارس خان که از معرکه بیرون آمده باردوی خود رسیدند
حقیقت حال بنواب جهانبانی و میرزا سلمان و امرا که بقراباغ رسیده بودند
عرض کردند و از موقف سلطنت حکم شد که امرای طوالش و جمعی که در آن
حدود بودند باردوی ارس خان رفته باتفاق الجماعت از کنار آب خبردار
بوده محافظت اردوی نموده باشند که اینک عساکر منصوره بدفع مخالفان
متوجه شیروانند باشان حسب الامر نموده چند روز در آنجا بحراست مشغول
بودند و خبر خود در الحبت زعم داران قزلباش نگاه داشته از کنار
آب خبردار بودند که خبر آمدن تاتار و لزگی رسید امرا جمعیت نموده بعزم
مدافعه بکنار آب رفتند جسر را بریدند اما فوجی باغیه که بکنار آب رسیده
جسر را بریده دیدند بملاحظه خود در آب زده عبور کرده با قزلباش جنگ

درآویختند

درآویختند غازیان لحظه بمدافعه مشغول گشته در اثنای حرب و ضرب واقف
شدند که جمعی دیگر از مخالفان در آن حوالی رو نمای طاغیان شیروان از آب
گذشته از عقب لشکر آمدند بدین جهت جنود قزلباش منهزم گشته
هرکس بر سر خویش گرفت از گریختگان جمعی بسر اردوی ارس خان و امرا
رسیده از حقایق احوال اخبار نمودند علامت روز محشر در میانه الجماعت
پدید آمده اردو ماتمزده و پریشان حال سراسیمه و مضطرب احوال گردند
که خود را بامنی رسانند هنوز بعضی از مردم اردو بار نکرده بودند که طلیعه لشکر
لزگی و تاتار نمایان شد مردم اردو پراکنده شدند و نساء و صبیان و اموال
و اسباب اسیر و تاراج شدند هر قطاری بدست تاتاری درآمد و جمعیت و
اسبابی بنهایت که اندوخته چندین ساله بود بدست مخالفان درآمد عادلگرای
خان و طبقه تاتار و لزگی غنایم موفور بدست آورده در همان روز عود نموده
بجانب شیروان رفتند اما میرزا سلمان و امرای عظام از قرکوک ایلغار
نموده او قومین اولی آب کر عبور نموده بشماخی رسیده قلعه را محاصره نمودند
و در اثنا از قضیه تاتار و غارت اردوی ارس خان اطلاع یافته دفع
شر آن گروه را پیش نهاد همت ساختند و فوجی از افواج قاهره را با بعضی
امرا که اشتهار میرزا سلمان و قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان
ترکمان و پیره محمد خان استاجلو و سلطان حسین خان نواده دورمیش خان
شاملو و ولی خلیفه شاملو و مصیب خان شرف الدین اغلی تکلو و امام قلیخان
قاجار و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو و سایر امرای نامدار بمقابله

لشکر تاتار توجه نمودند و عادلگرای خان و برادران از وصول جنود قزلباش مجاهد
شماخی و کمیت و کیفیت لشکر خبر یافته چون در جنگ قزلباش دلیر شده بود
از غایت نخوت و غرور رعایای از ایشان نگرفته بی وحشت بکومک عثمان
پاشا روانه جانب شماخی شد و در کنار آب قنوملاچین نام محلی تلاقی
فریقین روی داده و عادل کرای خان با دوازده هزار تاتار و چهار پنج هزار لزگی
قرابورک و شیروانی دلیرانه پای ثبات و قرار استوار داشته در برابر
سپاه ظفر پناه صف قتال آراست و ازینطرف امیر حمزه خان استاجلو
که چرخچی سپاه منصور بود با بعضی امرای استاجلو و غیره پیش رفته از جانبین
دست بآلت قتال بردند معرکه کارزار از خون کشتگان حکم لاله زار گرفت
بعضی از امرا که در شماخی بخدا ولی مامور شده بودند محاربه لشکر تاتار را از آن
خدمت بهروالی اولی دانسته بی صلاح امرا عظام بملاحظه ننگ و نام بنوعی
جنگ ملکی (?) گشته در معرکه قتال حاضر شدند و جنود تاتار با وجود حملات
متواتر که از سپاه قزلباش وقوع می یافت پای ثبات افشرده از وقت
طلوع صبح تا آخر روز جنگ کرده داد جلادت و مردانگی دادند آخر الامر
از تیز داو (?) عاجز گشته عادل کرای خان اثر ضعف و انکسار از لشکر
تاتار ملاحظه نموده دلاوران جنود خود را بحرب و قتال تحریص نموده خود پای
جلادت در میدان مبارزت نهاد و از طبقه تاتار بسیاری پیاده شده
شتابکارانه (?) آغاز نهاده تیرباران عظیم کردند و در اثنای حرب و ضرب از زمره سپاه
ظفرپناه بابا خلیفه و انقرلو جاد (?) لکرای خان رسیده او را بطعن سنان جانستان

بخاک و را انداخت

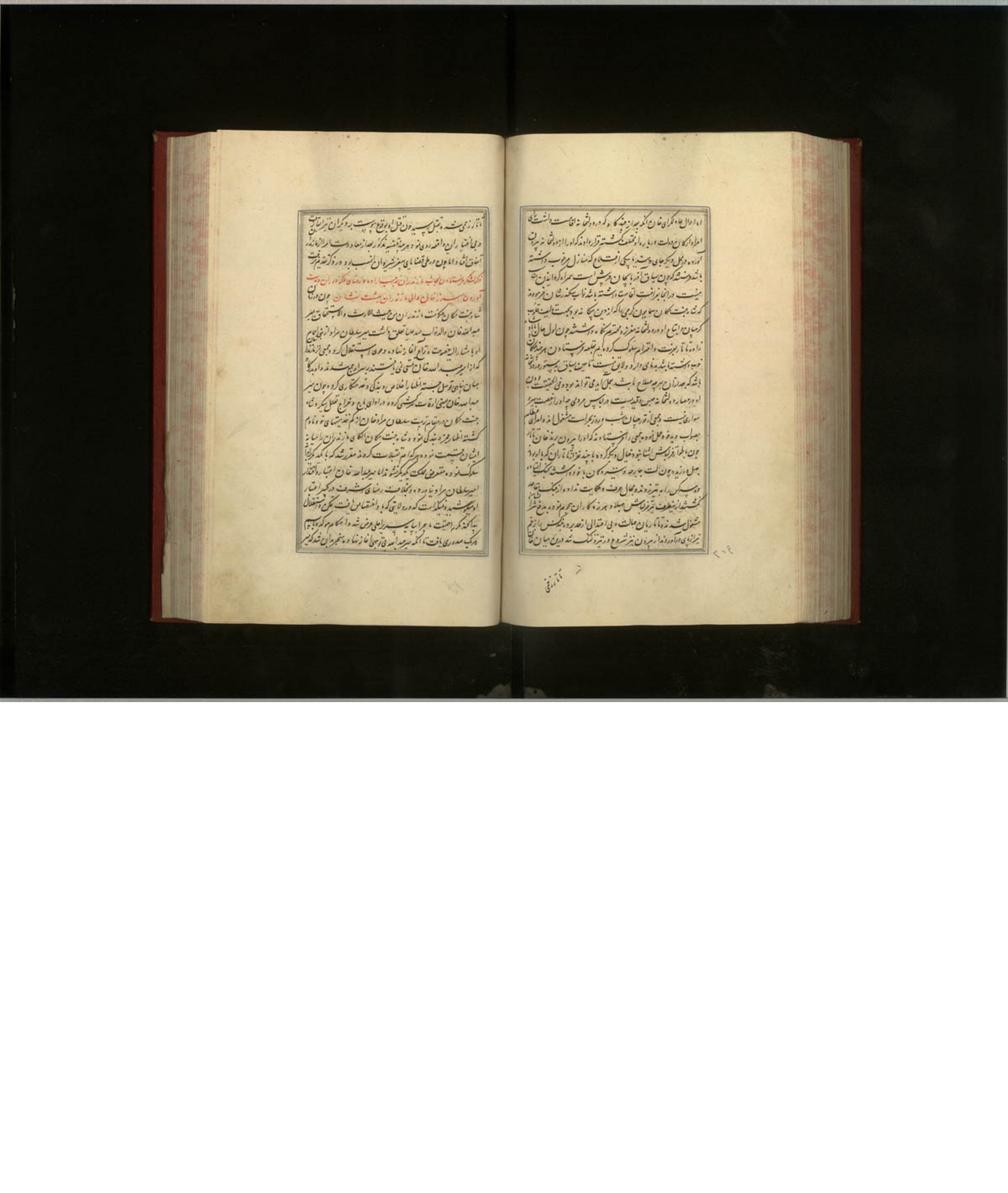
بخاک وارا انداخت او نام ونشان اظهار کرده حالتی که از کمال نخوت و غرور
هرگز تصور بلکه تعقل نکرده بود مشاهده نموده سپر چنبر قید و گرفتاری در آورده
طایفه تاتار شکسته و پریشان حال روی ادبار بوادی فرار آوردند
غازیان عظام فرصت غنیمت اکثر آن طایفه را برق سان بشعله سیف و سنان
سوخته مضمون تعقیبهم حیث وجدتموهم مصداق حال ایشان آمد
سعادت کرای و سکر کری (?) با تتمة السیف که اکثر لزکی و شیروانی
به سیونلهای (?) آن سرزمین آشنا بودند در کوه و بیشه پراکنده گشته نسیم
فتح و ظفر بر پرچم لوای نصرت انتما وزیده چون چشم لشکریان بر احمال
و اثقال غارت کرده تاتار افتاد و از آنجا که حرص سپاهیانست دست
از تعاقب دشمن باز داشته بر سر غارت هجوم نمودند تمامی اموال و
اسباب و اسیران اردوی ارس خان و امرا و اکثر قطارهای شتر
همچنان با بار که بدست تاتار در آمده بود بی آنکه تصرفی در آن نموده باشند
بدست غازیان در آمد چون صاحبی در میان نبود رقم تملک بر آن
کشیدند میرزا سلمان و امرای عظام بعد از این فتح مبین روی توجه
بجانب شماخی آوردند عثمان پاشا چون از شکست تاتار و گرفتاری
عادلکرای مطلع گردید از مدد و کومک مایوس شده پای اقامتش سست
گردیده چاره بجز فرار ندانسته قلعه شماخی را انداخته بجانب دربند رفت
امرای عظام جمعی را بتعاقب او نامزد نموده تا نیاران (?) رفتند و بعضی
از توپخانه و یراق او را بدست آورده بازگشتند عثمان پاشا خود را بقلعه

در بند انداختند با استظهار مردم داغستان و لزگی در آنجا توقف نموده
چون اخبار فتح و گرفتاری عادلگرای را از امرا عرضه داشت نموده بخدمت
نواب جهانبانی و مهد علیا فرستادند و درارو نقارهای بشارت و شادمانی بنوازش
درآمد و چند نفر از غازیان عظام فرستادند که عادلگرای خان را آورند و امرا
متوجه دفع عثمان پاشا و قلعه دربند شوند اما میرزا و امرا بخلاف صوابدید
نواب مهد علیا جمعی را در شیروان گذاشته خود عادلگرای را برداشته بتوابع
آمده بعز ملازمت نواب جهانبانی مشرف شدند عقلا و مدبران صلاح دران دیدند
که با آن سلسله طرح دوستی انداخته طبقه تاتار را بلطف و نیکویی از معاونت
لشکر روم باز آورده ولایت شیروان را از آسیب ایشان صیانت نمایند
و این معنی پسندیده وضیع و شریف گشته عادلگرای خان را اعزاز و احترام
نموده چند نفر از گرفتاران طایفه تاتار را آزاد کرده بملازمت او مقرر کردند
و جمعی از قورچیان را بحراست او نامزد ساختند ایالت شیروان را
امرا صلاح دیده بودند که با میر حمزه خان تفویض یابد نواب مهد علیا چون از امرا
که برای خود عمل نموده بدربند رفته بازگشته آزرده بودند و زیادت مصلحت ایشان را
منظور نداشته موقوف بامر و اشاره نواب سکندرشان فرمودند میانه امرای
سرکش بی ادب و نواب مهد علیا اندک گفتگوی در هر باب واقع شده بود
آخر الفاظات معقول گشته و آن قیل و قال هیزم باعث آن شد که نواب
مهد علیا در آذربایجان توقف ننموده عزم مراجعت فرمودند و کسی را
قدرت آن نشد که مانع آن حرکت بی هنگام تواند شد و زقلب زمستان و شدت

شتاگه کوه

٢١٣

شتاگه کوه و دشت از بیم سردی وی پوستین قاقم برف در بر و کلاه سنجابی ابر
بر سر داشت و از آرزوی گلعارضان ارم بهشتی از چشم سحاب قطرهای اشک
پیاپی شب و روز متقاطر بود آن مسافت بعید را که بیکماه بدشواری قطع
می‌شد در عرض چهارده روز قطع نموده روز پانزدهم داخل دار السلطنه
قزوین شدند و امرای عظام از خجالت آن گفتگوی بی ادبانه از رکاب نواب
مهد علیا و شاهزاده طهماسب تخلف نموده بعد بقزوین رسیدند و سعادت
عتبه بوسی نواب سکندرشان دریافته عادلگرای خان را در دولتخانه مبارکه خانهای
جنب دیوانخانه جای داده چند نفر از قورچیان را مقرر داشتند که بکشیک
در خدمت او باشند و مایحتاج او و ملازمان از ملبوس و مشروب و مأکول
بر وجه لایق سرانجام می‌یافت و مقرر شد که او کسی از جانب خود نزد محمدگرای خان
برادر و والده‌اش فرستاده خبر سلامتی خود و تعظیم و تکریمی که درباره او بفعل می‌آید
اظهار نماید و او دو نفر از ملازمان اعتمادی روانه نموده و از جانب نواب کامیاب
اشرف مکتوب دوستانه بپادشاه تاتار نوشته مصحوب یکی از قورچیان
ارسال داشت و با وی محبت و دوستی شدند و ایالت شیروان از نواب سکندرشان
بمحمد خلیفه جلیل ذو القدر که در اواخر زمان شاه جنت مکان حاکم استراباد
شده بود و درین اوقات بجهت شورش و فساد سیاهپوشان و طغیان
بقیه ترکمان در استراباد مجال اقامت نیافته بقزوین آمده تفویض فرموده تیار
محال را بامرا قسمت نموده روانه کردند و محمد خلیفه و امرای شیروان رفته هر یک
در الکای خود قرار گرفتند مصراع که فلک شان نگذارد که قراری گیرند



میر سلطان مرادخان تسلط یافته بدست او در آمد و کل اهالی مازندران
با تکلیف کرد که اتفاق نموده او را بزه کمان از میان برداشته شد و حکومت
کل مازندران اهالی بمیر سلطان مراد تعلق گرفت اما هم چنانچه عادت قدیمه دنیای
غدار است تا آفتاب اقتدار و کامروایی او بنا ورده چشم زخم زمانه او را دریافت
و از عمر و دولت متمتع نیافته و در اندک روزی وداع ملک و مال کرده حیات را
بخصم قوی دست اجل سپرد القصه بعد از قضیه میر عبدالله خان میر عبدالکریم نام
پسر بزرگتر با میر عزیز برادر و همشیره اش در درگاه جهان پناه آمده متوجه
الطاف شهریاری بودند درین اثنا میر عبدالکریم روزی با دو استه تریاک خورده آن
درگذشت و شاه جنت مکان از مرحمت جبلی متوجه احوال بازماندگان
شده نواب مهد علیا همشیره او را شاهزاده عالمیان یعنی نواب سکندرشان
سلطان محمد میرزا نسبت فرموده فرزندان گرامی او از آن مهد معلی
بوجود آمده میر عزیز خان ولد او را در سلک مقربان در آورده در درگاه معلی
معزز و محترم بود و حکومت نصف مازندران که باو تعلق داشت چنانچه
تحریر یافت بشاهزاده کامکار سلطان حسن میرزا تفویض فرموده نصف
دیگر بسلطان محمد مشهور بمیرزاخان ولد سلطان مراد مرحمت فرموده اما
بعد از وقوع واقعه شاه جنت مکان و بیرون آمدن سلطان حسن میرزا
کل مملکت بسعی شمس الدین دیو بتصرف میرزاخان در آمد درین اوقات که علیا
حضرت مهد علیا بحسب اراده خالق الارض والسما ملکه ملک آرای گشت
مناسب می نمود که چون آن ولایت ملک موروث آن علیا حضرت بود میرزاخان

روی ارادت

روی ارادت بجانب پدر اعلی آورده از افعال بد پدر اعتذار جسته رضای خاطر
مقدس حاصل نماید و از جانب علیه الحضرت دوری او خوش گشته بمازندران
رود و اگر حکومت او موافق رضای علیه نبوده باشد بمقتضای عقل بار نامه در
سازد و در آنچه مقدورش نیست دخل نسازد بیت نه بر جای مرکب توان تاختن
که جا جا سپر باید انداختن چه ظاهر بود که هرگاه او بخود سر دم از استقلال
زده در مقام ستیزه رای باشد نواب علیه که معدن غیرت و تعصب بود
در تضییع او خواهد کوشید میرزاخان از ساده لوحی با فساد مفسدان خصوصا
شمس الدین دیو که بمنتسبان سلسله علیه بی ادبیها کرده بود و از جاده صواب
منحرف گشته بخدمت توسل نجسته بلکه سرکشی می نمود و این معنی بر خاطر علیه
گران آمده در مقام انتقام شده طالب خون پدر گشت و ایالت مازندران را
بمیر علیخان که از اقربای آنحضرت بود تفویض یافته ولیخان ترکمان را که نسبت
مصاهرت آن سلسله داشت بمعاونت او مامور فرموده فرستادند
میرزاخان جوان صالح درویش نهادی بود جرات آمدن درگاه جهان
پناه ننموده از خوف وهمی که داشت بجهت حفظ حیات در قلعه فیروزجاه که
از قلعه متین رصین مازندران است تحصن جسته جمعی از ملازمان میر سلطان
مرادخان با او موافقت نمودند با وجود آنکه مشار الیه دست از مملکت کوتاه کرده
بود اما چون میرزاخان در مازندران بود قلعه مذکور بتصرف درنمی آمد و مهم میر علیخان
در مازندران تمشیت نمی یافت و تسخیر آن قلعه بسهولت میسر نمیشد و نواب مهد
علیا در هدم بنیان عمر و دولت سلسله میر سلطان مرادخان راسخ و جازم

بوده روز بروز اهتمام او درین باب متزاید میگشت یکمرتبه پیره محمد خان که یکی از ارکان
دولت بود با قورمیش خان شاملو و بعضی از امرا بدین خدمت نامزد نموده فرستاد
و چون چندگاه برآمده خبر فتح قلعه نیامد نواب مهد علیا بی تابی آغاز نهاده برفتن آن
لشکر تسلی نشده شاهرخ خان مهردار را بتکلیف رفتن مازندران نمود مشار الیه که رکن
رکین دولت و مرتبه خود را برتر ازان میدانست که بامثال این خدمات مامور گردد
ازین خدمت سرباز زده معروض داشت که پیره محمد خان که باین خدمت مامور شده
کافیست و اگر نواب مهد علیا دیگری را برین خدمت نامزد فرمایند موجب دل سردی او
میشود و لایق نیست اگر مشار الیه احتیاجی بمدد و کومک داشته باشد آنچه باید
فرستاد و نمیتنم نواب مهد علیا ازین معنی آزرده شده نواب سکندر شان را اغوا نمودند که شاه
رخ خان را طلب نموده مورد عتاب و خطاب ساخته جبرا و قهرا روانه نماید خان مشار الیه
هرچند معاذیر دلپذیر مسکت جسته تسلی داده راضی برفتن نمودند مجملا مشار الیه
در کمال اکراه و اجبار روانه مازندران شد و چون بپای قلعه میروز جاه رسیده
پیره محمد خان و قورمیش خان ملاقات نموده استحکام قلعه و استعداد قلعه داری
میرزا خان معلوم نموده و اندیشه شد که تسخیر این قلعه بزودی دست نمیدهد و تعب و
تشویش بسیار بلشکر و لشکریان میرسد شاهرخ خان با میرزا خان طرح آشنائی
انداخته فیمابین مراسله و آمد شد وقوع یافت و او را خاطرنشان کرد که هرگاه
پادشاه ایران در مقام تغیر حکومت مازندران شده باشد شما را با او ستیزه
کردن موجب استیصال خاندان شما و باعث مفاسد عظیمه است و اگر یکسال
و دو سال محاصره قلعه امتداد یابد چون مددی از جای شما نرسد عاقبت مسخر و مفتوح

خواهد شد و هرگاه رسوخ شما در مخالفت و قلعه داری درین مرتبه باشد پیداست
که بعد از فتح قلعه مهم بهیچ جا نخواهد شد پس اولی آنست که حالا ترک مخالفت کرده
برفاقت ما که از غلامان معتبران درگاه و ارکان دولت پادشاهیم روی ارادت
بآن آستان آورید شاید نواب علیه بانقدر ملایمت و فروتنی و رضاجوئی
تسلی شده در مقام تلطف درآیند و اگر آن نشود در هر جا مصلحت باشد توطن
اختیار نموده بفراغت خاطر روزگار گذرانند مشار الیه از روی عقل و دانشی که داشت
او نیز این مقدمات نمود اما میگفت که اهل مازندران باندک جریمه بدون
قتل خصمان راضی با مردم نمیشوند هرگاه نواب مهد علیا پدرم را خونی پدر خویش
دانند بالاتفاق ورب درین مقام است که بتقاص خون پدر بنده را بقتل رسانند
و این تلاشش نه از جهت ملک و مال بلکه از جهت حفظ چند روزه حیات
مستعار است شاهرخ خان امرا کفیل مطالب و مدعیات او شده قسم
بذات الله تعالی یاد کردند که اولا خود او را بقتل نرسانند و قصد چشم او
نکنند و در خدمت نواب سکندر شان و نواب مهد علیا درخواست خون او کرده
بهیچ وجه من الوجوه نگذارند که آسیبی باو رسد چون امرای مذکور از ارکان دولت
بودند هیچ مهمی از مهام جزویه و کلیه بی مشوره و رضای ایشان فیصل نمی یافت
میرزا خان اعتماد بر قسم ایشان کرده قلعه را تسلیم نموده بیرون آمد و امرا
جهت اطمینان خاطر مشار الیه پیرامون اموال و اسباب او نگشتند قلعه را
بکماشتگان نواب مهد علیا سپردند و او را برداشته روانه سرا علی گشتند
و هرگز بر امن خاطر ایشان نمیگذشت که نواب علیه دست رد بر سینه ملتمس ایشان

خواهد نهاد و اما چون خبر فتح قلعه و بدست درآمدن قلعه میرزا خان منوعی گر
گذشت بعرض نواب مهد علیا رسید از این معاهده و پیمان آزرده گشت بلکه میخواست
که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گشته میرزا خان جبراً قهراً بدست درآید که اگر جانبخشی نموده
منظور فرمایند میرزا خان بجان ممنون او باشد برغم امرا بقتل او جازم گشت
بالجمله چون شاهرخ خان و امرا بیک فرسخی قزوین رسیده فرود آمدند
و روز دیگر داخل شهر می شدند نواب مهد علیا پسی نفر از قورچیان عظام را فرستادند
که باردوی امرا رفته میرزا خان را از دست ایشان گرفته خود محافظت نمایند
و با قورچیان قرار داده بود که چون میرزا خان را بدست ایشان دهند همان
شب بی اطلاع ایشان هلاک سازند و چون قورچیان باردوی امرا رسیدند
میرزا خان را طلب کردند امرا از این معنی آشفته خاطر شده در اول حال از دادن سر
باز زدند و گفتند چون خدمتی بتقدیم رسانیده ایم فردا او را در مجمع قزلباش
بپای بارگاه معلی درآورده بنظر پادشاه درآوریم قورچیان برحسب فرمان
عذر قبول نکرده در اجرای حکم پادشاه مبالغه نمودند چون امرای عظام را بخاطر
نرسید که قصد قتل او خواهند کرد و مخالفت حکم پادشاهی صورتی لایق ندانسته
او را بدست قورچیان سپردند که شب در همانجا داشته صباح باتفاق بشهر
آورند قورچیان حسب الامر در همان شب او را هلاک کردند شاهرخ خان و
پیره محمد خان و قورمش خان و امرای عظام از وقوع این حادثه بغایت آزرده شده
کینه از نواب مهد علیا در دل داشته ازو بیاد پذیرفت و چون علامی بر داشتند
دیگر از آن مقوله حرفی بر زبان نیاورده بشهر آمده بشرف ملازمت اشرف سرافراز

شدند و چون بسجده نواب علیه رفته عرض دعا کردند لوازم تحسین و تفقدی
که چشم داشت ایشان بود بفعل نیامده این معنی تیر علاوه آزردگی امرا گشته
رفته رفته کدورت خاطر ایشان نسبت بنواب مهد علیا سمت ازدیاد پذیر
تا آنکه منجر بدان شد که باغوای محمد خان ترکمان که از حکومت کاشان معزول
شده بود بدفع او جازم گشته مکنون خاطر خود را بحیز ظهور آوردند و
الحق قضیه قتل میرزا خان که سید زاده صالح بیگناه بود از اقتضای فلکی
و شامت بدسلوکی امرا و جهل و غرور نسوان و وسوسه شیطان بحیز
ظهور آمد بر نواب مهد علیا نیامد و شرح آن بعد از تفصیل وقایع خراسان مرقوم
کلک بیان خواهد گشت و میر علیخان نیز از حکومت مازندران بهره نیافته
در همان ایام عالم عمر و جوانی را وداع نمود و هرج مرج باحوال مازندران راه
یافته بطریق ملوک طوایف در هر سری سودایی پدید آمد تا آنکه بالاخره
قلعه اولاد و نصف مازندران را آق الوند دیو و نصف دیگر را سید مظفر تغبای
که از امرای مازندران بود بحیطه ضبط و تصرف درآورده اعیان آن ملک نیز
دو فرقه شده جمعی اطاعت الوند دیو نموده برخی مطیع سید مظفر شدند و از
کثرت مشاغل و حوادث که در میانه قزلباش روی میداد از امرای عظام
و ارکان دولت پادشاهی کسی باحوال مازندران نپرداخت **گفتار در قضایای**
سعادت آثار که در مملکت خراسان سمت وقوع یافت تا رقم کلک وقایع
نگار و نگاشته خامه بدایع آثار شده بود که چون اسمعیل میرزا قطع اشجار
حدیقه دولت و اقبال نموده بقتل برادران دینی اقدام نمود دین المجهور

چنین شهرت یافت العلم عند الله بان اکتفا نکرده بیکبارگی قطع صله رحم روا داشته
تجویز انعدام نواب سکندرشان که برادرزاده بزرگتر نامی و با او از یکجا در بوده
و برادرزادگان گرامی نیز کرده و این افعال ذمیمه را ضمیمه اعمال سابق گردانید لهذا
غیرت الهی بحرکت در آمده تا اید نیافت القصه علیقلیخان شاملو نواده درویش
خان را که بحکومت دار السلطنه هرات و امیر الامرایی منصوب گردانیده بود
بقول جمهور مامور ساخت که چون بدار السلطنه هرات رسد نهال خجسته
آن چمن آرای دولت و اقبال امنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی را از پای در آورده خاطر
از دغدغه او فارغ گرداند علیقلیخان را که نوکرزاده نواب سکندرشان و سالها
نمک پرورد سلسله علیه آنحضرت بود چگونه دل میداد که العیاذ بالله نسبت
بولی نعمت زاده چندین ساله این گونه خطایی روا دارد علیقلیخان و مخدرات
این سلسله سیما والده خان مذکور که قابله حضرت اعلی و فی الحقیقت مادر رضاعی
آنحضرت و سایر شاهزادگان نامدار برادران آنحضرت بود از این حکم
اندوهناک گردیده در کمال حزن و الم می بودند اما چون خان مذکور از جانب
اسمعیل میرزا ترتیب یافته برتبه بلند خانی و مرتبه ارجمند امیر الامرایی رسیده
بود و علاوه بر آن زمان امر پادشاهی نداشت و قرار داد خاطر او و اقربای آن
شاملوان بود که چون داخل شهر شوند آن فرمان با معنی رسانیده تاخیر و تعلل
یک روزه در هیچ خاطری مجال خطور نداشت الحق از توفیقات که در آن ایام در
هرات بوده اند معلوم گشته آنست که علیقلیخان با وجود تفویض منصب عالی
و مراتب بلند خانی از ارتکاب این فعل شنیع متحرز بوده در کمال حزن و الم بآهستگی

علی یان

طی مسافت نموده در روز چهارشنبه بیست و ششم شهر رمضان المبارک بخطه
طیبه هرات رسید و چون شب بیست و هفتم رمضان که باعتقاد گروهی از اهل
اسلام شب قدر است مخدرات استار این سلسله او را در آن شب
متبرک از ارتکاب قتل سیدزاده معصوم بیگناه مانع آمده بروز دیگر موقوف
داشته بودند چون از روز شب جمعه بود در آن لیالی شریفه اقدام آن
امر لازم ندانسته در آن شب وقوع نیافت بعد از آن ایام عید بمیان آمد و
نخواستند که در ایام عید که هنگام عیش و سرور است از تجرع آن زهر جانگزای
تلخ کام باشند موقوف داشتند که ایام عید سپری شود و بمقتضای اللیل حبلی
چه بینی تا چه زاید شب آبستن است ❀ گویا بالهام اسپهانی در آینه خاطر مردم
این سلسله پرتو ظهور انداخته بوده که عنقریب صورتی غریب و عجیب از پس
پرده غیب روی خواهد نمود و از سر و شش غیبی مصدق این ابیات که از
نتایج افکار معجز آثار حضرت شاه اولیا و سرور اتقیا مفتاح عقده گشای کنوز
انا مدینة العلم علی بابها است در خاطر ایشان خطوری نموده
وکم لله من لطف خفی یدق خفاه عن فهم الذکی ❀ وکم یسر اتی من بعد عسر
وفرج کربة القلب الشجی وکم امر تسائک به صباحا ❀ وتاتیک المسرة بالعشی
مجملا بعد از عید که روز دوم شهر شوال بود وقوع آن فعل منکر از بیم تلاطم امواج بحر
غضب پادشاهی در خاطر رعیت و سپاهی رسوخ یافته بود که در آن شب
بتعلل ادا آخر روز سلطان محمود بیک بیجرلو وکیل علیقلیخان که بجهت تهنیت
مهام در اردو مانده بود و بعد از رحلت اسمعیل میرزا جهت تبلیغ این اخبار بالمغار

روانه دار السلطنه هرات شده بود رسید و چون از دروازه عراق داخل
شهر شده از دروازه بانان معلوم شده بود که ذات مبارک اشرف صحیح و سالمست
بانه دروازه بانان مژده سلامتی ذات همایون دادند بعد از آن بخدمت خان
رسیده صورت حال بیان نمود اگرچه جناب خانی و آقایان شاملو که درعرض
چند روز دارو آن ملک گشته سامان و سرانجام لوازم حکومت و قلعه داری
نموده شد از وقوع قضیه هایله اسمعیل میرزا و اقتصال عصیان ملوک اطراف و
طغیان اوزبکیه خایف و متزلزل خاطر گشته بود اما بسلامتی ذات خجسته صفات
شهنشاه نامدار کامکار یعنی حضرت شاهی ظل الهی مسرور و شادکام گردیده
سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیدند و وجود گرامی آن نونهال جویبار خلافت و کامگاری
سرمایه امن و استقامت مملکت دانسته من صمیم القلب دل بملازمت و غلامی
عتبه علیه اش بستند و بدولت و اقبال خداداد آنحضرت امیدوار گشته
زبان حال خلق آن دیار بدین مقال در ترنم آمد — ای شاه جهان هر آنکه بدخواه تو بود
پرداخت زمانه فرشش از ملک وجود • گردید فلک بکام ارباب شهود
سر عجبی زغیب صورت بنمود ∴ علیقلیخان مجلس عالی آراسته آن
در یکتای درج خلافت و جهانداری را بر دوش اخلاص برداشته متکفل امر للکی
و خدمتکاری گشت و عموم خلایق از سپاهی و رعیت و میران اویماق و
سرخیلان بلوچ و قبچاق و غیرهم فوج فوج آمده شرف ملازمت و بساط بوسی در
یافتند و از جانب اشرف بخلاع فاخره سرافراز گشته در ازای این عطیه الهی و
سلامتی ذات اقدس سجدات شکر ایزدی بتقدیم رسانیده نقد جان نثار را

گردانیدند

گردانیدند اما امرای افشار کرشاه قلی بیگان و متصرف مال او بودند در بیرون
شهر دروازه ملک اقامت داشتند و میانه ایشان و وکلای خان بجهت
تشبث مال مذکور گفت گو بود درین وقت فرصت یافته بجانب فراه و اسفزار
محال تیول خود رفتند و علیقلیخان مژده سلامتی ذات اقدس را بدار السلطنه
قزوین فرستاده نواب سکندرشان و نواب مریم شان مهد علیا و شاهزادگان
نامدار از آن خبر بهجت اثر مبتهج و مسرور گردیدند و چون نایره اشتیاق ملاقات
لقای آنحضرت در ضمیر منیر والدین اشتعال یافته بود اراده خاطر شریف ایشان
بدان متعلق گشت که فرزند دلبند خود را از هرات بپایه سریر اعلی آورده
دیده و دیده را از لقای قرة العین روشن سازند و از بیم فتنه جاهلان مفسدان
قزلباش هیچ یک از شاهزادگان نامدار در ممالک نگذارند که در پایه سریر
اعلی و خدمت والدین بوده با یکدیگر الفت گیرند و بدین خدمت معتمد الخواقین
آقا نظر غلام قدیمی میر محمد امین خانزاده که موروثی نواب مهد علیا و در خدمت نواب
سکندرشان محل اعتماد گشته بغایت معتبر بود بخراسان فرستادند و حکم
شد که علیقلیخان یراق فرستادن حضرت اعلی را سامان نموده مهیا و آماده
آمدن سازد که متعاقب یکی از امرای دولت و ریش سفیدان معتمد بدین خدمت
نامزد خواهد شد چون این خبر در خراسان شایع گشت امرای عظام آن ولایت
از بیرون آوردن شاهزاده کامکار کامران دل نگران گشته علیقلیخان را
وسوسه کردند که از قبول و اذعان این حکم ابا نموده راضی باین معنی نگردد و بدین
بهانه تمسک جویند که مملکت خراسان در جوار ماوراء النهر واقع شده اکثر اوقات لگدکوب

جاوش است وازتاخت وغارت اوزبکیه وفتن وفتور خالی بوده وبعد
وازتاریخی که ساحت ملک خراسان حیطه تصرف وتسخیر خدام این دودمان
خلافت مکان درآمده مرکز دار الملک هرات که تختگاه سلاطین زمان وفرمان
نافذ فرمان بوده از وجود یکی از شاهزادگان عالیشان خالی نبوده وبی وجود
یکی از شاهزادگان محافظت ومحارست این ملک متعذر یا بندگان میت
القصه از امرای خراسان مرتضی قلیخان زیاده از دیگران درین باب اصرار نموده
با علی قلیخان عهد وپیمان بمیان آورده موکد بایمان مغلظ گردانیدند وچون آقا نظر
قدم بولایت خراسان نهاد این زمزمه وگفتگو درمیانه امرا بود ومرتضی قلیخان حاکم
مشهد در اول حال ظاهرا علی قلیخان را تحریک نمود که بهیچوجه راضی بردن شاهزاده
کامکار نگردد اما باطنا نفاق ورزیده بجهت کثرت عظمت واقتدار علی قلیخان
مضایقه درین امر نداشت بلکه محرک بود وسایر امرا هیچکدام راضی نبودند آقا نظر
بهریک ملاقات کرد اگرچه او را تعظیم وتکریم بسیار کرده تواضعات رسمی
بجای آوردند اما این مقدمات را در لباس دولتخواهی خاطرنشان او می نمودند
والتماس میکردند که بنواب مهد علیا عرض نماید که ازین اراده منصرف گشته خراسان را
از وجود گرامی آنحضرت خالی نسازند که لایق دولت قاهره نیست وهرگاه
باقی نظر گفتند که اگر نواب مریم شان مهد علیا درین باب اصرار نموده کس بطلب
فرستند بالضروره مانندگان از مخالفت حکم چاره نیست آقا نظر اوضاع خراسان را
بنهجی که مرقوم شد دریافته خود را از آن ولایت بیرون انداخت وبپایه سریر
اعلی آمده حقایق حالات معروض داشت از غلبه شوق وآرزومندی بدیدار گرامی

قرة العین

قرة العین سلطنت وپادشاهی گوش بحرف وحکایت امرا وآقا نظر نکرده ابراهیم
بیک ولد حیدر سلطان جاوق ترخان ترکمان را که از میرزادهای معتبر واعیان
قزلباش بود بدین خدمت نامزد نموده روانه خراسان گردانیدند ونشان عالیه
بانجا ونیز از آقایان ترکمان روانه خراسان گردیده وچون آوازه آمدن ابراهیم بیک
در خراسان شیوع یافت علی قلیخان ومرتضی قلیخان یکدیگر را ملاقات نموده
این معنی در خاطرشان رسوخ یافت که ابراهیم بیک را بی نیل مقصود بازگردانیده
کسان معتمد نزد کل امرای خراسان فرستاده درین باب استعانت جستند
وطالب عهد وپیمان گشتند مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس معلی مرد بزرگ
منش ودر کمال نخوت وغرور بود ونمیخواست که علی قلیخان زیاده شوکت واقتدار
باشد ولله گی شاهزاده را مدار امنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی موجب تقدیم و
بزرگی واستیلای شان وتفوق وبرتری او نسبت بسایر امرای خراسان بود واتفاقی
که درین امر واقع شده بود مکروه خاطر او می نمود وراضی باین اتفاق نشده با امرا
هم داستان نشده امرای تابین خود را نیز از موافقت علی قلیخان منع کرده این معنی
موجب کلفت خاطر علی قلیخان گشته رفته رفته فیما بین الفت ویگانگی بوحشت و
بیگانگی تبدیل یافت وچون ابراهیم بیک بمشهد مقدس رسید وعلی قلیخان ومرشد
قلیخان وسایر امرا که در هرات بودند از آمدن او اطلاع یافته مکاتیب ودستانها
باو نوشته تواضعات رسمی بظهور آوردند اما همگی متفق اللفظ جواب صریح دادند که اگر
باین اراده بهرات می آیند در آمدن مضایقه نیست اما دانسته باشد که مطلبی که
دارد حصول نمی آید وآمدن او بیفایده است ودرین باب عرضه داشتی بپایه سریر

اعلی نوشته فرستادند که چون بودن شاهزاده کامکار بعراق موجب دلیری مخالفان
او نکبه‌یه میشود و صلاح دولت قاهره نیست ما بندگان دولتخواه جسارت
نموده راضی بدان نشدیم ابراهیم بیگ خواست که در مشهد مقدس چندان
توقف نماید که این عرصه بدار السلطنه قزوین رسیده جواب رسد مرتضی قلیخان
مبالغه در اجراء حکم پادشاهی و معاونت ابراهیم بیگ می نمود و ابراهیم بیگ مرد
عاقل سلیم النفس صلاح اندیش بود و از اطوار مرتضی قلیخان نسبت
بعلی قلیخان استشمام رائحه نفاقی میکرد و میدانست که اصرار او درین باب
بالاخره منجر بنا و کلی میشود و تا غوریان رفته چندگاه توقف نمود و بر وفق رضای
علی قلیخان و امرا عمل نموده روانه درگاه جهان پناه شد و حقیقت بعرض اشرف
اعلی و نواب علیه رسانید نواب مهد علیا ازین معنی برآشفته سلطان حسین خان
پدر علی قلیخان را که در درگاه معلی قورچی باشی و از امرای معتبر و ارکان دولت
قاهره مخاطب ساخته عتاب و خطاب بسیار فرموده تهدیدات نمودند
و از جانب پسر تمهید بساط معذرت نموده عرض کرد که هرگاه کل امرای خراسان
اتفاق با مرا کرده باشند پسر من چه تواند کرد والعقده نواب مریم شأن مهد علیا با
علی قلیخان بی توجهی آغاز نهاده در مقام آن شدند که آن طبقه را که صاحب الوس
داعیه شده اند از نظر اعتبار انداخته مرتضی قلیخان را مورد تربیت سازند
سلطان حسین خان هر چند بابرتشیت امور دولت تمهید معذرت پرداخت
مسموع نداشتند تا آنکه متعهد و متقبل آن شد که خود بخراسان رفته این خدمت
را بتقدیم رساند و چهار ماه او را مهلت دادند که بخراسان رفته پسر خود را ازین جسارت

و خودسری و خودرایی منع نماید قرة العین خلافت یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
را برداشته بعراق آورد و اگر درین مرتبه علی قلیخان و امرای خراسان
که با او متفق و هم عهد و همداستانند عقوق و عصیان ورزیده از فرمان پادشاهی
تخلف ورزند سلطان حسین خان نیز در خراسان توقف نموده بدرگاه معلی مراجعت
ننماید که من بعد آن طبقه باغی و طاغی اند سلطان حسین خان چون جد و جهد
نواب اشرف و نواب مهد علیا را درین میانه دانست لاعلاج رو براه
آورده روانه خراسان شد و چون آوازه آمدن او در خراسان شیوع یافت
امرای خراسان که با علی قلیخان اتفاق داشتند دیگر باره بقیل و قال درآمده
بهیچوجه راضی بسپردن حضرت اعلی نمی شدند و چون مشار الیه بدار السلطنه هرات
رسیده میانه پدر و پسر ملاقات واقع شد زیاده اهتمامی که درین ماده
متوقع بود از پدر بظهور نرسید و بمکرر اسرار و جهرا مجالس جانفشانی و کنکاش
عام و خاص انعقاد یافت جمعی کثیر از عقلا و ریش سفیدان جلیله شاملو که
در هرات بودند اطاعت امر پادشاهی کردن و سلطان حسین خان را مقضی
المرام روانه نمودن و طایفه تکلو را مخالفت و عصیان شناختن بصلاح اندیشی
و عاقبت اندیشی اقرب و اصوب میدانستند و جمعی دیگر از ترک و تاجیک انکار
این رای نموده باین معنی همداستان نگشته میگفتند که اگر دولتخواهان دولت قاهره
امری که صلاح دولت در آن باشد پیش گیرند چرا موجب عصیان باشد بلکه محض
دولتخواهی و پاس حقوق نمکخوارگی است مجملا این زمزمه و گفتگو بطول انجامیده
رفته رفته میانه پدر و پسر طرح بدنشستی و سلطان حسین خان میگفت که اگر

دولتخواهان دولت قاهره امری که صلاح دولت دران باشد پیش گیرند
تا موجب عصیان نشد بلکه محض دولتخواهی و پاس حقوق نمکخوارگی است
مجملاً اگر بی نیل مقصود باز گردیم و بکرام دران درگاه بار نیست درین صورت ترک
رفتن اولیست اما مرشد قلیخان و امرای هم عهد بملاحظه آنکه مبادا علیقلیخان مبالغه
در صلاح اندیشی ریش سفیدان شاملو از جاده صواب منحرف گشته رضا بآن
معنی دهد یکی در دار المؤمنین سبزوار تردی قباد خان قاجار حاکم آنجا که از زمره امرای
هم عهد بود جمع شده میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله را که پدرش در زمان شاه
جنت مکان وزیر معتبر آذربایجان و شیروان و دران هنگام وزیر مرشد قلیخان
و صاحب اختیار مطلق و متصدی جمهور مهمات بود بدار السلطنه هرات
فرستادند بخوانین عظام و معتبران شاملو پیغام دادند که این اندیشه را از خاطر
محو نموده سعی و اهتمام بجا آورده بظهور رسانند که اگر بالفرض کل طایفه شاملو راضی
بفرستادن شاهزاده کامکار گردند ما بجان و جان کوشیده نمیگذاریم که
این داعیه بفعل آید و در سبزوار که سر راه عراقست بهمین اراده رایات اقبال
جمعیت نموده منتظریم که اگر طایفه شاملو آن گوهر گرانمایه درج سلطنت و پادشاهی
را از دست دهند ما نیروی همت و بخت بلند بدست آورده در خراسان رایات
برافرازیم علیقلیخان ازین پیغام بی آرام گشته در روانه نمودن مهد بی نیل مقصود
سعی نمود و سلطان حسین خان اصرار پسر و امرا و لشکر خراسان را درین ماده
مشاهده نموده بالضروره عنان مراجعت معطوف طوعا و کرها روی براه
آورده در سبزوار با امرای عظام ملاقات نموده در هر باب سخنان بمیان آوردند

وصلاح وفساد

وصلاح وفساد این مطلب را گفتگو میکردند و در رفتن بدرگاه معلی پادشاهی تأمل
داشت که این مقدمات چگونه عرض نماید که مورد عتاب و خطاب نگردد و موجب
سلب اعتبار او و پسر و طعن اضداد نشود و هنوز این زمزمه و گفتگو در میانه
او و امرا بود که در اردو قضیه قتل نواب مریم شان مهد علیا بسعی امرای سست
عهد شکسته پیمان سمت وقوع یافته بعد از واقعه مذکور ارکان دولت مصلحت
دران دانستند که آوردن حضرت اعلی موقوف بوده بدستور در دار السلطنه
هرات تشریف داشته باشد مکاتیب بسلطان حسین نوشته او را از صورت
حال آگاه کردند و فرمان پادشاهی بطلب او اصدار یافته در سبزوار باو
رسید مشار الیه متوجه عراق گشته امرا هر یک بمقر حکومت خود شتافتند اما علی
قلیخان و مرشد قلیخان بعد از استماع این واقعه دیگرباره با کل امرای خراسان
که اکثر شاملو و استاجلو بودند کنکاش نموده طالب عهد و پیمان مجدد گشتند
که حضرت اعلی را در خراسان سرمایه خود ساخته با مردمی ارکان دولت که اکثر
تکلو و ترکمان اند و با شاملو و استاجلو عداوت می ورزند التفات ننمایند
و از سخن و صلاح علیقلیخان بیرون نرفته او را خان خانی و بزرگ و ریش سفید
خود دانند اکثر امرای خراسان سوای مرتضی قلیخان و اتباع او بقدم اطاعت
و اوغان پیش آمده با علیقلیخان اتفاق نمودند مجملا امرای خراسان دو گروه
شده در هرات و مشهد مقدس پس علی بسر این دو خان عالیشان جمعیت
نمودند و میانه ایشان روز بروز اسباب وحشت و خصومت آماده تر گشته
عاقبت من الطرفین نزاع و جنگ بآن انجامید چنانچه در محل خود ثبت گذارش

خواهد یافت **ذکر واقعه شنیعه ناچیز گردانیدن نواب مریم شان مهد علیا که با فساد**
مفسدان وقوع یافت چون بنا بر اقتضاء قضا و تقدیرات آسمانی و تجارب هر کمالی
را زوالی و هر شاملی را ملالی دریی است در زمان شاه جنت مکان فراغت و عافیت
سپاهی و رعیت و معموری و آبادانی مملکت و آرایش بلاد و آسایش عباد
درجه کمال یافته بود از حوادث روزگار روی سپاسی خلایق در معرض زوال
آمد طوایف قزلباش که نسبت بدودمان قدس نشان صفویه پیر مریدانه
سالک طریق عقیدت و اخلاص بودند از وساوس شیطانی و هواجس نفسانی
و ارادهای متخالف مشی و پیشی با یکدیگر طریق کلفت و نفاق پیش گرفته
از مسلک وفاق و اتفاق دور افتادند و بدو رخنه رفته کاران طبقه و خاکیش
و صوفیان صفا اندیش به بی اخلاصی سرایت کرده با موری که خلاف عقیدت
و اخلاص و سوء ادب بود جسارت نموده اعمال ناشایسته از جهلا و مفسدان
بر شرارت و خطاکاران زشت آن گروه عقیدت گزین بحیز ظهور آمد
و عاقبت نحوست آن گرفتار آمده انواع بلایا نصیب ایشان گشت و نتایج
کفران نعمت و بی ادبیها از اسلاف با خلاف بلکه بمضمون این مثال که **بیت**
چو از قومی یکی بیدانشی کرد ؛ نه که را منزلت ماند نه مه را
بعموم انتقال یافته بدبخت اختلال تمام بحال این طایفه راه یافت و تا حال
تحریر این دفتر که سنه هجری خمس و عشرین و الف رسیده و قریب
بچهل و پنج سال از آن قضایا گذشته هنوز آثار آن بی ادبیها در میانه اعقاب
این طایفه باقیست و بعذاب و عقاب اعمال ناصواب مدبران گرفتار مذاق تلخی

داشته‌ایم

داشته‌ایم که از مفسدان بدسگال بوجود آمد قضیه قتل ملکه زمان و منیعه دوران
زهره زهرا اوذریت طیبه سیده النسا اعنی نواب مریم شان مهد علیا خیر النسا
بیگم است که با وجود آنکه پسندیده و زکیه عفت قباب و حرم محترم نواب
کامیاب و والده ماجده شاهزادگان عالی انتساب از فرط استقامت
عقل و عاقبت اندیشی منحرف گشته بمحض صلاح حال و حفظ رتبه دولت
چند روزه خود و دیده بصیرتشان از قبح این عمل شنیع پوشیده گشت و از
نتایج سوء ادب و خذلان دنیا و عقبی نیندیشیده بدان امر قبیح جسارت
نمودند تفصیل این مجمل آنکه نواب مهد علیا بجهت ضعف باصره شوهر نامدار
و حداثت سن فرزندان شاهزادگان کامکار ربقه ناموس سلطنت
و پادشاهی را بر رقبه غیرت خود نهاده در تمشیت امور دولت و انتظام
مهام ملک و ملت ساعی بوده میخواست که چنانچه قاعده و داب سلاطین
ذوی الاقتدار است هر امر و فرمانی که از موقف جاه و جلال صدور یابد بی تأمل
و اهمال بحیز ظهور آید و این معنی موافق مزاج امرای خودرای نبود و بتجدید کلفت
و آزردگی شاهرخ خان و پیره محمد خان و قورخمس خان در مهمات
مازندران و قتل میرزا خان که بخلاف صواب و دلخواه شان بوقوع پیوست ضمیمه
آزردگیهای سابق گشته در اندیشه کرورت و اعتبار و عدم قدرت
و اقتدار او بودند در خلال این حال اهالی کاشان بدیوان آمده از سلوک ناهموار
محمد خان ترکمان حاکم آنجا که قوت طامعه اش از حد اعتدال بیرون بود
شکایت نمودند و از موقف سلطنت حکم بپرسش معاملات ایشان صادر گشته

ودیوانیان مهام ترسیده ظلم و زیادتیهای او بوضوح پیوست مورد عتاب و خطاب
گشته حکم جهان مطاع بتغیر الکای او صادر شد و از اعاظم امرا و ارکان دولت و دارو وقوع
این واقعه که موجب خفت و سلب اعتبار راوی شد چنانکه گشته هر چند سعی نمود مصداق الاقران
این خفت بار وا نداد نواب مهد علیا نیز بملاحظه ناموس سلطنت این مسامحه را موجب
نقص دولت و عدم اقتدار پادشاهی دانسته بهیچ وجه راه التماس نداد محمد خان ازین معنی کوفته
خاطر گشته با سایر امرای منافق اندیش هم زبان شده ابواب حیله و نفاق گشوده و قلی بیک
قورچی باشی افشار که رکن رکین دولت بود و میر الجمهور بسلامت نفس و صلاح اندیشی و قبول و
کاردانی اشتهار داشت بلطایف الحیل از راه برده درین واقعه تدبیرها اندیشیدند و مبدا اشتد
که تا نواب مهد علیا در قید حیات باشد دوری او و شوهر کامکار و فرزندان نامدار خود ممکن نیست
و او از طور خود و تسلط و اقتداری که دارد عدول نخواهد کرد و لهذا در دفع او راسخ و جازم گشته
و در خفیه یک یک از امرای صاحب وجود هر اویماق را بوعده های جمیل فریفته با خود متفق ساختند و جلا
اکثر امرای خودرای و ساده لوحان طایفه قزلباش بهانه های لایعنی از جهة رجعت نمودن از نزد ایشان
و تفویض حکومت و لایات و مناصب و انعامات بایشان و استمالت خزاین حرم بانوی ایران
که محض تهمت و افترا بود و صورت وقوع نداشت با یکدیگر اتفاق نموده مادر تضییع نواب
مهد علیا پیاست شده اعیان و امرا و بزرگان هر طایفه در ایوان چهل ستون دولتخانه مبارکه
جمع آمده بخدمت اشرف پیغام فرستادند که بدسلوکی نواب مریم شان مهد علیا با امرا و ارکان دولت
پادشاه و تربیت نمودن ایشان بر طبایع قزلباش گرانست و دخل او در امور دولت پسندیده
دولتخواهان اخلاص مند قزلباش نیست و جمعی فتنه انگیزان هر طایفه همیشه تحریک
نموده مینمایند بندگان نواب کامیاب [illegible] یکی بصواب اندیشند که مبادا اعتراض

بت وکلی

بت وکلی انجامد چون این مقدمات بوساطت محرمان حریم عزت بعرض اقدس رسید نواب مهد علیا نیز
از غایت غیرت و آتش مزاجی در جواب امرا سخنان عتاب آمیز وحشت انگیز بر زبان آورده بودند
و امرای عظام از آن پیغام پریشان و غمناک از دولتخانه بیرون آمدند و انگیز فتنه کرده یکی از
[illegible] میرشاه غازی [illegible] که با میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه
قرابت داشت بهانه طلب مواجب زخم شمشیر زده بود و [illegible] امرای مفسد خودرای در باغ سعادت آباد
قزوین جمع شده این گفت و گو بمیان آورده و در دفع نواب مشار الیها کمیل و همت گشتند از جمله امرا خان
شرف الدین اغلی تکلو از ارکان دولت بود که با نواب سکندرشان خاله زاده و محل اعتماد [illegible]
و ریش سفید اویماق تکلو بود درین امور با امرا اتفاق نداشت و چون این مقدمات بظهور
پیوست نواب سکندرشان [illegible] نواب مریم مکان مهد علیا او را بدولتخانه همایون طلب فرمودند
که اگر از امرا آثار خلاف بظهور رسد او در دولتخانه شاهی [illegible] کرده ارباب اخلاص را
بر سر خود جمع نموده لوازم جانسپاری بتقدیم رساند چون مشار الیه مرد حلیم سلیم النفس
بود مصدر این امر نتوانست شد و در خانه خود پای در دامن سلامت کشیده تقاعد نموده بود در اثنای
[illegible] تکلو را بطلب او فرستادند در اول حال عذری چند گفته [illegible]
[illegible] ابا نمود تا آنکه مبالغه امرا از حد گذشت [illegible] بسبب خان مخالفت امرا نتوانست نمود
او تیرباغ رفته داخل آن جمع شد و همگی متفق اللفظ والمعنی کس بدولتخانه همایون
فرستاده بخدمت اشرف عرض کردند که بر ضمیر منیر اشرف ظاهر است که [illegible] از نقصان عقل
و ضعف رای و لجاجت تام منسوب و معروف نیز نواب علیه همیشه تضییق [illegible] دولتخواهان
نموده آنچه در انتظام امور دولت مصلحت میدانیم رضا بآن نداده بر خلاف صواب [illegible]
[illegible] ریشان دولت قاهره عمل می نمایند و طور تمام خفت و خواری [illegible] آمده و تا حال که از

مابین او بی وامری که موجب خوف باشد بظهور نیامده بود و از این جهت نبوده که نیستیم حالا که از جانبین
مخالفت بمیان آمده پرده حجاب از میان برخاسته از دشمنان فتنه آمیز نسبت برخشنودان
طوایف سر سبز شده ما را از اهل نفاق شمرده تهدیدات عظیمه می نماید چگونه ایمن توانیم بود
و کلیه آنست که مناسب دولت نمیدانیم که بین السلاطین شهرت یابد که در میان قزلباش
از دودمان سلطنت کسی نمانده که امورات در امور دولت صاحب دخل و مختار السلطنة اند
ماحصل کلام اگر تسلط و اقتدار او در امور سلطنت و پادشاهی مکروه خاطر کل طوایف قزلباش است
و ما را هیچ جز تعیش با او ممکن نیست و اگر دفع او نشود محتمل است که فتنه ای چند روی دهد که
موجب نقصان دین و دولت باشد نواب سکندرشان از عالم فقر و درویش نهادی و سلامت نفس و
صلاح اندیشی که از اجداد عالیمقدار یادگار داشت حکایات موعظت آمیز ملایم که شیوه اهل الله
است با مرا پیغام داد که چون دخل او را در امور سلطنت صلاح دولت نمیدانید قرار دهیم که من بعد
در مهام ملکی دخل ننماید و اگر دفعه از و دارند بطریقی که نواب شاه بابام والده ام را بقم فرستاده
نه تنها او را آنجا بود ما نیز او را بقم فرستیم که در روضه مقدسه معصومه اقامت نموده بطاعت
و عبادت گذراند یا بهرات فرستیم چندگاه نزد فرزند ارجمند خود باشد و اگر صلاح در اینها نبوده
باشد بمازندران فرستیم که در ملک و خانه پدر خود باشد و اگر این شقوق مرضی نباشد
من هم بالطوع و الرغبة ترک سلطنت کرده با فرزندان صغیر خود بشیراز روم شما هر کس را
صلاح میدانید پادشاهی اختیار کنید غرض که با نعام سید و پیغامی رضا نمیدهیم آن
ناانصاف ابواب جور و اعتساف گشوده بی آزرمی را از حد گذرانیده در این باب ابرام نمودند
اما نواب مهد علیا از کمال آتش مزاجی حمایت نواب سکندرشان موافق طبع علیه بود و از تندی
مزاج اصلا تنزل نکرده میگفت که تا در حیات باشم از المواخذه عدول نخواهم کرد و از سلوکی که

تا غایت یک سر تنزل نمی نمایم و اگر قزلباش از آهنگ عرض پادشاهی
و سپهداری نمیندیشیده نسبت بحرم محترم پادشاه خود این ستم روا
داشته بقتل من اقدام نمایند الحکم لله العلی الکبیر من مادر چهار پادشاه زاده ام
باز خواست خون خود را بفرزندان خود سپرده ام از صحیح القول مسموع شد
که درین هنگام میر قوام الدین حسین شیرازی وزیر نواب علیه بخدمت او
آمده عرض کرد که نواب علیه امر فرمایند که از خزاین حرم کیسه های زر بایوان
چهل ستون آورده بتوپچیان صلای زر داده ام و چون توپچی بجهت
زر گرفتن بدولتخانه نمایند بیشک تفرقه در جمع امرا می افتد آن شیرزن
از کمال غیرت جواب داد که ای آصف جناب تدبیر شما که از اوضاع
بیرون خبر دارید قبل از این که امرا خیره نشده بودند این گونه تدبیرات
می بایست کرد حالا که کار باینجا رسید این عمل بمثل مشهور جوهای
گربه است اقتدار پادشاهی را بزر خریدن پستی از زبونیست
و طبع من باین زبونی رضا نمی دهد و در رضا بقضای احد داده ام
مجملا ارباب بی اخلاص بی آزرم از غدر چند نیز از برادران
را بدین امر شنیع نامزد نمودند که صدر الدین خان صفوی و حسن
علی بیک الکس انلی ذوالقدر و امام قلی میرزای موصلو
توم نواب سلطانم والده نواب سکندرشان از آن جمله بودند
و آن جماعت شب الغفر موده ارکان دولت بی آزرمی کرده
روی بدولتخانه همایون آوردند ایشیک آقاسیان حرم

سپاهی علی بیک شاملو جات ممانعت نمود و ایشان داخل
حرم شدند و آن سیده صالحه بی گناه را بدست آورده از
دولتخانه بیرون آورده و بمنازل مرحومه پریخان خانم همشیره شاه
جنت مکان که در جوار باغچه حرم بود برده در آنجا بخفه هلاک
کردند و بآن اکتفا نکرده بقتل والده نواب مهد علیا که عورت
پر صالحه عابده بود با بعضی از اقوام خود از مازندران آمده بود و
در جوار دولتخانه بسر میبرد رفته آن عورت بیگناه
را با چند نفر از امیان مازندران در همانجا بقتل آوردند
و بگمان آنکه نواب مهد علیا نقود و اشرفی و اقمشه [illegible]
از خزاین بوالده و اقوام خود داده صنادیق او را بیرون
آورده تمامی اموال و اسباب که در آن خانه بود بغارت و
تاراج رفت و عامه در اسواق و محلات با اهل مازندران
همین شیوه پیش برده بهر که اتهامی کردند از لباس عاریت
عریان میساختند مجملا دقیقه از دقایق قباحت و بیشرمی
فروگذاشت نشد و درین قضایا میرزا سلمان وزیر داخل مجمع امرا
بود و بخانه خلیل خان افشار رفته ظاهرا بجهت حفظ حال با او توسل
جسته القصه امرای نادان بی عقل که فی الواقع بعضی از ایشان مردم
ساده لوح دولتمند خیرخواه صافی اعتقاد بودند بتلبیس
چند نفر از مفسدان فریفته گشته ارتکاب این عمل شنیعه کردند آخر

روز نواب بچند رشتان علما را طلب فرمودند که بدن کشتگان بردارند
و در همان شب علما بتکفین و تجهیز ایشان پرداخته در آستانه متبرکه
امامزاده حسین علیه و آبائه التحیه مدفون ساختند بعد از قضیه مذکور
امرا کس بخراسان نزد سلطان حسین خان و علی قلی خان فرستاده
ازین واقعه اخبار نموده معتذر داشتند که آوردن شاهزاده کامگار
را موقوف داشته گذارند که بدستور در هرات توقف داشته
باشد و سلطان حسین خان بازگردد و نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا درین شورش و غوغا با وجود حداثت
سن و خورد سالی تقتضی عقل و دوراندیشی بذات
که امرای قزلباش که او را ولی عهد پدر نامدار میدانستند
بی حرمتی چنین بسلسله ولی نعمت روا داشته بقتل والده ماجده
اش اقدام نمایند مبادا خیالات فاسده در سر
داشته باشند بحفظ حال خود پرداخته با چند نفر از ملازمان
بان سپار که محل اعتماد میدانست تا بام حرم رفته مأکول
و مشروب بقدر احتیاج همراه برده راه بام را خاک ریز
کرد و فصیل بام را قلعه گونه نموده تفنگ و اسلحه و یراق
قلعه داری همراه برده که خود را چند روز در آن جا حفظ
نماید که اگر امرا غدری اندیشند تحصن خاطر خود را الی الظهور
بظهور رسانند آورده با خود قرار داد که تا خاطر از ایشان جمع

تمامی وازان جا زیر نیاید اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه که
از جمله رفقا بود آثار جان سپاری بظهور آورده
در ازای آن خدمت ملقب بلقب یولداشی گشت مجملا
بعد از قتل نواب مهد علیا که بعد از نواب مرحومه
تبریزخواه رفت روز دیگر امرا به دولت خانه همایون
جمع شده کس بحرم نواب سکندرشان فرستاده و
عرض نمودند که مصراع همان مهر و وفاایم که بستیم بدوست
عهد و پیمانی که بنواب کامیاب شاهی بسته‌ایم خلل پذیر
گشته و فتوری بآن راه نیافته و استدعا داریم که
نواب اشرف ما را بدین قضیه که از اقتضای قضا روی داده
مواخذه نفرمایند و معاذیر ما به تنگ حوصله در مقام معذرت
و رضاجویی درآمده استدعای دریافت ملازمت اشرف نمودند و نواب
اشرف بمقتضای عقل دوراندیش عمل فرموده در مقام عتاب و خطاب درنیامدند
امرا دو سه روز رخصت ادراک ملازمت دریافتند و بعد از دو سه روز
امرا به دولتخانه آمده علما و مجتهدین را حاضر ساخته مجددا در حضور علما هر یک بنجاه
و کلام الله قسم خوردند که تا نواب سکندرشان در قید حیات باشد دیگری را پادشاه ندانند و
بعد از نواب شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا را ولی عهد دانسته بعد الیوم از رضای خاطر
مبارک در نگذرند و قسم نامه بمهر علما و مجتهدان درست کرده بمجلس
اشرف فرستادند و نواب سکندرشان که تمام بایوان آمده امرا بسعادت

بتکالیف

پای بوس مشرف شده بزبانی اظهار عقیدت باطنی و صوفیگری بسیار کردند
و نواب سکندرشان تیر وقوع این قضیه را باقتضای قضا حواله کرده بسخنان مصلحت
آمیز تسلی بخش خاطر از گردیدند اما نواب جهانبانی میمنان با جمعی فدویان
جانسپار در آن مکان توقف داشته و اعتماد بامرا نکرده امرا دیگر باره
پیمان خود را بایمان مغلظه موکد ساختند و از نواب سکندرشان التماس نمودند
که نواب جهانبانی را از صفای عقیدت ایشان مطمئن سازند نواب کامیاب
ایجاب ملتمس امرا فرموده خاطر شریف فرزند ارجمند را اطمینان دلاویز
داده روز دیگر همراه خود بایوان آوردند و امرا جمع شده سعادت پای بوس دریافتند
و میرزا سلمان صاحب الصلاح امرا را خانه خلیل خان آورده مورد التفات ساختند
و شاه را الیه بی منازعی تکیه بر مسند وزارت و صاحب دیوانی کرده بیشتر از پیشتر
استقلال یافت و امرا و ارباب چند روز بجد و جهد تمام بملازمت درگاه پناه
و شهزاده والاجاه قیام نموده بخدمات شایسته اقدام می‌نمودند اما منتقم حقیقی
بتدریج از ان قوم غدار بنوعی انتقام کشید که مصراع خیره ماند درو دیده اولوالابصار
و بلایا که نصیب حال ایشان آمد انشاء الله تعالی عنقریب در ذیل دفتر در محل خود به
تخصیص در زمان دولت و جهانگشایی شهریار کامکار معدلت شعار اعنی
حضرت اعلی شاهی بیت که جهان خرم از عدالت اوست همه آسوده زیر دولت اوست
رقمزده کلک بیان خواهد گشت و منه الاعانة والتوفیق ذکر توجه موکب همایون بجانب
آذربایجان و قضایایی که بتقدیر حضرت رب العباد و در آن سفر روی داد چون الکای
خوی و سلماس و ارومی و اوشنی و بعضی از توابع مراغه بتصرف اکراد مخالف درآمده

بحمایت رومیه متعرض حواشی مملکت می‌شدند و قلعه تفلیس و گوری که پای تخت
حکام گرجستان است بتصرف رومیه درآمده عثمان پاشا در قلعه دربند اقامت داشت
و ازکیان تکلی و شابران برسر بر باش جمعیت نموده بجانب عثمان پاشا در
قلعه و حکام داغستان متعرض مملکت شیروان گشته تمکین ایشان شد که امرای
قزلباش دران مملکت آرام گیرند و رومیان تسخیر ان ولایت را پیش نهاد
همت ساخته سردار لشکر روم در ارزن الروم نشسته بهرام پاشا را با جمعی از
کس بجانب ایروان ارسال داشت اگرچه امام قلیخان و امرای قراباغ
بسایر بیخان گرجی ملحق شده با رومیان که ذخیره و یراق می‌آوردند جنگهای نمایان
کرده جمعی کثیر از رومیه بقتل آورده ذخیره و یراق بسیار و غنایم بیشمار
بدست آوردند و محمدیخان نیز با حسن پاشا جنگهای مردانه کرد چنانچه حسن پاشا
در ایروان زیاده از یک شب نتوانست توقف کرد اما اثری بر مبارزتهای
ایشان مترتب نشده قلعهای مذکور در تصرف رومیان بود و لله پاشا هم
چنان در ارزن الروم نشسته بتدارک سفر آینده مشغول بود ارکان دولت
قاهره مصلحت دران دیدند که رایات نصرت آیات بجانب آذربایجان
بحرکت آمده چندگاه در دار السلطنه تبریز مستقر دولت ابد پیوند بوده باشند
و ممالک موروث را از تعرض مخالفان صیانت نموده اختلالی که پدید آمده
بنیروی تدبیر و قوت بازوی شمشیر جبر و تدارک نمایند بعضی از امرای
الکا در درگاه بودند مثل امیرحمزه خان استاجلو و ولی خلیفه شاملو و شاه
قلی سلطان قاربجه استاجلو و غیرهم در تیولات امرا خراسان تغییر و تبدیل چند

کرده

کرده بایشان و جز ایشان الکا داده روانه نمودند و رایات جلال در ساعت
سعد از دار السلطنه قزوین بیرون آمده منزل بمنزل باهستگی طی مسافت
نموده بدار السلطنه تبریز رسیدند و امیرخان و امرای تابین او در کمال
شوکت ترتیب تمام باستقبال آمده از مردم تبریز خلقی کثیر از صواحب و اعیان
و صغیر و کبیر و برنا و پیر باستقبال موکب شاهی نموده شاه و شاهزادها در
در دولتخانه قدیم تبریز نزول اجلال فرمودند و در مقر دولت و مسکن سعادت
آبا و اجداد کرام آرام گرفتند و امیرخان را مورد عنایت گوناگون ساخته چون
الافتران بشرف مصاهرت این دودمان امتیاز یافته فاطمه سلطان
بیگم صبیه قدسیه شاه جنت مکان را با و نامزد فرموده عقد مناکحت واقع شد
در خلال اینحال از جانب شیروان خبر آمدن محمد گرایخان تاتار رسید مفصل این
مجمل آنکه چون الجمهور چنین مذکور می‌شد که در وقتی که محمد گرایخان تاتار خبر رسید
که پادشاه قزلباش عادل گرای را اعزاز و احترام نموده نوید فرستادن
دیار خود داده است و الیوم در کمال عزت و عافیت در دولتخانه پادشاهی
می‌باشد والده عادلگرایخان را بالتحف و هدایای پادشاهانه و جمعی از
معتمدان تعیین نموده بود که از راه دربند بایران آمده عذر الطاف شهریاری
خواسته فرزند ارجمند را بولایت خود برد و بعد الیوم طریقه محبت و دوستی
سلوک دارد و متعاقب خبر کشته شدن او میرسید پادشاه تاتار بنابر انتقام
خون عادلگرای خان بالحکم و اشاره خواندکار روم و اخذ غنیمت سلاطین
زادهای چمی تزاد تاتار عادلگرای و غازیگرای و سعادت گرای برادران

عادل کرای خان بطلب خون برادر با لشکر جلادت اثر بشیروان می آید چون
بدربند نزد عثمان پاشا رسیدند محمد خلیفه حقیقت آمدن ایشان را بپایه سریر
اعلی عرض کرد مکرر مجالس کنکاش انعقاد یافته قرار یافت که نواب
شاهی و شاهزادگی بدولت و اقبال در دار السلطنه مذکور قشلاق نمایند
و میرزا سلمان باتفاق امرا و اعیان لشکر بجانب شیروان رفته بدفع لشکر
تاتار قیام نمایند و امراء عالیقدر باتفاق میرزا سلمان وزیر روانه جانب
شیروان شدند خلیل خان و بعضی از ریش سفیدان و ارباب مناصب را
در خدمت شاهزاده گذاشتند و محمد خلیفه را از توجه سپاه ظفر پناه
آگاه گردانیدند اما هنوز امرا بقراباغ نرسیده بودند که سلاطین تاتار با لشکر
بسیار بشیروان آمدند و علی الغفله بر سر محمد خلیفه بشماخی آمده اماده حرب
گشتند و محمد خلیفه ذو القدر که فی الواقع مرد شجاع دلاور بود عار فرار بر خود
قرار نداده پشت داد و با قلیلی از لشکر جلادت اثر بمقابله مخالفان شتافته
در کنار آب سمور بین الجانبین محاربه در نهایت صعوبت دست داد چون
لشکر مخالف اضعاف مضاعف لشکر قزلباش بود شکست بدیشان افتاده
محمد خلیفه با بسیاری از دلاوران لشکر راه عدم پیمودند و بقیة السیف
از شیروان بیرون آمدند و از آن روز در شیروان و قراباغ خرابی بسیار وقوع
یافته بسیاری از نسا و صبیان مسلمانان را باسیری برده دقیقه از دقایق
نهب و غارت فروگذاشت نکردند بعد از وقوع این حال محمد گرای با جمعی از
تاتاران که غنیمت فراوان بدست آورده آوازه کومک قزلباش شنیده

طبل راجعت

طبل مراجعت کوفته بولایت خود رفتند و غازی کرای خان و صفی کرای خان
با دو پسر برادر دیگر و جمعی از لشکریان بکومک عثمان پاشا در داغستان
و دربند ماندند و اهل شیروان که با ایل و الوس بودند جمعی با عثمان پاشا باز
گشت نموده جمعی دیگر از طاغیان شیروانی بر سر پسر برهان جمع شده در خاچمز
جمعیت نموده در ضبط حال خود میکوشیدند چون میرزا سلمان و امرا بقراباغ
رسیده از وقایع آگاه گشتند امیر خان ترکمان با اتباع خود جهت دفع
جمعی از مخالفان شیروانی و داغستانی که در خاچمز جمع آمده بودند رفته
و کاری نساخته باز گردید بعضی از امرای قزلباش از شاملو و استاجلو
بمعاونت شاهرخ خان زبان اعتراض بمشار الیه دراز نموده شاهرخ خان
زبان اعتراض بمشار الیه دراز نموده شاهرخ خان اراده کرد که خود سرگروه
جمعی شده روانه آن صوب گردد این معنی بر خاطر امیر خان گران آمده
میانه ایشان کلفت و نزاعی پدید آمد و امیر خان این مقدمه را بتحریک میرزا
سلمان گمان کرده و لشکر بود دو دانسته با او در مقام پرخاش درآمده امرا
قزلباش دو گروه گشته هر گروهی جدا فرود آمدند و جهلا جانبین اسلحه و
یراق پوشیده از یکدیگر خایف و هراسان بوده لوازم حزم و احتیاط مرعی
میداشتند و قورچی باشی که مرد خیر اندیش بود در مقام اصلاح درآمده میانه
ایشان گرگ آشتی واقع شد و شاهرخ خان ترک رفتن خاچمز نموده
اگرچه ظاهرا ابواب نزاع مسدود ساختند اما همچنان نایره نفاق در کانون
درون ایشان اشتعال یافته القصه امرا عظام بجهت هرگونه تقضایا خصوصا بجهت

خرابی الکا و فقدان آذوقه و قحط و غلا و ظهور نفاق و عدم اتفاق که اعظم
آنها بود متوجه قلعه دربند و دفع عثمان پاشا و ضبط شیروان نتوانستند
شد و شیروان را بهر یک از امرا تکلیف میکردند قبول نمی‌نمود لاعلاج
عزیمت مراجعت جزم کرده کوچ نمودند و باتفاق یکدیگر داخل دار السلطنه
تبریز شده بشرف ملازمت شاه و شاهزاده والاجاه مشرف شدند
و درین سال اکثر محال قحط و غلا پدید آمده در تبریز بسیاری از ضعفا و مردم فرومایه
از فقدان نان جان دادند و در کل ولایت آذربایجان و قراباغ و عراق
و گیلانات عسرت و تنگی پدید آمده خلایق زحمت بسیار کشیدند ذکر وقایع

و سوانح خراسان که بعد از رفتن سلطان حسین خان شاملو در آن ولایت سمت ظهور یافت

سابقا نگاشته کلک بدایع نگار گردیده که سلطان حسین خان که نواده
دورمیش خان شاملوست بجهت بزرگزادگی ایل و حقوق خدمات سابقه
در درگاه معلی ریش سفید طایفه جلیله شاملو گشته بی رضا و صلاح او هیچ مهمی
از مهمات آن طایفه فیصل نمی‌یافت اما چون علیقلیخان امیر الامرا که بمرتبه
علیه رسیده نواب مریم شان مهد علیا با او عتاب و خطاب آغاز نهاده
بنفی خراسان و آوردن فرزند ارجمند سلطنت نشان مأمور ساخت
با این طبقه بی التفاتی اظهار نموده برخلاف رضا و صواب دید او قورخمس خان
شاملو را حکومت و تشخیص غوریان داده روانه آن صوب فرمودند و او
در غوریان با علیقلیخان باستظهار شفقت مریم شانی سلوک ناهموار پیش
گرفته از حد اعتدال گذرانیده و تا مدت شاه جنت مکان که خوانین عظام و بیگلربیگیان

راندست و یارای آنکه نه امور نمود و احتمال آن نبود که خان مشار الیه با وی
تواند رسانید و علیقلیخان از حرکات ناهموار او اغماض می‌نمود تا آنکه بعد از
رفتن سلطان حسین خان چون اکثر امرای خراسان متابعت شاهزاده عالمیان
و موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند مشار الیه لوای تکبر و تجبر افراخته
میخواست که زمام مهمات کل خراسان در قبضه اختیار او بوده سر رشته اقتدار او
باشد لهذا زیاده از آن تاب بی اعتدالی قورخمس خان نیاورده بعزم
تنبیه او از هرات بغوریان رفت و او طاقت مقاومت نیاورده از
غوریان با اسفزار گریخت علیقلیخان جمعی را بتعاقب او فرستاد و مرادبیک
نامی از طبقه افشار که از جانب بیگان سلطان حاکم اسفزار بود حمایت قورخمس
خان نموده بین الجانبین منازعه انجامید و چندکس کشته گشته شاملویان
باز گشتند و بیگان سلطان قورخمس خان را اعزاز و احترام نموده روانه عراق ساخت
و این معنی موجب کدورت امیر الامرا گشته هنوز او در غوریان بود که خبر واقعه
هایله مهد علیا باو رسید از آنجا بدار السلطنه هرات بازگشته رقم بایشان
رسانید و در اول سال توشقان ئیل سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه بعزم تنبیه و گوشمال
بیگان سلطان و اتباع او که حمایت قورخمس خان نموده بودند از دار السلطنه
هرات بیرون آمده متوجه اسفزار شد مراد بیک مذکور از آوازه توجه
او فرار نموده بفراه رفت و علیقلیخان ولایت اسفزار را بطایفه شاملو
داده معاودت نمود اما مرتضی قلیخان پرناک ترکمان که حاکم مشهد مقدس
معلی بود و بیگلربیگی نصف خراسان بود و زیاده از علیقلیخان دکان عظمت و اقتدار

آراسته او را وقعی نمی نهاد و فیما بین اسباب وحشت آماده شده بود بعد از
زدن سلطان حسین خان و تفرق امرای عظام که در بلدة المؤمنین سبزوار جمع آمده
بودند یاقوت(?) خان قاجار حاکم آنجا که تابین او بود بجریه موافقت علیقلیخان
بی اتفاقی آغاز نهاده در اوایل سال مذکور بعزم شیرا(?) و از مشهد مقدس علی الغلبه
وازدحام تمام بیرون آمده بدار المؤمنین سبزوار رسید یاقوت(?) خان تاب
مقاومت نیاورده بعد از تکرار آمد شد مصلحان در مقام اعتذار در آمده بیرون
آمد مرتضی قلیخان او را مورد عتاب و خطاب گردانیده از جملهٔ اعتبار انداخته
همراه خود بمشهد مقدس برده سبزوار را بکسان خود سپرد و علیقلیخان بعد از
تکرار آمد شد مصلحان در مقام اعتذار در آمده بیرون آمد مرتضی قلیخان بعد از
مراجعت از آن سفر این خبر شنیده نایرهٔ غیرت در کانون درونش اشتعال
یافت و در موکب همایون شاهزاده جوان بخت کامکار امنی(?) حضرت اعلی
شاهی ظل الهی بعزم تادیب مرتضی قلیخان از دار السلطنه هرات بیرون آمده
باحضار امرا هم عهد کسان فرستاده مرشد قلیخان و محمود خان صوفی اغلی و ولیجان(?)
چرخچی باشی و سایر امرا که موافقت علیقلیخان اختیار نموده بودند بموکب
عالی پیوسته و چون در دیوان اعلی تغییر و تبدیل درین ولایت بعضی از امرای
خراسان کرده ولی خلیفه اوچی شاملو و امیر حمزه خان ولد عبدالله خان استاجلو
و شاه قلی سلطان قاجار و غیرهم را بخراسان فرستاده بودند و این خبر در اردو
علیقلی خان شایع گشته باعث آن شد که هر یک از امرا که نیز در الکای او شده
بود بالطوع والرغبه دست توسل در دامن علیقلیخان آویخته بیشتر از پیشتر مطیع

ومتفق داو گشته و بجمعیت تمام در اردوی همایون پیوست داود و مرشد قلیخان
و سایر امرا مرتضی قلیخان را از وفاق و اتفاق خود آگاه گردانیده پیغام فرستادند
که ما و شما همه یکجهت و دولتخواه یک درگاهیم و نواب سکندر شان مرشد
و ولی نعمت خود میدانیم و اصلا حرف مخالفت آن درگاه در صفحهٔ خیال ما مرقوم
نیست و آنکه بموافقت شاهزاده نامدار کامکار و خان عالی تبار کمر
بسته ایم دو چیز منظور است اول آنکه درین وقت با وجود شاه روم نقض عهد و پیمان
نموده در مقام تسخیر ممالک آذربایجان بدفع فتنهٔ ایشان مشغول و تمهید کید
سلاطین اوزبکیه نیز دست نیست(?) شمرده متعرض مملکت خراسان گردند و
چون دار السلطنه هرات تخت خراسان است و شاهزاده عالمیان که ولی
زادهٔ ما و شماست دران بلده اقامت دارد غرض اصلی آنست که فیمابین امرای
عظام کمال موافقت و یکدلی مسلوک بوده شیوهٔ کدورت و نفاق مسلوک
باشد و اگر العیاذ بالله حادثه روی نماید چون از جانب بادشاه که در سرحد
آذربایجان بمدافعهٔ سلاطین روم مشغولند مددی منظور نیست همگی با یکدیگر
یکدل و یک زبان بوده بسر ولی نعمت زادهٔ خود جمعیت نموده در رکاب
مقدسش بدفع شر اعدا اقدام نمائیم و علیقلیخان را که لله آنحضرت است نابر
صلاح دولت قاهره ریش سفید خانه خانی(?) دانسته از صلاح و صواب دید او
تجاوز ننمائیم چه هرگاه نفاق و بی اتفاقی مابین مخالفان اوزبکیه رسد در حرکت
دلیر شده مهلت که انواع فتن در روی دهد و اختلال بحال این ملک راه یابد بیت
دولت همه ز اتفاق خیزد ・ بیدولتی از نفاق خیزد ・ دیگر آنکه برمکان

ظاهر است که در درگاه معلی زمام مهام سلطنت و تمشیت امور دولت در قبضه
اقتدار میرزا سلمان وزیر و چند نفر از امراست و پیوسته تغییر و تبدیل
در تیولات ما نموده و بر سر اعتبار ما میکوشند و ما و شما در سبق خدمت جهت
آبا و اجداد و حسب و نسب کمتر از ایشان نیستیم بلکه بقدمت و خدمت و ارادت
و اخلاص از همه در پیش و در کثرت از ایشان بیشیم هرگاه رتق و فتق مهمات
عراق و آذربایجان و دارالمرز و فارس و کرمان در قبضه اقتدار ایشان باشد
می توانند بود که مهمات خراسان نیز منوط برای ما بوده آنچه در هر باب صلاح
دین و دولت دانیم بعمل آوریم و این مقدمات پسندیده امرای عظام خراسان
شده با خاطر خانی مذکور عهد و پیمان درست نموده اند لایق دولت آنست که آن
جناب با سایر امرا موافقت نموده بملازمت شاهزاده کامکار رو ملاقات
خاطر خانی منزجر گشته ابواب کدورت و نفاق مسدود داشته اند و تقی و خان از
که بدین جهت از حلیه اعتبار انداخته عذرخواهی نموده بسبزوار رسیدند اما
مرتضی قلیخان که خود تکبر بزرگ نهاد بود و این مقدمات مکروه خاطر خویش نمود
چون از اویماق پرناک ترکمان بود و طایفه تکلو و ترکمان با شاملو و استاجلو
عداوت قدیمی داشتند اعتمادی بجانب ایشان نداشت در جواب ایشان
سخنان درشت و پیغامهای زشت فرستاده ابواب ملایمت و دوستی
بالکلیه مسدود ساخت و آن طبقه را بعصیان و طغیان و مخالفت نواب
سکندرشان منسوب ساخته خود را شاهی سیوفی نامیده ایشان را یاغی
و طاغی میخواند و حقایق این حالات را با قبح وجوه بپایه سریر اعلی عرض نموده

کسان متعاقب

کسان متعاقب یکدیگر باذربایجان فرستاد و مجملا میانه این دو گروه مبانی
کلفت و عناد استحکام یافته علیقلیخان و اتباع او دفع مرتضی قلیخان و تسخیر
مشهد مقدس را پیش نهاد همت ساخته با لشکرهای آراسته روی توجه
بدان صوب آوردند و چون از امرای عراق که بخراسان می آمدند ولی خلیفه شاملو پیشتر
آمده قریب بمشهد مقدس شده بود و کس بر سر راه او فرستاده و مانع شدند
من الجانبین جنگ و جدال بوقوع پیوسته ولی خلیفه انهزام یافته بدست ملازمان
محمودخان و اتباع او بمشهد مقدس رسیدند و مرتضی قلیخان نیز امرا تابعین
و اتباع خود مثل بوداق خان چگنی حاکم خبوشان و درویش محمد خان روملو حاکم
نیشابور و سلمان خلیفه ترکمان حاکم تون و شاه قلی سلطان افشار حاکم
جام و غیرهم را جمع نموده متصدی رزم و پیکار گشتند و در ظاهر شهر آن دو گروه
انبوه در برابر یکدیگر صف قتال آراسته دلیران طرفین پای در میدان مبارزت
نهادند بعد از کوشش و کشش بسیار که از طرفین بحیز ظهور آمد دلیران طایفه شاملو
و استاجلو پای جلادت پیش نهاده بر صف سپاه ترکمانان تاختند و آثار
غلبه و اقتدار ظاهر ساخته از صدمات دلیرانه ایشان تزلزل باحوال طایفه
ترکمان راه یافت هر چند مرتضی قلیخان پای ثبات و قرار استوار داشته
مردم خود را بمحاربه تحریض نمود مفید نیفتاد و بالضروره عنان از محاربه تافته روی
بوادی هزیمت آورده شکسته و بد حال بشهر در آمدند و باستحکام برج و باره
و فصیل و دروازه قیام نموده بسرانجام اسباب قلعه داری پرداخت و طایفه
شاملو و استاجلو قریب بدر دروازه رانده جمعی کثیر را مجروح و قتیل ساختند درین معرکه

میرعبدالکریم متولی آستانهٔ مقدسه که در پای علم ایستاده بود بدست لشکریان
نادانسته بقتل آمد و قباد خان قاجار که همراه ترکمانان بود خود را بمیانه شاملو انداخت
از امرا شاه‌قلی سلطان افشار حاکم جام بدست آمد چون خبر کشته شدن
ولی خلیفه و آشوب خراسان به میرحمزه خان و شاه‌قلی سلطان قارنجه استاجلو
که متعاقب او می‌آمدند رسید طبل مراجعت کوفته بعراق بازگشت القصه علیقلیخان
و مرشدقلیخان بلدهٔ مشهد مقدس را محاصره نموده تا مدت چهار ماه ایام محاصره امتداد
یافته صورت فتح و ظفر روی نمود چون درویش محمدخان حاکم نیشابور در مشهد بود
بود و قلعهٔ نیشابور از حارس صاحب قدرت خالی علیقلیخان و اتباع او صلاح وقت
دران دانسته شد که متوجه قلعهٔ نیشابور گشته آن ولایت را بدست آورده اطراف
و جوانب مرتضی قلیخان را از اعوان و انصار خالی کرده بعد از آن بدفع او پردازند
بدین عزیمت دست از محاصرهٔ مشهد مقدس باز داشته روانهٔ نیشابور شدند
و درویش محمدخان در مشهد مقدس ازین معنی آگاه گشته از مرتضی قلیخان رخصت
گرفته متوجه نیشابور شد و خود را پیشتر از آن بشهر انداخته در فکر قلعه‌داری شد اما
چون علیقلیخان و اتباع او به نیشابور رسیدند درویش محمدخان اسباب قلعه‌داری
چنانچه باید و شاید سرانجام نتوانست داد و صلاح حال خود را در اطاعت و انقیاد
دیده در طلب امان زد و بعهد و پیمان بیرون آمده بشرف سجدهٔ شاهزادهٔ
کامکار و ملاقات خان عالی‌تبار سرافراز گردید و ایشان بودن او را در نیشابور
صلاح ندانسته آن ولایت را بمرشدقلیخان سپردند و او کسان معتمد خود
در قلعه گذاشته درویش محمدخان را مصحوب خود گردانیده متوجه تربت حیدریه که

درتصرف فرخ

در تصرف فرخ خان برادر مرتضی قلیخان بود شدند مشارالیه نیز بطریق درویش
محمدخان بعهد و پیمان قلعه را سپرده بمشهد مقدس رفت و علیقلیخان ولایت
مذکور را در عوض نیشابور به درویش محمدخان داده مقرر شد که کس فرستاده
مردم خود را بدانجا نقل نماید بعد از وقوع این حال قضا را چون موسم قشلاق
رسید و علیقلیخان در موکب شاهزاده‌ها مدار اعنی حضرت اعلی روی توجه بدار
السلطنت هرات آورده سایر امرا عظام رخصت یافته هریک بالکای
خود رفتند درویش محمدخان بعد از کوچ کردن علیقلیخان از موافقت ایشان
پشیمان گشته دل از الکای نیشابور برنداشت و از تربت حیدریه با فوجی از [illegible]
که همراه داشت بایلغار خود را به نیشابور رسانید و بیکان داخل شهر
شد اکثر مردم او که هنوز در نیشابور بودند از آمدن او آگاه گشته بسر او جمعیت
نمودند و مردم مرشدقلیخان را از شهر بیرون کرده بدستور سابق بحکومت
پرداختند علیقلیخان در اثنای طریق مراجعت این خبر استماع نموده چون
تفرقهٔ سپاه و بعد راه دست داده بود و ازین حرکت ناهنجار که از درویش
محمدخان صدور یافت بمصلحت وقت اغماض نموده تدارک واقعه را بسال
دیگر موقوف داشت و بدارالسلطنه هرات رسیده بعیش و عشرت مشغول گشت
اما مرتضی قلیخان و ساکنان مشهد مقدس معلی چون از تنگنای محاصره خلاصی یافتند
بخرابی و شکستگیهای که از عبور و نزول لشکر در حوالی مشهد مقدس معلی واقع شده
بود مشغول شدند و حقایق این حالات را مرتضی قلیخان بپایهٔ سریر
اعلی عرض نموده و در دارالسلطنه تبریز که میرزا سلمان و امرا از شیروان معاودت

نموده بودند این اخبار رسید و موجب تفرقه خاطرها گردید و سلطان حسین خان
که از خراسان بازگشته بدار السلطنه قزوین رسید در تحت بعضی اعمال که
لایق او نبود گشته و کار روش او را باخذ اموال متمولین ترغیب نمودند و بازار
دیگر رواج یافته متعرض احوال بسیاری از اهالی املاک و تجار و متمولین بودند
که در آن سواد اعظم جمع بودند شد و بتحریک جهلان و بدنفسان نقود موفور
و اجناس غیر محصور از سکنه آن ملک بیرون رفته بمصارف غیر معقول صرف شد
و بجز بدنامی و خذلان از آن وجوه نقدی و جنسی اعتبار را و نماند و در آمدن مرزگاه
سعی نیز تغافل ورزیده توقف از حد اعتدال گذرانید مفسدان و بهانه جویان اردوی
معلی از آن اطوار ناهنجار رقم خلاف و عصیان او نیز کشیدند عاقبت اگر دیش
دو کار رسید با و آنچه رسید چنانچه در ذیل این دفتر مشروح می شود ذکر قضایای
که در اوایل سال لوی ئیل مطابق سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه بارادهٔ تقدیر خالق در
دار السلطنه تبریز روی داد بنا بر آنکه رفته بود کلک بیان گشت که میان امیرخان
ترکمان و شاهرخ خان در شیروان بجهت رفتن در خاصه منازعه پدید آمد و طایفه
استاجلو و شاملو که قدوه ایشان پیره محمد خان استاجلو حسین قلی سلطان ایشیک
آقاسی باشی شاملو بود جانب شاهرخ خان گرفته با ترکمانان منازعه آغاز نهادند
بالاخره بسعی قورچی باشی بصلح و صلاح انجامید درین هنگام که اخبار خراسان و آمدن
علیقلیخان و مرشد قلیخان بر سر مرتضی قلیخان و محاصره نمودن مشهد مقدس به تبریز
رسید امیرخان و امرای ترکمان بگفتگو در آمده طایفه شاملو و استاجلو را بعصیان
و طغیان متهم و منسوب ساخته عتاب و سرزنش آغاز نهادند و

اعمال ناشایست

۲۲۴

و اعمال ناشایست سلطان حسین خان بجهان مدعای ایشان گردید و چون
زوجه سلطان حسین خان که والده علیقلیخان بود قابله و دایه نواب جهانبانی
سلطان حمزه میرزا بود و از هرات همراه شوهرش سلطان حسین خان
بعراق آمده درین هنگام در حرم علیه عالیه می بود و در خدمت نواب میرزا مرتبه
مادری داشت و حسن بیک برادر او وزیر نواب میرزا بود و جمعی کثیر از میان طبقه تکلو
در ملازمت نواب میرزا می بودند مثل اسمعیل قلی بیک ولد ولی خلیفه که اتابک یولداشی
داشت و مهدی قلی بیک ولد حسین قلی سلطان که ایشیک آقاسی باشی معتبر بود و
ابوالفتح بیک ولد قولاو بیک امیرآخورباشی و طهماسب قلی بیک ولد قورخمس خان
که در سلک مقربان و ندیمان انتظام داشتند در احوال این طایفه بوده همیشه در پی اعتبار
ایشان می کوشیدند و میرزا سلمان وزیر نیز بجهت همچشمی که ارباب مناصب را
با یکدیگر می باشد و ترضیع حسین بیک وزیر نواب جهانبانی ساعی بود و جانب امیر
خان و طبقه ترکمان داشت مجملا امیرخان و محمد خان ترکمان و مسیب خان تکلو
و اتباع ایشان فرصت یافته عرض کردند که چون از علیقلیخان و مرشد قلیخان
عصیان و طغیان بظهور آمده مخالف نواب کشندرخشان و شهزاده عالمیان
می نمایند ما اعتماد نداریم که والده او در حرم باشد و ما دام که طایفه شاملو
و استاجلو که در سلک ارکان دولت قاهره منتظم اند سلب این بدنامی از خود نکنند
و این دو سی که در میانه قزلباش پدید آورده اند رفع ننموده پادشاه و شاهزاده مدار
تکمیل و تمهت کرده عزت و اعتبار ایشان صلاح دولت نیست و پیره محمد خان
استاجلو و حسین قلی سلطان شاملو که مقابل کوب ایشان بودند اخبار خراسان را

حمل بر نفاق و عناد وی که میانه او با جماعت می باشد نموده منکر مقدمات مذکور بوده
و می گفتند که معاذ الله که از ما مخالفت شاه و شاهزاده کامکار بوجود آید بلکه
غرض امرای خراسان آنست که چون مرتضی قلیخان ترکمان در مشهد دعوی
استقلال کرده و در پی اغتبار علی قلیخان سکوت شده مبادا درین وقت که
اختلال احوال قزلباش و تسلط رومیه بر ممالک آذربایجان و شروان شهرت
یافته از محمد خان اوزبکیه نیز حرکتی شود و بجهت نفاق و عناد امرای خراسان و بی اتفاقی
ایشان مملکت از دست رود اراده نموده اند که کل امرای خراسان با نواب شاهزاده
نامدار اعنی حضرت اعلی شاهی متفق سازند که اگر حادثه روی نماید سپر او
جمعیت نموده نفاق نورزند و غرضی جز این ندارند و آنچه شهرت کرده کذب و افترا
مرتضی قلیخانست و چند روز این قیل و قال در میان بود و از جانبین یراق پوشیده
اراده نزاع داشتند و باصلاح مصلحان خیر اندیش اصلاح مقرون نمی گشت
و از جانبین لایق نمیدانستند که مهم منجر بقتال و جدال گشته خونها ریخته گردد
تا آنکه خبر کشته شدن ولی خلیفه شاملو بوقوع انجامید اسمعیل قلی بیک
ولد او بشورش در آمده طالب خون پدر گشت چون همیشه میان شاملو
و استاجلو موافقت و دوستی بود امیر خان و طایفه تکلو و ترکمان خواستند
که میانه ایشان تحریک ماده فساد نمایند فرصت یافته خاطر نشان اسمعیل قلی
بیک کردند که قضیه ولی خلیفه حسب الفرموده سلطان حسین خان و علی قلیخان
پیرا وقوع یافته در میانه شاملو و استاجلو فتنه انگیخته شمخال و لشکش من
شاه و شاهزاده نامدار بر سر آنند که ایشان را بعضی ازین طبقه بدگمان کردند و تمشیت

حسین بیک

حسین بیک را از حرم بیرون آورده آن صورت بیگناه را
بتیغ هلاک کردند و از شناعت این فعل مذموم متنبه شده اسمعیل
قلی خان را بجای سلطان حسین خان نوید ایالت قزوین و
رتبه خانی و قورچی باشیگری داده بقتل سلطان حسین خان را
در عوض خون ولی خلیفه با او حواله کردند و تورمیش خان
شاملو نیز که سالها در خدمت ولی خلیفه نشو و نما یافته بود
در ملازمت او بدرجه امارت ترقی نموده بود نوید منصب
ایشیک آقاسی باشیگری داده مهم سلطان حسین خان ایشیک
آقاسی باشیگری را که از هواخواهان علی قلیخان بود در عهده
او نمودند و ایشان خواه بجهت طلب خون ولی خلیفه
و خواه بجهت ایالت و بزرگی بسخنان معاندان ایشان
فریفته گشته فی الحقیقت تیشه بر پای خود میزدند
تخت برادران اسمعیل قلیخان برادر محمود خان
صوفی اغلی استاجلو را که در دامن کوه سرجان در روی
مزار سپنیار بود دو چار شده آن بیگناه را بخون پدر
مقتول ساختند و ابواب کلفت و نزاع میانه شاملو
و استاجلو که همیشه با یکدیگر متفق بودند گشوده و نیم
شبی خلیفه انصار قراداغلو را با جمعی از شاملویان
بر سر خانه حسین قلی سلطان فرستاده او را بقتل

آوردند و حسین بیگ وزیر فرار نموده بعد از دو سه
روز در میر مقول بند بدست آمده او نیز مقتول
شده چون طایفه شاملو با نواب ترکمانان با
یکدیگر این اعمال بظهور آوردند و ترکمانان را ظاهرا
دخلی نبود همیشه محمد خان در مقام انتقام
نتوانست در آمد مجملا منصب وزارت دیوان اعلی
بمیرزا سلمان تعلق گرفته حکم ایالت قزوین
باسم اسمعیل قلیخان تولداش شرف صدور
یافته مقرر شد که ملازمان سلطان حسین خان که در قزوین
در خدمت او می باشند ملازمت اسمعیل قلیخان کرده
سلطان حسین خان را گرفته بدرگاه آورند و منصب
ایشیک اقاسی باشیگری نواب جهانبانی به پری بیک
استاجلو مفوض گشت و شاه غازی مستوفی را
بعلت آنکه با میرزا سلمان معاند و با اهل خلاف متفق
است گیرانیده منصب استیفای ممالک بخواجه محمد باقر
هروی که با نواب سکندر شان سبق خدمت داشت مفوض
گردید و چون حکم ایالت اسمعیل قلیخان بقزوین رسید
سلطان حسین خان از شهر بیرون آمده جمعی دیگر هنوز در
در حوالی شهر در ییلاق جکی سیگچی بود و ملازمانش جمعی

بیرون آمده

بیرون آمده و جمعی دیگر هنوز در شهر بودند با وجود رعایتهای
کلی که از او یافته بودند چنانچه شیوه نامرضیه مردم
دنیاپرست و عادت ابنای روزگار است از وی روی
گردان شده جمعیت اردوی او روی بتفرقه و پراکندگی
نهاد و معتبران قوم در ادراک خدمت اسمعیل قلیخان
بیکدیگر سبقت میکردند و او مشاهده حال خود نموده
و از بیم گرفتاری یا کمیه و پس مخفی راه دارالارشاد اردبیل
پیش گرفته در حظیره مقدسه متبرکه متحصن گشت
و بعد از چند گاه طبقه شیخاوند خصوصا اسمعیل بیک
برادر شیخ شاه بیک بلطایف الحیل او را بیرون آورده
بدست معاندان بقتل رسید و بعد ازین قضایا که در تبریز
روی داد و میرزا سلمان وزیر قورچی باشی و شاهرخ مهردار
میانه امیرخان بمیان آمده چند روز در دارالسلطنه تبریز
بعیش و عشرت مشغولی نموده آن مشتری برج عفت و پرده
نشین سرادق سلطنت امنی فاطمه سلطان خانم صبیه شاه
جنت مکان را که در سال گذشته بعقد ازدواج او در آمده بود با تجملی
شایسته بمنزل برد از جانب امیرخان پیشکشهای لایق بنظر
نواب همراه او نامدار در آمده خدمت شایسته بتقدیم
رسانیده بخلع فاخره از تاج مرصع و کمر خنجر و شمشیر بند

وقبضه و غلاف مرصع و چهار قبضه طلا دوزی و قبا چپاک
فرنگی و سایر رخوت پوشیدنی سرافراز شد و او نیز اهل
خدمت نذرها و ارباب طرب نواب سکندرشان و نواب
شاهزاده عالمیان را خلعتهای فاخره داده بجهت
تالیف قلوب پسر محمد خان و طایفه استاجلو
و نسبت خویشی که صبیه او در منزل سلطان مراد خان
تکلو تعلق گرفت و ایشان تیره بیک در منزل خود طوی
پادشاهانه نموده طوی الوشی بخدمت شاه و شاه
زاده ها در فرستادند سبب خان بجهت قرب قرابت که
بنواب سکندرشان داشت خود را اورا رتبه بلند
مصاهرت از امیرخان شایسته تر می دانست
و چشم آن داشت که این پاکیزه گوهر برج
سلطنت را با او در یک رشته کشند اتفاقا
بجهت بعضی مصلحتهایی این مدعا صورت وقوع نیافت و این
عطیه عظمی نصیب امیرخان گردیده مع هذا تکلیف طوی مذکور
باو کردند تا رالب الحشت قبول ردنموده بنا وجب
الاغ ره همایون بلوازم آن پرداخت و این ابیات ترکی گفته بنواب سکندرشان فرستاد
ای شاه جهان بی اثر اولدی دیلکیم   دوندی غم الم الم تکانی انکم
یوز بلیده کی خدمتله درگاهینده   ساقدوش انکینه دوندی

اخرانکم   بعد از وقایع مذکور فی الجمله ابواب نزاع و جدال امرا و اویماقات مسدود گشت
و همچنین سلمانخان ولد شاهقلی میرزا از شرف مصاهرت سرافراز فرموده شهربانو بیگم صبیه
شاه جنت مکان را بحباله نکاح او درآورده و پیر محمد خان بجهت اویماقیت و سابقه خدمت
عبدالله خانی مهمات او را بر ذمت خود گرفته طوی نکاح اندازی بر وجه لایق در منزل او
وقوع یافت و امیرخان تواضعات رسمی بظهور آورده و مملکت شروان از اسلمانخان و امرا
استاجلو قسمت نموده روانه نمودند و ایشان از راه ارسبار رفته در کنار آب کر بجهت گرمی هوا
در ییلاق مشهور بجبه شیره رحل اقامت انداخته بجمع نمودن لشکر و تهیه اسباب مشغول گشته که چون هوا
باعتدال آید از آب عبور نمایند معظم امرا مذکور اول سلمانخان که بیگلربیگی و حاکم شماخی بود حسین قلی سلطان
ولد تنظر سلطان لله شهرا علی قلی سلطان ولد اتیک عرض چاوشلو مصطفی سلطان تترقلو مهدیقلی
سلطان چاوشلو ولد ابورت بیک و دو سه نفر از اویماقات حاکرلو و قراما نمو و غیره را نیز در الکاء
شروان تیولات داده روانه نمودند و درین سال خلیل خان افشار حاکم کوه کیلویه که چهار سال بود
از الکا خود بیرون آمده بود بجهت آوازه خروج قلندر و شورش و افسادی که در کوه کیلویه واقع شده بود
رخصت رفتن کوه کیلویه یافت شرح آن احوال و مآل حال خلیل خان و اولاد او در محل خود سمت تحریر
خواهد یافت مقرر شد که علیخان ذوالقدر بیگلربیگی فارس با امرا و مهم ولیخان افشار حاکم کرمان روانه
ییلاق آذربایجان گردند **ذکر توجه موکب همایون به ییلاق الشکبز و کلبز و قشلاق نمودن در قراباغ
و مراسلات سلطان شاه و وزیر اعظم و وقایعی که در آن اوان ظهور یافت** چون ایام بهار
سپری گشته هوای تبریز روی بگرمی آورده و از ماثر قحط و غلا تبدیل روی داده موکب همایون
بجانب ییلاق در حرکت آمده در حوالی طسوج قرین در اشکبز و کلبز نزول نمود و درین سال خوندگار روم سنان
پاشای مذکور را توجه بسنان سردار کرده با دا و عثمان پاشا تسخیر بقیه ممالک شروان و الکاء فرستاد

ونشان الیه با لشکر بیحد و مر با رزن الروم آمده بحث ایلچی بپایه سریر اعلی شاهی فرستاده
کتابتی بزبان اسلامبولی بر زر نوشته بود و لافهای گزاف زده ما حصل آنکه چون ولایت عساکر عثمانی
وارد گشته و در آنجا خطبه بادشاهی خوانده شد و دست از آن داشتن خلاف قانون عثمانیست و چون
ولایت شروان و گنجه و بعضی محال آذربایجان و گرجستان بحیطه تسخیر منسوبان آل عثمان در آمده
اگر من بعد از جانب قزلباش تعرضی بآن محال رود و آن ولایت را بتصرف کارکنان پادشاه
اسلام پناه گذاشته ترک مناقشه نمایند و از افعال سابقه در مقام اعتذار بوده نامه دوستانه
بحضرت خوندگار روم نوشته ایلچی معتبر کاردان ارسال دارند آن خیرخواه وسیله شده حضرت خوندگار را
بمصالحه راغب سازم و الا عساکر روم دست از تسخیر ممالک ایران باز نخواهند داشت امرای
خودرای قزلباش خصوصا شاهرخ خان مهردار باوجود آنکه مقابله با لشکر بیقیاس روم در خود ثبات
وقوت خود ندیدند و مع ذلک با یکدیگر کمال نفاق و بی اتفاقی داشتند راضی باین تعهدات
نشده در جواب کتابت او نوشتند که اگر مصالحه بطریق زمان شاه جنت مکان می نمایند قبول
داریم و الا نیم ذرع زمین هم بضای خود نمیگذاریم و تا یک نفس از سه هزار قزلباش در حیات است
بر سر آن تلاش می نماییم و از آمدن تو و دو مثل تو باکی نداریم و آن صاحب سعادت
حال خود را الحال لعله با شاه عباس کنند چه در وقتی که او آمد پادشاه ما در عراق بود و امرای آذربایجان
با یکدیگر اتفاق نداشتند حالا جمیع لشکر قزلباش در آذربایجان در موکب شاهی حاضر و مستعد رزم و پیکارند
و آنکه نوشته اند که الکاء شیروان بتصرف آل عثمان در آمده غلط است و شیروان همچنان در
تصرف و سوای قلعه دربند که چهار دیواری بیش نیست محلی در تصرف رومیه در نیامده و فی الواقع اگر در آن
وقت اتفاقی در میان قزلباش می بود مخالفان را قدرت دست درازی بممالک محروسه نبود و بالجمله سنان
پاشا از جواب کتابت مذکور فی الجمله احتیاطی کرده در آمدن موقف شد و دیگر بار در حکایت صلح

بمیان آورده و درین مرتبه مکتوب ملایمت آمیز نوشته اعلام نموده بود که عثمان پاشا
با پایه سریر اعلی حضرت خوندگار عرض کرده که مملکت شروان را تسخیر نموده ام اگر چنین شد صلاح
دولت آنست که دیگر ممالک شروان از جانب قزلباش تعرضی نرود و هرگاه درین باب تراضی
باشد من متعهد صلح میشوم ازین طرف جواب کتابات نوشته معطلی وقت سنجان مرغوب
نمودند و سنان پاشا قرار داد که درین سال هر دو لشکر در جا و مقام خود قشلاق نمایند و یک کس معتمد
از رومیان و یکی از قزلباش بشیروان رفته الکا بالکا ملاحظه نمایند که در تصرف رومیه است یا قزلباش
و عمر آقا نامی را درین مهم ارسال نموده خود در ارض روم قشلاق نمود و موکب همایون شاهی از
نخجوان متوجه قراباغ شدند و چون اخبار یورش از جانب خراسان میرسید و مرتضی قلیخان
عرایض فرستاده و عصیان و طغیان علیقلی خان شاملو و مرشد قلیخان استاجلو و اتباع ایشان را عرض
می نمود و محمد خان ترکمان را که مرد مردکار دان بود با فوجی از امرای مثل اسمعیل قلیخان شاملو
و دورمیش خان شاملو که معاند علیقلیخان بودند و غیر ذلک بخراسان فرستادند که با امرای خراسان
گفت و شنید نموده و در تسکین نایره فتنه و فسادی که فیما بین ایشان و مرتضی قلیخان
پدید آمده کوشند و ایشان را از طریق مخالفت و عصیان باز آورند در خلال این احوال غازی گرای خان
و صفی گرای خان تاتار با لشکر جرار بطریق ایلغار بشیروان آمده و هنوز سلمان خان بیگلربیگی
و امرا او یورت خود نشسته بشیروان رفته نبودند چون در شیروان اثری ندیدند تفحص حال قزلباش نموده
شیروانیان که اتفاق و خاطرنشان نمودند که بیگلربیگی قزلباش و امرای که بشیروان منسوب شده اند
در فلان موضع اقامت دارند لشکر تاتار بپای تامل تقلا و زیر طلفیان شیروانی از آب کر گذشته و رفتی کر
نقش یغت شبا روز باران بیقیاس بر سر قزلباش می بارید از کثرت باران گل و لای طاقت
و دوکس که بحر مسیر نبود بی آنکه قزلباش را خبری باشد از معبر غیر متعارف عبور نموده بر سر اردوی

امرا انجمن لشکر با زاد همت جبه و یراق پوشیدن تجمع شدن شد بی آنکه فیما بین محاربه و مقاتله
واقع شود پراکندگی میان لشکر قزلباش افتاده دست از اموال و یراق باز داشته بعضی درویش
پیاده و سوار راه فرار پیمودند و قلیلی که چون کوه ایستادند مردانه شربت شهادت چشیدند
و دانیوقان(?) کرده بالتمام غارت و تاراج رفت از امرای استاجلو علی قلی سلطان چاوشلو و الله بیک
موصلو بقتل آمد و دیگران بسلامت بیرون رفته در کمال پریشانی و بی سامانی در دربند و قراغاج حل اقامت
انداختند تاتاران در چهار روز با غنایم موفور مراجعت نمودند و عثمان پاشا با سرداران لشکر تاتار
جمعی از رومیه را بقلعه باد کوبه فرستاده ایشان آن حصن حصین را استحکام داده اسباب قلعه داری
ترتیب داده بودند و هنگام وصول قراباغ این اخبار باردوی معلی رسیده موجب اکراه خاطر شاه
و سپاه گردید چون درسلطان بود قراغاج که یورت قشلاق بود در نزول اجلال واقع شد میرزا
سلمان وزیر و امیرخان قورچی باشی و شاهرخ خان و پیره محمد خان استاجلو و سایر امرا
و قورچیان و عساکر نصرت نشان بعد از ما تاتاران بجانب شیروان توجه نمودند چاپت(?) رومیه
با تاتار آوازه ورود لشکر قزلباش شنیده در مقام محاربه شده در یورت ملاحسن میانه ایشان و
چرخچیان ظفر اثر قزلباش محاربه اتفاق افتاد و چون در عساکر منصوره بی در بی میرسید مخالفان مقاومت(?)
با سپاه منصوره در خود قوت و قدرت ندیده دست از کارزار کشیده رومیه بدستور بقلعه دربند و بقیه
تاتاران بطرف داغستان به پای ادبار شتافتند و سلمانخان بیگلربیگی و امرا رفیق او چون از ورود موکب
ظفر نشان و رفتن امرای شیروان اطلاع یافتند در کمال پریشانی و بی سامانی از آب کر گذشته متوجه
شیروان شدند و تدارک شکستگی که از تاتار با ایشان رسیده بود و تسخیر قلعه باد کوبه را پیش
نهاد همت ساخته متوجه آن صوب شده قلعه را محاصره کردند امیرخان و امرای قزلباش نیز از شابران(?)
بازگشته با داود سلمانخان بر سر قلعه باد کوبه آمدند و هر روز در پای قلعه باد کوبه نشسته در تسخیر

آن اهتمام

آن اهتمام کردند اما اثری بر آن مترتب نشد و بجهت خرابی الکا و اختلال احوال رعایا
آذوقه در میان لشکر نایاب گشت روزی چند ارد و چکین(?) بوزن تبریز بشش صد دینار(?)
که شش مثقال نقره مسکوک باشد خرید و فروخت میشد و در اواخر آن هم مفقود و توقف نمودن
متعذر گردید بالضروره ترک محاصره کرده کوچ نموده بقراباغ آمدند و از امرای قزلباش در ایام
زمستان کسی در شیروان نماند و این معنی باعث آن شد که رومیه در بعضی محال شیروان استقامتی
یافته عثمان پاشا که در دربند توقف داشت بر ولایات و ولایات شیروان دست یافت
مال گرفت و اهالی شیروان طوعا و کرها اطاعت مینمودند و در این سفر پیره محمد خان بیمار شده
رخت هستی بر راحله نیستی بسته سفر آخرت گزید بعد از فوت او فتور تمام باحوال استاجلو راه یافته
اگرچه پیره مراد خان ولد او بجای پدر بایالت و خانی منصوب گشت اما زیاده اعتباری نیافت
و روز بروز آوازه استقلال مرشد قلیخان یکان و امرای استاجلو که در خراسان بودند موجب
انحطاط احوال این طبقه میشد در درگاه معلی و امیرخان و امرای ترکمان و تکلو بیشتر از پیشتر زبان
عتاب و سرزنش این طایفه دراز کرده ایشان را فتنه انگیز میخواندند و در کثرت [illegible] و اقتدار [illegible]
انعدام ایشان میکوشیدند از جمله شاهقلی سلطان قاربخانلی استاجلو که از امرای خراسان بود و متوجه اردوی
معلی می آمد در ورامین ری جماعت تکلو ملازمان مسیب خان شرف الدین اغلی بسرکردگی محمد بیک
مداقی نواده قراجه سلطان تکلو اراده قتل و غارت اموال و جماعت استاجلو ملازم او نموده
با سپاهی سلاح و یراق بسته بر سر او ریختند و او از آمدن ایشان اطلاع یافته راه اخلاص و نجات مسدود
یافت بالضروره پای ثبات و قرار استوار داشته مبادرت بقتال قیام نمودند و اما رجلادت(?) مردانگی
بظهور آورده محمد بیک مداقی از آن فوج قلیل منهزم گردید و جمعی کثیر از جنود تکلو مقتول گشته
شاهقلی سلطان بحسن تدبیر و رای صواب مردانه خود را از ولایات ری که مملو از طایفه تکلو بود

برون انداخته در یورت قشلاق قراباغ باردوی معلی رسید و این حرکت ناهنجار که از طایفه تکلو
بظهور آمده بود نپسندیده اکثری از مفسدان سبب فراز امور دند که از شاه قلی سلطان انتقام
کشند اما چون سبب خان مرد شسته اکثر بود در مقام انتقام نشد ریش سفیدان استاجلو از باب
استیمان جسته حسب الامر اشرف شاه قلی سلطان را بقتل سبب خان [illegible] وند اگرچه تکلویان که اقربا و
خویشان ایشان دران معرکه مقتول شده بودند تهدیدات نموده در مقام پرخاش بودند
اما چون تکلویان خود را گشته بر سر او رفته بودند و فتح صایل رجامت استاجلو در آب
شده حق بجانب شاه قلی سلطان بود و سبب خان جانب رعایت نموده منع جهلا کرده ملاحظه خاطر
بکمال قدرت و اقتدار را از چون دولت نیز تکلو گذشته متعرض مشار الیه نگردیده طایفه تکلو
و ترکمان که با یکدیگر متفق بودند در درگاه معلی عزت و اعتبار و شوکت و اقتدار داشتند
و طایفه استاجلو انبار اموری که تجربه بیش دیده آبروی مانده بود آنچه از جانب سبب خان
نسبت بشاه قلی سلطان قاریچه و اولاد و اقربای او واقع شد بازخواست نداشت والحق این
خفت ارغان مشار الیه پسندیده بود **ذکر بعضی قضایا که تا آخر سال در یورت قشلاق و قراباغ**
روی داد و میان فرستادن ابراهیم خان ترکمان برسالت پادشاه روم چون پیر محمد خان که
باعث و بانی معاملات استاجلو بود فوت شد سلمان خان و امرا [illegible] در ان قدر قدرت و حالت نمانده
بود که محافظت شروان تواند نمود و از شروان بیرون آمده بودند و عراق که از جانب سنان
پاشا وزیر رفته بود که بولایت شروان رفته مشخص نماید که هر ولایت در تصرف کیست
رسید امرا و ارکان دولت قاهره صلاح دیدند که از طوایف جلیله قاجار و روامل و اویماقات [illegible]
و غیر ذلک جمعی کثیر و جمعی غفیر در قراباغ اقامت دارند محافظت ولایت شروان را در عهده ایشان
نمایند و نیک و بد از اعزه امام قلی خان اندازند و نواب سکندرشان و نواب جهانبانی

قرار داده امام قلی خان را طوعا و کرها بدین خدمت مامور و مجبور ساختند و حسب الصلاح مشار الیه
بکر بیک زیاد اغلی قاجار را از رتبه ایالت خانی سرافراز نموده بیگلربیگی شروان کردند و چند
از امرای قاجار را در شروان الکا داده همراه او بجانب شماخی فرستادند و بعد از رفتن
ایشان کمس همراه عراقی کرده روانه شروان نمودند و همچنین جمعی را بتسخیر قلعه تفلیس و معاودت
همایون خان والی آنجا مامور گردانیده مراد بیک توپچی باشی را با جمله توپخانه و یراق توپ
ریزی فرستادند که در تسخیر قلعه اهتمام نموده شاید نوعی شود که در محل معاودت عراقیان قلعه
بلند اساس در تصرف منسوبان این درگاه گردون اساس باشد اما از آنها [illegible] گشت
و کاری ساخته نشد بالجمله بکر خان و امرای شروان هر یک بولایتی که نامزد ایشان بود رفته آن بودند
و عراقیان نزاع را آنجا دیده خاطرنشان او شد که سوای چار دیوار قلعه دربند و باکویه محلی
در تصرف عثمانیان باشد و رومیه نیست شاه قلی سلطان [illegible] ذوالقدر را از جانب نواب
سکندرشان بمرافقت عراقی بسم رسالت نزد فرستادن پاشا فرستادند که حقیقت حال
خاطرنشان او نموده در باب مصالحه سخن گوید محضری از جانب اهالی شروان درست شده بود که
چون در ولایت شروان بعضی اوقاف حرمین شریفین است حضرت خوندگار خادم الحرمین اند
اهالی شروان قبول دارند که هر ساله موازی چند خروار ابریشم بدان علت با ولایت فرستند که در
مصارف حرمین شریفین صرف نموده مشروط بر آنکه آنچه تا غایت بتصرف رومیه در آمده باشد
متعرض نشده بقزلباش گذارند و تیپ اغلی با تحف و هدایا لایقه روانه ارض روم شد چون
میانه سنان پاشا و عثمان پاشا شیوه نفاق مسلوک بود سنان پاشا متعهد معامله صلح روم
مسطور گشته تیپ اغلی را با مکاتیب مرغوب مصالحت اسلوب باز گردانیده قرار داد که یکی از
امرای عالی قدر قزلباش با مکتوب محبت آمیز فرستاده در مرافقت پادشاه مذکور بخدمت خوندگار رفته

قواعد مصالحه را استحکام داده بعد از آمدن یتیب اغلی ابراهیم خان از نزد حیدر سلطان چاوش
ترکمان حاکم قم که مرد عاقل صلاح اندیش کاردان بود برسالت روم تعیین یافته با تحف و هدایای
لایقه روانه نمود و مزاما چون مشار الیه باستنبول رفته بخدمت سلطان مرادخان فرمان فرمای روم
رسید ارباب غرض خصوصا عثمان پاشا که در دربند شیروان بود و سنان پاشا را بتقصیر متهم داشته
سخنانی که مشعر بر عدم قبول مصالحه باشد عرض نموده بودند بدین جهت مهم ابراهیم خان در استنبول
تمشیت نیافت و در سال دیگر فرهاد پاشا سردار شده ولایت چخور سعد و قراباغ و اکثر محال
آذربایجان بسعی او از تصرف قزلباش بیرون رفت و ابراهیم خان قریب هفت سال در استنبول توقف
نموده بود تا آنکه در زمان خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی رخصت یافته معاودت نمود
و شرح این احوال هر یک در محل خود از مساعدت بخت مأمول است

ذکر بیان وقایع متنوعه و سوانح اتفاقیه که درین سال باراده مهیمن متعال روی نمود

از سوانح عبرت افزا که درین سال
بوقوع پیوست کشته شدن جمشید خان نواده مظفر سلطان والی گیلان بیه پس است که داماد شاه
جنت مکان بود و بدست میرزا کامران که هم بعد از اغوای بعضی از ملازمان حرام نمک عمل این
سانحه غریبه آنکه میانه جمشید خان و خان احمد والی گیلان بیه پیش بنابر عداوت قدیم
فیما بین این دو سلسله مسلوک بوده غبار فتنه و هیجان مابین بود و پیوسته لشکر مملکت جانبین
فرستاده در هدم بنیان دولت یکدیگر میکوشیدند و میرزا کامران والی کهدم که در میانه هر دو
الکا واقع بود مصلحت وقت در رعایت خاطر خان احمد که بعلو نسب و سمو حسب کوشیده
بود و الفت و آشنایی بیشتر میکرد و هر یک از ولایت مذکور طالب موافقت و دوستی او بودند
درین سال جمشید خان با مشار الیه ابواب ملایمت و مردمی مفتوح ساخته بیشتر از پیشتر اظهار
خصوصیت و اتحاد نموده استدعای تشریف حضور او کرد و ملاقات دوستانه و تواضعات را دلانه

بظهور

بظهور آورده و متواتر با ارسال تحف و هدایا قواعد محبت را استحکام میداد تا آنکه مقرر آن قرار
آمد شد نموده خاطر از قید و غدر یکدیگر با ایمان مغلظه جمع کرده در مکان معین میانه ایشان
ملاقات واقع شده جمشید خان او را همراه خود برشت برده تواضعات ملوکانه بظهور آورد
و غرض اصلی جمشید خان آن بود که لشکر کهدم و بیه پس با یکدیگر متفق بوده خان احمد را
بر ایشان دست استیلا نبوده باشد و تا میانه ایشان طریقه محبت و موالات مرعی و مسلوک بود جمشید خان
آثار تسلط و اقتدار ظاهر ساخته الکای کوچصفهان را که مایه النزاع بود بتصرف در آورده خان احمد از عهده
نصرت ایشان در آنجا بر نیامد و میرزا کامران چون با مردم بیه پس آمیزش
نمود جمعی که از جمشید خان خایف او را بنوید سلطنت الکای بیه پس فریب داده بودند و او با جمشید خان
در مقام غدر درآمده درین اثنا قزلباها در فومنی را که سپهسالار لشکر و خمیرمایه آن فساد بود و فتنه
میرزا کامران گرویده بر سر خان احمد فرستاد و جراغ سلطان نامی از امرای او که در آن اوقات
تربیت یافته داعیه سپهسالاری داشت صورت کید و غدر ایشان را با خان احمد در میان
نهاد و جمشید خان از غایت وثوق و اعتمادی که بعهد و پیمان میرزا کامران داشت باظهار
این مقال ننمود و او سخنان مرغوب و دلنشین خاطر جمشید خان را از خود مطمئن ساخت
اما خود از او خایف و هراسان گردیده جنگ را واقف و در وقتی که میرزا کامران لشکر بیه پس
در کوچصفهان بود قزلباها و بسیاری از عظمای بیه پس که دوستان او بودند از خوف خان
با میرزا کامران متفق شده در دفع جمشید خان با او یکجهت گشته و انتهاز فرصت نموده
جراغ سلطان را در کوچصفهان بقتل آورده و از آنجا بازگشته برشت آمدند و لشکریان موافقت دوست
عافیت طلب ایشان از مخاطره جنگ را نور فطیم داشته اسلاب مراجعت رسیده روانه شدند القصه
میرزا کامران قزلباها در و اصحاب مواضعه بخلاف معتاد بی جا با نه وثاق جمشید خان داخل

از غایت ساده لوحی و اعتماد از غدر و نفاق ایشان غافل و ذاهل افتاد و بازگشتن ایشان را
حمل بر امری از امور ضروری کرد و میرزا کامران همان ساعت بخلوت او در آمده او را گرفته محبوس
ساختند و کس بهرم فرستادند که در محلی مضبوط نگاه دارند جمشید خان هر چند بچشم عبرت بین ملاحظه
نمود اعدای از ملازمان ملک بر در وان سلسله در مقام استخلاص او در نیامدند و چاره از جان عاجز
دل نهاده و میرزا کامران محمد امین میرزا و ابراهیم میرزا پسران او را که دخترزادهای شاه جنت مکان
در صغر سن بودند نزد خود نگاه داشت و جمیع مردم بیه پس بسبق قدم اتحاد در سلطنت میرزا کامران
راضی شدند و سپهسالاران و خواص آن ولایت با او عهد و پیمان بستند و او خاطر از مواخذت
ایشان جمع کرده بعد از دو ماه بملاحظه آنکه مبادا فتوری در میان ایشان واقع شود قتل
جمشید خان فرمان داد و از طبقه مردم بیه پس کسی تعین شده که بهرم رفته او را در کوهم
مقتول ساختند اما عاقبت بمطلب خود فائز نگشته در عرض اندک زمانی قاتلان آن پادشاه بی گناه
بجزای عمل گرفتار آمده از عمر و دولت بهره نیافتند بالجمله میرزا کامران بعد از آنکه خاطر از
مهم جمشید خان جمع کرده در ولایت بیه پس لوای حکومت و اقتدار برافراخت بهمان دستور با خان احمد
در مقام نزاع و جدال در آمده آثار تسلط و استیلا بظهور رسانید و کسان معتمد بپایه سریر
اعلی پادشاهی فرستاده عرض کرد که چون جمشید خان عصیان و طغیان ورزیده بخلاف حکم
متعرض ملک دیگران میشد و انقیاد اوامر پادشاهی نمی نمود این دولتخواه او را گرفته دفع شر
او کردم اگر شفقت پادشاهی شامل حال این دولتخواه گشته حکومت ملک بیه پس را تفویض
فرمایند مبلغ گران برسم پیشکش بپایه سریر اعلی فرستاده هر ساله باج و خراج را ملتزم میگردم و از
نقود و اموال جمشید خان مبلغی معتد به ارسال داشته بمیرزا سلمان و امرا و ارکان دولت
تملقات کرده توقع آن داشت که همشیره شاه جنت مکان را که در حباله جمشید خان بود به حباله او

در آورده و بیه پس را با او ارزانی دارند اما خان احمد از میرزا کامران که مردی دلیر عاقل با
قدم و مرد بود زیاده از جمشید خان خایف گشته از سلوک ناهموار رنجیده بود و متواتر عرایض بدرگاه
معلی فرستاده در رد مسئول او مبالغه تمام نموده عرض کرد که مملکت بیه پس جای بعضی
نفر از امرای عالی قدر قزلباش است و میرزا کامران نسبتی ندارد هرگاه امرای قزلباش آیند
من متقبل و متعهدم که آن ولایت را از ید تغلب او بدوم انتزاع نموده بتصرف قزلباش دهم
و بهیچ وجه من الوجوه تربیت و اقتدار میرزا کامران موافق مزاج خان احمد نبود و چون نواب
سکندر شان شفقت تمام بخان احمد داشت و بامری که مکروه خاطر او بود رضا نمیداد و از جرات
و جسارت میرزا کامران که در قتل جمشید خان نموده بود اغماض نمودن مناسب رتبه سلطنت
نبود ملتمسات میرزا کامران شرف قبول نیافت و سلیمان خان و امرای استاجلو تیره را که در دولی الکا
مانده بودند حسب الصلاح ارکان دولت قاهره سلیمان خان را که همراه جمشید بود بحکومت رشت
نصب نموده بیه پس را با امرای استاجلو و غیرهم قسمت نمودند و شاهقلی سلطان قارنجه استاجلو را
لله و رئیس جند سلیمان خان کرده کوچسفان را که ما به النزاع حکام بیه پس و بیه پیش است باو دادند
و امرای که از استاجلو تعین شده بودند حسین قلی سلطان ولد تطر سلطان لله و مصطفی سلطان
شرفلو و مهدی قلی سلطان چاوشلو ولد ابدال بیک و احمد سلطان ایساش اغلی و شکر بوداغی
خلیفه لگر بو ولد حمزه سلطان و ابوالقاسم سلطان چاوشلو توم بره محمد خان و از سایر اویماقات
اصلان سلطان علیکلو ذوالقدر و قراخان سلطان ترکمان و شاهوردی سلطان جلال اغلی چلبی بودند
و زری که میرزا کامران از مال جمشید خان برسم پیشکش فرستاده بود به خرج امرا داده روانه گیلان
کردند و احکام مطاعه بالپیم باینده خان طالش و امیر حمزه ولد او و امیر سیاوش حاکم
لنگر نفاذ یافت که امداد و اعانت امرای مذکور تقدیم رسانند و چون سلیمان خان و امرای

او بجاه و گیلان تقرب شده شاهقلی سلطان قاربچه بلاهیجان نزد خان احمد رفت که با او
بوده در باب مهمات بیه‌پس آنچه مصلحت داند باتفاق عمل آورند اما چون آوازه توجه قزلباش
بگیلان رسید شیرزاد نامی از اعیان ولایت فومن قلعه زیبر را که جمشید خان سپرده بود او را
با پسر پدر جمشید خان سلطان محمود خان موسوم ساخته سرمایه خود کرده با میرزا کامران در مقام
خلاف درآمد و جمعی از سپاهیان فومن را با خود متفق ساخته از انجا علی الغفله بر سر میرزا کامران برشت
آمد و میرزا کامران ازین قضیه آگاه گشته بملاحظه آنکه مبادا میانه او و مردم رشت موافقه بوده باشد
و باستظهار ایشان این دلیری از و سرزده باشد در مقام مدافعه درنیامده و فرصت آن در نیافت پسران
جمشید خان را مصحوب خود گردانیده سراسیمه و مضطرب حال احمال و اثقال انداخته از راه غیر متعارف
بکوهدم آمد شیرزاد اسباب او و جمعی که با او همت بوده باتفاق میرزا کامران بکوهدم آمدند شیرزاد مظفر
و منصور برشت آمده سلطان محمود و ملازمت علیا جناب شاهزاده حرم محترم جمشید خان برد
که شرف دستبوس دریابد شاهزاده هرچند بنده است که جمشید خان سوای دو پسر او پسر دیگر
نداشت اما بمصلحت وقت ادعای حمل شیرزاد نموده او را بضبط و ربط گیلان بیه‌پس ترغیب نمود
شیرزاد مذکور کس بخدمت خان احمد فرستاده برخلاف حکام سابق دم از اطاعت و انقیاد زده متوسل
گشت و چون خان احمد از اختلال حال میرزا کامران خبر یافت این معنی را فوز عظیم دانسته از طلب لشکر
قزلباش پشیمان گشته خود در مقام انتقام و استیصال او درآمده لشکر بر سر او فرستاد و لشکر بیه‌پس در قصبه
کوهدم که مسکن میرزا کامران بود آمده خرابی بسیار کردند و تا رستم‌آباد و حوالی طارم تعاقب او نمودند
اما سلمان‌خان بمنجیل رسیده بود و میرزا کامران از آمدن سلمان‌خان اطلاع یافته مخلص خود در آن دید که
لشکریان خان احمد در موافقت قزلباش دیده کس نزد او فرستاده اراده ملاقات نمود و بمحلی
ساده و بلاغ که وکیل حسین قلی سلطان با دویست سیصد نفر قزلباش که بهم رسید او را با فراز

و رفقا

و رفقا بمنجیل آورده نزد او ملاحظه بسیار داشت که مبادا لشکر خان احمد در همان شب بجانب او در رو
استدعای توجه سلمان‌خان کرده همان روز بمبالغه تمام خان را کوچانیده بکوهدم برد و خان احمد از آمدن
سلمان‌خان و رفتن میرزا کامران خبر یافته مردم خود را امر بمراجعت فرموده اما سلمان‌خان اعلام نمود
که میرزا کامران مرد مجهول فتنه‌انگیز و غدار است سخنان او فریب نخورده و اولی آنست که او را با پسران
جمشید خان مقید کرده محبوس سازند و اول الکای او را متصرف شوند و در انجا حیل انگیخته
در هنگام پائیز که درختان از بار و برگ عریان گردند متوجه بیه‌پس الحال مدافعه و منازعه نموده
باشند باتفاق بالکای مذکور رسیده بحیله تصرف در او درآریم چون میرزا کامران مرد عاقل سخندان
بذله‌گوی چرب‌زبان بود بچرب‌زبانی سلمان‌خان را فریفته خاطرنشان او کرد که خان احمد از اقتدار
و استقلال من استدعای لشکر قزلباش کرد حالا که مرا ضایع تصور نموده راضی بآمدن شما نیست
چه هرگاه شیرزاد و سلطان محمود که تهمت پسری جمشید خان دارد صاحب گیلان بیه‌پس باشند
حکم او را لازم دارند فی الحقیقت هردو گیلان را تعلق خواهد گرفت شما را صلاح دولت قاهره نیست
بی آنکه او را منتی بر شما باشد من الکای بیه‌پس را جهت شما مفتوح و مسخر میسازیم سلمان‌خان پسران
جمشید خان را از دست او گرفته بقزوین فرستاد و چون شاهقلی سلطان نزد خان احمد رفته بود تا آمدن
او و جمعیت امرا تا این اثنا کشیده بعد از چند روز شاهقلی سلطان آمده نمود که خان احمد میگوید که حالا
بیشه‌های گیلان پر برگ و بار و هر پای درختی قلعه ایست وقت رفتن گیلان نیست صبری باید کرد که زمستان
شود این معنی فی الجمله سخن میرزا کامران گردید و امرای عظام که جمع شده بودند یکی صلاح در رفتن ندانسته
از رستم‌آباد کوچ کرده مرشد قلی سلطان چاوشلو و ابوالقاسم سلطان چاوشلو را چرخچی کرده لشکر
یوردی خلیفه گنگرلو را چنداول نموده پیش فرستادند شیرزاد و سلطان محمود خان را باتفاق علی بیگ و
محمد بیگ ولدان کارکیا احمد فومنی که در زمان شاه جنت مکان الله وکیل جمشید خان

بودند به اغوای لشکر قزلباش از راه بیه‌پس که طریق متعارف رشت است بیرون آمدند میرزا کامران
راه غیر متعارف اختیار نموده با فوجی از لشکر قزلباش روانه رشت شدند و شیرزاد چون اطلاع یافت
قزلباش از راه دیگر متوجه رشت شده‌اند از روی احتیاط لشکر بازار در موکب بیری که
بجانبی برداشته بود گذاشته خود با معدودی برشت آمد که از شهر خبری گیرد و مقارن رسیدن
او بمیدان سیاه کوراب که در جنب خانه جمشید خان و چند فرازهم میان لشکر قزلباش برشت
رسیدند شیرزاد در میدان مذکور چند نفر قزلباش دیده بر سر ایشان جلو انداخته میانه غازیان جنگی
و ایشان کارزار اتفاق افتاد و یکی از غازیان بی آنکه مجال او شناسا باشد او را بطعن سنان خانستان
از صدر زین ربوده بخاک برابر انداخت و قزلباش متعاقب کمند بگردن رسیده او را گرفتند اظهار نام خود کرده
دستگیر گشت و دوازده نفر از رفقای او بعضی دستگیر و بعضی مقتول شدند و سلطانخان و امرای قزلباش
از گرفتاری شیرزاد آگاه شده مظفر و منصور برشت آمده در میدان سیاه کوراب فرود
آمده خیمه اقامت نصب نمودند اما لشکر گیلان که در راه بیه‌پس انتظار ورود قزلباش
گرفتاری شیرزاد آگاه شده مظفر و منصور برشت درآمده می‌کشیدند از فرو رفتن از وصول ایشان بشهر و گرفتاری
شیرزاد خبر یافته از آنجا عزم شهر آمدند چون آواز رسیدن ایشان بگوش غازیان رسید سلطانخان و امرا
خود در همانجا توقف نموده جمعی را بمقابله ایشان فرستادند و بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد و گیلانیان شکست
یافته از قزلباش گروه روی بوادی فرار آوردند چون میانه بیشه و جنگل بود و شب بمیان درآمد سواران
قزلباش تعاقب نتوانستند نمود پیاده‌های کوهم تعاقب نموده جمعی کثیر را دست آورده بر نمود میرزا کامران
دستگیری اتفاق نیکردند مجملا خلق بسیار گرفتار شده بودند بقتل رسیدند و گیلانیان پراکنده شده
محمد بیگ و علی بیگ بطرف قومن رفتند و سلطانخان و امرا حقیقت حال بدرگاه معلی
عرض کردند حسب الامر اشرف شاهزاده مرحوم جمشید خان را با رود و فرستادند و سلطانخان در منازل جمشید خان

فرود آمده

فرود آمده امرا هر یک در منزل مناسب نزول نمودند و قراجه داغ را وکیل سلطانخان کرده
مقام استمالت رعایا درآمدند اما رعیت گیلان بهیچ وجه من الوجوه با قزلباش رام نمی‌شدند و در بیشه
جنگل با نخالفان بسر برده آمد شد میکردند هر شب یکی از امرا با جمعی از مردم کوهم بقراولی
رفته لوازم حزم و احتیاط مرعی میداشتند یکمرتبه محمد بیگ و علی بیگ شبروان بسیار
ترتیب داده شبی دستبرد آوردند که بسر و بان منازل جمشید خان داخل شده سلطانخان را بقتل
آورند نوبت قراولی آن شب درو طار زمان سلطانخان بود و یکه کرا زخورده چند نفر را با فیان گیلانی بدست
درآمدند بقیه آن مردم دانستند که لشکر قراول آگاه در سر راه است خود را به نهار انداخته فرار نمودند
روز دیگر امرا نگاه داشتن شیرزاد را مصلحت ندیده او را بقتل آوردند و بایندر خان تالش و
ایسو سیاوش و امیر حمزه خان از طرف لشکر طوالش برشت رسیده سلطانخان و امرا را ملاقات
نموده ظاهرا اظهار بشاشت و خرمی بسیار کردند اما باطنا راضی نبودند که امرای قزلباش در گیلان
دخل داشته باشند و کار تنگی میکردند و چون رعایا در بیشه و جنگل پراکنده شده بار رشتی بحکام میکردند
و منافقی با رعایا پیش شد ملازمان که بهوس تاخت و غارت آمده بودند روی به تنگی آوردند و از
جانب ارکان دولت قاهره نیز معاونتی بظهور نرسید و خان احمد املاملتمت (?) معاهده ایشان شد
و امرا از قراولی در کشیک تنگ آمده مهم گیلان را بر وجه دلخواه نساخته نمودند و دل از حکومت
الجاره (?) داشته قرار بیرون آمدن دادند اگرچه سلطانخان باین معنی راضی نبود و بهیچ وجه رضا
به بیرون آمدن نمیداد اما ولی سلطان قارچه که مرد عاقل کاردیده بود در این باب غلو نموده
بیرون آمدن از گیلان را انجال خود و طایفه استاجلو اصوب و اولی دانسته با میرزا کامران
و بایندر خان و امیره سیاوش صلاح دیده ایشان تیر رفعات گذشتند (?) این مقدمه شبی میانه امرا انقسم (?)
صبح روز موعود پیاده‌های گسکر و کوهم را از پس و پیش و چپ و راست انداختند که در میان بیشه و جنگل سوار

قزلباش را صیانت نمایند که مبادا گیلانیان دستبردی نمایند و از رشت بیرون آمدند مردم
گیلان هم ازین حادثه اطلاع یافته بودند چنانچه جمعی قزلباش سواری شده از یک طرف گیلانیان
بیرون از طرف دیگر گیلانیان بشهر آمدند و تعاقب قزلباش نموده دست درازی چند کردند
و امرای عظام دو سه روز هیچ راه جنگ گمان نرفته آخر روز بی آنکه واقع که بگریزانند بتعجیل کوچ نمودند
و در همان روز میرزا کامران و بهادرخان و امیر سیاوش قراباغ در میانه ملاحظه بیش و کم از امرا
شده آخر روز بی آنکه واقع که بگریزانند هر یک از دیگری خوفناک از راهی که میدانستند بجا و مقام خود رفتند
و امرای قزلباش پریشان و پشیمان بدار السلطنه قزوین آمدند چون مسود اوراق درین سفر رفیق بیگلربیگی
خان بود و مقدمات مذکور را برای العین مشاهده نموده بود از اطنا باحتراز کرده بتفصیل در قلم آورد

گفتار در قضایای آذربایجان و شیروان و گرفتار شدن غازی گرای خان تاتار بدست غازیان ظفرنشان بتقدیر ملک منان

چون در یورت قشلاق زمستان لوی ئیل
بپایان رسیده شاه نور در عالم انور در ئیلان ئیل ترکی بفرخی و فرخندگی ظهور نموده نسیم
عنبر شمیم بهار طراوت بخش گلشن روزگار گردیده لشکر غارتگر دی از هجوم جنود فرخنده ورود
ریاحین و ازهار در راه انهدام و فرار نمودند و ابراهیم خان ترکمان چنانچه بتحریر پیوست جهت تمهید
بساط مصالحه روانه جانب استنبول شد چون اسکندر خان والی گرجستان کاخت که همیشه از
منسوبان این دودمان ولایت نشان بود بار دیگر مدارا و مواسا نموده اظهار ایلی و اتفاق نموده
بود و میانه او و سیمایون خان والی گرجستان کارتیل که خود را در سلک هواخواهان این دولت
ابد بنیان می شمرد شکر [illegible] و عداوت می نمود و اسکندر خان سیمایون خان را نیز باطنا بدوستی و هواخواهی
رومیان متهم میداشت و هر چند سیمایون خان ازین تهمت مبرا بود چه در اول حال که لله پاشا بشیروان
آمد بار همیشه عداوت ورزیده بکرات میانه او و پاشا کار بمخالفت درین آمد و رفت

محاربات عظیم روی داد و درین سال که رومیه و غیره بر قلاع تفلیس گوری و غیره دست یافتند
باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ سر راه بر رومیه گرفته محاربات نموده اموال و اسباب
بی نهایت بدست آوردند اما مصداق و تطمین قلبی اراده خاطر نواب سکندر شان ارکان دولت ابد
بنیان بدان تعلق گرفت که صبیه سیمایون خان را بجهت نواب جهانبانی خواستگاری نموده خاطر از
دوستی او بالکلیه جمع نمایند و مهم الکسندر خان از رای اصلاح او فیصل پذیرد سید خان شرف الدین اوغلی
تکلو را بدین خدمت نزد سیمایون خان بگرجستان فرستادند و مشارالیه ظاهرا بدین مواصلت افتخار
نموده اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه کرد اما باطنا از جهت مغایرت دین و دیگر مصلحتها راضی
نبوده به بهانه سامان و سرانجام یراق و اسباب ضروری دفع الوقت نموده بلیت و لعل میگذرانیدند
درین اثنا خبر آمدن غازی گرای خان و صفی گرای خان تاتار بشیروان متواتر شد امام قلیخان بیگلربیگی
قراباغ قبل از ورود لشکر تاتار کومک بسیار بجهت پیکر خان بشیروان فرستاده بود
عثمان پاشا نیز دلاوری رومی را با جمعی از لشکر روم از دربند همراه تاتاران نموده بسر قزلباش
فرستاد و چون ایشان بحوالی شماخی رسیدند ازین طرف پیکر خان و امرای قاجار و جاگرلو
قرامانلو و غیرهم که در شیروان بودند بمقابله لشکر تاتار و رومیه شتافته مابین شماخی و
تاتاران بین الجانبین محاربه اتفاق افتاد غازی گرای خان که در محاربه قزلباش دلیر شده
حجابی از ایشان نمیگرفت اسب جلادت در میدان کارزار بجولان در آورده آثار مبارزت
و دلاوری بظهور می آورد در اثنای کر و فر بجمعی از غازیان قاجار دوچار شده راه خلاص مسدود
یافته از تقدیرات ایزدی اسیر و دستگیر پنجه تقدیر شد و از گرفتاری او نسیم فتح و فیروزی
بر پرچم رایات پیکر خان و امرای قزلباش وزیده بنظم و نصرت اختصاص یافتند
و مخالفان شکسته و پریشان حال [illegible] اقبال گشته روی بوادی فرار آورده صفی گرای خان

بعد فرش خان ازان مهلکه بیرون برده تا ولایت اصلی خود شماخی رسانید و ... خان بن
خدمت نمایان در حمایه استقلال سربلندی یافته مورد نوازش و الطاف پادشاهی گشت اما چشم
زخم روزگار بدو رسید در همان سال پهلو بر بستر ناتوانی نهاده باجل طبیعی فوت شد چندگاه خلیفه
انصار قراداغلو بایالت شیروان منصوب گردید اما چون اراده ازلی بدان متعلق گشته بود
که ولایت شیروان متصرف رومیه قرار گرفته بساط حکومت آن طبقه مدتی در آن دیار گسترده شود از کم
سعی و اهتمام لشکر قزلباش مترتب نشد و خلیفه انصار در شیروان کاری ناساخته منقوب طبل
ارتحال کوفته متوجه عالم بقا گردید رفت تا ماتم آنجهان کرد و بجهت فوت خلیفه انصار و باز
گشتن موکب همایون بعراق و سفر خراسان که در سال دیگر اتفاق افتاد دیگر کسی از امرای
قزلباش در شیروان اقامت نتوانست نمود و عثمان پاشا از دربند بشماخی آمده قلعه را استحکام
داده در حکومت آن ولایت استقلال یافت چنانچه تفصیل این حالات هر یک در محل خود رقم
پذیر کلک بیان خواهد گشت بالجمله غازی گرای خان را باردو آوردند و او را مصحوب جمعی از معتمدان
بقلعه الموت که در ما بین قزوین و گیلان واقع از قلاع مشهوره روزگار و سالار اثر سلطنت
ملوک اسمعیلیه بود فرستاده بحاکم قلعه سپردند و چون مدافعه سیماونخان در گرجستان دید
از حد اعتدال تجاوز نمود میرزا سلمان با بعضی از امرای عظام تا مولازمان بیست هزار کس متوجه گرجستان
شدند که مهمات الکسندرخان سیماونخان را بوجهی که صلاح دولت قاهره باشد فیصل دهند
حکام گرجستان از ورود لشکر قزلباش خایف و هراسان گشته در مقام انقیاد درآمدند و
الکسندرخان ترجمان اطاعتی که برومیه نموده بود و جز خراج قزلباش نداده بود تنبلات
نموده بمیرزا سلمان و امرا توسل جست و ایشان نیز صلاح دولت در آن دیدند که صبیه او را
بحباله نکاح شاهزاده نامدار کامکار درآورده او را با دوستی این دودمان خلافت مکان ...

درمیان

درمیان قسم و پیمان فیما بین آمده وقوع یافت الکسندرخان بعد از آنکه خاطر از کید و غدر میرزا
سلمان و امرای قزلباش جمع کرد نزد ایشان آمده فیما بین ملاقات روی نمود سیماونخان نیز باتفاق
مسیب خان بدانجا آمده و امرای عظام بعد از شرایط عهد و پیمان که فیما بین وقوع یافت سیماونخان را نیز
آورده ایشان را با یکدیگر صلح داده موافق ملت عیسی نکاح و انجیل قسم خوردند که بعد الیوم در دوستی
این دودمان و لایت شان راسخ بوده باتفاق در دفع لشکر رومی با لشکر قزلباش یکجهت باشند و
میرزا سلمان و امرا باوردن دختر تنها راضی نشده اراده نمودند که هر کدام یکی از پسران خود را
در مرافقت امرا باردوی معلی فرستند که در خدمت نواب جهانبانی بوده ملازم رکاب عالی بوده باشند
و خواتین گرج چاره بجز اطاعت و انقیاد ندانسته الکسندرخان کوستندیل میرزا پسر خود را که در آن
وقت که دوازده ساله بود و سیماونخان نیز لواصاب میرزا نام پسر خود را که در همان سن بود باردوی
عالی فرستادند و میرزا سلمان و امرا از جانب نواب سکندرشان و نواب جهانبانی خلعتهای فاخر
پادشاهانه بایشان دادند و الکسندرخان التزام ادای باج و خراج چند ساله که نداده بود
نموده مبلغ سه هزار تومان رایج شاهی عراقی بجهت سرکار عالی و یک هزار تومان بجهت
انعامات میرزا سلمان و امرا و ارکان دولت قبول نموده خواجه یعقوب نام وزیر خود را که مرد یهودی
معقول صاحب بخت و اعتبار بود همراه کرد که در بلده گنجه وجوه مذکور را موصول ساخته تسلیم
نماید و عیسی خان برادر او را در گرجستان گذارند که خود معاش داده نگاه دارد و همچنین سیماونخان نیز
داود خان برادر خود را که الکسندرخان بود طلب داشت و هر دو متعهد شدند که با برادران سلوک
پسندیده نموده عذر نمایند و هر کدام محلی از الکای خود مخصوص برادر خود نمایند که بفراغت معاش
گذرانیده تنگی و عسرت معاش نکشند اما مرده در باب برادران بعهد و میثاق وفا نموده در اندک
زمانی مرغ ارواح ایشان را پرواخته شهرت فوت دادند و چون وقت مقتضی آن بود کسی ایشان را بدین

حرکت ناهنجار مواخذه نمود و النقصه میرزا سلیمان و امراء عظام مهمات گرجستان را بقاعده که منظور بود
ساخته و پرداخته خاطر از مهام گرجی جمع نموده عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف دادند و با اسرا
دختران مذکور در زمانی که بدوی محلی رسید جهت مهماتی که ساخته و پرداخته بودند بعرض نواب کشورستان
شاهزاده عالمیان رسانید موجب ابتهاج خاطر ایشان گردید و از آنجا به ییلاق سید الحق رفته و
چندگاه در ییلاقات کامیاب عیش و فراغت بودند و چون خبر مراجعت سنان پاشا سردار
بجانب استنبول بتحقیق پیوسته و امسال از جانب رومیان فی الجمله مغدغه نبود و ابراهیم خان جهت امر
مصالحه رفته مهم گرجستان بوجه مسطور فیصل یافته بود و در آن وقت لشکر قزلباش و شیروان آقات
... و اوزبکان خراسان عصیان و طغیان نمودند و استاجلو رسیده و زمزمه آن بود که جماعه اکراد
استاجلو که از گیلان بیرون آمده اند بجانب خراسان رفته فتنه انگیزند معاودت موکب همایون
بمقر سلطنت مناسب حال نموده در هنگامی که هوای ییلاقات ببرودت کشید رایات منصور متوجه
عراق گشته در ضمان سلامت بمقر سلطنت رسیدند و در آن زمستان قشلاق در دار السلطنه
قزوین واقع شد **ذکر قلندری در کوه کیلویه و مآل حال آن بد اختر باقتضای فلک دوار** از سوانح
این سال خروج قلندریست که در کوه کیلویه بوقوع پیوست مجملی از این واقعه غریبه آنکه در اوایل این سال
شخص قلندری که با اسماعیل میرزا فی الجمله مشابهتی داشته بطریق اسماعیل میرزا و در آن حین شهرت یافت
یا بجهت رفع اشتباه العلم عند الله خود گفته بود در الوار کوه کیلویه رفت و الوار حیله و تزویر گشوده
اظهار کرد که من اسماعیل میرزا ام که جمعی حرام نمک با یکدیگر متفق شده قصد قتل من داشتند بنابر مصلحت
وقت چاره جز غیبت و فرار ندانستم و در شبی از شبهای ماه رمضان که در وثاق حلوا می اکلی خوابیده بودم
دیدم که جمعی که عداوت من در دل داشتند از خوابگاه من درآمده اراده دخول داشتند من
در حجره الخانه را اشکسته خود را بیرون انداختم و از زحمت سلطنت و پادشاهی دوران

کشته ملبس

گشته ملبس بلباس درویشان و قلندران شده در گوشه مختفی گشتم الحکایت غلامی را که بمن
مشابهتی داشت بانجا آورده خفه کردند و شهرت دادند که شاه اسمعیل فوت شد و من
دو سال در کسوت قلندری از ملک ایران بیرون رفته در اطراف و جوانب عالم
خصوصا در ولایت روم سیر می نمودم و نیک و بد آن ملک را ضبط احتیاط در آورده تا
غایت این راز سربسته بهیچ کس اظهار نکرده صبر میکردم که اکثر اعادی من بمکافات عمل رسیدند
و چون وقت ظهور آمد و خاطر از کید اعادی و مکر اضداد فی الجمله جمع خود را ظاهر ساختم و انشاء الله تعالی
از نتیجه اعداء انتقام کشیده با هواخواهان صادق و یکجهتان موافق که در اطراف و جوانب ممالک
دارم عزیمت تسخیر ملک خواهم کرد چنین و چنان خواهم نمود و در طلوع شان لوطیهای بیگانه نجار
برده خیالات فاسد بکاخ دماغ راه داده و لافهای گزاف میزد و همه کس را وعدهای جمیل داده
ایالت و والای یکی از بلاد ایران و توران و روم نامزد میکرد از ناواقفان صحرانشینان ولایت
آن فرو مایه طرار از جاده عقل منحرف گشته فریب خوردند و چون قضیه فوت اسماعیل میرزا به
وقوع یافت مردم دور دست که از ته کار خبردار نبودند آن بهتانات و حکایات دروغ
بیفروغ را محتمل الوقوع پنداشتند رفته رفته خبر او در میان قبایل الوار اشتهار یافت و از
مرتبه خفا بدرجه ظهور رسید مردم آمده در از اطراف و جوانب هجوم کردند و نذر و پیشکش می
آوردند و قلندر مذکور رواج کار خود را در میانه آن گروه بی عقل دیده اساس پادشاهانه و بساط
خسروانه گسترد هر کس بملازمت میرسید سجده و پابوس بطریق معهود بوقوع می یافت و دختران
صاحب جمال که در هر قبیله بود در سلک منزلی آوردند که شرف فراش او دریابد و جهلان دیوانه عاقل
نما از کرز وابه طراری دکان سلطنت و پادشاهی آراسته خواص هر طبقه را مناصب عالی نامزد
نموده بترتیب لشکر فرمان میداد چنانچه قدر لشکرش که از قبایل جاکی و جورکی و تبدانی و سایر قبایل

و تنسا را الوار جمع آمده بودند قرب به بیست هزار رسیده و با لشکر عظیم که بر سر داشت بر سر
دشت که حاکم نشین کوه گیلویست آمد طوایف افشار حقیقت خروج قلندر را بخلیل خان حاکم آن
ولایت که در اردوی معلی بود اعلام نموده جهت دفع قلندر بر سر اولاد خلیل خان که سرکرده ایشان
رستم بیک بود جمع شدند من الوقتین مکرر محاربات عظیم روی داده اصحاب قلندر گاهی غالب
و گاهی مغلوب بودند و جمع کثیر از افشار درین معارک بقتل آمده از قضای رستم بیک پسر خلیل خان
مقتول شد و قتل او سبب تسلط و استیلای قلندر گشته طبقه افشار از مقاومت عاجز آمدند
و بسیاری از آن طبقه درین قضیه راه عدم پیمودند و اصحاب قلندر بسیاری از ایشان و مسلمان
طایفه را اسیر نمودند و احکام و مناشیر باطراف و جوانب فارس و خوزستان فرستاده جمعی
هواخواهان امری نمودند و چون موکب همایون اعلی پادشاهی در ورود در سرحد آذربایجان بدفع
فطیه مشغول بودند حکم او بر جارفه مردم اکثر محال قریب جاری و خراطاعت نهاده بمصلحت و
پیشکش فرستادند اما چون مرد قلندر مختل الدماغ بود و آن جوهر نداشت که این معنی را سرمایه
سلطنت و پادشاهی ساخته بقدر امکان در رواج کار خود سعی نماید و آن همت در نهادش نبود
که سر در پی آن سودای بلند نهد بعیش و تنعم و سرور چند روزه راضی گشته از تدابیر امور سلطنت
و فرمان روایی غافل و زایل گشت روز بروز تردد و مشقت این امر بزرگ که پیش گرفته بود بتوه
آمده از محاربه و دار و گیر دلگیر شده و بعضی امور که شیوه مردم فرومایه است فعل قبیحت
اقدام می نمود و بمدلول این مصرع مصرع چراغ کذب را نبود فروغی روز بروز نشان کذب او بر الوار
و غیره ظاهر شدن گرفت و عقلای آن قوم در باره او متردد و خاطر گشته شد و آوازه آمدن خلیل خان
نیز اشتهار یافت قلندر بعضی از الوار با خود گشته دست از محاربه کشیده بجانب حویزه و دزفول رفت
که از سید شجاع الدین بدران مشعشعی که در آنوقت والی حویزه و توابع عربستان بود استمداد نماید و الوار را جمعیت

خانهای خود داده امرا که در وقت استیلای او حاضر گرد بودند اما خلیل خان افشار حاکم کوه
کیلویه که در اردو بود و از آوازه خروج قلندر خبر یافته متوجه آن صوب شد چون بآن حوالی
رسید سید و ثان جماعت الوار سابقاً بنا بر هواخواهی قلندر بر سر راه آمده بمحاربه مشغول شدند
و در دره کوهی که بلور کوه مشهور است که راه پیش نداشت کمین کرده در وقت عبور خلیل خان
از بالای کوه سنگهای عظیم سر میدادند و تیر و تفنگ می انداختند از قضای الهی تیری بر خلیل خان خورده
کشته شد و اکثر کسان او و غازیان افشار پریشان حال گشته جماعت الوار دست بقتل و غارت
برآوردند و این معنی باعث زیادتی طغیان و دلیری الوار گردید چون خبر قتل خان بقلندر رسید از
دزفول باز متوجه کوه گیلویه شده دیگر بار جمعیت عظیم بر سر او واقع شده به بهبهان آمد
محمد خان ولد خلیل خان که بیمار شده باجل طبیعی درگذشت علی سلطان برادرش که حاکم شوشتر بود
قضیه برادر و شورش و غوغای قلندر شنیده از شوشتر متوجه کوه گیلویه شده در راه بدست
سید مبارک که ملازم او بود مقتول شد غازیان افشار از فوت محمد خان و کشته شدن علی سلطان پسر
سامان گشته از بهبهان بیرون آمدند قلندر به بهبهان مستولی شده و در آنجا مسکن
ساخت و حصار بهبهان را تعمیر نموده در آنجا مردم را رخصت ساخته بعیش و حضور پرداخته
خواست که چند روزی که بر دهارزوی کار او پیشاده از لذات نفسانی کام پستانی کرده کوی
از سفر کار کیرد اما چون او از قتل خلیل خان و استیصال دودمان افشار منصور نبرد که دودمان سید
فرمع همایون گشت اسکندر خان برادرزاده خلیل خان را بایالت کوه گیلویه منسوب ساخته روانه
آن صوب نمودند و امت خان بیگلربیگی فارس و امرا و الوس بهمراهی او رفته بجهت دفع فتنه قلندر و امداد
اسکندر خان نامزد گشته و در سال دیگر که رایات جلال متوجه خراسان شده بود امت خان با جمعی از
لشکر فارس را بر کردکی و وراق خلیفه بجانب کوه گیلویه فرستاده و اسکندر خان و طایفه

افشار بدیشان پیوسته باتفاق روی به ترشیز آوردند و از جمعیت و ازدحام که در اول حال بر
قلندر واقع شده بود روی بتفرقه و پراکندگی آورده بود و درین هنگام که لشکر فارس [illegible] ایشان منفصل شد
چون فی الجمله پرده از روی کار افتاد و عقاید خواص الوار و رمهٔ او نقصان پذیرفته بود و کسی از
اطراف و جوانب بامداد او نیامد لاعلاج در دیوار بست آن قلعه تحصن اختیار نموده اند که مردی که با
بودند سه روز حرکت مذبوحی کردند از طرف غازیان ذوالقدر هجوم آورده داخل دیوار بست شده
جمعی را که بجنگ مشغول بودند گرفته بقتل آوردند و قلندر را در حمامخانه که بی بود گرفته کشان کشان
بیرون آوردند طایفهٔ ذوالقدر میخواستند او را زنده بدرگاه روانه سازند غازیان افشار هجوم نموده
او را بخلاف رضای ذوالقدران بقتل آوردند و سر او را بدرگاه والا فرستادند و در هنگامی که
موکب همایون در تربت حیدریهٔ خراسان نزول نموده بمحاصرهٔ قلعهٔ تربت مشغول بودند بنظر اشرف
رسانیدند و آتش فتنهٔ آن بخیل الطرار در کوه کیلویه منطفی گشت و اسکندر خان در ایالت
کوه کیلویه مستقل شد اما بعد از اندک زمانی جمعی از مفسدان افشار بر سر شاه قلی بیک ولد خلیل خان
جمع شدند او بهوس حکومت کوه کیلویه علی الغفله بر سر اسکندر خان آمده او را بقتل رسانیدند
خود را شاه قلیخان نام نهاده لوای حکومت برافراخت اما حسین بیک ولد عبداللطیف بیک افشار
که در اقربای خلیل خان و میرزادهای سلسلهٔ افشار مشهور بود با او در مقام خصومت در آمده
خود را حسین خان نامیده جمعی از طوایف افشار رایات او را پذیرفته با شاه قلی خصومت آغاز نهادند
و بین الجانبین کلفت و عناد قایم بود و ازینجهت که بحران در ولایت مذکور راه یافته بود آن ملک از
هرج و مرج منغص و منقسم گردید تا آنکه در زمان دولت حضرت اعلی که پدرم در شیراز بملازمت رسیدند
شاه قلی خان بدست حسین خان مقتول گشته حکومت کوه کیلویه باستقلال یافت القصه بعد از
فتنهٔ قلندر نو کور دیگر قلندران بنگی را هوس اسمعیل میرزائیت در سر افتاد و در چند محل

ابن افغا

این غوغا و شورش بهم رسیده و در هر چند روز اسمعیل میرزائی در هر ولایت پیدا می شد و مردم
بر سر او جمع شده و باز پراکنده میشدند یکی در لرستان و محال پیدا شده بود و تمام الوار و اکراد و قلمرو
علیشکر بر سر او جمع شدند عدد لشکریانش به ده هزار رسید و امرا و ارباب مناصب تعیین نموده و در آن
سرحد آغاز فتنه کرده و کس نزد سولاغ حسین تکلو فرستاده و او را باطاعت و انقیاد دلالت کرده
و حکم وکالت جهت او فرستاده که بجای جوهه سلطان تکلو وکیل و رکن السلطنه باشد سولاغ حسین
بمقتضای عقل و فهم او را بدنیا در اطاعت و انقیاد والی و انسب دانسته سخنان او را بقدم قبول تلقی
نموده بتصدیق اسمعیل میرزائیت او نموده اظهار اخلاص و خواهش تمام کرده و بارخانهای
بیوقری فرستاده و التماس شرف حضور او کرده و خیمه و یراق و اسباب پادشاهانه فرستاده خود نیز
استقبال کرده قلندر بیچاره باور کرده در کمال شوکت و اقتدار متوجه محال گردید سولاغ حسین و الوسات
تکلو باتفاق سیف سلطان چاپات بملازمت رسیده سجده و پای بوس وقوع یافت و از روی
عقل و دانش آن کثرت و ازدحام را لازم نمی دانسته در هنگام فرصت او را گرفته محبوس ساخت
و در وقتی که رایات نصرت آیات در سفر خراسان عود نموده در دار السلطنهٔ قزوین نزول اجلال
واقع شد او را بدرگاه معلی فرستاده و نواب جهانبانی در خیابان در میدان اسب قبای باروت
در او پوشیده آتش زدند و با وجود آن موجب تنبیه قلندران دیگر نشده دیگری در طوالش این آرزو
کرد جمعی نادانان بی عاقبت بر سر او جمع آمده بدار الارشاد اردبیل آمده در انجا بجزای عمل رسیدند
و دیگری در غور وجه و دفراه خراسان ظهور کرد و خلقی کثیر از مردم نعمان فتنه طلب از هر جا بر سر او جمع
آمده آغاز فتنه کردند سلطان حسین افشار حاکم فراه متوجه دفع فتنهٔ او گشته بین الجانبین محاربه بوقوع
پیوست غوریان غلبه نموده از قضای ربانی حسین سلطان در معرکه کشته گشت و طایفهٔ افشار منهزم براه آمدند
و حقیقت بپایهٔ سریر اعلی عرض شده علیخان سلطان برادرش که در درگاه معلی یوزباشی زمرهٔ از

قورچیان بود و بجای برادر منصوب گشته بهرات آمده با انتقام خون برادر بر سر قلندر رفته
آهنگ محاربه ساز داده بعد از سعی بسیار که از جانبین بوقوع پیوست او نیز بقتل رسیده طایفه
افشار درین مرتبه تیرکاری نمایان کرده یکان سلطان قوم ایشان حاکم فراه شده و چون بکار رسید
در اندیشه دفع او بود که کذب قلندر بر اربابش ظاهر شده عاقبت جماعتش پراکنده شدند مجملا تا چهار پنج سال
در آغاز دولت نواب سکندرشان زمزمه گفت و گوی اسمعیل میرزا بر زبان مردم بود

ذکر قضایای خراسان و جلوس حضرت اعلی بر تخت سلطنت [?] بتقدیر خداوند کشور
کون و مکان که در سنه ئیلان ئیل تسع و ثمانین و تسعمایه وقوع یافت

در قضایای سال گذشته
مرقوم کلک بیان گردید که چون مرتضی قلیخان پرناک حاکم مشهد مقدس عصیان و طغیان علیقلیخان
شاملو بیگلربیگی شاملو و مرشد قلیخان یکان استاجلو و اتباع و آمدن ایشان از [?] بمشهد
مقدس و نیشابور متعاقب و متواتر بدرگاه معلی عرض نمود امیرخان و امرای ترکمان بجهت
تعصب و موافقت دران باب یکجهت و یکدل آمده امداد و معاونت مرتضی قلیخان پیش نهاد همت ساخته
بودند ارکان دولت قاهره انتظام مهام خراسان را در عهده اهتمام محمدخان ترکمان نموده او را با
اسمعیل قلیخان شاملو که طالب خون پدر بود و قورخمس شاملو و بعضی از امرا و لشکریان
بخراسان فرستادند که از روی عقل و دانش آتش آن فتنه را منطفی گردانیده امرای خراسان را
از مخالفت نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا منع نموده کلفتی که
میانه ایشان و مرتضی قلیخان روی داده اگر قابل اصلاح باشد باصلاح آورند و الا بنوعی که
مقتضای وقت و صلاح دولت باشد عمل نموده نوعی نمایند که شورش و دمدمه[?] که در میانه
قزلباش بهم رسیده مفقود گشته همگی سر از گریبان اطاعت برآورند و ایشان حسب فرمان روی براه آورده
روزی چند در عراق ربط[?] قشون و لشکر خود داده عنان عزیمت بصوب خراسان معطوف

داشتند و چون آوازه آمدن ایشان در خراسان شیوع یافت علیقلیخان و مرشد قلیخان
تیر عزیمت بمشهد مقدس در خاطر تصمیم داده اتباع خود را خبر داده در موکب همایون شاهزاده
نامدار کامکار یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از دار السلطنه هرات بیرون آمدند و امرای کمان
طبقه هم عهد بودند همگی با لشکرهای آراسته باردوی عالی جمع آمده در کمال شوکت و اقتدار بمشهد
مقدس آمدند و مرتضی قلیخان خواست داده و حشم و قشون و لشکر آراسته فراهم آورده با آن
گروه انبوه مقاومت نماید زیاده از حاصل و مداخل مشهد اخراجات ملوکانه بر خود لازم آورده
انعامات غیر معتاد رسیداد و بطوایف اویماقات و سپاهیان صلای زر داده[?] داده از
متمولین مشهد مقدس و تجار و سوداگران که در تمادی ایام جمع آمده در آن بلده متبرکه مسکن گرفته
بودند توقعات عنیف کرده و چون کشیده مصادره و مواخذه او از حد اعتدال تجاوز نموده مصراع
[?] نگذاشت ⁂ دست جسارت بخزانه معموره سرکار آستانه مقدسه و حلی و زیور
آن روضه متبرکه دراز کرده جمیع قنادیل و شمعدانهای طلا و نقره را مساعده گویان تصرف نموده
صرف علوفه و مرسومات لشکریان کرده و از بحث بود که مطلب را بحصول می‌پیوست و آنچه با
خود اندیشیده بر عکس مطالب شده [?] یافت القصه محمدخان و اسمعیل قلیخان با امرا
و لشکریان که برفاقت ایشان مامور بودند بمشهد مقدس رسیده بعد از وصول بدان بلده متبرکه
میانه محمدخان و علیقلیخان مراسلات مواخذه آمیز واقع شد اما ایشان [?] محمدخان
بجهت تعصب او موافقت ترکمان و اسمعیل قلیخان بجهت قصاص خون ولی خلیفه سر شورش و فساد دارند
و میانه ایشان و مرتضی قلیخان کار از صلاح گذشته بود از مطلبی که پیش گرفته متقاعد نگشتند و آن
گفتگوها هیچ تاثیری نکرد و مدعای علیقلیخان آن بود که میانه ما و مرتضی قلیخان آتش شور و نزاع بنوعی اشتعال
یافته که باب موعظه و نصیحت منطفی نگردد و بهیچ وجه موافقت ما و او ممکن نیست و اگر او را تغییر نموده حکومت مشهد مقدس

با یکدیگر از امرای عظام و عهد کردند که با پادشاه زاده کامکار که بحکم مهر عالی متعهد درین سرحدات
موافق بوده در وقایع و حوادث از سخن و صلاح لله بیگی بیرون نروند و بصلاح و صواب
اوربت و ما همان بنده و دولتخواهیم که بوده‌ایم و محمد خان و مرتضی قلیخان که مست باده نخوت و جاه
و غرور بودند بکثرت طایفه ترکمان و مراتب علیا که در درگاه معلی داشتند مغرور گشته راه این گونه
حکایات ندادند و قطع رسل و رسایل کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس معلی
نیز جمعیت عظیم واقع شد اما علیقلیخان و مرشد قلیخان صرفه در مشهد مقدس ندیدند چون از اطوار درویش
محمدخان که در سال گذشته بظهور آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت دران داشتند که بجانب تربت
متوجه شده و تادیب درویش محمدخان شوند اگر امرای مشهد بکومک او بیرون آیند در همین اوقات
صورت ملاقات اتفاق افتد و آنچه در کمین غیب مستور باشد بحیز ظهور آید والا خاطر از مهم نیشاپور پرداخته
جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین عزیمت عنان از طریق مشهد مقدس پیچیده متوجه جانب نیشاپور شدند
و نظر بران لعده رسیدند درویش محمدخان باستحکام قلعه و ترتیب قلعه داری پرداخته دروب شهر را
مسدود ساخته سر ممانعت در روی کشید و ایشان قلعه را درگذار و درمیان گرفته بسرانجام ادوات
قلعه گیری مشغول شدند محمدخان و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان به نیشاپور مطلع شدند بخیال
خطا اندیش و تدبیر ناصواب خالی گذاشتن مشهد مقدس را صلاح ندیده دفع این عادت را اساس کرده شتر
و خود در مشهد توقف نموده جمعی از لشکر را بسرکردگی اسمعیل قلیخان و بوداق خان چگنی بامداد
و کومک درویش محمدخان مامور ساخته روانه آن صوب کردند از آن طرف مرشد قلیخان
با قشون و لشکر خود و قورچیان حضرت امام علیه السلام اکثر استاجلو بودند
و مرتضی قلیخان با ایشان در منطقه شده از مشهد مقدس عذر خواسته بیرون کرده بود
و درین هنگام در سلک جنود مرشد قلیخان انتظام داشته با جمعی دیگر لعدانه ایشان مامور گشته

در صدد نیشاپور رفتن گشته بقین گماره بوقوع پیوست و نسیم اقبال بوزیدن آمد امرای عباسی میرزا
منسوبان حضرت اعلی بفتح و ظفر اختصاص یافتند و اسمعیل قلیخان و بوداق خان و اتباع
ایشان راه انهزام پیموده شکسته و بدحال بمشهد مقدس رسیدند این معنی موجب ازدیاد قدرت
امرای عباسی گردید محمدخان و مرتضی قلیخان امرای مشهد فی الجمله خفیف گشته آن طبقه دلیر شدند و لشکر
مشهد بعد از واقعه مذکور قدرت مقابله ایشان نیافته در شهر قرار گرفتند و رفته رفته آن کثرت و ازدحام
روی در کمی نهاد و امرای عباسی خصوصا طایفه استاجلو بعد از شکست لشکر مشهد و ظهور عجز و زبونی
ایشان اراده نمودند که چون حسب اقتضای قضا این گونه مقدمات بظهور پیوست و ارکان دولت قاهره
نواب گیتی ستان رقم خلاف و عصیان بر ناصیه حال این طبقه کشیده اند یکبارگی دست توسل
بدامن اقبال حضرت شاهی ظل الهی استوار داشته آنحضرت را بسمت والای پادشاهی موسوم
گردانیده و رخت سلطنت خراسان متمکن سازند و بر همگنان ظاهر شود که سعی و خدمتی که مینمایند از راه
اخلاص و نیت و دولتخواهی است از دیگران متمیز گردد و درین باب با علیقلیخان کنکاش کرده چون رقم خلافت و شاهی
آنحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضا ثبت بود و عملی نکوتر ازین رای را مستحسن شمرده بحصول این مطلب اعلی عازم و جازم
شدند چون در اللان ئیل ترکی موافق تسع و ثمانین و تسعمایه در روزی که قمر در بیت الشرف بود و
ناظر کواکب در حضیض وبال بود مجلس پادشاهانه ترتیب داده مسند رفیع سلطنت
آراسته شد و بان سعادت سعد و طالع وقت که بقواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت
و امتداد زمان سلطنت مینمود مولانا اقا میر منجم ترمتی تعیین نموده بود آن شاهنشاه
کشور اقبال را بتوره و قاعده سلاطین جوان مسند جلوس فرموده اسم شاهیش را
که تا غایت عباس میرزا مشهور بود شاه عباس نامیدند هرچند آن حضرت را بجهت خوردسالی
سالی و حداثت سن مدخلی درین امور نبود و رضا بامری که خلاف رضای پدر نامدار و برادر بزرگوار

باشند منقاد شدند اما بدستیاری کارکنان قضا و قدر این امر عظمی بی اختیار روی وقوع پیوست فرامین
الحکام بطغرای پادشاهی مشرف گشته خطبه و سکه در خراسان باسم و لقب همایونش آرایش یافت جمیع امرا
و اعیان دولت که در اردوی عالی حاضر بودند بتقدیم تهنیت و انقیاد پیش آمده بشرف سجده و پای بوس مشرف
شدند و فصیح و شریف زبان تهنیت و مبارکباد برگشاد و اکثر اشراف و اعیان و ارباب و اهالی خراسان
بدرگاه عالی روی آورده آثار اطاعت و متابعت و جانسپاری بظهور رسانیدند و زیاده از دیگران
میر محمد یوسف نیشابوری ولد میر شاه حسین که از عظمای آن ولایت و پدرش در اردوی معلی صدر الممالک
بود در مراسم دولتخواهی کوشیده بمرتبه امارت ترقی نموده میر محمد خان لقب یافت فی الحقیقة
تاریخ سلطنت پادشاهی آنحضرت این سال فرخنده فال است و چون این خبر بمشهد مقدس
معلی رسید موجب دلتنگی و پریشان حالی محمد خان و لشکر مشهد مقدس شده جمعیت ایشان حال
بدرگاه معلی عرض داشت نموده مصحوب قاصدان مسارعت رفتار باذربایجان فرستادند و چون اسم سامی
و تعالی جوهر وجود آنحضرت را در دلهای کافه انام قرار گرفته خلایق بالطبع خواهان دولتش بودند
آوازه جلوسش بهر جا رسید موجب مسرت و شادکامی میگشت و آثار و علامات خیر عالمیان را
از جلوس همایونش مژده میداد بالجمله این خبر سعادت ثمر در اردو شایع گشت همگنان را موجب
استعجاب بیکران و حیرت بی غایت در دودمان صفویه چنین امری وقوع نیافته بود و راقم حروف از
صدر اعظم قاضی خان الحسینی استماع نمودم که در سالی که نواب سکندرشان در قراباغ قشلاق داشت
خواجه ضیاء الدین کاشی شرف الملک سکندرشان را دو واده بود و از من سوال نمود که خبر پادشاهی
شاهزاده کامران در خراسان صورت وقوع دارد یا نه من در جواب گفتم تلمیحاً چنین مذکور
میشود اما هنوز بتحقیق نپیوسته دیوان کال اسمعیل در میان بود خواجه مشار الیه احوال شاهزاده
از آن کتاب تفاول نموده در اول صفحه یمنی این قطعه بر آمد — خسرو تاج بخش شاه جهان

که کمترینش ماه پر قدر است ∴ تحفه چرخ سوی او هر دم ∴ مژده فتح و دولت و ظفر است
رای او پیر و دولتش برنا است ∴ دست او بحر و خنجرش گهر است ∴ آسمان دوش با خرد میگفت
که نه ترک ماه منین خبر است ∴ که بگیرد بتیغ چون خورشید ∴ هرچه خورشید را بران گذر است
خردش گفت تو چه پنداری ∴ عرصه ملک او همین قدر است ∴ نه که در جنب پادشاهی او ∴
هفت گردون منقر مختصر است ∴ باش تا صبح دولتش بدمد ∴ کین اثر خود نتیجه سحر است
بالجمله بعد از وقوع این حال امرای عباسی بجد و جهد تمام متوجه قلعه گیری گشته سعی و اهتمام
بسیار بظهور می آوردند اما درویش محمد خان بوفور عقل و مردانگی و حسن تدبیر در لوازم محافظت
و قلعه داری کوشیده بیرونیان هر چند سعی می نمودند گشادی نمی یافت تا آنکه مدت محاصره
بامتداد کشید و وقت قشلاق نزدیک آمده آوازه وصول لشکر عراق نیز رسید العزوه
مصلحت در کوچ کردن دیده بی نیل مقصود از پای قلعه هشتاد برخواسته روی توجه بدار السلطنه
هرات آوردند و امرای عظام رخصت یافته هر یک باقطاع خود رفتند اما چون اخبار خراسان
بجانبها شیوع یافت در سنه الجوق در قراباغ باردوی نواب سکندرشان رسید بایشان
باشماره سردار گفتگوی صلح بمیان آورده ابراهیم خان ترکمان را چنانچه سبق ذکر یافت برسم
رسالت روانه استنبول نموده بودند عزیمت جانب عراق تصمیم داده کوچ بر کوچ بمقر سلطنت
آمدند و زمستان را در دار السلطنه قزوین گذرانیده در اول سال یونت ئیل بجهت دفع فتنه
خراسان سر انجام اسباب آن سفر نموده قورچیان جهت احضار امرا و لشکریان اطراف
و جوانب فرستادند چنانچه در ذیل این اوراق وقایع آن سال مرقوم کلک تبیین مقال گردد

ذکر توجه موکب همایون بجانب خراسان جهت انطفای نایره فتنه و فساد حشم استاجلو

چون زمستان سلان ئیل بپایان رسیده نوروز جهان افروز سال یونت ئیل ترکی مبارک

ریاحین

وفیروزی جلوه ظهور نموده مشاطهٔ ربیع و نوروز نقاب احتجاب از رخسار نوعروسان
برداشت و بهار و ملک صلای عیش و صفا به پیر و برنا داده ولوای نزهت و خرمی در صحن
زمانه افراشت شاهزادهٔ کامکار نامدار در عشرت سلطنه پایدار بعیش و حضور
اشتغال داشته نواب جهانبانی بعشرت و کامرانی بخواستگاری صبیهٔ میرزا سلمان جشن
پادشاهانه آراسته مجلس بقدر و جه لایق انعقاد یافت و تکلفات رسمی که شایستهٔ این
امر است از جانبین بظهور آمده مقرر شد که درین سال ترتیب یراق و اسباب تجملات پردگی
آن پرده‌نشین سرادق عزت پردازند که بی قضای زمانی عروسی زفاف در سال دیگر اتفاق
افتد و میرزا سلمان شرف مخاطب سرافتخار بایوان کیوان افراشته پیشتر از پیشتر در امر
وزارت و رتق و فتق مهمات اقتدار و استقلال یافت هرچند امرا و ارکان دولت بدین
مصاهرت و مواصلت راضی نبودند اما باز این میلان خاطر شاهزاده رضا پیشه اظهار
اکراه خاطر خود نمودند چون اخبار خراسان بنوعی که مرقوم گشت متواتر گشته بود و از زد و
کار امرای خراسان مخالفت و آوازهٔ سلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در عراق بسمع
براق رسید از درجهٔ کمال بسر حد تحقق انجامید محمد خان و اسمعیل قلیخان وامرای که بخراسان
رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بعز عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق حالات خراسان را
حسب الواقع معروض داشتند میرزا سلمان و سایر دولتخواهان نواب سکندرشان و منسوبان و
مقربان شاهزادهٔ عالیشان بشورش و گفتگو درآمده جهت انطفای نایرهٔ فتنه و فساد خراسانیان
عزیمت تسخیر خراسان جزم نمودند هرچند این معنی موافق مزاج قورچی باشی شاهرخ خان
وبعضی از امرا نبوده در مجالس حاشا میگفتند که اقتضای [illegible] رومیان نیست مبادا چون نهضت
همایون بجانب خراسان وقوع یابد رومیان که در دستان پادشاهی روم فرصت غنیمت شمرده

در غیبت ما بجانب آذربایجان حرکت نموده فتنه و آشوب در آن دیار روی نماید نهضت
همایون بآذربایجان و دفع شر دشمن بکار نزدیکتر و بصلاح دولت قاهره لایق‌تر می‌نماید و اگر
پادشاهزادهٔ نامدار کامکار را که در خراسان تشریف دارد بقدر اعتبار و اقتدار زیاده
شده باشد که مخالفان او بجهت حسابی گیرند و امرای خراسان مطیع فرمان او باشند
نقصی بدولت ابدقرین نرسد میرزا سلمان و جمعی که خود را دولتخواهی نواب جهانبانی راسخ
دم میدانستند امرای مذکور را از اهل نفاق شمرده مضمون این مقال که **بیت**
هست آیین دو بینی ز هوس ٭ قبله عشق یکی باشد و بس ٭ اسناد نفاق و خلاف
بجمعی که در رفتن خراسان تأمل و تشددی نمودند و در خلا و ملا بعرض نواب سکندرشان
و شاهزادهٔ عالیشان میرسانیدند که مطلب امرا در منع عزیمت خراسان آنست که بکار خود
هوای در میانهٔ قزلباش گرم بوده اساس سلطنتی که در خراسان طرح انداخته اند
انهدام نپذیرد که در دو کار هیچ موجب استمرار ایشان گردد و این گفتگو باعث آن شد
که امرا بالا از حرف ممانعت لب بسته در توجه سفر خراسان ساعی گشته و امیرخان موصلو
نیز که در دارالسلطنه تبریز بود ملاحظهٔ خاطر نواب جهانبانی یا بجهت امداد و تقویت قلیچخان
مراسله و پیغام بجهت امضای آن عزیمت نمود و مجملا توجه جانب خراسان در خاطر کل اعیان
قزلباش تصمیم یافته و بجهت اطمینان قلوب طایفهٔ استاجلو و سلیمانخان و کدخدای علی
میرزا استاجلو زاده عبدالله خان استاجلو را بمنصب دیوان بیگی باشیگری سرفراز گردانیدند
مقرر شد که بطریق جد مرحوم خود در ضمن [illegible] مطالعه مهر زند و از بابت تکرمهٔ شاه
جنت مکان یک شهر با تومان را که بحبالهٔ او درآمده بود بروجه لایق عروسی کرده بمنزل
بیگلربیگی
او فرستادند و چند نفر از امرای استاجلو را که در اردوی معلی بی الکا بودند خصوصا شاه علی

تا رنجه واهمه سلطان آسایش افغلی وغیره کمک شفقت بادشاهانه مستمال ساخته مرخص
داد و مرافقت خراسان امر فرمودند که اگر مرشد قلیخان و امرای استاجلو که در خراسانند
بر جاده خلاف مستقیم باشند بعد از مدافعه ایشان امرای مذکور را در عوض تقصیر نمایند و
سلمانخان و امرای درویش سفیدان استاجلو متعهد آن شدند که کسان معتمد بخراسان فرستاده
مرشد قلیخان و امرای استاجلو را که ایل و عشیرت یکدیگرند نصیحت نموده از مسلک خلاف
و عصیان بطریق موافقت و الفت نمایند قنبر علی اختیار رنبام شاهوردی بیک تکلان
عم مرشد قلیخان که از عظمای آن طایفه عم مرشد قلیخان و در خدمت شاه جنت مکان مشیر
و مشار الیه بود اتفاق پیشتر از توجه رایات جلال او را بدین خدمت مأمور فرموده
بخراسان فرستادند و چون از علیخان ذو القدر بیگلربیگی فارس تقصیر سیاق
واقع شده درین دو سه سال که سفر آذربایجان اتفاق افتاد و لشکر فارس بهانه ظهور
و خروج قلندر که در کوه گیلویه واقع شد از سیاق تقاعد نموده نیامدند رقم عزل بر صحیفه
احوال او و چند نفر از امرای ذو القدر فارس کشیده امت بیک یوزباشی را که از عظما و
درویش سفیدان طایفه ذو القدر بود برتبه خانی و ایالت و دارایی و امیر الامرایی آن ولایت
که تخت سلیمان و دار الملک کیان بود منصوب گردانیده امرا بجهه تعیین نمودند
و حکم شد که امت خان از لشکر فارس جمعی را بمدافعه قلندر و معاونت سکندرخان افشار
بکوه گیلویه فرستاده خود با بقیه لشکر متوجه خراسان گشته بموکب ظفر قرین پیوندد
و فرمان واجب الاذعان عز اصدار یافت که ولی خان تکلو حاکم همدان بیگلربیگی
قلمرو علیشکر و امرای آن سرحد و ولی خان افشار حاکم دار الامان کرمان با جنود آن
ولایت عزیمت سیاق خراسان نموده درین سفر در موکب همایون باشند مجملا به ماه

بهار را در دار السلطنه قزوین بعشرت و کامرانی گذرانیده ارکان دولت ابد پیوند
بسر انجام اسباب و سیاق پرداختند و در هنگام ارتفاع محصولات فصل خزان عزیمت
آن صوب در حرکت آمده قورخمس خان شاملو را بحراست دار السلطنه قزوین و خدمت
دولتخانه مبارکه تعیین نمودند و استمالت نامها بامرای خراسان مصحوب قورچیان معتبر
ارسال یافت که از روی اخلاص و شاهی سیونی بر سر مرتضی قلیخان جمعیت کرده باتفاق او
بموکب اعلی پیوندند و فوج فوج سپاه گردون مآثر از اطراف و جوانب در ظل رایات فیروزی
آیت جمع می شدند در اندک روزی آنچنان جمعیتی دست داد که در هیچ زمانی جمعیت لشکر قزلباش
را بدان شان و شوکت نداده اند در اثنای راه شاه وردی بیک یکان از خراسان عود نموده
بعضی معذرتها از جانب مرشد قلیخان و رفقا عرض نموده در اثنای محاوره و گفت گوی درشت
خویی کرده عاقبت مورد عتاب و خطاب گشته مواخذ گردید و مهدی قلی بیک ولد حسین بیک
چاوشلو نیز که از قورچیان معتبر و کار و از عظما و معتبران طایفه استاجلو بود درین مراتب
گفت گوها تعصب او بنا بر حمایت ایل و عشیرت در مجمع دلیرانه سخن میگفت او نیز چون
صاحب داعیه و محل اتهام بود مواخذ گشت سلمانخان درویش سفیدان استاجلو با هواداران
دوستی شاهزاده عالمیان مرود را بقتل آوردند اما علیقلیخان و مرشد قلیخان آوازه ورود
لشکر عراق شنیده در رکاب مقدس شاهزاده گیتی ستان یعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
از دار السلطنه هرات بیرون آمده امرای عظام که با ایشان بودند عهد و پیمان بسته
موافقت حضرت اعلی و مخالفت نواب سکندرشان اختیار نموده بودند بر سر ایشان
جمعیت نموده منزل بمنزل تا حدود مشهد مقدس معلی آمده بجهت بی انتظامی احوال مرتضی قلیخان
و تغلب اعوان و انصار او و چمن رادکان طایفه جانی قربانی را که از اتباع مشار الیه بودند

نهب و غارت نموده اکثر بسبب لشکریان بسیار این طایفه تغیر و تبدیل یافت همت بران گماشته
بودند که وجه اموال او را از رکب و باد خالی گردانند در خلال آنحال مخبران خبر و رسید لشکر عراق
رسانیدند و مجال اندیشه تنگ گردیده از راه جهان نیرزمان تا بلده المومنین سبزوار
آمدند و در حینی که موکب همایون نواب سکندرشان بدامغان رسید ایشان در سبزوار
بودند با وجود قدرت و قوت لشکر عراق که اضعاف مضاعف آن گروه بود از دلیری
خراسانیان مامن ایشان تا سبزوار خاطرها مکدر و پریشان گردیده گمان مردم آن بود که
فیمابین آن دو گروه در همان چند روز مقابله و مقاتله عظیم واقع می‌شود و اکثر عظما و ریش
سفیدان این جنگ را نکرده میشمردند زیرا که طایفه قزلباش را اقربا و خویشان بیکدیگر آمیخته
جمعی دران طرف بودند از امرا صلاح اندیش خصوصا قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان
سبحان که مشورت ترک مخاصمت بود صدوری یافت اما میرزا سلمان امرا مذکور را با
نواب جهانبانی از اهل نفاق شمرده آشنایی و دورنگی با ایشان می‌نمود و ایشان مصلحت وقت
باطلاع رای منیر الضمیر نمیتوانستند گفت و در روزی که اردوی همایون در مرغیان نزول
اجلال نمود خبر مراجعت خراسانیان در افواه شیوع یافت تفصیل این مقال آنکه چون علیقلیخان
و امرای همراه به سبزوار رسیدند از ورود موکب همایون بادشاهی و کثرت و ازدحام لشکر عراق
خبر یافتند دانستند که مقابله با این لشکر ظفر اثر بیرون از حیز قوت و قدرت ایشان است صلاح
حال خود دران دیدند که عنان ازین راه برتافته هر یک با الکا خود رفته قلاع خود را مستحکم ساخته
بلوازم قلعه‌داری پردازند چه ظاهر بود که لشکر عراق را بجهت استیلا مخالفان رومیه در خراسان
زیاده از ... توقف نیست و الحق دران وقت فکر درست و تدبیر صواب چنان بود
مرشدقلیخان بتحصن قلعه تربت اختیار نموده متوجه آن صوب شد و علیقلیخان و امرا بهرات و غوریان

والحمد و در

والحمد و در رکاب سعادت انتساب شاهزاده جهانستان دار السلطنه هرات رفتند
و رایات نصرت آیات متعاقب ایشان در حرکت آمده مرتضی‌قلیخان و اکثر امرا نواب
بزرگ ظفرقرین پیوسته شد و چون خبر مراجعت علیقلیخان و تفرقگی امرا و اتباع ایشان و تحصن
مرشدقلیخان در قلعه تربت بمسامع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح دران دیدند که
اول خاطر از مهم او فارغ سازند تا او دران قلعه باشد بمهم دیگر نپردازند لهذا بجانب
تربت در حرکت آمده چون بپای قلعه رسیدند اطراف و جوانب قلعه را فرو گرفته احاطه نمودند
و سپاه را بامرا و عساکر اویماقات تقسیم یافته شروع در لوازم قلعه‌گیری کرده محصوران
بر اسم قلعه‌داری پرداختند و اندک روزی توپهای عظیم ترتیب یافته حوالی بلند ساختند
و میرزا سلمان و امرا تکلو زیاده از دیگران سعی و اهتمام میکردند و مرشدقلیخان و اهل
قلعه در محافظت قلعه‌داری کماینبغی ساعی بوده در مدافعه می‌کوشیدند و سپاه رخنه انداز
جلادت بظهور می‌آوردند یکمرتبه دلیرانه بسر رخنه اردوی خلیفه تکلو را که از امرای
معتبر بود بقتل رسانیدند طهماسب قلی بیک ولد قورخمس خان شاملو نیز که ایشیک آقاسی باشی
نواب جهانبانی بود در سر رخنه بقتل آمد مجملا آتش ها و از جانبین بازار محاربه و مصادمه
گرم بود و محصوران بانتظار بعضی از بیرونیان کوششهای مردانه کرده اثری بر سعی
موفور بیرونیان مترتب نگشت و الحق بعضی از دولتمندان خصوصا قلی بیک قورچی باشی
و شاهرخ خان از مهم خونریزش راضی نبودند که قلعه بقهر و غلبه مفتوح گردد و در خفیه با آقایان
و ریش‌سفیدان اویماقات در اثنای محاوره و گفتگو می‌گفتند که امید داریم که قزلباش
شمشیر در روی یکدیگر نکشند و مهم بصلح و صلاح فیصل یافته فسادی که بسبب ساعیان رو
روی داده بصلاح انجامد از بیم طعن خصما و حاسدان در مجمع امرا لب ازین گفتگو بسته

از خوف یکدیگر اظهار این معنی نداشتند تا آنکه زمستان را در پای قلعه بپایان رسانیدند
و نوروز عالم افروز سال فرخ فال توشقان ئیل ترکی ورود سعادت نموده سلطان بهار
بالش ایام لوای عظمت و کامرانی در بیت الشرف افراخت و مدت محاصره بطول
انجامیده از جانبین بستوه آمده بودند و ریش سفیدان دولت قاهره که در همراه اولیای بودند
خصوصا شاملو و استاجلو و غیرهم ازین مقوله حکایات در حضور میرزا سلیمان و صنادید امرا
و ارکان دولت بمیان آورده طبایع اندکی بمصالحه راضی گشت و در اول حال که این گفتگو
بمیان آمد ارکان دولت قاهره از زمره امرا اسمعیل بیگ نوه وارسامات عالی و علمای
بولی الخبر قاضی معسکر را باتفاق چند نفر از ریش سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد
قلیخان را نصیحت نموده بموافقت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از
مخالفت تحذیر نمایند مشارالیه چند روز فرستادگان را در قلعه نگاه داشته از قضیه
بقتل آوردن شاه وردی یکان عم او اظهار آزردگی بسیار کرده بسخنان حضرات و منع
انعاض ارکان دولت اعتنا نمی نمود تا آنکه شاهرخ خان مهردار ذوالقدر و امت خان حاکم
فارس که کل طایفه ذوالقدر متکفل مهمات او گشته از حضرت اشرف نواب جهانبانی التماس
عفو زلات و تقصیرات مرشدقلیخان نمودند و بعد از استمالت شاهرخ خان بقلعه رفته
با مرشدقلیخان ملاقات نمود و چون محصوران از قلعه داری بتنگ آمده بودند بمصلحت وقت
در مدارا و مواسا گشوده ابواب ستیزه مسدود ساختند بعد از تکرار آمد شد میرزا سلمان
و امرای عظام نیز در جوار قلعه با مرشدقلیخان ملاقات کردند و او در اخلاص غلامی نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان تجدید عهد و پیمان کرده بایمان موکد ساخت و قرار یافت که اردوی
معلی از پای قلعه کوچ کرده چند روز او را مهلت دهند که پیشکشی سامان کرده بدرگاه معلی آید

وچند نفراز

وچند نفر از اقوام و ریش سفیدان خود را در مرافقت میرزا سلمان و امرا بپایه سریر اعلی
فرستاده گناهان گذشته عفو تقصیرات او نمایند و فرستادگان بوسیله امرا و مصلحان شرف
سجده دریافته نواب جهانبانی مشرف گشته ملتمس المرام بوده و نموده و از جانب مناشیر
عاطفت باسم مرشدقلیخان مبنی بر عفو زلات و مذکرا ادا حقوق خدمت چندین ساله شاهقلی
سلطان یکان و والده مشارالیه که در هرات لله نواب سکندرشان و فرزندان ارجمند سعادت
نشان بود و عرضه داشته دریافته با خلع فاخره ارسال داشتند و از پای قلعه کوچ کرده در محل مناسب
کرامین حریق دارالسلطنه هرات و مشهد مقدس معلی بود نزول اجلال نموده منتظر ورود
مرشدقلیخان بودند که عزیمت جانب هرات بی اختیار دست داد ذکر توجه موکب همایون بجانب دارالسلطنه
هرات و بیان محاربه لشکر عراق و خراسان در غوریان و انهزام لشکر خراسان بتقدیر
خالق کون و مکان و سبب آن بود که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده در توجه جانب هرات و مشهد
مقدس متردد بودند خواجه عبدالمؤمن هروی که از اقوام خواجه افضل منشی بود از دارالسلطنه
هرات رسیده خبر رسانید که علیقلیخان و امرا و اتباع که در بلده فاخره هرات بودند بمعاونت
مرشدقلیخان در رکاب مقدس شاهزاده جهانبستان اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از
شهر بیرون آمده در غوریان رحل اقامت انداخته بوده در جمعیت و کمیت لشکر اهتمام
شد زیاده از هشت هزار نشان نداده و میرزا سلیمان و امرا را محل استعجاب گشت که این
امید مردم چگونه بتقابل عساکر نصرت نشان که ده برابر ایشانند توانند آمد و جه معاونت
مرشدقلیخان را تذکر و خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان از بیرون آمدن آنست که
موکب همایون ایشان از پای قلعه تربت کوچ کرده خود را بقلعه هرات رسانند چه ظاهر است
که هرگاه قلعه تربت در شش ماه مفتوح نگردد تسخیر قلعه سپهر اساس هرات که از قلاع مشهوره

اوقات و در من یکسال تسخیر نخواهد شد و لشکر عراق را جهت استیلا بر رویه و شامل
سرحد آذربایجان مجال توقف خراسان نیست بالضروره مهم روجه و نخواه تشویش خواهد
یافت و این تدبیر و نظر فعلا پسندیده نمود و اما چون مقدر الهی خلاف آن بود صورت دیگر
نمود و مفصل این مجمل آنکه میرزا سلمان و هواخواهان نواب جهانبانی خصوصا اسمعیل قلیخان که با علی قلیخان
بجهت قتل ولی خلیفه پدر او خصومت می ورزید و ولی خان تکلو و اعیان آن طبقه که با طایفه شاملو
و استاجلو عداوت قدیم داشتند بعد از تعارف بر احوال امراء عباسی اندیشه نمودند که
چون علیقلی خان هنوز از کوچ کردن اردوی ظفر قرین از پای قلعه تربت مطلع نیست
عنان عزیمت بجانب غوریان معطوف داشته بسبیل ایلغار خود را بایشان رسانند
که شاید ذات مقدس حضرت اعلی علیقلی خان بدست آورند چه محتمل بود که هرگاه خبر
برخاستن از پای قلعه تربت به علی قلیخان رسد باحتمال آمدن بجانب هرات در
غوریان توقف ننموده خود را بشهر انداخته تهیه اسباب قلعه داری پردازد فی الفور
این مقدمه را با نواب جهانبانی درمیان نهاده تاکید نمودند که همان روز با والده مدار
قرار ایلغار ده و یک لحظه تاخیر جایز ندارد و نواب جهانبانی در مجمع امرا اظهار این اراده
در خدمت نواب سکندرشان کرده با ایلغار عازم و جازم گشتند و امرا و ارکان دولت
از بیم طعن مفتریان لب از گفتگوی ممانعت بسته سر رضا جنبانیدند و در همان مجلس
ولیخان تکلو و جمعی دیگر از امراء تکلو و ترکمان و غیرهم بچرچیگری معین شدند و آن خبر
دار و شایع گشت لشکریان منبل کردن اسبان و انجام ضروریات ایلغار پرداختند
دریای لشکر چون بحر اخضر در تموج آمده و امراء عظام طوغاو کرها در رکاب اشرف نواب
سکندرشان و شاهزاده عالمیان روی براه آورده تا کنار پل لحظه ای شکر و الوار

نیاسوده آن

نیاسوده آن مسافت بعید را در یک شبانه روز طی نموده صبح روز چهارم که هنوز زمانه لبس
بلباس سیاه ملبس بود قراولان لشکر ظفر قرین بکنار هریرود رسیدند و قراولان اردوی علی قلیخان
واقف گشته خبر ورود لشکر ظفر قرین بکنار هریرود رسانیدند علی قلیخان در آن حال حمل بر کذب
آن خبر نمود زیرا که لشکر عراق را در پای قلعه تربت گمان داشت و از آنجا تا کنار پل مسافت
بعید بود و اما چون صبح کاذب طلیعه صبح صادق گشت و غلغله ورود لشکر انگیخته بر پل
برخاست علی قلیخان و امراء رفیق او سوار شده جرنغار قرار داده قول و دست راست
و دست چپ آراسته مستعد رزم و پیکار گشتند و اردوی خود را کوچانیده و بر سر پل باز
داشتند از این طرف لشکر ظفر اثر بعضی از سر پل عبور نموده و بعضی دیگر از آب معبر یافته عبور
نمودند و مبارزان طرفین بیکدیگر ملاقی گشتند و معرکه رزم گرم گشت طایفه شاملو و اتباع
ایشان بحفظ مدافعه مشغول گشته آثار جلادت بظهور رسانیدند و چون لشکر عراق
دو برابر خراسانیان بودند اندک زمانی پای ثبات استوار داشته نمود و کوشش مردانه
نمودند اما چون کوکب اقبال نواب سکندرشان و چتر همایون فال شاهزاده جهانبان
با فوجهای آراسته نمایان شدند و چشم علی قلیخان و لشکریان او بر آن لشکر بیشمار
افتاد دست ایشان از کار و کار ایشان از دست رفته از هجوم مبارزان و ازدحام لشکر ایران
صفوف سپاه شکست خورده روی بوادی هزیمت نهادند و غازیان قزلباش که بیکدیگر
میرسیدند بجهت تعصب قزلباشیت و هم کیشی در کشتن و بستن زیاده اهتمامی نمیکردند
اما طایفه تکلو برخلاف دیگر اویماقات تمیز در طایفه شاملو و استاجلو نهاده بسیاری
از آن طایفه را تیغ انتقام گذرانیدند و اردوی ایشان بغارت و تاراج رفته ترکمانان
و تکلویان چون باموال و اسباب رسیدند اندکی دست از تعاقب بازکشیده بغارت

بغارت بیمار مشغول شدند و نواب سکندرشان و نواب جهانبانی بمعرکه رسیده چون از حرارت
هوا و مشقت ایلغار پیاده و سوار را طاقت طاق شده و مراکب از رفتار مانده بود و در همانجا
فرود آمده در همان شب مرتضی قلیخان و جمعی از امرا را بدار السلطنه هرات فرستادند که خود را
بشهر رسانیده شهر را ضبط نموده منتظر ورود رایات جلال باشند اما علیقلیخان بعد از
انهزام از شاهزاده فلک مقام و همی حضرت اعلی جدا افتاده از راه دیگر بیرون رفت حضرت اعلی
پیشتر از راه دیگر بجانب هرات نمودند اکثر امرا معتبر که در رکاب آنحضرت بودند
شربت مرگ چشیده جان از آن ورطه خونخوار بیرون نبردند یکی از عظما و معتبران که در آن
جنگ بقتل رسیدند ابو الفتح خان شاملو ولد اغزوار خان و قباد خان قاجار و حاجی سلطان
چغتای مشهور بکوتوال و از اهل قلم میرزا محمد کرمانی وزیر سلطان حسین خان که در آن حین
وزیر حضرت اعلی شده بود و از گرفتاران ابراهیم خان برادر مرتضی قلیخان و خوشنجر خان و خواجه
علیخان کلانتر و غیر ذلک بودند و جمعی کثیر از میرزاها که گرفتار شده بودند میرزا سلمان بخلاف
رضای امرا در قتل ایشان مبالغه نموده بر تشفی انتقام میکرد و هر کس را از امرا مبالغه و در
خواست و اقوام و خویشان ایشان که با لشکر آمیخته بود و التماس می نمودند او بر رغم امرا حکم
قتل می کرد و بدین جهت محبت و اتحاد میانه میرزا سلمان و امرا نماند نقار ارتفاع یافت بالجمله نواب
شاهزاده نامدار و مصاحبان کودن اقتدار را از اعلی حضرت اعلی با چند نفر از فدویان
جان نثار راه هرات پیش گرفته با وجود حداثت سن و خردسالی بدلالت خرد خداداد آن
انجمن که مظنه بی اخلاصی داشتند جدا شده ارباب نفاق را از خود دور کردند چون منشور دولت
و اقبال آنحضرت بطغرای غرای تؤتی الملک من تشاء توشیح و تزئین یافته بود در ضمان صحت
و سلامت نصف شب شده بود که داخل قلعه هرات شدند و جمعی از رفقا و یاران شاملو که در شهر

ماندند بمحافظت شهر و کوتوالی قلعه مأمور بودند از مقدم همایون اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه
کرده بشکرگذاری سلامتی ذات اشرف قیام نمودند و خاطر شریف آنحضرت از جدایی علیقلیخان
آرام نگرفت و تفحص نمود که بر سر او چه آمده با کمال دل گرانی چشم بر راه انتظار
داشتند که در همان شب پاسبانان دروب قلعه مژده ورود جناب خانی رسانیدند
موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید و چون جناب خانی بدولت و کامرانی بشهر رسید
بشرف ملازمت رسیده و سلامتی ذات اشرف سجدات شکر الهی بتقدیم رسانیده
اظهار فرح و انبساط کرد و جمعی کثیر از گریختگان معرکه بهرات جمع شده باستحکام برج
و باره و فصیل و دروازه کوشیدند و دل بقلعه داری نهاده بترتیب اسباب آن مهم
مشغول گشتند و از آن شب چهار روز بعد حضرت اعلی و جناب خانی مرتضی قلیخان برناک
و اسمعیل قلیخان شاملو با جمعی دیگر امرا و لشکریان که روانه دار السلطنه هرات شده
بودند ایلغار نموده دیرگاه بدار السلطنه هرات رسیدند و در مدرسه پادشاه
مرحوم سلطان حسین میرزا فرود آمدند و چون از کثرت تردد و ایلغار اسبها از کار افتاده
قوت و قدرت تردد در راکب و مرکوب نمانده بود آن شب در مدرسه میرزا
استراحت نمودند که صباح داخل قلعه شوند صبح که اراده دخول هرات نمودند دروب را
بسته و برج و باره را مستحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض نواب سکندرشان
و امرا گردید زبان اعتراض دراز کردند بر مرتضی قلیخان و رفقا که چرا در همان شب پیش از
رسیدن نواب شاهزادگی و علیقلیخان شما ابواب را بر خود حرام کرده داخل
نشدید و الحق این تکلف ما فوق الطاقه و عدیم الاستطاعه بود چه اکثر اسپان بجهت
ایلغار چند روزه و ترددات جنگ و اشتداد گرما و حرارت هوا از کار مانده و عدم قدرت

الغارچه که قدرت رفتار نداشتند چگونه ممکن بود که با آن کوه پشته رو بحسب از غوریان
پیشتر از حضرت اعلی و علی قلیخان که از اسمان آسوده واشتند بهرات رسند بالجمله اردوی
معلی متعاقب کوچ کرده بدار السلطنه مذکور رسیدند در پی میرزا الجهت دولتخانه
شاهی نواب جهانبانی و بیوتات خاص تعیین یافت میرزا سلمان در جوار دولتخانه منزل
گزید امرا عظام بر طائفه با جمعی از اتباع بطرف یک دروازه رفته فرود آمدند و شهر هرات
را کالاحاطه بالبه در میان گرفتند و میرزا سلمان جد و جهد تمام در تسخیر قلعه هرات
نموده زبان تشنیع و سرزنش بامرا دراز کرده ایشان را نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و
شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان او بجان آمده در قضیه قتل او اتفاق
نمودند و عاقبت سر در سر دولت و بزرگی چند روزه نهاده در همان ایام در دست
امرا بقتل رسیده ذکر کشته شدن میرزا سلمان و مصالحه با علی قلیخان و معاودت اردوی ظفر
نشان بقزوین سلطنت ابدی بنیان چون میرزا سلمان صبیه خود در حباله نکاح نواب جهانبانی
در آورده خاطر از سوء مزاج نواب جهانبانی که بجهت قضایا تبریز و قتل اوردن
حسین بیک وزیر همشیره او و دیگر امور که کرده خاطر انور شاهزادگی شده بود
بخود دکان میسر و فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبدالصمد پسر بزرگتر او وزیر نواب جهانبانی
و میرزا نظام پسر کوچکتر مقرب الحضرت و انیس و جلیس بد خود را از فدویان نواب
جهانبانی شمرده زیاده از دیگران اظهار یکجهتی و هواخواهی میکرد و همیشه اعاظم امرا و ارکان دولت
قاهره بخصوص قلی بیک قورچی باشی و شاهرخ خان مهردار و محمد خان ترکمان را بتغیرات
و نفاق و شقاق متهم داشته خاطرنشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این سه پسر در
حیات اند کشش سلطنت نواب جهانبانی را طراوت و آب و رنگی نخواهد بود که بی یکجایی این

متوله حکایات

متوله حکایات در مجلس میگفت و خود ستایی میکرد و مفسدان اردو خصوصاً تاجکان صاحب
داعیه با امرا در خفیه ملاقات نموده این مقدمات را خاطرنشان میکردند بعد از قصه فتح
غوریان سر رشته عقل را از دست داده تحکمات با امرا میکرد و سر کار ایشان را بنفاق متهم
میداشت امرا از اطوار نواب جهانبانی ترس نموده بودند که سخنان میرزا سلمان عنقریب
مؤثر خواهد بود و از دفع او که محرک این اوضاع بود مصمم گشته منتظر فرصت بودند در این اثنا میرزا
سلمان اراده سیر کازرگاه کرده یراق و اسباب جشن عالی بانجا فرستاد و جمعی از ندما
و مطربان صاحب طبع و مصاحبان و مردم اردوی معلی را دعوت نمود که در روز معهود جشن
ملوکانه آراسته با ایشان صحبت دارد و امرای عظام پسران و برادرزادگان خود را که از جمله
و دیوانه مزاجان اردو بودند قرار دادند که چون میرزا سلمان بکازرگاه رود بانجا رفته مهم او را
بانجام رسانند و در روز معهود میرزا سلمان با جیش و لشکر خود سوار شده متوجه کازرگاه شده
و تعیین کردهای امرا که مقدم ایشان یوسف خان ولد قورچی باشی و ولیخان ولد محمد خان و
خلیل خان برادرزاده شاهرخ خان و امثال ذلک بودند با گروه انبوه از راه دیگر بقصد
قتل او متوجه شتافتند شخصی از آن مردم در حوالی کازرگاه آمده میرزا سلمان را از این حال
آگاه گردانید و او فی الفور عطف عنان کرده در کمال اضطراب بجانب شهر نهاد و جمعی کثیر از
ملازمان که همراه بودند بتفاریق روبراه آوردند میرزادهای عظام بکازرگاه رسیده از
مراجعت میرزا سلمان آگاه شده جمعی را فرستادند که اگر در راه او را دریابند مهم او بپردازند
والا بوقت دیگر اندازند الجماعت او رسیدند و میرزا سلمان از گرد راه بدولتخانه رفته
بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی رسیده ایشان را از قصد امرا آگاه کرده نواب شاهی
باحضار امرا امر نموده بعد از آنکه جمیع امرا و ارکان دولت جمع آمدند نواب جهانبانی از امرا سوال

گروگرب چیست که با میرزا سلمان که وزیر او معتمد الیه ماست درین مقام درآمده اند امرا در اول
حال انکار کرده گفتند که ما را از وی شکایتی نیست و اگر جهلاء قزلباش بی ادبانه سلوک کرده باشند
اهدان رسیده هر کس را فی نفسه فساد شده باشد بکار رسانیم درین اثنا الجماعت در مدرسه میرزا جمع
آمده شورش و غوغای عظیم نمودند کس باندرون فرستادند که میرزا سلمان مخرب دولت
و دشمن قزلباش است و ماده خلاف و نزاع قزلباش و عصیان و طغیان امرا خراسان جرم بسلوکی
او بوده و نیست و تا او دفع نشود این دو گروه از میانه قزلباش برطرف نخواهد شد چون کار
باینجا رسید امرا عظام ترقه برازین مقوله حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان مرد
با تحکمات و خرق و فتق امور حساب و معاملات دیوانی ازو متوقع بوده و با نسبت تمامت
که صاحب جیش و لشکر گشته برای خود دخل در امور سلطنت نموده باعث فتنه و فساد او گردد و حالا که قزلباش
بر و نهاده نزوی کابر داشته با او در مقام درآمده اولی آنست که او را از منصب وزارت جدا
ترک مهمات نماید مشارالیه اگرچه مرد عاقل بوده و میدانست که این امور ساخته و پرداخته امرا است
و بدون قتل او چیز دیگر راضی نخواهند شد اما چون ملاحظه نمود که مهم او منجر بان شد که این حکایات
در خدمت شاه و شاهزاده مذکور کرده از تعلقی که آدمی را بحیات می باشد و قطع تعلق از حیات
نمی تواند کرد راضی بان شد که مایرف او را گرفته گذارند که در محلی ساکن گردد و درین اثنا امرا عظام
دعای دولت شاهی کرده برخاستند و یکی از امرا را با جمعی تعیین کردند که اشیک میرزا را
نگاه دارند که فردا در باب او بهر چه امرا و اشاره نواب کامیاب اشرف باشد چنان نمایند و
چون میرزا سلمان مدار و پایه دولت و اقتدار نواب جهانبانی سعی می نمود و بحسب ظاهر خود را از
فدویان می شمرده میخواست که آنحضرت را در ملک موروث شریک و سهیم نباشد از وقوع این خلل
و فدغه عظیم بخاطر نعیش راه یافته معتمدی نزد امرا فرستاده از کنون خاطر ایشان استفسار نمود

ایشان بپرسیم ذات الله تعالی یاد نمودند که اسلاف فقیر و را اخلاص و بندگی ما شده عهد و پیمانی
که با نواب شاهی و شاهزادگی بسته ایم با مدار و استوار است غایتش چون میرزا سلمان
همیشه تحریک ما و فساد نموده خاطر مبارک ایشان را از ما و دولتخواهان منحرف میسازد
رشک حسدان قزلباش بوزارت و اقتدار او راضی نیستند و در باب او نیز هر چه امرا و شاهزاده
عالی باشند مطیع و منقادیم چون نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان خاطر شریف از کینه و نفاق
امرا جمع نمودند و باطنا از میرزا سلمان زیاده رضای خاطری نداشتند راضی شدند که در باب او
بر وفق رضای امرا عمل نمایند روز دیگر جمیع امرا در خانه قلی بیک قورچی باشی جمع آمده کس
بخدمت اشرف فرستاده میرزا سلمان را ربوده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال
و اسباب او را بالکلیه ضبط و مرادم میرزا عبدالله و میرزا نظام پسران او متعهد و مأخوذ گشتند
و بعد تفحص اسباب و مایرف او کرده و چون خاطر از آن ممر جمع کرده وجود او را باعث وجود و موجب
انعدام و بقای او را مستلزم فنای خود دانسته او را بدست قورچیان دادند طهماسب قلی بیک
موصلو یوزباشی ترکمان تومر علیا جناب سلطان هادی زخم شده و دیگران باتمام کارش پرداختند
عجب سرو آمد این کاخ ظلما ویر که چون جا گرم کردی گویدت خیز سبحان الله
آدمی زاد را آنچه خیر خود میداند عاقبت شر نتیجه میدهد و بسی هر چه تمامتر خود را بهوستان اهل شر
و بخارستان بلا و چار شده کل خطا و زلل مصحف میرزا سلمان مقصور آنکه بنیان قصر دولت
خود را استحکام میدهد و وسایل انگیخته نواب جهانبانی را او ما و خود ساخت و باین مواصلت
عمر و دولت را سه طلاق برگوشه چادر بسته باعث قطع رشته حیاتش گردید جسد مشارالیه
بعد خواری و ذلت بر خاک هوان افتاده بود و آخر الامر متوجه مسند و روعلمانش او را بمشهد
مقدس علی نقل نموده در روضه مقدسه مدفون گشت مشارالیه از طبقه جابره و اشراف و اعیان

اصفهانست که سلسله نسب خود را بجابر ابن عبدالله انصاری میرساند شمه از احوال او در طی
حالات وزرا و ارباب ارقام از اماثل و اقران ممتاز بود و در زمان نواب سکندرشان بمساعدت
اختر بخت فرخ فال پای بر معارج دولت و اقبال نهاده زیاده از مرتبه وزرا اقتدار و استقلال
یافت و با قضا و آنکه در عهد دولت نتایج در سوانح کثرت عبید و خدم و خیل و حشم و طنطنه
شمشیر قضا و سپر تقدیری توانده بود و بدین خیال محال پای از دایره ارباب قلم بیرون
نهاده متابعت نفس اماره نموده صاحب جیش و لشکر و حشم و طبل و علم گردید
با امرای ذی شان غالبانه سلوک نموده تفوق و رجحان میجست تا آنکه از نتایج آن
ناصواب بهاء بر سنی باو رسید الحق رتبه شاعری و سخن سرایی بفنون کمالات
آراسته و فهم و فطرت عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار آبدار در بدیهه
از وی بسیار سر میزد و اکثر اوقات در اثنای مشاغل امر وزارت و کثرت اژدحام
ارباب حاجات و ابیض مردم اهل را منظوم جواب نوشته قطعه و قصیده بدیهه تعلیم
طبیعت بی تفکر و تامل بر کمال بلاغت و آراستگی لفظ و معنی بر صحیفه بیان می نگاشت و از آن
چند روز که بقتل میرسید غزلی گفته بود که مطلعش اینست — خوبرویان خوش کشان سلمان
دارند ۞ بهتر آنست که اندیشه او زنده نکنند ۞ این دو بیت نیز از اشعار اوست
اثنا که در حین محاصره قلعه تربت گفته بود — بازم ز یار وعده دیدار میرسد
دل در طپیدنست مگر یار میرسد ۞ سلمان اگر رسید بلای از آن نهال ۞ گر عاشقی بلا بتو
بسیار میرسد ۞ و این غزل را در جواب مولانا محتشم کاشی بسیار خوب گفته بطلع
و حسن مطلع اختصار نمود — خال حسن بچشمان فتنه باز مده ۞ بدست مردم رفته اختیار مده
ز زلف پرده برخسار لاله گون مفکن ۞ بگنج گنج سعادت بدست باد مده ۞ القصه بعد از وقوع این

قضیه

قضیه امرای عظام عاقبت اندیشی که ره از نواب جهانبانی آهسته عالم نموده که بنابر اطمینان
قرب ایشان سپه اورا مطلقه ساز نواب جهانبانی ایجاب ملتمس امرا کرده رضا بطلب
و او از اموال و املاک او بعضی بدیوان اعلی منسوب گشته بعضی دیگر بتوزیع امرای عظام
اختصاص یافت و که دعای درگاه امر محاصره ظاهر فی الحقیقه باهتمامی میکردند درین اثنا اخبار موحش
از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا نامی از جانب فرمان فرمای روم و سلطان
آن مرز و بوم سردار شده لشکر بجانب آذربایجان کشیده و در آن سرحد نیران فتنه و آشوب
اشتعال داده ارکان دولت قاهره از این خبر بی آرام گشته صلاح در آن دیدند که
با علیقلیخان طرح صلح انداخته عنان عزیمت بصوب عراق و آذربایجان انعطاف
دهند شاهرخ خان مهردار در مقام رفع خامه کلفت و نزاع در آمده خود یک مرتبه بپای قلعه
رفته با علیقلیخان ملاقات نموده گفت صلح بمیان آورده خان مذکور خود طالب این امر بود
بعد از قیل و قال قواعد مصالحه فیما بین برین قاعده مشید یافت که علیقلیخان پسر بزرگ خود
ولیخان میرزا که در آن وقت دوازده ساله بود بیرون فرستاده در ملازمت فراغت آمیز
بخدمت اشرف مصحوب پسر ... سال داشته عرض نماید که ضمیر ما به این نمط ... میرزا
سلمان خون او واقع شد ما همان غلام و غلام زاده این درگاهیم و عذر تقصیرات گذشته
خواسته بجهت رعایت ادب ملاحظه طریق وثوق صوفیه و صفویه و حرمت پدر نامدار برادر بزرگوار
در خراسان بدستور سابق بهرات و توابع آن ابنی حضرت اعلی شاهی ظل الهی مسلم بوده باشد
و پیشکش لایق بیرون فرستاده ملتمساتی که داشته باشد عرض نماید که بوساطت ... بگوش امرا
بنزاع انجاح اقتران یابد اکثر امرای تکلو خصوصا ولیخان راضی باین معنی نبوده اما چون انواع صلاح
اندیشی در ضمن این مصالحه منطوی بود سبب خان شرف الدین اغلی تکلو را که ریش سفید ور

وزرگاه وان طایفه مرد سلیم النفس و صلاح اندیش بود بمصالحه راغب شده داو
ولیخان را از عناد و لجاج کم دانید و چون ماده نزاع و خصومت میانه علیقلیخان و اسمعیل قلیخان
قتل ولی خلیفه پدر او بود و سلطان حسین خان پدر علیقلیخان در عوض او کشته بود و بقتل
باقرا ولی که در جنگ غوریان واقع شد جمعی کثیر از طایفه اوجی شاملو که عشیرت و اقربای جانبین
بودند از زمره قتیلان بودند از عناد و لجاج ایشان خوف داشت و الحق نتیجه نداشت اسمعیل خان نیز
نیز بمصالحه راغب شده شدند و علیقلیخان صلح داده روز دیگر علیقلیخان عرایض اخلاص مشتمل بر عجز
و نیازمندی مشتمل بر خدمات حقوق ماضی بنواب سکندرشان و نواب جهانبانی فرستاده در باب
قضایائی که وقوع یافته بود بعذر دل پذیر تمسک جسته کلمه منذ بها از عدم اشفاق
ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان و بد سلوکی مرتضی قلیخان را بظهور آورده شرایط
صلح را موکد بیمین گردانید اما چون منشور خلافت و فرمان روائی حضرت اعلی شاهی ظل
اللهی در دیوان نخستین بتوقیع و قیع انا جعلناک خلیفة فی الارض زیب و زینت یافته بود
انتوی بر شرایط مذکور ترتیب نگشت و حروف و صوتی بر زبان رفت بالجمله حسب الالتماس
امرا و ارکان دولت مطالب و ملتمسات علیقلیخان حسب المرام بعز انجاح و انجام مقرون
گردیده تشریفات فاخره بجهت الیه و امرا تابین عنایت شده از جانب نواب سکندرشان
بلقب ارجمند فرزندی ملقب گشت و بجهت حضرت اعلی از جانب مهد والا گهر ورا در نیکاختر
هدایا و تنسوقات ارسال شده ولیخان میرزا پسر علیقلیخان در سلک ملازمان رکاب
عالی نواب جهانبانی انتظام یافت و قریب چهار ماه از نوروز سلطانی آن سال گذشته
بود که طبل رحیل کوفته از دار السلطنه هرات کوچ کرده و چون در مشهد مقدس معلی نزول
اجلال واقع شده بشرف زیارت آستان ملایک آشیان سلطان روضه رضا علیه و آبائه

التحیه والثنا

التحیه و الثنا فایز گردید و حسب الرضا علیقلیخان و بجهت تالیف قلوب مرتضی قلیخان و
طایفه استاجلو مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد عزل نموده آن ولایت را بسلمانخان
که نواده عبدالله خان و بزرگزاده طایفه مذکور بود دادند و ایالت استراباد
بمرتضی قلیخان نامزد شده و ولایت دامغان و بسطام و بیار جمند و عرب عامری
و نیز از جهت علاوه آن شده و شاهقلی سلطان قاجار را که از عظما طایفه استاجلو
در موکب رکاب روان بود بلله و اتالیق سلمانخان کرده ولایت جام را باختصاص یافت
مجملا ارکان دولت قاهره مهمات خراسان را بمقتضای وقت در هم جسته کرده روی
توجه بعراق آوردند و درین مابین گشتن دور عنان بساط دولت و آگاهی قرین نمودند
که مجد و سلطنت ملک خراسان شاهزاده جهان ستان یعنی حضرت اعلی تعلق
گرفت و هنوز لوای دولتش ارتفاع یافته آفتاب اقبالش بر عرصه کل ممالک
خواهد تافت و هر کس از امرا و مردم خراسان در وقت توجه رایات جلال اظهار دولتخواهی
نواب سکندرشان نموده بود در ذا ادا و ایشان مایوس گشته اندیشه عواقب امور در تلافی
و تدارک آن شده اول کسی که از امرای خراسان ابواب اطاعت و انقیاد مسدود ساخته
و مخالفت کرد حسن خان افشار رولو سوند که بیک قورچی باشی بود که حاکم دار السلطنه
سبزوار بود و در وقتی که موکب همایون قریب سبزوار رسید اظهار شاهی سیونی کرده باستقبال
موکب عالی شتافت و منظور نظر نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان گردیده بسبی
قلی بیک قورچی باشی بدستور بایالت سبزوار منصوب گشت درین هنگام در مقام خلاف
و عصیان آمده در حصار شهر و قلعه را مضبوط کرده توپ و تفنگ انداخته در مقام قلعه داری
نواب جهانبانی ابراهیم خان را مخاطب ساخته فرمودند که در مهمات خراسان هرگونه مدارا باید

بجهت صلاح اندیشی کردیم حالا که شمل حسین بیگ مردی کر روی پادشاه و شما خیره شده
قلعه بند و دست جسارت و بی ادبی دراز کرده توپ و تفنگ باردوی همایون اندازد
جای مسامحه نیست و اگر در باره او تغافل فرموده بگذریم منافی لایق دولت و مناسب
ناموس سلطنت نباشد قلی بیگ قورچی باشی که ریش سفید طبقه افشار و معظم ارکان
دولت و متعهد معاملات آن گروه تیره بخت بی سعادت بود سر خجالت در پیش
افکنده اذعان کلمات ولاورانه حضرت نمود تنبیه و تادیب ایشان را قتل و بهوشش را
صلاح وقت دانسته رضا بآن دادند نواب امرای نامدار دلیر ظفر شعار خصوصا
ولیخان و امرای تکلو را تسخیر شهر و قلعه مامور فرمودند و فرمان را انجز نموده عمل نمودند
در همان روز تا بایمن شایسته بجانب شهر و قلعه یورش انداخته از اطراف و جوانب
هجوم نمودند مردم حصار تا غروب آفتاب بمدافعه مشغول گشته بهنگام غروب که شام
ادبار آن تیره بختان رسید از تیر و ادوزخ عاجز آمدند دلیران موکب عالی دامن در
میان بپای حصار رسیده بر باره و بروج عروج نمودند و در ظلمت لیل چون سیل از
فراز روی شیب آورده بشهر درریختند راه گریز استیلا یافتند و چون اوباش رکاب طبقه
روی آورده بود و جمعی کثیر طعمه تیغ فنا گردیدند و حسین بیگ در درب ارک گرفتار گشته
یکی از یساولان سبزواری که ملازم رکاب عالی بود دندان در پشت پلی او نواخته بود
که قدرت حرکت نداشت و سر خجالت و شرمندگی بعرض پیل بی اختیار پیش انداخته
بود و حکم بسیاست او صادر گشته عبرة الناظرین از دروازه شهر آویخته و خلق انجوم
کرده شماتت کافر نعمتی و شومی پیران بقتل و ابوشش در آن شب مولاک از مجتمعه و آحاد
الناس اردو جهد و شکستن مایمانع اهالی و اعیان سبزوار آمده مجلا دقیقه از دقایق نهب و غارت

٢٥٢

و سنگ دوما

و سنگ و ما و امثال ذلک فروگذاشت نشد هر چند نایره غضب نواب جهانبانی
که التهاب یافته بود انطفا پذیرفت امر فرمودند که احدی متعرض رعایا و مردم
سبزوار نگردد اما چون شب بود و خانه‌های آن دمیت تمیز نمی‌شد و آزار و ضرر
بسیار بعجزه و زیردستان رسید روز دیگر متوجه احوال رعایا شده مطالب و مآرب
ایشان را بانجاح مقرون گردانیدند و ایالت آن ولایت به احمد سلطان بارز تکلو قرار
یافت و از آنجا کوچ بر کوچ روانه عراق گشته مرتضی قلیخان را در دامغان که ابی شد
که استعداد و سزاواری استرآبادی بهم رسانیده روانه آنجا نصوب کرده و موکب همایون بعز و
اقبال دار السلطنه قزوین رسیده در مقر سلطنت ابد پیوند نزول اجلال فرمودند
امت خان حاکم شیروان و ولیخان افشار حاکم کرمان و ولیخان تکلو حاکم همدان و
سایر امرا و حکام ممالک را که در خراسان جمع آمده بودند رخصت انصراف ارزانی
داشته بر یک بالکای خود در شدند از سوانح حالات این سال محاربه جماعت بیات
و تکلوست که در زمانی که اردوی معلی در خراسان بود وقوع یافت مجمل این واقعه
آنکه ولیخان تکلو که حاکم همدان بود بسفر خراسان مامور گشته سولاغ حسین تکلو که حاکم
کردستان و چمچال بود بمحافظت سرحد بغداد قیام داشت و از امرای بیات سیف سلطان
نیز معاونت او مامور بود میانه ایشان بعد از خروج قلندر و گرفتاری که سبق ذکر یافت
بافنا و متعلقان وحشت و نزاع پدید آمد و چون توقف اردوی همایون در خراسان
بامتداد کشید و اخبار اراجیف متواتر میرسید سیف سلطان بیات طامعی در آن
درآمده اراده نمود که دفع سولاغ حسین و جماعت تکلو که در آن سرحد مانده بودند
رفته اند نموده الکاء او را متصرف شود گروه انبوه از عشایر بیات جمع آورده بر سر



و استحکام ترتیب داده حارس و نگهبان بقدر احتیاج گماشته ذخیره سالیانه و یراق
توپخانه و مایحتاج قلعه داری سرانجام نموده بازگردید محمدیخان بکام و ناکام دل از حکومت
آن مملکت برداشته بمخان آمده عیال و اطفال خود و غازیان را در قلعه النجق حفظ نموده و از
امیرخان و امرای ترکمان درین مرات اصلا مددی بمحمدیخان نرسید و حفظ و حراست دار السلطنه
تبریز اهم اولی واپسته بملاحظه قرب اکراد با آنجا بیرون تنها و ولایت معمور و مجوز سعد که
معظم ارمینیه منظر است بتصرف معاندان در آمد و ولایت شیروان نیز از اعدی از امرای قزلباش
را مجال توقف نمانده تمامی آن ولایت بتصرف آن رومیه ستمگار گرفتار آمد از سوانح این سال
آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیه شاه جنت مکان که حرم محترم امیرخان ترکمان بود
در تبریز علیل و مریض گشته بمداوا و معالجات اطبای حاذق صحت روی ننمود و عاقبت
ودیعت حیات بتقاضی اجل سپرده در شنب تبریز فرمان یافت و نعش او را بدار الارشاد
اردبیل برده در روضه مطهره آبا و اجداد عالیمقام مدفون گشته باعث پریشانی ضمیر امیرخان
گردید ذکر قضایایی که بعد از معاودت موکب همایون نواب سکندرشان در خراسان بظهور پیوست
سابقا قلم وقایع نگار مرقوم صحایف اخبار گردید که حسب الالتماس علیقلیخان و امرای خراسان
مرتضی قلیخان را از حکومت مشهد مقدس معلی معزول نموده ایالت آن ولایت بسلمانخان پسر
شاهقلی میرزا خواهرزاده شاه جنت مکان و نواده عبدالله خان که بزرگزاده طایفه استاجلو
و بشرف مصاهرت این دودمان سرافراز بود تفویض یافت و شاهقلی سلطان قارنجه
که از عظمای آن طایفه بود لله و اتالیق او کرده ولایت جام باو اختصاص یافت و مقرر شد
که همیشه در مشهد مقدس معلی با سلمانخان بوده باشد و شاه رالیه در حدوث وقایع و
صدور سوانح برای او عمل نماید بعد از آنکه موکب همایون نواب سکندرشان از خراسان بعراق

نهضت نمود

نهضت نمود مرشد قلیخان از رفتن مرتضی قلیخان و ماندن سلمانخان اظهار بشاشت و خوشی کرده
بخوف و هراس ارادهٔ رفتن مشهد مقدس معلی و دریافت شرف زیارت روضه بهشت
آسا حضرت امام الجن والانس نموده بزبان اخلاص و یکدلی بسلمانخان پیغام داد که دیر
مدت نباشد که کلفت و محنت مرتضی قلیخان و طایفه ترکمان از سعادت زیارت امام
همام محروم بودیم حالا الحمد لله والمنه معاملات خراسان بر وجه دولتخواه دوستان سرانجام
یافته این مخلص خیرخواه تا غایت بجهت صیانت احوال و عزت و اعتبار ایل و عشیرت استاجلو
که در زمان اسمعیل میرزا پایمال حوادث و مغلوب اضداد شده بودند اطاعت و متابعت
علیقلیخان که از ایل شاملوست اختیار نموده رکاب او کشیدیم الحال آنجناب مخدوم
قدیم کل طبقه استاجلو است و خدمت او سرمایه افتخار و اعتبار خود دانسته طریقه
چاکری و خدمتگذاری مرعی داشته عند الملاقات در همه باب آنچه رضا و صلاح آنجناب
و موجب آسودگی ایل و اویماق باشد عمل می نمایم سلمانخان جوان هنوز استقامتی در کار
نیافته بود قشون و لشکر آراسته نداشته و جمعی قلیل که نزد او جمع آمده بودند مردم
پراکنده بی استعداد بودند و وثوق اعتمادی تمام بر کتابت مرشدقلیخان و سخنان کذب آمیز
او نداشت و راضی بآمدن او نبود و درکار او متفکر بود زیرا که مخاصمت داشت و نیز قدرت
ممانعت شاهقلی سلطان قارنجه که مرد عاقل کهنه سپاهی بود بجانب جام رفته در اوقات
در مشهد بود که درین باب فکری بصواب اندیشد القصه مرشدقلیخان بی تامل و استجازه
بمعدودی متوجه مقصد گشته چون قریب بشهر رسید سادات عظام و اعیان مشهد
صلاح اندیشی کرده از بیم مخاطرات و تعب و تشویشات قلعه داری جناب سلمانخان را
بالفت و اتحاد ترغیب نموده آماده استقبال گشتند سلمانخان چون شنید که او باندک مردی

می‌آید بالضروره اظهار خلت و داد کرده مهمان‌پذیر گردید و در روزی که بشهر می‌آمد
با سادات و خدام آستانه و اعیان مشهد مقدس بطریق استقبال کرده او را بشهر
آوردند و مرشدقلیخان با او باب سلوک نموده چاکرانه اختلاط کرد و از راه باستانه
مقدسه منوره رفته بشرایط زیارت قیام نموده مهمان سرکار فیض آثار گشت
و بجهت رعایت حزم و احتیاط چند روز در آستانه توقف نمود و از آستانه بیرون رفت
و سلمانخان هر روزه در آستانه مقدسه با او ملاقات نموده مراسم میزبانی پرداخته
تکلفات رسمی بظهور می‌آورد و مرشدقلیخان بفراست تردد خاطر او را دریافته ابواب
مکر و حیله گشوده بچرب‌زبانی و چاپلوسی اظهار اخلاص و حسن عقیدت خود کرده رفع تردد
خاطر او می‌کرد تا آنکه جمع کثیر از مردم مرشدقلیخان بتفاریق در شهر جمع آمده بعضی از مردم
بوکات نیز که تا غایت نزد سلمانخان نیامده بودند در آن چند روز آمده با مرشدقلیخان
ملاقات کردند و هوس حکومت مشهد مقدس معلی که همیشه در ضمیر او جای کرده بود از خاطر
سر برزد و از آستانه ظاهراً بقصد ملاقات سلمانخان و باطناً باراده استیلا و استقلال
با غلبه و شوکت تمام بچهارباغ شهر که محل اقامت حکام است و سلمانخان آنجا بود
رفته رحل اقامت انداخت و سلمانخان مراسم ضیافت و مهمانی پرداخته از هر باب
سخنان میان آوردند سلمانخان در دولتخواهی نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان سلطان
حمزه میرزا رسوخ تمام داشت مرشدقلیخان نیز در اول حال اظهار اتحاد نموده بالاخره
ما فی الضمیر خود را تصریح کرده خاطرنشان سلمانخان نمود که مردم خراسان از صفای
عقیدت دل براطاعت و متابعت حضرت اعلی بسته با علیقلیخان شاملو که لله آنحضرت است یکرنگی
خراسانند هم عهد و همپیمان شده مجدداً نواب سکندرشان مملکت خراسان را بفرزند ارجمند سعادت

سعادت‌نشان که در خراسانند مسلم داشتند اگر جناب خانی میل بودن خراسان دارند
از اطاعت و انقیاد حضرت اعلی و موافقت علیقلیخان چاره نیست و درین وقت
جناب خانی را افزون و لشکر آراسته که از عهده ولایت این ولایت و ضبط سرکشان
بوکات و متمردان حدود مشهد بیرون توانند آمد نیست صلاح دولت آنست که
ضبط این ولایت در عهده من باشد و جناب خانی بجانب خاف و باخرز که بانجناب
تعلق دارد رفته در آن ولایت بفراغت و عافیت گذرانند و از روی قدرت و اقتدار
ولایت مشهد مقدس را بخود مخصوص گردانیده سلمانخان را تکلیف رفتن خاف و باخرز
نمود چون در وقت آمدن مشهد جمعی را از میان استاجلو بحکم بر سر شاهقلی سلطان
قارچغه گذاشته بود که ایشان بدوستی با او ملاقات کرده اگر توانند او را بدست آورند
و ایشان متعهد گشته و در لنگر جام او را دریافتند چون در حین ملاقات زیاده بر دو
با او نبودند فی الفور او را گرفته مقید و محبوس بمشهد مقدس آوردند و مرشدقلیخان خبر یافته
بی‌تأخیر بتقاص خون شاه‌ویردی بیگ که عم خود بود بقتلش فرمان داد و در طرق مشهد او را
بقتل آورده سر او را در حینی که مرشدقلیخان با سلمانخان درین گفتگو بود بنظر رسانیدند
سلمانخان بجز اطاعت و انقیاد چاره نداشت رضاجوی گشته برفتن آن ولایت راضی
شد و مرشدقلیخان معتمدان رفیق او گردانید که شار الیه را بخاف و باخرز رسانند اکثر
که بجهت حکومت مشهد بر سر او مجتمع شده بودند از او جدا شده در شهر ماندند و آخر با معدودی
روانه شد و چون اوضاع خراسان و سلوک مرشدقلیخان بر وفق دلخواه خود شاه نمود
و حق‌گذاری نواب سکندرشان و نواب جهانبانی او را از بودن خراسان مانع آمده در آن ایام
راه بهانه شکار سوار شده احمال و اثقال انداخته بر سبیل فرار ایلغار بعزیمت عراق نموده و

و مرشد قلیخان از رفتن او آگاه گشته این معنی را عین مطلب خود دانسته در کمال شوکت
و اقتدار تکیه بر مسند حکومت مشهد مقدس معلی زده مبشران بجانب هرات فرستاده
حقایق این حالات را که محض اقبال حضرت اعلی از پرده تقدیر جلوه گاه ظهور آمده بعلیقلیخان
اعلام نموده با بوداق خان چگنی و اولاد او که جمعی کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طبقه
بابت و سایر امرا و سرخیلان اویماقات چنانکه در حدود مشهد مقدس معلی
بودند التیام و آمیزش نموده صبیه بوداق خان را خواستگاری نموده و تالیف قلوب
عامه مردم آن دیار کرده حکمش در آن ولایت نافذ گردید اکثر امرا پای در دایره اطاعتش
نهادند و او جمعی از طوایف استاجلو و غیرهم را که در مدت قضا با خدمات شایسته
بتقدیم رسانیده بودند بمرتبه امارت رسانیده و ولایاتی که محلو الکجیه تسخیر او در آمده
بود بمصلحت وقت انجامات قسمت نمود و شوکت و اقتدارش روز بروز تزاید میکرد
چنانچه محسود طایفه شاملو گشت اما آن جناب با علیقلیخان همچنان طریقه الفت و
دوستی و یکدلی مسلوک میداشت و در آن زمستان بفراغ بال در مشهد مقدس
معلی گذرانیده بنظم و نسق مهمات آن ولایت می پرداخت و سلمانخان با جمعی
از ملازمان قدیمی که همراه داشت از راه تون و طبس براق آمده در دار السلطنه
قزوین بملازمت نواب سکندر شان و نواب جهانبانی فایز گردید و حقیقت حالات را
بنوعی که رقمزده کلک بیان گشت عرض نمود چند روز قبل از ورود مشار الیه
علیا جناب شهربانو بیگم بنت شاه جنت مکان که حلیله جلیله او بود مریض گشته
معالجات حکما مفید نیامده دعوت حق را اجابت نموده بدار البقا پیوست
سلمانخان در حدود قزوین این خبر حسرت اثر شنیده موجب زیادتی اندوه و ملال

گشت

گشت نواب سکندر شان شفقتهای شاهانه و مهربانیهای خسروانه بظهور آورده
تسلی بخش خاطر او گردیدند و تفقد و دلجویی رفع ملال که از گردش روزگار روداشت بعمل نمودند

ذکر توجه موکب همایون بصوب آذربایجان نوبت دوم و گرفتار شدن امیرخان ترکمان و ترتیب یافتن علیقلیخان شیخ اعلی استاجلو و متعهد شدن بعصیان و طغیان تکلو و ترکمانان

چون موکب ظفر قرین شاهی بدار السلطنه قزوین رسیده زمستان بپایان رسید
و سلطان سیارگان اسباب شرف و کامرانی به دولتخانه حمل کشید یعنی نوروز گیتی افروز
سال پیچی ئیل ترکی موافق سنه اثنی و تسعین و تسعمایه ابتهاج بخش ایام خوشدلی و کامرانی
گشته عشرت ابا و جهان از موسم ربیع نضرت و طراوت تازه یافت نواب جهانبانی را
که آغاز جوانی و ایام استعداد که لذات نفسانی و کام جوانی بود و اوقات شریف
بسیر و صحبت صرف شده همواره با مخصوصان و مصاحبان در خلوت بزم عشرت آراسته
اقداح راح ریحانی و جرعهای نشاط افزای دوستگانی میکشید و از گلزار وصال مهرویان
لاله عذار گلهای شادمانی میچید امیرخان بیگلربیگی آذربایجان قاسم بیک وزیر خود را از
تبریز بپایه سریر اعلی فرستاده حقایق حالات آذربایجان و تسلط رومیان و [illegible]
ایروان را عرض نموده استدعای نهضت رایات جلال بدان صوب نمود که در رکاب نصرت
انتساب بتسخیر قلعه ایروان قیام نماید امرای عظام و ارکان دولت جاقانی کرده توجه جانب
آذربایجان در دلها تصمیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دار السلطنه قزوین در حرکت آمده
بجانب آذربایجان نهضت فرمودند محمدخان ترکمان رخصت رفتن کاشان حاصل نمود که
ترتیب لشکر خود کرده متعاقب بموکب نصرت قرین بپیوندد و مسیب خان تکلو نیز با مختار
سلطان برادرزاده اش بجانب ری که الکای ایشان بود رخصت شدند و چون همین مبالغ مغرب

سرادقات اقبال کرده نواب جهانبانی بقصد زیارت آستان ملایک آشیان سلطان الاولیا و
برهان الاصفیا و مشایخ کرام صفویه قدس اسرارهم از اردوی همایون رخصت و التماس
رخصت شده متوجه دارالارشاد اردبیل شد هنوز نواب جهانبانی عود ننموده بودند که امیرخان
برسم استقبال موکب اعلا با امرا و اتباع خود که اکثر برادران و اولاد و اقوام و عشیرت او بودند
و قریب ده دوازده هزار کس از ایل و اویماقات ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان
انتظام داشتند بزیب و زینت و آراستگی تمام از دارالسلطنه تبریز رسیده قرب اردوی
همایون فرود آمدند و چون نواب جهانبانی وارد و مشرف مدت توقف نمودند و بعد از ورود نواب
جهانبانی اول بشرف ملازمت آنحضرت سرافراز گشته بوساطت او شرف پای بوس سکندرشان
دریافت و مورد توجهات و تلطفات تازه گردید و بیرون از شوکت و عظمت و آراستگی قشون و لشکر
و تجملات ملوکانه و اطوار بزرگانه او نایره حسد که هواپرستان جاه و طلب هر چند فراخ حوصله و
خردمند باشند خالی از آن نیستند در کانون درون اکثر امرا و ملازمان رکاب اشرف اشتعال یافت
چون نواب جهانبانی بالطبع توجه جانب تبریز داشت بواز میانج کوچ فرموده بعد از قطع منازل
و مراحل در ساعتی سعد داخل دارالسلطنه تبریز شدند و اهالی و اصحاب تبریز بالعموم تا از ده
از خورد و بزرگ باستقبال بیرون آمده آثار بشاشت و خرمی بظهور آوردند و نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان بدولت و اقبال در دولتخانه تبریز نزول اجلال نموده در مقر دولت سلطنه
آبا و اجداد تکیه زدند و جناب خانی لوازم میزبانی پرداخته آثار خدمتکاری بظهور آورد و همواره
انوار توجه و التفات بر ناصیه احوالش تافته روز بروز در ترقی و تزاید بود تا آنکه از اقتضای روزگار
بساط دولتش در هم نورد و دید صورتی که هرگز در آینه خیالش در نمی آمد بچشم عبرت بین مشاهده نمود
و عاقبت بار رسید آنچه رسید تبیین این مقال و تفصیل این اجمال آنست که در مرتبه اولی که نهضت

همایون بجانب

همایون بجانب تبریز اتفاق افتاده در آن سال قشلاق همایون در آنجا واقع شد
نواب جهانبانی خورد سال بوده اکثر از امیرخان و امرا ناپسندی بظهور می آمد و نقاب
خفا و جلباب احتجاب مستور بود و درین مدت که ایام سعادت انتظام عمر نفیس
بهجده پیوسته و بسن رشد و تمیز رسیده بود و آثار غرور جوانی علاوه کیفیت باده
سلطنت و فرمانروائی گردیده نشاء شربت شراب ارغوانی ضمیمه آن دو کیفیت عالی شده
بود باندک حرکت ناملایم آینه خاطر مبارکش غبارآلود میگشت در اوایل حال که نزول اجلال
در تبریز واقع شد چون خاطر اشرف آنحضرت از بعضی مفسدان قزلباش که پای از دایره
ادب بیرون نهاده بی رسمیها از ایشان بظهور آمده بود منحرف گشته اراده خاطر نفیس
آن بود که آن طبقه را از میان بردارد و چون امیرخان در هنگام سنوح آن وقایع در اردوی
معلی نبود و ظاهرا دامن اخلاصش بلوث آن بی ادبیها آلوده نشده بود نواب جهانبانی
میخواست که او را در جمیع امور با خود متفق ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او
بظهور آورد و لهذا التفات بیش از پیش درباره او مبذول داشته در تعظیمات و
تکریمات او مبالغه می‌فرمود اما مشارالیه که فی الواقع مرد خیراندیش مصلحت کیش
بود در هنگامی که سلطان روم در کمین عداوت نشسته و کمر همت بتسخیر آن ملک بسته تقبیح
آن جماعت را که هر یک ریش سفیدان اویماق بزرگ بودند مناسب وقت ندانسته راه
این گفت و گو نداد و مع هذا شرب شراب را که تا غایت در نهی آن سعی می نمودند نواب
جهانبانی باقتضای ایام عشرت و انجام جوانی ارتکاب نموده بود و مکرر و مشروح
گاهی از روی دولتخواهی نصایح آمیخته می‌نمود و امرا و ارکان دولت را که درین امر تحریض
نموده بودند سرزنش می‌کرد و از برادران و اولاد و دوستهای او که همه دستیاری داده

بسبب غرور بودند بی ادبیها ظهور می یافت و انحضرت از فراخ حوصلگی و پاس دولت
و حفظ جاه و مرتبه امیرخان پرده حجاب بصورت اطوار ایشان میکشید اما این گونه
حرکات ناملایم که از و صدور می یافت موجب غبار خاطر انور میگردید و مجلسیان
عالی که جوانان جاهل و از عاقبت اندیشی و غمخواری دولت غافل و نااهل بودند خصوصا علی
قلی بیگ فتح اغلی و محمد بیخان سارو سولاغ قوم او که از اویماق استاجلو بودند و در سلک
مقربان و مخصوصان بساط عزت انتظام یافته با طایفه ترکمان عداوت قدیم داشتند
و در اثنای شرب شراب غلیان مستی تحریک باد و فساد نموده سخنان دلنشین بعرض
میرسانیدند و خاطر شریف انحضرت را از رده تر میساختند از جمله اعمال ناشایست که او را
دران با خود و مصاحبت میداشت یکی آن بود که بی رخصت پادشاه برای و صلاح خود قلعه
بر دور خانه خود بنا نموده برج و شیر و پرداخته استحکام داده بود و دیگر نواختن کرنا
که درین دودمان مخصوص پادشاه است و بی رخصت پادشاه با امرا و خوانین نسبت ندارد
و او با وجود رشته الای مصاهرت بدین عطیه عظمی سرافرازی نیافته بود و بجود کرنا
بجهت آنکه طنطنه عظمت و بزرگی او در سرحد گوش مخالفان رسید و طبل و آوازه
کوس و تمت داده در نقاره خانه اش می نواختند و بع عمله نقاره خانه همایون ممنوع
نشدند و انحضرت این حکایات را وقعی ننهادند و دیگر آنکه اسمعیل خان را داری حاجی
منصب شیره چی باشیگری داشت بعلت رسوم شیره چی باشیگری زیادتی چند ظلم و تعدی
میکرد و معانا اقایان قاجار تمکین او نکرده دست اندازی چند که کرده بود از و باز گرفته
بودند درین وقت جمعی از ملازمان امام قلی خان بیگلربیگی فارس قراباغ که بتبریز آمده پیشکش
بدرگاه جهان پناه آورده بودند اسمعیل خان گرفته اموال ایشان را متصرف شده بود

حکایت بنواب

و شکایت بنواب جهانبانی کردند انحضرت کس نزد امیرخان فرستاد که چون امام قلیخان
از اعیان امرا و بیگلربیگیان است لایق نیست که ملازمان او را در درگاه معلی گرفته مواخذه
نمایند و ارکان دولت معتقد شدند که آنچه طایفه قاجار را از پیشکش که اسماعیل خان برده
باشند مع شیء زاید عوض دهند امیرخان و برادران رد فرموده انحضرت و ملتمس ارکان
دولت کردند و بی ادبی و بی اعتدالی ایشان از اندازه بیرون رفته سرحد افراط کشید
اعتداد این امور را حمل بر عصیان داراه و طغیان او نموده سخنان وحشت انگیز باشرف
رسانیدند و در تهیج فتنه سعی می نمودند تا آنکه رفته رفته بسعی ساعیان کلفت و کدورت
بمیان آمده پرتو شعور او بدین معنی تافت و از غروری که داشت سوء مزاج انحضرت را
عدیم الاثر پنداشت و پای ادبار در دامن کشیده از ملازمت عتبه علیه پادشاهی تقاعد اختیار
نموده ترک آمد شد نمود نواب جهانبانی چون نمی خواستند که یکبارگی پرده از روی
کار بردارند بجهت رفع حجاب او در میدان صاحب آباد که حریم خانه و قلعه او بود مجلس
چوگان بازی و قپق اندازی طرح نموده بزم عشرت آراسته شد و جمیع امرا و اعیان
و امیرزادگان قزلباش حاضر شده بلوازم سور و سرور و خرمی و حضور می پرداختند
امیرخان با وجود قرب جوار تقاعد ورزیده بآن مجلس نیامده و این معنی موجب مزید
اسباب وحشت گردید و درین اثنا ماه حرام محرم و ایام عاشورا از محرم رسید درین دودمان
ولایت نشان این قاعده استمرار دارد که در روز عاشورا پادشاه و جمیع امرا و
اعیان سپاه بتعزیه سید شهدا و قتیلان معرکه کربلا پرداخته هنگامه عزا و ماتم
سور و بکا در خدمت حضرت اعلی گرم میدارند و دران عاشورا این هنگامه در مسجد حسن پادشاه
که بر جانب شمال میدان صاحب آباد واقعیست گرم گشته جمیع امرا حاضر آمدند امیرخان

تغافل ورزیده بمیدان نیامد امرا و مقام این تغافل را که نتیجه تمام داشت لایق ندیده کس
بطلب و احضار او فرستادند و در خانه محفل تعزیه منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه ترکمان
شده بود و این معنی بوقت عرض رسیده موجب ازدیاد غبار خاطر مبارک گردیده در مجمع امرا کلمات
او بطریق گله مندی بر زبان می آوردند و قلی بیک قورچی باشی با ملتها با امیرخان اتفاق داشت
و اکثر امرا معاونت یکدیگری نموده قورچی باشی خواست که میانه نواب جهانبانی و امیرخان
مهم باصلاح آورد از جانب امیرخان اظهار عقیدت و اخلاص کرده استدعای آن نمود که رفع
حجاب امیرخان بتشریف قدوم سعادت بنیان کرده خانه او را بنور حضور بیارایند و الحاح
درین باب بسر حد افراط رسانیده نواب جهانبانی ایجاب ملتمس قورچی باشی نموده
گروه بمنزل او تشریف بردند و او جشن عالی طرح نموده بزم با دو نشاط آراسته و اسباب
ضیافت مهیا داشته کما ینبغی باداب مهمانی پرداخت و بمقربان مخصوصان نواب
جهانبانی خصوصا علی قلی بیک قسم تواضعات او میانه و تکلفات درخور زمانه
بظهور آورده اما برادران و پسران و اقوام امیرخان که اکثر در سلک تنظیم و صاحب
جیش و لشکر و ازباده جهل و غرور بدمست شده بودند حرکات ناملایم بظهور آورده
بمقربان آنحضرت خصوصا اعیان شاملو و استاجلو سخنان تهدید آمیز بکنایه و صریح
بر زبان آمده و نزد ازایشان نیز ادراک پرده بی اندامی بظهور پیوست و هیچ فایده مبین
آمد و رفت مترتب نگشته بلکه اسباب وحشت آماده تر گردید چون بازار باده تمامی
رواج داشت و شاهرخ خان در مجلس عالی حریف بزم پیاله گردیده ازباده التفات
سرمست شده بود و غبار خاطر شریف آنحضرت را که بکمال رسیده ظرف طبیعتش ازباده قهر
لبریز شده بود با امیرخان بسبیل از وی دریافته رضاجوی گردیده در تقبیح امیرخان با دیگران

همداستان

همداستان گشت و کنون خاطر نواب جهانبانی را با قورچی باشی در میان نهاد مشارالیه هر چند
خواست که نواب عالی را ازین اراده منصرف ساخته بوقت دیگر اندازد فایده نکرد امیرخان
و دیوانه حرمان ترکمان که بدمستان باده نخوت و غرور بودند ازین مقدمات که هنوز در
پرده خفا بود خبر یافته اراذل و اطایل پیش گرفته در خانه امیرخان جمعیت عظیم نموده
چون تقلید و تعصب اویماق را بهانه کرده بودند مجموع آن طایفه حتی قورچیان و یوزباشیان
و ملازمان خاصه شریفه نیز داخل جمع ایشان گشته تا سه‌ازی ده هزار کس اسلحه در اتفاق
بسته ابواب شورش و فساد گشودند با جمیع مهمای ترکمانان اکثر صحبای مبلاکه در خدمت نواب
جهانبانی تربیت یافته خاطر مبارک آنحضرت را ازما دولتخواهان منحرف ساخته بسیار تهم
خصوصا علی قلی شاملو و محمدقلی یساول ولاغ و اسمعیل خان شاملو و امثال ذلک لایق
خدمت آنحضرت نیستند ایشان را اخراج می باید کرد تا موجب اطمینان خاطرها گردد و چون
این گونه عبارت از ارباب عقیدت و اخلاص در نظر اصحاب بصیرت محض بی ادبیست
اهل نا هنجار ترکمانان موجب زیادتی غبار خاطر مبارک شاهزاده گردیده شعله آتش
غضب که در کانون خاطر بر تعبیش اندوخته بود افروخته تر گشت و پرده از روی کار برداشته
کنون خاطر خود را بظهور آورده در تنبیه و تادیب ایشان راسخ گردید اول بجهت کسر شوکت
امیرخان رقم عزلت بر صحیفه حالش کشیدند الکاء تبریز را التونقیر فرمودند و این رقم عالی
را بر مواجب تبریز خواندند تبریزیان که از تسلط و استیلای ترکمانان و طلب و خواست
امیرخان بجان آمده بالطبع خواهان این امر بودند پذیرای فرمان گشته وجود او را
ناپدید انگاشتند و چون آگاه شد مردم مملکت از خانه امیرخان منقطع گشت صورتی که هرگز
در پرده خیالش مصور نبود در اینی دیده از خواب غفلت بیدار شده در قلعه خود را بسته

بمحافظت حال خود پرداخت و توپ و تفنگ بر بروج و باره برد و اسباب قلعه داری
مهیا کرد و چند توپ از برجی که بطرف میدان صاحب آباد مقابل دولتخانهٔ همایون بود انداخته
شد تا سه روز هر روز بدین منوال صدای توپ و تفنگ متواتر بود و نواب جهانبانی را از آن
جسارت عرق حمیت در حرکت آمده شاهیسون کرده حکم فرمودند که از طایفهٔ ترکمان
هر کس غلام و محبت این دودمانست به دولتخانه حاضر گشته هر کس دوست دار امیرخان
و طالب رضای پست دست ازین دولت کوتاه کرده در دامن امیرخان آویزد طایفهٔ
ترکمان که صدای شاهیسونی شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاد و قرار خلاف
بخود نتوانستند داد فوج فوج بدر دولتخانهٔ همایون حاضر گشته در سلک شاهیسونان
منتظم می‌شدند تا آنکه امیرخان پسران و برادران خود را نیز فرستاد که از زمرهٔ
شاهیسونان خارج نباشند اما خود از آمدن متقاعد گشت بنابران جمعیت وارده عام
ترکمان روی بتفرقه و پراکندگی آورد و امیرخان متحیر کار خود مانده خواص و
ندمای او جرأت نموده اظهار کردند که چون حکم شده که هر کس شاهیسون است
به دولتخانه حاضر آید مناسب آنست که بوسیله و ساطت احدی عزم ملازمت نموده خود را
از پردهٔ حجاب بیرون آرید امیرخان سخن نیکخواهان را رد نموده جرأت آمدن نکرد
و امرای عظام که بدولتخانهٔ همایون جمع آمده بودند کس فرستاده او را از قلعه بستن
و توپ و تفنگ انداختن منع نمودند که اگر درین مقام باشد ربا که بندگان اشرف ارادهٔ
لازم بگیرد که در تسخیر قلعهٔ او سعی نمائیم و بعد از آنکه مهم باینجا رسید بداند که چه نتیجه
خواهد داد و در اول حال سخنان درشت ناملایم در جواب القا نمود و نواب عالی کل طایفهٔ قزلباش
و تبارزه را امر فرمودند که یراق بسته اسباب یورش مهیا دارند که شب بقلعهٔ او یورش

نمایند خلایق

نمایند خلایق فرمان پذیر گشته در دولتخانهٔ همایون کثرت عظیم واقع شد و نواب جهانبانی
آماده یورش بود و امرای عظام از حرکات ناهموار و اعمال ناهنجار امیرخان مجال و جرأت
برداشته دست ورقه که در حرمت نواب سکندرشان آویخته کس بحرم بخدمت آنحضرت فرستادند
که نواب جهانبانی را از آن شب که شب جمعه بود و احتمال خونریزی و فساد عظیم داشت ازین
اراده منصرف سازند اگر فردا امیرخان بملازمت نرسید رضای خاطر اشرف وقوع یابد
نواب سکندرشان فرستادند جمعی را طلب فرموده از آن اراده منصرف ساختند
روز دیگر همان جمعیت و ازدحام در دولتخانه بوقوع پیوست و مراسله و آمد شد میانهٔ او
امیرخان تکرار یافت چون چاره بجز اطاعت و انقیاد ندانست قرار بیرون آمدن
داده حکیم ابوالفتح تبریزی مشهور بحکیم کوچک که از جملهٔ مخصوصان امیرخان بود آمده خبر
بیرون آمدن آورد و قورچی باشی شاهرخ خان و امرا تا حوالی قلعه رفتند و او
بیرون آمده در مسجد شاهی که در صاحب آباد واقعست با یکدیگر ملاقات نمودند و امرا او را
مصحوب خود گردانیده به دولتخانه آوردند چون داخل دولتخانه شد شمشیر از میان گشوده
برگردن انداخت از یک طرف قورچی باشی و یک طرف شاهرخ خان دست او را گرفته
بطریق گناهکاران به نظر خجسته نواب عالی درآوردند چون بشرف پابوس مشرف
شد نواب عالی از خلق کریم و از رزم که از اجداد عالی مقدار یادگار رواداشت فی الفور شمشیر از گردن
او برداشتند درین وقت امیرخان ازرستی دست داده گریه کرد و نواب جهانبانی نوید
جان بخشی داده فرمودند که با وجود این همه اعمال ناهنجار که از تو در وجود آمده و غبار نقار که
از تو در دل نشسته جز مرحمت و التفات امری بظهور نمی‌آید حکم شد که آن شب شاهرخ خان
در دولتخانهٔ نواب جهانبانی میزبان امیرخان بوده باشد او هم خان را از امرای ترکمان بقلعه

فرستادند که محافظت خانه امیرخان نموده در حفظ ناموس متعلقان او کوشند امیرخان تب
در دیوانخانه بسر برده روز دیگر تب در دیوانخانه بسر برده بود روز دیگر در بالاخانه عمارت
هشت بهشت جای او متعین یافت و اموال و اسباب او بحیطه ضبط درآمده و بعد از چند روز او را
بقلعه قهقهه فرستادند امیرخان محبوبه داشت بی نظیر نام که کمال تعلق و تعشق داشت التماس
نمود که بی نظیر را مصحوب او کردانیده او را از وجدان نزد نواب جهانبانی ملتمس او را مبذول داشته
بی نظیر را مصحوب او کردانیدند و چون این مقدمات بسعی علیقلی بیک فتح اغلی بوقوع پیوست
نواب جهانبانی او را مورد تربیت کردانیده برتبه ایالت و خانی در دار السلطنه تبریز
سرافراز ساخته محسود جمیع امرا و ارکان دولت کشت هرچند تربیت او مکروه خاطر امرا
عظام بود اما مجال آن نداشتند که باظهار ما فی الضمیر زبان توانند کشود و همگی خاطر الیه توسل
جسته اوراب ملایمت و دوستی مفتوح میداشتند و چون اسمعیل قلیخان ملقب بوله داشی داشت
نواب جهانبانی علیقلی را برادر خوانده ملقب بارجمند قرداشی یافت و محمدی سارو سولاغ که
مدبر امور و صاحب اسرار خفیه شده بود بسمت قرداشی موسوم کردید طایفه استاجلو
که در زوایای خمول خزیده بودند سر از جیب وجود برآورده مورد عنایات و التفات شدند
و جمعی کثیر از آن طایفه در دار السلطنه تبریز جمع آمده ملازمت علیقلی خان را سرمایه عزت و افتخار
نموده دانسته میرزادکان معتبر استاجلو غاشیه بندکی او بر دوش کرفته پسران و برادران
و اتباع امیرخان از توجه و التفات نواب جهانبانی مایوس کشته طایفه استاجلو را که مخالف
ایشان بود در کمال اعتبار یافته جز ذلت و خواری امری دیکر ملاحظه نمی نمودند هریک
از کوشه بیرون رفته روی توجه براق آوردند و چون این اخبار در کاشان بمحمدخان
ترکمان رسید در بحر تحیر غوطه خورده بکار ره افتاده همشیره امیرخان در حباله نکاح ولیخان

نکو برادران و اولاد امیرخان بتدریج بهمدان رفته نزد او جمع آمدند محمدخان در
مقام فتنه انگیزی درآمده از کاشان بهمدان رفته با ولیخان ملاقات نمود و او را بسخنان
دلفریب از جاده اخلاص منحرف ساخته اراده نمود که کل طایفه ترکمان و تکلو جمعیت نموده
به تبریز آیند و از معاندان امیرخان انتقام کشند و علیقلیخان فتح اغلی و محمدی
سارو سولاغ را از خدمت نواب جهانبانی اخراج نموده طایفه استاجلو را منغمس
کردانند این اخبار که به تبریز رسید باعث آن شد که وجود امیرخان از لوحه هستی سترده
شود و کس بقلعه قهقهه فرستاده امیرخان را از میان برداشتند و خبر قتل او در طرق
شیوع یافته ولیخان باغوای محمدخان طالب خون امیرخان کشت و بسبب خان زا
تر با خود متفق ساخته ابواب خلاف و نزاع کشودند و چون نواب جهانبانی در این
هنگام فی الجمله نشو و نمای کرده متکفل امور دولت و پادشاهی شده ننگ و عار از انحود منسوب
ساخته بود و تاب حرکات ناملایم ایشان نیاورده با قلیلی دولتخواهان که در رکاب
نصرت انتساب جمع بودند آثار اقتدار بظهور می آوردند و در وقتی که محمدخان آغاز
فتنه کرده بهمدان رفت و با طایفه تکلو عهد و پیمان مجدد و بمیان آورده خیالات
فاسده بکاخ دماغ راه داده بودند امرای استاجلو و شاملو صلاح در آن دیدند که ولایت
کاشان را از دست او بیرون آرند که موجب بر هم زدگی حال او کرده دستور شد که شاه
وردی خلیفه شاملو که در قطری بود بکاشان رفته آن بلده را متصرف شود
او بکاشان رفته شهر را متصرف شد یوسف بیک ولد محمدخان که منصب
داروغگی و دیوان اعلی داشت و در کاشان جانشین پدر بود بقلعه رفت و
همه روزه ما بین الجانبین جنگ و جدال بود و سلطان معصوم خان ارشاد و ولی محمد

و بکرات چشم بد و بویت سک بکاشان آمده بود شاه وردی خلیفه در شهر و اتکجت
در بیرون بود بنابر قضای الهی سگی بر یوسف بیک خورده و درین سال بقتل رسید محمد خان
ازین خبر بی آرام گشته بیکبارگی رو و از دیار کاشان برخاست ولیخان پسرش را
بدفع آن حادثه بکاشان فرستاد و در روزی جمعی از اهل کاشان بملاحظهٔ ترکمانان از
شهر بیرون آمده سپاه و خیمهای ایشان ریخته شروع در غارت کردند و ترکمانان
سوار شده رو به سپاه و کاشان آورده از جماعت شاملو معاونتی بظهور رسید قریب سیصد نفر
از مردم کاشان که بنیاد و نفرازنده سپاه دار بودند بقتل رسیدند مجملا جماعت شاملو
تاب مقاومت ترکمانان نیاورده و شاه وردی خلیفه ارک را نتوانست بدست
آورد و آخر الامر کوچ کرده بکنطاریت و از هم ولیخان از آنجا باصفهان رفته تا دفع فتنه
تکلو و ترکمانان در اصفهان می بود و محمد خان چون صید زخم خورده در طپیدن آمده در فتنه و
فساد ساعی گشت و مدتی فتنهٔ تکلو و ترکمانان در میان بود و با نواب جهانبانی مخالفانه
سلوک می نمود تا بالاخره مهم بمحاربه انجامید و آن قوم باتفاق بجزای اعمال ناصواب
رسیدند تفصیل حالات ایشان عنقریب بعد از ذکر قضایای خراسان در آذربایجان سمت
تحریر خواهد یافت ذکر احوال خراسان و قضایایی که از حوادث دوران بتقدیر ملک منان
در میانهٔ امرا و اعیان آن دیار بظهور پیوست سابقا نگاشتهٔ کلک بیان گردید
که مرشد قلیخان بر سر مشهد مقدس معلی مستولی گشته اکثر محال خراسان را بمقتضای عقل
دوراندیش برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت و از طوایف قزلباش که از دو
مجمع بوده امرا تعیین نموده آن ولایت را بحکام منصب کرده های خود قسمت نموده در آن حال
با نتظام این امور پرداخت و حقایق این حال را بعلی قلیخان اعلام نموده جسن خدمات خود را

که در راه حضرت
که در راه حضرت

که در راه حضرت اعلی بظهور آورده بود بر طبق عرض نهاده در اول سال هیچیل گست
با و رخود ابراهیم خان را که سابقا حاکم اسفراین بود و در جنگ غوریان گرفتار
گشته بعراق آورده بودند و فرار نموده از راه دار المرز بخراسان رفته بود بدار السلطنه
هرات فرستاد که در رکاب اقدس حضرت اعلی بوده علی قلی خان را دلالت نماید
که در موکب جهانگشای حضرت اعلی از هرات بجانب مشهد مقدس و الحمد و بهشت
نماید که تا دامغان و بسطام و دار المومنین استرآباد در قبضهٔ کل محال خراسان را تا سرحد عراق
بحیطهٔ ضبط در آورند و مشار الیه بسعادت ملازمت حضرت اعلی و ملاقات
جناب خانی فایز گشته مطالب خود را عرض نموده بعضی از ریش سفیدان شاملو
که اقتدار و اختیار مرشد قلیخان بکروه خاطر ایشان بود جانب نقیض گرفته با او
بگفتگو در آمدند خلاصه مدعا آنکه با وجود آنکه حضرت همایون اعلی شاهیست و
وکیل و نایب آنحضرت و مختار الدوله علی قلیخان است مرشد قلیخان چه نسبت دارد
که خود سرانه امرا تعیین نموده مملکت را بهر کس که خود خواهد و هر اگر مصلحت دولت اقتضای
وقت اراده نصب شخصی و تفویض ولایتی داشته باشد قاعده آنست که بپایهٔ سریر
اعلی عرض نموده استدعای آن مطلب نماید که اگر خاطر خانی صلاح در آن داند تجویز
نموده حکم اشرف بر طبق آن عز صدور یابد و الا فلا و سخن او آن بود که چون هنوز قواعد
قصر سلطنت استحکامی نیافته بنابر مصلحت وقت و دولتخواهی و تالیف قلوب همگنان
تکیه بر اتحاد و یکانگی نموده بنیابت جناب خان بدین امور جسارت نموده بعضی
ممالک مفتوحه را که بسعی و دست آمده برای خود فیصل داده و میدهد و بعد از آنکه خاطر از آن ممالک
جمع شود حرز اطاعت و متابعت از اوامری بظهور نرسید مجملا جماعهٔ شاملو و استاجلو در آن

سوار گشت که بطول انجامید و معتمدان در میانه افساد می‌نمودند و مرشدقلیخان
از استماع این مقدمات جهت حدت خاطر علیقلیخان و طایفه شاملو متوجه
جانب هرات را غیب گشته بملاحظه و محابا بهرات رسیده و بشرف پای بوس
مشرف شد و جناب خانی مقدم او را گرامی داشته تواضعات دوستانه بظهور
آورد و هرچند طبیعت شاملو در افنا و اعدام او سعی نمودند و علیقلیخان را اغوا نمودند که او را
دفع نماید جناب خانی راضی نشد تضییع او را در هرات که خلاف مهمان‌نوازی است
از طریق صواب دور داشته خود را آلوده این بدنامی نساخت اما مرشدقلیخان
از تفرقه بعضی سخنان که هیچ گروهی خالی از آن طایفه نیست شد از اعیان شاملو خائف
گردید روزی بحمام رفته بود شخصی با شمشیر برهنه بحمام درآمده یکی از دلاکان را که
بمرشدقلیخان مشابهتی داشت بقتل رسانیده بیرون رفت مردم مرشدقلیخان از مظنه
آن شد که آن شخص بقصد قتل خان آمده بود و آن دلاک باشتباه کشته شد
بیتابانه بحمام درآمده او را بدر منظنه کردند و او خوف و هراسی که داشت زیاده شده
بی اختیار در کمال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفته این خبر بعلیقلیخان رسیده
بجهت اطمینان خاطر مرشدقلیخان بخانه او رفته مصلحت وقت بعضی سخنان
دوستانه بمیان آورد و کشتن دلاک مذکور را ساختند که همانا آن دلاک معاندی
داشته که فرصت یافته بقتل او پرداخت اما ما فی الضمیر طایفه شاملو بر مرشدقلیخان
ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت زایل شد دیگر توقف در هرات مصلحت ندیده
کوچ کرده راه مشهد مقدس پیش گرفت و بطریق غزقان بهر جا دست بسعی هرچه تمامتر
خود را بساحل نجات رسانید در حرکت مسارعت نموده خود را بمشهد مقدس معلی

از اوان

انداخت ابراهیم خان برادرش همچنان در هرات بود و علیقلیخان از رفتن بی‌هنجار
گرفته خاطر شده اظهار آزردگی کرد و ابراهیم خان بی اتفاقی آغاز نهاد و دوساعیان فرصت
یافته ابواب افساد گشودند و میانه علیقلیخان و مرشدقلیخان اسباب وحشت
سرانجام یافت از جانبین سکه بی‌اعتمادی زده شد ابراهیم خان نیز از عهد شاملویان
توهم نموده بطریق فرار از هرات بمشهد مقدس رفت این معنی موجب زیادتی
وحشت گردیده اگرچه فیمابین مراسلات واقع شد اما روز بروز اسباب کلفت و کدورت
از جانبین سرانجام می‌یافت تا آنکه ریش سفیدان شاملو علیقلیخان را تنبیه و تأدیب
او دلالت نمودند او باغوای جمعی معتمدان بجهت انتظام مهمات خراسان در موکب
جهانگشای حضرت اعلی از دارالسلطنه هرات بیرون آمده قرار داد و خاطرنشان بود
که بکل مهمات خراسان رسیده هرکس را از منصوبان مرشدقلیخان مصلحت نداند بر
طرف نموده نصب کردهای خود تعیین نماید خواجه افضل وزیر علیقلیخان باتفاق مرشدقلیخان
محرک این مقدمات بود و چون خاطرنشان علیقلیخان شده که سلطان علی خلیفه برادر
زاده تولاد خلیفه که حاکم قاین بود باطنا با مرشدقلیخان موافق و متفق است علیقلیخان
بطرف قاین نهضت نموده او را گرفت و اموال و اسباب او را بالجمله ضبط درآورده
از آنجا توجه ولایت ترشیز گشت و قورچیان با احکام مطاعه باحضار جمیع امرا
خراسان خواه منصوبان مرشدقلیخان و خواه غیر آن فرستاد که هرکس که باین حکمت
حضرت اعلی و تابع الله و بکار یکی است بمعسکر ظفر قرین پیوسته در ظل لوای شاهی حاضر
گردد و مرشدقلیخان از کماهی حال خبر یافته او هم کسان بطلب اتباع خود فرستاده
از مشهد مقدس معلی بیرون آمده و آنچه از مردم ثقه که اعتماد بر قول ایشان بود معلوم شد

آن بود که مرشدقلیخان بهیچوجه رای جنگ و فکر نزاع نداشت و میخواست که فیمابین سعی
دولتمندان مهم بصلاح آید و رفع فتنه از طرفین نموده بیکدیگر ملاقی شوند و بدستور
در موکب همایون شاهی بهر طرف صلاح دولت باشد حرکت واقع شود و احدی از [illegible]
طرفین قدم درین گفتگو ننهاده مرشدقلیخان چندکس فرستاده خواجه افضل ترکه و
ریش سفیدان شاملو را طلب داشت که آنچه گفتنی باشد باز گفته و شنیده نماید اجابت نکردند
خواجه افضل جرات رفتن نکرد و متوجه اصلاح این فساد نشد بلکه در تضییع مرشدقلیخان
با شاملویان ظاهرا متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قرین شده در قریه [illegible]
در برابر هم فرود آمده خیمه و خرگاه نصب نموده آمد شد سفیران و نامه و پیغام در میان
بود روزی ابراهیم سلطان [illegible] که از اقوام مرشدقلیخان بود و حکم با جمعی را در رفته بود
قریب باردو رسیده چون ملاحظه نمود که اردوی مرشدقلیخان و امرای استاجلو
علیحده فرود آمده بجهت تعصب و اویماقیت با طبل و علم و جیش آراسته باردوی مرشد
قلیخان رفت و جمعی را باستقبال او فرستاده بود از مشاهده سواران سلاح پوش
و آواز طبل خبر باردوی شاملو رسید که مرشدقلیخان با قشون آراسته مسلح شده مستعد
رزم و پیکار گشته طبل جنگ می‌کوبد و چون تقدیرات آسمانی بسعی پرده کشایان محافل
قضا از حجاب خفا بجلوه‌گاه ظهور می‌آید علیقلیخان نیز ملاحظه جانب احتیاط کرده از این
طرف سوار شد قول و دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال گشت و این خبر باردوی
مرشدقلیخان رسید او نیز با الغور و تیپ آراسته بترتیب مقدمات جنگ مشغول
شد درین وقت سلطان علی خلیفه که علیقلیخان او را گرفته چند روز محبوس بود و از تقصیر
او گذشته مطلق العنان ساخته بود و چون از اطوار علیقلیخان آزرده خاطر بود در آغاز

کار بهمصف سپاه ویران ساخته با مردم خود بمرشدقلیخان پیوست این معنی موجب تزلزل
سپاه شاملو شده طایفه استاجلو دلیر شدند مجملا مبارزان طرفین دست بتیغ
و سنان برده از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت علیقلیخان از چشم
بگروهی که مرشدقلیخان در آن میان تصور نموده بود افتاده و از طریق حزم و احتیاط
غافل شده خود مباشر حرب گشت با فوجی از شجاعان شاملو که باتفاق او در موکب
یک دو دیگر و دو بجانب آن گروه تاخته پراکنده و منهزم ساخت و درین وقت که تعاقب
آن گروه مشغول بود مرشدقلیخان و قومی از اتباع او که با معدودی در طرف دیگر بودند
چشم بلوای پادشاهی افتاده همت بر آن مقصور ساخت که آن دریکتای خلافت
و شهریاری را که با معدودی در قلب بودند بطرف خود آورده جمعی را بدین عزیمت بدان
طرف فرستاده و ایشان موکب همایون را از غلو شاملو خالی یافته فرصت غنیمت
شمرده بآن فوج قلیل که در ظل لوای ظفر انتما بودند حمله آوردند و الجماعت تاب
آن حمله نیاورده متلاشی و پراکنده شدند و از اتباع مرشدقلیخان ابومسلم خان چاوشلو
که از امرای معتبر بود بحضرت اعلی رسیده عنان اشهب گردون نوردان سرآرای دولت
و اقبال را بزمان والی تقدیر که بزاران حکمت بالغه دران مندرج و منطوی است بجنگ
آورده پیشتران قضا این مژده سعادت افزا بطایفه او دادند و ذات حمیده صفات
اشرف را در ضمان امان ملک متعال باردوی مرشدقلیخان آوردند و طایفه شاملو
شکست فاحش خورده خواجه افضل وزیر با چهار صد با نفر از اعاظم آن طایفه اسیر
سرپنجه تقدیر شدند و اموال و اسباب ایشان بغارت و تاراج خاقانات رفت
علیقلیخان چون از تعاقب آن گروه باز آمد از لشکریان و علامت چتر فلک‌سای حضرت اعلی اصلا

نشان نمی‌دید از نگاهی حال خبر یافته انگشت تحیر و تعجب بدندان گزیده از غفلتی که
ورزیده بود و اشک ندامت از دیده باریدن گرفت و در کمال یأس و ناکامی
عنان از محاربه تافته قرین آه و ناله با کمال خذلان و حرمان خجلت زده و
حیران که سرمایه سعادت دارین را از دست داده بود و راه هرات پیش گرفت
و مرشدقلیخان با سعادت ابدی توامان گردیده از این عطیه عظمی که از درگاه الهی باو
کرامت شده بود کلاه گوشه مباهاتش بتارک گردون ساییدن گرفت
و حضرت اعلی را چون در گرانبها در صدف جان جای داده بطرز معهود بمشهد مقدس
معلی بود و حضرت اعلی که از اوان طفولیت در میان طایفه پرورش یافته
با علیقلیخان مربوط و انس و الفت گرفته بود وقوع این حال مکروه خاطر عزیزش بود
اما بدلالت ملهم اقبال آثار ملال را از ناصیه همایونش زایل ساخته خاطر اشرف را
بدریافت شرف زیارت حضرت امام الجن والانس سلطان سریر امامت و ولایت
ابوالحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و ادراک سعادت خدمت شبانروزی
آن روضه متبرکه اطمینان داده بدین عطیه عظمی مبتهج و مسرور بود و مرشدقلیخان
الحق با طایفه شاملو او مدارا سلوک کرده بعد از کوشش مفسدان و قمع اطلاق
زنامیه گرفتاران کشیده همه را قرین احترام و اعزاز گردانیده حکم کرد که در میان
لشکر هر کس که مال خود از اسب و شتر و یراق بشناسد در ساعت تسلیم نمایند و ایشان را در
رفتن هرات و توقف نمودن در رکاب همایون اعلی مختار ساخت خواجه افضل را که تا آن وقت
وزیر علیقلیخان بود برتبه وزارت حضرت اعلی سرافراز ساخت هر کس از جماعت شاملو توقف
اختیار نمود بسمت ملازمت حضرت اعلی موسوم گشته در سلک قورچیان و یوزباشیان و ملازمان

رکاب اشرف در آورد و علیقلیخان نامه محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نموده کلمه چند بهانه
دوستانه نموده سوانح مذکور را بقضا و قدر و سرنوشت حواله نمود و اما خواجه افضل
وزیر و اقابابان شاملو دل از هرات بر نداشته در میانه طایفه استاجلو آرام نخواست
گرفت و دراندک روزی فوج فوج فرار نموده بهرات رفتند و از طایفه شاملو بغیر از حسین بیک
عبداللو که خدمت جلوداری خاصه شریفه باو متعلق بود و در روز جنگ از رکاب
عالی جدا نشده بود و علی قلی بیک ولد شاه قلی بیک کراسیلو که در وقت انهزام از رایات نصرت
علیقلیخان باز مانده تبعیت و ادراک ملازمت اشرف بمشهد مقدس نموده بود
کسی در مشهد مقدس معلی و موکب همایون اعلی نماند و مرشدقلیخان اسباب سلطنت
و پادشاهی حضرت اعلی را سرانجام داده ارباب مناصب جهت آنحضرت تعین نمود
و من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگی تکیه زده جمیع اهل خراسان را بازگشت
نموده لوازم تهنیه و مبارکباد بجای آوردند و در ممالک خراسان بیش از پیشتر آمده و استقلال
یافت **ذکر قضایای آذربایجان و لشکر کشیدن پاشای مسرور اروم بجانب تبریز و تسخیر نمودن
آن بلده فاخره جنت نشان و خرابی که بانقضای دوران بتقدیر پروردگار عالمیان در آن
خطه فاخره وقوع یافت** قبل از این در طی سوانح آذربایجان بر صحیفه بیان و قلم مشکین نشان
نگارش یافت که عثمان پاشا که در دربند شیروان بود بخدمت خواندگار عرض نموده بود
که کل ممالک شیروان و گرجستانات را بحیطه تسخیر و تصرف در آورده‌ام و آنچه سنان
پاشا عرض نموده که سوای قلعه دربند محلی در تصرف نیست غلط است و این معنی باعث این
شد که فرهاد پاشا عرض نمود که سردار شده بجانب آذربایجان آمده و هنگامی که رایات
جلال در خراسان بود خیابان چمن ذکر یافت ایروان را متصرف شده قلعه ساخت و عثمان

پادشاهی نیز تمامت ولایت شروان و شکی را منضبط نموده بمعتمدان سپرده خود روانه اسلامبول
شد و از خدمت خواندکار متعهد تسخیر کل آذربایجان بلکه عراق شده رتبه وزارت سرداری
یافت و بعزم تسخیر آذربایجان با لشکر بیحد و مر روانه ارض روم شد و چون زمستان
بهمین سال بپایان رسید و شاهد ان بزم افروز نوروز تخاقوییل ترکی مطابق سنه ۹۹۳ و
چون ترکان خطا بقصد یغمای دلهای ارباب وفا بآراستگی تمام جلوه ظهور نمودند و نوخطان
ریاحین نشاط افزای مجلس آرایان بزم بهار گردیدند نواب جهانبانی باقتضای ایام
بهار جوانی بتجرع راح ریحانی و لوازم عیش و کامرانی پرداخته از گلرخان لاله عذار کام
ستان بودند و ایام نشاط انگیز بهار را در عشرت آباد تبریز بخرمی و حضور گذرانیدند
و با شیطان نام آهنگری که علیقلیخان اغلی از اصفهان آورده بود دلی الواح چهره
آتش افروزش مانند کوره آهنگری تب افت تعلق و تپش آغاز نهاده از داغ و مایش گلهای
ارغوان میچید و شاه قلی بیک غربا اغلی روملو در باب او این رباعی ترکی گفته رباعی

کونکلم توشتی اول نرگس شان اباره ◦ کیدر که اتنک غمزه سیدن جان آره
شیطان شیطان دیدیکری کرو ایسه ◦ بن راضیم ایمانی شیطان آپاره

دیگری از ظرفا گفته بود

عاشق چو رخ تو بیند از جان گذرد ◦ تیر مژه‌ات ز سینه زاران گذرد
از دولت بیم تا همیت ای صنع خدا ◦ شک نیست که حق ز جرم شیطان گذرد

از سوانح آن ایام آنکه غازی گرایخان با دو شاهزاده تاتار که در شیروان گرفتار عساکر
نصرت نشان شده در قلعه الموت محبوس بود و چون جوان شاعر خوش سیما
و بوفور اهلیت و استعداد موصوف بود غزلی بترکی برسم هدیه و ثنا گفته بخدمت
نواب جهانبانی فرستاده بود که مطلع و حسن مطلعش این بود ◦ تمرباز بر گدا یو زیر پذیر

بور بانزباز ◦ واقعی سلطانه لایق بر دعای پرنیاز ◦ اگرچه یادشاهینک حسنی گرگ
بین عزت دور ◦ ولی سلطانینک درگاهینک تمیک رجا زیاز ◦ نواب جهانبانی
بصحبت او رغبت نموده او را از قلعه بیرون آورده در ملازمت خانی معزز و محترم و اکثر
اوقات در مجلس خاص حریف بزم الفت و اختصاص بود و این معنی موجب حسد و اکراه خاطر
علیقلیخان فتح اغلی و همزبان بساط عزت گردیده مشارالیه از طرز سلوک ایشان اتهمی را
دریافته توهم بخاطر خود راه داده از دارالسلطنه تبریز شبی فرار برقرار داده خود را
بارض روم انداخت عسکر عثمانی پاشا مستحق گشت القصه چون هنگام بهار و ایام تموز
و ازهار بر آمده هوا روی گرمی آورده کوه و صحرا از سبزه و شقایق آراسته و
پیراسته گردید موکب همایون به ییلاق اشکنبر کلیبر توجه نموده از آنجا بیازار جای بسرعت
بردند و سه ماه تابستان در ییلاقات بسر کرده ابواب عشرت و شادمانی
بر چهره آمال و امانی تافت و در ساغری ملاقی محمدیخان تخماق که قطع تعلق از ولایات
چخور سعد نموده و را الحد و بی سر و سامان ببر سکر د باردوی گردون شکوه ملحق شده
قشون آراسته بنظر رسانیدند و درین اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب
تفرقه خاطر گردید احکام مطاعه باحضار امرا و عساکر ممالک محروسه صادر گشته تورجیان
بهرام صولت تعین شده بودند که از عراق و فارس و کرمان و جمیع سپاه ظفر نشان
قزلباش از روی غیرت و مردانگی متوجه پایه سریر اعلی گشته باردوی گردون شکوه
پیوندند و مرکوز خاطر نواب جهانبانی آن بود که چون اوان نشو و نما و آغاز دولت جهان
آرائیست طوایف اخلاص گزین و عساکر ظفر قرین قزلباش بتعصب دین و غیرت مذهب
جمعیت نموده تدارک سالهای پیش در رکاب آنحضرت مردانه وار با سپاه مخالف

کارزار نمایند و مناشیر عاطفت و استمالت نامها باسم محمد خان و ولیخان و
سبب خان و کل امرا طایفه ترکمان و تکلو که در عراق توقف نموده بودند جهت قضیه
امیرخان در مقام شورش و فساد بودند بدین مضمون عز اصدار یافت که طوایف
قزلباش صوفی و یکجهتان دودمان ولایت نشان شده جان باختن در راه ولی نعمت
ادنی مراتب اخلاص میدانند امیرخان از جاده اخلاص منحرف گشته از وامری چند صادر
شد که موجب غبار خاطر اشرف گشته بجزای خود رسید و دیگری را دران مدخل نبود و غباری
از سایر غازیان ترکمان در صفحه خاطر نیست چه ادهم خان که از عظمای آن طایفه است
در ملازمت اشرف معزز و محترم و منظور انظار شفقت است ایشان خیالات فاسد از دماغ
بیرون کرده خود را وغدغه آلوده نسازند که این اطوار با دعوی ارادت و اخلاص موروثی
منافات دارد مع ذلک مخالفان که بر تسخیر ملک ایران و استیصال طوایف قزلباش
بسته حالا عزت شهر شهره تبریز که کورخانه صدساله قزلباش و تختگاه ایرانست دارند باید از خواب
غفلت و دوراندیشی عمل نموده بنظر مآل حال اندازند و از روی ارادت و اخلاص و دولتخواهی
و یکرنگی جمعیت نموده با لشکرهای آراسته متوجه پایه سریر سلطنت مصیر گردند و داغ
ارادت و اخلاص صدساله خود را بلوث عصیان آلوده نسازند و بعد از آن مقصود دارند
که در رکاب فلک فرسا مردانه وار معرکه کارزار شتافته بمدافعه مخالفان پردازند
و بعد از رفع دشمن بیگانه هر ملتمسی که داشته باشند عرض نموده در انجاح مطلب خود
کوشند چه ظاهرست که هرگاه شهر تبریز و ولایت از دست قزلباش بیرون رود
مملکت آذربایجان که خلاصه ممالک و لشکر خیز ایرانست بتصرف مخالفان قرار گیرد
نقص تمام باین دولت راه یافته این فتنه با زمالک سرایت می نماید و بدایت

کمال حال

کمال حال قزلباش بکجا انجامد و بعد از ورود این منشور قهرمان احکام مطاعه مذکور [illegible]
دران حوالی توقف نمودند که مبادا امتحان پادشاه غیرت قراباغ داشته باشند و بعد از
یکماه توجه او بجانب تبریز بوضوح انجامید امرا و عظام در مجلس آیین جمع شده در باب محافظت
تبریز و دفع شر ان دشمن قوی دست کنکاش بمیان آوردند جمعی از عقلا و ارباب
تدبیر که از اوضاع روزگار خبری داشتند مصلحت چنان دانستند که بطریق شاه جنت مکان
شهر تبریز و سمت راه مخالفان را خالی نموده رعایا و اهل شهر را بقراچه داغ که محل
حصین و متین دارو فرستند و از و قدر و شهر گذاشته با جمعیت لشکر و آمدن امرا
تکلو و ترکمان جنگ را در حیز تاخیر انداخته راهها را ضبط نمایند که از هیچ طرف آذوقه
باردوی ایشان نرسد و کسی بطلب آذوقه بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در جا
صلاح باشد مقابله و مقاتله روی دهد بعضی از جهلاء و بدمنشان باده غرور و نخوت این
رای صواب را خطا شمرده مناسب چنان دیدند که صدهزار نفس در شهر تبریز
هست که لااقل نصف آن جوانان جلد کارآمدنی اند و بر سر اهل و عیال و اموال خود
ایستاده جنگ میکنند شهر را کوچه بند کرده متترسی باید داشت که تبریزیان در سر
کوچه بندها بمدافعه مشغول بوده راه دخول مخالفان از شهر مسدود سازند و از اندرون
اهل تبریز و از بیرون قزلباش جنگ انداخته بدفع ایشان پردازند اکثر این رای را
اختیار کرده بعضی از دوازده هزار تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی راه خوش
آمدگویی داشتند لاف های گزاف زده گذاشتند که شهر را خالی نمایند و چون همگنان
این رای خطا را صواب دانسته بتوقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف مبنی بر

استیمالت را باشراف و اعیان تبریز عز اصدار یافت که در دفع دشمن مردانه بوده
فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند و چون خانه
کوچ بیرون بردن موجب پریشانی شهر است احدی خانه کوچ بیرون نبرد و اگر ایشان
نیز از این طرف با لشکرهای آراسته بمحاربه ایشان کمر بسته ایم و نخواهیم گذاشت که از
مخالفان آسیبی بایشان رسد و مکرر نیز از امرای عظام خصوصا میرزا خان استاجلو
را با قشون آراسته و لشکر خود بشهر فرستادند که باتفاق حسینقلی سلطان برادر علیقلی
خان که به نیابت او حاکم شهر و فارس مملکت بود سد راه کوچه بندها نموده مستحکم
گردانند و مردم شهر را بمحافظت کوچه بندها و دفع مخالف ترغیب نموده نگذارند که احدی
خانه کوچ بیرون برند و اگر احدی خانه کوچ بیرون کند صاحب خانه را سیاست نموده
اموال و اسباب او را بغارت و تاراج دهند چون حکم عالی بمضمون مسطور به تبریز رسید
تفرقه و پریشانی که از دو روز آن گروه انبوه در دلها راه یافته بود اندکی روی باطمینان
آورده تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضاجوی گشته دل بآن حادثه عظمی نهادند
و شروع در کوچه بند کرده محلات را قسمت نموده هر رخنه را در عهده اهتمام یکی از پهلوانان
آن محله کردند و بر سر هر کوچه بند شخص معتبری از قبل ایشان با جمعی از مردم کارآمدی کاشتند
اماره که از سیل و بلا رخنه آتش غبار را الحق و خاشاک انباشته چون اراده ازلی
بخرابی آن بقعه شریفه و استیصال و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق گرفته بود
هیچ اثری بسعی و اهتمام ایشان مترتب نشد ـ آنچه کلک قضا رقم سازد
کس تغیر آن نپذیر دازد ∘ چون تقدیر کرد کار جهان
شد تبه کار آن نکو خردان ∘ سعی تدبیرشان مفید نبود

اندر آینه صورت ... نمود   در این مقام مناسب چنان نمود که برخی احوال تبریز
و تبریزیان نگاشته کلک نکته پرداز گردانیده و پس سخن روییم بر ضمیر مستخبران
احوال عالم پوشیده نخواهد شد که بلده فاخره تبریز مدتهای مدید دار الملک و
مقر سلطنت پادشاهان نافذ فرمان بود و عمارات عالیه از مدارس و مساجد
و بقاع الخیر که سلاطین روزگار و وزرا و حکام در آن شهر تربیت داده و قری
و مزارع و مستغلات مرغوب را بانها وقف نموده باغات و بساتین و گلستان
احداث نموده اند زیاده از آنست که کلک کسور اللسان تحریر شمه از آن
تواند و مردم تبریز در عمارات و بیوتات و مساکن و تزیین آنها و اسباب و تجملات
خانه البیت بنوعی مبالغه می نمایند که خانه کمترین بازاری تبریز شایستگی نزول امیر عالی
قدری دارد و در زمان خجسته نشان شاه جنت مکان علیین آشیان که گرد
مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم باراده تسخیر آن ملک آمد از مردم تبریز که در تشیع
فطری و ولای خاندان مقدس نشان صفویه موصوفند نیکو خدمتها در راه این
دولت بظهور آمده و بدین جهت شاه جنت مکان از توجه والتفات تمام بمردم آن
شهر بود و چون سکان آن بلده فاخره اکثر تجار و اهل حرفت و صناعت اند مال
محترفه را بایشان بخشیده شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود و در مراعات
خاطر آن طبقه بنوعی توجه و شفقت مبذول میداشت که قاضی احداث تعین فرموده
مقرر داشته بودند که داروغکان قضایا را در حضور قاضی احداث بوجه شرع
پرسش نموده بر مجرمان اجرای حکمی شرعی نمایند و جرمانه از احدی نگیرند و چندین سال
مردم آن شهر بفراغ بال زندگانی کرده در تزیین عمارات و اسباب و تجملات خانه

وعلی وزیور نسوان چندانکه باید وشاید تکلیف نمودند بالجمله معموری و آبادانی آن شهر
و کثرت خلایق و جمعیت اهالی آن بلده بجای رسیده بود که در کل بلاد اسلام
شهری بدان عظمت و جمعیت و آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم روزگار بدیشان
رسیده و خرابی بآن معموره راه یافته مردم آنجا بنهب و قتل و غارت گرفتار
آمده بقیة السیف بصد حسرت و هوان از وطن جدا شده اشراف و اهالی بر حسب
کلام معجز نظام ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة
از اوج عزت بحضیض ذلت خواری افتادند بالجمله چون آمدن عثمان پاشا بجانب
تبریز متحقق گردید و بر حسب شاهزاده و نامدار احکام نصیحت آمیز بطوایف قزلباش
خصوصا طایفه تکلو و ترکمان فرستاده در دفع این حادثه از ایشان استعانت جستند
و از مآل حال خبر داده انتظار آمدن ایشان کشیدند نفعی نبخشید و اثری ظاهر نشد و
طایفه تکلو و ترکمان در عناد و لجاج افزار نموده احدی از آن دو طایفه و لشکرهای فارس
و کرمان و عراق بعسکر همایون ملحق نشده نواب سکندرشان با اردوی آفرق بجانب
وزرم دول و زنار توجه نموده نواب جهانبانی با قلیلی از امرا و ارکان دولت و قورچیان
و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند سپاهی بیرزم محاربه لشکر روم
از اردوی سکندرشان و خدمت والده نامدار جدا شده قورچی باشی با جمعی از قورچیان
در خدمت نواب سکندرشان ماندند و موکب عالی نواب شاهزادگی با عساکر اقبال که عدد
ایشان به دوازده هزار کس نمیرسید از مرند دامن کوه تبریز را گرفته [illegible]
مشاهده نزول و ارتحال لشکر بیقیاس روم که از راه طسوج می آمد نموده اشتهار و هیبت
می نمودند و دو مرتبه فوجی از شجعان لشکر و مبارزان جنگجوی زور آور را امر فرمودند

که تا رو گمیز رفته طرح جنگ اندازند و هر فرصت کار را از دست ندهد و هر گاه غلبه از
طرف مخالفان می دیده باشند خود را بقلب جلال کشانیده بموکب عالی بپیوندند
و چون سپاهی پاشا و قزلباش مشاهده نمودند میان گروه چند الای از الویه رومیه بر
خلاف معتاد از عرابه جدا شده با گروه انبوه بمحاربه لشکر روم از اردوی همایون
و خدمت والده نامدار و موکب عالی نواب شاهزادگی با سپاه اقبال گرد ایشان
لشکر منصور شتافتند و فیمابین محاربات دلیرانه بوقوع پیوسته جمعی کثیر از طرف
رومیه طعمه شمشیر غازیان ظفر قرین شدند و بعد از هجوم سپاه روم غازیان
حسب الامر شاهزاده نامدار خود را از میان دار و گیر جنگ کمان بر کنار کشیدند و
چند نفر از مشهوران سپاه قزلباش نیز درین دو مرتبه در معرکه کارزار شربت
ناگوار هلاک چشیدند چون لشکر روم از حیز شمار بیرون بود مقابله و مقاتله با ایشان
با مردمی که در رکاب عالی بودند محال می نمود دست بردی نمایان نتوانستند
نمود و عثمان پاشا کوچ بر کوچ تا حوالی شوراب تبریز آمده نزول کرد و چون
چشم اهل تبریز بدان لشکر عظیم افتاد خوف و هراس بی قیاس بر ضمایر ایشان
مستولی گشت و دو سه مرتبه که رومیه هجوم نموده بحوالی کوچه بند شهر نزدیک دولتخانه
آمدند از این طرف بمدافعه مشغول گشته فیمابین اندک محاربه بوقوع انجامیده رومیه
غالب آمده کوچه بندها را با توپ و ضرب زن از هم ریخته تا میدان صاحب آباد
آمدند و بر سپاهی رعیت ظاهر شد که رفع این حادثه مافوق قدرت ایشان است
مسامحتی کرده قدرت آن نداشتند که یکجا جمعیت نموده بمدافعه مشغول توانند
شد حسین قلی سلطان و میرغیب خان و هر کس از قزلباش در شهر بود در همان

شب بیرون رفته بموکب عالی پیوستند و چون تبریزیان از امداد قزلباش مایوس
گشته در شکنجه اضطراب افتادند جهت حفظ حال و اهل و عیال کمران که اول و عدیلا
که قاضی بود و مولانا محمد علی و مولانا عنایت را که مفتی و شیخ الاسلام بودند با پیشکشها
نزد عثمان پاشا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کردند و عثمان پاشا در اول حال
اگرچه عتاب و خطاب چند با ایشان کرده بود اما چون جلادت و بیباکی
اهل تبریز را بسیار شنیده بود و ملاحظه و احتیاط تمام داشت بمقتضای عقل و تدبیر
ملک گیری پیش آمده اهل تبریز را استمالت ساخته مقرر کرد که بحال خود بوده تفرقه بخاطر
نرسانند که من بعد رعیت خواندکارند و ایشان همه دست بوده الحق دیده و شنیده
بودند با اهل تبریز تورک کردند اما عقلا و مردم صاحب خرد میدانستند که رومیه
کینه اهل تبریز در دل دارند و بجهت مغایرت مذهب با ایشان نمی آمیزند و فکر
کار خود [?] واقعه اموال و اسباب خود را از زر و زینتها و نهانخانها و چاهها که داشتند
مخفی ساخته خود یک یک دو دو دست اهل و عیال گرفته شبها پیاده و سواره روی
بوادی فرار می آوردند و اگر نقدی همراه داشتند جامره و اجلاف و بیدولتان
هر طبقه که خواهان این روز چنین بودند در سر راهها ایشان را گرفته برهنه و عریان سر
میدادند و عثمان پاشا بنزاع باغ [?] داخل تبریز شده و دولتخانه تبریز را جهت قلعه
مناسب یافت و از شوراب کوچ کرده بجانب سرخاب که طرف قبلی تبریز است
رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخته بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند
و در عرض چهل روز که رومیه بتعمیر قلعه مشغول بودند اگرچه غازیان قزلباش که کوه سرخاب
را پناه خود ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را بحوالی اردوی رومیه رسانیده

دست بردهای

دست بردهای نمایان میکردند اما از کثرت و ازدحام لشکر روم معلوم نمیشد و ایشان
بکار قلعه پرداخته حسب المدعا باتمام رسانیدند و ذخیره فراوان که در شهر بدست
ایشان درآمده بود و توپ و ضربزن و یراق بقلعه کشیده جعفر پاشا را بالکای قلعه داری
و حکومت تبریز نصب نمودند و در اثنای تعمیر قلعه عثمان پاشا در تبریز تجویز قتل
عام نمود و سبب ظاهری آنکه اهل تبریز با رومیه نمی آمیختند و شبها اجامره
و اجلاف تبریز بخیمهای رومیه رفته اموال و اسباب میبردند و هر کرا دست
می یافتند بقتل می آوردند و بر سر قلعه رفته آنچه روز کار کرده بودند شب فرود
می آوردند و بر عثمان پاشا ظاهر شد که تبریزیان مرتکب این امور میگردند و یک مرتبه
در حمام پس کوشک حماميان وحشت یافته رومی را بقتل آورده در چاه حمام انداخته
بودند عثمان پاشا را از شنیدن این خبر شعله غضب افروخته نزدیک گفته بود که تبریز
خلق عجب قربلو طایفه دور یعنی اهل تبریز طایفه فتنه انگیز و تمام کشتنی اند
آثار عصیان و طغیان از بشره ایشان هویداست مجملا این حکم با مضای حکم قضا
از عثمان پاشا صدور یافت و رومیان بمجرد شنیدن این کلمه با تیغهای کشیده
بشهر ریخته آغاز سرافت نمودند و تبریزیان چاره جز آن ندیدند که تا شب خود را
در نهانخانها محافظت نموده شب سر خود گیرند و رومیه در بیرون هر کس را دیدند
بقتل رسانیدند و شروع در خانها کرده بهر خانه راه یافتند مرد از طعمه شمشیر ساخته
اموال و اسباب را نهب و غارت نمودند و بسیاری از زنان و صبیان را اسیر کردند
و فریاد و فغان اطفال و عورات بفلک اثیر رسیده جمعی از مردم خیراندیش خداآگاه
آن طایفه کرته عثمان پاشا را ایمنی داشتند استغاثه نموده او را از اقدام این امر شنیع باز

بازآورده‌اند مشارالیه آخر روز لشکر را از قتل و نهب منع نموده بقیة السیف از ام
جان ترک اموال و اسباب نموده دست اهل و عیال گرفته شب از شهر بیرون رفته
در مواضع و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بآن معموری و آبادانی بدست مخالفان
درآمده اموال و اسباب بی‌نهایت و ذخایر و دفاین لاتعد و لاتحصی در خوت و نهانخانها
مخزون بود بدست رومیه درآمده و بتحقیق و تفتیش اموال سعی کرده بودند که از جاهها
حت ذرعی که اثاث البیت را مخزون ساخته بودند و خانه و دیوار را بر هم زده
فرو آورده راه یافته [illegible] الجاه را بیرون آورده بودند و این اعمال از عثمان
پاشای مبارک نیامده بمقتضای لا یرحم الله من لا یرحم الناس از آزار مظلومان
و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته بی آنکه بیماری عارض ذات نامبارک
او شده باشد بمرض خناق گرفتار آمده رخت هستی بباد فنا داده در عرض چهل پنجاه
روز که رومیه در شهر تبریز توقف داشتند سوای محاربات قلیلی که در وقت [illegible]
وقت آمدن و یکمرتبه دیگر در گوشه و کنار وقوع می‌یافت سه کرت میانه قزلباش
و رومیه محاربه عظیم بوقوع انجامیده در هر سه کرت فتح و ظفر قرین حال غازیان ظفر
قرین ذکر محارباتی که فیما بین لشکر قزلباش و رومیان بوقوع پیوست جنگ اول
بسرداری امامقلی بیک قورچی باشی تبیین این مقال آنکه بعد از آنکه رومیه بر تبریز مستولی گشته و
قزلباشیه بیرون آمده بموکب عالی نواب شاهزادگی پیوستند و آثار اقتدار ایشان
بظهور رسیده مشخص شد که با این مایه مردم که همراهند مقابله با آن لشکر بحد
مقدور ایشان نیست نواب جهانبانی بازگشته در اردو [illegible] همایون [illegible]
گردیده امامقلی بیک قورچی باشی افشار که مرد عاقل و با رای و تدبیر در اردو مانده بود

مشوره نموده

مشوره نموده و انستند که خالی کردن شهر در اول حال خطا بوده و رای عقلا بدین قرار گرفت
که چون شهر بدست رومیه آمده تبریزیان پراکنده شدند و حالا بجهت قلت لشکر
و فقدان اعوان و انصار و کثرت مخالفان در محاربه و مقاتله جرئت صبر می‌نمایم
که ایشان قلعه را اتمام کرده کوچ نمایند در وقت کوچ بطریق جرای بعقب ایشان افتاده [illegible]
بقتل ایشان زحمت نموده حسب المقدور انچه توانیم بعمل آوریم بعد از آنکه ایشان سر جمع
الکاء خود رسیده بازگشته بر سر قلعه آییم و سپاهی و رعیت آذربایجان را جمع آورده
بتوفیق الله تعالی قلعه را مسخر سازیم و تدبیر دیگر درین وقت مناسب نیست نواب جهانبانی
بکمال غیرت و همت که مرکوز خاطر انورش بود راضی باین معنی نمیشدند که بتغافل
گذرانیده در میان نزاع اهالی بکار مشغول باشند قرار داده بودند که بنفس نفیس متوجه محاربه
ایشان گشته بمصداق کریمه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله تکیه بر عنایت
الهی نموده بقدر مقدور سعی و کوشش نمایند و قورچی باشی و ریش سفیدان راضی
بآن نمی‌شدند که آنحضرت بنفس شریف مباشر حرب و سرداری باشند و قورچی
باشی التماس نمود که یکمرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را باز مانند اگر مرفه در
جنگ بوده باشد مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند و اگر چشم زخمی رسد
بلازمان درگاه رسیده باشد عقلا این رای را پسندیده تجویز نمودند و اردوی همایون
کوچ کرده بدر سهند که جای زمین شهرایست نزول کردند و نواب جهانبانی و قورچی باشی
را سردار لشکر ظفر قرین نموده روانه ساختند و محمد خان تکلو در موکب عالی
توقف نموده با قورچی باشی بعضی امرا و مردم کارآمدنی را جمعی کرده همراه فرستاد
ایشان از رودخانه سهند که در جانب شرقی تبریز و سر راه واقعست بالا آمده سپاهی

نموده بودند و رومیه از ورود لشکر قزلباش خبردار شده عثمان پاشا چغال اغلی را
که در آن وقت اشجع رومیان بود سردار کرده با جمعی از امرا و پاشایان سرحد
بمدافعه ایشان فرستاد و ایشان زیاده حسابی از لشکر قزلباش در میان نداشته رودخانه
بود منتظر چغال اغلی در نیامده تمامی قول چرخچی را منتظر در آورده از رودخانه عبره جدا شده
دلیرانه پیش راندند بجنگ مشغول گشتند و از جانب دیگر دلیران لشکر قزلباش
بمعرکه شتافته بازار دار و گیر گرم گردید و قول لشکر قزلباش که از رودخانه
آمده منتظر قول رومیه ایستاده بودند جلو ریز در آن گروه تاختند و بیک حمله تا دو هزار
کس از آن قوم نابکار را بخاک هلاک انداخته بقتل آوردند چغال اغلی از صدمات دلیرانه
قزلباش بنای ثبات و قرارش تزلزل یافته روی بانهزام آورد و غازیان قزلباش
بتیغ و ظفر اختصاص یافتند و جمعی از مردم معتبر زنده گرفتار شدند و چغال اغلی در هنگام
انهزام خود را بما دیان رسانده که برای چنین روز آماده داشت رسانیده سوار شده
بیرون رفت گویند خوش سلوک دعوی می‌نمود که من خبر بچغال اغلی رسانیدم
اما بمحاربه ثبوت رسید و چون عثمان پاشا ساعت بساعت خبر میگرفت و خبرگزاران
خبر میرسانیدند که قزلباش خبردگی می‌نمایند او قشون قشون و فوج فوج مدد میفرستاد
و قورچی باشی بعد از شکست مخالفان و انهزام چغال اغلی سرداران ایشان از ورود کمک
دراندیشیده بملاحظه آنکه مبادا چشم زخمی واقع شود قزلباش را بمراجعت امر نموده
چون روز بآخر رسیده بود بازگشته در همان رودخانه نزول نموده روز دیگر با دو علم
و سرها و اختر بهاء گرفتار از انتظار خجسته آثار شاهزاده عالمیان رسانیده بملطفات
خسروانه اختصاص یافت از مردم معتبر که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام فرار نموده باردو

آمده بود

باردو آمده بودند استماع شد که از این جنگ رومیان از قزلباش حساب گرفتند
و عثمان پاشا چغال اغلی را سرزنشها نموده بجبن و بد دلی و سواد به منسوب
میساخت جنگ نامدار سیم که بسرداری شاهزاده عالمیان سلطان حمزه میرزا وقوع یافت
بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایشی یافتند نواب جهانبانی خود بنفس نفیس متوجه جنگ
شده با دوازده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه شدند چون طلایه لشکر
قزلباش نشانه رومیان گشت درین مرتبه عثمان پاشا امرا و پاشایان و بیگلربیگی
دیار بکر را سردار نموده با لشکر انبوه بمحاربه قزلباش فرستاد در کنار رودخانه
فهوسنج چرخچیان طرفین با یکدیگر ملاقی شده معرکه حرب و قتال گرم گردید و حملات
متواتر از جانبین بوقوع انجامید رومیه آنمقدار زیاده میساختند نواب جهانبانی
تاب غلبه و قدرت ایشان نیاورده اسب جلادت در میدان مبارزت جولان
در آورده هر چند قورچی باشی و ریش سفیدان دولتخواه ملاحظه حزم و احتیاط و دست
ممانعت در عنان عزم شاهزاده زده از پیش رفتن مانع آمدند مفید نیفتاد و نواب
جهانبانی قول همایون را پیش راندند و یکه جوانان موکب عالی در نظر خجسته آن سرور
آرای دولت و اقبال بطعن نیزه و سنان جان ستان بسیاری از رومیه را از صدر
زین ربوده بخاک هلاک انداختند و تا غروب آفتاب بحرب ضرب و قتال پرداختند
شاهزاده عالمیان همت بر افنا و اعدام تب رومیان بسته با وجود آنکه زمانه
کثرت عباسیان در برکرد لشکر قزلباش دست از کار رنجیده گشته بودند
پاشایان پای ثبات و قرار استوار داشته مشاعل افروخته شدند درین اثنا نواب
جهانبانی شاه رخ خان را از طرف دست چپ از قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست را

مخالفان حمله آورده بسیاری الیه امرای لشکر و الکه‌ده و مردم قراجه داغ و شیخاوندان و جماعتی
که در جانب دست چپ می‌باشند از موکب عالی جدا شده چون بپای رودخانه در آمدند قلب
رومیان در نظر بود اندکی پیشتر راندند و چون از رودخانه بالا آمدند بعقب قلب رومیان
رسیده بودند چون آواز نفیر از عقب قلب بگوش رومیان رسید و ملازمان موکب
عالی شاهزاده نیز حسب الاشاره جلوانداخته شدند رومیان را وجود کثرت سپاه
و قلت غازیان زهره آب گردید و چون آواز نفیر از عقب قلب بر آمد و دلاوران پیش جنگ
دلیرانه پیشتر آمدند پای ثبات و قرار ایشان متزلزل گشته قول هم بر آمده
پاشایان که در قول بودند لحظه صبر نموده هر چند در مقام مدافعه شدند مفید نیفتاد
پشت بر معرکه کرده راه فرار پیش گرفتند اما چون لشکر قزلباش در عقب سر ایشان
بسیار بود در وقت انهزام بدیشان رسیده محمد پاشای بیگلربیگی دیاربکر و مراد پاشای
بیگلربیگی قرامان هر دو گرفتار شدند محمد پاشا چون زخم قوی یافته بود و احتمال
زیستن نداشت سر از تن جدا کرده مراد پاشا را که علیخان بیک شمس الدین
لو گرفته بود زنده با دیگر گرفتاران که معظم ایشان یوسف آقای چاشنی‌گیر
باشی خواندگار بود بنظر انور رسانیدند و درین معرکه تیر بسیاری از رومیان شربت
ناگوار فنا چشیدند و غازیان قزلباش تا کنار چمن آب که اردوی رومیه فرود آمده
بود تعاقب کرده ایشان نموده چندکس را از میان ایشان گرفته آوردند و چون شب تار
در میان غازیان و هزیمتیان حائل شد امرای عظام و سپاه بهرام انتقام در موکب
عالی شاهزاده گردون احتشام از معرکه بکنار آمده روز دیگر چون سپهر هاوی اختر جهان
و بار... همین مراد آنچنان از هر کس صادر شده بود و مشغول شکر بودند مراد پاشا را با چند

نزدیک کرده قابل

نزدیک گرده قابل نگاه داشتن بود بار دیگر فرستادند و از آنجا تعلیقه‌ها رد نمودند و روز دیگر
در حوالی رودخانه فهو سنج توقف نمود که اسپان از تک و دو آسایش یافته دیگر
باره مستعد معرکه قتال گردند و از جانب رومیان نیز عثمان پاشا با چهل پنجاه هزار کس
با مقرر داشت که در حوالی اردوی خود کشیک داشته پیشتر نروند و از جلادت و مردانگیها
و تراب جهانبانی که باندک مردی مدبیشان تماشای نمود تعجبها نموده بودند اما از
کثرت و ازدحام از یک طرف بحرب و قتال می‌پرداختند و از طرف دیگر قلعه‌ای
ساختند بالجمله بعد از سه چهار روز که لشکر و ستوران آسوده شدند دیگر باره
تهیه مقدمات جنگ کرده قرار دادند که چون عثمان پاشا خود متوجه محاربه نمی‌شود
جنگ سلطانی وقوع نمی‌یابد اگر بتوفیق الله تعالی درین مرتبه ارکردی که محاربه با کمر
بندد ظفر با هم تا میان اردوی رومیه فنان بازگشته بطرف شبیخون بار دو ریخته
تا حرفه در جنگ باشد بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار روز رستخیز بظهور آوردیم
و هرگاه غلبه از جانب مخالفان دیده باشد جنگ کنان خود را بکنار کشیده همه روز
آتش شور و شین مشتعل سازیم و مخالفان را آسوده نگذاریم و با مقارن این عزیمت
شکلالی الله بسمند گردون خرام برآمده اعلام ظفر اشتراک شد و چتر همایون فال
برفرق فرقدسای شاهزاده عالمیان افراشته بهادران موکب نصرت قرین در
سایه علم اژدها پیکر فارس مضمار دلاوری جمع آمده بآیین شایسته متوجه معرکه قتال
گردیدند و چون پیشقراولان لشکر ظفر قرین قریب باردوی رومیه رسیده رومیان که بحراست
و نگهبانی اردو مامور بودند در کنار اردو بودند پیش نیامدند از جانب تیز ملاحظه حزم و احتیاط
کرده پس و پیش خود را ملاحظه نمودند که مبادا مکر و خدیعه از ایشان بظهور رسد مجملا آن روز

ان شب از طرفین جنگ و جدال وقوع نیافت آنروز در همان حوالی فرود آمده قراولان
باطراف و جوانب فرستاده حکم قضا مضا نفاذ یافت که امشب لشکریان پاس داشته
قرب بصبح فدایی وار باردو ریخته تا جمع شدن لشکر رومیه از دقایق قتل و کشش دقیقه
فرو نگذاشت نمایند اندکی از شب گذشته بود که غازیان قراول قدم جلادت پیش نهاده بکنار
اردو رسیده خود را بخیمه اخشایم رومیان انداخته یکدو کس را گرفته بیرون آورده بودند
بنظر خجسته اثر شاهزاده عالمیان رسانیدند نواب جهانبانی از ایشان سوال کرد که دی روز
چرا سپاه بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند از کار خبری نداشتند اما چنین تقریر
کردند که ظاهرا سردار اعظم خلوتی کرده مشوره چند در باب کوچ کردن داشتند و
پاشایان و لشکریان خبر خواست اردو بجهتی دیگر با ما نمیگفتند در این اثنا آتش بسیار در
اردوی رومیه افروخته شد بطریقی که خرمنها را آتش زنند شعله آتش از همه جا بلند
شد مردم صاحب وقوف گفتند که این صورت علامت کوچ کردنست که هیمها
و خیمهای خود جمع کرده آتش زده اند این سخن موکد قول راست گزاران و راست
کفتاران مذکور گشت نصف شب بود که شخصی تبریزی که در اردوی که در اردوی
رومیه بعلت حمایت یکی از خواص در آمده بود و آن رومی با او بمقتضای مردمی عمل نموده
از ضرر و آسیب لشکریان صیانت نموده بود آمد و تقریر کرد که عثمان پاشا
وزیر اعظم بود که کوفت خناق بهم رسانیده بیرون نمی آمد و شب بمقتضای مرسوم
اجل گرفتار آمده از هم گذشت دیروز از خلایق پنهان داشتند چغال اغلی متکفل
امر سرداری شد آخر روز پاشایان پیش سنندان لشکر را جمع نموده صورت
قضیه را باز نمود و رای همه بکوچ کردن قرار گرفت صبح کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا را

چند روز پیشتر

چند روز پیشتر بقلعه فرستاده و ذخیره سالیانه بسرانجام نموده بود و جمعی از زمانیان
گفتند که هنوز مهمات قلعه انتظام نیافته و بعد از رفتن ما قزلباش قلعه را بآسانی
بگیرند چرا دو سه هزار نفس را بکشتن میدهیم چغال اغلی جعفر پاشا را در بودن قلعه
مجبور ساخته مشار الیه جواب داد که اگر من داخل قلعه نمی شدم چنین میکردیم حالا که داخل
شده ام بیرون رفتن مرا بعد از فوت عثمان پاشا نسبت شخص دولت پادشاه و ماست بی رضا
تقاضای الهی داده توقف می نمایم شما کوچ کنید که آنچه سانح شود الحکم لله العلی الکبیر
آن شخص از منزل لنکانش بخانه خود آمده صورت واقعه را باین شخص تبریزی تقریر کرده
گفته بود که ما صباح کوچ میکنیم چون لشکر قزلباش قریب اند محتمل است که فردا
جنگ عظیم فیمابین واقع شود و تو در میانه ضایع شوی اگر میتوانی تا هنوز شب است
خود را باردوی قزلباش رسان چند کس همراه من کرده بود چون بسپاهی قراولان
قزلباش نزدیک رسید بازگشت شد و آن شخص چنین تقریر کرد که رومیه از قضیه فوت عثمان
پاشا و جلادت و دلاوری شاهزاده عالمیان و خیرگی قزلباش متزلزل
احوال اند و مشکل می نماید که طایفه نکری و جمعی که بحراست قلعه مامورند قرار توقف
قلعه دهند و هر گاه ایشان توقف نکنند جعفر پاشا بالضروره خواهد رفت چون دور
از کار نبود همکنان این صورت را بر توقف او ترجیح دادند بالجمله از این اخبار غلغله نشاط
در میان لشکر افتاده آثار بشاشت خرمی بظهور آوردند صبحی ترتیب اسباب مقدمات
جنگ کرده قول همایون آراسته با وجود قلت غازیان و کثرت و ازدحام مخالفان
متوجه معرکه قتال گشتند چغال اغلی که متکفل امر سرداری شده بود بعزم مراجعت کوچ
کرده جمعی کثیر را در پیش و فوجی منفرد در عقب تعیین نموده بملاحظه و احتیاط تمام راه مراجعت

پیش گرفتند و جرغمیان لشکر منصور از چنداب که یورت رومیه بود گذشته در حوالی
شنب غازان برومیه رسیده دست بآلت قتال بردند و از آن طرف نیز فوج
فوج مبادرت پیش آمده جنگ کنان طی مسافت می‌نمودند نواب جهانبانی
قول همایون را از چنداب رانده غازیان را بالمجادله ترغیب فرمودند و بهادران
موکب اقبال جلو ریز بمخالفان رسیده آثار مردانگی بظهور آوردند و مخالفان را
بمیان عرابه و شتر و آغرق راندند و الحق درین روز که عثمانیها نثار نسیان رفته
ولشکر روم بی سردار شده بودند اگر لشکر قزلباش اندکی زیاده از آن می‌بودند
واهتمامی در جنگ می‌کردند ممکن بود که شکست عظیم بایشان رسیده بیکبار
مستاصل گردند و دو صورت واقع بود که این معنی بوقوع نه پیوست اول آنکه
لشکر قزلباش بسیار کم بودند و رومیه از کیفیت و کمیت لشکر اطلاع یافته میدانستند
که نواب شاهزاده عالمیان زیاده از ده دوازده هزار کس ندارد و مع هذا امرا
امرا عظام را از تغافل گرم بوده اکثر امرا با علیخان تیغ اعلی که مورد تربیت
گشته محسود دیگران شده بودند نیک و بد امور را پیش خود گرفته حرکتی را
بطایفه استاجلو منسوب ساخته بود صفای نداشتند و میخواستند که مردم او
در میانه قزلباش بمردانگی شهرت یافته تیغ و ظفر مخصوص گردند دیگری آنکه
چون قزلباش بی محابا بمیانه شتر و احمال و اثقال رانده دست ایشان بغنایم
رسید خام طمعان دون همت بی حمیت که طبیعت اکثر لشکریان بآن مجبولست
شروع در نهب اموال کرده آنچه از شتر و یراق و اسب هر کس افتاد همت بر بیرون
بردن آن گماشته دست از محاربه باز داشتند رفته رفته لشکر کمتر شد اقتدار گرفته

بود نقصان

بود و نقصان پذیرفت و دیگری آنکه چغال اغلی نیم فرسنگ راه قطع نموده از چنداب
شنب غازان رسید چون مشاهده نمود که قزلباش بی محابا پیش رانده اند چنود
رومیه بهم برآمده عنقریب منهزم میگردند بعقل کامل و تدبیر صایب عمل نموده فی الفور در
همانجا فرود آمده خیام بقاعده که در میانه رومیه معمولست تنگ یکدیگر نصب نموده
راه دخول مسدود ساختند و عرابه بر کنار اردوی خود کشیده تفنگچیان را در پشت عرابه
باز داشتند بلوازم محاربت پرداختند و چون از اطراف قزلباش زیاده حرکتی نشد
و متوجه جنگ عرابه نشدند رومیان که مشرف بانهزام بودند دل قوی ساخته از
خوف و هراس بیرون آمدند و نواب جهانبانی چون برین حال وقوف یافت
از متفرق شدن لشکر قزلباش آگاه شده بود و الحال اراده نمود که با لشکری که
در قلب حاضر بودند یکبار رفتاری وار جلو انداخته صورتی که در پس پرده تقدیر بود
بمنصه ظهور آید امرای عظام و دولتخواهان جنگ عرابه را اصلاح ندیده عنان یکران
جسارت شاهزاده نامدار را گرفته در منع آن عزیمت مبالغه و الحاح نمودند نواب
جهانبانی بصواب دید دولتخواهان که مطلب ایشان حفظ ظاهر و حراست بدن بی بدیل
آنحضرت بود عمل نموده دست از محاربه باز داشتند و در حوالی چنداب فرود
آمدند درین جنگ اگرچه سر و افسر به کمتر آوردند اما غنیمت بسیار بدست لشکریان
افتاد و چون رومیه از شنب غازان کوچ کردند نواب شاهزادگی با ملازمان
موکب عالی از یورت خود سوار شده بتعاقب لشکر رومیه افتادند که در هر جا فرصت در
جنگ یابند جنگ کرده در هیچ منزل ایشان را آسوده نگذارند تا قصبه طسوج بدین
قاعده تعاقب می‌نمودند و غازیان آنجا رخصت نموده خود را برومیه رسانیده طرح

جنگ می انداختند و جمع کثیر را طعمهٔ شمشیر بلاک می ساختند و سرها را انداخته بنظر

اثر میرسانیدند تا در موضع بایان جنگ عظیم بوقوع می پیوست اسمعیل قلیخان و

طایفهٔ شاملو اسب جلادت پیش راندند و در میمنه زور آورده جمعی کثیر مدافعه ایشان

نتوانسته فرار برار اختیار نموده بودند از قضای الهی در آن صحرا آب انداخته بودند که اکثر

طایفهٔ شاملو در آنجا افتاده اسپان تا سینه بگل فرو میرفتند و در میمنه زور آورده

اکثر خطه و دیر رسید جوانان کار آمدنی طایفهٔ شاملو در گل بقتل رسیدند مرغب خان

استاجلو که چرخچی بود بعد و پیش رفته در میان رابرشانده غازیان شاملو بصد

شورش و تعب از وحل بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل قلیخان با جمعی از طایفهٔ

شاملو در آن قضیه بقتل رسیدند از ملازمان موکب نواب جهانبانی شاه حسین بیک

ولد زین بیک شربتدار و توره حسن بیک جبادار و ولد و یوسف سلطان ذوالقدر که در سلک

مقربان بودند بقتل رسیدند بالجمله در ین مرتبه زیاده کاری از پیش نرفت علیقلی خان

قیچی اغلی بنابر سوء مزاجی که از رشک و حسد ارباب مناصب و مقربان بساط دولت

را با یکدیگر می باشد با اسمعیل قلیخان داشت یا پرغیب خان اظهار کرده رشت نموده

که امداد خان شاملو ننموده تمکن داشتی که او من الاقتران خجلت زده مغلوبیت

گردد هر گاه میانهٔ اعیان لشکر شیوهٔ نفاق و عدم اتفاق بمنیان درواج داشته

باشد پیداست که چه مهم از پیش رود بالجمله نواب جهانبانی تا طسوج دست از تعاقب

باز نداشته بقدر مقدور لوازم سعی و کوشش بجای آورد و الحق در ین معارک شجاعت

از نواب جهانبانی تقصیری واقع نشد و از روزی که متوجه حرب و قتال گشتند تا چهار ده

روز در و خفتان از تن بیرون نکرده همه روزه از صبح تا شب اوقات صرف پیکار نموده

را نفی و اعدام آن طایفه کماشتند از مخالفان زیاده از حیز شمار بودند و متفاوت

با آن لشکر بیشمار ما فوق قدرت ملازمان موکب عالی بود نفاق پیشگان قزلباش را

خود حکومت که دیده بصیرتشان از مآل این حال پوشیده شده بود دوان همت و نهاده

شان بنود که وساوس شیطانی را از دل بیرون کرده قدم رجا در اخلاص نهند

و بعض لجاجت و عناد سر رشتهٔ تدبیر از دست داده در ین قضیه با جمیع رفاقت و

همراهی کردند القصه چون در میمنه بالکل خود در رفتند بازگشتن و تسخیر قلعه پرداختن را اولی

و انسب دانسته عنان عزیمت بصوب مراجعت انعطاف داده در ظاهر شهر حوالی

شنب غازان نزول کردند و پس بمدت و لد تا مدار رفتند و کاهی حالات

مردم در داشتند نواب سکندر شان نیز با اردوی آغرق و غیره از کمر دره بی کوچ فرموده

بشهر آمده منازل میر اسد الله صدر شوشتری جهت دولتخانهٔ همایون اختیار یافته در

انجا نزول فرموده هر یک از امرا و ارکان دولت در یکی از منازل خراب و آبادان

شهر منزل گرفتند راقم حروف در اردوی معلی بود روزی که بشهر آمد طرفه شهری

بنظر در آمد جمیع خانها که بطلا و لاجورد تزئین یافته بود خراب شده درها و پنجرهای

نقاشی کنده شده بجای همه سوخته شده بود و درختان باغها و باغچها قطع شده همه پایمال

بلکه کشیده بوده و از چندین هزار خانه نشیمن یک خانه که استعداد نشیمن یکی از

اوسط الناس داشته باشد سالم نمانده بود و جمیع دکاکین و خانات کاشیکاری

طبقه حمامات ویران شده اجساد قتیلان شبرزی همچنان در کوچها و پشت بامها

افتاده بود و مجملا شهر نشاط انگیز تبریز با آن همه نزاهت و خرمی که داشت در این

بنظر در آمد که خاطرها از مشاهدهٔ آن خاطرها مشوش و دماغ سنگین دلان پریشان میشد

مولانا وقوعی تبریزی این بیت را مناسب حال خود گفته

وقوعی گر بلا تسکین در روم میدید بودی ❊ دلم از حسرت تبریز و براثر تیر رفت

نواب سکندرشان و شاهزاده عالمیان میرزا جعفر ولد میرزا تقی مخاطب بالملکه بالاخره بودند که چند روز او قات صرف تکفین و تجهیز قتیلان نمود و مدفن

گشتگان برداختند و کوچها و محلات را از لوث روث و لاشه ستوران که از فقدان علیق سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بود پاک کردند

و مردم تبریز که بقری و مزارع پراگنده شده بودند بتدریج بشهر جمع شده خانهای خود او یران و از دخایر و دفاین نشان نمیدیدند ارکان دولت و ارباب

مناصب و غیرهم هر یک در منزلی فرود آمده بودند فی الجمله تعمیری که بمحل سکنی تواند بود نمودند و شهر تبریز بسعی اعزه ارد و و اهالی تبریز فی الجمله تعمیری یافته

دران زمستان قشلاق همایون دران بلده جنت نمون واقع شد والله اعلم

ذکر محاصره قلعه تبریز و قضایایی که تا آخر سال در پای قلعه و حین محاصره دست داد

بحکم تقدیر خالق عباد چون اراده ازلی و مشیت لم یزلی باین تعلق گرفته که خطه فرح انگیز تبریز بتصرف رومیان درآمده خرابی باین بلده طیبه راه یابد و اهالی آنجا

که چندین سال بفراغت و عافیت گذرانیده سرمست باده نخوت و غرور بودند از وطن جدا شده بانواع شداید و محن گرفتار آیند و از نا سپاسی امتداد زمان

فراغت و فراهم آمدن اسباب جمعیت انتقال احوال این گروه عبرت افزای عالمیان گرده و در زمان دولت و جهانگشایی اختر برج کامرانی و اقبال یعنی شهریار بی همال

خصال حضرت اعلی شاهی ظل الهی که امروز بخت فیروز بخت سلطنت ایران از

وجود فایض

٢٧٨

وجود فایض الجود وشش صفت آسمانی و زینت دو جهانی دارد ران انتقال روی

بانحطاط آورده متنزهات این روضه دلکش که از خس و خار حوادث از

نزاهت و خرمی افتاده بود و چمن اقبال آن بتایید ما حضرت ذوالجلال بتصرف

اولیای دولت بیزوال درآمده ظلمت ابا و فتن و فتور بشعله تیغ آتشبار روشنی

یافته پرتو انگیز عالم امن و سلامت گردد لهذا هر چند دران زمان سعی و اهتمام در

دفع این حادثه بیشتر کردند کمتر نتیجه داد و بعضی امور که در پرده خفا مستور بود بحیز

ظهور می آمد که آن امر لایق را عایق میگشت بالجمله چون اردوی همایون در تبریز

نزول نمود امرا و عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط درآورده چند جا سیبه

تعیین شد جانب شرقی که طرف میدان صاحب آباد و مسجد حسن پادشاه است

سیبه نواب جهانبانی و ملازمان خاصه آنحضرت و علیخان شیخ اغلی و اتباع و جماعت

تبریزی قرار یافت در جانب قبلی که طرف محله سنجاران و لجویه است یک سیبه

بقورچی باشی و قورچیان عظام و بعضی امرا تعیین گرفت و یک سیبه بشاهرخ خان و طایفه

ذوالقدر متعلق گشت محمدیخان تکماق و تاماییان امام قلیخان قاجار و مردم قراباغ

هر یک متعهد یک سیبه شدند اما در طرف قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند

که بجهت قلت لشکر محاصره نشد و چون گاهی آوازه آمدن لشکر ترکمان و تکلو و ذوالقدر

فارس میرسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند دران طرف سیبه

پیش برند و مرد بیلدار و کلنگ دار جهت کار قلعه رجال الک از رهالیان تقسیم شد و یراق

و توب ترتیب یافته مراد بیگ توپچی باشی شروع در توب ریختن کرد و تا اتمام توب

ازمیان مدرسه حسن پادشاه نقبی اختیار کردند که بمیان قلعه زده شود و نقب

آهنین جنگ شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عجیبه در حین محاصره دست میداد
که موجب وهن و دل تنگی عموم سپاه میشد اول امری که سانح شد و موجب اکراه
خاطر شاه و سپاه و باعث سکت قزلباش و دلیری محصوران گردید قضیه گرفتاری شاهرخ
خان مهردار است که از عظمای دولت و بزرگان طایفه رفیعه ذو القدر بود و از تقدیرات ایزدی
بوقوع پیوست شرح این سانحه عبرت افزا آنکه مشار الیه مردی شجاع دلیر مردانه بود و
در عالم عزت و حمیت برو دشوار می نمود که در میان شهر تبریز که خانه صد ساله قزلباش
است و پادشاه قزلباش و جمیع امرا و ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته
باشند جعفر پاشا که پرداخته لالا پاشا است در دولتخانه همایون و عمارت هشت بهشت
نشسته خطبه بنام خواندگار روم و در تبریز اضطراب نموده همه روزه اظهار میکرد
که تا این قلعه مفتوح نشود خواب و زندگی و آسایش بر ما حرام است از غایت حمیت
از طریق حزم و احتیاط غافل افتاده در هفته اول سپاه خود را پیش برده بخانه که در حوالی
دیوار قلعه بود در آمد نواب جهانبانی این جلادت و مردانگی و تیز عنانی را مستحسن
نداشته دو مرتبه کس فرستاده منع کرد که از آنجا بیرون آمده سپاه را از پیش
برد و هر چند پیش رود خود را بکومک و تفنگچی استحکام داده خاطر جمع نموده پیشتر رود خان
مذکور جواب فرستاد که رای جهان آرا صایبست و چنین می بایست اما چون آمده ام
بازگشتن را لایق نمیدانم همت یار باشند که درین دو سه روز بی قضای ربانی و همت
و اقبال همایون   یا بر مراد بر سر گردون نهیم پای   یا مردوار بر سر همت کنیم سر
چون منشور گرفتاری او در لوح قضا ثبت شده بود در توقف انجا اصرار نمود نواب جهانبانی
روز دیگر پیری بیک ایشیک اقاسی باشی شاملو را نزد او فرستادند که او را نصیحت نموده

از آنجا بیرون آورد مشار الیه نزد او آمده این گفت گو در میان بود که رومیه در وقتی
که اکثر لشکریان و اهل کشیک شب متفرق شده کشیکچیان روز هنوز نیامده بودند
علی الغفله از قلعه بیرون آمده بدان سپه ریختند و جمعی تفنگچی و هفته کوچه را که محل آمد
شد بود گرفته بضرب تفنگ راه آمدن کومک مسدود ساختند و جمعی دیگر بران
خانه محیط گشته از در و پنجره تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بان خانه مستولی
گشته داخل شدند و شاهرخ و ابوالقاسم سلطان ولد او مشهور بزنبور ار که از
امرای معتبر و شجعان روزگار بود و پیری بیک ایشیک اقاسی باشی و چند نفر
دیگر که در آنجا بودند جنگهای مردانه کردند و شاهرخ خان زخمی شده گرفتار شد و دیگران
شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافتند که او شاهرخ خانست فی الفور
بازگشته او را بقلعه رسانیدند و در شهر خبر بیرون آمدن رومیه و جنگ سپاه شاه
رخ خان انتشار یافت از همه طرف قزلباش هجوم نمودند تا رسیدن ایشان
رومیه بازگشته او را بقلعه رسانیده بودند از وقوع این حال غلغله نشاط از قلعه بلند گشته
کلال ملال بدلهای بیرون نشینان راه یافت محصوران در قلعه داری دلیر گشته قزلباش
شکسته خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود الحال ملال کلال بخاطر بیهال راه نداده
فرمودند که هرکس زیاده سری کرده سخن ولی نعمت نشنود نتیجه آن جز ندامت و پشیمانی
نخواهد بود و اما چون در راه دین و دولت کوشیده بود بازماندگان او را نوازش نموده
منصب مهرداری را به اصلمس خان ولد او عنایت فرمودند و همچنین منصب ابوالقاسم
سلطان به طهماسب قلی سلطان ولد او مرحمت شد رضا قلی بیک ولد پیری بیک را که
جوان صاحب جمال خورد سال بود بجای پدر ایشیک اقاسی فرمودند و طایفه ذو القدر دستور

بدستور در سیبه معین گشته اما بجز کشیک و نگاه داشت و محافظت سیبه کاری
نتوانستند کرد و یکی از سوانح نکرده این بود که توپی را که بجله کوش مشهور بود پانزده
من سنگ می انداخت و از توپخانه جنت مکان در یکی از قلاع مانده بود بپای قلعه
آورده برابر یکی از بروج جانب قبلی نصب نموده می انداختند و تا نصف برج از صدمه گلوله
آن ریخته شده بود و در میان روز سیبه ریخته مردم را بعرض تفنگ را کنده در [illegible]
برجلتهای توپ انداختند و تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ را بپای دیوار کشیده
از انجا بقلعه رسانیدند دیگری از سوانح این بود که بعد از دو ماه که اسباب توپ مهیا
شده بود و اعیان قزلباش جمع شده متوجه سرانجام امر مذکور بودند چون قالب
توپ بجهت شدت شتا و عدم رویت آفتاب خوب خشک نشده بود و رطوبت داشت
مس که در کوره گداخته شده بود در قالب سر دادند جوش خورده از قالب بهوا رفت
و باطراف و جوانب ریخت و نزدیک بآن رسید که از اصابت عین الکمال چشم زخمی
بذات مقدس عالی که بجهت توپ ریختن در ان انجمن تشریف حضور داشتند رسیده
از آسیب مس گداخته متضرر و تافته شدند و بعد از دو ماه که انتظار توپ ریختن کشیده
بودند بعمل نیامد بعد از ان رجوردار بیک توپچی باشی ولد حیدر بیک انیس که از جمله
مقربان بود به توپ ریختن مامور گردیده در عرض چهل پنجاه روز اسباب از اعتبار ختم
در ساعت سعد که اهل تنجیم اختیار نموده بودند بمجلس عالی انعقاد یافت و این مرتبه بموجب
اقبال توپ بزرگ که بیست و پنج من سنگ می انداخت حسب المدعا ریخته شد و توپ را
بسیبه نواب جهانبانی برده نصب نمودند و توپچیان بکار خود مشغول گشته و نقب پیش برده
مردم صاحب وقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که بقلعه رسیده شب یا سحار سعید کسی

ازجوانان کار

از جوانان کار آمدنی تعیین نموده به نقب فرستادند که سر نقب سوراخ کرده بقلعه در آیند
و کرنا نواخته آواز کرنا بر آید از سیبها همه جا یورش نمایند چون تسخیر قلعه
در آن هنگام رقم پذیر کلک تقدیر نشده بود و موقوف بزمان دولت و جهان
آرایی نواب کامیاب همایون شاهی ظل اللهی بود و حوادث عظمی بظهور می آمد و اموری
که باعث تعویق میشد روی میداد مجملا چون دلاوران سر نقب سوراخ را گشودند
و در تخمین و قیاس غلط شده در میان تیر حاجی سر بر آورده و چند روز دیگر کاری بایست
کرد که به درون قلعه رسد حسب الامر سوراخ را گرفته بوقت خود موقوف داشتند در
اثنا قضیه فرار نمودن قلی بیک قورچی باشی نواب جهانبانی بقلعه سانح شد که
موجب تعویق تسخیر قلعه گردید تبیین این مقال بر سبیل اجمال اینست که قلی بیک قورچی
باشی با محمد خان و سایر امرا در جمیع امور متفق بودند و قضیه قتل نواب مهد علیا
والده نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمال که بالطبع مکروه خاطر
نواب عالی بود باراده و صوابدید ایشان بوقوع پیوست و همیشه مرکوز خاطر
عالی بود که در محل مجال از ان طبقه انتقام کشند و قضایایی که مذکور شد موجب
مدارا و تعویق میگشت و قورچی باشی که مرد آگاه دل و کاردان بود این معنی
را تفرس نموده همیشه خایف و هراسان و از نواب جهانبانی با او بدظنه بود در این
وقت که محمد خان و ولیخان در مقام فتنه اندوزی در آمده باراده بازخواست خون
امیرخان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه اردوی معلی گشته قریب به تبریز رسیده بودند و
آثار عصیان و طغیان از ایشان بظهور میرسید بخاطر او خطور نمود که هرگاه قورچی
باشی که عمده ارکان دولتست با طایفه فتنه اندوزان ترکمان و تکلو متفق باشد

عند الوصول انواع فساد بتمهيد كه از وى بظهور آمده و على قليخان و نسخ اتفاق و محمدى بيارو
لاغ كه باعث خون امير خان بوده تحريك داده پيا دنموده خاطر نشان نواب جهانبانى
كرده كه قبل از وصول آن طبقه دفع قورچى باشى لازمست و تا خير دران جايز نيست
زيرا كه جهان زور بوده الجماعت باستظهار يكديگر آنچه اراده نمايند بعمل مى آورند آن معنى
ورضمير انور تصميم پذيرفته چون آوازه ورود آن گروه متواتر شده دراثناى اشتغال قلعه
گيرى متوجه دفع او شدند و طهماسب قلى سلطان ولد امير اصلان خان ارشلو افشار
را كه دران چند روز باسيصد كس از طايفه ارشلو بدرگاه آمده بود منصب قورچى باشيگرى
نامزد فرموده متفرد گشتند كه بدفع او قيام نمايد و او متقبل آن خدمت شده قورچى باشى
بدلول الخاين خايف دران چند روز كه اخبار ورود تركمان و تكلو متواتر مى رسيد فقات
تنزل او دارسبب بخانه آمده تمارض كرده چند روز خانه نشين شده منتظر ورود آن
طبقه بود و در روزى كه طهماسب قلى بيك را بآن خدمت مامور فرمودند جبار قلى بيك
برادرزاده قورچى بيكى در ملازمت عالى و مجلس بهشت آيين بوده اين معنى را ادراك
دريافته بود فى الفور بمنزل آمده او را ازين معنى آگاه كرده و ايشان درين وقت
ضيق جز بقلعه درميان رفتن چاره ديگر نيافته شتند و سردو باتفاق يكديگر در وقتى كه
طهماسب قلى سلطان با قشون و لشكر بدرخانه او رسيده بود و از راه باغچه بيرون
انداخته از راهى كه بسيه ايشان ميرفت راه قلعه پيش گرفتند و چون بپاى قلعه رسيدند
تا جاى خود را كه تا غايت فرق عزت ايشان بآن افسر گرامى آراسته بود از سر
برداشته بخندق انداخته شدند درو ميان كه از بالاى قلعه مشاهده اين حال نمودند در
گشوده ايشانرا بقلعه درآوردند و اين معنى را اراده بارطايفه قزلباش و اقبال خود دانسته

نقبها نشسته

نقبها نشسته باوران گيوان رسانيدند همان روز جبار قلى بيك درقلعه برسر نقب رفته
روميه را از نقب زدن آگاه كرده سوراخ نقب را كه ميان شيرحاجى رسيده بود بايشان
نشان داده روميه سر نقب را گشوده بضرب تفنگ نقب را از كار كنان خالى كرده
واز راه نقب على الغفله بمدرسه حسن پادشاه درآمدند و شورش عظيم دران سبب
واقع شد و چون خبر بنواب جهانبانى و على قليخان رسيده از اطراف و جوانب هجوم
كردند فيما بين جنگ عظيم بوقوع پيوسته از جانبين جمعى ضايع شدند و روميان
نقب را مايه استظهار خود ساخته از همه جا تفنگ انداخته اهل سپه را متفرق
ساختند لاعلاج نقب را چند جا سوراخ كرده كاه در نجسته كاه دود كردند و آب
ميان نقب بسته انباشته گردانيدند و آن راه مسدود گشت و زخمى كه دو سه ماه
در حفر نقب كشيده بودند متحمل بود كه از آن ممر قلعه مفتوح گردد ضايع و عبث مطلق شد
و چون امراء تركمان و تكلو قريب رسيدند روز بروز اخبار فتنه و فساد ايشان
ميرسيد و دست از كار قلعه كشيده منتظر ايشان افتادند و جمعى از بى زبانى مردم
انجا را تعيين كردند كه در سيبها بوده محافظت دروازه هاى قلعه نمايند كه روميه بيرون
نتوانند آمد و نواب جهانبانى و ساير امرا مآل انجام و دفع فتنه ايشان پرداختند
از سوانح اين سال قضيه فوت صدر مغفور مير شمس الدين محمد حنفى كرمانى است
كه دراثناى محاصره قلعه تبريز بمرض سوء القنيه درگذشت مشار اليه سيد بزرگ
عاليشان نيكو اخلاق و بوفور قابليت و استعداد اتصاف داشت در علم
رياضى و هيات و رمل و نجوم ماهر و منشى طبيعت و بسيار خوش صحبت بود و شعر را
خوب ميگفت و فهمى تخلص داشت و چون بمسند صدارت قرار گرفت نواب سكندرشان

در تعظیم و تکریم و اقتدار و استقلال او مبالغه نموده کلی و جزئی امور شرعیه
برای و رویت او مفوض گردید و مشار الیه دست دریا نوال ببذل و احسان گشوده
قریب یکصد هزار تومان زر نقد و خاکه فیروزه از وجوهات و وقفی ممالک محروسه
شاه جنت مکان و خمس معادن فیروزه وغیره در خزانه عامره موجود بود در عرض دو
سه سال بسادات و علما و صلحا و فقرا و طالب علمان و مستحقان هر طبقه داده مباهیر
آن طبقه را از عاطفتهای کلی ممنون و جمعی کثیر بوسیله او از موائد احسان شاهی بهره‌مند گردیدند
اشعار رنگین دارد و چند بیت از غزل و رباعی درین نسخه ثبت افتاد بیت

شراب عشق در هر مشربی کیفیتی دارد • ز شیرین کوهکن حالی و خسرو حالتی دارد
سبوی باده بر سر میرود فهمی نمی‌خانه • بجز آتش نهاده سر فرو خوش همتی دارد

واین دو رباعی از و مشهور است رباعی

در میکده عشق شرابی دگر است • در شیشه محبت اجتناب دگر است
بستان تو فارغند در روز حساب • زین طایفه در حشر حساب دگر است
ترسا بچه ایست آتش افروز که گشت • کاتش زده در خرمن صد حور بهشت
چون همه کشان رابی آتشکده آتش • رضوان همه شاخ طوبی آرد ز بهشت

و در وقت رحلت رباعی گفته بود رباعی

خواهیم ازین جهان فانی رفتن • در زیر لحد بناتوانی خفتن
در گوش زمین ز بیوفایی فلک • حرفی ز زبان بی‌زبانی گفتن

ذکر آمدن طایفه تکلو و ترکمان به تبریز و بازگشتن آن قوم فتنه انگیز و الحجه دراخ روی داده از ستیزه آویز

سابقاً بر صحیفه بیان قلم مشکبو رقم زبان تحریر یافت که
بعد از گرفتاری امیرخان محمد خان ترکمان از وقوع این حال و ترقی علیقلیخان فتح اغلی

وطایفه شاملو و استاجلو از ایشان گشته از کاشان بهمدان رفت و برادران و اولاد
امیرخان نیز الجا جمع شده ولیخان تکلو را با خود متفق ساخته ضمیع فتنه کرده در مقام
تضییع و کسر اقتدار آن دو طایفه شدند با وجود آمدن لشکر روم و تسخیر بلده فاخره
تبریز و احکام موکده که از موقف سلطنت بطلب ایشان صدور یافت از یساق
تقاعد ورزیده نیامدند و از اطوار ایشان بین الجمهور چنین مشهور گشت که امرا و اعیان
ترکمان و تکلو بتاکید عهد و پیمان بسته قرار داده اند که بهیات اجتماعی باردوی
معلی رفته نواب جهانبانی را مجبور سازند که بر وفق رضای ایشان عمل نموده علی
قلیخان فتح اغلی و محمدی سارولاغ و ساعیان قتل امیرخان را بدست اولاد او دهند
که بقصاص رسانند و طایفه شاملو و استاجلو را از نظر اعتبار انداخته صاحب
وجودی آن دو اویماق در خدمت خود راه ندهند و بدستور امور دولت برای صواب
دید ایشان منوط و مربوط باشد و بدین اندیشه باطل و مواضعه عاطل از یکدیگر
جدا شده هر یک بالکا و اقطاع خود رفتند که باعلان و سرانجام قشون و لشکر
نموده در میعاد مقرر روانه شده یکجا جمع آیند سولاغ حسین تکلو که از امرای معتبران
طایفه در قلمرو علیشکر صاحب الکا بود درین مقدمات الکار بلیغ نموده ولیخان را منع
مینمود که باغوای ترکمانان در مقام فتنه نموده سر رشته اخلاص را از دست نداده خود
بمحافظت سرحد بغداد مامور است دامن حکم اشرف بطلب او صادر گردد و سخن
محمد خان از مکان خود حرکت نکند باوجود آن اعتبار رسوم مال لشکریان و از
از طریق اخلاص و فرمان برداری دور است که زبان اعتراض بپادشاه و پادشاه زاده
خود گشوده در باب قتل امیرخان سخن گوئیم ولیخان از و متوهم شده و غدغه نمود که

که مبادا عقیده آقایان تکلو را بافساد گردانیده باغوای محمد خان با او در مقام نفاق
درآمده فیما بین انواع وحشت روی داد و بالآخره منجر بدان شد که ولیخان اکثر
طایفه تکلو را با خود متفق ساخته باتفاق محمد خان بر سر او رفت و فیما بین جنگ
واقع شده مردم سولاغ حسین دنیاداری کرده زیاده در مقام مدافعه شدند و در اثنای
حرب و ضرب زخم قوی بسولاغ حسین رسیده و از مدافعه عاجز شده گرفتار گردید
ولیخان بر او تسلط یافته در حین توجه تبریز او را از میان برداشت مجملا چون خبر
مراجعت عثمان پاشا و قلعه ساختن در تبریز و نزول رایات جلال بپای قلعه و محاصره
نمودن بعراق رسید امرای ترکمان و تکلو ظاهرا خود در لباس خدمتکاری آراسته
باطنا جهت حصول مطالب خود روی توجه بجانب تبریز آوردند محمد خان با طوایف ترکمان
که در کاشان و قم و ساوه بودند و سیب خان شرف الدین اغلی تکلو از طهران
و مختار سلطان برادرزاده او از ورامین و ولیخان تکلو و علی سلطان با کمال اولاد
و برادران و اولاد و اتباع امیرخان از همدان متوجه شده با قشونهای آراسته
یکجا جمع شدند و کس باطراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه ترکمان و تکلو
هر کس در محل مناسب اقامت داشت احضار نمود و جمعیت عظیم ایشان را روی
دست بهم داد و امت خان ذوالقدر امیر الامرای فارس با امرای تابین خود که بعد از
معاودت یساق خراسان رخصت یافته بالکاء خود رفته بودند سامان
و سرانجام یساق آذربایجان نموده روانه گردیدند در این هنگام بعراق رسیدند محمد خان
با او ملاقات نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفه ذوالقدر مفتوح داشته
تکلیف مرافقت نمود امت خان تصور آنکه فسادی که روی داده بصلاح اندیشی و

وساطت او باصلاح آید و مرضی خاطر اشرف و ممکن باشد قبول مرافقت نموده
بایکدیگر ملاقی شدند و باتفاق نزول و ارتحال می نمودند رفته رفته محمد خان در دفعات
بلطایف الحیل امت خان را از امری که مکنون خاطرشان بود با خود متفق ساختند
امت خان با آنکه مرد عاقل کاردان با رای و تدبیر بود بوسوسه ایشان
راه صواب گم کرده طریق خطا پیموده رفیق ایشان شد و چون این اخبار بدار السلطنه
تبریز رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد مینماید
اما نواب جهانبانی نخواستند که اراده خاطر و حقیقت موافقت و مخالفت ایشان پیش
الجمهور بسمت ظهور رساند از جانبین مراسلات بمیان آوردند اول از جانب نواب سکندر
شان کس نزد ایشان فرستاده مناشیر استمالت مبنی بر وفور عاطفت غرا صدار
یافت که ایشان محبت و دولتخواهان این خانواده رفیعه اند و حقوق خدمات
چندین ساله دارند در وقتی که عثمان پاشا و لشکر روم باین مرز و بوم آمده کر
تسخیر ولایت تبریز که مقر سلطنت قدیم این دودمان است بسته طریق کمهتی و نیز او را
غیرت و حمیت این بود که بعد از استماع این اخبار بی آرام گشته بی آنکه حکم همایون
بطلب ایشان اصدار یابد از روی فدویت و اخلاص مقید بجمعیت و اتفاق که نگردیده
هر یک بطریق سرعت و استعجال متوجه پایه سریر سلطنت و اقبال گردند و آثار
جان سپاری بظهور رسانند و بعد از دفع شر اعادی دولت قاهره اگر مطلبی و التماسی داشته
باشند عرض نموده استدعای حصول مطالب خود نمایند در آن باب تعلل نمودند و با آنکه
احکام موکده و تاکیدات عظیمه بطلب ایشان صدور یافت سپاه از حد اعتدال گذرانیده
و حالا که متوجه اردوی همایون اند مسموع میگردد که جمعیت عظیم نموده بهیات اجتماعی می آیند.

و از این اتفاق فتنه انگیزی ظاهر شود اگر فی الواقع بر جادهٔ اخلاص و یکرنگی ثابت
قدم و در قبهٔ اطاعت بربقهٔ فرمان برداری دارند طریق آنست که بجهت رفع مظنهٔ
مفسد مجمعیت و اتفاق یکدیگر نشده هر یک با قشون و لشکر خود علیحده روی اراده
و بندگی بپایهٔ سریر اعلی آورده شرف بساط بوسی دریابند و هرکدام بتجدید
کرامورکرد مند قیام نمایند که بجز لطف و شفقت نسبت با ایشان امری
بظهور نیاید و بسبب خان شرف الدین اغلی تکلو پیغام دادند که او را با
نواب همایون مراتب قربیه است اگر امرای ترکمان بجهت قتل امیرخان از فرزند ارجمند
توهم دارند او را در این امور چه دخل است و از اخلاص موروثی و ملاحظهٔ حقوق تربیت
و اصطناعات پادشاهی آنست که خود را داخل مجمع آن طبقه نساخته بسعی هرچه
تمامتر متوجه پایهٔ سریر خلافت مصیر گردد و امرای مذکور نیز عرضه داشت
بدرگاه معلی فرستاده بعد از اظهار غلامی و فدویت عرض فرموده بودند که بر ضمیر
اشرف ظاهر است که میانه اویماق تکلو و ترکمان و شاملو و استاجلو از سوابق
ازمان طریق عناد و سلوک بوده و بتجدید در خراسان بنا بر دولتخواهی نواب جهانبانی
جمعی کثیر از آن دو طایفه بدست تکلو و ترکمان بقتل رسیده حالا که در خدمت
عالی مورد تربیت و شفقت شده اند نواب جهانبانی را با دولتخواهان بدمظنه و بی
شفقت کرده اند و قضیهٔ امیرخان نیز متهم فساد ایشانست والا از او امری که مستوجب
قتل باشد صدور نیافته بود و خواهش ما آنست که آن طبقه را در خدمت نواب جهانبانی
قدر و منزلتی نباشد و جمعیت و اتفاقی که واقع شده اند بنابر خوف اعدا واست و سبب خان
نیز در عذر مرافقت سخنان مناسب حال القا نموده بود و چون عریضهٔ امرای مذکور رسیده

خاطرنشان نواب سکندرشان و شاهزادهٔ عالمیان گردید دیگر باره احکام مطاع
از موقف جلال باسم ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص گزین قزلباش
را در این دولت حق خدمتست و ارباب اخلاص را از موائد احسان پادشاهی بی بهره
نبودن خلاف آیین مروت اگر جمعی از طایفه شاملو و استاجلو بحسب اقتضای زمان
عصیان ورزیده در خراسان فتنه انگیز بوده باشند جمعی دیگر را که در عراق و آذربایجان
حاشیهٔ بندگی در دوش و حلقهٔ ارادت در گوش دارند و انواع خدمات و جانسپاری
از ایشان خصوصا محمدیخان تخماق که از عظمای طایفه استاجلوست و اولاد ولی خلیفه
که از امرای معتبر شاملو بود بظهور رسیده و میرسد بمقتضای و لا تزر وازرة وزر
اخری باولیای انجاحت مواخذه نتوان داشت و علی علیخان شیخ اغلی که مورد
تربیت گشته چون از اول جلوس همایون ملازم موکب همایون فرزند ارجمند عالیست
و خدمات از او بظهور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد از او مشاهده
نشده اگر مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشند چه قصور دارد و تربیت او چرا
موجب بی اتفاقی با طایفه دیگر باشد و آنچه معامله امیرخانست بمحض ارادهٔ خاطر
اخلاص باشد از او مشاهده نشده و اگر مشمول نظر خاطر شریف نواب جهانبانی گرا زو
غبارآلوده شده بود وقوع یافت گفتگوی ایشان در این باده منافی عقیدت
و حسن اخلاص است انسب آنست که در میانه قزلباش در وقتی چنین که دارالسلطنه
تبریز از دست رفته همگی همت متوجه تسخیر قلعه النجاست احداث فتنه نکنند که اگر
خلاف این معنی از ایشان بظهور آید و در فتنه انگیزی اصرار نمایند بر ذمت همت ما نیز
دفع شر ایشان لازم میگردد چرا ملاحظهٔ عواقب امور و شآمت کفران نعمت نمی نمایند در این مرتبه

نیز امرای مذکور متفق اللفظ جواب فرستادند که ما همان شیوه ارادت و اخلاص
مرعی و مسلوک میداریم اما بجهت دفع شر و فساد معاندان دانسته و اتفاقی واقع
شده چون بپایه سریر اعلی رسیم آنچه رضای خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی
باشد و موجب خوشنودی گردد تعمیل خواهیم آورد و چون مراسلات مذکور
وقوع یافت و از المواد آن گروه راه حسب اشتقاق و نفاق بشام ممکنان رسید
حکم جهان مطاع مشتمل بر عواطف و انعطاف پادشاهی منشور عنایت از جانب نواب جهانبانی
باسم امت خان امیرالامرای فارس و طایفه ذوالقدر که رفیق آن گروه شده
بودند عز اصدار یافت که ما او را تربیت نموده بایالت شیراز و امیرالامرای کل
مملکت فارس معزز و سرافراز گردانیده‌ایم و طایفه ذوالقدر همیشه صوفی و
یکجهت این خاندان ولایت نشان بوده‌اند و هرگز ایشان را با طایفه تکلو و ترکمان
الفتی و با معاندان ایشان یکجهتی نبوده اگر الحال جهت مطالب خود و صلاح در جمعیت
و اتفاق دیده بهیئت اجتماعی می‌آیند طایفه ذوالقدر را با این مقدمات چه کار
و باعث اختیار مرافقت ایشان چیست اگر صلاح اندیشی و ریش سفیدی منظور است
که بوساطت ایشان فسادی که روی نموده بود با صلاح آید و دیگر ریش سفیدان
اویماقات و مردم خیرخواه و صلاح اندیش در درگاه معلی هستند ایشان
نیز در درگاه جهان پناه آمده با ریش سفیدان اتفاق نموده هرگونه استدعای که متضمن
مصلحت دولت قاهره باشد در این امور نمایند باسعاف مقرون خواهد بود و اگر
امت خان و طایفه ذوالقدر فارس نیز از جاده اخلاص منحرف گشته شریک
فساد آن طبقه گردند عنقریب شامت کفران نعمت در این حال کار نمایان خواهد بود و احکام

مذکور مصحوب حبیب بیک ذوالقدر یساول صحبت نواب جهانبانی مشهور بکوره حبیب
فرستاده شد و چون او باردوی امرا رسید امت خان بمضامین فرمان اطلاع
یافت بنابر معاهده و پیمان که با محمدخان نموده موکد بایمان گردانیده بود مصلحت
او در قفا عمل نموده امر پادشاهی را گردن انقیاد ننهاد و محمدخان و امرا رفیق آن
اکتفا ننموده امت خان را تکلیف کردند که حبیب بیک را بقتل رساند که بر ایشان ظاهر شود
که من صمیم القلب با این طبقه متفق است بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر را نهی نمودند
که امت خان مرتکب آن فعل شنیع گردد و محمدخان در آن باب ابرام نموده امت خان
طوعا و کرها در چمن سلطانیه بقتل آن بیچاره اقدام نمود و بعد از قتل او کوچ کرده کوچ
بر کوچ روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل حبیب بسامع جلال رسید و امرای مذکور بشهر
نزدیک شدند نواب جهانبانی علیخان بیک ترکمان داروغه قورخانه را که از اولاد فتحی
بیک پروانچی و عظمای این طبقه بود و پدران ایشان حق خدمت درین دولت داشتند بسابقات
نزد محمدخان فرستادند که او را نصیحت نموده قرار دهد که سالک طریق اخلاص و نیکو
بندگی بوده بر وفق رضای نواب جهانبانی سلوک نماید و در باب قتل امیرخان اصلا
سخنی نگوید و با علی قلیخان و محمدی ساربولاغ درین باب اظهار رضا و دلگشت
نکنند که بعد از تسخیر قلعه تبریز در رعایت بازماندگان امیرخان مراتب صلاح آداب
جانان شود علیخان بیک مذکور باردوی او رسیده علت بطبیعت داده بارش نیانند
و چون نزدیکتر رسیده در حوالی شهر نزول نمودند و هم خان ترخان ولد حیدر سلطان
چابوق را که از امرای معتبر ترکمان و در خدمت نواب اشرف و نواب جهانبانی معزز و محترم بود
و با علی قلیخان نیز الفت تمام داشت و در مجلس عالی از اعمال ناهنجار ترکمانان همواره

خجالت میکشید نواب جهانبانی بقصد آنکه او را از خجالت و سر افکندگی خلاص دهند امر
فرمودند که بمیانه آن جماعت رفته بموعظه و نصیحت رفع فساد آن قوم نماید و اگر نصیحت
پذیر باشند بوساطت او از پرده حجاب بیرون آمده بملازمت گرایند و الا او هم خان
با اویماق خود باشد چه ظاهر بود که هرگاه امرای مذکور سالک طریق عناد و لجاج باشند
او را نیز بطریق علیخان بیک و دیگران نگاه خواهند داشت مشار الیه نیز راغب این
معنی گشته روانه مقصد شد مصراع او نیز چنان رفت که یاران رفتند
بلکه ناصحان او تاثیری نکرده بود و محمد خان مقدم او را غنیمت شمرده نگاه داشت
و چون بموضع سعیدآباد و چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان ایشان
بوضوح پیوست از جماعت ترکمان و تکلو هر کس در آن اراده بود و خائف گشته
بتفاریق فرار نموده بایشان پیوست کچل مصطفی افشار که از میرزاده های آن
طایفه بود و بعد از فرار چراغ قلی بیک تکلو چنانچه که سبق ذکر یافت در عوض او
بمنصب قورچی باشیگری نواب جهانبانی سرافراز شده گمان اهلیت و مردمی
داشت بجهتی فرار نموده با امرای طاغی پیوست و در آن چند روز هر کس سوای امرا
از نواب جهانبانی بخود گمان داشت یک یک و دو دو فرار نموده مرتکب عملی گشتند
و با آن طبقه پیوستند و ماده خصومت و نزاع قوی تر شده نواب جهانبانی بملاحظه
آنکه مبادا از آن جماعت علی الغفله امری بظهور آید که موجب فساد کلی گردد چون خود
اکثر اوقات جهت سرکاری قلعه اندرخانه و قلعه امیرخان که مسکن علیقلی و در جنب
قلعه رومیان و طرف سینه نواب جهانبانی بود بسر میبردند نواب سکندر شان را
نیز تکلیف آمدن آنجا نمودند آنحضرت و شاهزادگان و اهل حرم همگی بقلعه امیرخان

نقل نموده

نقل نموده و دولتخانه همایون در آنجا قرار یافت و علیقلیخان نیز برسم خدمت
و کشیک در آنجا توقف نموده بلوازم میزبانی و خدمتکاری میپرداخت و جمعی از
امرای عظام و قورچیان کرام و ملازمان خاصه را امر فرمودند که همیشه بکشیک
در دولتخانه همایون حاضر بوده باشند و جمعی دیگر را تعیین کردند که تا سر خیابان شهر
که محل آمد شد تردد این راه عراق است رفته بطریق قراولان از اطوار ایشان آگاه باشند
و چون از سعیدآباد کوچ کرده بموضع قهوسفج که دو فرسخی شهر است رسیدند جمعی از
لشکریان ایشان برای بسته بطریق قراولی پیش آمده مشاهده نمودند که از این طرف
نیز لوازم حزم و احتیاط مرعی است روز دیگر کس بخدمت نواب جهانبانی فرستاده
مطالب را اعاده نمودند ماحصل کلام آنکه طایفه استاجلو بیجهتی بقتل امیرخان اقدام
نموده اند و ما علیقلیخان و شیخ اغلی و محمدی ساروسولاغ را خونی او میدانیم و نواب جهانبانی
خونیان را گرفته بدست اولاد امیرخان دهند که بقصاص رسانند و الا ما را تاب و طاقت
آن نیست که اینها زاید بر عزت و اعتبار مشاهده نمایم که در خدمت عالی رکن رکین
دولت باشند و نواب جهانبانی نیز جواب بدستور سابق دادند و آمد شد تکرار یافته
مشخص شد که آن گروه بدون حصول مطلب سر بخط اطاعت و انقیاد در نمی آورند بلکه
اراده دارند که از روی اقتدار و استقلال بقهر و غلبه داخل شهر شده آنچه مکنون خاطر
ایشان باشد بظهور آورند و چون ظهور این مطلب از غیرت و حمیت پادشاهی دور و در این
خرونا سنجیده می نمود نواب جهانبانی عنان از طریق رفق و مدارا که باقتضای وقت و زمان
سلوک میداشتند بجانب مخاطبه و معاتبه انعطاف داده نایره غیرت و التهاب
آنحضرت سخنان عتاب آمیز بر زبان مبارک راندند و آن گروه دو روز در موضع قهوسفج

نموده، و در سیم بهیات اجتماعی سوار شده و پس پشته قراول و چرخچی پیش انداخته
با اسلحه و یراق جنگ تا سر خیابان آمدند و چون خبر سواری ایشان بدین
رسم و آیین شهرت رسید و مشخص شد که موعظه پند دران قوم سودمند نیست
و نائرهٔ فتنه و فساد و بی ادبی ایشان جز تحریک سیف و سنان انطفا نمی‌پذیرد
و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که ازین طرف تیر عساکر اقبال متوجه گوشمال
آن گروه گردند جمعی از امرای عظام خصوصا امرای استاجلو و اتباع علیقلیخان را
بمقابلهٔ ایشان فرستادند و بملاحظهٔ آنکه مبادا از جانب ایشان غلبه بعساکر ظفرشعار
واقع شود موکب عالی نیز متعاقب در حرکت آمده نواب سکندرشان را نیز تکلیف سواری
فرمودند و در رکاب همایون والد بزرگوار اعلام سطوت و جلال افراخته بمقابلهٔ
آنجماعه ذلیل شتافتند و چون بی ادبی و خیرگی آن قوم از حد اعتدال تجاوز نموده نائرهٔ
غضب خسروانه التهاب یافته بود احدی از امرا و ارکان دولت و صلاح اندیشان
پایهٔ سریر سلطنت را قدرت آن نشد که در وقت سواری نواب جهانبانی حرفی که موجب
فسخ آن عزیمت باشد تواند گفت چون رایات ظفرآیات بسر خیابان رسید
یکه سواران طایفهٔ استاجلو که قراول بودند آهنگ محاربه ساز داده پیشتر رفتند
ازان طرف تیر پیدوتان آن گروه که بدمستان بادهٔ جهل و غرور بودند دلیری
نموده اسب جلادت پیش راندند و فیما بین دست بازی شده دو سه کس زخمدار
شده بودند که امام قلیخان قاجار بیگلربیگی قراباغ و محمدیخان و تخماق و سید بیگ
کمونه و شاهقلی خلفا روملو علیقلیخان را با خود متفق ساخته در پیش رکاب مقدس
شاهزاده نامدار پیاده شده سر ارادت و اخلاص بر زمین بندگی سوده و عنان بازگیر

ترجیح رفتن

مسابقت شاهزاده کامگار را بدست دولتخواهی گرفته عرض کردند که پادشاهان عالیمقدار
را بمقابلهٔ ملازمان عاصی خود رفتن لایق دولت نیست و مع ذلک روز بیگاه
شده اگر موکب عالی اندکی پیشتر در حرکت آید محتملست که درین شب دیجور چندین
خون شود و آن طبقه را چه قدر و منزلت آنست که تأدیب ایشان بنفس همایون متکفل
گردند بنفس دولتخواهان اگر امروز عنان بصوب مراجعت انعطاف داده و تأدیب
اهل عصیان بفردا و روز دیگر مسر نمایند شاید که بوسیلهٔ ما نیکخواهان از مرکب تکبر و
تجبر فرود آمده سر در ربقهٔ فرمانبرداری درآورند و اگر درین مرتبه از مصلحت با
بندگان درگذرند احتیاج تصدیع ملازمان موکب عالی نیست مهم ایشان بسعی ما غلامان
کفایت پیکرد و نواب جهانبانی بمصلحت دولتخواهان عمل نموده کس فرستادند و استدعای
آن نمودند که دو کس از ریش سفیدان معتمد را بفرستند که بعضی حکایات با ایشان
گفتگو شود نواب جهانبانی تجویز کس فرستادن نکردند زیاده ازین مداهنه آن قوم
مناسب رتبهٔ سلطنت و پادشاهی ندیده انشتند نواب سکندرشان صلاح در آنکه منتسبان
ایشان دیده بسیادت پناه میرابوالولی انجو صدر را که دران وقت قاضی عسکر
ظفر اثر بود و از امرا سید بیگ کمونه و شاهقلی خلیفه روملو که مردم خیرخواه و صلاح
اندیش بودند اما بملاحظهٔ آنکه مبادا ایشان را نیز بطریق اوهم خان و دیگران
نگاه دارند مقرر شد که در سر خیابان از فوج قراولان جدا شده اندکی پیشتر روند
و ازان طرف محمدخان و امرا از لشکریان خود جدا شده پیشتر رانده و در برابر
هر گونه سخنی داشته باشند گفتگو نموده بازگردند جماعت مذکوره حسب الفرموده عمل
کردند ما حصل سخن آن جماعت آنکه سبب چیست که نواب جهانبانی بجهت رضای خاطر دو شخص

میشنید که از ایل و اویماق و عشیرت ایشان در خراسان انواع فتنه بظهور رسیده
و میرسد اویماق معتبر قزلباش را که تکلو و ترکمان و ذو القدر باشد از خود مایوس
و روگردان میکنند درین وقت که رومیان در تبریز قلعه ساخته اند و هزار کس را
که درین شدت سرما متحمل مشاق یساق شده باینجا رسیده باشیم راکند میسازند
و مغرضات اعزه جوابهای مسکت و مناسب وقت داوند خلاصه جوابها آنکه طایفه
استاجلو و شاملو سر در اویماق معتبر قزلباش اند هنوز در عراق قریب دو هزار کس
ازین دو اویماق هستند و تضییع این دو کس موجب دلشکستگی و نومیدی کل طایفه
استاجلو میشود و تربیت اینها اغلب بجهت امیدواری خراسانیان تربیت شمارا
درین ماده غلو نمودن لایق نیست بعد از قیل و قال بسیار بدین راضی شدند که بعد
از قضیه قتل امیرخان و بازخواست آن حسرتی بر زبان نیاورند اما چون
علیقلیخان و مهدی سار و سوالغ خبرها بر این فساد بودند و خاطر مبارک عالی را
از ما آزرده کرده اند اکر بجهت انتظام امور سلطنت و اقتدار پادشاهی ایشان را
از درجه اعتبار نمی اندازند باری درین وقت بجهت تالیف قلوب ترکمان و اولاد
و اتباع امیرخان ایالت ولایتی از ولایات قلمرو همایون نامزد نموده روانه
نمایند که در درگاه معلی نبوده باشند تا اندکی موجب اطمینان قلب واردی این طایفه
گشته با خاطر جمع آمده ملازمت نمائیم و بعد از ایامی که مهمات فی الجمله باصلاح آمده
باشد و خاطرها بندگان از توجهات عالی اطمینانی یافته باشد و رای جهان آرا
اقتضا نماید بدرگاه طلب نمایند مصلحان مذکور معاودت نموده مقدمات مذکور را
عرض نمودند یکدو روز درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر

میسر بود

میسّر بود که باقتضای قضا سرنوشت آسمانی از ظهور آن چاره نبود و هیچ اثری برین کنکاش
مترتب نشد و سعی و تدبیر عقلا و خیر اندیشان طرفین مفید نیامد اما قلیخان
بیکربیکی قراباغ عرض کرد که اگر صلاح دولت قاهره و رضای خاطر مبارک باشد
من تعهد می نمایم که در ملازمت حضرت خان یعنی علیقلیخان متوجه شیروان شده
آن ولایت که حکومتگاه عبدالله خان استاجلو است مسخر ساخته بتصرف او دهم
که در انجا بفراغ بال کامرانی کند و درین وقت آن جماعت را استمالت فرمایند
و التفات کرده اند که بشهر آمده ملازمت نمایند و در تسخیر قلعه اهتمام بجای آورند نواب
جهانبانی در حمایت علیقلیخان و مهدی و حفظ تربیت که ایشان زیاده نمود و بدین شایه ظهور
یافت مشار الیهما مرده و در مجلس عالی زبان بعرض حال گشودند بعد از ادای شکر و الطاف
شهریاری معروض گردانیدند رضای ما غلامان منوط برضای خاطر مبارک است و باعث
که موجب نقصان دولت را متمنی نیستیم و دو هزار کس را بده کس برابر کردن
مناسب وقت و لایق دولت نمیدانیم و ما را هیچ امری مضایقه نیست و مرحمت و صلاح
و مقتضی رای عالمیت بی تامل بعمل آورند مصراع ما دل نهاده ایم بهر چیز رای تست
نواب جهانبانی فرمودند که این همه رسوخ مبالغه ما درین امور بجهت خاطر نجابت
چون بارادهٔ خاطر و شمارا تربیت نموده مور و شفقت گردانیده ایم گفتگوی خصمان را
درین باب نسبت بما سوء ادبست و بیرون کردن ایشان از درگاه موجب ضعف
سلطنت و عدم اقتدار پادشاهیست لهذا ازین آن ایشان و بهیچ وجه باری که خلاف
اراده و رضای خاطر عالی باشد رضا نمیدهیم و عنقریب باری تعالی که احکم الحاکمین است
میانه ما و حرام نمکان بی ادب حکم خواهد کرد و شما بحال خود باشید روز دیگر در

در ساحت بارگاه معلی طرفه سانحه حیرت افزا از پرده خفا بر جلوه ظهور رسید اسمعیل قلی
برادرزاده حسین علی بیک الکس اعلی ذوالقدر که از مفسدان قزلباش بود و همیشه
از فتنه و فساد منظور میرسید با جمعی از فتنه انگیزان مثل طهماسب قلی بیک یوزباشی
افشار و اوشمپار بیک قاپوچی و خلیفه قاجار و غیرهم از قورچیان عظام که در کشیک
بودند خود را بلباس دولتخواهی آراسته بزبان چاپلوسی گفتند که در آمده ما حصل کلام
آنکه عمده ترین ملازمان درگاه پادشاهی قورچیان عظام اند به امری از امور دولت اتفاق
نمایند دیگر از اخر اطاعت چاره نیست حالا ما را مشکلی افتاده نمیدانیم سبب چیست
که بجهت رضای خاطر علی قلی فتح اغلی و محمدی یساول طوایف قزلباش دو گروه
شده بهم و بحرب و قتال می انجامد و چرا امرای تکلو و ترکمان و ذوالقدر که جمعیت و ازدحام
قائم آمده اند راه نمی یابند که بملازمت رسیده در تسخیر قلعه رومی ساعی و مددکار باشند
جمعی ساده لوحان بیخرد که در میان صوفیان قزلباش بهره و خلیفه ای نامند این مقدمات
را صوفیگری و اخلاص و خیراندیشی نام نهاده اراده آن طبقه را مستحسن شمردند و همگی
با یکدیگر یکدل و یکزبان شده قرار دادند که بخدمت نواب جهانبانی رفته چنانچه
شیوه پیر مریدیست عرض مشکل خود کرده التماس حل آن نمایند جهلا و بیدولتان اشرار
طایفه قورچی با خود مقرر ساختند که اگر از جانب شاهزاده کامکار تسلی حاصل نشود
بهانه اجتماع بر سر علی قلیخان و محمدی خان رفته ایشان را با هر کس که
مانع این امر باشد بقتل آورند و باین اندیشه فاسد فریاد برآوردند که هر کس شاهی
سیون و خیرخواه این دولتست بر سر ما جمع شود که جمعی کثیر هجوم نموده غوغای
شاهی سیون بمیان عوام افتاده و عظمای آن قوم بدر دولتسرای نواب جهانبانی

دسته و حلقه توحید بسته چنانکه رسم و قاعده صوفیان سلسله علیه صفویه است
بذکر و توحید قیام نموده بعد از وقوع آن امر جهلا و اشرار قبل از آنکه اراده قوم از قوه
بفعل آید برکابخانه و بیوتات علی قلیخان ریخته اسباب بسیار از سرکار
او بغارت و تاراج رفت و خبر قتل ایشان از افواه خلایق در شهر شیوع یافته
اکثر خانهای ملازمان علیقلیخان و محمدی خان و اعیان استاجلو که در محلات
بود بغارت رفت و مژده بامرای تکلو و ترکمان رسیده در میان ایشان آثار
بشاشت و خرمی بی اندازه بظهور پیوست القصه از غلغله شورش و غوغای شاهی
سیونان مجلسیان عالی را از احوال دگرگون گشت و آنجماعت به پس پنجره آمده
معتبران آن جماعت عرض مدعای خود کردند اما در پرده سخن گفته جرات کردند
که کسی را نام نبرند نواب جهانبانی در اول حال با ایشان برفق و مدارا تکلم نموده فرمودند
که پادشاه و مرشد ما و شما نواب سکندر شانست که در وثاق خود تشریف حضور
دارد بخدمت آنحضرت رفته عرض مدعای خود کنند من هم مثل شما یکی از ملازمانم
غرض نواب جهانبانی آن بود که ایشان مجاب گشته دیگر سخن نگویند آنجماعت سالک
نشده فریاد برآوردند که ما نواب جهانبانی را قایم مقام ولیعهد پادشاه و مرشد
میدانیم و مطلب اصلی ما بجز دولتخواهی نیست با اسمعیل قلیخان شاملو فرموده
که پیش رفته با آنجماعت گفت و گو نماید که سخن با کیست و مقصد اصلی چیست اسمعیل
خان از میان همان پنجره با ایشان بحرف و صوت در آمده تسلی داده گفت انشاءالله
تعالی آنچه صلاح دولتست بظهور آورده نخواهیم گذاشت که فیمابین عساکر قزلباش
فتنه و نزاع وقوع یابد و نواب جهانبانی نیز راضی نشدند که در میانه این دو گروه گفتگو هم

یک درگاه بهند فسادی روی دهد تا ممکن و مقدور است در رفع مواد خصومت میکوشیم آن
طایفه بی باک آواز بلندتر کرده نواب جهانبانی دیگر باره از مطلب ایشان استفسار کرده
فرمودند که سخن ما که دارند علی قلیخان بتکلم درآمده عرض کرده که ایشان در پرده سخن می گویند
اما سخن با من نگویند علی قلیخان بتکلم درآمده عرض کرد که ایشان دارند و مطلب ایشان
آنست که مرا با محمدی مغضوب گردانند تا امرای طالش بحوف و دهشت بملازمت آیند
و ما مکرر عرض کرده ایم که حیات خود را جهت رضای خاطر مبارک میخواهیم و رضای ما منوط برضای
خاطر اشرف است نواب جهانبانی فرمودند که اگر چنین است ایشان را سخن با شما نیست
بلکه سخن با منست چرا که قتل امیرخان بفرمان من شد و باعث تربیت شما من بوده اسمعیل
قلیخان هرچند خواست که برفق و مدارا ایشان را تسلی داده بازگرداند تسلی نشده
در چهارپایی نشسته زده از پرده بیرون آمده آواز بلند بتصریح بنام علی قلیخان و محمدی
گروه فریاد برآوردند که چرا بجهت وجود دو سه معدود بنیان قصر دولت ابد موند
انهدام پذیرد و اسمعیل قلیخان را دشنام فحش داده زبان آوردند که یکی از فتنه انگیزان
کشتنی توی اول ترا می باید کشت چون بجهایی و دشوار انگیزیهان کرده بدین شتاب
ظهور یافت خاطر شریف نواب جهانبانی ارحم علی الکس اعلی که از شناعت بیان
قتل والده معظمه اش بود انحراف تمام داشت از بی ادبی اسمعیل قلی برادرزاده
او و انجماعت شعله غضب زبانه کشیده بتعد باد فتنه انگیزان بیرون آمده دست
بقبضه شمشیر برده میان آن دو گروه درآمدند اول اسمعیل قلی خون گرفته بمقابل
درآمده و یک ضرب حیدری کارش باتمام رسید بعد از آن طهماسب قلی بیک قاجار چی
و بر سر خیرگی نموده استاد از نان شربت ناگوار چشید بقیه السیف پراکنده شده در

نوابای

نوابای پشیمانی خریدند خلیفه قاجار گریخته بسیار نه تکلو ترکمان رفت جمعی از طایفه
ترکو حسب الامر طالب تعاقب نموده او را بقتل رسانیدند بعد از این واقعه برغم اعدا مجددا
علی قلیخان را بنوازشات خسروانه سرافراز فرموده چون جبه و تاج و دستار او
در کارخانه تاراج رفته بود نواب جهانبانی تاج طلادوز و مندیل زرتاری
و جبه خاصه خود را با و عنایت فرموده حکم شد که تمامی امرا و اعیان استاجلو با علی خان
سوار شده برگرد محلات شهر آمده بآواز جار بنمایند که کذب جزاول
با امرای طالش رسید و علی قلیخان مسرور و کامران با جمعی کثیر از هواخواهان و هواداران
سوار شده بمیامن الطاف شهریاری خودنمایی چند نموده بازگشت در شب دیگر
واقعه عجیب و غریب تر روی داد شرح واقعه غریبه برسبیل اجمال آنکه چون محمدخان
دید که چهره مرادش در پرده نا امیدی مانده گشادی نیافت و طرح مشیت
بخاطر آورد که یکی از شاهزادگان کامکار را بحیل و تدبیر بدست آورده بجانب
عراق بازگردد و آیین سلطنت طرح انداخته لوای مخالفت نواب جهانبانی برافرازند
شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا هرده در قلعه امیرخان در خدمت والده ماجده
برادر بزرگوار خود بودند و روز بملازمت قیام نموده شب هر یک با والده و داده گرداگرد
در وثاق خود که قرب بخلوتخانه نواب سکندر شان بود آرام می یافتند اگرچه لله
ابوطالب میرزا اطاینه تکلو بودند و خلیل بیک تکلو لله میرزا که در
عراق مانده بود درین هنگام در میانه آنجماعت اما چون جناب میرزا فی الجمله
صاحب عقل و تمیز شده بود و فرستادن او دشواری نمود و گیخسرو بیک کرجی
لله طهماسب میرزا امرد ساده لوح تنگ عقل و میرزا خود کودک بود تهمینه و نفر قورچی

وتوره واین ولی عهدان سلطان سلاطین نشان بوده وبعد از ارتحال والد ماجد بمسند
سلطنت موروثی متمکن گردیده ولی شاهزاده را پدر نامدار در قید حیات و بر سریر دولت
وپادشاهی استقرار داده برادران از و بزرگتر که رتبه ولی عهدی دارند موجود بودند چگونه این
مدعا صورت وقوع می‌یابد و مرشد عقل و پیر خرد بچه طریق و کدام امید رهنمایی این ام
مینمود بالجمله چون شاهزاده بمیان آن گروه درآمد بلاتوقف طبل ارتحال کوفت
از راه میانه کو سلطانیه روی توجه بجانب عراق آوردند علی الصباح که نواب سکندرشان
و شاهزاده عالمیان و متعینان درگاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند
خاطرها مکدر و پریشان گردید بعضی کوته اندیشان را تصور آن شد که این مقدمه برای و
صلاح نواب سکندرشان تمهید یافته بود و امرای شاملو و استاجلو تصدیق این
تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار بدگمان کردند زهی تصور باطل
زهی خیال محال سبب ترس و باعث این مظنه آنکه نواب سکندرشان بجهت مراعات
جانب والده معظمه ایشان که از بنات مکرمه طایفه ترکمان بود جمعی کثیر از اقوام و
اقربای او در میانه آن گروه بودند و نسبت خویشی با نواب سکندرشان داشتند همواره
اظهار توجه و التفات با آن طبقه می‌نمود و سبب خان تکلو نیز خاله زاده آنحضرت
ومحمدخان شرف الدین اغلی پدر او در رسالت لله امام میرزای او بود و آنحضرت
در میان آن طایفه نشو و نما یافته بر که و در اثنای محاوره تعبیری باسم محمد خان
تکلو و اولاد او مذکور می‌شد نواب سکندرشان از حسن سلوک او اظهار رضا و خشنودی
وازید سلوکی شاه قلی سلطان و استاجلو که بعد از ایشان لله شده بود شکوه می‌کردند
و طایفه تکلو را الجانب شریف خود منسوب می‌ساختند و توقع که از آن وطایفه اهل

ترکمان را اگر یکی ازین ها پسندیده امام قلی بود فرزندیست که در دولتخانه همایون حجره
مذکور را بنوبه ایالت و بزرگی و انعامات و افزونیه قرار دهند که در هنگام فرصت
تبعی میرزا را برداشته بمیانه ایشان برد و قورچیان مذکور در دولتخانه مبارک شان
بی عاقبت ابله طرار را بدمه و افسون از راه برده بعد از مواضعه و استرضا در شب موعود
دوراس لب مبارک تارجای دیوار برجی از بروج قلعه که قرب خوابگاه شاهزاده بود
آوردند و کمند بر و بکمر شاهزاده را که در آن وقت ده ساله بود در عین مستی خواب
که بر کودکان مستولیست یا در بیداری بهر طریق از خوابگاه بیالای برج آورده با جل
و ریسمان بپایین داده خود نیز بپایین رفت و فی الحقیقت از اوج عزت و دولت
بحضیض ذلت هبوط نمودند و باتفاق قورچیان ترکمان مذکور سوار شده میرزا
را پیش گرفته از راه غیر معهود باردوی تکلو و ترکمان برده چنین تقریر کردند که محمد
خان اطلاعی ازین حال نداشت ساخته و پرداخته قورچیان بود و کوس چنین
بیع برات زدند اما مقتضی عقل نیست که بی اراده و تدبیر امرا مذکور چنین امری بزرگ
اتفاقا بحیز ظهور آید بلکه از بدایت خلاف و عناد این معنی در خاطر ایشان رسوخ یافته
درین فکر و اندیشه شبها بروز آورده علی ای التقدیرین محمد خان و همان شب امرا
رفیق خود را الوقوع این اخبار نموده این معنی را از نتایج دولت و موید اقبال شمرده
بتقدم شاهزاده استبشار نموده اثار بهجت و شادکامی بظهور آوردند و بجهت
همراهی شاه جنت مکان علیین آشیان و آنکه آنحضرت نیز در سن یازده بمرتبه سلطنت
رسیده بود قرار سلطنت و پادشاهی او بجزو داده و ازین معنی غافل اتفاق که شاه جنت
مکان فرزند بزرگتر حضرت خاقان سلیمان شان فردوس آشیان و بحسب ارث

دوازده

ناصواب منظور یافت نواب سکندرشان بنابر روابط مذکوره و اینکه نمی خواستند که
آن گروه دولت اوجاق معتبر قزلباش اند از نواب جهانبانی مایوس باشند گاهی سخنان معلمانه
که مشعر بر جانب داری بود بعرض می رسانیدند و نواب جهانبانی نیز درین مدت و سال که بحلیه رشد
و کمال آراسته شده بود و امور دولت و جهانداری را پیش خود گرفته مهام کلیه را برای خود
سرانجام میداد و بر حسب امری که لازمه شان جوانیست و برضای خاطر ترک و [illegible]
میشد تصور بعضی آن بود که نواب سکندرشان بدین جهات از فرزند ارجمند خاطر مانده کی دارند
لهذا این گمان رو بنا اما حقیقت حال آنست که بر تقدیر وقوع این مقدمات نواب سکندر
شان را انعقاد محبت و علاقه پدر فرزندی با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر
شریفش را بهیچ مطلب را بر نگزید و اراده ضمیر منیرش را بر کل مهام دولت باج
و مقدم میدانست و عجب می نمود که با این علاقه پدر فرزندی و تفویض رتبه ولی
عهدی در رضاجوئی نسبت بفرزند ارجمند در مقام غدر و نفاق در آمده علی ای حال نواب
جهانبانی و امرای عظام فکر و اندیشه این واقعه [illegible] و دفع شر و فساد آن گروه را
که متبع مفاسد عظیمه بود از تسخیر قلعه تبریز اهم و اولی دانسته رای صواب
آنحضرت بدان قرار گرفت که بلا توقف و اهمال بر سبیل استعجال از عقب
آنجماعت بی عاقبت توجه نمود تا هنوز استقامتی نیافته اند و دفع شر ایشان نموده
شود و اگر در ملازمت والا بزرگوار و تمامی عساکر ظفر شعار تعاقب ایشان
می شوند که مهم آن گروه در اثنای راه بقطع رسید قطع تعلق از ملک تبریز
بلکه تمام آذربایجان می بایست کرد زیرا که جدا از توجه رایات جلال بجانب
عراق احدی از امرای آذربایجان بمحاصره قلعه بازداشته خود تشریف میبردند

آنقدار

آنقدار لشکر بیگر همایون نبود که مهم انجاییان کفایت شود بالضروره رای
صواب نما بدان قرار گرفت که برادر ارجمند ابوطالب میرزا را در ملازمت
والده ماجده در تبریز گذاشته محمدیخان تخماق و امامقلیخان بیگلربیگی قراباغ و
سایر امرای آذربایجان را با جمعی از قورچیان عظام بملازمت ایشان و محاصره
قلعه باز دارند و خود با ملازمان خاصه و علیقلیخان و امرای که در عراق الکاء اند
از راه اردبیل و خلخال توجه نموده بملک عراق در آیند و هواخواهان آنجا
را جمع نموده بدفع فتنه ایشان پردازند و بدین عزم لایق عازم گشته بعد از آنکه
از نواب سکندرشان در همان روز اسمعیل قلیخان شاملو را که حاکم دار السلطنه
قزوین بود بمنصب والای الملکی شاهزاده عالی تبار اسمعیل میرزا که دری از برج
سلطنت و جهانبانی بود سرافراز ساخته پیشتر فرستادند که از راه طارم و
خلخال ایلغار نموده پیشتر از آن گروه خود را بقزوین رسانند و چون خانه و کوچ
اکثر طوایف قزلباش در آن شهر است و درین هنگام جهت صیانت اهل و
عیال روی توجه بآن صوب می آورند همگی را از سر خود دفع کرده محلات را
کوچه بند نموده تا رسیدن موکب عالی بمحارست شهر و دولتخانه مبارکه قیام
نموده منتظر وصول موکب منصور بوده باشد چه محتمل بود که هرگاه وصول
اسمعیل قلیخان بقزوین مسموع طاغیان گردد از رفتن آنجا باز آمده بهر یک
بالکاء مملکت خود روند و اسمعیل قلیخان حسب الاشاره عالی در آخر همان روز
با طایفه شاملو روانه شد اما شاهزاده را همراه نبرد و موکب عالی نیز متوجه
علی الفور متعاقب در حرکت آمد ذکر توجه شاهزاده عالمیان جهت قلع و قمع ارباب عصیان

وطغیان بجانب عراق و محاربه نمودن و فیروزی یافتن موکب فلک نشان چون توجه جانب
عراق و فتنه و تاخت ارباب شقاق و نفاق تصمیم یافت محمدیخان تکلو که دارالحکومت
تبریز بتصرف نموده باتفاق امام قلیخان بیگلربیگی قراباغ و سایر امرای جزو آذربایجان
بمحاصره قلعه تبریز مامور گردانیدند و جمعی از قورچیان و ملازمان درگاه را بخدمت
نواب سکندرشان و کشیک دولتخانه تعیین نموده ابوطالب میرزا را در خدمت والد
بزرگوار گذاشته شد و چون این عزیمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود و سواحب تبریز
قلق و اضطراب عظیم آغاز نمودند نواب جهانبانی بمواعید دلپذیر ایشان را
اطمینان داده سه ماه وعده کردند که بتوفیق الله تعالی مهم طاغیان را صورت داده
به تبریز باز گردند و توکل بدرگاه قادر ذوالجلال کرده با ملازمان خاصه و جمعی از امرا
و قورچیان که مجموع زیاده از سه هزار نفر بوده روی توجه بمقصد آوردند و بیمنت
نزول مدار الارشاد اردبیل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیا
والمحققین و مراقد منوره مشایخ عظام و اجداد عالیمقام مشرف شد چون سال باخر
رسیده نوروز ایت ئیل مطابق سنه ۹۹۰ هجری قریب شده بود یک هفته
دران خطه شریف توقف فرموده ایام نوروز فیروز را بعشرت و شادمانی
گذرانیدند و دران آستان سدره نشان که محل اجابت دعای بارگاه
درگاه الهیست جزای اعمال سیئه ارباب عصیان و طغیان را مسئلت نموده
و در اول سال از ارواح مقدسه آن بزرگواران استمداد همت کرده از راه خلخال
روی توجه بعراق آوردند و چون عسکر عالی در نهایت قلت و معاندان در کمال
کثرت بودند سرعت در رفتن مناسب وقت و صلاح دولت ندیده قورچیان قریب

در ... احضار

جهت احضار و دلجوای ایشان و ارباب ارادت فرستاده بتانی و مسافت می‌نمودند
اما کمتر کسی بتوفیق مرافقت یافت از جمله صاحب شیخاوند که با اتباع و ملازمان
جمعی کثیری شده بودند و بسبب قرابت توفیق این خدمت نیافته از مرافقت تقاعد
ورزیدند بلکه جملای آن طبقه کرام پای از دایره ادب بیرون آورده بعضی اسباب
طوایل خاصه را که از عقب می‌آوردند طمع کرده بتصرف شدند بالجمله چون در الکا
طارم نزول اجلال واقع شد چند روزی بجهت جمعیت عساکر منصوره توقف نموده پیر
غیب خان استاجلو را که حاکم طارم بود بمحافظت سپیل تعیین فرمودند و بجهت
طغیان آب رودخانه قزل اوزون تردد مردم و حاقین باردوی عالی کمتر واقع می‌شد
و ماکولات نقصان پذیرفت لشکریان چند روز متقیص شدند نواب جهانبانی
جمیع طلاآلات و نقره آلات سرکار عالی را شکسته بغازیان قزلباش قسمت
فرمودند درین اثنا خبر وصول طهماسب میرزا و امرا بدارالسلطنه قزوین و رفتن امام قلی
خان و اسمعیل قلیخان بجانب رودبار و فرار نمودن او شکسته و بحال پریشان بوی
رسید شرح این واقعه آنکه اسماعیل قلیخان بنوعی که تمهید یافته بود از راه طارم و خلخال
ایلغار نموده خود را بدارالسلطنه قزوین رسانیده و مردم شهر را از سپاهی و رعیت
جمع نموده محلات را کوچه بند کرده بر سر هر کوچه بند مردم جلد کار آمدنی از قزلباش
و تفنگچی و کماندار شهری تعیین نموده و چون طهماسب میرزا و امرای تکلو و ترکمان بحوالی
ابهر رسیدند مسموع ایشان گردید که اسمعیل قلیخان داخل قزوین شده در مقام
مدافعه است علیخان سلطان ترکمان داروغه دفترخانه را برسم رسالت بشهر
فرستاده اسماعیل قلیخان را بالطف و انقیاد دعوت نمودند ما حصل بشارت آنکه بحمدالله والمنه

پادشاه و مرشد ما و شما که نواب سکندرشان است و به دولت و اقبال بر سریر
سلطنت تمکن دارد و ما را سوای اخلاص و دولتخواهی آن درگاه امری در خاطر نیست
آن عزیز زاده دولتمند خیرخواه صلاح اندیش میدانیم توقع از او داشتیم که در اوایل
تبریز باعث اصلاح معامله ما شده نوعی می نمود که نواب جهانبانی دست رد بر سینه
ملتمس ما نمی نهاد و چون ما از آن حضرت مایوس گشته در آن درگاه بار نیافتیم بالضروره
صورتی روی نمود که مراجعت لازم شد حالا نیز متوقعیم که آن عزیز بساط منازعه را در نوردیده
ابواب موافقت فیمابین مفتوح دارد که یکدیگر را بدوستی ملاقات نموده آنچه در هر
باب مصلحت دین و دولت و صلاح آن عزیز بوده باشد بفعل آید و غرض ما جز وفاق
را اتفاق نیست و از صواب دید او تجاوز نداریم و چون رسول مذکور ادای رسالت
نمود امرای مذکور بتقیید مراجعت او نشده متعاقب او بی تامل رانده بیک منزلی شهر رسیده
فرود آمدند اسمعیل قلیخان چون اعمال و افعال آن گروه را مخالف اقوال یافت
و اعتماد بر قول و فعل ایشان نداشت و مقاومت در حیز قدرت خود ندید علیخان
سلطان را باز فرستاده بمصلحت وقت سخنان مصلحانه و دوستی آمیز پیغام داد اما
در همان شب با فرزندان و اهل و عیال خود و هر کس از طایفه شاملو قدرت داشت چون
و سپاهی روی بجبال رودبار آورده در محل حصن اقامت نمود میر جعفر قزوینی متعهدی
قزوین و پهلوان سلطان محمود عسس باشی و بعضی اعزه قزوین شعار دولتخواهی نواب
جهانبانی موافقت اسمعیل خان نموده با او رفتند جماعت ترکمان و تکلو
بی نزاع بدارالسلطنه قزوین داخل شده دولتخانه همایون را محل اقامت
طهماسب میرزا قرار داده هر یک از امرا در منازل مرغوب فرود آمدند و اختیار ریاست

نموده طهماسب

نموده طهماسب میرزا را بر مسند فرمانروایی برآورده بسمت ولی عهدی مدار عالمیان
موسوم گردانیدند و از فراشخانه و یراق بیوتات پادشاهی و از سرکار نواب جهانبانی
آنچه در شهر دولتخانه مانده بود متصرف شدند و اموال و اسباب جمعی از امرا و وزرا
و اعیان را که در ملازمت نواب جهانبانی بودند بهر کوی آنچه در منزل هر کس و هر جا
یافتند بحیطه ضبط درآوردند شاه قوام الدین حسین ولد شاه تقی الدین محمد صدر
اصفهانی را که دختر زاده قاضی جهان وزیر شاه جنت مکان بود از اصفهان بقصد
ملازمت نواب جهانبانی باردوی معلی می آمد و در آن حین بقزوین رسیده بود
تعظیم و تکریم بسیار نموده بوزارت طهماسب میرزا منصوب گردانیدند و اعتماد
الدوله لقب دادند میرزا محمد حسین ولد میرزا شکر الله مستوفی شاه جنت مکان
را مستوفی کردند و سایر ارباب مناصب تعیین نمودند و در باب وکالت میان
ترکمان و تکلو نزاع واقع شد اخر الامر محمد خان خود را الله نام نهاده منصب وکالت
بسبب خان شرف الدین اغلی تکلو قرار گرفت اما صاحب اختیار مطلق
محمد خان بود بدارالسلطنه اصفهان و جوانب عراق و غیره کس فرستاده از
جلوس شهزاده طهماسب میرزا خبر دادند - خوش گرفتند چون سر زلف ساقی
گر فلک شان بگذارد که قراری گیرند ∴ اما در احکام رعایت جانب نواب سکندرشان
نموده مهر منشور نواب جهانبانی بطارم و اینکه جهت قلت لشکر توقف دارد و مسموع
امرای طالش کرد اول متوجه دفع اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو که در رودبار
شده ولیخان تکلو سردار شده با جمعی از امرای تکلو و ترکمان و غیر ذلک ایلغار
نموده بر سر او رفته بادر رسیدند اسمعیل قلیخان در محل مضبوط که بکنار پیش قدم گذاشت

توقف نموده تنکچی و کامذار بر سر راه گذاشته بودند اما ولیخان مردم صاحب وقوف
از اهل ره و بار رسد آورده از راه غیر معهود و علی الغفله بر سر او رفت چون اسمعیل
قلیخان برین حال وقوف یافته دید که پس و پیش او را لشکر مخالف احاطه نموده
متحیر و سراسیمه گشت پسران مولانا نعمة الله رودباری دولتخواهی کرده و متعهد شدند
که اگر ترک اغرق و احمال و اثقال نماید او را از میان جنگل از راهی که عبور مخالفان ممکن
نیست بیرون برند اسمعیل قلی خان لاعلاج اغرق خود و اموال و اسباب و خانه
کوچ شاملو را بخیت جرده و سپاهی با معدودی از راه جنگل به دیلمان رفت و اکثر
غازیان شاملو از اسب پیاده شده از لباس سپاهیگری عریان شده خود را بجنگل
انداخته از مضائق بیشه بصد تشویش جان بسلامت بیرون برده به دیلمان رسیدند
و خان احمد والی گیلان از واقعه مذکور خبر یافته ترک و ساوری فرستاد و چند
روز نگهداری نمود و تمامی جهات و تمکلات شاملو بدست تکلو افتاد و جمعی ضایع
شده جمعی را گرفته بشهر آوردند اما محمد خان نگذاشت که دستی بخانه کوچ شاملویان
رسانند بعد از مراجعت ولیخان اراده نمودند که بر سر طوایف قزلباش که در اطراف
و جوانب قزوین اقامت دارند بجرم آنکه تا غایت چرا بقزوین نیامده اطاعت
نکرده اند لشکر فرستند و این رای خطا را امیر دستور سایر امرا صواب شمرده شروع
درین امر نمودند اول جمعی را بر سر ایل استاجلو و ایربوی افشار فرستاده غارت
و تاراج کردند سایر ایل و اویماقات از ایشان رمیده گردیدند و متوجه ابهر شده که لشکر
بسر ایل و اویماقات بیات فرستند که خبر گذشتن نواب جهانبانی از آب قزل
اوزن و بچمن ماهان آمدن مدبران رسید و فسخ عزیمت نموده بعزم محاربه

بیرون آمدند

بیرون آمدند اما نواب جهانبانی بعد از شنیدن واقعه رودبار کس فرستاده اسمعیل قلیخان را
از دیلمان طلب داشتند که از راه پادو با منصوری بطارم آمده بموکب عالی پیوندد و
حسب الاشاره بموکب عالی پیوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق و بیوتات و محتاج
اسمعیل قلیخان و برادران و آقایان شاملو را از سرکار عالی عنایت فرمودند و جهت
غازیان شاملو که پیاده بودند اسب بر کل امرا و اعیان و هر کس زیاده از سواری
و کوتل خود اسب داشت رسم کرده پیادگان را سوار نمود و اسلحه و یراق سرانجام
فرمودند و علی قلیخان استاجلو و سایر امرا نیز تکلفات بظهور آوردند بالجمله بعد از آمدن اردو
موکب عالی از آب عبور نموده در چمن [illegible] نزول فرمودند و در انجا طوایف استاجلو
که در خلخال و طارم بودند جمع شده از انجا کوچ کرده در چمن سلطانیه نزول فرمودند
و محمد حسین سلطان و جماعت امیور که در زنجان رود اقامت داشتند درین منزل
با قشون آراسته بموکب عالی ملحق شدند و چون آوازه تاخت و غارت ترکمان
و تکلو بایل و اویماق رسیده بود و اهمه کرده هر کس دست رس داشت کوچ کرده
آمده با ایل و الوس باردوی عالی پیوست و دولتیار سیاه منصور که قورچی نواب
عالی بود و بسمت امارت سپاه منصور موسوم فرموده بجهت لشکر آوردن
فرستاده بودند در سلطانیه رسیده جمعی از سپاه اکراد منصور همراه آورد اگرچه
مردم احتشامی بودند و یراق دار در میان ایشان کمتر بود اما موجب سیاهی لشکر شد
و بتدریج جمعیتی در سلطانیه روی داده قریب هشت هزار سوار جرار در موکب نصرت قرین
بهم رسید که از انجمله پنج هزار کارآمدنی بودند اما ترکمان و تکلو با اتباع خود در موکب نواب
میرزا ... با غلو رسیده لشکریان ایشان از ده هزار متجاوز بود اما همه مردم کاری

و صاحب اسلحه و یراق بودند اکثر اسپان بد و سواری و کوتل داشتند بالجمله چون
خبر آمدن ایشان به سپاه علیه رسید و توابت متین دست داد نواب جهانبانی از سلطانیه
کوچ کرده در دو فرسخی صاین قلعه نزول فرمودند و همان روز قراولان خبر وصول
ایشان رسانیده نواب جهانبانی بدر خان استاجلو را جرنغار لشکر فرموده
جمعی از امرا و مردم کارآمدنی استاجلو و غیرهم تا دو هزار کس همراه او کردند و علی
قیغان را با اسلمه خان مهردار علی سلطان تاتی اغلی و علی قلی سلطان ذوالقدر
و الوه شاه قلی و تورمس خان و شاه وردی خلیفه اینانلو با قشون شاملو که ایشان
برنغار رو دست نوزی شدند در دست راست آرام گرفتند و ماهچه لوای ظفر
پیکر نواب جهانبانی و ملازمان خاصه از افق قلب طالع گشته شاه قلی سلطان
خلفا و سید بیک کمونه و دولتیار خان میر سپاه منصور در ملازمت او استقرار گرفتند
و اکثر مردم احشامی که اسب زبون داشتند جهت سیاهی لشکر در قلب توقف نمودند و چون
سپاهی همایون شاهزاده عالمیان در سه هزار گام پیش رسیدند و به آیین شایسته
و ترتیب اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون رفته تا یک فرسخ تشریف بردند
و تا وقت عصر بر سر اسب توقف فرموده منتظر وصول اهل عصیان بودند وقت عصر
خبر رسید که اردوی طاغیان در رودخانه میان کوه فرود آمده جنگ را بروز
دیگر انداختند و از عالم سروش این ندا بگوش می‌رسید

چنین یافت در خیل دشمن قرار ، که چون بیند فردا ره کارزار
به میدان کین ترکتازی کنند ، به گوی سر خویش بازی کنند

بعد از تحقیق این خبر نواب جهانبانی دو سه هزار کس از همه طبقه در صحرا گذاشتند که از

کید و مکر شبیخون ایشان واقف باشند و خود باردو عود فرموده آن شب تا صبح
با جمعی از فدویان در بیداری گذرانیدند مکرر ادعا فرمودند که بار خدایا دلهای
ستمدیدگان را خرم گردانید و این فتنه را بخیر و خوبی بکرامت مقرون ساز کتاب
تاریخ روضة الصفا در میان بود نواب جهانبانی تفأل فرمودند که بر صبحی گشوده
شود و فردا حال خود را با الجماعت از آن قیاس فرمایند اتفاقاً قضیهٔ عصیان بعضی
امرا الجبت رفع استبداد امیر چوپان با سلطان ابوسعید خان ایلجایتو و محاوله ایشان
و ظفر یافتن سلطان ابوسعید خان و امیر چوپان و مغلوب شدن امرا عاصی
گشوده شد نواب جهانبانی سپر سجود نهادند و نذر فرمودند که اگر از این
ظفر یابند برخلاف آنچه از این طبقه مسموع می‌شد عمل نموده بعد از فتح و ظفر به قتل
احدی نکشند و با گرفتاران شیوه عفو و مروت که شیوه کریمهٔ اجداد کرام است
مسلوک دارند مجملاً پیشتر از طلوع صبح صادق نواب بلقیس مکانی زینب بیگم
که عمه محترمه آنحضرت و بانوی دولتخانه عالی بود با دیگر مهدها فرزندان وداع
فرموده آقا جان بیک افشار را با قورچیان حرم بر سر دولتخانه تعیین فرموده
با وثایق الطاف الهی روی توجه به دستور روز گذشته جرنغیان و لشکر دست راست
و دست چپ و قول بقاعده مقرر هر یک در مقام خود قرار گرفتند و قریب بظهر
طلیعه لشکر معاندان هویدا گشته از کثرت غبار روی خورشید گشت

ز گرد ستوران در آن پهن دشت ، زمین شش شد و آسمان گشت هشت

بعد از آنکه جمیع لشکر از بشته کوه بیرون آمده در بلندی پل بستند سپاهی عظیم که
علامت بیست هزار کس نمود به نظر در آمد ملازمان موکب اقبال تصور آنکه مباد

لشکری بسیاری بوده باشد اندکی هراسان و آزرده خاطر گشته و واهمه عظیم در
درون دلهای ایشان افتاد و لحظه در بلندی کوه ایستاده از آنجا قدم در دشت نهاده پیشتر
آمدند و تشنجی شدید سپاه قزلباش واردوی ایشان بوده که با دیگران همراه آمده
بودند و رئیس سپاه ایشان بود و دلها اندک اطمینانی یافت والحق اگر در آن
روز جنگ را در تاخیر انداخته در همانجا فرود می آمدند محتمل بود که از کثرت
خوف لشکر و تسلط و استیلای معاندان تزلزل تمام باحوال موکب عالی شاهزاده
راه یافته و این راقم حروف در آن هنگام بیست و شش مرحله از مراحل زندگانی طی کرده
بود و در سلک ارباب قلم و منسوبان دیوان نواب جهانبانی انتظام داشت
از غایت جهالت نفس و کوسالگی که لازم مردم بیست و شش ساله است زره
پوشیده اسلحه و یراق بر خود مرتب داشته با نیزه خطی خود را در زمره ارباب
جلادت قرار داده از رکاب مقدس نواب جهانبانی جدایی اختیار نموده با هنگام
فتح همراه بود و از دقایق احوال خبر داشت این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم
قلم وقایع نگار میسازد مجملا چون آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که دو قول قرار داده
بودند یک قول مسیب خان و ولیخان و شاهرخ تکلو که علی سلطان با ایل چرخچی
ایشان بود و یک قول محمد خان و امت خان ذوالقدر و ابراهیم خان سلطان و
و اسمعیل خان برادر امیر خان و سلطان معصوم خان ترخان و قولی اگر
سلطان معصوم خان هنوز با ایشان ملحق نشده بود و خود در جنگ همراه نبود
جمعی از لشکریان او همراه بودند و سایر ترکمانان بود و چتر زرنگار بر سر شاهزاده
طهماسب افراخته در قول ترکمان قرار و آرام داشت چون تقارب فئتین تلاقی

انجامید و چرخچیان

انجامید و چرخچیان طرفین دست بآلات کارزار بردند شاهرخ تکلو که در مقابل شاملو بوده و
جماعت ترکمان که در مقابل استاجلو بودند در هم آویختند و گرد و غبار
ارتفاع یافت و جوانان طرفین داد دلاوری میدادند و در اول حال سپاه اقبال
بقدم جلادت پیش رفته طایفه بر چرخچیان تکلو ظفر یافتند و علی سلطان
کال بقتل رسید و حمزه وزیر اسمعیل قلیخان بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر کشته
شدن علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلو بر چرخچیان ترکمان غلبه نموده
علی قلیخان فتح اغلی که خود را از زمره مبارزان نامی میشمرد از غایت جهالت
در قول خود توقف نموده بنفسه مباشر حرب گشته در میان چرخچیان بکارزار اقدام
می‌نمود تا آنکه چرخچیان ترکمان از صولت سپاه استاجلو منهزم گشته شاه قلی سلطان
برادر امیر خان بقتل رسید و سر او را با نقاره‌خانه و یراق او آوردند و از آن طرف
لشکر بیشمار از قول تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شاملو زده ایشان را
بطریق بنات النعش متفرق و پراکنده ساختند شاه کرم بیک که داروغه قزوین
بود با چند نفر از جوانان کارآمدنی شاملو بقتل رسیده حمزه بیک وزیر گرفتار
گشت و همچنین از سپاه ترکمان کل برادران و اولاد و اتباع امیر خان و شاه علی
سلطان چاوه و غیر ذلک با لشکر رزم جوی رزم آزما بقصد قلع و قمع علی قلیخان
و انتقام خون امیر خان از قول بیرون آمده بر سر خان و جماعت چرخچیان
استاجلو را بیک صدمه دلیرانه از هم پاشیده خود را بقول علی قلیخان رسانیدند
و چون علی قلیخان در قول خود نبود مردم قول بهم برآمده بجهت جوی خان افتادند و
سپاه ترکمان مجال مصادمه و محاربه با ایشان نداده کل سپاه استاجلو را

و اتباع علی قلیخان از هم پاشیدند و علم و نقاره او و امرای استاجلو را بردند و علی قلیخان
بعد از جنگ و جدال بسیار و کارزار بیشمار که بنفس خود نموده بود خود را با سه چهار نفر
بدامن کوه کشید خبر هزیمت الجماعت و شکست شاملو بنواب جهانبانی رسیده ادهم
خان مهردار ذوالقدر و امرای ذوالقدر که در دست قول همایون بکومک علی قلیخان
مامور بودند بمدد و محاربه شتافته کاری نساخته شدند و علی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر بقتل
رسیده همگان گروه از صولت سپاه ترکمان منهزم گشتند بهادران در قول همایون
نیز تاب توقف نیاورده راه فرار پیش گرفتند درین حال مزاج اقدس متغیر گشته
قول همایون نیز بهم بر آمد چون باد از جانب مخالف می وزید و گرد و غبار بسطوع یافته
در میان گرد و غبار چتر فلک سای نواب جهانبانی از نظر جهانیان پوشیده گشت و با
وجود آنکه لشکر مخالف از قول گذشته بود متوجه قلب نشده باز گردیدند نواب جهانبانی
با وجود پراکندگی لشکر با اندک مایه مردی که مانده بودند در معرکه پای ثبات و قرار استوار
داشتند میرزا هدایت نجم ثانی اصفهانی را فرستادند که علی قلیخان را بخدمت اشرف آورد
که در رکاب مقدس بوده باشد شاه رالیه آمده جواب آورد که علی قلیخان می گوید روی
آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار از اصلاح گذشته بعد ازین زندگانی که در
دشمن کامی بذلت و خواری گذرد بچه کار می آید ایستاده ام در معرکه که در دریای
حرب غوطه خورده مستغرق بحر فنا گردم نواب جهانبانی دیگر بار او را با علی سلطان
ذوالقدر قورغلو فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که مکرر از الخاطر میرسید که کس
بمعرکه کرده و در روز حیات مستعار را غنیمت شمرده راه فراری پیمایم
زهی تصور باطل زهی خیال محال بهر حال بانکه هرچه بر سر ما آید تراهمان بر سر آید

تراهمان

تراهمان بر سر آید ایشان رفته بمبالغه تمام علی قلیخان را آوردند درین هنگام
قول لشکر مخالف پیش آمدن گرفتند اگرچه قول ترکمان که محل نزول طهماسب میرزا
بود تاب نمی آورد اما ولیخان و لشکر تکلو که از قتل علی پاشا کمال داغدار بودند بر ایشان
پیشی گرفت قریب چهارصد پانصد نفر تفنگچی تخمینا که در جلو ولیخان به تفنگ انداختن
مشغول بودند بر سر قول همایون راندند چنانچه لشکر شاملو که شکست خورده بودند
و عقب سر ایشان ماندند محمدخان ادهم خان ترکمان را با قشون خود که سیصد چهارصد
نفر بودند چنانچه اول لشکر تکلو نموده بود که سپاه داعیه شاملو که در عقب ایشان مانده اند
حرکة المذبوحی نمایند باعث تزلزل سپاه تکلو گردد مجملا در حینی که علی قلیخان و
علی سلطان ذوالقدر بموکب عالی رسیدند لشکر تکلو چنان پیش آمدند که گلوله
تفنگ تفنگچیان ولیخان بملازمان موکب اقبال رسیده شاه قلی بیک غلام
خزینه دار سرکار نواب عالی که درین معرکه چتردار و با نواب جهانبانی همعنان بود
زخم تفنگ بر پای خورد و نواب جهانبانی چتر همایون را بنوخ بیک غلام خاصه شریفه
که بعد ازین محاربه بنوخ بیک تکیه تاز مشهور شد سپرده مقرر کرد که چتر را
خورشید آسا بر فرق فرقد انوار آنحضرت نگاه داشته از موکب عالی تخلف نورزد
اما لشکر قول بهم بر آمده از صولت سپاه تکلو و بیم آسیب گلوله تفنگ اندک مردی
مانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان سراسیمه گشته اکثر راه فرار پیش گرفتند
نواب جهانبانی که مستدرع بدرع حمایت الهی بودند از بیم گلوله تفنگ سپر آفتاب مثال
بر دوش همایون افکنده بودند بدست مبارک گرفته گاهی در پیش رو و گاهی در پس
خود نگاه میداشتند و ملازمان موکب عالی نیز پهلو بر معرکه داده چند قدمی که علامت فرار

می‌نمودند و همگی حضار موکب عالی بجهت انهزام متفق گشته امید فتح و ظفر
منقطع شد میان معرکه از سهم گلوله تفنگ خالی گشته در معرکه کسی نماند از پس
پشت نواب عالی تا قرب یک فرسخ منهزمان عساکر اقبال در آن صحرا پراکنده شده
راه ادبار می‌پیمودند و با این حال نواب جهانبانی ثبات قدم ورزیده در کمال
اطمینان خاطر آرمیده کی قب با مقربان حضور اقدس همزبانی میکرد و منتظر طلیعه فتح
و نصرت بودند اما درین حال قلق و اضطراب در ملازمان موکب عالی افتاده
علیخان بیک چارچی باشی روملو از غایت پریشانی از اسب پیاده شده دست
در عنان تکاور نواب جهانبانی زده گفت که همیشه احوال جنگ بر یک منوال نمی‌باشد
مردان مرد و دلیران معرکه نبرد گاهی غالب اند و گاهی مغلوب اگر درین معرکه حسب
اقتضای قضا ظفر از جانب معاندان باشد ذات اقدس را بجهت جهالت و تقلید بیهوده
بدشمنان داد کار از این و از آن گذشت معاون و ناصری نماند و امید بهبودی نیست
تا شب ده فرسخ می‌توان رفت کار را بندگان این سلطنت نواب جهانبانی خود را بسلامت
بآذربایجان رسانند و لشکرهای آن طرف را جمع نموده دیگر باره علم ملک ستانی
ارتفاع دهند نواب جهانبانی با او اعراض فرموده از روی شدت و غلظت فرمودند که
زندگانی با این گونه عاری بچکار آید که در میانه اهل عالم شهرت کند که علاقلی
از برادر کوچک خود منهزم گشت درین مرتبه شربت شهادت می‌چشم و بار این
عار ننگ بر خود ننهم ساروسولاغ که متحیر مانده راه نجات مسدود می‌یافت و قطع
تعلق از حیات استشعار کرده بود ثبات قدم نواب جهانبانی را در آن معرکه هولناک
و قطع تعلق آنحضرت از حیات و جوانی مشاهده نموده فریاد برآورد که کار از

مددکاری

مددکاری اعوان و انصار گذشت ترکی گفت قربان اولدقم ایش بکا قالدی یعنی کار
بتو ماند بالجمله نواب جهانبانی را که دود حیرت در دماغ پیچیده بود آتش غیرت
زبانه کشیده عنان توسن سبک سیر از دست عارچی نامدار ربوده تیره خطی بدست
مبارک گرفته و بزبان الهام بیان فرمودند که هر کس میل شهادت دارد و رغبت
بهشت و بهره کوثر آسایش گزیند همراه اینجانب آید این گفت و مهمیز تیز خار انگیز کرده
کاو تکاور زود و اسب جلادت صاحب قرانی بجولان در آورده خود را نهنگ وار
بدریای آتش کارزار زد و بطرفة العین نسیم فتح و ظفر از مهب و لا تیأسوا من
رحمة الله وزیده تا غایت که باد از طرف ایشان می‌وزید و گرد و غبار معرکه را برقع
عساکر اقبال نخجیره دیده و درهم پرد را از شاهده هیاکل نصرت بر بهروزی پوشیده
داشت درین اثنا با عساکر اقبال وزیدن گرفت از اتفاقات حسنه که عنایت ازلی
عبارت از آنست در وقتی که علیخان و لشکر تکلو بر سر قول همایون شاهزاده
عالمیان راندند اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو که منهزم و پراکنده شده در پس
لشکر مخالف مانده بودند از مشاهده این حال سراسیمه گشته یکجا جمع شده و
فدائی وار از پس سر ایشان حمله کردند و او هم خان ترکمان که بجنداولی لشکر متوجه بود
در مقابله گروه پراکنده شاملو ایستاده بود و تاب مقاومت ایشان نیاورده منهزم
و طایفه شاملو بر ایشان ظفر یافته خود را بلشکر تکلو رسانیدند و در حینی که از پیش
روی ایشان نواب جهانبانی بنفس شریف حمله کردند و راقم حروف در ملازمت عالی
بود نمایان و ازینجا بنفر تخمینا در نظر نیاید که با نواب جهانبانی اسب جهانیده باشند
اما چون منکسر شده بودند جمیع منهزمان را دیدم که باالهام ملهم غیبی روی بمعرکه آورده بودند

می آمدند درین حالت از تفنگچیان لشکر تکلو که تفنگ می انداختند از قضای
می انداختند الهی در میانه مغلوبه گلوله تفنگی بر اولیجان خورد گویند جمشید نام تکلو
غلام سولاغ حسین بود که از غیرت و پاس حق نمک ولی نعمت در عوض خون
سولاغ حسین بدان امر اقدام نمود و یکی از پسران سولاغ حسین بیرام خان
نام ازین حال اطلاع یافته جلو ریز پیش دویده چون چشمش بر طلعت همایون
نواب جهانبانی افتاد از اسب پیاده شد نواب جهانبانی آمدن او را مغتنم فتح
و ظفر دانسته فرصت ایستادن و حرف زدن نداشت فرمودند که سوار شود
همچنان تاخته خود را بقلب تکلو زدند لشکر تکلو که خصم را مغلوب ساخته بخار
نخوت و غرور بکاخ دماغ ایشان راه یافته از روی قدرت دل اقتدا می
آمدند و گمان نبردند که کسی در برابر ایشان تواند در آمد از بس و پیش نهنگان دریای
دغا خود را غریق بحر بلا و پیرواره و از زخم خورده رنج و عنا دیدند از یکدیگر
پاشیده شکست عظیم خورده روی بوادی فرار آوردند امت بیک قاجار
قورچی استاجلو نیزه بر اولیجان زده اسب انداخت او خود از زخم نیزه قربان
شده محمد امت بیک سر او را از بدن جدا کرده آورد اگرچه دیگری با او درین امر
شد اما امت بیک مذکور به اولیجان الی شهرت یافت محمد خان و طایفه ترکمان
که مشاهده این حال نمودند بهیات اجتماعی روی بدین طرف آوردند و چون
مسافت قرب گشته عرصه جولان بر مبارزان تنگ شده جای نیزه وری
نماند و بو شمشیر آغاز نهادند عساکر اقبال را که فوجی قلیل در میان جمعی کثیر افتاده بودند
تیرباران کردند بحمد الله تعالی که راقم حروف تا آن غایت واهمه بخود راه نداده بود

اما درین وقت

اما درین وقت عظیم متوهم و بیمناک شدند زیرا که معدودی در میان جمعی کثیر
مانده بودند نواب جهانبانی و ملازمان رکاب اقدس اندک زمانی که کمتر از نیم لحظه
باشد عنان کشش گشته جمعی که در موکب عالی بودند متحیر مانده بودند که بغیرت یزدانی
امداد و همراهی کرده بتایید ربانی ترسید و دیگران شهسوار عرصه دلیری حمله دلیرانه
کرده بنفس نفیس عنان تکاور بطرف فوج ترکمانان تحریک داده خود را بقلب
ایشان زده و بعضی از تیراندازان ترکمان تیرهای ترکش رها کرده فرصت
تیر دیگرشان نشد اکثر با کیش از جمعیت متفرق و پراکنده راه فرار پیمودند
سواران ز هر سو گریزان شدند ⁂ سلاح از تن خویش ریزان شدند
تو گویی وران وادی بیمناک ⁂ ز تیر بلا پر برآورده خاک
بزرگان لشکر سپران پیاده ⁂ بخواری فتادند از عز و جاه
وازین طرف ملازمان موکب عالی و اکثر جماعت استاجلو طبقه ترکمان
و طایفه شاملو لشکر تکلو را تعاقب کردند محمد خان در پهلوی چتر طهماسب میرزا
و پای علم ایستاده بود و بسمند صبا رفتار آتش انگیز آنحضرت پا و حمله بیک
نیز از ایشان گذشت و ملازمان رکاب اقبال روح الله بیک سیاوول صحبت
ذو الفقار خود را بر بالای او انداخته گرفت و تاج و دستارش را با جیغهای
مرصع روح الله بیک ربود و کمر و خنجر و سایر یراق او را علی قلی سلطان گرفت
طهماسب میرزا که در معرکه از اسب افتاده بود مهدی قلی سلطان طالش بدست
آورده نگاه داشت طایفه شاملو و استاجلو تیغ در تکلوان نهادند بر
هر کس رسیدند بقتل می رسانیدند می آوردند اما چون نسیم فتح و ظفر مهب النفر

الان چند اعلام بر پرچم لوای فلک سای نواب جهانبانی وزید حسب کلام صدق
انجام اوفوا بعهدی اوف بعهدکم بمقتضای نذری که فرموده بودند عرق مروت
با دست امانه بحرکت در آورده جارچیان حسب الامر الاعلی خبر با در کردند
که من بعد کسی را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار شده زنده بنظر اشرف رسانیده
انعام بهزیمتیان نزد مذ و از ارباب ذریت جمعی ترکمانان خود را بکوه کشیده
بیرون رفتند او هم خان بتعم رفته سلطان معصوم خان بیاوه رفت
روایتی دیگر آنکه او هنوز بجنگ ترکمان ملحق نشده در جنگ همراه نبود
و در راه خبر شکست شنیده بیاوه رفت و سایر اعیان و عظمای ترکمان
بجانب دامغان رفته برتعضی قلیجان رسناک ملحق گشته دامت خان ذوالقدر
بابا دره رفتن شیراز با معدودی تازه در رفته بود در انجا با دیسمان ولدقلی
بیک تورچی باشی که بجهت فرار نمودن پدرش از نواب جهانبانی خایف
و سرگردان بود جماعت افشار اتفاق نموده اراده رفتن خراسان نمودند
عاقبت برای و صلاح محمد خلیفه صفویه تر دیعنی متفقا بقتل رسیده سر شورش
اورا به درگاه والا آوردند اسمعیل سلطان برادر امیرخان و سلطان مراد
خان و کلابی خان پسران امیرخان و شاه بوداق سلطان قوم امیرخان
بجانب روم رفتند سلطان مراد و شاه بوداق سلطان از راه برگشته
اسمعیل سلطان و کلابی خان رفتند اسمعیل سلطان نیز در زمان دولت
خجسته نشان حضرت اعلی شاهی ظل اللهی از روم بجانب قزلباش برگشته کلابی
خان تبلیس تر دشرف خان کرده اما امیرخان رفت آمال حال هر یک را

ازایشان در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی زنقره ده کلک بیان خواهد
شد طایفه تکلو در صحرا ابهر پراکنده شده خلیل بیک لله ابوطالب میرزا و
اکثر معارف تکلو بقتل رسیده بقیه لشکر رو بجانب همدان آوردند و جمعی کثیر
ازان طبقه بطرف بغداد رفتند سبب خان شرف الدین اغلی را [illegible]
رشد قلی بیک برادر اسمعیل قلیخان گرفته آورده بجایزه و جلدوی
آن رتبه امارت یافت اکثر هزیمتیان را رعایا مواضع و محال گرفته پیاده
و برهنه و عریان کردند که پس میناد و ایشان حیوت را غنیمت شمرده عریان
و برهنه پای راه نجات و خلاصی پیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب و یراق
ترکمان و تکلو که بر شتران کوه پیکر بار شده در زمین فرسخی معرکه ایستاده بود
عرصه نهب و تاراج غازیان شد شاه قوام الدین حسین اصفهانی که امیر و وزیر
و اعتماد الدوله شده بود در معرکه بقتل رسیده قایل معلوم نشد محمد خان
متجند در میان گرفته زبان لعن و طعن بر وکشودند و قریب صد نفر از او سپاه الناس
تیغ و سنان بقصد قتل او تیز کرده بودند نواب جهانبانی بسر وقت او
رسیده طاغیان را بطعن شان از و دور کرده بنظر عقد و اغماض در روی
اورا به معتمدان سپردند که بسلامت باردو رسانند مجملا بعد از ظهور فتح و فیروزی
نواب جهانبانی خواجه آقا شاه ابهری که مشرف خزانه بود باردو فرستاده
که مشتمل فتح نواب بلقیس مکانی علیه عالیه عمه محترمه نواب جهانبانی
و سایر مخدرات استار سلطنت رساند مشار الیه در حالتی که اغنار و حوش با و
رسیده و جمعی که محافظت آغرق و حرمها در اردو مانده بودند این المژدگان در شکسته

تحیر و اضطراب افتاده مخدرات سرادق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب حال
بودند رسیده مژده فتح و بشارت فیروزی داد و در اردوی عالی نقارهای شادیانه
بنوازش درآورده نواب جهانبانی مراسم شکرگذاری الطاف الهی بتقدیم نموده در
کمال شوکت و کامرانی و نصرت یزدانی روی باردوی عالی آوردند و از آسمان و زمین
غلغله مبارکباد و فتح و آواز تحسین و آفرین بگوش ساکنان کره خاک و مقیمان
سرادق افلاک رسید و درین قضیه عظمی نواب جهانبانی بجز لطف ایزدی و عنایت
پروردگار منت پذیر نیست هیچ یک از امرا و سایر ظفر شعار و یار و مددگار نبودند
و چون بدولتخانه عالی نزول فرمودند بحرم تشریف برده مخدرات دودمان
مقدس از سلامتی ذات اقدس و فتح و فیروزی بلوازم شکرگذاری قیام نموده مسرور
و خوشحال گشتند و چون یکچند شبانروز بود که خواب نکرده بودند لحظه استراحت فرمودند
و آخر روز مجلس عیش و عشرت آراسته سرهای مخالفان را در برابر بارگاه چیده
نظارگی نظارگیان عالم عبرت بودند و در همان شب شاه وردی بیک بیات و
محبت با پردلو را جهت تبلیغ بشارات بدار السلطنه تبریز خدمت نواب سکندر
شان فرستادند روز دیگر مجلسی در کمال مهابت و عظمت آراسته بر مسند ابتهاج
آرام گرفتند امرا و خوانین عالیشان خصوصا علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و [illegible]
خان و ابلمس خان مهردار رسیدند و بسیار تقرب گشتند و دلاوران نصرت شعار
و هواخواهان جلادت آثار سرها و اخترها و گرفتارها را از یک یک بنظر انور رسانیدند
اول برادر طفل بیگناه را در آغوش مهربانی کشیده در پهلوی خود جای دادند محمد خان
و [illegible] خان را حسب الامر عالی دستها گشوده در مجلس جای دادند که نشستند و در تهم

عفو و اغماض

عفو و اغماض بر زلات ایشان کشیده اما جمعی را که میل داشتند بجهت تادیب که
موافقت آن طبقه اختیار نموده راه باطل را بر حق گزیده بودند بمحصلان سپرده مورد
مواخذه و مصادره ساختند و بعضی را اطلاق فرموده و در مقام انتقام
نیامدند محمد خان را به علیقلیخان و [illegible] خان را با سماعیل خان سپردند که بطریق مهمان
معزز و محترم نگاه دارند و ایشان غریق بحر خجالت گشته از کرده ها نادم و پشیمان
در منازل امرا عالیشان معزز و گرامی بسر بردند و علیقلیخان پدر فرزندانه
با محمد خان سلوک می نمود و [illegible] یکسان با آن علی را بجهت آنکه از او [illegible]
شاملو سرش داخل مخالفت شده بود و بجهت مصطفی [illegible] را بجهت آنکه ترک منصب
قورچی باشیگری نواب جهانبانی نموده بیانه الخبائث گرفت مورد قهر و سیاست
گردانیدند و در چرم گاو کشیده چندروز در چرم گاو بودند چون بسر حد هلاکت
نزدیک شدند بیلیش بیک بشفاعت اسمعیل قلیخان شاملو بجهت مصطفی عذر خواست
علیقلیخان خلاص شدند و بعد ازین فتح نامدار که طراز فتوحات سلاطین کامگار
تواند بود و عنان عزیمت بصوب مقر دولت و مستقر خلافت منعطف ساخته در
ساعت میمون بدولتخانه همایون نزول فرموده شاهزاده عالمیان [illegible]
خان گردیده جمعی را که درین معرکه مردانگی کرده از ایشان آثار حقیقت و وفاداری
بظهور رسیده بود بنوازشات ارجمند فرموده بانعامات و افزونی سرافراز گردانیدند
بعد از چند روز زاد و هم خان ارقم و سلطان معصوم خان از ساوه بپایه سریر سلطنت
مصیر رسیده شمشیر در گردن انداخته بطریق گناهکاران بنظر انور در آمدند چون
همیشه شفقت خاصی با وهم خان داشتند و گاهی اظهاری فرمودند که او همخان [illegible]

واصل آن طبقه شده بنابر ظهور اخلاص و حقوق نیکو خدمتیهای سابق رقم عفو بر ذلات
او کشیده بمضمون این بیت با او عمل نمودند بیت دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری اما سلطان معصوم خان بجهت سوء اعمال و
بی ادبیها و تقصیر خدمت که پیشتر ازین قضایا از آمدن بیساق تقاعد ورزیده مصدر
حرکات قبیحه شده بود و رعایا و عجزه بیساوه از سلوک او شکوه ناک بودند
مواخذ گردیده اسباب و تملکات او بصونک دیوان منسوب شد علی قلیخان
ذوالقدر خانی و خان قرداش لقب داده مهر وکالت شفقت کردند الکاء ری که
بهترین محال عراق و مصداق این بیت است که بیت معدن مردی و کان
سخاوت و بلاد ری بود ری که چو ری در همه عالم نبود در عوض تبریز بعلی قلیخان
اختصاص یافت الکاء همدان به پیرغیب خان استاجلو متعلق گشت
و بسیاری از امرای استاجلو مثل حسین قلی سلطان برادر اللهقلی خان و اللهقلی سلطان
کنگرلو ولد حمزه سلطان و احمد سلطان ایشیک آقاسی و مهدی قلی سلطان چاوشلو
ولد الوند سلطان و غیر ذلک الکاء و ولایات مرغوب شفقت شد و اسمعیل
قلیخان نیز بمنصب یولداشی و منصب عالی توابی باشیگری داشت مقرر شد که در
ضمن احکام و مناشیر دیوان مهر زنند و الکاء فراهان بمرشد قلی سلطان برادرش
مرحمت شد و مدینة المؤمنین قم بعلی قلی سلطان غورغلو زاده و شاه قلی سلطان
مهردار تعلق گرفت و امیر الامرائی فارس در اول حال بمهدی قلی بیک شادی بیگلو
ذوالقدر شفقت شد و مهدی قلی بیک بوکالت او معین گشت امرا تا ممر تعین یافت
و مقرر شد که امرای عظام زود تجهیز لشکر کرده بموکب ظفر قرین پیوندند و طهماسب میرزا

را بقلعه الموت که کوتوالی آن بجماعت فیجلو اقوام علیقلیخان تعلق داشت فرستادند
که چندگاه در آنجا مسکن داشته باشد چون دو سه ماه از نوروز ایت ئیل گذشته
بود و ماه دیگر هنگام حرکت لشکر روم بود و نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه تبریز بوده
مقید بجمعیت لشکرهای ممالک نشده عنان عزیمت بصوب دار السلطنه تبریز منعطف
ساخته **ذکر توجه نواب جهانبانی بجانب تبریز و آمدن لشکر روم توجه رایات جلال بجانب**
و از آنجا آهنگ عراق نمودن و شرح بعضی وقایع که روی داد چون توجه نواب جهانبانی قریب
بدو ماه در دار السلطنه قزوین بانتظام مهام ضروری و اصلاح حال لشکر ظفر
قرین پرداخته روی توجه بجانب تبریز آوردند تمکی همت عالی نهمت مصروف آن بود
که پیشتر از آنکه لشکر روم بدان مرز و بوم آید قلعه تبریز را بدست آورده در آن
سازند و درین مرتبه اکثر طوایف قزلباش غیرت و حمیت بظهور آورده دفع دشمنان
دین و دولت پیش نهاد همت سازند با یکدیگر متفق بود و صورت اجتماعی دست دهد
چون هنوز کوکب بخت قزلباش در حضیض وبال بود سعادت و اقبال از ایشان
کناره گرفته بود و جمعیتی که خاطرخواه نواب میرزا بود نشد چه اکثر صنادید
طایفه ترکمان و تکلو و جمعی که با آن طایفه رفاقت کرده بودند و امرای طایفه افشار
که در حدود صفاهان و یزد و ابرقوه و کرمان و کوه گیلویه و الکه داشتند بجهت
قضیه قلی بیگ قورچی باشی برادر بودن او بقلعه مظنه و خوفناک بوده بدین
بهانه متمسک گشته پای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند و جمعی دیگر که امکان
آمدن داشت چون وقت مضیق گشته فرصت توقف نداده بود متعینه بآمدن ایشان
و جمعیت لشکر ایشان نشده با ده هزار کس که پیش که در اردوی عالی جمع آمده بودند از

چون سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بحوالی دار السلطنه تبریز رسیدند
و در ساعت سعد بفیروزی و اقبال داخل آن بلده جنت مثال گردیدند نواب
سکندرشان باستقبال فرزند ارجمند سعادت نشان از شهر بیرون آمده قرب
یک فرسخ تشریف آوردند نهمت شاهزاده والاگهر ابوطالب میرزا پیشتر آمده پیاده
شده سعادت ملاقات برادر بزرگتر حمیده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی
را چشم رحمت همایون پادشاه سکندر جاه اتفاق [illegible] و از روی ادب پیاده شده پال
و رکاب پدر بزرگوار عالیمقدار را بوسیدند و در موکب همایون بشهر آمده و در منازل
پیره محمد خان چاوشلو نزول کردند و نواب سکندرشان روز دیگر بمنزل شریف
آنحضرت تشریف آورده لوازم تفقد و دلجویی بظهور آوردند و نواب جهانبانی جشن
پادشاهانه آراسته لوازم ضیافت و مهمانی از پای انداز و نثار و اصناف اطعمه
و الوان اشربه بر وجه لایق وقوع یافت و مایعرف سرکار خود را بسبیل
پیشکش بطبق عرض نهاده بمضمون العبد و ما فی یده کان لمولاه به پدر عالیقدر
سکندر جاه عمل نمودند اما آنحضرت از علو همت التفات بدان ننموده جهت
تسلیه خاطر فرزند سعادتمند بقلیلی اکتفا فرموده مابقی را بدستور
بسرکار عالی مسلم و ارزانی داشتند و بعد از فراغ از لوازم جشن و سور
همت بر متوجه مهام قلعه گیری شده توپ بزرگ را از جانب تربت حسن
پادشاه نصب نموده توپچیان شروع در توپ زدن نمودند و از طرف صاحب
آباد خاکریز پیش برده شب و روز سعی هرچه تمامتر در سرانجام اسباب
قلعه گیری میکوشیدند اما چون خبر ظفر یافتن شاهزاده عالمیان بر طایفه تکلو

ترکمان و عود نمودن بجانب آذربایجان و اهتمام نمودن در تسخیر قلعه تبریز بنواب
پادشاه که سردار عسکر روم شده بود رسید از تسخیر قلعه اندیشه مند گشته
بکومک و امداد جعفر پاشا بسرعت و استعجال تمام روی توجه بجانب تبریز آورد
و در حینی که لشکر ظفر قرین در امر قلعه گیری میکوشیدند خبر حرکت لشکر روم و
قرب وصول ایشان بحدود تبریز رسیده عساکر فیروزی مآثر متفکر و متلاشی
گردیدند هرچند یورش نمودن قلعه را که موجب تضییع لشکریست مصلحت نمیدانستند
و اسباب یورش هنوز سرانجام نیافته بود ارباب رای و تدبیر بجهت ضیق
وقت یورش را متعین شده قرار دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام نموده
یورش بقلعه اندازند اگر صورت فتح و ظفر در آیینه مراد جلوه گر آید فهو المطلوب والا
نزد ارباب خرد و دلیران معرکه نبرد بتقصیر و تهاون متهم و منسوب نگردند
بدین اراده خام که مخالف رضای خاص و عام بود جازم گشته طوعا و کرها
صبح روز موعود نواب جهانبانی بمجلس شریف حسن پادشاه تشریف آورده لشکریان از
هر جانبی که تمهید یافته بود بیورش مرخص و مامور گردانیدند و دلیران اخلاص
شعار و اخلاص گزینان شجاعت آثار نقد حیات را که در دار الضرب جانسپاری
سکه قبول یافته بر کف دست بهای مردانگی نهاده یورش گرفته از همه طرف بجانب
قلعه روی آوردند اما چون رومیان زیاده از ایام سابق حزم و احتیاط مرعی داشته
یک لحظه از محافظت قلعه غافل و ذاهل نبوده در برج و باره مستعد و مهیا و مقابله
ایستاده بودند گلوله تفنگ بطریق گروهه تگرگ آتشین که از کره اثیر بارید
گرد زیان گشت از دود تفنگ روی هوا تیره و تاریک شده از گیر و دار

دلیران سوکه کارزار غلغله در قلعه افلاک انداخته و از کثرت کشتگان و مجروحان
زخم تفنگ و سنان خندق با زمین تساوی پذیرفته دل بهرام خون آشام
از آتش حیرت برخواص و عوام آن معرکه سوخت و جمعی از شجعان لشکر بهرام
قهر که از آسیب گلوله تفنگ سالم مانده نردبان بپای قلعه رسانیده صعود
کردند نفیر بوزغان و مطراق و طنین تیغ و سنان محافظان از بالای نردبان
غلطان غلطان بخندق می افتادند مجملا بسیاری از سپاه منصوره درین یورش
راه خیر گشته راه عدم پیمودند کاری از پیش نرفته اولیای دولت شکسته خاطر
و پریشان حال گردیده اهل تبریز قلق و اضطراب آغاز چون تسخیر این قلعه
گردون اساس در مشیت خالق الجن و الناس موقوف بزمان خجسته نشان
شهریار ظفر قرین صاحب قران اعنی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی بود هیچ اثری
بر سعی و اهتمام شاهزاده عالمیان و غازیان نصرت نشان که در خدمت بظهور
نمی پیوست مرتب نشد مجملا چون از تسخیر قلعه مایوس و نومیدی دست داد و لشکر روم
قریب بشهر شده بودند امرا مصلحت دیدند که اهالی و اصحاب شهر کوچ نموده بجانب
دار السلطنه قزوین روند و امرا و اعیان اردوی معلی شتر و الاغ مدد نمایند
جمعی که ارباب تعین بودند با اکثر خواص و مواجب و اعیان حسب الفرمان قهقهان
روانه قزوین شدند بسیاری از اوساط الناس بمواضع و محال قریبه و بعیده
شهر پراکنده گشته شهری بدان عظمت در یک شب از نور و چراغ خالی شد که
مضمون لیس فی الدار غیره دیار مناسب حال آن زمین حسرت مثال گردید
بعد از رفتن تبریزیان رایت جلال نیز کوچ کرده بجانب اردبیل و زمان نهضت

نمودند

مقتضای

نمودند که بعد از آنکه کمیت و کیفیت لشکر روم اطلاع نمایند و امر مدار به هر آنچه
صلاح دولت باشد عمل رود و روز دیگر فرهاد باشا بحوالی شهر رسیده
در چرنداب نزول کرده ذخیره و یراق سالیانه که آورده بودند بقلعه ریخته از انگریها
جمعی که از قلعه داری بستوه آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را در قلعه گذاشت
و خاطر از مهمات قلعه جمع کرده بلا توقف کوچ نموده معاودت کرد و چند روزی
که در تبریز بود ایلچی باردوی معلی فرستاده و بعلی قلیخان و امرای قزلباش
مکتوبی در باب صلح نوشته بود مضمون آنکه از روزی که فیما بین پادشاهان با
صفا و معتقد ان شورش و فساد بهم رسیده از جانبین چندین هزار نفس قابل
کشتن ضایع و نابود شدند و هر چند از جانب حکایت صلح بمیان آمده خاطر ایشان
گرویدم که هر محل بتصرف عساکر آل عثمان درآید قانون سلسله عثمانی نیست
که دست از آن باز دارند سعی نمایند که محلی از تصرف شما بیرون رود و امرای
قزلباش لجاج و عناد آغاز نهاده راضی بآن نمی شدند و در هر سال ولایتی
از دست میدادند و اگر همان دستور عناد و کلفت در میان باشد
و این معنی بظهور آید سال دیگر اردبیل و عراق سرایت می نماید چون تمکن روز
و ان دو و مانند نصیحت خیرخواهانه ما را قبول کرده راضی بصلح شوند و
شاهزاده نامدار را بصلح رایت ساخته قرار دهند که چون بی اتفاقی طوایف قزلباش
و استقلال حال ایشان را اهل روم ظاهر ساخته و تسخیر ملک ایران از اسهل آسان
انگاشته اند بمقتضای عقل و صلاح دولت این خانواده رضیه آنست که از
لجاج و عناد گذشته با حضرت خوندگار روم طرح دوستی اندازند و بهر طریق که

در استرضای خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که انجانب و سایر خیراندیشان
این طرف باعث شده محضاً بجهت حصول نیکنامی و ترفیه حال خلایق و عباد ابتدای
معامله صلح را استحکام و هم که من بعد ترک نزاع جدال نموده شود و چون نامه فرهاد
پاشا رسیده بعضی از امرا که راکب مرکب جهل و غرور بودند میگفتند که مطلب فرهاد
پاشا ازین گفتگو آنست که چون مراجعت لشکر روم واقع شود از جانب قزلباش تعرض
بقلعه تبریز نرود و قلعه با این مختصر سالم ماند فرصت را از دست نمی باید داد
و بعد از مراجعت ایشان بپای قلعه رفته در تسخیر آن می باید کوشید و بعد از تسخیر قلعه
در زمستان که رومیان در قلاع خزیده اند قدم بولایت ایشان نهاده آتش نهب و غارت
در آن دیار می باید افروخت نواب جهانبانی از غایت آزردگی از بی اتفاقی طوایف قزلباش
و عدم موافقت ایشان داشت و بنظر تدبر و تامل ملاحظه نمود که از بدایت حال که در میان
ارباب دول و جدال کشیده اند الی غایت نفاق و شقاق در مقام اتفاق نشده اند
و یک موضع از مواضع مفتوحه رومیان استرداد ننموده اند و اگر یک دو سال دیگر بدین
نهج که روز فتور تمام در دین و دولت راه می یابد و چون رجوع بعقل دوربین کرده قبول
این امر را از عناد و مخالفت اهم دانسته خلاف صواب دیدند امراء انجمن را دوستی آمیز
با ایلچی گفته بروفق مدعا جواب نوشته قبول مصالحه نمودند و بجهت اطمینان خاطر
فرهاد پاشا در حضور ایلچی از عهده و تبریز کوچ کرده بقصد انتظام مهام سرانجام و استحکام
آن سرحد روی توجه بانصوب آوردند مشروط بر آنکه ولایت تبریز چون کورخانه قدیم
قزلباش است در سرانجام ملک و معمورست تلاش خواهند کرد و در میان از آن دست
باز دارند فرهاد پاشا دیگر باره کس روانه نموده اظهار کرد که اگر یکی از شاهزادگان کامگار

جهت استحکام

جهت استحکام و مبانی دوستی بخدمت خواندگار روم شتافته در سلک سایر فرزندان پادشاه
منسلک بوده باشد ممکن است که ولایت تبریز را آن شهزاده مسلّم دارند و بدون آن
صورت پذیر نیست چون در نظر عقل بعیدی نموده نواب جهانبانی قایل بفرستادن شهزاده
شده علیقلیخان فتح اغلی نیز درین امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار دادند که سلطان
حیدر میرزا را که برادر کوچکتر نواب جهانبانی و بلله گی او متقرر بود بخدمت خواندگار روم فرستند
هر چند این معنی مخالف طبع شاه و سپاه بود اما در آن وقت بجهت حفظ حال شیعیان
و ترفیه حال رعایا شکسته بال پریشان بمرتبه وجوب رسیده بود و چون ایلچی باز
گشته فرهاد پاشا از کمون ضمیر نواب جهانبانی خبر یافت که بر خلاف آرای متخالفه قزلباش
با خواندگار روم در مقام دوستی و اتحاد درآمده استیمان آنحضرت نموده گفته بود که کاش قبل
از تسخیر تبریز درین مقام درمی آمدند چون فرهاد پاشا این معنی را سرمایه افتخار میدانست
که بوسیله او پادشاهزاده از دودمان قدس نشان صفوی بخدمت پادشاه
روم رفته موجب ازدیاد رفعت و عظم شان پادشاهان آل عثمان گردد درین
باب اصرار نموده ولی آقای چاشنی گیرباشی را که از آقایان معتبر روم بود بجهت آوردن
شاهزاده عالیمقدار و قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاده ولی
آقا در بلده گنجه بپایه سریر اعلی رسیده ابلاغ رسالت کرد او را بمنزل علیقلیخان
سپرده کمال اعزاز و احترام بتقدیم رسیده و فرهاد پاشا بارض روم رفته در انجا مشغول
گردید منتظر ورود ایلچی و آوردن شاهزاده بود دیگر را مکاتیب نوشته اعلام کرد که توقع
نماید که قبل از آنکه در سال آینده حرکت لشکر روم واقع شود ایلچی خود را با نامه دوستی و
تحفه و هدایای لایق و شهزاده نامدار روانه نمایند که وسیله مراجعت انجانب بوده باشد

روداین در میان نزده بود که ما علی باو شاهی رفته مقدمات صلح را استحکام دهم
و نوعی نمایم که حضرت خود کار ولایت تبریز را واپس بشهزاده مسلم دارد و نواب
جهانبانی با مذکور خیر انجام مصالحه را منکشف قرار یافت که عنان عزیمت بصوب
عراق معطوف داشته در انجا یراق و اسباب شهزاده را سرانجام داده با ایلچی کار
دان و نامه مصداقت مبان روانه مقصد نمایند و چون میل سیر اصفهان که از متنزهات
جهان و بلاد مشهور ایرانست و بسرکار عالی آنحضرت اختصاص داشت بسیار
داشتند در خاطر خطیر تصور یافته بود که متوجه اصفهان گردیده چند روزی در آن
بلده دلگشا بعشرت و شادمانی پرداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار آسودگی
بخشند و مهمات فارس و کرمان و یزد و کوه کیلویه و خوزستان و الکه و در ازکو
و دیار اقتدار را طایفه افشار و ذو القدر بود و بجهت هرگونه حوادث مختل گشته
حکام خودرای آن محال سر از گریبان خودسری و طغیان بر آورده بودند انتظامی و
التیام ملتجاز انجلاع فاحشه و نوازشات داخوه سربلندی یافت و مجددا انک
و مهمات سرحد قراباغ را بعهده اهتمام او کرده سایر معاملات آذربایجان را نیز
با مصالحه کرده که بعد از آنکه این امر خیر انجام سرانجام یابد در هر باب آنچه صلاح
دولت باشد بعمل آید بدین عزیمت از بلده گنجه کوچ واقع شده در اردو شیمه نام محلی نزول
اجلال فرمودند درین اثنا از نیرنگ سازی چرخ مشعبده باز قضیه شهادت آن
شاهزاده کامکار بوقوع پیوست

ذکر شهادت نونهال چمن دولت و کامرانی یعنی حضرت جهانبانی بتیغ غدر پسر کاووس و برادران ناپاک خداوردی ولاکه از تأثیرات انجم و افلاک

چون عادت سپهر جفاکار و اقتضای فلک کج رفتار همیشه آن بوده و هست که هر نخل
مرادی که در جویبار عزت سر کشیده و بثمره آرزو بارور گردد و منتظر آفات صرصر بیداد
حوادث دوران از پای در آید و هر ذی شوکتی که با عروس دولت دست اعتناق
در کمر زده هم آغوشی گزیند عاقبت از کید و مکر شیران وقایع روزگار رشته مهر او نیز
اهل را سه طلاق بر گوشه چادر بسته بحرمان ابدی گرفتار آید ما مصدق این
مقال قضیه هایله شهادت شاهزاده غفران مآل امی نواب جهانبانیست که در حدود
گنجه از اقتضای قضا بوقوع پیوست شرح این واقعه غریبه عبرت افزا آنکه چون عزیمت اراده
تصمیم یافت از گنجه طبل رحیل کوفته در چشمه برنجر و نزول اجلال واقع شد در
همان شب که بیست و دویم شهر ذی الحجه اربع و تسعین و تسعمایه نواب جهانبانی بمنزل
علی قلیخان رفته تا نصف شب در انجا بجرعه شراب ارغوانی عشرت پرداخته
صحبت آرا بودند و نصف شب است طالع از منزل او بیرون آمده با چند
نفر از ملازمان خاص که در خدمت بودند بدولتخانه عالی تشریف آوردند و چون قصد
رفتن حرم کردند و واقعه شهادت آن سرور یامن سلطنت و کامرانی
در لوح قضا رقم پذیر کلک تقدیر شده بود دست حادثه گریبان آنحضرت را گرفته
بالا خوابی که دوشخانه بود و جوارح خاصه را بسته بودند برده و در انجا رخت خواب
طلبیده بر بستر استراحت خفت خداوردی ولاکه نابکار که برسم معهود الاّ
بود در دار السلطنه قزوین ولاکی می‌نمود و در ایام طفولیت شرف ملازمت شاه
زاده نامدار دریافته که طبایع میان با یکدیگر الفت دارد و توجه خسروانه شامل
حال او گشته خدمت ولاکی او مستحسن طبع عالی افتاده بود و چند سال بود که در خدمت
شاهزاده نشو و نما یافته کمال محرمیت داشت و بمن شفقت عالی مرجع اقاخم و اعالی

و صاحب ثروت و سامان شده‌اند و امرا و وزرا و ارکان دولت معزز و گرامی بود
خبث باطن و بدنهادی او در این داشت که مرتکب این فعل شنیع گشته آن نهال
چمن آرای دولت و گرامی را که در ریاض سلطنت و جهانبانی بالا کشیده بثمره اقبال بار
ور شده بود از پای درآورد و در وقتی که شاهزاده نامدار به آلة چوب درآمده پهلو
بر بستر استراحت نهاد خداوردی ولاک بیرون آمده جمعی از ملازمان عالی را که
همیشه کشیک بودند و میخواستند که در حوالی خوابگاه بکشیک و پاسبانی قیام
نمایند بهانه آنکه نواب عالی با شاه بدی اراده خلوتی دارد و از شما حجاب میکند از حوالی
خوابگاه دور نموده گذاشت که در آنجا باشند الحاصل چند نفری پیش نبودند چون
حرف خلوت و حجاب شنیدند پرده غفلت بر رخسار عقل و ادراک ایشان کشیده
گشت و چون احتمال نوع دیگر نمیدادند گفته او را اذعان نموده از احوال خوابگاه
دور شدند آن ولاک نمک حرام حوالی خوابگاه آنحضرت را از حارس و
کشیکچی خالی یافته خنجر از میان آن سرو ریاض پادشاهی کشیده در عین
شادخوابستی چند خنجر بشکم و پهلو زده خاطر از کار او جمع نموده بیرون رفت
قاح نام پسری از خدمتکاران که حسب الامر بخدمت آمده بود داخل آلة چوب شد
ملاحظه نمود که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده نفس پسین از دل بر در میکشد
فی الفور بیرون آمده خبر بار آورد و غلامان خاصه که در کشیک بودند
واقف شده هیچکدام جرأت داخل شدن آلة چوب نمی‌نمودند زینل بیک تیردار
بآلة چوب درآمده ملاحظه نمود که آن سرو ریاض کامرانی از تندباد حوادث روزگار
از پای درآمده جراحان و حکما را حاضر ساختند چون کار از معالجه در گذشته بود بانک

لحظه طایر

لحظه طایر روح شریفش باوج اعلی علیین پرواز نمود مقیمان ملاء اعلی این مقال ادا
می نمودند بیت عرش است نشیمن تو شرمت نامد * کآیی و مقیم خطه خاک شوی
تولد جناب میرزا بطالع سنبله واقع شده صاحب طالعش عطارد بود و در ایام حرکت
عطارد واقع شده بود و از مآثر آن این قضیه روی داد از اتفاقات و غرایب حالات
اقتران احتراق عطارد موافق تاریخ این واقعه هائله است القصه ملازمان عالی
بان لحظه کسان نزد علیقلیخان و اسمعیل قلیخان که در آن وقت رکن رکین دولت
بودند فرستاده از این حال خبر دادند و چون قرار یافته بود که قرب بصبح کوچ شود
اکثر اهل اردو از آن حال اطلاعی نداشتند نداء رحیل در داده بیشترین اهل
اردو کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب سکندرشان و مخدرات سرادق
سلطنت بزبان دو فغان درآمده ناله و فریاد در نهاد و چرخ کرده اثیر رسید امرای عظام
بمنزل علیقلیخان جمع شده همگی باتفاق بودند که او را ریش سفید و بزرگ خود دانسته
در تنظیم امور سلطنت هرانچه او مصلحت داند عمل نمایند و از رضا و صلاح او در نگذرند
صبح زود علیقلیخان و امرای عمده دولت بسرای نواب سکندرشان آمده بعد از
تقدیم لوازم پرسش تعزیت آن واقعه هائله التماس سواری کردند او هم خان را بکار
بر سر نعش عزان کل گذاشته که بمنزل رسانند او هم خان باتفاق ملازمان
خاصه میرزا آنحضرت را با رخت خون آلوده بمحفه گذاشته و تر حیات رد و بدوش
گرفته و دو سه هزار کس در پیش محفه با سینه‌های چاک بر سر خاک ریخته نوحه کنان باردو
رسانیدند امرای عظام از اردو باستقبال بیرون آمده چون چشمشان بر نعش محبوب
برحمت ملک لایزال آن تازه نهال چمن دولت و اقبال افتاد و تاج و افسر از سر دور

بر زمین زدند و فریاد و فغان باوج آسمانی رسانیدند مجملا شنیع روز اگر
در میان خلایق پدید آمده آسمانیان بموافقت زمینیان مویه میکردند و چون
نعش را بخیمه که در حوالی حرم نصب شده بود بردند نواب سکندرشان یعقوب وار
گریه کنان تا بن بیت الاحزان در آمده حجله نشینان سراپرده عزت ما بهای
ناخن حسرت خراشیده و دست بی تابی موها کنده بر سر نعش آمده نوحه و
زاری و گریه و بیقراری آغاز نهادند بعد از آن نعش شهزاده را بغسل برده حسب دستور
و علما موافق شریعت غرا بغسل و تکفین پرداختند جمعی را مقرر کردند که نعش را بشتر
بدار الارشاد اردبیل برده در روضه مقدسه سلطان الاولیا در جوار اجداد عظام
مدفون سازند از غرایب حالات نصف شب خون آن شاهزاده مظلوم گریبان
خداوردی بابک را گرفته کشان کشان بر سر نعش آورد و شرح این حال و تفصیل
این اجمال آنکه بعد از وقوع این حال آن حرام نمک بدنهاد که قدر زر تمنای آنحضرت
را نه دانسته بهمین امر شنیع اقدام نموده بمنزل خود رفته یک کیسه از زر اشرفی
که تخمینا پنجاه شصت تومان باشد بهانه آنکه نواب میرزا از من طلبیده که بشاهدی
دهد برداشته چون امرای عظام خصوصیت و آشنای با اسمعیل قلیخان
بسیار داشت پیاده تنها بمنزل او میرود اسمعیل قلیخان با جمعی از مصاحبان
بصحبت مشغول بودند که او مضطرب الاحوال بمجلس می آید ایشان بعد از تواضعات
رسمی از آمدن بی هنگام سوال می نمایند که گناه عظیمی کرده ام و خطای بزرگ از من بوجود
آمده صلاح حال من چیست بعد از تحقیق اظهار این فعل بدیع و قضیه شنیع می نماید و
طلب استعانت از مشار الیه میکند آن جوانمرد را چگونه که چرا در آن وقت بی

اختیار زنان او را

اختیار زنان او را از تخت و خاکهای عالم بر سر نه ریخت بعد از اظهار این حکایت
غریب او را رضاقلی بیک ایناق که بجای پدر ایشیک آقاسی باشی نواب جهانبانی
شده بود سپرد که محافظت نموده بمنزل رساند مشار الیه او را در میان صندوقی
گذاشته با صناوق رخوت بار کرده بمنزل آورده بود و شب حسب الصلاح
اسمعیل قلیخان بدو نوکر ملازم خود داده که پوشیده و پنهان بمیان جنگل برده
بقتل آورند ملازمان حسب الامر او را بمیان جنگل برده و کیسه زرهم برده قسمت
زری که همراه داشته ایشان را از اتمام کار او غافل ساخته او خود را بمیان
آبی که نی زار بود انداخته افغانان زخمها کاری نتوانستند زده و آسیبی چنان
باو نرسیده بود و بعد از رفتن ایشان از میان نی زار و سیاه آب بیرون
آمده و سرها مضبوط در رواق کرده آتشی از دور دیده خود را بی تابانه بسر آتش رسانده
اتفاقا آن آتش مشعلی بود که در روز خیمه نعش شاهزاده میسوخت جماعتی از
ملازمان شاهزاده که در سر نعش بودند در روشنای مشعل او را دیده شناخته
گرفتند چون چشم او بران نعش مغفرت مآل افتاد اشک ندامت از دیدها
باریدن گرفت از او سوال کردند که تو خود بدولت شاهزاده مطاع اعاظم و اعالی
بودی چرا این عمل کردی گفت بود که جمعی مرا تعلیم داده وعدها دادند
و خلاف کردند و من از بیعقلی گول خورده این عمل کردم اما گمنام بود که چه کسان
مرا تعلیم دادند صبح زود خبر گرفتن او بنواب سکندرشان رسید او را بمجلس
امرا آوردند شروع در مهمل گوی کرد و حسب الامر امراء الدوله ریز ریزش زدند
که هرزه گوی نکند و مخلص بندگان خیرخواه را متهم و افترا چون نواب

میکنند زنان بیخبر بوده که من او را بدست خود قصاص میکنم او را انچه مستاثر ف
برده قدرت تکلم و قوت نطق نداشت نواب بحکم زنان بدست خود چند خنجر
بشکم او زدند و جسد ناپاکش را اردو بازاریان باردو بازار برده سوختند
و خاکسترش را بباد فنا دادند سبحان الله آدمی را چگونه بوسواس شیطانی از جاده
عقل دور اندیش منحرف گشته بامور ناصواب که موجب خذلان دنیا و آخرت است
اقدام می نماید پیاهان دریای فکر شبها در بحر این اندیشه غوطه خورده در بیابان این
قول شنیع غور نمودند اصلا سفینه فکر شان بساحل مقصد نرسیده در بیابان
عالم تدبیر سمند خیال را بهر طرف دوانیدند خبری از این کار نیافتند مجملا صورت
این معما در پرده خیال چهره نمود و ساعت بساعت حیرت بر حیرت افزود و اصلا
سببی که موجب تشفی خاطرها شود ظاهر نشد از افواه و السنه ارباب فراست
و اصحاب کیاست وجوه مختلفه درین باب مسموع شده چون ایراد این
ما کذب واقعه بس است بتسوید این می پردازد از قول جمعی که در هواداری بساط
عزت راه داشتند چنین معلوم میشد که خدا وردی ولاک و رضاقلی
ایناق که از ساده رخان صاحب جمال بود تعلق و تعشق مفرط داشته و گاهی
بمطایبه در عالم مستی در مجلس عالی باظهار ما فی الضمیر جرات میکرده و نواب
جهانبانی نیز در هنگام تنگدلی طبع از این مقوله حکایات و هزلیات که موجب انبساط
و بیتابی او گردد اظهار میفرمودند و خدا وردی بملاحظه نواب جهانبانی را بآن
پسر خلوتی دست داده بمنت سکینه که این انتقام از تو میکشم و میرزا احمل
بظرافت و خوشطبعی میکرده آخر الامر غیرت عشق و محبت بر طبیعت او استیلا

کشته بدین

گشته بدین واقعه عظمی جسارت نمود و جمعی دیگر تقریر نمودند که اسمعیل قلیخان از
از شعبهای نمایان که از نواب میرزا نسبت بعلی قلیخان بظهور رسیده و رتبه
تقدم و بزرگی نسبت باو یافته خانم خانی شده بود در رشک و حسد و آتش کین
گشته جهت تضییع علی قلیخان راضی بامدام و افنای آن شاهزاده نوجوان
شده خدا وردی را تحریک این امر نمود و زهن او را بعد از این قضیه بقتل اسمعیل
قلیخان و پنهان داشتن او شارالیه را دلیل این مدعا میساختند و بعضی
دیگر را گمان آن شد که علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ
جهت آنکه میرزا رقمی باسم مرتضی قلیخان ترکمان نوشته او را از دامغان
باردو طلب نموده و از امرای مذکوره که مصاحب شبانروزی میرزا بودند این
را گمان شده که میرزا نسبت بایشان بی التفات شده در مقام دفع ایشان
است از آنجهت پیشدستی نمودند و بایکدیگر اتفاق نموده خدا وردی را باین قضیه
اغوا نمودند و این معنی را دلیل قول خود میساختند که بعد از قضیه مذکوره با وجود
ضدیت و نفاقی که باهم داشتند بایکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه نشدند
و اسمعیل قلیخان بوکالت و بزرگی علی قلیخان راضی شده طرح دوستی باهم
انداختند و چنین واقعه عظمی را سهل و آسان انگاشتند و خدا وردی را
بحرف و حکایت نگه داشتند و نواب ابوطالب میرزا را که کوچک و خورد سال بود
بجای آنحضرت اختیار نموده سلطنت او را باخود مخصوص ساختند راقم حروف گوید
که از میرزا لطف الله شیرازی که وزیر نواب عالی بود شنیدم که بعد از قضیه میرزا
نقل می نمود که نواب میرزا با خوانین بی التفات گشته بمظنه شده بود چنانچه در این

ورین دو روز که از نجف بیرون می آمد مرا در حمام طلب نمود و گفت که ما در خدمت
این دو جوان زیاده تقصیر کرده ایم که حالا بخون ما تشنه شده در مجلس شراب بسرها
دا و سیلبند یعنی قصد قتل ما دارند و دران وقت جدا و روی سرادر امیر اشهید
واین حکایت می شنید بحتمل که از جهل و نادانی با ایشان تقریر نموده باشند و آینه
درین مقام درآمده خدا ورد را ز نیت باشند وان نادان بی عاقبت از
سلک عقل دور افتاده تعلیم امر ارتکاب این عمل نموده باشد هرچند در نظر عقل بعید
می نماید که امرا مذکوره که هر دو تربیت یافته آنحضرت بودند که از پایه ملازمت
و مرتبه نوکری برتبه بلند ایالت رسیده و رکن رکین دولت شده بودند و قصد قتل
و حرب طایفه تکلو و ترکمان که منبع انواع شر و فساد و هم انهدام بنیان عمر و دولت
بود بمحض رضای ایشان بظهور آمده قدر تربیتهای آنحضرت را ندانسته چنان گوهر گرانبها
که سرمایه عالمی بود چنین رایگان از دست دهند آیا چرا در امثال این گونه حرام نمکی
خوض نمودند و چگونه از رشد عقل و بر خرد رخصت یافتند که خود را بدنام دنیا
و آخرت ساخته مرتکب چنین فعلی قبیح شوند بالجمله آنچه در خاطرها قرار گرفته بود راقم
حروف از مردم دور و نزدیک شنیده بود بتحریر آن پرداخت علی الغافر امرا مذکور
بعد ازین واقعه سال بسر نبردند و ایزد تعالی که منتقم حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل
الهی را توفیق داد که درهمان روزی که از مشهد مقدس معلی تشریف آورده جزای بد
کار از ادر کنار ایشان نهاده چنانچه در محل خود ثبت گذارش یافت ذکر ولی عهد
گردانیدن شاهزاده سعادت انتما ابوطالب میرزا در اختلال احوال بقضای خالق الارض والسما
بعد از وقوع واقعه قطعیه شاهزاده غفران مال نواب سکندرشان امرای عظام را حاضر

بدر نصایح دلپذیر گوش هوش ایشان را گرانبار گردانیده در رفع خصومت و نفاق
او با مافات و موافقت و اتحاد و یکدلی ایشان خصوصا کلفت و عنادی
که شاملو و استاجلو را با تکلو و ترکمان نسبت مبالغه بسیار نمودند و اراده
خاطر اشرف آن بود که بنفس شریف مباشر مهام سلطنت و متحمل مشاغل
امور دولت گشته بنابر بعضی از مصلحتهای باطنی که دران وقت اظهار آن
مناسب وقت نمیدانستند هیچ یک از فرزندان کامکار و شاهزادگان نامدار
را بسمت نیابت مهام دیوان اعلی و منصب ولی عهدی موسوم نگردانیدند چه بندگان
حضرت اعلی شاهی ظل الهی که بعد از نواب غفران پناه فرزند ارشد
اکبر بودند در خراسان تشریف داشتند مرشد قلیخان و امرای خراسان که
در ملازمت آنحضرت بودند با امرا عراق مخالفت می ورزیدند و ابوطالب میرزا
و طهماسب میرزا و حمزه میرزا حداثت سن و طفولیت و دران وقت شایستگی رتبه
عظیم القدر ولی عهدی نداشتند مع ذلک طهماسب میرزا و حمزه میرزا الکه تربیت
کرده طایفه ترکمان و تکلو بودند و دران هنگام در قلعه الموت بدست طایفه استاجلو
محبوس بود و چون اراده ازلی و مقدر است لم یزلی بدان تعلق گرفته بود که
غروب آفتاب دولت جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الهی از افق خراسان
طالع گشته ساحت ملک ایران را با نوار معدلت بیاراید و تدارک اختلال
احوال ایرانیان و ترفیه حال زیردستان برای ملک آرای آنحضرت
منوط و مربوط گشته بود زمانه اسباب آن را بدستیاری کارکنان عالم غیب را
سرانجام میداد و مصراع فکر عاشق دیگر و سودای عاشق دیگر است . لهذا اکثر

آنچه عقلای زمان موافق مطلب خود می اندیشیدند برعکس مطلوب بروز
میداد و عقلا امرای درگاه که صاحب اختیار دولت بودند مخالفت رای
جهان آرای اشرف اختیار نموده باتفاق یکدیگر متوجه صلاح و مصلحت خود را در این
دانستند که ابوطالب میرزا که در خدمت والد ماجد بود تربیت نموده بجای
شاهزاده مغفور ولیعهد گردانند و زمام مهام سلطنت و فرمان روائی را
بکف اختیار و قبضه اقتدار خود درآرند و نواب سکندرشان بجهت اموری که
سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت ندانسته تأخیر در آن صواب
میدیدند و بزبان الهام بیان مکرر میفرمودند که برادر فرزند شهید سعید بجهت
هم صحبتی جهلاء قزلباش این قضیه آمد من بعد بمساعدت و خود سری هیچ
یک از فرزندان رضا نمیدهم که راه آمد شد قزلباش تردد ایشان مفتاح نمی سازم
امرای درگاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در آن وقت مستوفی الممالک بود
وسیله ساخته عرض کردند که نواب جهانبانی چند سال بود که حسب الاشاره
همایون اعلی راتق و فاتق امور سلطنت و متکفل مهام خلافت و پادشاهی شده
آوازه اقتدار و اختیار او باطراف و اکناف رسیده بود و چون او را این
واقعه هایله پیش آمده خبر بدوست و دشمن دور و نزدیک رسید اگر متعاقب
خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عالی مقدار بسرحدها نرسد محتمل است
که اختلال تمام در اطراف و جوانب وقوع یابد و نقصان دین و دولت باشد
و صلاح دولت قاهره در آنست که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطنت
و پادشاهی داشته باشد عالی رتبه ولیعهدی عزیز و گرامی داشته باشند

زیاده از نواب

زیاده از نواب غفران پناه در اختیار و اقتدار او کوشیده شود که سریعاً
آوازه جلوس او بسرحدها رسد و چون شاهزاده عالیقدر فلک اقتدار
ابنی حضرت اعلی که فرزند بزرگتر است در خراسان تشریف دارند و
مع ذلک امرای آن ملک و آنحضرت را بسلطنت خراسان موسوم گردانیده
در موکب عالی بضبط الممالک مشغول اند و ابوطالب میرزا در موکب عالی
حاضر است او را بدین رتبه نامی گرامی گردانند و میرزا محمد بلطایف الحیل
این مقدمه را بزیور دلایل معقوله آراسته در باطن حقیقت پذیر تأثیر نواب
سکندرشان جلوه داد و نواب سکندرشان چون تمامی امرا و اعیان را
بالطبع طالب این مطلب یافت باکراه تمام سر رضا جنبانیدند و اول خطائی
که امرای مذکور را در انتظام امور دولت اتفاق افتاد این بود که اصلا در عاقبت این
امر خوض نکردند و دیده بصیرت شان از مشاهده انوار دولت و کامرانی
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی خیرگی یافته بر ایشان پوشیده گشت که ساحت
خلافت و جهانداری را با شعشعه نیر عالم افروز طلعت همایون از چراغ فروغ
دیگری چه روشنی افزاید و کرم شبتاب در برابر انوار آفتاب ظلمت سوز افق
سعادت چه پرتو اندازد چه الظل من الشمس و که هرگاه ماهچه خورشید مثال
موکب همایون از مشرق خراسان طلوع نموده بساحت ملک عراق و
آذربایجان پرتو ورود اندازد طوایف قزلباش جز اطاعت و انقیاد امری
بظهور نرسد و قرارداد خاطر ایشان شده بود که امرای خراسان خصوصاً مرشد
قلی خان که در مشهد مقدس لله و رکن السلطنه حضرت اعلی بود در آن ولایت

حاکم علی الاطلاق است بمظنهٔ آنکه مبادا از ان اختیار و اقتدار که در خراسان
دارد در پایهٔ سریر اعلی نداشته باشد ارادهٔ آمدن عراق نخواهد کرد و بندگان
حضرت اعلی را سرمایهٔ خود ساخته عروس سلطنت خراسان را در نظر او
جلوه داده نخواهد گذاشت که از ان ولایت بممالک دیگر توجه نماید و ندانستند که
عقاب اوج کمال را قابل صید خود نمیداند چگونه بشکار صعوه التفات نماید و عنقریب
بقصد صید ممالک محروسه بال اقبال خواهد گذاشت و سزای جمعی که راه غلط پیموده اند
با چنین وجهی خواهد داد   ز آب خرد ماهی خرد خیزد   نهنگ آن به که از دریا بخیزد
مجملا امرای خود رای بعد از اینجا زه ابواب بکند رشان تحمیل و درین امر مسایب شمرده
در ایام عاشورا که شاه و سپاه در ماتم خامس آل عبا و شهدای کربلا و شهزاده
مغفرت انتما سیه پوش بودند ساعتی اختیار کرده در یورت رز جای شهزاده
را بخدمت والده ماجده اش بردند که بدست اشرف تاج کثیر الابتهاج که تا غایت
بر سر نهاده بود بر سر او نهاده کمر خنجر مرصع و کمر شمشیر بر میانش بسته خلعتهای
فاخره در پوشیده برتبه ولی عهدی مفتخر و گرامی گردانیده مقرر شد که ملازمان شاهزاده
مغفور و ارباب مناصب دیوان عالی بسیاق قاعده در خدمت میرزا بوده
باشند و اموال و اسباب و متوجهات سرکار او بسرکار نواب میرزا تعلق
گرفت و همگی امرا و عظام و اعیان قزلباش که در ان وقت در پایهٔ سریر اعلی
بودند برسم و قاعده معهود ایران دامان پابوس کرده تهنیت و مبارکبادی
بجای آوردند و احکام باطراف و جوانب فرستاده خلایق را از جلوس شاهزاده
خبر دادند و از ان منزل اکثر تکلوخان و امرای استاجلو رخصت یافته باقطاعات

خود شتافتند و از انجا کوچ واقع شده متوجه دار الارشاد اردبیل گشتند چون میرزا
محمد در حصول مطلب امرا سعی موفور بظهور آورده بود رای علی قلیخان و امرا بدان
قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منصوب گردانیده زمام حل و عقد مهام
دیوانی در کف کفایت و قبضهٔ اقتدار او نهند و او متقبل شده بود که در رواج مهام
سلطنت و توفیر مال دیوانی سعی نموده متکفل امور دولت باشد لهذا بدین پایهٔ
ارجمند اعتلا یافته من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت و
اعتماد الدوله لقب یافت چون امرای مذکور از سلک حق عدول نموده بهوای نفس
خود عمل کردند و منیع شیخی در غیر موضع خود نموده مصلحت کار خود را بصلاح دین و
دولت مقدم داشتند لاجرم تیغ بیگ کاربرداران قضا و قدر اسباب ادبار
خود سر انجام داده در تخریب دولت خود کوشیدند و کجبینی مراد و شأن
مخالف نشسته از دست روزگار نه باشان رسید آنچه رسید و در همان
روزی بر کرسی خود قرار گرفته بجزای عمل باشند چنانچه از سیاق کلام گنده
بوضوح می پیوندد القصه از روی همایون منازل و مراحل پیموده بدار الارشاد
اردبیل رسیدند و جسد مطهر شاهزادهٔ سعید شهید را در جنب مرقد آبا
عظام مدفون ساختند و ان در گرانمایه را بخازنان خاک و روح مقدسش را
بتقیان عالم افلاک سپردند و نواب سکندر شأن جهت ترویح روح فرزند ارجمند در
روضهٔ مقدسهٔ حضرت سلطان الاولیا بختمات کلام ملک علام و اطعام فقرا
ایتام پرداخته تصدقات بمفتقر ارباب احتیاج رسانیدند و از انجا کوچ فرموده
از راه طارم و خلخال بدار السلطنه قزوین آمده در ان زمستان قشلاق همایون

در مقر سلطنت ابد مقرون واقع شد **ذکر احوال امراء عراق آذربایجان وفارس و کرمان
از زمان واقعه ناگزیر شاه زاده صفوت نشان و طلوع آفتاب دولت و
کامرانی حضرت اعلی از افق خراسان** سابقا تحریر یافته که بعد از انهزام ترکمان که از
معرکه جنگ سبزوار رسیده بدامغان که مردم مرتضی قلیخان بر آنجا جمع شدند و نواب
جهانبانی جهت تالیف قلوب اتحاد منافی اطلاع امرا رقم استمالت مرتضی قلیخان
نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب نموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود
واو باکمال استظهار و انبساط روی توجه بعراق آورد و چون بری رسید خبر جانسوز
محبت اندوز شاه زاده مغفرت انتما و تربیت یافتن ابوطالب میرزا و اختیار و اقتدار
علیقلیخان و اسمعیل قلیخان باو رسید جرات رفتن نکرد و از مضرت ایشان نسبت با ایل
ترکمان تیز اندیشه شده بعزم کوچانیدن ایل ترکمان و اهل و عیال ایشان که مشتر در قم
و ساوه اقامت داشتند از ری بالکاء قم و ساوه آمده بهر کس از آن طبقه دست رسید
طوعا او کرها کوچانیده روانه دامغان شد و چند روزی که در الکاء قم و ساوه بود
اهالی آن ولایت بجان پا عسکری و طغیان مرتضی قلیخان و دفع مضرت طایفه ترکمان
نزل و ساوری پیوستاده ولیخان ولد محمد خان ترکمان که او و پدرش چند سال
حکومت کاشان کرده بودند بمیشه مرتضی قلیخان از تحریک می نمودند که از مردم بلده
کاشان که اکثر تجار و متمولین بهر دیار روند پیشکش کلی توقع نماید و خود باعث آن شکوه
با اهالی کاشان غایبانه گفتگو کرده بوده و مردم کاشان در اول حال بقدم مخالفت پیش آمده
تیزه آغاز نهادند اما بالاخره از خوف مال و جان باستصواب بهزاد بیک غلام که
داروغه بوده به میرزا احمد کچی وزیر با او ملازمت آغاز نهادند و بجهت دفع مضرت مرتضی قلیخان

با توسل جستند استدعای حضور او کرده بودند و او بی صواب دید مرتضی قلیخان در وقت
آمدن عراق از وی فرار نموده چند گاه خود را مختفی ساخت بعد از معاودت مرتضی
قلیخان بکاشان رفته خود را بلطایف الحیل بشهر انداخت و داروغه و وزیر از وی
زیاده حسابی نگرفت در آمدن شهر مضایقه نکردند و او در منزل داروغه مهمان
شد جمعی از ترکمانان کهنه فعله های چناری کاشان که از زمان حکومت محمد خان و
پسران او در شهر مانده بودند و اکثر ملازمت داروغه مذکور اختیار نموده جمع شدند
و از بیرون نیز دو روز جماعتی از ملازمان او آمدند و او قوت خود را در شهر
زیاده از داروغه و وزیر یافته همت بر آن گماشت که شهر را از تصرف ایشان انتزاع
نموده بجهت خود ضبط نماید جمیع عمله فعله ایشان را بترکمانان گیرانیده و داروغه را
نیز گرفته محبوس ساخت و تمکات ایشان را بالحیطه تصرف در آورد و مردم کاشان
طوعا او کرها متابعت او نموده پیشکشهای لایق کشیدند و او در اول حال با مردم
شهر سلوک پسندیده پیش گرفت و بعد از آنکه قوتی یافت تغیر سلوک کرد القصه مرتضی
قلیخان دست از مرافقت ولیخان باز داشته با جمعی که مرافقت او اختیار نموده بودند
روانه دامغان شد و از آنجا چند نفر از معتبران ترکمان را بمشهد مقدس نزد مرتضی قلیخان
و خدمت بندگان اعلی فرستاده عرض کرد که تا غایت که نواب شاهزاده مغفور در حیات
بود و چون فرزند بزرگتر نواب سکندر شان بود و رتبه ولی عهدی داشت ما طریق هواخواهی و
شیوه ارادت و اخلاص مرعی داشته با آنحضرت متفق بودیم و با ملازمان عالی مخالفت
می ورزیدیم اما حالا که او را این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولی عهد و قایم مقام پدر
نامدار میدانیم و اگر رایات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید نهایت غلامی و اخلاص

از طایفه ترکمان بظهور رسید و ولیخان بعد از رفتن او بحکومت کاشان استقلال تمام
توقعات کلی از متمولین آنجا نموده و رفته رفته جمع کثیر از طوایف ترکمان در خدمت او
جمع شده بخار نخوت و غرور که در دماغ او جای داشت متصاعد گشته خود را فرمانده
مستقل آن ملک یافت و عریضه داشتی مبنی بر اظهار اطاعت و انقیاد و چیزی خدمات
خود که کاشان را از تعدی قلیخان صیانت نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم
آن میداشت که امرا و ارکان دولت مضایقه بملک کاشان ننموده حکم ایالت
آن ولایت باسم او عز اصدار یابد ارکان دولت قاهره این خودرایی و خود
سری و خودرایی از او نپسندیده [illegible] عجب و غروری که داشت آنجا ملتمس او را
مسامحه و فروتنی پنداشته رقم ایالت کاشان از دیوان اعلی باسم علی قلیخان
شرف صدور یافت و چون ولیخان خان از جانب ایشان مایوس گشت کس به
خراسان فرستاده خود را عباسی نام نهاده سر از اطاعت و متابعت ابوطالب
میرزا سر پیچیده جمیع کمکیراقان امرا و ارکان دولت را که در کاشان بودند گرفته
بار خانهای ایشان را متصرف شده آل حال در ذیل این دفتر مرقوم قلم وقایع رقم میگردد
اما احوال امرا افشار آنکه یوسف خان ولد علی بیک قورچی باشی که بعد از فرار نمودن
پدرش از ابرقوه بیزد آمده باتفاق محمد خلیفه افشار داروغه آنجا قلعه یزد را متصرف
شده دست درازی باموال و اسباب پادشاهی و امرا درگاه نموده بود و بعد از
فتح ترکمان بحکم حسب الامر نواب جهانبانی باستصواب میرمیران مقید و محبوس
بود و ولیخان حاکم کرمان باتفاق بکتاش خان و پدرش باراده [illegible]
از دارالامان کرمان بدار العباده یزد آمده بودند چون بکتاش مذکور بهوای [illegible]

و طغیان در سر داشت نام خانی بر خود نهاده در یزد بارادهای باطل و خیالات
فاسد سر از جیب عصیان و بی ادبی برآورده و یوسف خان را از حبس و قید
خلاص کرده داروغه دیگر کیراق که از دیوان اعلی نصب شده بود و گیرانده
شعار خلاف بظهور رسانیده بودند در همان ایام خبر واقعه هایله نواب
جهانبانی رسید و ولیخان بازگشته بکرمان رفت و بکتاش خان نسبت
مصاهرت با میرمیران درست کرده بیشتر از پیشتر در مقام استقلال و استبداد
درآمده دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم نافذ فرمان آن
ولایت پنداشت یوسف خان باستصواب او بدستور بابرقوه رفته
و در آنجا لوای حکومت برافراشت و بکتاش خان بنا بر ظهور این اعمال از
امرا و ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب میرمیران کسی
بخراسان بخدمت حضرت اعلی شاهی و مرشد قلیخان فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد کرده خود را از زمره عباسیان شمرد و امرا افشار نیز
که در حدود اصفهان اقامت داشتند با بکتاش خان اتفاق نموده با ابوطالب
میرزا ایشان در مقام خلاف درآمدند و افشاران کوه کیلویه نیز چند
گروه شده هر گروهی امیری گزیده بودند و ذو القدران فارس که علیخان
شاملو حاکم ایشان بود هنوز شاهزاده مغفور در حیات بود که با حاکم
خود ستیزه آغاز نهاده آقایان معتبر که در میانه آنجماعت بودند از حکومت
علیخان دلگیر شده اطاعت شایسته بتقدیم نرسانیدند و در میانه
ایشان کدورت و نزاع واقع شده علیخان بقصد ملازمت شاهزاده مغفور از

از شیراز بیرون آمد که مهمات خود را استحکامی دهد و مفسدان طایفه ذو القدر
را بخراب و نزار رسانند چون دار السلطنه قزوین رسید خبر واقعه هایله شاهزاده
مغفور را شنیده توقف نمود تا آنکه موکب همایون پادشاهی بقزوین رسیده
بشرف پای بوس نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف شد امرا و ارکان دولت
او را بمواعید دلپسند مستظهر گردانیده مجدداً ایالت دار الملک شیراز با تفویض
یافت و احکام مطاعه مشتمل بر وعد و وعید با قزلباش ذو القدر فرستاده متمردان را
از سیاست و غضب پادشاهانه تخویف نمودند و علیخان را بخلع فاخره سرافراز
گردانیده روانه فارس کردند چون خبر آمدن او بفارس رسید آقایان
ذو القدر با فقیر میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان جابری که آرزوی وزارت دیوان
اعلی داشت و بجهت تدبیر حصول مطلب شبها بروز آورده یک لمحه از این فکر و
اندیشه خالی نبود جمعیت نموده امرای فارس را با خود متفق ساختند و
خاطر بمخالفت علیخان قرار دادند و مهدی قلی بیک شاه بیکلو را از میانه
خود با ایالت و خانی برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود بحیطه ضبط
او درآمد حکمی با تاکید عهد و میثاق بمیان آورده در موافقت مهدی قلیخان متحد و
یکجهت گشتند و علیخان در راه این اخبار شنیده با دویست سیصد نفر از
ملازمان که با او متفق بود بخوف و دهشت مراحل و منازل طی نموده
دلیرانه قدم بولایت فارس نهاد و از آمدن خود آنجماعت را اخبار نموده متوقع
آن بود که اختلاف در میانه آنجماعت بهم رسیده گروه گروه باستقبال او
و کمان آن نداشت که طایفه ذو القدر مخالفت حکم پادشاهی نمایند و تا بکوتل

تاچین که

تاچین که دو از ده فرسخی شیراز است رسید کسی از مردم شیراز از سپاهی و رعیت
باستقبال او نیامد و حقیقت اتفاق آنجماعت و یکرنگی و یکجهتی مهدی قلیخان معرض
ظهور رسید و چون دهشت بر او مستولی گشت نه جرات رفتن نه روی بازگشتن
داشت اما چون مهدی قلیخان و آقایان ذو القدر خبر رسید که علیخان بتاچین
رسیده تجدید عهد و میثاق پرداخته بعزم دفع علیخان با غلبه و ازدحام
تمام از شهر بیرون آمدند و علیخان چون علاجی دیگر نداشت ناچار پای ثبات
و قرار استوار داشته با اندک مردمی که داشت دل بکارزار آن جماعت نهاد و چون
تقارب فئتین دست داد شیرازیان که اضعاف مضاعف مردم علیخان بودند
جلو ریز بر سر او تاخته سلک جمعیت او را از هم پاشیده علیخان منهزم
گرده و لشکریان و چون قوم و ایل و عشیرت و خویش یکدیگر بودند زیاده قتلی
واقع نشد اما اموال و اسباب اردوی او بغارت و تاراج رفت و علیخان از
معرکه بیرون رفت جمعی از ذو القدران تعاقب او کرده در کوشک زرد او را بدست
آوردند و مقید و محبوس بشهر آورده در میدان شیراز بخواری تمام بقتل رسید و
از جماعتی که سالها نمک پرورده سلسله او بودند خصوصاً مهدی قلیخان که
قوم مشار الیه و تربیت یافته او بود و نزد او همیشه معزز و گرامی بر بسته فرزندی
داشته و نسبت با دودمان او داشت این امور شنیعه بفعل آمد و الحق امر ناپسندی بود
که از آن قوم بحقیقت بفعل آمد و عاجلا مکافات آن را داده منتقم جبار از ایشان
غدار یافتند چنانچه در دفتر دویم در محل خود سمت تحریر خواهد یافت و چون
مردم شیراز بدین امر جرات و دلیری کردند از ارکان دولت پادشاهی و ابوطالب میرزا استیمان

غایف و هراسان گشته کس بخراسان بخدمت بندگان حضرت اعلی در شنبه
فرستاده خود را در سلک ملازمان در آورده و از انجا رقم وزارت
دیوان اعلی باسم میرزا عبدالله ولد میرزا سلمان با ایالت شیراز باسم قلیجان
آورد اما ایشان ملاحظه جانب سکندرشان کرده در فارس بغیر سکه و خطبه نکردند
و رعایت جانب هردو طرف میکردند و در دارالسلطنت اصفهان فرهاد آقای غلام
که چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب اختیار آن ملک بود و قلعه
در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش جهان ترتیب داده اذوقه و اسباب
قلعه داری لابد را احتیاج سرانجام داده بود و درین هنگام که قضیه پادشاهزاده
مغفور وقوع یافت و علیخان قورچی اعلی وکیل سلطان (?) و میرزا محمد وزیر و اعتماد
الدوله پادشاه نشان کشته شد چون در سالی که علیخان داروغه اصفهان شده
بود میانه او و فرهاد آقا و کلاء او را زیاده مدخلی نداده بود و جانب او اعتماد وی میداشت
و از میرزا محمد نیز کمال سوء مزاجی بخود داشت بهانه دفع مضرت طایفه
ارشلو و استحکام قلعه و حفظ حال خود گوشه شد و میخواست که تابع امر و نهی ارکان
دولت ابوطالب میرزا باشد و در آذربایجان نیز بعد از قضیه نواب میرزا بهر سر را
سودای خودسری بر سر افتاده متقید بحکم فرمان پادشاهی نشده هر کدام هر
ولایتی را که توانستند بضبط خود در آورده اطاعت یکدیگر نمیکردند و جعفر پاشا که در قلعه
تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف و جوانب آن مملکت را ضبط نموده اکثر
محال آذربایجان از تصرف قزلباش بیرون رفت و از زمره امرا شاه وردی خان
ولد خلیفه انصار که حاکم نافذ فرمان قراچه داغ بود با رومیه ابواب موافقت

مفتوح داشته پسر خود را در تبریز نزد جعفر پاشا فرستاده و باظهار ارادت و
صوفیگری و اخلاص موروثی این دودمان صفویه شان دو روزه ملاقات الحیان (?)
جعفر پاشا بنابر وثوق و اعتماد ایشان تاج وهاج را از سر گذاشته مجوزه رومیانه
بر سر نهاده و اکثر خلفا و ریش سفیدان قزلباش نیز اغلو را طوعا و کرها بی تاج با
محفل حاضر ساختند و سه سال در کمال خوف و بیم میگذرانید محمد سلطان و اسارلو (?)
حاکم قلعه قهقهه نیز بوسیله و باستصواب چند نفر از نقبای رومیه که در معرکه کارزار
گرفتار گشته در قلعه محبوس بودند کس نزد جعفر پاشا فرستاده اظهار اطاعت
و انقیاد نموده و او نیز در میان خوف و رجا چند گاه گذرانید اما بالاخره
جمعی از غازیان استاجلو ملازمان مشار الیه بملاحظه آنکه مبادا اجل ورزیده
قلعه قهقهه را بتصرف رومیان دهد اتفاق نموده او را در میان قلعه بقتل آوردند
مجملا احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه کیلویه و خوزستان
از انتظام افتاده احوال رعیت بجهت استیلاء سپاهیان بی عاقبت مختل گشت
و سپاهیان چو گله بی سر و شبان سرگردان گردیده انتظار لطیفه غیبی میکشیدند
که نسیم عنایت الهی در وزیدن آمده در اواخر همان سال طنطنه رایات جهان
گشای حضرت اعلی شاهی ظل اللهی در ممالک عراق بلند آوازه گشت و سایه عاطفت
بر مفارق ساکنان ملک ایران گسترده مذوان اختلال روی در کمی نهاده تیمن
اقبال بیزوال شاهی در اندک زمانی ساحت ملک ایران که از خنگ پامال حوادث
و نوائب از نزاهت و خرمی افتاده بود طراوت گلزار ارم یافت ذکر احوال
امرا و ارکان دولت نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان

دولت او آنست که در اول حال بدار السلطنه قزوین آمده اقامت نمودند چنان
از باده نخوت و غرور سرمست بودند که هیچکس را بنظر در نمی آوردند و اصلا
احتمال نمیدادند که صورت مخالفت از ایشان در صفحه خیال هیچ متنفسی نقش پذیر
گردد و گمان نبردند که مرشد قلیخان با اندک مایه مردی که دارد جرات آمدن عراق
نموده نواب کامیاب اشرف را بعراق آورد و چون زمستان بانتها رسیده
نوروز عالم افروز سال تنگوزییل خمس و تسعین و تسعمایه روی نموده دماغ
روزگار را از عطر گلهای باغ بهار عنبر آگین گشت روز بروز از جانب کاشان
و اصفهان و یزد و شیراز و کرمان اخبار موحشی که سمت تحریر یافت رسیدن
گرفت اندکی از باده غفلت هشیار شده در مقام انتظام حال و تدارک اختلال
احوال هر دو یار شدند اما چون عهد دولت ایشان بسر رسیده گشته اسباب دولت
و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل الهی سرانجام می یافت هر نقش مرادی که
از کعبتین طالع بر تخت آرزوی ایشان می یافت برعکس مطلوب نتیجه میداد
میر جعفر قزوینی را که سابقا وزیر فرهاد آقا بود و در اواخر متصدی مهمات
قزوین شده بود جهت آوردن فرهاد آقا باصفهان فرستاده احکام استمالت
باسم مشار الیه عز صدور یافت و میر قلی بیک ولد شاه قلی سلطان را که
باسلسله قلی بیک قورچی باشی و جماعت افشار ربط تمام داشت به دار العباده
یزد نزد بکتاش خان فرستادند که او را از وادی خلاف گذرانیده مطیع و منقاد
ابوطالب میرزا گرداند و اردوی همایون به ییلاق خرقان رفته چندگاه در ییلاق
بسر بردند و میر جعفر مذکور آمده فرهاد آقا را آورد و او مخفی تنکشی بخدمت شاهزاده



گذرانیدا ما بعلی قلیخان و اسمعیل قلیخان و میرزا محمد وزیر پیشکش تحف ارمغان
و هدایا و نقود فرستادن کلیه داده و مجدد آنوید حکومت اصفهان یافته در رخصت
انصراف استعجال تمام می ورزید با آنکه هر روز خبر موحشی از هر طرف می آمد که مکدر
خاطر امرا و ارکان دولت بود و در کل مواد رای و تدبیر میرزا محمد وزیر عمل می نمودند
چون زمانه کفیل سرانجام اسباب سلطنت و پادشاهی و متضمن انتظام
مهام خلافت و شاهنشاهی نواب کامیاب شاهی ظل الهی شده بود آنچه در انتظام
امور دولت انعقاد قواعد ملت و ملک می اندیشیدند برعکس این مطلوب نتیجه داده
هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نمیشد و درین اثنا میانه شاملو و استاجلو اندک
غبار نقاری ارتفاع یافته بسبب محمدی بیک ساروسولاغ رفع آن شد ماده نزاع آن
بود که نواب غفران مآب جهانبانی ایالت همدان را به پیر غیب خان استاجلو
تفویض نموده بود و درین وقت اسمعیل قلیخان چون از صواب دید او تجاوز نمی توانست
کرد و با پیر غیب خان نیز سر سازگاری نداشت راضی بدین معنی شده رقم ایالت همدان
باسم شاهوردی خلیفه عز اصدار یافت مشار الیه روانه آن صوب شد پیر غیب
ازین معنی آزرده خاطر گشته اگرچه ظاهرا اظهار انقیاد نمود اما دست از دامن دولت
مملکت کوتاه نکرده در منازل که حاکم نشین است اقامت داشت پیر غیب خان نگذاشت
شاهوردی خلیفه خود مرد دولتمند که خدا روش صلاح اندیش بود اما جهلای شاملو
که اقوام و ملازم او بودند نکبت گوی آمده اراده نمودند که او را جبرا و قهرا از همدان
بیرون کنند پیر غیب خان که طینت او از عجب و غرور سرشته شده بود و از شاه
وردی خلیفه دران وقت قوت و قدرت بیشتر داشت تاب تسلط ایشان نیاورده

ارزوکی داشت تمکین ایشان نکرده کار بنزاع وجدال انجامید زیادتی ازطرف
استاجلو واقع شده فی الحال هتک حرمت شاه وردی خلیفه شد وچون
این خبربار دوی معلی رسید اسمعیل قلیخان با طایفه شاملو باستعجال سوار شده
اراده رفتن همدان وتنبیه وتادیب برغیب خان نمود وعلی قلیخان بملاحظه
خاطر اسمعیل قلیخان وانکه میانه شاملو واستاجلو نزاع واقع نشود انواع ملایمت
وفروتنی کرده اورا ازین اراده منصرف ساخت ومتقبل شد که خود رفته
شاه وردی خان خلیفه را در حکومت آنجا متمکن سازد وبرغیب خان را گرفته
بسته او دهد اسمعیل قلیخان ملتمس اورا مبذول داشته ترک رفتن کرد وعلی
قلیخان با جمعی امرا روانه آن صوب شد اما قبل از ورود او مصلحان طرفین
بمیان آمده فیمابین ایشان کرکی آشتی واقع شده بود وبرغیب خان ترک حکومت
همدان کرده ازان ولایت بیرون آمده بود ودر راه بعلی قلیخان رسیده
همراه باردو آمد چون علی قلیخان ازو زیاده صفایی ننموده واو از اسمعیل قلیخان
نیز اندیشه تمام داشت از ییلاق خرقان با تفاق برادران وچند نفر از جوانان
استاجلو که ملازمان قدیمی او بودند احمال واثقال خود را انداخته از اردو
فرار نموده راه خراسان پیش گرفت وچند روز از حرکت نیاسوده در مشهد
مقدس شرف پای بوس حضرت اعلی شاهی وعز ملاقات مرشد قلیخان فایز
گشته اورا بآمدن عراق راغب ساخته بی انتظامی دولت واختلال احوال عراق
را چنانچه بود خاطرنشان کرد ودر ایامی که اردوی همایون در ییلاق خرقان
بود عاشور آقا نامی از جانب حضرت اعلی شاهی ظل اللهی ومرشد قلیخان بعراق آمده

کتابات آورد بیان این حال بر سبیل اجمال آنست که چون خبر واقعه با بلهٔ نواب
نغزان پناه جهانبانی بمشهد مقدس رسید واز اطراف وجوانب عراق وفارس وکرمان
عرایض اخلاص آیین ورود یافت مرشد قلیخان که مرد عاقل کاردان بود خواست
که یکی از مردم روزگار دیده صاحب هوش را بعراق فرستد که اوضاع درخانه
وارکان دولت وحقایق حالات اردو وامرا عراق را از قرار واقع فهمیده بعرض
رساند که بعد از معاودت او هر انچه صلاح دولت دانند عمل نمایند عاشور آقای مذکور را
بدین خدمت مامور ساخته روانه نمود وعرضه داشتی که از جانب حضرت اعلی بخدمت
والده ماجده ارشش مشتمل بر پرسش واقعه هایله برادر بزرگوار واظهار اشتیاق نوشته
مرشد قلیخان عریضه اخلاص فرستاده کتابات بحضرات ارکان دولت مشتمل
بر مواعظ ونصایح نوشته خلاصه مضمون انکه چون چند سال شد که باقتضای
فلکی دوار مفسدان طرفین میانه امرا عظام عراق وخراسان وحشت مداده
انواع مخالفت بظهور آمده باعث فساد کلی شده از بی اتفاقی قزلباش ونفاق امرا
وریش سفیدان طوایف اعادی دست تطاول بانحا ممالک دراز کرده اختلال
تمام بامور سلطنت وپادشاهی راه یافت والحال چون باقتضا قضا قضیه هایله شاهزاده
مغفور بوقوع انجامید والیوم حضرت اعلی شاهی که در مشهد مقدس تشریف دارند بسن بزرگی
نواب سکندر شان اند وبمرتبه رشد وتمیز رسیده امام رجا نداری از نامیه همایونش
سعادت مطلوع از حضرات ارکان دولت آنست که بعد الیوم بساط مخالفت درنوردیده
همگی بیرازیک کریبان بیرون آریم وباکید تمراتفاق نموده در امور سلطنت وپادشاهی
ودفع اعادی وانتظام مهام ممالک بطریق رای وصلاح دولت قاهره باشند مصلحت

یکدیگر بعمل آوریم و وهوای را از میانه قزلباش براندازیم و چون عاشوراغا
رسید قورخمس خان شاملو که بجهت حراست پای تخت همایون در شهر مانده
بود او را آگاه داشته حقیقت عرضه داشت نمود بعد از استجازه باردو آمده
حضرات خوانین عظام بمضامین مسطور اطلاع یافتند و دیده بصیرتشان از خاشاک
طریق مستقیم پوشیده گشت و چون اقتدای بجانب مرشدقلیخان که در خدمت
حضرت اعلی وکیل و صاحب اختیار مطلق بودند داشتند و علی قلیخان فتح اغلی
را در دیوان اعلی بپایه مقتدر منزلت بایوان کیوان رسیده تمام مهام سلطنت
پادشاهی را بقبضه اقتدار خود در آورده بود و خود را پادشاه نشان میدید دیگر را
بنظر در نمی‌آورد و میدانست که بودن او و مرشدقلیخان در یک مکان امکان
ندارد و صلاح حال خود را منظور داشته سخنان او را بجلیه قبول در حمل نموده
انکار بلیغ نمودند و تدبیرات حیله‌اندوزی بکار برده در باب تربیت ابوطالب
میرزا و روغ بیفروغی برشاهزاده مغفور میرزا سرور را نسبت دادند و بمرشدقلیخان
نوشتند که نواب سکندرشان فرزند ارجمند خود سلطان حمزه میرزا را ولیعهد
و قایم‌مقام گردانیده بود و او در وقتی که متوجه محاربه تکلو و ترکمان میشد
وصیت کرده بود که اگر در آن سفر او را قضیه واقع شود ابوطالب میرزا جانشین او
باشد و حالا نابر اتفاق قزلباش بسلطان حمزه میرزا نموده
بودند وصیت او را منظور داشته کمر بخدمت شاهزاده نامدار ابوطالب میرزا بستند
با مرید و کفر راضی نمیشوند مرشدقلیخان از آنکه میان امرای عراق و خراسان مادۀ فتنه و
نزاع شده بود دست رد بسینه شاهزاده از جانب کل امرا و ریش سفیدان اویماقات

دیگر

و شیعه در این باب نوشته جمیع امرا و ریش سفیدان بر طبق مهر آن نهاده
عاشوراغا را در کمال خفت و بی‌اعتباری روانه کردند اما سوای علی قلیخان و
اسمعیل خان و محمدی سارو سولاغ و میرزا محمد وزیر سایر امرا و اعیان راضی
باین معنی نبودند و بکراه مهر آن وثیقه نهاده و جمعی بر وفق مدعا پیغامهای زبانی
دادند بعد از رفتن او رای و تدبیر ایشان بر آن قرار گرفت که روانه کاشان گشته
آن بلده را از تصرف ولیجان خان انتزاع نمایند و از آنجا باصفهان و یزد رفته
مهمات فارس و کرمان و آنحدود را فیصل داده متمردان را تادیب و تنبیه نموده جمعی را
که محل اعتماد ایشان باشد بحکومت هر ولایت نصب نمایند و علی قلی سلطان
ذوالقدر حاکم قم و مرشدقلیخان شاملو را و اسمعیل قلیخان از پیشتر بسر ولیجان
خان بکاشان فرستادند و چون کاشان نعقود و افر بعضی از ارباب داتا داشتند
بعضی از اهالی اصفهان که در اردو بودند از قرها داتا شکایات داشتند محرک معاندت
و مواخذه گشته متقبل شدند که از اموال و تملکات قرها داتا و اتباع و عمال
او مبلغی کرامند بحصول موصول گردانید در همان ییلاق خرقان قرها داتا را
گیرانیده اموال و اسباب او را بالجمله ضبط و رآورده میرزا احمد کفرانی ناظر دیگر
و صاحب مقاطعه شده میرزا هدایت منجم ثانی را ناظر معاملات آنجا کردند
و ضابطان بجهت ضبط اموال قرها داتا تعیین کرده هیچ‌جا هشتصد نفر از اتباع
و عمله و فعله او هر یک را مبلغی گیرانید محصلان شدید فرستادند و داروغگی
اصفهان را بسید کمونه تفویض نموده روانه اصفهان کردند و اردوی همایون
کوچ کرده در عرض بیست روز بکاشان رسیدند ولیجان خان چون از ایشان

مایوس بوده درب شهر را بسته و بی خسته رایت قلعه‌داری سرانجام داد
و دست باموال تجار و متمولین دراز کرده بیلار زمان افغانان آوازه داد و در فته
بجای رسید که بمقتضای العبد و ما فی یده کان لمولاه آنچه نزد هر کس گمان کرد
ملک طلق خود پنداشته جبراً قهراً باز یافت می‌کرد و بیرونیان شهر را محاصره
کرده سیبها ترتیب داده در قلعه گیری سعی می‌نمودند تا آنکه سیبها بخندق رسانیدند
درین اثنا خبر توحش از جانب اصفهان رسید ماحصل کلام آنکه چون ملازمان
و مردم فرهاد آقا که در قلعه اصفهان بودند و سر کرده ایشان خسرو بیک نام
غلام بود که نسبت قومی باو داشت خبر گرفتاری او را شنیدند درب قلعه را
بسته و ساخته خاطر بتحصن و قلعه داری قرار دادند و تمکین ضابطان اموال
و تحصیلداران نکرده با غلامان کلمه عصیان همداستان شدند و سید بیک
داروغه و میرزا احمد که وزیر و صاحب منقطع بود در حوالی بیت منازل سادات
عالیدرجات نشار املاک که بین الجمهور بجشنیه مشهور است باغات
مردم آن ولایت ارغات نظیر این مکان است ملتجی گردیده انشده که
دار گرفت از بلوکات تفنگچی و کماندار آورده محافظت شهر و حسینیه میکردند
و از اهل قلعه که اکثر غلامان بی سر و پا بودند دست درازیها واقع شده
احوال اهالی شهر مختل گشته امنیت و استقامت از آن بلده فاخره کنار
جست و در آن وقت غلامی چندان بودند که عصیان و طغیان توانند کرد مگر ارشلو
باکروی در آن وقت بسیار بوده‌اند یا آنکه کاتب غلط یا ز اغلامان نوشته باشد
و غلامان عاصی یوما فیوما در عصیان و طغیان می‌افزودند تا آنکه اشتهار

رخصت نموده

٣٢١

رخصت نموده روزی علی الغفله بجبه خانه رفته چند جا دیوارها سوراخ کرده بدرون
ریخته اموال و اسباب بی نهایت بتاراج بردند و سید بیک گوینه داروغه و
میرزا محمد امین را که هر یک مرتضی ممالک اسلام بودند گرفته بکرد فرهاد آقا
بقلعه رسانیدند میرزا احمد وزیر با جمعی فرار نموده بر تیان حال بکاشان
رسیده حقایق حالات عرض نمودند حضرات ارکان دولت اسد قلی سلطان
لنگر را با بعضی از امرا بجهت حراست شهر باصفهان فرستادند و چون
ایشان وارد شدند مردم ولایت اصفهان پنهان نمودند امرا ارشلو که یاغی بودند خبر آمدن
ایشان شنیده در مورچه خوار اصفهان بر سر ایشان ریختند اسد قلی سلطان و میرزا
ولایت نجم ثانی و چند نفر دیگر از اعیان ترک و تاجیک را گرفته بیاینه خود
بردند حضرات ارکان دولت در کاشان از وقوع این حالات بی آرام گشته
در تسخیر قلعه کاشان بیشتر از پیشتر سعی نمودن گرفتند و چون در رفتن اصفهان
تعجیل داشتندی آنکه اسباب یورش سامان شایسته یافته باشد شبی یورش
نمودند و تا نصف شب از جانبین جدال و قتال واقع شد و بسی از جوانان کار
آمدنی ضایع شدند و کاری از پیش نرفت بعد از یورش مذکور اسمعیل قلیخان
صلاح در آن دانست که چون مهم اصفهان که عمده تر است اهم و اولی است
با ولیجان خان صلح گونه کرده مهم او را بوقت دیگر حواله کنند و متوجه اصفهان
شوند و خود باعث گفتگو شده کس باندرون فرستاده تعهد نیک و بد مهمات خود را
در عهده اشفاق او گذاشت و چند کس خود را با محضر منشگشی بیرون فرستاده
در مقام اعتذار در آمده فرستادگان بوسیله اسمعیل قلیخان ملازمت علیقلیخان

دریافته بشرف سجده و پای بوس نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا مشرف شدند
و عذر بی او بیجا خواسته متقبل شدند که یک دو ماه او را مهلت دهند که در کاشان رحل اق
خود اگرفته بعد الکاه که از دیوان اعلی نامزد او شده روانه گردد و بعد از قیل و قال
بسیار قرار یافت که چون اردو کوچ نماید او دروازها گشاید و سفید نوازمات
شاهو و یابت و غیره در کاشان گذارد که در شهر بوده باشند و بعد از رفتن او شهر را
محافظت نمایند از جانبین راضی شده صلحی چنین کرده پس کمنادوار اردو کوچ کرده روانه
اصفهان شده در ساعتی که میرزا عرب منجم هروی تعیین نموده بود داخل شهر شده
حسینیه دولتخانه همایون قرار یافته علی قلیخان در حوالی دولتخانه منزل داده و اسمعیل
قلیخان بمحله کلباد رفته هر یک از امرا و ارکان دولت در منزلی مناسب نزول کردند
و غلامان در مخالفت و قلعه داری اصرار نموده از جانبین نیز شروع در توپ و ریزی
و یراق قلعه گیری شد بعد از چند روز علی قلیخان صلاح در آن دانست که با وزرا و آقا
و غلامان قلعه برفق و ملایمت پیش آمده تا بلطایف الحیل قلعه را از ید
ایشان بیرون آورد فرهاد آقا بمنزل خود آورده زنجیر از گردن او برداشت
و بطریق مهمان با او سلوک نموده خاطر او را بمواعید جمیله بخشیده متعهد مهمات او
شد و او کس بقلعه نزد خیر بیک فرستاد و گفت که یکی از معتمدان خود را طلب
داشت و ایشان را با طاعت و متابعت و قلعه گشودن امر نمود در اول حال خیر بیک
و غلامان اعتماد نکرده با فرهاد آقا سخنان درشت خشونت آمیز گفتند اما رفته
رفته بصلح راضی گشته بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده خیر
بیک بیرون آمده با علی قلیخان و امرا ملاقات نموده ابواب قلعه مفتوح ساخت

و باندک ملایمت و حسن تدبیر مهم قلعه بآسانی صورت یافت بعد از انجام مهم قلعه
از جانب مهدی قلیخان ذوالقدر از شیراز ریش سفید آمده عرایض و پیشکش آوردند
و در باب قتل علی قلیخان عذری چند گفته التماس نمودند که ارکان قاهره از این مقدمات
اغماض نموده مهدی قلیخان را از ایالت شیراز منصوب سازند ایشان غاشیه اطاعت و
انقیاد بر دوش گرفته طایفه ذوالقدر که ببندگی و اخلاص متصف اند از رضا و خاطر
نواب سکندرشان در نگذرند و ترجمان کلی بدیوان اعلی و اصل سازند والحق
در آن وقت مقتضی عقل ایجاب ملتمس ایشان بود و محتمل بود که از این مسامحه و اغماض
فواید کلی بدولت ایشان رسد چون کارفرمای قضا و قدر در فلک کار دیگر بود غ
پرده غفلت و غرور بر دیده بصیرت ایشان کشیده شده بود و میرزا محمد وزیر
این سخن را نپسندیدند و ایالت شیراز را بشاه علی خلیفه حاکم دارالمرز
که با اردو آمده بود نامزد نمودند و الکاء او را به طهماسب قلی سلطان ولد علیخان دادند
اگرچه رفتن ایشان بفارس میسر گشت اما این معنی باعث آن شد که مهدی قلیخان
و ذوالقدران در مخالفت اصرار نموده شعار عصیان و یاغیگری ظاهر ساختند و جمعی
نیز که با ارکان دولت ابوطالب میرزا خلاف ورزیده برفق و مدارای سلوک کرده بودند
بالکلیه قطع امید از آن طبقه کرده از ایشان رمیده تر شدند و در خلال این احوال
میانه علی قلیخان و اسمعیل قلیخان غبار خاطری بمیان آورده چند روز
بین الجانبین کدورت و نزاع بود ماده نزاع آنکه علی قلی سلطان ذوالقدر
نواده شاه قلی خلیفه مهردار شاه جنت مکان بجد او تعلق داشت مصاحب علی قلی
خان و تربیت او کرده بود و الکاء رتم که در زمان شاه جنت مکان بجد او تعلق داشت

با اختصاص یافته بود درین هنگام که علی قلیخان صاحب اقتدار و مختار السلطنه
علی قلی سلطان خواست که منصب مهرداری که در زمان شاه جنت مکان بپدر و
جدا تعلق داشت بامداد و مشار الیه تفویض یابد و در خواهش این منصب
غلو کرده از علی قلیخان استمداد [illegible] علی قلیخان نیز بجهت تسلیه خاطر او و عدم
رضا از اسلمس خان ولد شاهرخ که بجای والد برتبه مهرداری سرافرازی داشت
محرک این مدعا شد و جمعی از طایفه ذوالقدر که تربیت یافته شاهرخ خان بودند
جانب اسلمس خان ولد او را ترجیح داده ازین معنی بچهر باز زدند و باسمعیل قلیخان
توسل جسته او در مقام حمایت مشار الیه در آمده و علی قلیخان از این حمایت ناپسند آمده
در حصول مدعای خود ابرام نموده و این معنی ماده کدورت شده بین الجانبین
با فساد مفسدان کمال وحشت پدید آمد و طوایف قزلباش دو گروه شده
جمعی بر سر اسمعیل قلیخان و جمعی بر سر علی قلیخان جمعیت نموده همه روزه در شهر
اصفهان سپه آرای کرده از یکدیگر خایف و هراسان بودند و این معنی باعث برهم
خوردگی شهر و مملکت شده احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجزه و مسکین
نمیشد از بی اعتدالی جهلا دمبدم تالان قزلباش تردد در کوچه و بازار و شوارع گشت
و دروب دکاکین مسدود گشته داد و ستد در اسواق برطرف شد
اما ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردید و مبلغهای کلی بعلت منقطعی اصفهان
و دوشلکات ارکان دولت برقم در آمده تنخواه ارباب حوالات شده
رعایای بیچاره بدست محصلان شدید گرفتار بودند و چون پرسشی نبود دست
هرکس براتی می افتاد با تضاعف از رعیت زر میگرفت مجملا احوال مردم اصفهان بغایت



مختل گشت درین اثنا خبر رسید که عبدالله خان بادشاه اوزبک بعزم تسخیر
خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره کرده و علی قلیخان شاملو حاکم هرات
آمده شهر را محاصره کرده و علی قلیخان شاملو حاکم هرات قلعه را مسدود کرده اند
بقلعه داری مشغولست و مرشدقلیخان حضرت اعلی شاهی ظل الهی را از مشهد
بیرون آورده از راه طبس آمدن عراق دارد و چون آمد شد از خراسان بعراق
کم شد خبر صحیحی نرسید و مشخص نبود که غرض مرشدقلیخان از بیرون آمدن مشهد
مقدس از خوف عبدالله خان است یا عزیمت عراق دارد و فی الجمله این خبر باعث
آن شد که مصلحان میان آمده میانه خوانین عظام اصلاحی کردند و علی قلیخان را
از معامله مهرداری علی قلیخان سلطان گذرانیده حصول این مدعا را بوقت دیگر حواله
کردند اما خوانین از ملاقات یکدیگر ملاحظه و احتیاط بجای آورده طایفه
شاملو اسمعیل قلیخان را نمی گذاشتند که بمنزل علی قلیخان رود و آمدن علی قلیخان
نیز بمنزل او بنابر عجب و تکبر و بزرگی که داشت میسر نبود و بعد از آمد شد بسیار
میرزا محمد وزیر با اسمعیل قلیخان قرار داد که در آمدن سبقت نموده بمنزل
علی قلیخان رفته رفع غبار خاطر او بردارد و در روزی که میانه ایشان ملاقات
واقع شد از هر دو طرف لشکر عظیم آراسته اسماعیل خان در کمال شکوه و
ابهت بخانه آمد از نجابت تیر درگاه را از سپاه آراسته الواب و حجاب
گماشته تفنگچی بسیار در اطراف و جوانب ایستاده مجلسی در کمال عظمت و
مهابت ترتیب داده و اسماعیل قلیخان در خانه او رسید این اوضاع
مشاهده نموده خاطر حاضر و تا برفق و مردمی پیش آمده با چند نفر از برادران و امرا

و ریش سفیدان شاملو و سایر اویماقات که با او بودند داخل خانه علیقلیخان شدند
و سایر لشکریان را از دخول مانع آمدند و اسمعیل قلیخان مضایقه آن نموده
با چند نفری از اعیان بمجلس علیقلیخان درآمده بین الجانبین ملاقات واقع شده با یکدیگر
گرگ آشتی کردند و هنوز میانه ایشان التیام نشده بود که خبر فوت مرتضی قلیخان
پرناک و آمدن مرشدقلیخان اندراه و افغان بعراق متواتر شد رای علیقلیخان
برین قرار یافت که با جمعی از امرا و اتباع خود که قریب پنج هزار کس میشدند اختیار
نموده بالکای ری که به تیول او مقرر بود رفته از آنجا بخوار و سمنان و هبله رود و
تا دامغان راهها را مضبوط سازد که کسی از اهل عراق هوس استقبال موکب شاهی
ظل اللهی نتواند نمود و چون مردم خراسان بسیار کمند قدرت آمدن عراق نخواهند
کرد و اسمعیل قلیخان در موکب همایون نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا بدارالسلطنه
قزوین رفته در پای تخت همایون استقرار داشته باشند هواخواهان مشارالیه
او را ازین اراده مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجانب اسمعیل قلیخان نیست
پادشاه و پادشاه زاده را باو سپردن و خود از درخانه دوری گزیدن از عقل
دورست و گاهی ملاحظه آن داشتند که مبادا مرشدقلیخان باستظهار لشکر افشار
ذوالقدر که از یزد و کرمان و شیراز کسان نزد او فرستاده اند و خود را اتابیگی
نام نهاده از راه یزد باصفهان آید و در همانجا توقف نمودن را اولی و انسب دانست
چند روز درین فکر و اندیشه بسر بردند چون اراده ازلی بسلطنت و پادشاهی
حضرت اعلی شاهی ظل اللهی تعلق گرفته بود هیچ تدبیر ایشان بصواب مقرون نگشت
بعد از چند روز که آوازه توجه موکب جهانگشا از راه دامغان متواتر گشت رایها از رفتن

دارالسلطنة

دارالسلطنه قزوین قرار گرفت و از بخت برگشتگی دست جور و تعدی گشوده اکثر
اکابر و اهالی اصفهان را آزار رسانیده ابواب مواخذه و مصادره مفتوح گردانیدند و شهر
و مملکت از انتظام و نسق افتاده خلایق را پناهی و آرامشی پدید نبود مجملا بعد از خراب
البصره ابراهیم خان ترکمان ولد حیدر سلطان چابوق را بدارغگی اصفهان نصب
نموده عنان توجه بصوب مقر سلطنت معطوف گردانیدند علی قلی سلطان ذوالقدر
حاکم قم را پیشتر فرستادند که بقم رفته لشکر خود را آراسته بهرجا مقرر شود
حاضر گردد از تقدیرات الهی و علامات ظهور دولت پادشاهی محمدی سارو
سولاغ را که رکن رکین دولت و مدار امور سلطنت ابوطالب میرزائیان بود
عارضه طاری شده تا ده روز بجهت بیماری او در برخوار اصفهان توقف واقع شد
و درین اثنا خبر آمدن حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و مرشدقلیخان از راه خوار و سمنان
بتحقیق انجامیده اردو کوچ کرده بجهت پیشگیری ولیجان خان عنان طریق
از متعارف کاشان پیچیده به جرباذقان روانه شدند **ذکر احوال خراسان و توجه**
موکب همایون شاهی ظل اللهی بعراق و تمکن یافتن بر سریر سلطنت ایران و مآل
حال ابوطالب میرزائیان سابقا مرقوم کلک بیان گشت که در سالی که میانه علیقلیخان
شاملو حاکم هرات و مرشدقلیخان حاکم مشهد مقدس مقابله واقع شده لشکر هرات
و مرشدقلیخان حاکم مشهد مقدس منهزم گشت شد حضرت اعلی شاهی ظل اللهی که در هرات
بن بودند و علیقلیخان بسجاده دست للکی و خدمتکاری آن سرور یافتن سلطنت و
اقبال برقرار بود و بدستیاری کارکنان عالم غیب و اسرار خفیه که عنقریب
نتایج آن بحیز ظهور آمد بدست مرشدقلیخان درآمده و علیقلیخان شکسته و پریشان

حال هرات آمد چون سررشته چنین را از دست داده بود و منک از مرشد
قلیخان خوف تمام داشت و از عراق خود مددی متصور نبود و بمقتضای الغریق یتشبث بکل
حشیش از غایت اضطرار با مبدا که معین و ناصری بدست آورد یک کس بخدمت
میرزایان قزلباش و کس دیگر به بخارا بخدمت عبدالله خان اوزبک فرستاده
طرح آشنایی انداخته با ایشان توسل و ملتجی گشت و تواضعات و نیازمندانه
بظهور آورده خود را از منسوبان هر یک شمرده از جانب ایشان نیز ملاطفات
ظاهری بظهور پیوست میرزایان خود بتواضعات او از مسلک موافقت و عافیت عدول
نمود و اما عبدالله خان این معنی را فوزی عظیم دانسته ازین آشنایی طامعه اش
بحرکت درآمده و هوس تسخیر ملک عدیم المثال هرات که در آرزوی آن شبها روز
آورده در خاطرش ازدیاد پذیرفته متوجه جانب خراسان مصمم گشت و سرانجام
اسباب یورش خراسان پرداخت تا آنکه در اوایل این سال که تنگوزئیل سنه
ست و تسعین و تسعمایه هجری است با جنود نامعدود از جیحون بخراسان آمده نخست
کس نزد علیقلیخان فرستاده پیغام داد که او قبل ازین عرضه داشتی فرستاده
با وی الفت و آشنایی شده تواضعات دوستانه و تکلفات چاکرانه بظهور
آورده بود و اکنون تسخیر ملک خراسان معروف گشته موکب عالی متوجه آنصوب است
اگر در قول خود صادق بوده بلا تامل بموکب عالی پیوسته سعادت کورنش دریابد
و در آن ملک خطبه و سکه باسم و لقب و خانی مزین سازد که از جانب ما نیز مورد
عواطف و الطاف گشته ایالت آن ولایت بدستور با وی مسلم میگردد و اگر آن
ولایت را بدیوان عالی گذارد هر محل دیگر از ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و بدخشان

گر اراده داشته

گر اراده داشته باشد با و اختصاص می یابد و اگر در قول خود نبوده و ملازمت موافق
مزاج او نیست چون عزیمت آن صوب تصمیم یافته و بی نیل مقصود مراجعت
مناسب ناموس سلطنت نیست بلده هرات را خالی کرده بجانب قزلباش رود
علیقلیخان از وقوع این حال بی آرام شده از آن طرح آشنایی که از روی عجز
و اضطرار با عبدالله خان انداخته بود پشیمان گشت چه طایفه قزلباش را با
اوزبکیه تعیش و آمیزش نیست و دل از حکومت ملک هرات که اعظم بلاد ایران
و رشک روضه رضوان است بر نمیداشت و اعتمادی بجانب اهل عراق نیز نداشت بالضروره
رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه داری نهاده بسرانجام اسباب آن پرداخت
و مردم بلوکات را بشهر آورده آذوقه و مایحتاج مرتب ساخت و عبدالله خان
از اطاعت و انقیاد او مایوس گشته در کمال شدت و غلظت بپای هرات رسیده بمحاصره
قیام نمود و همه روزه میان الجانبین محاربه و مصادمه در کار بود و شرح الحال در بیان
آن متعال در صحیفه دوم از مساعدت بخت میمنت مال ماًمول است مرشدقلیخان که در
مشهد مقدس معلی از این حال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با عبدالله
خان نبود و قضیه شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در عراق روی داده بود
مرشدقلیخان چنانچه گذشت کس بعراق فرستاده بود که از امرا و ارکان دولت نواب
سکندرشان استمزاج نماید که بسلطنت و ولیعهدی حضرت اعلی راضی باشند و مخالفت
و درشتی طرفین بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی توجه بعراق آورده بالشکر عراق
کرامت مدفع مناقشان دین و دولت بند و فرستاده او مراجعت نموده جواب ز خلاف
مدعا آورد اما مرتضی قلیخان پرناک که بعد از آنکه از عراق بازگشته بدامغان رسید کاظم قلی سلطان

برادر خود را با بسطام آقا و بکتاش بیک ولد محمدخان ترکمان بمشهد مقدس معلی رد
مرشدقلیخان فرستاده اظهار اتحاد و یکدلی نموده او را بتوجه جانب عراق ترغیب نمود
از جانب فارس و کرمان و یزد نیز بنوعی که تحریر پیوست متواتر و متوالی کسان آمده
اظهار اطاعت و انقیاد مینمودند مرشدقلیخان که مرد عاقل کاردان بود بجهت عنادی
که طایفه ترکمان از آبا و اجداد با استاجلو است اعتماد بجانب مرتضی قلیخان نداشت و نمیخواست که
حضرت اعلی را که سرمایه دولت او بود بمیانه دو سه هزار خانه ترکمان برد و در نفس
راه دامغان متامل بود باستعدادی که داشت جرات آمدن عراق نکرد و نگاه
داشتن آن انجمن آرای ریاض دولت و اقبال را در مشهد مقدس از بیم سطوت و صولت
عبدالله خان مصلحت نمیدانست شبها درین فکر و اندیشه بسر برده رای او
برین قرار یافت که چون امرای افشار و ذوالقدر که در یزد و کرمان و شیراز اند
متواتر ایلچیان فرستاده اظهار انقیاد نموده اند در موکب همایون اعلی شاهی ظل اللهی
از راه طبس و یزد روند و آن جماعت را بجنود ملحق ساخته باستعداد تمام قدم
بولایت عراق نهند مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان از دامغان روانه کاشان
گشته در دلیجان خاز الجو ملحق ساخته در عراق بموکب همایون پیوندد و ابراهیم خان برادر
خود را بحکومت مشهد مقدس معلی نصب نموده ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین
و محمدخان ولد یعقوب سلطان چاوشلو حاکم جام و بوداق خان چکنی حاکم
خبوشان را نزد او گذاشته ظاهرا توجه جانب هرات و دفع سپاه اوزبک شهرت
داده باطنا بعزیمت عراق در موکب خسرو آفاق از مشهد مقدس بیرون آمده و چون
بحوالی ترشیز رسید و بعضی اخبار ورود یافت که فسخ اراده سابق لازم گشته توجه از

بجانب دامغان

جانب دامغان و سمنان بعراق اولی و الزم نمود و اول آنکه خبر رسید که مرتضی قلیخان
در دامغان رخت اقامت بر راحله فنا بسته از دار دنیا بسرای عقبی انتقال نمود و از وقوع
او خوفی که مرشدقلیخان از طایفه ترکمان داشت ملاحظه و احتیاطی که جهت استاجلو
از رفتن راه دامغان می‌نمودند زایل گشته دیگری آنکه تحقیق پیوست که امرای افشار
در موکب نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا باصفهان آمده اند و از آنجا بجهت انتظام مهمات
فارس و کرمان نیز خواهند آمد درین صورت محتملست که امرای افشار و ذوالقدر از
ایشان خایف و اندیشه مند گردیده بموکب عالی ملحق نگردند و مهمات بر وجهی
که مرکوز خاطر و قرارداد ضمیر است صورت وقوع نپذیرد و چون دارالسلطنه قزوین که
مستقر خلافت عظمی است خالیست و بسیاری از اهل عراق خصوصا شاملویان
که بحراست پای تخت همایون مشغول اند با عاشور آقا اظهار دولتخواهی کرده زبان اخلاص
پیغام داده بودند که در آمدن عراق استعجال نموده بی تامل و توقف روی توجه باین سو
آورند که مهمات بتوفیق الله تعالی حسب المدعا صورت پذیر است و شاه وردی سلطان
بیت اغلی ذوالقدر حاکم سمنان که از جمله ابوطالب میرزا ایشان و تربیت کرده علیقلیخان
فتح اغلی و محل اعتماد و نیکخواه او بود فوت شد از وقوع این حالات که محض ازدیاد
دولت و افزونی اقبال بود عزیمت راه عراق از دامغان در خاطر همگنان رسوخ
یافته اراده ثاقبه و الهام ابدان دولت شاهی برین عزم لایق تصمیم یافت و از منزل
که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بمشهد مقدس عود نمودند و چند روز اوقات صرف
تعمیر قلعه و استحکام برج و باره نموده خاطر از امور ضروری قلعه مشهد جمع کرده
بابراهیم خان و امرا سپرده با پانصد و شصت نفر از ملازمان جان سپار و جان

سپاران اخلاص شعار از روضهٔ مقدس و روح مطهر حضرت امام الجن والانس
سلام الله علیه وعلی آبائه استمداد همت فرموده با جنود الطاف الهی بطالع
سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس معلی بیرون آمدند و از فرط سرعت استعجال
کرده در هیچ محلی و مکانی توقف جایز نداشتند و چون بدامغان رسیدند برادران
و پسران مرتضی قلیخان و اعیان ترکمان که در آنجا بودند کمر خدمتکاری بر میان بسته
مرافقت موکب شاهی اختیار نمودند و از آنجا کس بهاینه ذوالقدران سمنان
فرستاده احمد سلطان را که وکیل شاه وردی سلطان تیپ اغلی بود و بعد از
فوت او بصلاح ریش سفیدان و تجویز علیقلیخان شاملو تیپ اغلی حاکم ایشان شده بود
باطاعت و انقیاد و دلالت نمودند مشارالیه صلاح در موافقت دانسته کمر انقیاد
باستقبال موکب همایون فرستاد و ابواب قلعهٔ سمنان را مانند بخت و دولت
بر روی اولیای دولت قاهره گشود و باقشون آراسته بسعادت ملازمت مشرف
گشته منظور نظر شفقت و التفات شاهانه گردید و از آنجا کس بدارالسلطنه قزوین
فرستاده قورمیش خان شاملو و اهالی و اعیان آن شهر را باستقبال موکب ظفر قرین
دلالت نمودند قورمیش خان برادر اسمعیل قلیخان و اقایان و عظمای قوم را که در دارالسلطنه
مذکور بودند سیما عباس قلی سلطان ولد چنداب سلطان و اهالی و اعیان بلده مذکور
باو جمع نموده در باب اطاعت و مخالفت مشورت نموده برادران اسمعیل قلیخان
و تبعه او لاولی خلیفه راضی باطاعت و متابعت نبودند اما عوام الناس از بی
و رعیت هجوم نموده از مژدهٔ قدوم میمنت لزوم شاهی اظهار بشاشت و خرمی بی اندازه
کرده شعار عباسیان پیش گرفتند مجملا همگی در مقام اطاعت و متابعت درآمده ابواب

مخالفت

مخالفت مسدود گردانیدند و بدلالت و رهنمایی قاید اقبال جوق جوق باستقبال
موکب عالی می شتافتند حسین قلی سلطان فرشته اغلی برادر علیقلیخان که از جانب
برادر حاکم ری بود از آوازهٔ توجه موکب مقدس و هجوم خلایق خوف و هراس
بتعیاس بخود راه داده در ری مجال توقف نیافت اکثر احمال و اثقال خود را ریخته
جریده بجانب قلعهٔ الموت که جماعت محافظ قوام و کوتوال قلعه بودند و طهماسب
میرزا را در آنجا نگاه میداشتند رفت و هواخواهان سلطنت قاهره براقمت
موکب اعلی سعادت امتیاز شتافته در رکاب مقدس حضرت اعلی همایون
و منازل راه دارالسلطنه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعد داخل شهر
شده در دولتخانه مبارک جد بزرگوار نزول فرمودند و مقر سلطنت پادشاهی
بقدوم سعادت لزوم آن مسندآرای محفل شاهنشاهی رفعت سپهر فلکی
یافت و زبان حال خلایق باین مقال گویا بود که ای شاه کامکار که دوران بکام تست
سلطان جم رکابش گردون غلام تست * خوش تکیه زن بمسند شاهان کامکار
کاندر زمانه سکه دولت بنام تست * القصه چون پای تخت همایون بمقدم
شریف سعادت انتمای حضرت شاه والاجاه کسری بارگاه آراسته گشته
مرشد قلیخان وکالت دیوان اعلی را من حیث الاستقلال پیش گرفت از اطراف
و جوانب همایون امرا و ریش سفیدان طوایف قزلباش بدرگاه جهان پناه آمدن
آغاز نهاده تهنیت قدوم میمنت لزوم بجای می آوردند و ارکان ولیجان خان
ایلغار نموده از راه ری بقزوین آمده بشرف پای بوس مشرف گشت علی
قلیخان چون از امرا و خوانین ابوطالب میرزا خوفناک بود لحظه از فکر و تدبیر کار

ایشان فارغ بوده در کل سواد حشم و احتیاط مرعی میداشت امرای ترکمان را
عموما با پیرغیب خان استاجلو و برادران فرستادند که در بیرون شهر در دره
پیره صوفیان که در سر راه اصفهانست نزول نموده از آن راه خبردار باشند
اما چون علیقلیخان و اسمعیل قلیخان و امرای عظام ابوطالب میرزای در موکب
نواب سکندرشان و جناب میرزا ارجمند از آن گذشته بحوالی دارالمومنین
قم رسیدند خبر ورود موکب همایون حضرت اعلی شاهی ظل الهی بدیشان رسید
تزلزل تمام باحوال انجماعت راه یافت کس بطلب علیقلی سلطان ذوالقدر
حاکم قم فرستادند او از آمدن تقاعد ورزید و دروب قلعه قم را مسدود ساخته
آثار خلاف بظهور رسانیدند علیقلیخان از وقوع این حال که هرگز تصور نکرده بود
او را از جمله فدویان خود میدانست بغایت استبعاد نموده باتفاق اسماعیل قلیخان
و امرا بهانه زیارت مرقد منور معصومه علیها و آبائها الصلوة والتحیة از اردو جدا
شده بقم آمدند و کس اعتمادی زبان نزد او فرستادند که او را بچرب زبانی
بموافقت ایشان راغب ساخته بیرون آورده پیغام دادند که بمهمانی تو آمده ایم
شرط میزبانی بجای آور و بعضی سخنان ضروریست که در مواجهه گفتگو شود مشارالیه
جواب فرستاد که طایفه تورغلو مرا از آمدن مانع شده هوای قلعه گیری در سر
دارند و مرا اختیاری نیست امرا از موافقت او مایوس گشته بعد از طواف آستانه
مقدسه باردو معاودت نمودند تا آن وقت چندان باد نخوت و غرور در دماغ ایشان
پیچیده بود که خلاف مطلب اصلا در آئینه خاطرشان صورت نمی بست و
مرشدقلیخان و مردم خراسان را زیاده وقعی در نظر ایشان نبود و از روز آمدن کی از

دالی

خواب غفلت

خواب غفلت بیدار و از باده نخوت هشیار گشته بفکر کار خود افتادند و چون
از حوالی قم بساوه رسیدند متفرق شده اواسط الناس پس اهل اردو که همه خانه
و کوچ در قزوین داشتند بی رخصت شروع در رفتن کردند خوانین عظام مرشدقلیخان
شاملو را و اسماعیل قلیخان را تعیین کردند که با قشون خود در سر راه بوده
هر کس بی رخصت بجانب شهر رود قتل و غارت نمایند این ممانعت باعث
ازدیاد نفرت مردم گشته شبها احمال و اثقال خود را انداخته از راههای
غیر متعارف میرفتند کار بجایی رسید که مرشدقلی سلطان شاملو از ضبط آن
عاجز گشت و اعیان قزلباش پرده از روی کار برداشته با امرا اظهار
کردند که خانه کوچ اکثر مردم از قورچیان عظام ملازمان خاصه شریفه
و غیر ذلک در دارالسلطنه قزوین اند و هرگاه میانه این دو گروه مخالفت
روی دهد منجر بقتال و جدال خواهد شد و محتمل است که مرشدقلیخان و اتباع
او دست تعرض بخانه کوچ مردم این اردو دراز نمایند بجهت رفع این دغدغه
در رفتن قزوین بیتابی میکنند امرا چون دانستند که محاربه و مجادله میانه
این دو گروه بکراهت طبیعت اکثر قزلباش است هر لحظه فکری و هر دم اندیشه
دیگر میکردند و مع ذلک علیقلیخان خاطر از یکدلی و یکجهتی اسمعیل قلیخان
جمع نداشت و با یکدیگر از روی وفاق و دوستی حرف نمیگفتند و هر تدبیری که
علیقلیخان میکرد اسماعیل قلیخان آن را صایب نمی شمرد و مدعای علیقلیخان
آن بود که چون درین وقت اختلاف در میان لشکر عراق بهم رسیده و اکثر
مردم روی بقزوین دارند ما با ایلغار تند بدفع و استیصال ارای با خراسانیان [illegible]

حضرت اعلی شاهی ظل اللهی مقاومت نمی توانیم کرد با ونشاه و پادشاهزاده
خود را بر داشته با هر کس موافقت ما اختیار کند از ساوه بجانب همدان رفته
در آنجا اقامت نمائیم و مردم عراق از بودن ما در همدان اکثر عاقبت اندیشی کرده
عنان از رفتن قزوین پیچیده تقاعد اختیار خواهند کرد و چنین مسموع میشود که
خراسان آمدها تهی دست و پریشان حال اند و ما خزاین و اسباب همراه داریم
رفته رفته سپاهیان که چشم بر زخارف دنیوی دارند از ایشان مایوس گشته
بسر ما جمعیت خواهند کرد و حالا چند روزی حفظ حال خود نموده بمقتضای اللیل
حبلی که بهیچ تا چه زاید شب آبستن است خود در الموت کشیده منتظر
باشیم که از پس پرده غیب چه صورت روی خواهد نمود و اسمعیل قلیخان رد
این گفتگو کرده میگفت که جماعتی که الیوم درین اردو اند همه خانه کوچ در
قزوین دارند و بالطبع رفتن آنجا و بر سر اهل و عیال خود بودن راغب اند
هرگاه کوچ بجانب همدان واقع شود این صورت نوعی از علامات هزیمت است
و محتمل است که همین جماعت که الحال رفیق اند بر ما چیره شده دلیری نمایند
یک کس برهانی مانند و بالکلیه نابود و نایاب میشویم اولی اینست که بجانب قزوین
رویم مرشد قلیخان خود یک کس بیش نیست و میشنویم که آن جماعت را که
واجب است متابعت او می نمایند اگر بر وفق رضای ما سلوک نمایند فبها و الا قوت
و قدرت ما از و بیشتر و لشکر عراق از خراسانیان زیاده تر است و او را از میان
برداشته هر یک از شاهزادگان والاقدر را اراده داشته باشیم
بسلطنت و ولیعهدی اختیار نمائیم علیقلیخان بهیچوجه راضی بآن نمی شد و میگفت

که هرگاه بقزوین

که هرگاه بقزوین رفته عنان اختیار خود را یک روز بدست مرشد قلیخان دهیم
او همان روز بدفع ما پرداخته بروز دیگر موقوف نمیدارد و حزم و احتیاط مقتضی
آنست که از یکدیگر دور بوده باشیم و روزی چند بمراسله و پیغام گذرانیم تا ببینیم
که فلک شعبده باز چه شعبده می انگیزد مجملا سررشته تدبیر از دست داده بودند و
مع هذا با یکدیگر یکدل و یکجهت نبودند و تزلزل احوال ایشان بر همه کس ظاهر شده
و قرار نمودن نبخشیده و اوسط الناس و ارباب تعین سرایت کرده هر شب
جمعی از مردم روشناس و اعیان قزلباش فراری بودند و سعی میکردند که در
ادراک ملازمت اشرف بر یکدیگر سبقت داشته باشند مجملا چون امرای
رفتن قزوین اندیشه دیگر شو اندیشه نمود و قرار دادند که کل امرا و یوزباشیان
و اعیان طوایف قزلباش و معتبران هر اویماق که در اردو بودند معظم ایشان
علی قلیخان فتح اغلی و اسماعیل قلیخان شاملو و شاه وردی خلیفه ایناللو و الکس
خان ذوالقدر مهردار و اوتمخان ترخان ترکمان و شاه قلی خلفا روملو و سید
بیک کمونه و اسمعیل سلطان افشار و شاه قلی خلیفه ذوالقدر که حاکم شیراز شده
بود و مهدی قلی سلطان طالش ولد حمزه خلیفه و سایر امرای استاجلو و شاملو
و بیات و میرزاهای موصلو ترکمان اقوام سلطانم والده نواب سکندرشان
و غیر ذلک یکجا جمع شده عهد و شرط بمیان آوردند که همگی با یکدیگر دوست و
یکدل بوده از صلاح و صوابدید یکدیگر تجاوز ننمایند و باراده خود و تحریک دیگری
در مقام قصد یکدیگر نبوده باشند و هر کس در مقام دفع یکی از ایشان شود همگی اتفاق
نموده بدفع آنکس پردازند تمامی امرا و یوزباشیان و معتبران قزلباش در خانه

میرزا محمد وزیر جمع شده مصحف مجید بمیان آورده بنوعی که ذکر شد با یکدیگر بکلام خدا
قسمها یاد کردند و هنوز خاطرها از رفتن قزوین رسوخ تمام نیافته بود که از امرای
اتباع علیقلیخان اول مهدیقلیخان طالش و الله قلی سلطان ککلو که محل اعتماد و استظهار
او بودند فرار نموده بدرجهت مرشد رفتند و طایفه استاجلو اکثر راه فرار پیموده چنانچه تا علی
قلیخان پراکنده شدند و چون او در آن وقت اعوان و انصار بیشتر داشت علیقلیخان
اندک مردمی ماندند اما طایفه شاملو ثابت قدم ورزیده از اسمعیل قلیخان
از صلاح او تجاوز نمی‌توانست کرد و مرشد قلیخان پیغام کرده بود که بر آن عزیز ظاهر است
که میانه طایفه شاملو و استاجلو اتحاد قدیمیست و همیشه در عهد و شداید و وقایع مذکوره
با یکدیگر متفق بوده‌اند و هرگز فیما بین جدایی نبوده و ناچار است که درین دولت
یکی از اعاظم امرا شاملو ریش سفید این طایفه و رکنی از ارکان دولت باشد و امروز
در میانه شاملو کسی که شایستگی این امر دارد علیقلی خان حاکم هرات نواده دورمیش
خان و آن عزیز است و عداوت او با ما و تو بر همگنان معلوم و دشمن دوست می‌باشد
و بالضروره مرا با آن عزیز جز محبت و دوستی چاره نیست و او وکالت ریش
سفیدی علیقلیخان نواب اعلی و تعظیم و بزرگی او را اندیرفته بود من از و کمتر نیستم و مع
ذلک مراتب بهتر از و با آنجناب سلوک خواهم کرد و اگر نواب اعلی که با هم از یک اویماقیم
بجهت منصب وکالت و ریش سفیدی اویماق درآمدن متردد خاطر بوده از نجانب دغدغه
داشته باشد آن عزیز چرا درآمدن تحاشی مینماید مجملاً انواع چرب زبانیها بمصلحت وقت بظهور
آورده بود و هرچند این حکایات فروغی از صدق نداشت اما چون ظاهرا صورت وقوعی
داشت اسمعیل قلیخان این دروغ راست ماکول خورده بجز رفتن قزوین حرفی نمیگفت

و علیقلی خان

۳۴۰

و علیقلیخان این معنی را فهمیده هرچند میگفت که مرشد قلیخان از اویماق ماست و ما
او را بهتر از تو میشناسیم بطالت و نخوت و مصلحت آمیز او اصلاً اعتماد نیست
هرگاه دست یابد دیگر و زربا و توابع آنچه دیگری نماید در میانه شاملو صاحب داعیه بسیار است
دیگری را از میان خواهد گرد که دست روی او باشد و دفع او بیشتر از من خواهد کرد
فکر دیگر بحال خود نمی‌کنیم القصه کارپردازان عالم غیب که آرایندهٔ بساط دولت حضرت
اعلی بودند طریق تدبیر را از دیده بصیرتشان پوشیده میداشت شد و در بادیه حیرت
و تیه سرگردانی مانده فایده نقد رضا و اختیار آن قوم گرفته برای که مخالف مطلب
ایشان و منتج حصول مقصود اولیای دولت سپهر بنیان اشرف اعلی بود و دولت
می‌بود و لهذا اسمعیل قلیخان بی اختیار اختیار رفتن کرده بطریق دیگر راضی نمی‌شد
بعد از قیل و قال بسیار مقرر شد که هرکدام یکی از معتمدان صاحب خبره کاردان
خود را بقزوین فرستند که بسجدهٔ اشرف مشرف شده با مرشد قلیخان ملاقات نموده
اظهار نمایند که امرا و خوانین بجهت ثبات دولت ابد پیوند از مطالب دولت ابد
پیوند از مطالب خود گذشته تجویز نزاع و جدال میانه این دو گروه نکردند و از
رضا و صلاح خیراندیشان بیرون نیستند و بدیده بصیرت مشاهده اوضاع
انجا بمقتضای آن عمل رود احمد بیک بی از جانب علیقلیخان و احمد بیک بیکدلی
شاملو از جانب اسمعیل قلیخان برفتن قزوین مامور شدند و ایشان رفته با
مرشد قلیخان ملاقات کردند و او از ورود این دو احمد فال و شکرانه گرفته از
روی عقل و کاردانی بهریک کنکاش کرده هردو را بانواع ملایمت و فروتنی و چرب زبانیها
مطمئن خاطر باز گردانید و ایشان آمده آنچه از و دیده و شنیده بودند تقریر کردند مجملا رفتن قزوین

طوعاً او کرهاً در خاطرها رسوخ یافته از نیاوه کوچ کرده چون بمنزل خشکرود در
رسیدند از جانب قزوین جناب میرسید حسین مجتهد و عباس علی سلطان شاملو
و احمد بیک ایشیک آقاسی که از ریش سفیدان استاجلو بود برسالت آمده از جانب
مرشدقلیخان ابلاغ رسالت بخوانین عظام کردند خلاصهٔ پیغام آنکه تا غایت که
باقتضای فلکی میانهٔ طوایف قزلباش دو هوای واقع شده بود انواع شر و فساد
فیمابین روی داد و این معنی باعث دلیری اعدای دولت گشته بسیاری از ممالک
متعلقهٔ قزلباش بتصرف اعادی رومیه در آمده و حالا از طرف خراسان نیز اوزبکیه
اشتها فرصت نموده لشکر تسخیر آن ملک کشیده‌اند و بر همگنان معلوم است که تا
این دو گروهی در میانه بوده باشد نه لشکر خراسان را قوت و قدرت دفع
اوزبکیه است و نه سپاه عراق را تاب مقاومت رومیه و اگر دو سه سال
دیگر بدین نهج گذرد نقصان تمام بدین دولت میرسد و من در وقتی که عبدالله
خان بخراسان آمده بود لایق دولت ندانستم که پادشاهزاده که الیوم فرزند اکبر
ارشد نواب سکندرشان و سرمایهٔ دولت قزلباش است و انوار جهانداری
خورشیدآسا از ناصیهٔ همایونش لامع و درخشان در خراسان نگاه داشته
محصور اوزبکیه گردانم حقوق نعمت آن خاندان ولایت نشان را منظور داشته
آنحضرت را برداشته روی توجه بدین صوب آورده‌ایم و غرض بجز اتفاق و یکدلی
و تقویت این دولت و دفع اعادی نیست متوقع از حضرات خوانین عظام و ریش
سفیدان دولت قاهره آنست که ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر متفق گردیم و الحال لایق
دولت باشد بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان قرار داده بود که اگر امرا و خوانین در

در وفاق و اتفاق

وفاق واتفاق باشند تکلیف قسم نمایند که با مرشدقلیخان دوست بوده با او غدر
نیندیشند و مخادیم که تشریف آورده بودند اول بمنزل علی قلیخان رفتند و اسمعیل
قلیخان و سایر امرا و ریش سفیدان بمنزل او جمع آمده با مخادیم ملاقات کردند
اسمعیل قلیخان بیشتر از دیگران سپر رضا جنبانیده مرشدقلی خان را در این امر
تحسین کردند علی قلیخان که هر دو از طایفهٔ استاجلو و هر دو پادشاهان را وکیل
السلطنه بوده‌اند در یکدیگر رضا نه ممکن نیست و هر کدام قدرت یابند که نفس
بدیگری ابقا نمی‌نماید چون علاج دیگر نداشت و نفاق اسمعیل قلیخان ظاهر بود ناگاه
تمام رضا بقضا داده بهرچه تکلیف کردند قسم یاد نموده تمامی امرا و اعیان
بدوستی یکدیگر قبول وکالت ریش سفیدی مرشدقلیخان را قسم یاد نموده قرار یافت
که هر یک از خوانین عظام معتمدی همراه ایشان نمایند که بشهر رفته مرشدقلیخان را
نیز قسم دهند که خاطر از یکدیگر و عذر یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده بسعادت
ملازمت اشرف مشرف گشته ابواب مخالفت مسدود گردانند بعد از وقوع این حال
امرا خوانین باتفاق فرستادها کلهم بخدمت نواب سکندرشان رفته عباس
علی سلطان و جناب مجتهد الزمانی از جانب بندگان حضرت اعلی اعلی الله تعالی فی
مدارج اقباله عرض دعا و اظهار شوق و آرزومندی بسیار بوالد بزرگوار کرده
از جانب مرشدقلیخان سخنان اخلاص‌آمیز دولتخواهانه که مناسب حال بود عرض
کردند و نواب سکندرشان که آنگونه ترددات کرده خاطر تشویش بود و بالکلیه
از مشاغل عظیم سلطنت و پادشاهی دلگیر شده بود از تشریف قدوم اشرف
فرزند ارجمندش اظهار بشاشت و خرمی کرده مرشدقلیخان را استحسان فرمودند

وحضرات مخادیم مهمات برونق دعا ساخته و پرداخته منقضی المرام روانه شدند
و محمدی بیک سارو سولاغ همراه ایشان بشهر رفت که با مرشد قلیخان ملاقات کرده
او را فهم و درک با علی قلیخان برادرانه سلوک کرده و در مقام غدر و نفاق نباشند و همگی
اعیان اردو کسان فرستاده تهنیت قدوم مبارک بجای آوردند و چون
اخبار بر هم زدگی لشکر عراق و تزلزل احوال امرا و بی اتفاقی ایشان با یکدیگر معلوم
مرشد قلیخان کرده خوفی که از وقوع محاربه و فتنه داشت زایل گردید و مهمی چنین
بزرگ که باین آسانی تصور نکرده بود باقبال مصون از اختلال حضرت اعلی
شاهی ساخته و پرداخته شد اما دغدغه که داشت این بود که مبادا اسباب
اجتماعی آمده در وقت ملاقات غدری اندیشند شب و روز در اندیشه بود که
سلک جمعیت آن گروه را از یکدیگر پاشیده هر یک از امرا را فرد افرد بشهر آورده
تا ممکن مقدور باشد بهیات اجتماعی با علی قلیخان و اسمعیل قلیخان و محمدی سارو سولاغ
ملاقات نکنند بنوعی که توانند زود تر دفع ایشان پرداخته خود را از دغدغه ایشان
فارغ گردانند و چون جناب مجتهد الزمانی و عباس علی سلطان و احمد بیک ایشیک آقاسی
عود نموده احوال امرا عراق و آمدن محمدی سارو سولاغ را خاطر نشان نمودند مرشد
قلیخان بری ساعت را بهانه کرده محمدی بیک را مقرر کرد که در خانه محمد شریف بیک
چاوشلو قورچی تیر و کمان فرود آورند که چون ساعت خوب شود با او ملاقات
نماید و از تمام مهر جاودان اعلی باسم هر یک از امرا و وزرا مصحوب ملازمان که
فرستاده بود و ندامت ادراک رفاقت نموده و که منعید رفاقت یکدیگر نشده شرف ملازمت اشرف
دریابند محمدی بیک از مشاهده این اوضاع متوحش شد که میانه مرشد قلیخان و ایشان

التیام ممکن

التیام ممکن نیست اما احوال اردوی نواب سکندر شان آنکه بعد از رفتن محمدی بیک
در اردو تفرق تمام روی داده ملتزمات اجناد از بزرگ و کوچک معتقد با مرو نهی
احدی نشده بیجا باشد شروع در رفتن کردند و پریشانی و پراکندگی با حوال اردو
راه یافته حتی عمله بیوتات پادشاهی کارخانها را انداخته رفتند عمله نقار
خانه کرناها و نقارهای پادشاهی را برداشته بشهر رفتند و در آنجا بنام نامی
حضرت اعلی نوازش در آورده بلند آوازه گردانیدند روزی که از آن منزل
کوچ کرده پیشتر آمدند از امیر آخوران و جلوداران و عمله طوایل دو سه کس نمانده
بود که جهت نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا جلوکش شوند و از اهل خدمت
سوای زنبیل بیک شربت دار و چند نفر از شاگرد پیشگان و غلامان کسی در خدمت
ابوطالب میرزا نمانده بود و امرا عظام که همیشه بساحت بارگاه سلطنت جمع شده
در هنگام سواری پادشاه و پادشاه زاده کرنامی نواختند درین کوچ در
دولتخانه نیامدند و امرا هر یک از یکدیگر خایف گشته دران کوچ با یکدیگر ملاقات
نکردند و آن وقت خبر کردند که از محمدی بیک که بشهر رفته خبری رسید در آمد
بی اختیار شده شب و روز که در موضع مبرزه که چهار فرسخی شهر است فرود
آمده بودند هر یک از امرا اراده نمودند که بی اطلاع دیگری بشهر رفته در سجده
اشرف و ملاقات خان با یکدیگر سبقت داشته باشند و چون اسمعیل
قلیخان همین رای اندیشیده با تفاق شاه وردی خلیفه استاجلو و حسن بیک قورچی
شمشیر برادرزاده خود و رضا قلی بیک ایشیک آقاسی باشی ولد پیری بیک
استاجلو و جمعی از مردم شاملو که قریب بانصد کس بودند از مبرزه سوار شده متوجه شهر شدند

میرزا محمد وزیر حال و میرزا لطفی که وزیر معزول بود و با پسرش میرزا احمد
زمان که مستوفی الممالک شده بود بدغدغه آنکه مبادا علی قلیخان سلطان و
اسماعیل قلیخان فکری دیگر داشته باشند و باشان که تاجیک و معضوز بودند
گمان زرداری بیت دست درازی بمال ایشان کرده بطرف دیگر روند در دامان
شب از راه غیر متعارف روانه شهر شده بمنزل قورخمس خان شاملو رفته شدند
و او را استدعا نموده همراه بدولتخانه آوردند که در همان شب بوسیله او
پابوس اشرف رسیده با مرشد قلیخان ملاقات نمایند بحسب اتفاق
تمکی اعزه که مذکور شد در درگاه دولتخانه قزوین یک جا جمع شده مضمون
برهرکه بنگری بهمین درد مبتلاست بظهور آمد در اثنا از آمدن بی هنگام
یکدیگر مطلع شدند مرشد قلیخان که در روب دولتخانه مبارکه را استحکام داده
بمردم اعتمادی خراسان آمدها سپرده بود چون از آمدن این جماعت خبر
یافت و مطلب اصلی او که بدست آوردن این چند نفر صاحب داعیه بود مضمون
این مقال گشت ان دولتی که می طلبیدیم عمرها پرسیده راه خانه خود بر در آمده
نیروی اقبال همایون اعلی بدین آسانی تحصیل پیوستن آمدن ایشان را بدین طرف
فوز عظیم دانسته مقرر کرد که هرکدام را با یک ملازم بدولتخانه درآورده سایر
مردم را رخصت دهند که بمنازل خود رفته صباح بدولتخانه آیند قاپوچیان و
مستحفظان درگاه در دولتخانه را گشوده خوانین عظام و زعما را باندرون گماشته
لشکریان را از دخول مانع آمدند و مرشد قلیخان تجسس و تاکید که چون حضرات اخلاص
و صوفیگری ورزیده و بی آنکه بمنازل خود روند بدولتخانه مبارک آمدند طریق صوفیگری

آنست که اول سجده و پای بوس اشرف مشرف شوند و الحال نواب اشرف
بخواب رفته اند امشب در دولتخانه آسایش نمایند که صباح بسجده اشرف مشرف
گردند و ایشان را با بالاخانها که مابین دولتخانه و میدان اسب بود در آورده جمعی
جمعی بمحارست ایشان مامور شدند امرا دانستند که گرفتار شده اند و بسعادت
خدمت اشرف اعلی مشرف نخواهند شد و ملاقات ایشان با مرشد قلیخان دست
نخواهد داد و چون صباح شد حارسان آمده شمشیرها و آلت جارحه آنچه همراه داشتند
از ایشان گرفتند و علامت حبس و قید ظاهر شد اما احوال اردوی نواب سکندرشان
آنکه چون سایر امرا از رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هرکدام با مردم خود
بشهر آمده بمنازل خود رفته فرود آمدند صباح حسب الامر قورخمس خان شاملو
و میرزا شاه ولی وزیر مرشد قلیخان و جمعی از ریش سفیدان استاجلو باستقبال
نواب سکندرشان رفتند که آنحضرت را با ابوطالب میرزا بشهر آورند و ایشان
بسبزه آمده نواب سکندرشان و نواب میرزا را که در خیمه نشسته حیران
کار زمانه الهی بودند سوار کرده بشهر آوردند نواب کامیاب اشرف استقبال
پدر بزرگوار کرده بعز ملاقات و دستبوس مشرف شده برادر گرامی را در آغوش
مهربانی گرفته و دست مهر نهاد گرفته بحرم سرای مقدس درآمدند نواب سکندرشان
که از اوضاع ناهموار روزگار دلگیر و از جهان و جهانیان دلگیر گشته گوشه فراغت و
عافیت می طلبید از ملاقات فرزند ارجمند نشان اظهار مسرت و شادمانی نموده
کرده خود را از سلطنت و پادشاهی خلع کرد و فرق فرقدسای همایون اعلی را بتاج و
تاج شاهی آراست و ودایع ارثادی که از آبا و اجداد بآنحضرت رسیده بود بفرزند

ارجمند تسلیم نموده اسم مبارکش که تا غایت بر زبان خواص و عوام لشکر عراق
عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در همان شب مخدرات سرا پرده
سلطنت که عمده ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینب بیگم صبیه قدسیه شاه
جنت مکان و نواب سلطانم والده نواب سکندر شان بودند با سایر شاهزادها
بشهر آمده بحرم سرای مقدس رفته و شرف ملاقات گرامی دریافتند و چون
فیروزی دولت روزافزون حضرت اعلی شاهی ظل اللهی و دشمنان قوی دست
باین آسانی بدست در آمده بودند فکر دفع ایشان افتادند و انهدام بنای حیات
آن خودسران از اعاجل مصایب شمردند مرشد قلیخان در تقیع اسماعیل قلیخان
اندک دغدغه از طایفه شاملو داشت و ورمش خان را بریش سفیدی شاملو وعده
داده اورا با خود متفق ساخت روز دیگر ایوان چهل ستون دیوانخانه مبارکه
را آراسته جمیع امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
با جازه والده نامدار مسند شاهی را بفر طلعت همایونی رفعت آسمانی بخشیده
تاج سلطنت صوری و خلافت معنوی گردیدند و در مجمع امرا و اعیان قزلباش که دایم
سر اعلی صف زده کمر دولتخواهی بر میان بسته بودند خوانین ابوطالب میرزا را بخون
برادر سعید شهید مواخذه نمودند بخلفا و صوفیان و ریش سفیدان خطاب کرده طلب
قصاص نمودند و جمیع طوایف قزلباش رضا جوی گشته تصدیق قول ایشان
کردند و مقرر شد که آن جماعت را بپای ایوان چهل ستون حاضر ساخته صوفیان
و هواخواهان این دودمان والا ایشان را بقصاص رسانند و چون آن جماعت جمیعت
الامرا با لاخانه پایین آمدند و اندیشیدند که حال چیست یک یک را برابر ایوان میرسیدند

از اطراف وجواب

از اطراف وجواب شمشیر حواله ایشان می شد از نوادر اتفاقات بنوعی که علی قلیخان
سکینه اول اسماعیل قلیخان را پاره پاره کردند و بعد از آن علی قلیخان را آورده از
همان شربت چشانیدند محمدی بیک ساروسولاغ با تیر از خانه محمد شریف بیک
چاوشلو آورده برفقا ملحق ساختند احمد سلطان اسایش اغلی که احتمال
کشتن او نبود بمحض نفاقت وهمراهی ایشان خنجری که در میان موزه پنهان
داشت کشیده یک دو کس را زخمی کردند بدین جهت کشته شد رضا قلی بیک
ایناقلو تیرکه خداداوردی دلاک با آشنایی او مرتکب قتل شاهزاده مغفور شده بود
مقتول گشت مجملا امرای مذکور که سرگشته بادیه غرور بودند باقبح وجهی جزای واقعی
یافته رخت اهل بسرای آخرت کشیدند و ما یوف ایشان بحیطه ضبط درآمده
تقصیر سایر امرا و وزرا و ارباب مناصب بعفو مقرون گشت و بجریمه و ترجمان
قرار یافت و باسم مبرک فراخور حال مبلغی بر سبیل ترجمان رقم شده محصلان
گماشته شد که به وصول رسانیدند و وجوه مدد و خرج و انعامات ملازمان رکاب
اشرف که از خراسان آمده بودند تقسیم یافت و ساحت ملک ایران که محل آشوب
و فتن بود بانوار معدلت شاهی فروغ مهر انور یافت و زبان حال کافه انام بدین
مقال گویا گشت بیت سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی :. که سایه بر سرش افکند
خسرو غازی :. چون در صدر صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده که این جلد مشتمل
بر دوازده مقاله است بحمدالله که مقاله اول از مقالات دوازده گانه که محتوی
بر شرح حالات اسلاف کرام و مقالات عالیه اجداد عالیمقام و ذیل نام نامی
واسم مبارک سامی آنحضرت بود و تکلم از اوست و حسن اخلاص بر سمه ترقیم یافته و بلایخ

مجمله‌ی ترتیبه ایام ولادت باسعادت آنحضرت را تا زمان جلوس بر مسند کامرانی
که آغاز جهانبانی و طلوع نیر گیتی‌ستانیست و وقایعی که در طی این ایام نیکو فرجام
سمت ظهور یافت بنوعی که داشت و توانست بر صفحه بیان نگاشته زیب این دیباچه
دفتر سعادت گردانید اکنون بنابر وعده سابقه جواد نیکو خرام قلم را در مضمار سخن
سرای بجلوه درآورده بتقیه مقالات اثنی عشر را که محتوی بر خلاصه اطوار زکیه و سیر رضیه
و مجملی از صادرات احوال خجسته مآل و قضایای زمان دولت بیزوال آنحضرت است
و در صحیفه دوم بتوفیق الله تعالی و حسن تائیداته بتفصیل مرقوم قلم شکسته رقم خواهد
شد در انجام این صحیفه در رشته تحریر در می آورد که مطالعه کنندگان این صحیفه را فی الجمله
اطلاعی بران حاصل آید تا بر متفطنان کارخانه عالم و نظارگیان جهان آفرینش و
ابداع جوهر دانش و آداب جهانداری و خصایل سنجیده و بزرگواری این یگانه
این روزگار ظاهر و واضح گردد که بچه مثابه بوده و تایید حضرت ذوالجلال و نیروی
اختر اقبال و مساعدت کوکب بخت فرخنده فال چه فتوحات عظیمه اورا روی داده
و زمانه چگونه ابواب ترقی بر روی روزگار اولیای دولتش گشاده و بچه طرق مهام
انام را بحسن تدبیر و رای صایب و دانش خداداد و نظام و انتظام بخشیده که سلاطین
کشورگیر و ارباب رای و تدبیر چون نظر بران و دیباچه دیوان تدبیر اندازند قوانین پسندیده
را قانون کردار و دستور العمل اطوار خود سازند مقاله دویم در ذکر توجه و استغراق
آنحضرت بدرگاه الهی چون آبا و اجداد آنحضرت با علو نسب سیادت و مراتب سلطنت معنوی
فقر و درویشی و ریاضت و مجاهده را ضمیمه آن مراتب عالیه گردانیده از زمره ارباب
سلوک و مشایخ و اهل الله بوده‌اند و همیشه خوارق عادات ازان برگزیده درگاه

الهی بر میزد

الهی بر میزد و آنحضرت نیز بنابر این مواهب عظمی و وفور عقیدت و پاکی
اعتقاد و بمقتضای الولد سر ابیه مورد الهامات غیبی و مهبط فیوضات
لاریبی و جامع سلطنت صوری و معنوی اند بحسب ارث بهره تمام از مقامات
عالیه اجداد عالیمقام دارند و با وجود شدت تعلق و بار هموم کارهای عظام
امور که لازمه سلطنت و جهانداری و انتظام بخشی امور عالم است خوارق عادات
از آنحضرت بسیار مشاهده شده که تفصیل آنها موجب الاطناب است و هیچ وقت از
توجه و استغراق در درگاه الهی غافل نبوده و در هنگام توجه و عرض حاجات چنان
مستغرق بحر وصول درگاه احدیت میگردید که گویا از بدن خلع گشته‌اند و در جمیع
امور دولت بتفأل و استخاره عمل نموده بی مشورهٔ الهی مرتکب هیچ امری
از امور سلطنت و انتظام مهام مملکت نمیگردید و آنچه نص قرآن مجید نهی نماید اگرچه
عاجلا بحسب ظاهر محظورات لازم آید مصلحت الهی را منظور داشته پیرامون آن
نمی گردید مقاله سیم در اصابت رای و دانش خداداد و حسن تدبیر کشورستانی
صحیفهٔ تقدیریت قطع نظر از شیوه مدحت گذاری و سخن سرای آنحضرت به وفور
فهم و فراست و ادراک عالی و علو فطرت و دانش کامل متصف اند و در امور
متعارف و بنا رای صایب و فکر ثاقب دارند زیرا که چون بر مسند سروری
قرار گرفت آیین جهانداری و قاعده حرب و لشکرکشی و آداب صف آرایی و داد و دهش
را در میانه سلاطین روزگار تازه ساخت و قوانین پسندیده‌اش کارنامه جهانیان
و دستور العمل پادشاهان کامکار گردید و از عهده مهمی الی یومنا هذا فتوحات
عظیمه و محاربات و تسخیر قلاع و فتح بلاد که در زمان دولت ابد پیوندش روی

روی داده با وجود رای صائب عقلا و مدبران کار دیده که در ملازمت
همایونش انتظام بخش امور دولت بودند در جمیع مواد رای دوربین آنحضرت
بر همه راجح می آمد و هر عقده که در مهام خلافت پیش آمد عاقبت بمفتاح رای مشکل
گشایش افتتاح یافت و هر تدبیری در هر باب اندیشید موافق تقدیر آمد و سهام
آمالش مانند تیر قضا و قدر بر هدف مراد راست آمد و آنچه در بادی الرای در نظر
عقلای دهر خطا می نمود عاقبت الامر بصواب مقرون گشت و این معنی بر عالمیان
ظاهر و هویدا گردید که کل مهام انام و جزئیات امور خواص و عوام و متعلقات
آیین جهانداری و لوازم امور کشورگشایی با الهام آسمانی و توفیق ربانی مستقلا
نتیجه رای صائب و تدبیر ثاقب و فکر متین و رای دوربین آنحضرت است و
احدی در آن مدخلی نیست بیت الحق بفنون رای انور او

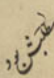
همه اسرار مبدا است و معاد :: عقده های جهان دانش را
هیچ طبعی چو طبع او نگشاد :: طفل رایش ز بس خردمندی
بیشتر از تجربه پیر استاد :: چون آنحضرت بنفس نفیس متکفل مهام
سلطنت و عالم آرای گردید با وجود حداثت سن و کثرت اعدا و قلت اعوان و انصار
بالطاف الهی و نیروی بخت و مساعدت اقبال و دانش خداداد و خرد مادرزاد
بی انتظامی امور دولت در اندک زمانی سلطنت بنوعی نظام و انتظام گرفت که مصراع
که خیره ماند درو دیده اولی الابصار :: زیرا که دو سال پیشتر ازین که ممالک ایران
از پادشاه قاهر نافذ فرمان خالی بود و بعضی از جهلای لشکر و سران سپاه و معتبران
طوایف از جهالت و نادانی و تیره رای خود رای گشته و گروه گروه شده بودند و این جنس فساد

ایشان بلوث نااخلاص آلوده شده و در هر سری سودای پدید آمده بود
و بدین جهت خللها بمملکت راه یافته و دشمنان قوی دست و ازبک از دو طرف
طمع در مملکت ایران کرده و در هر سال مملکتی از دست رفته بود و با اختلال و فتور
احوال همت بتدارک احوال ایران کرده گماشته اول جمعی از امرای مفسد و سران
سپاه که بر شده بی اعتدالی خود ترقی نموده بمرتبه امارت و سلطانی و خانی رسیده
بخودسری عادت کرده در میانه ایل و اویماق جا و الفتنة نائمة فتنه اندوزی
میکردند دفع و دشمن خانگی کرده اولی دانسته یک یک ازین طبقه را بوفور سعی
و حسن تدبیر بدست آورده بپای عدم فرستادند و مردم کار آمدنی
را تربیت نموده بمراتب علیا و درجه امارت رسانیدند و رفته رفته آن شیوه
مردم را فراموش شد و اختلالی که واقع بود در روی بانحطاط ادوار و اوامر و نواهی
پادشاهی در میانه لشکر نافذ گردید و ممالک از دست رفته بدست در آمده
بسیاری از محال بران افزود چنانچه در صحیفه ثانی جابجا در محل خود گذارش می یابد

مقاله چهارم از شایستگی رتبه صاحبقرانی و ذکر مخاطرات و قرانات سعادت قرین جام

برانظار ارباب بصایر مستور نخواهد بود که بر القاب هر یک از سلاطین متقدم
که عبارت صاحبقرانی افزوده اند اکثر تکلفات منشیانه و تواضعات
مترسلانه است و این معنی در شان معالی شان حضرت اعلی کما هو حقه متحقق است
زیرا که از روز ولادت با سعادتش الی غایة قرانات مختلفه آسمانی روی
داده که احکام آن مصدق احوال آن شهریار است و بدلایل نجومی هر یک از آن
قرانات مختلفه آسمانی بر خروج و ظهور صاحبقران ذوی الاقتداری دلالت می کند

نگاه را گمان اختر شناس که بدیده تامل و تعمق دران نظری نماید بر ظهور سلطنت و ثبات
دولت ان رفیع منزلت والا مرتبت دلالت نموده ذات محمدت منقبتش مظهر
آثار و احکام آن قرانات چه تخصیص قران علویین که در سال اثنی عشر و الف در
برج قوس مثلثه آتشی واقع شد و احکامی که منجمان سلف خصوصا مولانا محی الدین
انار و بازی که از مهره این علم شریف بوده نوشته دلالت بر ظهور صاحب دولتی
مینماید که در زمان خجسته نشانش تغیرات در اوضاع روزگار و مذاهب و ادیان
مختلفه شده خرابی با حوال بعضی از آنجا ممالک راه یافته اسر و نهب و قتل و
غارت عظیم شیوع و وقوع یابد و این معنی در زمان فرخنده نشان آنحضرت در
آذربایجان و شروان و گرجستان روی نمود که مذاهب و ادیان باطله که بتعاریف
ایام دران ممالک انتشار داشت بشعشعه تیغ ابدار صاعقه کردارش خلل پذیر
گشته از عبور لشکر قیامت اثر با قتضای فلک ما ثر ان خرابی بعضی محال اسلامی
راه یافت و خلقی کثیر از مسلم و غیر مسلم از اوطان جلا شده و در سایر بلاد و امصار
پراکنده گشته نهب و اسیر و قتل و غارت عظیم در گرجستان وقوع یافته دقیقه
از دقایق آن فرو گذاشت نشده چندین از نفس از نساء و صبیان غیر ملت بجرگه
مسلمانی در آمدند و بوقف و عقیده عوام الناس که معظم مخاطرات را قران می
نامند آنحضرت از اوان رضاع الی یومنا هذا خطرهای عظیم و قرانهای بزرگ
گذرانیده که هیچ صاحب قرانی را روی نداده اول جدا شدن اطفال از مادر و بدر اعظم
شدائد و آلام است و آنحضرت را ابتدای این مخاطره عظیم روی داد دوم آنکه
در زمان اسماعیل میرزا که قتل شاهزادگان وقوع یافت این فعل ناپسند منتهای



سلطنتش بود

سلطنتش بوده شاه قلی سلطان یکان لله آنحضرت را در هرات بقتل آورده جماعت
الی حارس و نگاهبان ذات اشرف شده پرده حجاب بر چهره جاه و طلبان دنیا
پرست کشیده شد و ذات مقدس آن دست برد قضا از کید و غدر طاغیان
مصون ماند سیم که اعظم مخاطرات است آن بود که علیقلیخان شاملو
تولی کرمن الجمهور شهور گشت العلم عند الله از جانب اسمعیل میرزا بدین امر شنیع
مامور گشت و در ماه مبارک رمضان بهرات رسیده بالهام آسمانی بمضمون اللیل
حبلی عمل نموده با وجود کمال بیم و هراس تا اختتام ماه رمضان صبر نموده در شبی که
وقوع این امر ناپسند تصمیم یافته بود قاصد قدر مسیر رسیده خبر فوت اسمعیل میرزا و مژده
نجات رسانید والحق ظهور امثال عجیب از غرایب حالات صاحب قرانیست
چهارم آنکه بحسب تقدیر مخالفت میانه امرای خراسان و عراق روی داده نواب
سکندر شان و شاهزاده عالیمکان سلطان محمد میرزا چنانچه در محل خود سمت
گذارش یافت لشکر بخراسان کشیدند الفریقین در سر پل تور بیان محاربه عظیم
بوقوع پیوست و شکست بلشکر خراسان افتاد و حضرت اعلی در اثنا گیر و دار و شکست
اعوان و انصار در معرض پس با چندی نفر از ملازمان جان نثار از ان معرکه هولناک بسلامت
بیرون رفته از ان حادثه سالم ماند پنجم آنکه حضرت اعلی در هرات تشریف داشتند
چون در لوح قضا ثبت بود که آن بلده مدت او زیکیه در آمده محصوران بقتل و اسیر گردند
میانه علیقلیخان لله و مرشد قلیخان که با یکدیگر در دوست موافق بودند وحشت و عناد
بهم آمده مهم منجر بجدال گردید و از تقدیر الهی طبقه شاملو که در ظل لوای سعادت انتمای
آنحضرت بودند چشم زخم قوی یافته مقهور گردیدند و در آن معرکه بروح حضرت اعلی چند

جا زخم تیر و علامت نیزه رسیده بود و الهی بذات مقدس نرسید و بتوجه جاذبه روح مقدس
حضرت امام الجن والانس مشهد مقدس تشریف آورده از آن دو مخاطره عظیم سالم ماندند
ششم آنکه جماعتی عظیم آنحضرت را طاری گشته جنایات بزودی از امرای مختلفه بتخا
نشستند و در شیراز از اسب افتاد و چندگاه صاحب فراش بود و لطف الهی نگهبانی نمود
هفتم آنکه در روز جنگ خیال اغلی که ملازمان رکاب اقدس کفار را از انتظار بجته
اثر دوری آورده شخصی قوی هیکل زورمند از اکراد و کفری خنجر آبدار از موزه کشیده
بر سر آنحضرت دویده خود را بالای بدن بی‌بدن بیش انداخت و آنحضرت بدستیاری
عنایت الهی و قوت سرپنجه با تشایی سر دست او بنها در ابدت مبارک گرفت خنجر
از دست او بیرون کشیدند و از آن کید عظیم ببی بذات مبارک نرسید چنانچه تفصیل این
قضایا هر یک در محل خود بعضی ثبت گذارش یافته و بعضی خواهد یافت انشاء الله تعالی
وحده العزیز **مقاله پنجم در عدل پرایی و امنیت طرق و ترفیه حال عباد** چون منتظم امور سلطنت
استقامت مملکت و امنیت طرق است و در ممالک ایران این شیوه مفقود گشته
تردد و آمد و شد خلایق بغایت دشوار شده بود و آنحضرت در بدایت حال متوجه رفع
این اختلال گشته تحقیق کردند که در هر ولایتی معظم قاطعان طریق چه جماعت‌اند
همه بر افنا و اعدام این طبقه در اندک زمانی اکثر سرداران این گروه را بحبس سعی و
تدبیر بدست آوردند بعضی را که در میانه ایشان از این قبیل سهولتان بودند رای دور
بینش مصلحت اندیشی کرده از سیاست ایشان گذشته بملاطفات گوناگون
مطمئن خاطر ساختند و ایشان در ازای این ملاطفت و جانبخشی در مقام خدمتکاری
و ابتر فنار خاطر اشرف درآمده راه خطا را گذاشته بسلک انقیاد و فرمان پذیری درآمدند

وبعضی دیگرا

و بعضی دیگر را بی ملاحظه بشحنه سیاست سپرده خلایق را از شر آن طایفه آسودگی
و این معنی موجب امنیت طرق گشته تجار و سوداگران از اطراف و اکناف عالم بممالک
محروسه تردد و آمد شد آغاز نهادند و همیشه طرفه حال رعایا نصب العین ضمیر انور بود
نیت حق طویتش معروف بر آنست که خلایق و عباد الله در زمان دولت ابد مقرونش
در مهاد امن و امان آسوده بوده دست تعدی که باعث تشویش خاطر خلق الله بود از
ممالک کوتاه فرمودند و از وجوهات دیوانی تخفیفات کلی برعایا داده‌اند اولا وجوه
سرکله عراق که قریب یازده هزار تومان عراقی میشود بمردم آن ولایت عنایت فرمودند
سکنه آن ملک را که وسط معموره ایران و مقر سلطنت ابد بنیان است باین عطیه
عظمی از مردم سایر بلاد و ولایات امتیاز بخشیدند و دیگر در ماه مبارک رمضان کلی شعبان ممالک
را از تکالیف دیوانی معاف فرموده مال یکماهه و احداث جمیع ممالک را که هر دو از
قرار عمل دیوانیان قریب به بیست هزار تومان میشد برعایا تصدق نموده‌اند که در
ماه مبارک که ایام طاعت و عبادت است از خواست و طلب دیوانیان فارغ بال
بوده بوظایف بندگی معبود حقیقی قیام نمایند و همواره طبع شریف آنحضرت مایل
آنست که احوال اهل فقر از غنا و تنگدستی بثروت و غنا تبدیل یافت عموم خلایق
در قلمرو همایون صاحب مکنت بوده از رنج تهی دستی رهایی یابند و جمعی از اشراف و اعیان
که منقباریف زمان پریشان حال گردیده‌اند مساعده و از راس المال از سرکار خاصه
شریفه بطریق چسنه داده‌اند که سرمایه کسب معیشت رفاه حال و روزگار گذرانند و
مشغول الذمه بدیوان و رباخواران چنشران مال نباشند و مکرر مبلغهای کلی برسبیل
مساعده بجمعی از شیعیان فقیر الحال و ارباب عقیدت و اخلاص داده‌اند و تا فی الحال

تصدق فرموده از ثواب آن و حسنه بهره مند گردیده اند والحق تا حلیه تحریر
کتابت ظهور یافته مرقوم شده و مدلول این بیت که **بیت** الهی چو برخیش آگهی
چو نیت بخیر است خیر پیش دهی ؛ امید بکرم الهی آنکه سالهای بیشمار بر مسند فرمانروائی
تمکن بوده بدیگر خیرات و مبرات و مرضیات الهی موفق گردد **مقاله ششم در فنا و**
امر که از حکمتهای الهیست آنکه از بدو خلعت طینت آنحضرت بتقاضای آتش مزاجی سرشته شده
در سیاست مجرمان واجب السیاسه بفرمان قهرمان عمل نموده اصلا در عقوبت گناه
کاران بیدولتان که جزو اعظم سپهداری و مملکت آرایی و رعیت پروریست با وقوف
دنیوی و ملاحظه ارباب عزت و غیرها سامحه و تاخیر جایز نداشته و نمیدارند
و این معنی در آغاز دولت خداوندگاری بخشیده و آوازه سطوت و صلابتش در اطراف
و اکناف منتشر گشت و دست ارباب جور و تعدی از گریبان اهالی زیردستان کوتاه
گردیده از بیم سیاست آثار معدلتش گرگ و میش با هم آمیخته مخالف و موافق دعاگویش
نموده اند و از هر رکبه نگر این بوده و بهر کس خدمتی رجوع می فرمودند یارای آن
نداشت که لحظه تاخیر در آن نماید مثلا اگر بپدری حکم قتل پسر میفرمایند همان لحظه تا
زمان قضا و قدر بامضا میرساند و اگر پدر از روی شفقت ابوت تاخیر در قتل پسر
جایز دارد حکم بکشتن آن فرمایند و اگر او نیز تعلل نماید دیگری بقتل هر دو ما
پروازد و بدبخت نفاذ امرش مرتبه اعلی یافته احدی را زهره آن نیست
که لحظه از فرمان قضا جریانش تخلف تواند و قبل از جلوس همایون یساقی که روی
میداد طوایف قزلباش در رفتن یساق تعلل نموده جمعی که ملازم و صاحب مواجب
بودند اگر در خانهای خود توقف نموده نمیرفتند و غیر ملازم خود بطریق اولی این معنی را منظور

انور رو

انور رو ظهور انداخت تحقیق سپاهیان و ایل و اویماقات ممالک نموده حکم فرمودند
که هرگاه یساقی واقع شود جمیع سپاهیان خواه ملازم باشند و خواه نباشند کسی
بجهت غیرت دین و حفظ ناموس و صیانت اموال اهل و عشیرت حاضر گردد و هر
در هنگام یساق در خانه توقف نموده حاضر نگردد و کسی از مردم آن ایل حقیقت
عرض نماید که فلان شخص استطاعت آمدن یساق نداشته و نیامده حسب الحکم بقتل
او مبادرت نمایند و اموال و اسباب و مایعرف او از آن کس باشد و اگر مردم
آن ایل جانب داری کرده این معنی را مخفی داشته عرض نرسانند آن طایفه عموما مورد
سیاست خواهند بود و بعد از ترتیب که یساق واقع شد هر کس نیامده بود بسیاست
رسیده اسباب و اموال او بمخبران تعلق گرفت و این معنی موجب واهمه خلایق گشته
هرگاه یساقی روی میداد پیاده و سوار بهم میرسیدند و هیچ آفریده را قوت و قدرت
آن نبود که در خانه توقف تواند نمود **مقاله هفتم در موضوعات آیین جهانداری و قواعد**
فرمان روائی اگر دانشوران خردور حضرت اعلی را واضع قوانین سلطنت گویند
روا است و اگر دانش آموز سلاطین جهانش خوانند سزا است زیرا که قاعدهای سنجیده
و راه و رسم های روائی از آن حضرت بظهور آمده از جمله چون از پیدولتان طاغی
در ایام اختلاف بی اندامی بسیار سر زده عقاید ایشان بنسبت دودمان قدس
نشان صفوی اختلاف پذیرفته بود رای جهان آرا بدین قرار یافت که جهت انتظام
امور دولت و مصلحتهای نهانی که بالهام آسمانی در ضمیر پادشاهان والاشکوه پرتو
ظهور دارد و ظاهر بینان عالم صورت را از آن خبری نیست سوای آن طبقه جمعی دیگر
را در سلک سپاهیان در آورند به نهجی جمعی کثیر از غلامان گرجی و چرکس و غیر ذلک

را در سلک سپاهیان در آورده تولکلی قاپچی که درین دودمان رسم نموده
تعیین فرموده‌اند و چندین هزار نفر تفنگچی قدر انداز از اویماقات جغتای و عشایر
عرب و قبایل عجم از خراسان و عراق و آذربایجان و طبرستان ملازم رکاب ظفر
نموده اکثر اجامره و اجلاف هر ولایت را که مردم جلد کارآمدنی بودند و همیشه
در آن ولایت بدولتی نموده عجزه و ساکنین از بی اعتدالی ایشان متضرر گشتند
در سلک تفنگچیان اشرف در آورده‌اند که هم رعایا و عجزه بعد الیوم از شر ایشان
ایمن باشند و هم در رکاب نصرت انتساب بخدمات قیام نموده در معارک
کارزار مکافات عمل یابند و مجموع این طبقه را داخل دفتر غلامان نموده‌اند
والحق وجود ایشان جهت فتح قلاع و بلاد ضروری بود و فواید کلی بخشید دیگر بهر کس
از امرا و اعیان حکومت لایقی شفقت شود و حفظ شوارع بعهده هر کس فرمایند
مشروط بر آنست که بواجبی ضبط و نسق کرده مال هر کس از تجار و مترددین و سکنه
هر بلاد دزد و حرامی برده پیروی نموده پیدا کرده بصاحب برسانند و الا خود
از عهده بیرون آیند و این قاعده را در کل ممالک مستمر ساخته بدین جهت اموال
خلایق محفوظ و ابواب زد و عالمیان بممالک محروسه مفتوح است دیگر
از قواعد سپهداری و آیین مصلحت اندیشی اقتضای آن کرده که آنحضرت از هر کس
سوالی فرمایند از کذب و خیانت مبرا بوده جواب بر نهج راستی و صواب دهند
زیرا که خلاف گفتن با همه کس من جانب الله منهی و مذموم است فکیف با پادشاه
زمان و مرشد و ولی نعمت چگونه مذموم نباشد و بنا بر این اگر مخبر بشود با اعتقاد
آنحضرت دروغ بولی نعمت خود گفتن جزو اعظم جرائم گشته و از هر کس کذب و خلاف

سر زده بعد از ظهور آن در سیاست مطلقا تاخیر نفرموده رقم مردودی
بر ناصیه حال ایشان کشیده نتیجه آن از اسلاف با عقاب و اخلاف سرایت
می‌نماید درین ماده کمال رسوخ و غلو دارند و اگر از احدی مثلا اعمالی چند سر زده
باشد که مکافات آن جز قتل نباشد و آنحضرت از حقیقت آن سوال فرمایند
آن بیچاره جز راستی چاره ندارد و عقیده مردم آنست که اگر کسی دروغ بآنحضرت
گوید گویا همان لحظه ملهمان عالم غیب خبر رسیده‌اند و در مخیله هیچ طراری خطور
نمیکند که حکایتی که اندک شایبه کذبی با آن باشد به آنحضرت عرض نماید
و فواید این معنی در امور جهانداری و عدل پروری محتاج به بیان **مقاله هشتم در بی**
تعینی و درویش نهادی و بی تکلفیهای آنحضرت و جمعیت ضدین این شهریار کامکار بر خلاف
قاعده اهل روزگار آب و آتش را بیکدیگر امتزاج داده ضدین را باهم
جمع نموده‌اند چنانچه کمال حدت طبع و آتش مزاجی و قهاری و عظمت و شکوه
و جلال و پادشاهی را با نهایت ملایمت و همواری و درویش نهادی و بی
تعینی جمع کرده‌اند **بیت** یکسان برش ز خوش منشی * تخت شاهی و
نطع درویشی * در هنگام ملایمت و کوچک دلی چنان بی تکلفانه و مخصوصانه
بمردم اهل و ندما و ملازمان و غیر ذلک خصوصیت و آمیزش می‌نمایند که گویا یاران
و برادران یکدیگرانند و در سایر احوال بتخصیص در حالت قهاری و عظمت و شکوه
جلال بنوعی که آثار غضب از ناصیه همایونش لامع میگردد که تمام مردم که همصحبت
و انیس و جلیس بوده‌اند و یارانه و برادرانه و بی تکلفانه سلوک می‌نمودند حد و یارای
آن ندارند که حرف بی نسبت که مشعر بر اندک دلیری و جرات و سوء ادب باشد

بر زبان آرند و امرا و سلاطین بلکه ظرفا و ندما نیز جرات تکلم و حرف زدن
معقول ندارند تا بغیر آن چه رسد و این هر دو شیوه را با یکدیگر جمع کرده بر طاق
بلند نهاده اند. بیت گهی در تواضع چو اهل سلوک • گهی از تف قهر سوزد ملوک
ز راه تکلف کشیده دهان • ز کبر و منی گشته دامن فشان • تعجب و تکبر مدار روشی
از آنست بر عالمش برتری مقاله نهم در ذکر احقاق حقوق خدمتکاران و دوری جستن از
متکلفات ایشان از خصایل مرضیهٔ آنحضرت اشفاق و مرحمت نسبت بعموم ملازمان
اخلاص کیش و احقاق خدمتگذاران و جانسپاران حلال نمک راستی آیین بی
خاطر و رعایت جانب ایشان و درین ماده باقصی الغایت توجه مبذول داشته
این شیوه پسندیده را بنوعی مرعی میدارند که هیچ یک از سلاطین روزگار روادار
فتوت را درین باب دعوی برابری با آنحضرت نیست و مادام که مسالک حلال
نمکی و رضا طلبی ثابت قدم باشند توجهات بادشاهانه از ایشان دریغ نداشته
بلکه سهو و خطا و زلل و تقصیری که از بندگان ناشی و غفلت بظهور آید از منهاج توهم شفقت و
عاطفت عدول نفرموده از فراخ حوصلگی بعفو و اغماض شاهانه گذرانیده خاطر
شریف را غبار آلود نمیسازند و هر یک از ارباب عقیدت و ملازمان جانسپار
ذوی الحقوق ودیعت حیات بتقاضی اجل سپارد و یا در محاربات که در راه دین
و دولت اتفاق افتد نقد جان گرانمایه بتمامیت در شاهراه اخلاص نثار و
ایثار کرده اند در رعایت بازماندگان زیاده از متوقع ایشان مرحمت بظهور می آورند
و صاحبان مناصب عالیه را هر چند پسران ایشان بجهت حداثت سن کودکی و آن
وقت شایستگی نداشته باشند بنابر فتوت ذاتی و مروت جبلی احیای آن سلسله

کرده همان منصب

کرده همان منصب را به پسران ایشان تفویض میفرمایند و چون اموال و ذخایر بعضی
در نظر عاقبت بین همتش بغایت بیقدر و قلیل الاعتبار است اگر الاف و الوف
از متوفیان اخلاص شعار مانده باشد بوفور مرحمت و اقتضای قاعده مروت
و حفظ آداب شریعت برخلاف اکثر سلاطین نظر التفات بران نینداخته بورثه
او مسلم میدارند که کاوش احدی میانه ورثه قسمت شود و این شیوه پسندیده
تر دیگر کارآگهان حقایق بین بر جمیع خصایل و مستحسنات مقدم است زیرا که
در اکثر اقالیم سبعه سلاطین جهان این شیمه کریمه را ادنی مراتب حق شناسی و
وحق گذاری میدانند و از اینجاست که همواره تایید ربانی و توفیقات آسمانی مؤید
مؤید و موفق میگردند مقاله دهم در شگفتگی طبعی و تعارف احوال عالم و طبقات امم بعد از
فراغ از مشاغل امور سلطنت و جهانداری و مهمات ضروری کارخانه خلافت و داد
دهی اوقات شریف را بنشاط و شادمانی گذرانیده همواره بزم جوی و مجلس آرا
بوده باقتضای نشاء جوانی و کثرت یک آرایندگان بزم کامرانی از تجرع باده خوشگوار
و صحبت گلرخان سیم عذار گلستان بود و چمن حیات و زندگانی را نضرت
و طراوت می افزایند این شیوه را با کمال فضل است و گاهی جمع نموده لحظه
از تدبیر امور مملکت داری و حفظ مراتب مهام سلطنت غافل نبوده جزوی و کلی
و نقیر و قطمیر آنچه در ممالک ایران بل عرصهٔ جهان سانح میشود گویا بر ضمیر منیرش
پرتو ظهور می اندازد و منهیان گماشته اند که از کماهی حالات کماهو حقه واقف
و آشنا بوده طرح آشنایی با اکثر سلاطین عالم انداخته بادشاهان اطراف از
اقصی فرنگ و روس و هند با آنحضرت در مقام الفت و دوستی بوده محبتش در دلها

خاص و عام از دوست و دشمن و آشنا و بیگانه وطن دارد و مرکز درگاه سدره
اشتباهش آرامگاه شد ایلچیان سلاطین و تحف و هدایا از ربع مسکون خالی
نیست و آنچه در زمان خجسته نشان آنحضرت درین امر وقوع یافته در زمان
آبا و اجداد عالیمقدارش کمتر بظهور آمده و آنحضرت را با هر طبقه آمیزش صحبت خاص
باکثر لغات متعارف و غیر متعارف عالم بوده بهر طایفه بلغت آن طایفه تکلم
میفرمایند و باشعار فارسی دانا بوده شعر را خوب می‌فهمند و تصرفات می‌نمایند
و گاهی بنظم اشعار زبان میگشایند و در موسیقی و علم ادوار و قول و عمل سرآمد روزگار
اند و بعضی از تصنیفات آنحضرت در میانه ارباب طرب مشهور و معروفست
و زبان زد اهل ساز و لطایف و ظرایف رنگین و سخنان دلپذیر شیرین از آنحضرت
بسبیل ظرافت و خوش طبعی بسیار سر میزند **مقاله یازدهم در ذکر آثار خیر و**
انشا و احداث عمارات از آنحضرت آثار خیر بسیار در صفحه روزگار یادگار است
و بالطبع بانواع خیرات و مبرات و تصدقات و انشا و احداث عمارات مایل
بوده جمیع املاک موروثی و کسبی خود را که قیمت عامله آن کم از هزار تومان بود وقف
حضرات عالیات چهارده معصوم علیهم السلام نموده حاصل از آنکه بعد از موقوفات
لابدی هفت هشت هزار تومان میشود بوظایف و ادرارات علما و صلحا و ساکنان
اماکن شریفه و سایر مصارف صرف می‌نمایند و بر کل اسباب و تملکات
و مایعرف سرکار همایون رقم وقفیت کشیده و در صرف آنها بمصارف خود و نیات
توجه مبذول میدارند و همانا این معنی من السلاطین مخصوص ذات حمیده صفات آنحضرت
و در ازمنه سابقه و قرون ماضیه کمتر اتفاق افتاده و در اکثر ممالک عمارات عالی

از مساجد و مدارس و بقاع الخیر و منازل فرح‌بخش و دلگشا و باغات و بساتین
فردوس نما طرح نموده باتمام آن موفق شده اند اگرچه تفصیل هر یک از متعلقات آن
در محل خود سمت گذارش یافته اما از اطناب احتراز نموده در صدد رقم مجملی از آنها
مرقوم میگردد و القصه در عمارت عالی و معموری دلها و آبادانی بلاد و کشور اهتمام دارند
و آنچه در مشهد مقدس معلی زینت یافته توسیع صحن آستانه مقدس و ایوانهای
رفیع و عمارات دوران و نقاشی و زیب و زینت حرم محترم و احداث خیابان
و اجرای نهری از میان خیابان و حوض عالی در اندرون صحن که همیشه در آن آب
مالامال و موجب دعای خیر زوار و سکنه آن روضه سدره مثال است و گنبد عالی
تربت شریف عارف ربانی خواجه ربیع المنعم در بیرون شهر در کمال زیبایی و زینت
که در خوبی و شیرینی عمارت عدیم المثل است و عمارات قدمگاه شاه دیو
گری و ایوانها و عمارات متصله بآن و حوضی که آب از کوه رفیع بفواره میریزد و
احداث خیابان و غرس درختان که خصوصیات آن مقام فلک فرسای
و مصداق سر من رای است و در دار الارشاد اردبیل عمارات آستانه متبرکه
سید جبرئیل قدس سره العزیز که پدر بزرگوار حضرت قطب الاولیا شیخ صفی الحق
والحقیقت و الدین طاب ثراه و جد دهم حضرت اعلی شاهی ظل اللهیست و مجمر طلا
صفه پابرهنه مبارک و مجمر نقره و دیگر زینتهای حظیره مبارکه و تجدید عمارت
مزار کثیر الانوار حضرت عارف ربانی شیخ زاهد گیلانی و ترتیب عمارات عالیه
تربت شریف حضرت سلطان الاولیا و المحققین شیخ شهاب الدین اهری قدس
سرهما و باغ بهشت آسای آن روضه فیض انتما و آنچه در صفاهان جنت نشان احداث

فرموده اند اولا در شهر مسجد جامع عالی واقع در جانب جنوبی میدان نقش جهان
که طاق مقصوره اش ثانی از گنبد هرمان و با طاق نه رواق فلک توامانست
و آنقدار سنگهای مرمر که در جداران ثانی بیت المعمور بکار رفته سیاحان
عرصه گیتی کثرتشان داده اند مجلان معبد فردوس نما در زیب و زینت و
دلگشایی رشک مسجد اقصی است و مسجد دیگر در برابر درگاه دولتخانه در غایت
زینت و صفا و مدرسه و دار الشفا و حمامات قیصریه و بازارگاه دور میدان
مع بالاخانها و کاروانسراهای عالی و درگاه پنج طبقه دولتخانه و خلوتخانهای
زرنگار موسوم به سروستان و نگارستان و گلدسته و عمارت سه طبقه و حوض
خانها و خیابان موسوم بچهارباغ تخمینا یک فرسخ و باغات و بساتین که در دو
طرف خیابان احداث شده و عمارات عالی که در هر باغ ترتیب یافته بیرون
از حیز شمارست و در وسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده
رود بسته اند که سیاحان عرصه گیتی مثل و مانند آن در هیچ ولایتی ندیده اند و شهر
عباس آباد که در جانب غربی بیرون شهر صفاهان جهت مسکن تبریزیان احداث
شده در غایت حسن و نزاهت و خرمی و جداول انهار رشک روضه رضوان و
نهر جهان است و در مواضع باغ گونه که گویا آب و گلشن را با عیش و عشرت
سرشته و تخم خرمی در وکشته اند و باغ خوش و رباط کاه خانی و رباط دیگر
در پایان خرکوش زمین و از زرود دشتستان اصفهان و نطنز و کشن زد که همیشه از
هجوم قطاع الطریق محل خوف و خطر ترددین بود و حالا امن آباد است و در دار السلطنه
قزوین درگاه و دولتخانه و خلوتخانه دو طبقه زرنگار موسوم بعمارت نو و کاروانسرای

عالی و دو عمارت

عالی و دو عمارت جهان نما واقع در شرقی و غربی میدان سعادت و در کاشان
منازل و رواق بهشت آسا و دولتخانه مشتمل بر چند عمارت مع باغات دلگشا و حمام
و کاروانسرا و بند قهرود و رباط و پشتکن و رباط سیاه کوه و فرش راه خیابان
سیاه کوه که قریب ده هزار تومان تخمینا صرف شده و چند فرسخ سنگ و آهک
استحکام یافته موجب دعای خیر مترددین است و در مازندران جنت نشان از
احداث فرحاباد جنت نها در کنار دریا که رودخانه موسوم به تجن رود از آن
میان میگذرد و پل عالی و خیابان که از آن بلده جنت نشان تا بلده ساری تخمینا چهار فرسخ
طرح انداخته سنگ بست نموده اند و عمارات عالی که در هر باغ ترتیب یافته بیرون
از حیز شمارست و در وسط خیابان مذکور پل عالی مشتمل بر چهل چشمه بر زاینده رود
بسته اند که سیاحان عرصه گیتی مثل و مانندان در هیچ ولایتی ندیده اند و شهر عباس
آباد که در جانب غربی دولتخانه و بازارگاه و حمامات و باغات فرح بخش جنت
مثال در آن بلده جنت نشان طرح انداخته از غایت نزاهت آن بلده شریفه
خلایق و اوسط الناس و ارباب قناعت بتوطن آن بلده فاخره رغبت نموده
چندین هزار خانه وار از مسلم و غیر مسلم از اطراف و جوانب جمع آمده از حوادث ایام
در ظل معدلت همایونش استظلال جسته اند و الیوم شهری باین عظمت و شوکت و ازدحام
معلوم نیست که در بلاد اسلام بوده باشد و عمارات و باغات مرغوب واقعه
در ساری و آمل و دریاچه و عمارات عالیه بارفروش ده و در اشرف خانهای بتکلف
زیب و زینت و باغ و چشمه و حوضخانه که در بالاخانه عمارات باغ مذکور ترتیب
یافته آب را از مکان مرتفع نبتون غربیه بالا برده بحوض نقره میریزد و دیگر باغات

و حمامات و عمارات دیگر در هر قریه چنین تفنون غریبه بالا برده بجوحن نعمت قصبه
مذبور موسوم بباغات که در مکان مرتفع ترتیب یافته مشتمل بر تالارها و ایوانها
و دریاچه و فوارها و حمام و باغچه فردوس نما که از نظاره آنها دیده عقل را حیرت
افزاست و از اصفهان تا قصبه اشرف در هر مرحله چهار فرسخی عمارتی مشتمل بر خانهای
نشیمن و بیوتات و باغچهاست که اکثر حمام دارد و در جمیع بیوتات باحتیاج نزول
همایون مهیا و آماده است و در قصبه استراباد عمارات دولتخانه و در نظر باغ
تاجاباد و مع عمارات درگاه و بالاخانها و حمام و غیره باغ عباس آباد و ما بین نطنز
و کاشان و در دار السلطنه تبریز نمکتاد مزار عین علی و زین علی و تجدید عمارت
مسجد شاه جنت مکان و در حدود همدان در شهر نو بمجال پای کوه بیستون بر بالای
جهت نزول ازدار عتبات عالیات ترتیب داده باتمام انها سعادت توفیق
یافته اند و آنچه تا حین تسوید این دفتر ترتیب یافته رقم ثبت یافته امید که هر یک
از بناهای خیر سبب فتح و فیروزی گشته آثار آن بر صفحات روزگار یادگار باشد

مقاله دوازدهم در بیان وقایع و محاربات و فتوحات دولت همایون

چون مع جمیع
مواد توسل آنحضرت بدرگاه اهل البیت لهذا همیشه نتیج ظفر اختصاص یافته
از بدایت جلوس سعادت مانوس الی یومنا هذا ابواب فتوحات بر چهره امانی
و آمال آنحضرت مفتوح میگردد و معظم قضایا و محاربات قوی که آنحضرت را
در ایام جهانداری روی داده و ممالکی که بزور بازوی همت بحوزه تسخیر کشیده بموجبی است
که در ذیل این دفتر هر یک در محل خود سمت گذارش تیمنا و تبرکا در خاتمه این کتاب
بذکر مجملی از آنها اشعار میرود و بالجمله در آغاز جلوس اورنگ سلطنت چون گلشن

سرای دولت

سرای دولت با خس و خاشاک آمیخته از راه جسری اش ده بود و بعضی خود
رایان بی عاقبت سر از جیب معصیت بر آورده لوای تجبر و تکبر افراشته بودند
دفع و شکستن خانگی را لازم و واجب دانسته از مقر سلطنت بصفاهان و از آنجا
بشیراز توجه نموده یعقوب خان ذو القدر را که در قلعه اصطخر و سنغان را که
در قلعه کرمان متحصن شده بودند دفع نموده عود فرمودند و همت بتسخیر قلعه دیو لتار
سپاه منصور و دفع ان مخذول طاغی گماشته بعد از فتح و ظفر قلعه را
با خاک یکسان و قلعه وجودش او ویران ساختند و بعد از آن چون از
خان احمد والی گیلان لاهیجان آثار خلاف بظهور رسیده با پادشاه روم
بازگشت نموده بود لشکر بتسخیر آن فرستاده او را از مملکت اخراج نموده
آن ولایت را متصرف شدند و بعد از آن گیلان رشت را که علیخان فومنی
بتغلب متصرف شده بود ضمیمه عرصه آن ولایت گردانیده کل عرصه گیلانات
را از خاشاک ارباب طغیان پاک کردند و قلعه سپند ازاکه امیر حمزه خان
طالش وله باینده رخان تصرف نموده دم از استقلال میزد بحسن تدبیر و اصابت
ضمیر منیر تسخیر فرموده گنبد همت بر گرد تسخیر قلاع بهرا رتفاع مازندران که ملک
موروثی و در هنگامی که در میانه ملوک انقسام یافته همیشه محل شورش
و غوغا بود و اند آخر بنیروی اقبال داخل ممالک محروسه گردانیده مهبط
امن و امان ساختند و بجانب استرآباد لشکر کشیده شاه وردی خان را
عباسی را که آثار طغیان و عصیان ازو بظهور رسیده بدست آورده دود
از آن دودمان برآوردند و از آنجا ممالک و اطراف مسالک را از خس و خاشاک

سیدوقتان هرطایفه را که گروانیده و تدارک احوال خراسان پرداختند
بکه و نوبت که عبدالمومن خان ولد عبدالله خان اوزبک بخراسان آمده متوجه
تسخیر قلاع نیشابور و اسفراین و غیره گردید و رایات نصرت آیات
بدافعه او می‌شتافت تاب مقاومت در خود نیافته بمقابله لشکر منصور در
نمی‌آمد تا آنکه بمقتضای الامور مرهونة باوقاتها موکب جهانگشای بدار السلطنه هرات
توجه نموده در پل سالار رباط پریان با دین محمد خان ولد جانی بیک سلطان
خواهرزاده عبدالله خان بعد از کشته شدن عبدالمومن خان که در دار السلطنه
هرات مسند فرمان دهی تمکن یافته بود مصاف داده مظفر و منصور گشت و دین
محمدخان در معرکه زخمی گشته بعالم آخرت شتافت و عاقبت ملک خراسان بتصرف
اولیای دولت ابد بنیان در آمد و از آنجا عزیمت بصوب استراباد معطوف داشته
طاغیان آن ولایت را از میان برداشته رسم سیاه پوشی را برانداخت و در
سال دیگر نور محمد خان والی مرو شاهجهان که بمعاونت آنحضرت بسلطنت ملک موروث
رسیده بود سر از گریبان عصیان برآورده آثار خلاف بظهور آورد موکب ظفر قرین
بتسخیر آن ولایت توجه نموده او را بدست درآورده قلعه ابیورد و نسا و ماهنا و
درون و مرو شاهجهان را ضمیمه ممالک خراسان ساخت و در پارس ئیل سنه عشر
والف بجهت باد افره اوزبکان و تخریب ولایت ایشان بجانب بلخ لشکر کشیده
قلعه اندخود را که در متانت و استحکام شهره جهانست و سلاطین ماتقدم را که اراده
تسخیر آن نموده اند کمتر ارتسام پذیرفته بیک روز محاصره فرموده روز دوم
فتح نمودند و تا مدت بیست روز در ظاهر بلخ خیمه اقامت نصب نموده باقی خان برادر دین محمد خان

اوزبک که پادشاه ماوراءالنهر و ترکستان شده بود در شهر متحصن شده جرأت مقابله
نیافت و عرصه آن ولایت را بتاراج حادثه داده معاودت فرمودند و چون در
میزان غیرت شاهانه و گونه حمیت پادشاهانه سنجیده نمی‌شد که ممالک موروثی از
بایجان و شیروان که کورخانه چندین ساله قزلباش است در تصرف رومیان باشد
و امرا و پاشایان آن سرحد نیز جلالی شده اطوار ناپسند پیش گرفته بودند که موجب
نقض عهد و میثاق چشمین بود در فصل بهار توشقان ئیل احدی عشر والف بعزم استرداد
آن بلاد و استرداد آن بلاد در حرکت آمده در ظاهر شهر تبریز با علی پاشا بیگلر
بیگی مصاف داده او را منهزم و اسیر گردانیده لشکرش را طعمه شمشیر کردند و قلعه
تبریز را بعد از محاصره بدست آوردند و از آنجا متوجه نخجوان گشته بعد از تسخیر قلعه آنجا
بمحاصره قلاع ایروان پرداختند و مدت محاصره هشت ماه امتداد یافته عاقبت
بنیروی اقبال قلعه متین حصین ایروان که مشتمل بر سه قلعه بود مفتوح گشته ولایات
نخجوان سعد و توابع بدست آمد و در سنه ییلان ئیل ثلث عشر والف لشکر بسیار
چغال اغلی سردار روم که در خطه وان اقامت داشت فرستاده بیع الغرض در ظاهر
شهر وان بمحاربه اتفاق افتاد چغال اغلی منهزم گشته روی بوادی فرار آورد و لشکرهای
ممالک روم را جمع آورده در اواخر پائیز همان سال روی بجانب تبریز آورد و با سردار
روم که لشکر عظیم همراه داشت در حوالی سیس و منش تبریز آورده و با سردار روم
مصاف داده بران لشکر جدید ظفر یافت و چغال اغلی شکسته و پریشان حال بدیار
بکر گریخته در آنجا رخت هستی بباد فنا داد و بعد از وقوع این فتح نامدار لشکر بجانب قراباغ
کشیده قلعه گنجه را محاصره نمودند بعد از چهار ربع ماه قلعه مذکور را بحوزه تسخیر کشیدند

و محمد پاشا حاکم قلعه را که در قلعه‌داری مرد سپاهی بود با محصوران با تاتار بستند و از آنجا
متوجه تسخیر قلعه تفلیس و تومانیس و گرجستان و قلعه لوری شدند از صولت لشکر قیامت اثر
پاشایان و مستحفظان آن قلاع تزلزل گشته جز استیمان و قلعه سپردن چاره نیافتند
و چون خاطر از تسخیر آن قلاع جمع گردید روی همت بتسخیر قلاع مملکت شیروان آوردند
و قلعه شماخی را در قلت زمستان و کثرت بارندگی برف و باران محاصره فرموده
آن قلعه رفیع مبانی را که سقف و جدارش با فلک الافلاک دعوی همسری می‌نمود به زور بازوی
همت و نیروی اقبال مسخر فرموده احمد پاشا حاکم قلعه را با کل رومیان محصور
مقتول گردانیده قلعه دربند و باکویه را با سایر قلاع شیروان بحیطه ضبط درآوردند
و چون جماعت رومیه مکرر صولت و سطوت قاهره پادشاهی را مشاهده نموده کاری
از پیش نبردند مراد پاشا که وزیر اعظم بود و سردار شده به تبریز آمد پیرامون قلعه
تبریز نتوانست گشت طالب صلح گردیده پاشایان سردار خصوصا نصوح پاشا
رسولان فرستاده استدعای اظهار مصالحه ازین طرف نمودند و آنحضرت نیز
بجهت استقامت مملکت و رفاهیه احوال سپاهی و رعیت چون ممالک موروثی
از دست رفته بدست درآمده بود راغب مصالحه گشته از جانبین ایلچیان فرستاده آمد
شد نموده صلح قاعده زمان شاه جنت مکان تمهید یافت چون از والی گرجستان
لوارصاب و طهمورث که از سرکشان آن دودمان و لایت شعار تمرد عصیان بظهور آمده
نسبت بنا دیگر که گرجی زودست همت شاهانه لازم گشته به نیت غزا و جهاد لشکر
بر گرجستان کشیدند و لوارصاب و پسران طهمورث بدست درآمده بخراسان رسیدند و خود
بجانب باشی آچوق گریخته پناه بحکام گرجیان تابع روم برده چند گاه مصالحه با استوار

رومیان باپاشا

رومیان با پاشا و او و بعضی از طاغیان شیروان استقلال پذیرفت و از طهمورث
بعد از معاودت موکب همایون بی اندامیها با اهل اسلام واقع شده دیگر باره
لوای غزا و جهاد برافراخته لشکریان دمار کشیدند و از کفره گرجی ولایت طهمورث
را تیغ انتقام گذرانیده زیاده از یک صد هزار نفر و سپاهیان آن طایفه بقید
اسیر درآمده بشرف اسلام دریافتند و از وفور جمعیت ولایت او را
خراب و ویران گردانیده دران دیار از صامت و ناطق نشان نماند و شیوه کفر
و ناقوس منکوس گردید مجملا دود از آن دودمان برآوردند طهمورث آواره دیار
ادبار شد و رومیه نقض عهد کرده لشکر عظیم بسرداری محمد پاشا وزیر اعظم مشهور
به اکوز محمد بسر قزلباش فرستادند و بایروان آمده دو ماه قلعه ایروان را
محاصره نموده مکرر یورشهای عظیم کردند و از دست برد افواج قاهره و مردانگی
اهل قلعه و جلادتهای غازیان موکب اقبال که رومیه را آسوده نگذاشتند کاری
نساختند [illegible] خاسر بازگردیدند و چندین هزار لشکریان ایشان نابود
گشته سرداران معتبر جنود رومیه قتیل گشتند و از تاریخ جلوس همایون عباسی تا آخر
این صحیفه که مطابق سنه خمس و عشرین و الف و یک قرن سعادت اقترانست
از فرمانده‌ای آن حضرت قضایا مذکوره بنوعی که تحریر پیوست و قران اول در جلد ثانی
در جابجا بسطور رسید بظهور پیوسته و از آغاز قران ثانی زمان دولت آنحضرت
بنوعی که در مقصد ثانی جلد دوم مرقوم گشته آنچه روی داده بود در ثانی الحال بضمیمه
این دیباچه اقبال گردانیده به رشته نظم در سلک صحایف نگار گردید مجملا چون رومیه نقض
عهد روا داشته بود از استحکام بنیان معاهده و پیمان لشکر بدیار عجم کشیده و بی‌نیل

مطلوب از ایروان بازگشته باین اکتفا کرده جانی بیک گرای خان پادشاه
قزاق و قبیله تاتار را بمعاونت طلب نموده در سبع عشرین والف دیگرباره جنود
موفور از ممالک روم و مصر و شام و اکراد سرحد جمع آورده بسرداری خلیل وزیر
اعظم و بیست هزار جنود تاتار و جانی بیک گرای مذکور بر سر قزلباش فرستادند و
موکب همایون خسرو آفاق از عراق باستقبال آن گروه انبوه نموده در دار الارشاد
اردبیل اقامت فرمودند و افواج قاهره را بسرداری قرچقای خان سپهسالار
لشکر ایران بمقابله ایشان فرستادند و فیما بین عساکر منصوره و پنجاه هزار رومی
و تاتار که بسرداری حسن پاشا بیگلربیگی ارض روم و جانی بیک گرای تاتار که تا
سراب آمده بودند درین طرف عقبه شبلی صفوف نبرد آراسته گشته محاربه
عظیم بوقوع پیوست باراده جنود غیبی شکست بر سپاه مخالف افتاد و حسن پاشا
سردار و پاشایان معتبر کشته گردیده جمعی کثیر از میرزادهای تاتار با اکراد بیشمار بقتل
آمده جانی بیک گرای زخمدار بیرون رفت خلیل پاشا [illegible] سراسیمه
گشته استدعای صلح سابق کرده و یکبار دیگر ایلچیان و خیراندیشان از طرفین
آمد شد نموده مجددا مصالحه وقوع یافت و چون ولایت قندهار و زمین داور از قرار
بتصرف فرمانفرمای ممالک هندوستان در آمد بنابر دوستی قدیم که فیما بین
واقع بود هرچند دوستانه تکلیف بازگشتن کردند تغافل گذرانیدند زیاده مسامحه
در میزان همت شاهانه سنجیده نمی شود در سنه ۱۰۳۰ لشکر بان ولایت کشیده قندهار
و زمین داور از تصرف شاه سلیم بن جلال الدین اکبر فرمانفرمای هندوستان
در آوردند و همچنین ولایت عراق عرب نیز که همیشه در تصرف پادشاهان ایران بوده در

زمان خاقان

[زما]ن سلیمان شأن شاه اسمعیل و اوایل زمان شاه جنت مکان در
...ش بود برومیه متصرف شدند جنود بغداد با پادشاه روم یاغی شده نقیب
...ر بود و بودند در سنه ۱۰۳۱ لشکر بر سر بغداد کشیده قلعه دار السلام را بعد از
...ن جمع متغلبه بیرون آوردند و عراق عرب را بحیطه تسخیر و تصرف کشیده
زیارت روضات مقدسات حضرت شاهنشاه خطه نجف و مرقد
سید الشهدا خامس آل عبا و کاظمین و عسکریین علیهم السلام مشرف شدند
...ن یکی از سیه دولتان گرجی مورآو نام که سالها در خدمت اشرف معزز و محترم بود چون
...سنه پیچی ئیل سنه ثلث و ثلثین والف قرچقای خان سپهسالار را جهت
[انت]ظام ضروریه گرجستان فرستادند که باتفاق بیگلربیگیان و امرای شیروان
...ر باغ بمهمات مرجوعه قیام نمایند آن سیه دولت را نیز که صاحب وقوف
...ب و بمهمات آن ولایت بود و محل اعتماد میدانستند همراه کردند آن بدبخت
...ت رای کرده با جمعی از مفسدین گرجی مورصفه نموده بقتل قرچقای خان و امرا
...در نموده در هنگام فرصت علی الغفله سپهسالار مذکور و یوسف خان بیگلربیگی شیروان را
...قتل آورد و سر از جیب عصیان بر آورده و بی اندامی بسیار ازو واقع گردیده
...ران سرحد بظهور آمد و رومیان توسل جسته اظهار متابعت پادشاه روم
...ود و طهمورث گرجی و عطا بیک که از تراد و والیان گرجستان مسق و اخسقه
...بود و هر دو از بیم شعله تیغ آبدار شاهنشاهی فرار نموده در میان گرجیان تابع روم
...سر و سامان بسر می بردند باستظهار مورآو مذکور و ترغیب او آمده باو پیوستند
...بدین جهت فتنه و آشوب در سرحدها پدید آمد رومیان که سلطان عثمان پادشاه خود را

که میانه او و حضرت اعلی شاهی مصالحه واقع شده بود گرفته بقتل آورد
و او نام برادر کوچکتر او را پادشاه کرده بودند اراده تسخیر عراق عرب که
متجاوز بود که از مدتی تصرف و اقتدار پادشاه روم بیرون رفته بود هر
یکی از خود سران طاغی متصرف بودند کرده حافظ احمد پاشا وزیر اعظم
را سردار کرده با جنود موفور بآن طرف فرستاده بدیار بکر آمده بودند حضرت
اعلی شاهی نخست فوجی از افواج قاهره و ملازمان درگاه را از غلام و قورچی
و تفنگچی و غیر ذلک و امرا آذربایجان بسرکردگی عیسی خان قورچی باشی بدفع
فتنه موراو مذکور فرستاده بودند و چون عساکر منصوره بگرجستان رسید
موراو نمک حرام و طهمورث و عطابیگ خان بیست هزار کس از سوار و پیاده
جنود گرجی جمع آورده بمقابله لشکر فیروزی اثر قزلباش درآمدند و فیمابین محاربه
و نبرد عظیم واقع شده به نیروی اقبال بخت بزرگ طایفه اناث و قریب هزار پیاده
و سوار کفره گرجی تیغ آبدار غازیان ظفر شعار را بدار البوار شتافتند موراو گریخته
بجانب روم رفت و طهمورث و عطابیگ هر یک در گوشه و کناری از جبال
و جنگلهای گرجستان بسر برده حفظ حال خود میکردند و حافظ احمد پاشا با جنود بیشمار
روم باغوا و تحریک موراو مذکور روانه شده از جای رفته لشکر
بر سر دار السلام بغداد کشیدند و با زیاده از یکصد و پنجاه هزار کس به دار السلام
رسیده قلعه را احاطه نموده در تسخیر آن ساعی گشتند و حضرت اعلی شاهی ظل اللهی
همت والا بدفع این حادثه عظمی مصروف داشته با وجود آنکه هنوز اکثر عساکر منصوره
از یورش گرجستان عود نموده بودند از غیرت لوای جهانگشا بصوب عراق عرب

افراخته عساکر ظفر شعار از هر طرف بموکب همایون پیوسته با قرب چهل هزار کس
بدار السلام رسیده در کنار آب بهرز لنگر اقامت انداختند و مکرر فیمابین
محاربات قوی اتفاق افتاده از اندرون مبارزان قلعه دار بپشت گرمی جنود
اقبال و از بیرون ملازمان شجاعت شعار رکاب اقدس و آن لشکر بیشمار
کارزاری نمودند و رومیه توپها بقلعه نصب نموده در ویرانی بروج و لوازم قلعه گیری
اهتمام نموده مکرر یورشهای عظیم کرده تا آنکه مدت محاصره نه ماه کشید و روزبروز
کاری پیش نرفته اکثر ایشان فوجی در معارک و جنگ قلعه کشته و فوجی دیگر
از هم گسسته شدند پراکنده بقیة السیف ترک ستیز کرده بسلامت بیرون
بشتافتند غنیمت شمردند و از روی عجز و اضطرار کسان بخدمت اشرف
فرستاده استدعای جانبخشی کردند مروت شاهانه اقتضای آن کرد که
ایشان ترحم فرموده معارض نگردند و در حینی که باندک توجهی تمامی گروه
پایمال عساکر ظفر مال میشدند رخصت بازگشتن دادند و توپخانه عظیم که قدرت
بیرون بردن نداشتند بر جا گذاشته نیم جانی بسلامت بردند مجددا عراق عرب
بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره قرار گرفت طهمورث گرجی از اعمال سابق خود
پشیمان گشته شفیع انگیخته استدعای عفو گناهان کرد که بعد الیوم حلقه بندگی
بر گوش و غاشیه غلامی بر دوش کشد حکم استمالت باسم او در قلم آمد
که هرگاه روی ارادت بدرگاه جهان پناه آورده بشرف عتبه بوسی دریابد
مورد عواطف شاهانه خواهد گشت و قلعه اخسقه را که در قدرت گرجستان
بتصرف رومیه درآمده بود بسعی عیسی خان قورچی باشی بتصرف درآورده بملازمان



بمبارزان قلعه دار سپردند و سلاطین اوزبکیه با آن حضرت در مقام
هواخواهی و انقیاد درآمده متواتر ایلچیان فرستادند و اظهار عبودیت نمودند فی
الحاصل روز بروز لوای دولتش بلندی میگرفت و آوازه جهانداری و
بزرگواری آنحضرت در عالم انتشار گرفت دوست و دشمن را از فرمان
واجب الاذعانش مجال سخنی نبود و از رفتاری و معاملاتش اندیشه مند بودند
شرح این وقایع مفصلا در صحیفه دوم که محتوی بر مبادرات ایام جهانداری
آنحضرت است رقم پذیر کلک بیان گردد الحمد لله والمنه که
راقم این ارقام توفیق اتمام صحیفه اول از تاریخ عالم آرای عباسی یافته رقم
تتمه پذیرفت و چون تمکردار درین صحیفه مرقوم کلک بیان گردیده
این نسخه شریفه بتاریخ خمس عشرین والف پیوسته و بعد از این نیز
چند ساله وقایع زمان دولت سعادت مونه حضرت شاهی ظل الهی
را که صورت وقوع یافته بود و در مقصد ثانی جلد دوم بتحریر درآورده
بود لازم دید که مجملی از آنها بدستور ضمیمه این مقالات گرداند که
خلاصه احوال چهل سال زمان دولتش از مطالعه این جلد معلوم گشته
متعطشان بوادی اخبار را موجب سیرابی گردد و بنابر رفع تناقص
در وفق انتشار بدین معنی شده از تکرار چند کشیده در آخر کتاب نیز بتحریر
این مدعا پرداخت که مورد اعتراض معترضان نبوده باشد هر چند این
فقرات پراکنده ناتمام که فراهم آمده صحرای بدنشی است آن قدر
ندارد که در زمره مولفات ارباب سیر و اصحاب اخبار که از بحار فضل و کمال

